دانشنامه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمدی ری شهری

جلد هفتم

با همکاری
محمد کاظم طباطبایی
و جمعی از پژوهشگران

مترجم
عبدالهادی مسعودی

بسم الله الرحمن الرحیم

سازمان چاپ و نشر

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵
عنوان ونام پدیدآور : دانشنامه امام مهدی (عج) بر پایه قرآن، حدیث وتاریخ (فارسی - عربی)/ محمدی ری شهری، باهمکاری سیّد محمدکاظم طباطبایی؛ ترجمه عبدالهادی مسعودی .
مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ ونشر، ۱۳۹۳-
مشخصات ظاهری : ۱۰ ج .
ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5
ISBN: 978 - 964 - 493 - 761 - 3
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -
موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -- غیبت
شناسه افزوده : طباطبایی، سیّد محمدکاظم، ۱۳۴۴-
شناسه افزوده : مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳- مترجم
رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ۲د۳۳۲م/۵۱ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۹
شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۴۳۷۷۱

دانشنامه امام مهدی عجل الله فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمدی ری شهری

Shiabooks.net



جلد هفتم

با همکاری
محمد کاظم طباطبایی
و جمعی از پژوهشگران

مترجم
عبدالهادی مسعودی

کتابخانه
تاریخ ثبت:
۶۰۲۰۴

دانش‌نامهٔ امام مهدی علیه‌السلام بر پایهٔ قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی ـ عربی) / ج۷

محمّد محمّدی ری‌شهری

با همکاری: سیّد محمّدکاظم طباطبایی

مترجم: عبد الهادی مسعودی

با همکاری:

نقد علمی: رضا استادی و دیگران
أخذ روایات: محمود کریمیان. محمّدرضا سجادی‌طلب. سیّد روح الله سیّد طبایی. احمد غلامعلی. غلامحسین مجیدی. محمّدرضا سبحانی. حیدر مسجدی. محمّدحسین صالح‌آبادی
تحقیق و تکمیل مصدریابی: محمود کریمیان. محمّدرضا سجادی‌طلب
مقابله با مصادر: عبد الکریم مسجدی. عبد الکریم حلفی. رعد بهبهانی و دیگران
اعراب‌گذار: رسول أفقی
رجال و تراجم: محمّدکاظم رحمان‌ستایش. محمّد قنبری
اعتبارسنجی روایات: محمود کریمیان
همکاری در نگارش تحلیل و بیان: رضا برنجکار. رسول جعفریان. قاسم جوادی. سیّد حمید حسینی. علی راد. محمّدکاظم رحمان‌ستایش. علی‌اصغر رضوانی. احمد رنجبری. غلامحسن شانه‌چی. علی الشیخ. هادی صادقی. مصطفی صادقی. ضیاء الدین مرتضوی. مهدی مهریزی
بازبین ترجمه: رسول أفقی
بازبینی: سیّد حسن فاطمی موحّد. مرتضی خوش‌نصیب
پیگیری نهایی: سیّد روح الله سیّد طبایی. سیّد محمود طباطبایی‌نژاد
همکاران دیگر: محمّد هادی خالقی. محمّدحسین صالح‌آبادی
سرویراستار فارسی: محمّد خنیفرزاده
ویراستار فارسی: محمّدباقری‌زاده اشعری. حسین پورشریف. سیّد محمّدعلی طباطبایی. سیّد محمّد دلال موسوی
سرویراستار عربی: حسنین دبّاغ
شرح لغات و ویراستاری عربی: حسین انصاری(حمیداوی)
نمونه‌خوان عربی: محمّدعلی دبّاغی. عبدالکریم حلفی. رعد بهبهانی
نمونه‌خوان فارسی: علینقی نگران. محمود سپاسی. سیّد هاشم شهرستانی
صفحه‌آرا: سیّد علی موسوی‌کیا
حروفچین: حسین افخمیان. علی‌اصغر دُریاب. علی اکبری
خوش‌نویس: حسن فرزانگان
مدیر آماده‌سازی: محمّد باقر نجفی
ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
چاپ: اول / ۱۳۹۳
چاپخانه: دارالحدیث
شمارگان: ۱۰۰۰

سازمان چاپ و نشر

دفتر مرکزی: قم. میدان شهدا. خیابان معلم. پلاک ۱۲۵ تلفن: ۳۷۷۴۰۵۲۳ ـ ۰۲۵ / فاکس: ۳۷۷۴۰۵۷۱ ـ ۰۲۵ / ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم. خیابان معلم) تلفن: ۳۷۷۴۰۵۴۵ ـ ۰۲۵ فروشگاه شماره «۲» (قم. خیابان معلم. مجتمع ناشران. طبقهٔ همکف پلاک ۲۹) تلفن: ۳۷۸۴۲۳۰۹ ـ ۰۲۵ / ۳۷۸۴۲۳۱۰ ـ ۰۲۵

فروشگاه شماره «۳» (شهر ری. حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ۷ درب شرقی ۷) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲ ـ ۰۲۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس. چهار راه شهدا. ضلع شمالی باغ نادری. مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب. طبقهٔ هم‌کف: ۳ ـ ۲۲۴۰۰۶۲ ـ ۰۵۱۱

http://darolhadith.ir
darolhadith.20@gmail.com

ISBN(set): 978 ـ 964 ـ 493 ـ 754 ـ 5
ISBN: 978 ـ 964 ـ 493 ـ 761 ـ 3

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست اجمالی

فصل دوم: زیارت‌های منسوب به او ۷

سخنی دربارهٔ میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیهٔ مقدّسه ۵۹

بخش دهم: نشانه‌های ظهور امام مهدی

فصل یکم: نشانه‌های حتمی ۶۵

فصل دوم: نشانه‌هایی که حتمی خوانده نشده‌اند ۲۲۷

پژوهشی دربارهٔ علائم ظهور ۴۱۳

الفصل الثاني

الزِّيارات المَنسوبَةُ إلَيهِ

١ / ٢

زِيارَةُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام

١١٢٣ . جمال الأُسبوع : زِيارَةُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام بِروايَةِ مَن شاهَدَ صاحِبَ الزَّمانِ ، وهُوَ يَزورُ بِها فِي اليَقَظَةِ لا فِي النَّومِ ، يَومَ الأَحَدِ وهُوَ يَومُ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام :

السَّلامُ عَلَى الشَّجَرَةِ النَّبَوِيَّةِ ، وَالدَّوحَةِ الهاشِمِيَّةِ المُضيئَةِ ، المُثمِرَةِ بِالنُّبُوَّةِ ، المونِعَةِ[1] بِالإمامَةِ ، وعَلىٰ ضَجيعَيكَ آدَمَ ونوحٍ ، السَّلامُ عَلَيكَ وعَلىٰ أهلِ بَيتِكَ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ ، السَّلامُ عَلَيكَ وعَلَى المَلائِكَةِ المُحدِقينَ بِكَ وَالحافّينَ بِقَبرِكَ .

يا مَولايَ يا أميرَ المُؤمِنينَ ، هٰذا يَومُ الأَحَدِ وهُوَ يَومُكَ وبِاسمِكَ وأَنَا ضَيفُكَ فيهِ وجارُكَ ، فَأَضِفني يا مَولايَ وأَجِرني ، فَإِنَّكَ كَريمٌ تُحِبُّ الضِّيافَةَ ومَأمورٌ بِالإِجارَةِ ، فَافعَل ما رَغِبتُ إلَيكَ فيهِ ورَجَوتُهُ مِنكَ ، بِمَنزِلَتِكَ وآلِ بَيتِكَ عِندَ اللهِ وبِمَنزِلَتِهِ عِندَكُم ، وبِحَقِّ ابنِ عَمِّكَ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وعَلَيكُم أجمعينَ .

---

١ . المونِعَةُ : من قولهم : أينع الثمر ، إذا حان قطافه (بحار الأنوار : ج ١٠٢ ص ٢١٦) .

فصل دوم

زیارت‌های منسوب به او

۱/۲

زیارت امیر مؤمنان علیه‌السلام

۱۱۲۳ . **جمال الأسبوع:** زیارت امیر مؤمنان علیه‌السلام به روایت کسی که در بیداری و نه خواب دیده است که صاحب الزمان، امیر مؤمنان علیه‌السلام را در روز یک‌شنبه ـ که متعلّق به امیر مؤمنان علیه‌السلام است ـ با این متن زیارت می‌کند: «سلام بر درخت نبوّت و درخت تناور و نورافشان هاشمی که نبوّت را ثمر داد و امامت را از آن چیدند. و سلام بر آدم و نوح که هر دو در کنارت آرمیده‌اند. سلام بر تو و خاندان پاک و پاکیزه‌ات. سلام بر تو و فرشتگان حلقه زده به گرداگرد قبرت.

ای مولای من! ای امیر مؤمنان! امروز یک‌شنبه است و آن متعلّق به تو و به نام توست و من در آن مهمان و پناهندهٔ تو هستم. پس ای مولای من! مرا مهمان کن و پناهم ده که تو کریم و مهمان‌دوست هستی و به پناه دادن، فرمان داری. پس آنچه را به خاطر آن به تو روی آورده‌ام و امید می‌برم، به انجام برسان، به حقّ منزلت خود و خاندانت نزد خداوند و منزلت خداوند نزد شما، و به حقّ پسرعمویت، پیامبر خدا ـ که خدا بر او و بر همهٔ شما درود فرستد ـ».[1]

---

۱. جمال الأسبوع: ص ۳۸، بحار الأنوار: ج ۱۰۲ ص ۲۱۲.

٢ / ٢
زِيارَةُ الحُسَينِ عليه السلام في يَومِ عاشُوراءَ

أ ـ الزِّيارَةُ الأُولىٰ

١١٢٣ . المزار الكبير : زِيارَةٌ أُخرىٰ في يَومِ عاشوراءَ لِأَبي عَبدِ اللهِ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ، ومِمّا خَرَجَ مِنَ النّاحِيَةِ عليه السلام إلىٰ أحَدِ الأَبوابِ.[١]

قالَ: تَقِفُ عَلَيهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وتَقولُ:

السَّلامُ عَلىٰ آدَمَ صَفوَةِ اللهِ مِن خَليقَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ شَيثٍ وَلِيِّ اللهِ وخِيَرَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ إدريسَ القائِمِ لِلّهِ بِحُجَّتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ نوحٍ المُجابِ في دَعوَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ هودٍ المَمدودِ مِنَ اللهِ بِمَعونَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ صالِحٍ الَّذي تَوَجَّهَ اللهُ بِكَرامَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ إبراهيمَ الَّذي حَباهُ اللهُ بِخُلَّتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ إسماعيلَ الَّذي فَداهُ اللهُ بِذِبحٍ عَظيمٍ مِن جَنَّتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ إسحاقَ الَّذي جَعَلَ اللهُ النُّبُوَّةَ في ذُرِّيَّتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ يَعقوبَ الَّذي رَدَّ اللهُ عَلَيهِ بَصَرَهُ بِرَحمَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ يوسُفَ الَّذي نَجّاهُ اللهُ مِنَ الجُبِّ[٢] بِعَظَمَتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ موسَى الَّذي فَلَقَ اللهُ[٣] البَحرَ لَهُ بِقُدرَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ هارونَ الَّذي خَصَّهُ اللهُ بِنُبُوَّتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ شُعَيبٍ الَّذي نَصَرَهُ اللهُ عَلىٰ أُمَّتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ داودَ الَّذي تابَ اللهُ عَلَيهِ مِن خَطيئَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ سُلَيمانَ الَّذي ذَلَّت لَهُ الجِنُّ بِعِزَّتِهِ.

---

١. المراد وكلاء الأئمة و خواص أصحابهم، أو النواب الخاصون بإمام الزمان.

٢. الجُبُّ: أي بئر لم تُطوَ (مفردات ألفاظ القرآن: ص ١٨٢ «جبب»).

٣. الفَلْقُ: شَقُّ الشيء وإبانة بعضه عن بعض (مفردات ألفاظ القرآن: ص ٦٤٥ «فلق»).

۲/۲
زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا

الف ـ زیارت اوّل

۱۱۲۴ . **المزار الکبیر**: زیارت دیگری در روز عاشورا برای امام حسین ـ که درودهای خدا بر او باد ـ، از ناحیهٔ مقدّسه[۱] به دست یکی از باب‌ها[۲] رسیده است که در آن، آمده است: نزد سر او ـ که درود خدا بر او باد ـ می‌ایستی و می‌گویی: «سلام بر آدم، برگزیدهٔ خدا از میان آفریدگانش! سلام بر شیث، ولیّ و برگرفتهٔ خدا! سلام بر ادریس، قیام کننده با حجّت خدا برای او! سلام بر نوح مستجاب الدعوه! سلام بر هود، کمک گرفته از خدا! سلام بر صالح، گرامی داشته شده از سوی خدا! سلام بر ابراهیم که خداوند، او را دوست خود قرار داد! سلام بر اسماعیل که خداوند، ذبحی بزرگ را از بهشتش، جانْفدای او کرد! سلام بر اسحاق که خدا نبوّت را در نسل او قرار داد! سلام بر یعقوب که خداوند، بینایی‌اش را با رحمتش، به او باز گردانْد! سلام بر یوسف که خداوند، او را با بزرگی خود از چاه، نجات بخشید! سلام بر موسی که خداوند، دریا را با قدرتش برای او شکافت!

سلام بر هارون که خداوند، به پیامبری، ویژه‌اش ساخت! سلام بر شُعَیب که خداوند، او را بر امّتش غلبه داد!

سلام بر داوود که خداوند، از خطایش گذشت! سلام بر سلیمان که خداوند، جن را با عزّت خویش، رام او کرد!

---

۱. در بارهٔ ناحیهٔ مقدّسه، ر.ک: ص ۵۹ پانوشت بیان (سخنی در باره میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیهٔ مقدسه).

۲. مقصود، وکلا و یاران خاص ائمّه و یا نوّاب خاص امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هستند.

السَّلامُ عَلىٰ أيّوبَ الَّذي شَفاهُ اللهُ مِن عِلَّتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ يونُسَ الَّذي أنجَزَ اللهُ لَهُ مَضمونَ عِدَتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ عُزَيرٍ الَّذي أحياهُ اللهُ بَعدَ مَيتَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ زَكَرِيَّا الصّابِرِ في مِحنَتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ يَحيَى الَّذي أزلَفَهُ[1] اللهُ بِشَهادَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ عيسىٰ روحِ اللهِ وكَلِمَتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ حَبيبِ اللهِ وصَفوَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ المَخصوصِ بِأُخُوَّتِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ فاطِمَةَ الزَّهراءِ ابنَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ أبي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ وَصِيِّ أبيهِ وخَليفَتِهِ.

السَّلامُ عَلَى الحُسَينِ الَّذي سَمَحَت نَفسُهُ بِمُهجَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ مَن أطاعَ اللهَ في سِرِّهِ وعَلانِيَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ مَن جُعِلَ الشِّفاءُ في تُربَتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ مَنِ الإجابَةُ تَحتَ قُبَّتِهِ، السَّلامُ عَلىٰ مَنِ الأَئِمَّةُ مِن ذُرِّيَّتِهِ، السَّلامُ عَلَى ابنِ خاتَمِ الأَنبِياءِ، السَّلامُ عَلَى ابنِ سَيِّدِ الأَوصِياءِ، السَّلامُ عَلَى ابنِ فاطِمَةَ الزَّهراءِ، السَّلامُ عَلَى ابنِ خَديجَةَ الكُبرىٰ، السَّلامُ عَلَى ابنِ سِدرَةِ المُنتَهىٰ[2]، السَّلامُ عَلَى ابنِ جَنَّةِ المَأوىٰ، السَّلامُ عَلَى ابنِ زَمزَمَ وَالصَّفا، السَّلامُ عَلَى المُرَمَّلِ[3] بِالدِّماءِ، السَّلامُ عَلىٰ مَهتوكِ الخِباءِ، السَّلامُ عَلىٰ خامِسِ أصحابِ أهلِ الكِساءِ، السَّلامُ عَلىٰ غَريبِ الغُرَباءِ، السَّلامُ عَلىٰ شَهيدِ الشُّهَداءِ، السَّلامُ عَلىٰ قَتيلِ الأَدعِياءِ، السَّلامُ عَلىٰ ساكِنِ كَربَلاءَ.

---

۱. أزلَفَها: قدّمها، والأصل فيه القُرب والتقدّم (النهاية: ج ۲ ص ۳۰۹ «زلف»).

۲. إشارةٌ إلى الآية ۱۴ من سورة النجم.

۳. رَمَّلَهُ بالدماء فترمّل: أي تَلَطَّخَ (الصحاح: ج ۴ ص ۱۷۱۳ «رمل»).

سلام بر ایّوب که خداوند، او را از درد، شفا بخشید! سلام بر یونس که خداوند، وعدهٔ ضمانت شده‌اش را برایش محقّق ساخت!

سلام بر عُزَیر که خداوند، او را پس از مرگش زنده کرد! سلام بر زکریّای شکیبا در گرفتاری‌اش! سلام بر یحیی که خداوند، با شهادتش او را به خود، نزدیک کرد! سلام بر عیسی، روح خدا و کلمهٔ او!

سلام بر محمّد، حبیب خدا و برگزیدهٔ او! سلام بر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، تنها برادر او!

سلام بر فاطمهٔ زهرا، دختر او! سلام بر ابو محمّد، حسن، وصیّ پدر و جانشینش!

سلام بر حسین که بی‌دریغ و بزرگوارانه، خون خود را نثار کرد! سلام بر آن که خداوند را در نهان و آشکار خویش، اطاعت کرد! سلام بر کسی که شفا را در تربتش قرار دادند! سلام بر کسی که اجابت دعا، زیر گنبد اوست! سلام بر امامان از نسل او! سلام بر فرزند خاتم پیامبران! سلام بر فرزند سَرور وصیّان! سلام بر فرزند فاطمهٔ زهرا! سلام بر فرزند خدیجهٔ کبرا! سلام بر فرزند سِدرَةُ المُنتَهیٰ![1] سلام بر فرزند جَنَّة المَأویٰ! سلام بر فرزند زمزم و صفا!

سلام بر آن که در خون خود غلتیده و خیمه‌اش دریده شده! سلام بر پنجمین تن از اصحاب کَسا! سلام بر غریب غریبان! سلام بر شهید شهیدان! سلام بر کشتهٔ حرامیان! سلام بر ساکن کربلا!

---

۱. اشاره به سورهٔ نجم، آیهٔ ۱۴.

السَّلامُ عَلىٰ مَن بَكَتهُ مَلائِكَةُ السَّماءِ، السَّلامُ عَلىٰ مَن ذُرِّيَّتُهُ الأَزكِياءُ، السَّلامُ عَلىٰ يَعسوبِ[1] الدِّينِ، السَّلامُ عَلىٰ مَنازِلِ البَراهينِ، السَّلامُ عَلَى الأَئِمَّةِ السّاداتِ، السَّلامُ عَلَى الجُيوبِ[2] المُضَرَّجاتِ. السَّلامُ عَلَى الشِّفاهِ الذّابِلاتِ، السَّلامُ عَلَى النُّفوسِ المُصطَلَماتِ[3]، السَّلامُ عَلَى الأَرواحِ المُختَلَساتِ، السَّلامُ عَلَى الأَجسادِ العارِياتِ، السَّلامُ عَلَى الجُسومِ الشّاحِباتِ، السَّلامُ عَلَى الدِّماءِ السّائِلاتِ، السَّلامُ عَلَى الأَعضاءِ المُقَطَّعاتِ، السَّلامُ عَلَى الرُّؤوسِ المُشالاتِ، السَّلامُ عَلَى النِّسوَةِ البارِزاتِ.

السَّلامُ عَلىٰ حُجَّةِ رَبِّ العالَمينَ، السَّلامُ عَلَيكَ وعَلىٰ آبائِكَ الطّاهِرينَ، السَّلامُ عَلَيكَ وعَلىٰ أبنائِكَ المُستَشهَدينَ، السَّلامُ عَلَيكَ وعَلىٰ ذُرِّيَّتِكَ النّاصِرينَ، السَّلامُ عَلَيكَ وعَلَى المَلائِكَةِ المُضاجِعينَ.

السَّلامُ عَلَى القَتيلِ المَظلومِ، السَّلامُ عَلىٰ أخيهِ المَسمومِ، السَّلامُ عَلىٰ عَلِيٍّ الكَبيرِ، السَّلامُ عَلَى الرَّضيعِ الصَّغيرِ. السَّلامُ عَلَى الأَبدانِ السَّليبَةِ، السَّلامُ عَلَى العِترَةِ القَريبَةِ، السَّلامُ عَلَى المُجَدَّلينَ[4] فِي الفَلَواتِ، السَّلامُ عَلَى النّازِحينَ عَنِ الأَوطانِ، السَّلامُ عَلَى المَدفونينَ بِلا أكفانٍ، السَّلامُ عَلَى الرُّؤوسِ المُفَرَّقَةِ عَنِ الأَبدانِ، السَّلامُ عَلَى المُحتَسِبِ الصّابِرِ، السَّلامُ عَلَى المَظلومِ بِلا ناصِرٍ.

السَّلامُ عَلىٰ ساكِنِ التُّربَةِ الزّاكِيَةِ، السَّلامُ عَلىٰ صاحِبِ القُبَّةِ السّامِيَةِ، السَّلامُ عَلىٰ مَن طَهَّرَهُ الجَليلُ، السَّلامُ عَلىٰ مَنِ افتَخَرَ بِهِ جَبرَئيلُ، السَّلامُ عَلىٰ مَن ناغاهُ[5] فِي

---

۱. اليعسوب: السيّد والرئيس والمقدّم، وأصله: فحل النحل (النهاية: ج ۳ ص ۲۳۴ «عسب»).

۲. جَيْبُ القميص: ما ينفتح على النحر، والجمع: أجياب وجيوب (المصباح المنير: ص ۱۱۵ «جيب»).

۳. الاصطلام: افتعال من الصَّلم: القطع (النهاية: ج ۳ ص ۴۹ «صلم»).

۴. مُجَدّلاً: أي مَرْمِيّاً ملقىً على الأرض قتيلاً (النهاية: ج ۱ ص ۲۴۸ «جدل»).

۵. ناغَتِ الأُمّ صبيّها: لاطفته وشاغلته بالمحادثة والملاعبة (النهاية: ج ۵ ص ۸۸ «نغي»).

سلام بر آن که فرشتگان آسمان، بر او می‌گریند! سلام بر کسی که نسلش پاکان‌اند! سلام بر سالار دین! سلام بر جایگاه بُرهان‌ها! سلام بر امامان سَرور! سلام بر گریبان‌های خون‌آلود! سلام بر لب‌های خشکیده! سلام بر نفس‌های بُریده! سلام بر روح‌های از بدنْ برون رفته! سلام بر پیکرهای برهنه! سلام بر بدن‌های رنگ‌پریده! سلام بر خون‌های ریخته شده و روان! سلام بر اندام‌های قطعه قطعه شده! سلام بر سرهای بالای نیزه رفته! سلام بر زنانِ از پرده بیرون دویده!

سلام بر حجّت خدای جهانیان! سلام بر تو و بر پدران پاکت! سلام بر تو و بر پسران شهیدت! سلام بر تو و بر فرزندان یاریگرت! سلام بر تو و بر فرشتگان هم‌بالینت!

سلام بر کُشتهٔ ستم! سلام بر برادر کشته شده به سَمّت! سلام بر علی اکبر! سلام بر شیرخوار خُرد! سلام بر پیکرهای برهنه شده! سلام بر خاندان نزدیک [و خویشاوند]! سلام بر افتادگان در دشت‌ها! سلام بر بیرون آورده شدگان از وطن‌ها!

سلام بر به خاک سپرده شدگان بدون کفن! سلام بر سرهای بُریده از بدن! سلام بر شکیبا در راه خدا و به حساب او! سلام بر مظلوم بی‌یاور!

سلام بر ساکن خاک پاک! سلام بر دارای گنبد والا! سلام بر آن که [خدای] جلیل، او را پاک کرده! سلام بر مایهٔ افتخار جبرئیل! سلام بر همبازی میکائیل در گاهواره!

المَهدِ ميكائيلُ.

السَّلامُ عَلىٰ مَن نُكِثَت ذِمَّتُهُ، السَّلامُ عَلىٰ مَن هُتِكَت حُرمَتُهُ، السَّلامُ عَلىٰ مَن أُريقَ بِالظُّلمِ دَمُهُ، السَّلامُ عَلَى المُغَسَّلِ بِدَمِ الجِراحِ، السَّلامُ عَلَى المُجَرَّعِ بِكَأْساتِ الرِّماحِ، السَّلامُ عَلَى المُضامِ المُستَباحِ، السَّلامُ عَلَى المَهجورِ فِي الوَرىٰ، السَّلامُ عَلىٰ مَن تَوَلّىٰ دَفنَهُ أهلُ القُرىٰ، السَّلامُ عَلَى المَقطوعِ الوَتينِ[1]، السَّلامُ عَلَى المُحامي بِلا مُعينٍ.

السَّلامُ عَلَى الشَّيبِ الخَضيبِ، السَّلامُ عَلَى الخَدِّ التَّريبِ، السَّلامُ عَلَى البَدَنِ السَّليبِ، السَّلامُ عَلَى الثَّغرِ المَقروعِ بِالقَضيبِ، السَّلامُ عَلَى الوَدَجِ[2] المَقطوعِ[3]، السَّلامُ عَلَى الرَّأسِ المَرفوعِ، السَّلامُ عَلَى الأَجسامِ العارِيَةِ فِي الفَلَواتِ تَنهَشُهَا الذِّئابُ العادِياتُ، وتَختَلِفُ إلَيهَا السِّباعُ الضّارِياتُ.

السَّلامُ عَلَيكَ يا مَولايَ، وعَلَى المَلائِكَةِ المَرفوفينَ حَولَ قُبَّتِكَ، الحافّينَ بِتُربَتِكَ، الطّائِفينَ بِعَرصَتِكَ، الوارِدينَ لِزِيارَتِكَ، السَّلامُ عَلَيكَ فَإنّي قَصَدتُ إلَيكَ ورَجَوتُ الفَوزَ لَدَيكَ.

السَّلامُ عَلَيكَ سَلامَ العارِفِ بِحُرمَتِكَ، المُخلِصِ في وِلايَتِكَ، المُتَقَرِّبِ إلَى اللهِ بِمَحَبَّتِكَ، البَريءِ مِن أعدائِكَ، سَلامَ مَن قَلبُهُ بِمُصابِكَ مَقروحٌ، ودَمعُهُ عِندَ ذِكرِكَ مَسفوحٌ، سَلامَ المَفجوعِ المَحزونِ، الوالِهِ[4] المُستَكينِ، سَلامَ مَن لَو كانَ مَعَكَ

---

۱. الوَتينُ: عرق في القلب إذا انقطع مات صاحبه (النهاية: ج ۵ ص ۱۵۰ «وتن»).

۲. الأَوْداجُ: هي ما أحاط بالعنق من العروق (النهاية: ج ۵ ص ۱۶۵ «ودج»).

۳. ليس في بحار الأنوار: «السّلام علىٰ الودج المقطوع».

۴. والِه: إذا ذهب عقله من فرح أو حزن (المصباح المنير: ص ۶۷۲ «وَلِهَ»).

سلام بر کسی که پیمانش را شکستند! سلام بر کسی که حُرمتش را هتک کردند! سلام بر کسی که خونش را ستمکارانه ریختند! سلام بر شسته شده به خونِ زخم! سلام بر نوشیده از کاسهٔ نیزه‌ها! سلام بر ستم‌دیدهٔ حق بُرده شده‌ای که حقّش را حلال شمردند! سلام بر مهجور شده میان مردم! سلام بر آن که روستانشینان، عهده‌دار به خاک سپردنش شدند! سلام بر آن که رگ قلبش بُریده شده! سلام بر حمایتگر بدون یاور!

سلام بر موی سپیدِ خضاب شده [با خون]! سلام بر گونهٔ خاک‌آلوده! سلام بر بدن برهنه شده! سلام بر دندانِ با چوبْ نواخته شده! سلام بر رگِ گردنِ بُریده[1]! سلام بر سرِ بالا رفته [بر نیزه]! سلام بر پیکرهای برهنه و خوراک گرگ‌های درندهٔ بیابان شده و جایگاه آمد و شدِ دیگر حیوانات درنده گشته!

سلام بر تو ـ ای مولای من ـ و بر فرشتگان صف کشیده در پیرامون قُبّه‌ات که گرداگرد تربتت را گرفته‌اند، در حیاط تو طواف می‌کنند و به زیارتت آمده‌اند! سلام بر تو که من، آهنگ تو کرده‌ام و رستگاری نزد تو را امید می‌برم!

سلام بر تو؛ سلام عارف به حُرمتت، خالص در ولایتت، تقرّب‌جوینده به خدا با محبّتت، و بیزار از دشمنانت! سلام کسی که دلش به مصیبت تو، زخمدار، و اشکش به گاه یاد تو، جاری است! سلام فاجعه‌دیدهٔ اندوهگین، سرگردان و در هم شکسته! سلام کسی که اگر با تو در طَف (کربلا) بود، تو را با جانش از تیزیِ شمشیرها، نگاه می‌داشت و جانش را سپر تو می‌نمود و پیش رویت می‌جنگید و بر

۱. در بحار الأنوار این فراز نیست: «سلام بر رگِ گردنِ بُریده».

بِالطُّفوفِ لَوَقاكَ بِنَفسِهِ حَدَّ السُّيوفِ، وبَذَلَ حُشاشَتَهُ[۱] دونَكَ لِلحُتوفِ[۲]، وجاهَدَ بَينَ يَدَيكَ، ونَصَرَكَ عَلىٰ مَن بَغىٰ عَلَيكَ، وفَداكَ بِروحِهِ وجَسَدِهِ ومالِهِ ووَلَدِهِ، وروحُهُ لِروحِكَ فِداءٌ، وأَهلُهُ لِأَهلِكَ وِقاءٌ.

فَلَئِن أَخَّرَتنِي الدُّهورُ، وعاقَني عَن نَصرِكَ المَقدورُ، ولَم أَكُن لِمَن حارَبَكَ مُحارِباً، ولِمَن نَصَبَ لَكَ العَداوَةَ مُناصِباً، فَلَأَندُبَنَّكَ صَباحاً ومَساءً، ولَأَبكِيَنَّ عَلَيكَ بَدَلَ الدُّموعِ دَماً، حَسرَةً عَلَيكَ وتَأَسُّفاً عَلىٰ ما دَهاكَ وتَلَهُّفاً، حَتّىٰ أموتَ بِلَوعَةِ المُصابِ وغُصَّةِ الاِكتِيابِ.

أشهَدُ أَنَّكَ قَد أَقَمتَ الصَّلاةَ وآتَيتَ الزَّكاةَ، وأَمَرتَ بِالمَعروفِ ونَهَيتَ عَنِ المُنكَرِ وَالعُدوانِ، وأَطَعتَ اللهَ وما عَصَيتَهُ، وتَمَسَّكتَ بِهِ وبِحَبلِهِ فَأَرضَيتَهُ وخَشيتَهُ، وراقَبتَهُ وَاستَجَبتَهُ، وسَنَنتَ السُّنَنَ، وأَطفَأتَ الفِتَنَ، ودَعَوتَ إِلَى الرَّشادِ، وأَوضَحتَ سُبُلَ السَّدادِ، وجاهَدتَ فِي اللهِ حَقَّ الجِهادِ.

وكُنتَ لِلّهِ طائِعاً، ولِجَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ تابِعاً، ولِقَولِ أبيكَ سامِعاً، وإِلىٰ وَصِيَّةِ أخيكَ مُسارِعاً، ولِعِمادِ الدّينِ رافِعاً، ولِلطُّغيانِ قامِعاً، ولِلطُّغاةِ مُقارِعاً، ولِلأُمَّةِ ناصِحاً، وفي غَمَراتِ المَوتِ سابِحاً، ولِلفُسّاقِ مُكافِحاً، وبِحُجَجِ اللهِ قائِماً، ولِلإِسلامِ وَالمُسلِمينَ راحِماً، ولِلحَقِّ ناصِراً، وعِندَ البَلاءِ صابِراً، ولِلدّينِ كالِئاً[۳]، وعَن حَوزَتِهِ مُراميِاً، وعَن شَريعَتِهِ مُحامِياً[۴].

تَحوطُ الهُدىٰ وتَنصُرُهُ، وتَبسُطُ العَدلَ وتَنشُرُهُ، وتَنصُرُ الدّينَ وتُظهِرُهُ، وتَكُفُّ

---

۱. الحُشاشَة: روح القلب، ورَمَق من حياة النفس (لسان العرب: ج ۶ ص ۲۸۴ «حشش»).

۲. الحَتْفُ: الهلاك (النهاية: ج ۱ ص ۳۳۷ «حتف»).

۳. كَلَأَهُ: أي حفظه وحرسه (الصحاح: ج ۱ ص ۶۹ «كلأ»).

۴. ليس في بحار الأنوار: «وعن شريعته محاميا».

سرکشان بر تو، یاری‌ات می‌داد و تن و جان و مال و فرزندش را فدایت می‌کرد! جانش فدای جان تو و خاندانش سپرِ حفظ خاندان تو باد!

اکنون که روزگار، مرا عقب آورده و تقدیر، مرا از یاری تو باز داشته است و نبوده‌ام تا با جنگجویان با تو بجنگم و در برابر برافرازندگان پرچم دشمنی با تو، بایستم، پس هر صبح و شام، بر تو می‌نالم و به جای اشک، از دیده، خون می‌افشانم، از سرِ حسرت و تأسّف بر تو، و دریغ و افسوس بر گرفتاری‌هایی که به تو رسیده، تا آن گاه که از سوز مصیبتت و غم فقدانت بمیرم.

گواهی می‌دهم که تو، نماز را به جای آوردی و زکات پرداختی، و امر به معروف و نهی از تجاوز و زشتکاری کردی، و خدا را پیروی کردی و سرپیچی ننمودی، و به او و به ریسمانش چنگ زدی، و او را خشنود ساختی؛ و از او ترسیدی، و او را در نظر داشتی، و [دعوت] او را اجابت کردی، سنّت‌ها را پایه نهادی، و فتنه‌ها را خاموش کردی، و به رشد، فرا خواندی، و راه‌های استوار را روشن نمودی و در راه خدا، آن گونه که باید، جهاد کردی.

خدا را مطیع، و جدّت محمّد ﷺ را پیرو، و پدرت را گوش به فرمان، و به وصیّت برادرت، شتابان بودی. پایهٔ دین را برافرازنده، و طغیان را براندازنده، و طاغوت‌ها را کوبنده، و امّت را نصیحت کننده بودی، و در دریای مرگ، شناکننده، با فاسقان، رو در رو شونده، حجّت‌های خدا را بر پا دارنده، و اسلام و مسلمانان را مهربان، و حق را یاور بودی. هنگام بلا، شکیبا، و دین را پاسدار، و قلمرو آن را مرزبان، و آیینش را پشتیبان بودی.[1]

گِرد هدایت را گرفته و یاری‌اش می‌کردی، عدالت را گسترش داده، منتشر می‌کردی، و دین را یاری و آشکار می‌نمودی. بیهوده‌کار را باز می‌داشتی و نهی

---

۱. در بحار الأنوار این فراز نیست: «آیینش را پشتیبان بودی».

العابِثَ وتَزجُرُهُ، وتَأخُذُ لِلدَّنِيِّ مِنَ الشَّريفِ، وتُساوي فِي الحُكمِ بَينَ القَوِيِّ وَالضَّعيفِ.

كُنتَ رَبيعَ الأَيتامِ، وعِصمَةَ الأَنامِ، وعِزَّ الإسلامِ، ومَعدِنَ الأَحكامِ، وحَليفَ الإنعامِ، سالِكاً طَرائِقَ جَدِّكَ وأَبيكَ، مُشَبَّهاً فِي الوَصِيَّةِ لِأَخيكَ، وَفِيَّ الذِّمَمِ[١]، رَضِيَّ الشِّيَمِ[٢]، ظاهِرَ الكَرَمِ، مُتَهَجِّداً فِي الظُّلَمِ، قَويمَ الطَّرائِقِ، كَريمَ الخَلائِقِ، عَظيمَ السَّوابِقِ، شَريفَ النَّسَبِ، مُنيفَ الحَسَبِ، رَفيعَ الرُّتَبِ، كَثيرَ المَناقِبِ، مَحمودَ الضَّرائِبِ، جَزيلَ المَواهِبِ، حَليمٌ رَشيدٌ مُنيبٌ، جَوادٌ عليمٌ شَديدٌ، إمامٌ شَهيدٌ، أوّاهٌ[٣] مُنيبٌ، حَبيبٌ مَهيبٌ.

كُنتَ لِلرَّسولِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ وَلَداً، ولِلقُرآنِ مُنقِذاً، وللأُمَّةِ عَضُداً، وفِي الطّاعَةِ مُجتَهِداً، حافِظاً لِلعَهدِ وَالميثاقِ، ناكِباً[٤] عَن سُبُلِ الفُسّاقِ، باذِلاً لِلمَجهودِ، طَويلَ الرُّكوعِ وَالسُّجودِ.

زاهِداً فِي الدُّنيا زُهدَ الرّاحِلِ عَنها، ناظِراً إلَيها بِعَينِ المُستَوحِشينَ مِنها، آمالُكَ عَنها مَكفوفَةٌ، وهِمَّتُكَ عَن زينَتِها مَصروفَةٌ، وأَلحاظُكَ عَن بَهجَتِها مَطروفَةٌ[٥]، ورَغبَتُكَ فِي الآخِرَةِ مَعروفَةٌ. حَتّىٰ إذَا الجَورُ مَدَّ باعَهُ، وأَسفَرَ الظُّلمُ قِناعَهُ، ودَعَا الغَيُّ أتباعَهُ، وأَنتَ في حَرَمِ جَدِّكَ قاطِنٌ، ولِلظّالِمينَ مُبايِنٌ، جَليسُ البَيتِ وَالمِحرابِ، مُعتَزِلٌ عَنِ اللَّذّاتِ وَالشَّهَواتِ، تُنكِرُ المُنكَرَ بِقَلبِكَ ولِسانِكَ عَلىٰ قَدرِ

---

١. الذِّمّة والذِّمامُ: وهما بمعنى العهد والأمان والضمان والحرمة والحقّ (النهاية: ج ٢ ص ١٦٨ «ذمم»).
٢. الشِّيمَةُ: الخُلُقُ (الصحاح: ج ٥ ص ١٩٦٤ «شيم»).
٣. الأوّاهُ: المتأوّه المُتضَرِّع (النهاية: ج ١ ص ٨٢ «أوه»).
٤. نَكَبَ عنه: عَدَلَ (القاموس المحيط: ج ١ ص ١٣٤ «نكب»).
٥. طَرَفَهُ عنه: أي صرفه وردّه (الصحاح: ج ٤ ص ١٣٩٥ «طرف»).

می‌کردی، و حقّ فرودست را از فرادست، می‌ستاندی، و میان نیرومند و ناتوان، یکسان حکم می‌راندی.

تو، بهار یتیمان، و دستاویز مردمان، و عزّت اسلام، و معدن احکام، و همواره نعمت‌بخش، و پویندهٔ راه‌های جدّت و پدرت بودی، و مانند برادرت در وصیّت [به امامت]، به پیمان‌ها وفادار بودی، و با خوی‌های پسندیده و کرامت آشکار، شب‌زنده‌دار در دل تاریکی‌ها بودی. با روش‌های استوار و طبعی کریمانه و سابقه‌هایی سِتُرگ، از تباری شریف و خاندانی والا، بلندمرتبه، پُرفضیلت، نیکوسرشت، با بخشش‌هایی فراوان، بردبار، ره‌یافته، بخشنده، دانا، باصلابت، امام شهید، گریان و بازگردنده [به خدا]، محبوب و باهیبت بودی.

تو فرزند پیامبر خدا ﷺ، و رهایی دهندهٔ قرآن، و بازوی مردمان، و کوشنده در اطاعت فرمان، و حافظ عهد و پیمان، و کناره‌گیر از راه‌های فاسقان، و بذل کنندهٔ همهٔ توان، و طول دهندهٔ رکوع و سجود بودی.

به دنیا، بی‌رغبت بودی، همچون بی‌رغبتی کوچ کننده از آن و در نگرنده به دنیا، با چشم بیمناکان از آن. آرزوهایت از آن، برچیده، و همّتت از زیور آن، چرخیده، و نگاه‌هایت از زیبایی آن، کنار کشیده، و رغبتت به آخرت، شناخته شده بود.

تا ستم، دست خود را دراز کرد و ظلم، نقاب خود را باز کرد و گمراهی، پیروانش را فرا خواند، در حالی که تو در حرم جدّت [مدینه] ساکن بودی، از ستمکاران، جدا شدی و با خانه و محراب، همنشین گشتی، و از لذّت‌ها و شهوت‌ها، بر کنار بودی. منکَر را با دل و زبانت، به اندازهٔ تاب و توانت، انکار می‌کردی و سپس، علمت، مقتضیِ انکار گشت و جهاد با کافران، بر تو لازم شد و

طاقَتِكَ وإمكانِكَ. ثُمَّ اقتَضاكَ العِلمُ لِلإنكارِ، ولَزِمَكَ أن تُجاهِدَ الفُجّارَ، فَسِرتَ في أولادِكَ وأهاليكَ، وشيعَتِكَ ومَواليكَ، وصَدَعتَ بِالحَقِّ وَالبَيِّنَةِ، ودَعَوتَ إلَى اللهِ بِالحِكمَةِ وَالمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ، وأَمَرتَ بِإقامَةِ الحُدودِ، وَالطّاعَةِ لِلمَعبودِ، ونَهَيتَ عَنِ الخَبائِثِ وَالطُّغيانِ، وواجَهوكَ بِالظُّلمِ وَالعُدوانِ.

فَجاهَدتَهُم بَعدَ الإيعاظِ لَهُم، وتَأكيدِ الحُجَّةِ عَلَيهِم، فَنَكَثوا ذِمامَكَ وبَيعَتَكَ، وأَسخَطوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ، وَبَدؤوكَ بِالحَربِ، فَنَبَتَّ لِلطَّعنِ وَالضَّربِ، وطَحَنتَ جُنودَ الفُجّارِ، وَاقتَحَمتَ قَسطَلَ الغُبارِ[1]، مُجالِداً بِذِي الفَقارِ، كَأَنَّكَ عَلِيٌّ المُختارُ.

فَلَمّا رَأَوكَ ثابِتَ الجَأشِ، غَيرَ خائِفٍ ولا خاشٍ، نَصَبوا لَكَ غَوائِلَ[2] مَكرِهِم، وقاتَلوكَ بِكَيدِهِم وشَرِّهِم، وأَمَرَ اللَّعينُ جُنودَهُ فَمَنَعوكَ الماءَ ووُرودَهُ، وناجَزوكَ القِتالَ، وعاجَلوكَ النِّزالَ، ورَشَقوكَ بِالسِّهامِ وَالنِّبالِ، وبَسَطوا إلَيكَ أكُفَّ الاِصطِلامِ، ولَم يَرعَوا لَكَ ذِماماً، ولا راقَبوا فيكَ أثاماً في قَتلِهِم أولِياءَكَ ونَهبِهِم رِحالَكَ، أنتَ مُقَدَّمٌ فِي الهَبَواتِ[3]، ومُحتَمِلٌ لِلأَذِيّاتِ، وقَد عَجِبَت مِن صَبرِكَ مَلائِكَةُ السَّماواتِ.

وأَحدَقوا بِكَ مِن كُلِّ الجِهاتِ، وأَثخَنوكَ بِالجِراحِ، وحالوا بَينَكَ وبَينَ الرَّواحِ، ولَم يَبقَ لَكَ ناصِرٌ، وأَنتَ مُحتَسِبٌ صابِرٌ، تَذُبُّ عَن نِسوَتِكَ وأَولادِكَ. حَتّىٰ نَكَسوكَ عَن جَوادِكَ، فَهَوَيتَ إلَى الأَرضِ جَريحاً، تَطَؤُكَ الخُيولُ بِحَوافِرِها، وتَعلوكَ الطُّغاةُ بِبَواتِرِها[4]، قَد رَشَحَ لِلمَوتِ جَبينُكَ، وَاختَلَفَت بِالاِنقِباضِ وَالاِنبِساطِ شِمالُكَ ويَمينُكَ، تُديرُ طَرفاً خَفِيّاً إلىٰ رَحلِكَ وبَيتِكَ، وقَد شُغِلتَ بِنَفسِكَ عَن وَلَدِكَ وأَهلِكَ،

---

۱. قَسطَلُ الغُبارِ: الساطع من الغبار (لسان العرب: ج ۱۱ ص ۵۵۷ «قسطل»).

۲. الغَوائِلُ: أي المهالك (النهاية: ج ۳ ص ۳۹۷ «غول»).

۳. الهَبْوة: الغَبَرة (النهاية: ج ۵ ص ۲۴۱ «هبا»). وهو كناية عن إقدامه في القتال وتوغّله وخوضه غمار المعركة والّتي تعلو فيها الغبرة جرّاء سنابك الخيل وحوافرها.

۴. الباتِرُ: السيف القاطع (الصحاح: ج ۲ ص ۵۸۴ «غبر»).

تو با فرزندان، خاندان و پیروان و وابستگانت، حرکت کردی و حقیقت و برهان روشن را فراز آوردی و با حکمت و اندرز نیکو، به سوی خدا، فرا خواندی و به اجرای حدود شرعی و اطاعت از معبودِ هستی، فرمان دادی و از پلیدی‌ها و طغیان، باز داشتی و آنان، با ستم و تجاوز، با تو رویارو شدند و تو، پس از اندرز دادن و تأکید حجّت‌ها برای ایشان، با آنان جهاد کردی، و آنان، پیمان و بیعت با تو را شکستند و پروردگار و جدّت را خشمگین کردند و به جنگ، آغازیدند، و تو در برابر ضربِ نیزه و شمشیر، پایداری کردی و لشکر فاجران را در هم شکستی و در غبار جنگ، فرو رفتی و با شمشیر ذو الفقار، قهرمانانه جنگیدی، گویی که علیِ برگزیده، تویی.

و هنگامی که تو را استوارْدل و بدون ترس و واهمه دیدند، نیرنگ‌های نابود کننده‌شان را بر تو بر افراشتند و با مکر و شرارت، با تو جنگیدند و [عمر بن سعد] لعین، سربازانش را فرمان داد تا تو را از آب و ورود به آن، باز دارند و به کارزار با تو، شتاب کردند و به جنگ با تو، اقدام نمودند و تو را هدف تیر و سنگ خود، قرار دادند و دستِ نابودی به سوی تو گشودند و پیمان تو را رعایت ننمودند و کیفر کُشتن دوستان تو و غارت کاروان تو را نادیده گرفتند. تو در غبار [جنگ]، پیش آمدی و آزارها را به جان خریدی و با شکیبایی‌ات، فرشتگان آسمان‌ها را به شگفت آوردی.

دشمنانت، از همه سو، گِردت را فرا گرفتند و با زخم‌های کاری، تو را زمینگیر کردند و تو را از حرکت کردن، باز داشتند و یاوری برای تو نماندْ و تو برای رضای خدا، شکیبا بودی. از زنان و فرزندانت دفاع می‌کردی تا آن که تو را از اسبت، به زیر کشیدند و زخمی و خونین، به زمین افتادی و اسب‌ها، تو را زیر سُم‌هایشان گرفتند و طاغیان، با شمشیرهای بُرّان، بر سرت ریختند و عَرَق مرگ، بر پیشانی‌ات نشست و چپ و راست پیکرت، منقبض و منبسط می‌شد و نیم‌نگاهی از زیر چشم، به

وأَسرَعَ فَرَسُكَ شارِداً، وإلىٰ خِيامِكَ قاصِداً، مُحَمحِماً باكِياً.

فَلَمّا رَأَينَ النِّساءُ جَوادَكَ مَخزِيّاً[1]، ونَظَرنَ سَرجَكَ عَلَيهِ مَلوِيّاً، بَرَزنَ مِنَ الخُدورِ، ناشِراتِ الشُّعورِ، عَلَى الخُدودِ لاطِماتٍ، لِلوُجوهِ[2] سافِراتٍ، وبِالعَويلِ داعِياتٍ، وبَعدَ العِزِّ مُذَلَّلاتٍ، وإلىٰ مَصرَعِكَ مُبادِراتٍ.

وَالشِّمرُ جالِسٌ عَلىٰ صَدرِكَ، مولِغٌ[3] سَيفَهُ عَلىٰ نَحرِكَ، قابِضٌ عَلىٰ شَيبَتِكَ بِيَدِهِ، ذابِحٌ لَكَ بِمُهَنَّدِهِ[4]، قَد سَكَنَت حَواسُّكَ، وخَفِيَت أنفاسُكَ، ورُفِعَ عَلَى القَنا رَأسُكَ، وسُبِيَ أهلُكَ كَالعَبيدِ، وصُفِّدوا[5] فِي الحَديدِ، فَوقَ أقتابِ المَطِيّاتِ، تَلفَحُ وُجوهَهُم حَرُّ الهاجِراتِ، يُساقونَ فِي البَراري وَالفَلَواتِ، أيديهِم مَغلولَةٌ إلَى الأَعناقِ، يُطافُ بِهِم فِي الأَسواقِ.

فَالوَيلُ لِلعُصاةِ الفُسّاقِ، لَقَد قَتَلوا بِقَتلِكَ الإِسلامَ، وعَطَّلُوا الصَّلاةَ وَالصِّيامَ، ونَقَضُوا السُّنَنَ وَالأَحكامَ، وهَدَموا قَواعِدَ الإيمانِ، وحَرَّفوا آياتِ القُرآنِ، وهَملَجوا[6] فِي البَغيِ وَالعُدوانِ.

لَقَد أصبَحَ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ مَوتوراً، وعادَ كِتابُ اللهِ ﷻ مَهجوراً، وغودِرَ الحَقُّ إذ قُهِرتَ مَقهوراً، وفُقِدَ بِفَقدِكَ التَّكبيرُ وَالتَّهليلُ، وَالتَّحريمُ وَالتَّحليلُ،

---

۱. خَزِيَ خِزْياً: ذلّ وهان (المصباح المنير: ص ۱۶۸ «خزي»).

۲. في المصدر: «الوجوه»، والصواب ما أثبتناه كما في بحار الأنوار.

۳. قال العلّامة المجلسي ﷺ: «مولغ»: من ولوغ الكلب على سبيل الاستعارة. وفي أكثر النسخ بالعين؛ من أولعه به؛ أي أغراه، والأوّل أظهر (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۵۱).

۴. المُهَنَّدُ: السيف المطبوع من حديد الهند (الصحاح: ج ۲ ص ۵۵۷ «هند»).

۵. صَفَّدَهُ: أي شدّه وأوثقه (الصحاح: ج ۲ ص ۴۹۸ «صفد»).

۶. الهَمْلَجَة: هو مشي شبيه الهرولة. يقال: هو فارسي معرّب (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۸۸۱ «هملج»). أي أسرعوا في البغي والعدوان.

چادرها و سَرایت داشتی و [دردهایت] تو را به خود، نه فرزندان و خانواده‌ات، مشغول کرد و اسبت به شتاب گریخت و با شیهه و زاری، آهنگ خیمه‌هایت را کرد.

هنگامی که زنان، اسبت را خوار و پریشان، و زین تو را بر آن، واژگون دیدند، از پرده بیرون آمدند، موهایشان را پریشان کردند و بر گونه‌های خود زدند، صورت‌های خود را گشودند و ناله، سر دادند و پس از عزّت، خوار شدند و به سوی قتلگاهت شتافتند.

و شمر، بر سینه‌ات نشسته، شمشیرش را در گودی گلویت فرو برد، محاسن سپیدت را به دستش گرفت و با شمشیر هندی خود، تو را ذبح کرد. حواسّ تو، آرام گرفت و نَفَس‌هایت، آهسته گشت، و سرت به بالای نیزه رفت، و خاندانت را مانند بندگان به اسارت گرفته، غل و زنجیر کردند و بر پشت شتران [بدون جهاز] نشاندند و آفتاب سوزان نیم‌روز، چهره‌هایشان را سوزاند و در صحراها و دشت‌ها، رانده شدند، در حالی که دست‌هایشان را به گردن، بسته بودند و آنها را در بازارها می‌چرخاندند.

پس وای بر عاصیان فاسق! با کشتن تو، اسلام را کُشتند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنّت‌ها و احکام را زیر پا گذاشتند و پایه‌های ایمان را منهدم کردند و آیه‌های قرآن را تحریف کردند و در تجاوز و سرکشی، فرو رفتند.

پیامبر خدا ﷺ، داغدار خونِ تاوانْ نگرفتهٔ تو شد و کتاب خدای ﷻ، مهجور گشت و به حق، خیانت شد، هنگامی که تو را مقهور سلطهٔ خود کردند. با از دست رفتن تو، تکبیر و تهلیل و حرام و حلال و تنزیل و تأویل [قرآن]، از دست رفت و پس از تو، تغییر و دگرگونی و کفر و معطّل گذاردن [احکام الهی] و هوس و گم‌راهی و فتنه و باطل، آشکار شد.

وَالتَّنزيلُ وَالتَّأويلُ، وظَهَرَ بَعدَكَ التَّغييرُ وَالتَّبديلُ، وَالإلحادُ وَالتَّعطيلُ، وَالأَهواءُ وَالأَضاليلُ، وَالفِتَنُ وَالأَباطيلُ.

فَقامَ ناعيكَ عِندَ قَبرِ جَدِّكَ الرَّسولِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ، فَنَعاكَ إلَيهِ بِالدَّمعِ الهَطولِ قائِلاً: يا رَسولَ اللهِ قُتِلَ سِبطُكَ وفَتاكَ، وَاستُبيحَ أهلُكَ وحِماكَ، وسُبِيَت بَعدَكَ ذَراريكَ، ووَقَعَ المَحذورُ بِعِترَتِكَ وذَويكَ، فَانزَعَجَ الرَّسولُ وبَكىٰ قَلبُهُ المَهولُ، وعَزّاهُ بِكَ المَلائِكَةُ وَالأَنبِياءُ، وفُجِعَت بِكَ أُمُّكَ الزَّهراءُ.

وَاختَلَفَت جُنودُ المَلائِكَةِ المُقَرَّبينَ تُعَزّي أباكَ أميرَ المُؤمِنينَ، وأُقيمَت لَكَ المَآتِمُ في أعلىٰ عِلِّيّينَ، ولَطَمَت عَلَيكَ الحورُ العينُ، وبَكَتِ السَّماءُ وسُكّانُها، وَالجِنانُ وخُزّانُها، وَالهِضابُ وأَقطارُها، وَالأَرضُ وأَقطارُها، وَالبِحارُ وحيتانُها، ومَكَّةُ وبُنيانُها، وَالجِنانُ وولدانُها، وَالبَيتُ وَالمَقامُ، وَالمَشعَرُ الحَرامُ، وَالحِلُّ وَالإحرامُ.

اللّٰهُمَّ فَبِحُرمَةِ هٰذَا المَكانِ المُنيفِ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَاحشُرني في زُمرَتِهِم، وأَدخِلني الجَنَّةَ بِشَفاعَتِهِم. اللّٰهُمَّ فَإنّي أتَوَسَّلُ إلَيكَ يا أسرَعَ الحاسِبينَ، ويا أكرَمَ الأَكرَمينَ، ويا أحكَمَ الحاكِمينَ، بِمُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبِيّينَ، رَسولِكَ إلَى العالَمينَ أجمَعينَ، وبِأَخيهِ وَابنِ عَمِّهِ الأَنزَعِ[1] البَطينِ، العالِمِ المَكينِ، عَلِيٍّ أميرِ المُؤمِنينَ، وبِفاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِساءِ العالَمينَ، وبِالحَسَنِ الزَّكِيِّ عِصمَةِ المُتَّقينَ، وبِأَبي عَبدِ اللهِ الحُسَينِ أكرَمِ المُستَشهَدينَ، وبِأَولادِهِ المَقتولينَ، وبِعِترَتِهِ المَظلومينَ، وبِعَلِيِّ بنِ الحُسَينِ زَينِ العابِدينَ، وبِمُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ قِبلَةِ الأَوّابينَ[2]، وجَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ أصدَقِ الصّادِقينَ، وموسَى بنِ جَعفَرٍ مُظهِرِ البَراهينِ، وعَلِيِّ بنِ موسىٰ ناصِرِ الدّينِ،

---

۱. رجل أنزع: وهو الذي انحسر الشعر عن جانبي جبهته (الصحاح: ج ۳ ص ۱۲۸۹ «نزع»).

۲. الأوّابين: جمع أوّاب؛ وهو الكثير الرجوع إلى الله تعالى بالتوبة (النهاية: ج ۱ ص ۷۹ «أوب»).

خبررسان شهادتت، با چشم اشکبار، نزد قبر جدّت پیامبر ﷺ ایستاد و گفت: «ای پیامبر خدا! نوه و جوانت را کُشتند و حُرمت خاندانت را شکستند و پس از تو، فرزندانت را به اسارت بردند و آنچه می‌ترسیدی، بر خاندان و خویشانت فرود آمد»، و پیامبر ﷺ، دلش پریشان و ترسان و گریان شد و فرشتگان و پیامبران، او را به شهادت تو، تسلیت دادند و مادرت زهرا، به تو داغدار گشت.

فرشتگان مقرّب، دسته دسته می‌آمدند و می‌رفتند و پدرت امیر مؤمنان را تسلیت می‌دادند و در اعلیٰ عِلّیین (بالاترین جایگاه قُرب بهشت)، مجلس سوگواریِ تو بر پا شد و حوریان بهشتی، بر مصیبت تو، به صورت خود زدند و آسمان و ساکنانش، بهشت و خزانه‌دارانش، کوه‌های گسترده و دامنه‌هایش، زمین و کرانه‌هایش، دریاها و ماهیانش، مکّه و پایه‌های آن (کعبه)، بهشت و جوانانش، کعبه و مقام [ابراهیم]، و مشعر الحرام و حرم و غیر حرم، بر تو گریستند.

خدایا! به احترام این مکان والا، بر محمّد و خاندان محمّد، درود فرست و مرا در زمرهٔ آنان، محشور کن و با شفاعت ایشان، به بهشت در آور.

خدایا! ای سریع‌ترینِ حسابرسان، و نیز ای کریم‌ترینِ کریمان، و حاکم‌ترینِ حاکمان! به وسیلهٔ محمّد، خاتم پیامبران و فرستاده‌ات به سوی همهٔ جهانیان، و همچنین به وسیلهٔ برادر و پسرعمویش که مو از جبینش آویخته و علم به درونش ریخته، دانشمند والامقام، علی امیر مؤمنان، و فاطمه، سَرور زنان جهانیان، و حسنِ پاک، دستاویز پرهیزگاران، و ابا عبد الله الحسین، بزرگوارترینِ شهیدان و فرزندان کشته شده و خاندان ستم‌دیده‌اش، و علی بن الحسین، زیورِ پرستشگران، و محمّد بن علی، قبلهٔ توبه‌کنندگان، و جعفر بن محمّد، راستگوترینِ راستگویان، و موسی بن جعفر، آشکار کنندهٔ برهان‌ها، و علی بن موسی، یاور دین، و محمّد بن علی،

ومُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ قُدوَةِ المُهتَدينَ، وعَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ أزهَدِ الزّاهِدينَ، وَالحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ وارِثِ المُستَخلَفينَ، وَالحُجَّةِ عَلَى الخَلقِ أجمَعينَ، أن تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، الصّادِقينَ الأَبَرّينَ، آلِ طه ويس، وأَن تَجعَلَني فِي القِيامَةِ مِنَ الآمِنينَ المُطمَئِنّينَ، الفائِزينَ الفَرِحينَ المُستَبشِرينَ.

اللّٰهُمَّ اكتُبني فِي المُسلِمينَ، وأَلحِقني بِالصّالِحينَ، وَاجعَل لي لِسانَ صِدقٍ فَي الآخِرينَ، وَانصُرني عَلَى الباغينَ، وَاكفِني كَيدَ الحاسِدينَ، وَاصرِف عَنّي مَكرَ الماكِرينَ، وَاقبِض عَنّي أيدِيَ الظّالِمينَ، وَاجمَع بَيني وبَينَ السّادَةِ المَيامينِ[1] في أعلا عِلِّيّينَ، مَعَ الَّذينَ أنعَمتَ عَلَيهِم مِنَ النَّبِيّينَ، وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحينَ، بِرَحمَتِكَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ.

اللّٰهُمَّ إنّي أُقسِمُ عَلَيكَ بِنَبِيِّكَ المَعصومِ، وبِحُكمِكَ المَحتومِ، ونَهيِكَ المَكتومِ، وبِهٰذَا القَبرِ المَلمومِ[2]، المُوَسَّدِ في كَنَفِهِ الإمامُ المَعصومُ، المَقتولُ المَظلومُ، أن تَكشِفَ ما بي مِنَ الغُمومِ، وتَصرِفَ عَنّي شَرَّ القَدَرِ المَحتومِ، وتُجيرَني مِنَ النّارِ ذاتِ السَّمومِ.

اللّٰهُمَّ جَلِّلني بِنِعمَتِكَ، ورَضِّني بِقِسمِكَ، وتَغَمَّدني بِجودِكَ وكَرَمِكَ، وباعِدني مِن مَكرِكَ ونَقِمَتِكَ،

اللّٰهُمَّ اعصِمني مِنَ الزَّلَلِ، وسَدِّدني فِي القَولِ وَالعَمَلِ، وَافسَح لي في مُدَّةِ الأَجَلِ، وأَعفِني مِنَ الأَوجاعِ وَالعِلَلِ، وبَلِّغني بِمَوالِيَّ وبِفَضلِكَ أفضَلَ الأَمَلِ.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وَاقبَل تَوبَتي، وَارحَم عَبرَتي، وأَقِلني عَثرَتي،

---

۱. اليُمْنُ: البَرَكةُ. واليُمن: خلاف الشؤم، ضدّه، يقال: يُمِنَ فهو ميمون. وجمع المَيمون: ميامين (لسان العرب: ج ۱۳ ص ۴۵۸ «يمن»).

۲. الإلْمامُ: النزول، وقد ألَمّ به: أي نزل به (الصحاح: ج ۵ ص ۲۰۳۲ «لمم»).

الگوی ره‌یافتگان، و علی بن محمّد، زاهدترینِ زاهدان، و حسن بن علی، وارث جانشینان، و نیز به وسیلهٔ حجّت بر همهٔ خلق، به تو توسّل می‌جویم که بر محمّد و خاندان محمّد، راستانِ نیکوکار و خاندان طاها و یاسین، درود فرستی و مرا در قیامت، از دل‌آرامان در امان و رستگاران شادان و خندان، قرار دهی.

خدایا! مرا جزو مسلمانان بنویس و به صالحان، بپیوند، و مرا میان پسینیان، نیک‌نام گردان، و در برابر ستمکاران، یاری‌ام ده، و از نیرنگ حسودان، کفایتم کن، و مکر مکرورزان را از من بچرخان، و دست‌های ظالمان را از من برگیر و مرا با سَروران خجسته و با پیامبران، صدّیقان، شهیدان و صالحان ـ که به آنها نعمت بخشیدی ـ، در اَعلی عِلّیین (بالاترین جایگاه قرب بهشت) گِرد هم آور، به رحمتت، ای مهربان‌ترینِ مهربانان!

خدایا! تو را به پیامبر معصومت، و به حکم حتمی‌ات، و نهی پنهانت، و به این قبری که بر آن در آمده‌ام و در زیر آن، امام معصومِ مقتول و مظلوم، آرمیده است، سوگند می‌دهم که غم‌های مرا بگشایی و شرّ قَدَر حتمی‌ات را از من بچرخانی و از آتش مسموم، پناهم دهی!

خدایا! مرا با نعمتت، بزرگ گردان، و به قسمتت، خشنود بدار، و به جود و کَرَمت، فراگیر، و از مکر و عقوبتت، دور ساز.

خدایا! مرا از لغزش‌ها، نگاه دار و در گفتار و کردار، استوار بدار. مهلت رسیدن اَجَلم را بیشتر بگردان و از دردها و بیماری‌ها، عافیتم ده و به وسیلهٔ دوستانم و به فضلت، مرا به بهترین آرزوهایم برسان.

خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد، درود فرست، و توبه‌ام را قبول کن، و بر اشکم رحم آور، و عذر لغزشم را بپذیر، و گرفتاری‌ام را گشایش ده، و خطایم را بپوشان، و نسلم را صالح بگردان.

ونَفِّس كُربَتي، وَاغفِر لي خَطيئَتي، وأَصلِح لي في ذُرِّيَّتي.

اللّٰهُمَّ لا تَدَع لي في هٰذَا المَشهَدِ المُعَظَّمِ وَالمَحَلِّ المُكَرَّمِ، ذَنباً إلّا غَفَرتَهُ، ولاعَيباً إلّا سَتَرتَهُ، ولا غَمّاً إلّا كَشَفتَهُ، ولا رِزقاً إلّا بَسَطتَهُ، ولاجاهاً إلّا عَمَرتَهُ، ولا فَساداً إلّا أصلَحتَهُ، ولا أمَلاً إلّا بَلَّغتَهُ، ولا دُعاءً إلّا أجَبتَهُ، ولا مَضيقاً إلّا فَرَّجتَهُ، ولا شَملاً[1] إلّا جَمَعتَهُ، ولا أمراً إلّا أتمَمتَهُ، ولا مالاً إلّا كَثَّرتَهُ، ولا خُلُقاً إلّا حَسَّنتَهُ، ولا إنفاقاً إلّا أخلَفتَهُ، ولا حالاً إلّا عَمَّرتَهُ، ولا حَسوداً إلّا قَمَعتَهُ، ولاعَدُوّاً إلّا أردَيتَهُ، ولا شَرّاً إلّا كَفَيتَهُ، ولا مَرَضاً إلّا شَفَيتَهُ، ولا بَعيداً إلّا أدنَيتَهُ، ولا شَعَثاً[2] إلّا لَمَمتَهُ، ولا سُؤالاً إلّا أعطَيتَهُ.

اللّٰهُمَّ إنّي أسأَلُكَ خَيرَ العاجِلَةِ وثَوابَ الآجِلَةِ، اللّٰهُمَّ أغنِني بِحَلالِكَ عَنِ الحَرامِ، وبِفَضلِكَ عَن جَميعِ الأَنامِ. اللّٰهُمَّ إنّي أسأَلُكَ عِلماً نافِعاً وقَلباً خاشِعاً، ويَقيناً شافِياً، وعَمَلاً زاكِياً، وصَبراً جَميلاً، وأَجراً جَزيلاً.

اللّٰهُمَّ ارزُقني شُكرَ نِعمَتِكَ عَلَيَّ، وزِد في إحسانِكَ وكَرَمِكَ إلَيَّ، وَاجعَل قَولي فِي النّاسِ مَسموعاً، وعَمَلي عِندَكَ مَرفوعاً، وأَثَري فِي الخَيراتِ مَتبوعاً، وعَدُوّي مَقموعاً[3].

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ الأَخيارِ، في آناءِ اللَّيلِ وأَطرافِ النَّهارِ، وَاكفِني شَرَّ الأَشرارِ، وطَهِّرني مِنَ الذُّنوبِ وَالأَوزارِ[4]، وأَجِرني مِنَ النّارِ، وأَدخِلني دارَ القَرارِ، وَاغفِر لي ولِجَميعِ إخواني فيكَ وأَخَواتِيَ المُؤمِنينَ وَالمُؤمِناتِ، بِرَحمَتِكَ

---

۱. جمع الله شملَهُ: أي ما تَشَتَّتَ من أمره (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۹۷۸ «شمل»).

۲. تَلَمَّ بها شَعَثي: أي تجمع بها ما تفرّق من أمري (النهاية: ج ۲ ص ۴۷۸ «شعث»).

۳. قَمَعْتُه قَمْعاً: أذلَلْتُه (المصباح المنير: ص ۵۱۶ «قمع»).

۴. الوِزْرُ: الإثمُ والثِّقْلُ (الصحاح: ج ۲ ص ۸۴۵ «وزر»).

خدایا! در این مرقد شریف و بزرگ و جایگاه گرامی، گناهی از من مگذار، جز آن که آن را بیامرزی، و نه عیبی، جز آن که بپوشانی، و نه غمی، جز آن که بگشایی، و نه روزی‌ای، جز آن که گسترده سازی، و نه منزلتی، جز آن که آبادش بداری، و نه تباهی‌ای، جز آن که اصلاحش کنی، و نه آرزویی، جز آن که مرا به آن برسانی، و نه دعایی، جز آن که مستجابش کنی، و نه تنگنایی، جز آن که گشایشش دهی، و نه پریشانی‌ای، جز آن که سامانش دهی، و نه کاری، جز آن که به پایانش بری، و نه آمالی، جز آن که فراوانش کنی، و نه خویی، جز آن که نیکویش کنی، و نه انفاقی، جز آن که جایش را پُر کنی، و نه حالتی، جز آن که آبادش کنی، و نه حسودی، جز آن که قلع و قمعش کنی، و نه دشمنی، جز آن که خوارش کنی، و نه شرّی، جز آن که کفایتش کنی، و نه بیماری‌ای، جز آن که شفایش دهی، و نه دوری‌ای، جز آن که نزدیکش کنی، و نه پراکندگی‌ای، جز آن که جمعش کنی، و نه درخواستی، جز آن که عطایش کنی.

خدایا! از تو خیر اکنون و پاداش آینده را می‌خواهم. خدایا! مرا به حلالت از حرامت، و به فضلت از همهٔ مردمان، بی‌نیاز کن. خدایا! از تو علمی سودمند، دلی خاشع، یقینی شفابخش، عملی پاک، صبری زیبا و اجری فراوان می‌خواهم.

خدایا! سپاس‌گزاری نعمتی را که به من داده‌ای، روزی‌ام کن، و بر احسان و کَرَمت به من بیفزای، و گفته‌ام را میان مردم، شنیده شده و مورد قبول، و کردارم را نزد تو بالا برده شده، و کار خیرم را دنباله‌دار، و دشمنم را خوار بگردان.

خدایا! بر محمّد و خاندان برگزیدهٔ محمّد، در نیمه‌های شب و دو سوی روز، درود فرست، و شرّ اشرار را از من کفایت کن و مرا از گناهان و بار سنگین آن، پاک بگردان و از آتش، پناهم ده و به سرای ماندن، واردم کن. من و همهٔ مردان و زنان باایمان را که به خاطر تو با آنان دوستی می‌کنم، بیامرز، به رحمتت، ای مهربان‌ترینِ مهربانان!».

يا أرحَمَ الرّاحِمينَ.

ثُمَّ تَوَجَّه إلَى القِبلَةِ، وصَلِّ رَكعَتَينِ، وتَقرَأُ فِي الأُولىٰ سورَةَ الأَنبِياءِ، وفِي الثّانِيَةِ الحَشرَ، وتَقنُتُ فَتَقولُ:

لا إلٰهَ إلَّا اللهُ الحَليمُ الكَريمُ، لا إلٰهَ إلَّا اللهُ العَلِيُّ العَظيمُ، لا إلٰهَ إلَّا اللهُ رَبُّ السَّماواتِ السَّبعِ وَالأَرَضينَ السَّبعِ، وما فيهِنَّ وما بَينَهُنَّ، خِلافاً لِأَعدائِهِ، وتَكذيباً لِمَن عَدَلَ بِهِ، وإقراراً لِرُبوبِيَّتِهِ، وخُشوعاً لِعِزَّتِهِ، الأَوَّلُ بِغَيرِ أوَّلٍ، وَالآخِرُ بِغَيرِ آخِرٍ، الظّاهِرُ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ بِقُدرَتِهِ، الباطِنُ دونَ كُلِّ شَيءٍ بِعِلمِهِ ولُطفِهِ. لا تَقِفُ العُقولُ عَلىٰ كُنهِ عَظَمَتِهِ، ولا تُدرِكُ الأَوهامُ حَقيقَةَ ماهِيَّتِهِ، ولا تَتَصَوَّرُ الأَنفُسُ مَعانِيَ كَيفِيَّتِهِ، مُطَّلِعاً عَلَى الضَّمائِرِ، عارِفاً بِالسَّرائِرِ، يَعلَمُ خائِنَةَ الأَعيُنِ وما تُخفِي الصُّدورُ.

اللّٰهُمَّ إنّي أُشهِدُكَ عَلىٰ تَصديقي رَسولَكَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ، وإيماني بِهِ، وعِلمي بِمَنزِلَتِهِ، وإنّي أشهَدُ أنَّهُ النَّبِيُّ الَّذي نَطَقَتِ الحِكمَةُ بِفَضلِهِ، وبَشَّرَتِ الأَنبِياءُ بِهِ، ودَعَت إلَى الإقرارِ بِما جاءَ بِهِ، وحَثَّت عَلىٰ تَصديقِهِ بِقَولِهِ تَعالىٰ: ﴿ٱلَّذِى يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾[1].

فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ رَسولِكَ إلَى الثَّقَلَينِ، وسَيِّدِ الأَنبِياءِ المُصطَفَينَ، وعَلىٰ أخيهِ وَابنِ عَمِّهِ اللَّذَينِ لَم يُشرِكا بِكَ طَرفَةَ عَينٍ أبَداً، وعَلىٰ فاطِمَةَ الزَّهراءِ سَيِّدَةِ نِساءِ العالَمينَ، وعَلىٰ سَيِّدَي شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ الحَسَنِ وَالحُسَينِ، صَلاةً خالِدَةَ الدَّوامِ،

---

۱. الأعراف: ۱۵۷.

سپس، رو به قبله می‌کنی و دو رکعت نماز می‌گزاری که در رکعت اوّل، سورهٔ انبیا و در رکعت دوم، سورهٔ حشر را می‌خوانی و در قنوتش می‌گویی: «خدایی جز خدای بردبارِ بزرگوار نیست. خدایی جز خدای والای بزرگ نیست. خدایی جز خداوندِ مالک آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آنها و میان آنهاست، نیست، بر خلاف دشمنانش و با انکار شریک گیرندگانش، با اقرار به ربوبیّتش و خشوع در برابر عزّتش.

اوّل است، بدون آن که اوّلی باشد، و آخِر است، بدون این که آخِری باشد. با قدرتش بر همه آشکار است و نهان‌تر از هر چیز است، با دانش و لطافتش. خِردها بر ژرفای بزرگی‌اش آگاه نمی‌شوند و وهم‌ها، حقیقتِ چیستی‌اش را در نمی‌یابند و جان‌ها، چگونگی معانی او را تصوّر نمی‌نمایند. بر درون‌ها، آگاه است و به باطن‌ها، شناسا. چشم‌های خیانتکار را می‌شناسد و پنهانکاری‌های سینه‌ها را می‌داند.

خدایا! تو را بر تصدیقم نسبت به فرستاده‌ات و ایمانم به او و آگاهی‌ام به منزلتش، گواه می‌گیرم. گواهی می‌دهم که او، پیامبری است که حکمت، به فضلش زبان گشوده است و پیامبران، به او بشارت داده‌اند و به اقرار به آنچه آورده، فرا خوانده‌اند و به تصدیق او، ترغیب کرده‌اند؛ و [دلیل این همه،] سخن خدای متعال است که: **﴿او را که نزد خود، در تورات و انجیل، مکتوب می‌یابند. ایشان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و پاکی‌ها را بر ایشان، حلال، و خبیث‌ها را بر ایشان، حرام می‌نماید و سنگینی و بندهایی را که بر ایشان بود، از آنان بر می‌دارد﴾**.

پس بر محمّد، فرستاده‌ات به سوی اِنس و جن و سَرور پیامبران برگزیده، و بر برادر و پسرعمویش ـ که هیچ گاه و چشم بر هم زدنی، به تو شرک نورزیدند ـ، درود فرست، و نیز بر فاطمهٔ زهرا، سَرور زنان جهانیان، و بر دو سَرور جوانان بهشتی، حسن و حسین؛ درودی ماندگار و جاودان، به عدد قطره‌های ریز باران و به

عَدَدَ قَطرِ الرِّهامِ[۱]، وزِنَةَ الجِبالِ وَالآكامِ، ما أورَقَ السَّلامُ[۲]، وَاختَلَفَ الضِّياءُ وَالظَّلامُ، وعَلىٰ آلِهِ الطّاهِرينَ، الأَئِمَّةِ المُهتَدينَ، الذّائِدينَ عَنِ الدّينِ، عَلِيٍّ، ومُحَمَّدٍ، وجَعفَرٍ، وموسىٰ، وعَلِيٍّ، ومُحَمَّدٍ، وعَلِيٍّ، وَالحَسَنِ وَالحُجَّةِ، القُوّامِ بِالقِسطِ، وسُلالَةِ السِّبطِ.

اللّٰهُمَّ إنّي أسأَلُكَ بِحَقِّ هٰذَا الإمامِ فَرَجاً قَريباً، وصَبراً جَميلاً، ونَصراً عَزيزاً، وغِنىً عَنِ الخَلقِ، وثَباتاً فِي الهُدىٰ، وَالتَّوفيقَ لِما تُحِبُّ وتَرضىٰ، ورِزقاً واسِعاً حَلالاً طَيِّباً مَريئاً دارّاً، سائِغاً فاضِلاً مُفضَلاً، صَبّاً صَبّاً، مِن غَيرِ كَدٍّ ولا نَكَدٍ، ولا مِنَّةٍ مِن أحَدٍ، وعافِيَةً مِن كُلِّ بَلاءٍ وسُقمٍ ومَرَضٍ، وَالشُّكرَ عَلَى العافِيَةِ وَالنَّعماءِ، وإذا جاءَ المَوتُ فَاقبِضنا عَلىٰ أحسَنِ ما يَكونُ لَكَ طاعَةً، عَلىٰ ما أمَرتَنا مُحافِظينَ، حَتّىٰ تُؤَدِّيَنا إلىٰ جَنّاتِ النَّعيمِ، بِرَحمَتِكَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وأَوحِشني مِنَ الدُّنيا وآنِسني بِالآخِرَةِ؛ فَإِنَّهُ لا يوحِشُ مِنَ الدُّنيا إلّا خَوفُكَ، ولا يُؤنِسُ بِالآخِرَةِ إلّا رَجاؤُكَ.

اللّٰهُمَّ لَكَ الحُجَّةُ لا عَلَيكَ، وإلَيكَ المُشتَكىٰ لا مِنكَ، فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِهِ، وأَعِنّي عَلىٰ نَفسِيَ الظّالِمَةِ العاصِيَةِ، وشَهوَتِيَ الغالِبَةِ، وَاختِم لي بِالعَفوِ وَالعافِيَةِ.

اللّٰهُمَّ إنَّ استِغفاري إيّاكَ وأنَا مُصِرٌّ عَلىٰ ما نَهَيتَ، قِلَّةُ حَياءٍ، وتَركِيَ الاِستِغفارَ مَعَ عِلمي بِسَعَةِ حِلمِكَ، تَضييعٌ لِحَقِّ الرَّجاءِ.

اللّٰهُمَّ إنَّ ذُنوبي تُؤيِسُني أن أرجُوَكَ، وأَنَّ عِلمي بِسَعَةِ رَحمَتِكَ يَمنَعُني أن أخشاكَ، فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وصَدِّق رَجائي لَكَ، وكَذِّب خَوفي مِنكَ، وكُن لي عِندَ أحسَنِ ظَنّي بِكَ، يا أكرَمَ الأكرَمينَ.

---

۱. الرَّهْمَةُ: المَطْرَةُ الضعيفة الدائمة. والجمع: رهام (الصحاح: ج ۵ ص ۱۹۳۹ «رهم»).

۲. السَّلامُ: شجر (الصحاح: ج ۵ ص ۱۹۵۱ «سلم»).

وزن کوه‌ها و درّه‌ها تا هر زمان که بر درختان، برگ می‌روید و شب و روز می‌آیند و می‌روند؛ و همچنین بر خاندان پاکش، امامان رهیافته، مدافعان دین: علی، محمّد، جعفر، موسی، علی، محمّد، علی، حسن و حجّت؛ بر پا دارندگان عدالت و فرزند نوادهٔ پیامبر!

خدایا! به حقّ این امام، از تو گشایش زودهنگام، و شکیبایی زیبا و یاری پیروزمندانه، و بی‌نیازی از مردم، و استوارگامی در راه هدایت، و توفیق به آنچه دوست می‌داری و می‌پسندی، روزیِ گسترده، حلال، پاک، گوارا، روان، فراوان، افزون و زیاده، ریزان و پُر جریان، بدون رنج و کاستی، و بی منّت کسی، و نیز عافیت از هر گرفتاری و بیماری و مرضی، و سپاس نهادن بر عافیت و نعمت را می‌خواهم و هنگامی که مرگ می‌آید، ما را بر بهترین حالت طاعتت و نگاهدار فرمانت به ما، قبض روح کن تا ما را به بهشت نعمت‌های جاودانت برسانی، به رحمتت، ای مهربان‌ترینِ مهربانان!

خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد، درود فرست و مرا از دنیا، بیگانه و با آخرت، مأنوس بگردان؛ که جز بیم تو داشتن، از دنیا بیگانه نمی‌کند و جز امید به تو، اُنس به آخرت نمی‌دهد.

خدایا! حجّت، از آنِ توست، نه علیه تو، و به سوی تو شِکوه می‌شود، نه از تو. پس بر محمّد و خاندانش درود فرست و مرا در برابر نفس ستمکار و نافرمانم و شهوت چیره‌ام، یاری‌ام ده و سرانجام مرا به عفو و عافیت، ختم بفرما.

خدایا! آمرزش‌خواهی‌ام با وجود پافشاری بر آنچه از آن نهی کردی، کم‌حیایی است و آمرزش‌خواهی نکردنم با وجود آگاهی‌ام به گسترهٔ بردباری‌ات، تباه کردن حقّ امیدواری است.

خدایا! گناهانم مرا از امیدواری به تو، مأیوس کرده‌اند و آگاهی‌ام به گستردگی رحمتت، مرا از ترسیدن از تو، باز داشته است. پس بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست و امیدم را به تو، تصدیق کن و هراسم را از تو، بی‌پایه گردان و همان جا [و همان گونه] باش که بهترین گمانم می‌گوید، ای مهربان‌ترینِ مهربانان!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ وأَيِّدني بِالعِصمَةِ، وأَنطِق لِساني بِالحِكمَةِ، وَاجعَلني مِمَّن يَندَمُ عَلىٰ ما ضَيَّعَهُ في أمسِهِ، ولا يَغبَنُ[1] حَظَّهُ في يَومِهِ، ولا يَهُمُّ لِرِزقِ غَدِهِ.

اللّٰهُمَّ إنَّ الغَنِيَّ مَنِ استَغنىٰ بِكَ وَافتَقَرَ إلَيكَ، وَالفَقيرَ مَنِ استَغنىٰ بِخَلقِكَ عَنكَ، فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وأَغنِني عَن خَلقِكَ بِكَ، وَاجعَلني مِمَّن لا يَبسُطُ كَفّاً إلّا إلَيكَ.

اللّٰهُمَّ إنَّ الشَّقِيَّ مَن قَنَطَ وأَمامَهُ التَّوبَةُ ووَراءَهُ الرَّحمَةُ، وإن كُنتُ ضَعيفَ العَمَلِ فَإنّي في رَحمَتِكَ قَوِيُّ الأَمَلِ، فَهَب لي ضَعفَ عَمَلي لِقُوَّةِ أمَلي.

اللّٰهُمَّ إن كُنتَ تَعلَمُ أنَّ في عِبادِكَ مَن هُوَ أقسىٰ قَلباً مِنّي، وأَعظَمُ مِنّي ذَنباً، فَإنّي أعلَمُ أنَّهُ لا مَولىٰ أعظَمُ مِنكَ طَولاً، وأَوسَعُ رَحمَةً وعَفواً، فَيا مَن هُوَ أوحَدُ في رَحمَتِهِ، اغفِر لِمَن لَيسَ بِأَوحَدَ في خَطيئَتِهِ.

اللّٰهُمَّ إنَّكَ أمَرتَنا فَعَصَينا، ونَهَيتَ فَمَا انتَهَينا، وذَكَّرتَ فَتَناسَينا، وبَصَّرتَ فَتَعامَينا، وحَدَّدتَ فَتَعَدَّينا، وما كانَ ذٰلِكَ جَزاءَ إحسانِكَ إلَينا، وأَنتَ أعلَمُ بِما أعلَنّا وأَخفَينا، وأَخبَرُ بِما نَأتي وما أتَينا، فَصَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، ولا تُؤاخِذنا بِما أخطَأنا ونَسينا، وهَب لَنا حُقوقَكَ لَدَينا، وأَتِمَّ إحسانَكَ إلَينا، وأَسبِل[2] رَحمَتَكَ عَلَينا.

اللّٰهُمَّ إنّا نَتَوَسَّلُ إلَيكَ بِهٰذَا الصِّدّيقِ الإمامِ، ونَسأَلُكَ بِالحَقِّ الَّذي جَعَلتَهُ لَهُ ولِجَدِّهِ رَسولِكَ، ولِأَبَوَيهِ عَلِيٍّ وفاطِمَةَ أهلِ بَيتِ الرَّحمَةِ، إدرارَ الرِّزقِ الَّذي بِهِ قِوامُ حَياتِنا، وصَلاحُ أحوالِ عِيالِنا، فَأَنتَ الكَريمُ الَّذي تُعطي مِن سَعَةٍ، وتَمنَعُ مِن قُدرَةٍ، ونَحنُ

---

۱. غَبِنَ رأيه: إذا نقصه (الصحاح: ج ۶ ص ۲۱۷۲ «غبن»).

۲. أسبَلَ المَطَرُ والدَّمعُ: إذا هطلا (النهاية: ج ۲ ص ۳۴۰ «سبل»).

خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد، درود فرست، و مرا با عصمت، تأیید فرما، و زبانم را به حِکمت بگشای، و مرا از کسانی قرار ده که بر آنچه در دیروز خود تباه کرده‌اند، پشیمان می‌شوند و از نصیبِ امروز خود، کم نمی‌گذارند و به روزیِ فردایشان نمی‌اندیشند. خدایا! توانگر، کسی است که به تو نیاز برد و از دیگران، بی‌نیازی جوید، و فقیر، کسی است که با خلق، از تو بی‌نیازی جوید. پس بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، و مرا با خود، از خلق خود، بی‌نیاز گردان، و مرا از کسانی قرار ده که دست طلب، جز به سوی تو نمی‌گشایند.

خدایا! شوربخت، آن ناامیدی است که پیش رویش، توبه و پشت سرش، رحمت است [و آنها را نمی‌بیند]، و اگر من در عمل ضعیفم، امّا در امید به رحمتت نیرومندم، پس ضعف عملم را به نیرومندیِ امیدم ببخش.

خدایا! اگر تو می‌دانی که میان بندگانت، سنگ‌دل‌تر از من و گنهکارتر از من هست، من نیز می‌دانم که مولایی بخشنده‌تر و گسترده‌رحمت‌تر و باگذشت‌تر از تو نیست. ای که در رحمتت، یگانه‌ای! آن را که در خطایش تنها نیست، بیامرز!

خدایا! به ما فرمان دادی و نافرمانی‌ات کردیم. ما را باز داشتی و دستْ نکشیدیم. به یادمان آوردی و از یاد بردیم. بینایمان نمودی و نادیده گرفتیم. برایمان مرز نهادی و آن را زیر پا گذاشتیم، و این، جزای احسان تو، به ما نبود و تو، به آنچه آشکار و نهان کرده‌ایم، داناتری، و به آنچه می‌آوریم و آورده‌ایم، آگاه‌تری. بر محمّد و خاندان محمّد، درود فرست و ما را به آنچه در آن خطا و فراموش کردیم، سرزنش مکن، و حقوق خود را بر ما ببخش و احسانت را بر ما کامل کن و رحمتت را بر ما سرازیر فرما.

خدایا! با این امام راستین، به تو توسّل می‌جوییم و به حقّی که برای او و برای جدّش، فرستاده‌ات، و برای پدر و مادرش علی و فاطمه، خاندان رحمت، قرار داده‌ای، فراوانیِ روزی‌ای که قوام زندگی ما، به آن است، و سامانِ حال خانواده‌مان را از تو می‌خواهیم؛ که تو بزرگواری هستی که از سرِ گستردگی، می‌بخشی و از سرِ

نَسأَلُكَ مِنَ الرِّزقِ ما يَكونُ صَلاحاً لِلدُّنيا وبَلاغاً لِلآخِرَةِ.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغفِر لَنا ولِوالِدَينا، ولِجَميعِ المُؤمِنينَ وَالمُؤمِناتِ وَالمُسلِمينَ وَالمُسلِماتِ الأَحياءِ مِنهُم وَالأَمواتِ، وآتِنا فِي الدُّنيا حَسَنَةً وفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وقِنا عَذابَ النّارِ.

ثُمَّ تَركَعُ وتَسجُدُ وتَجلِسُ فَتَتَشَهَّدُ وتُسَلِّمُ، فَإِذا سَبَّحتَ فَعَفِّر[1] خَدَّيكَ، وقُل:

سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ ولا إلٰه إلّا اللهُ وَاللهُ أكبَرُ ـ أربَعينَ مَرَّةً ـ.

وَاسأَلِ اللهَ العِصمَةَ وَالنَّجاةَ، وَالمَغفِرَةَ وَالتَّوفيقَ لِحُسنِ العَمَلِ وَالقَبولَ لِما تَتَقَرَّبُ بِهِ إلَيهِ وتَبتَغي بِهِ وَجهَهُ، وقِف عِندَ الرَّأسِ ثُمَّ صَلِّ رَكعَتَينِ عَلىٰ ما تَقَدَّمَ.

ثُمَّ انكَبَّ عَلَى القَبرِ وقَبِّلهُ وقُل:

زادَ اللهُ في شَرَفِكُم، وَالسَّلامُ عَلَيكُم ورَحمَةُ اللهِ وبَرَكاتُهُ.

وَادعُ لِنَفسِكَ ولِوالِدَيكَ ولِمَن أرَدتَ، وَانصَرِف إن شاءَ اللهُ تَعالىٰ.

ب ـ الزِّيارَةُ الثّانِيَةُ[2]

۱۱۲۵ . الإقبال عن أبي منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي : خَرَجَ مِنَ النّاحِيَةِ سَنَةَ

---

۱. العَفَرُ: الترابُ، وعفّره: أي مرّغهُ (الصحاح: ج ۲ ص ۷۵۱ «عفر»).

۲. قال العلّامة المجلسي ﷺ بعد أن أورد هذه الزيارة: واعلم إنّ هذه الزيارة أوردها المفيد والسيّد في مزاريهما وغيرهما، بحذف الإسناد في زيارة عاشوراء، وكذا قال مؤلّف المزار الكبير: زيارة الشهداء رضوان الله عليهم في يوم عاشوراء: أخبرني الشريف أبو الفتح محمّد بن محمّد الجعفريّ أدام الله عزّه، عن الفقيه عماد الدين محمّد بن أبي القاسم الطبريّ، عن الشيخ أبي عليّ الحسن بن محمّد الطوسي. وأخبرني عالياً الشيخ أبو عبد الله الحسين بن هبة الله بن رطبة، عن الشيخ أبي علي، عن والده أبي جعفر الطوسيّ، عن الشيخ محمّد بن أحمد بن عيّاش، وذكر مثله سواء، وإنّما أوردناها في الزيارات المطلقة لعدم دلالة الخبر على تخصيصه بوقت من الأوقات (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۷۴).

قدرت، باز می‌داری و ما از روزی، آن چیزی را می‌خواهیم که سامان دهندهٔ دنیایمان و رساننده به آخرتمان باشد.

خدایا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست و ما، والدین ما و همهٔ مردان و زنان باایمان و مسلمان، زنده و مردهٔ آنها را بیامرز و در دنیا و آخرت، به ما نیکی بده و از عذاب دوزخ، نگاهمان دار».

سپس، رکوع و سجود و نشستن و تشهّد و سلام را به انجام می‌رسانی و چون تسبیحات را گفتی، گونه‌هایت را بر خاک بگذار و چهل مرتبه بگو: «منزّه است خدا! ستایش، ویژهٔ خداست. خدایی، جز الله نیست. خدا، بزرگ‌تر است».

و عصمت و نجات و آمرزش و توفیق عمل نیکو و قبولیِ آنچه را برای تقرّب به او و به قصد دیدار او می‌کنی، از خدا بخواه و نزد سر [امام ﷺ] بایست و دو رکعت نماز، به همان گونه که گذشت، بخوان.

سپس، خود را بر روی قبر بینداز و آن را ببوس و بگو: «خداوند، بر شرفتان بیفزاید، و سلام و رحمت و برکات خدا، بر شما باد!».

و برای خودت و پدر و مادرت و هر کسی که خواستی، دعا کن و به یاری خداوند، باز گرد.[1]

ب ـ زیارت دوم[2]

۱۱۲۵. **الإقبال** ـ به نقل از ابو منصور بن عبد المُنعم بن نُعمان بغدادی ـ: از ناحیهٔ مقدّسه،

---

۱. المزار الکبیر: ص ۴۹۶ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷ ح ۸ (به نقل از: المزار مفید).

۲. علّامه مجلسی، پس از آوردن این زیارت، گفته است: بدان که [شیخ] مفید و سیّد [ابن طاووس]، این زیارت را در کتاب‌هایشان با حذف سند برای «روز عاشورا» آورده‌اند و مؤلّف المزار الکبیر، چنین گفته: «زیارت شهیدان در روز عاشورا: ابو الفتح محمّد بن محمّد جعفری ـ أدام الله عزّه ـ برای من روایت کرد از... و نیز شیخ محمّد بن احمد بن عیّاش، به من خبر داد از...» و عیناً همین زیارت را نقل کرده؛ امّا ما آن را در زیارت‌های مطلقه آوردیم؛ زیرا حدیث، دلالتی بر اختصاص داشتن آن به زمان خاصّی ندارد.

اثنَتَينِ وخَمسينَ ومِئَتَينِ[1] عَلىٰ يَدِ الشَّيخِ مُحَمَّدِ بنِ غالِبٍ الأَصفَهانِيِّ حينَ وَفاةِ أبي رَحِمَهُ اللهُ، وكُنتُ حَديثَ السِّنِّ، وكَتَبتُ أستَأذِنُ في زِيارَةِ مَولايَ أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام وزِيارَةِ الشُّهَداءِ رِضوانُ اللهِ عَلَيهِم، فَخَرَجَ إلَيَّ مِنهُ:

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ: إذا أرَدتَ زِيارَةَ الشُّهَداءِ رِضوانُ اللهِ عَلَيهِم فَقِف عِندَ رِجلَيِ الحُسَينِ عليه السلام، وهُوَ قَبرُ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِما، فَاستَقبِلِ القِبلَةَ بِوَجهِكَ؛ فَإِنَّ هُناكَ حَومَةَ الشُّهَداءِ عَلَيهِمُ السَّلامُ، وأومِ وأشِر إلىٰ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ عليه السلام وقُل:

السَّلامُ عَلَيكَ يا أوَّلَ قَتيلٍ مِن نَسلِ خَيرِ سَليلٍ مِن سُلالَةِ إبراهيمَ الخَليلِ صَلَّى اللهُ عَلَيكَ وعَلىٰ أبيكَ، إذ قالَ فيكَ: «قَتَلَ اللهُ قَوماً قَتَلوكَ، يا بُنَيَّ ما أجرَأَهُم عَلَى الرَّحمٰنِ وعَلَى انتِهاكِ حُرمَةِ الرَّسولِ! عَلَى الدُّنيا بَعدَكَ العَفا»، كَأَنّي بِكَ بَينَ يَدَيهِ ماثِلاً، ولِلكافِرينَ قائِلاً:

أنَا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ بنِ عَلِي ... نَحنُ وبَيتِ اللهِ أولىٰ بِالنَّبِي

أطعُنُكُم بِالرُّمحِ حَتّىٰ يَنثَني ... أضرِبُكُم بِالسَّيفِ أحمي عَن أبي

ضَربَ غُلامٍ هاشِمِيٍّ عَرَبي ... وَاللهِ لا يَحكُمُ فينَا ابنُ الدَّعي[2]

حَتّىٰ قَضَيتَ نَحبَكَ ولَقيتَ رَبَّكَ، أشهَدُ أنَّكَ أولىٰ بِاللهِ وبِرَسولِهِ، وأنَّكَ

---

۱. قال العلّامة المجلسي رحمه الله: واعلم إنّ في تاريخ الخبر إشكالاً، لتقدّمها على ولادة القائم عليه السلام بأربع سنين، لعلّها كانت اثنتين وستّين ومئتين، ويحتمل أن يكون خروجه عن أبي محمّد العسكري عليه السلام (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۷۴)، إلّا أنّه ينبغي الالتفات إلى أنّ التاريخ المذكور (۲۵۲ هـ. ق) يتزامن مع إمامة الإمام الهادي عليه السلام (۲۱۲ ـ ۲۵۴ هـ. ق)، وعلى هذا فإنّ ما ذكره العلّامة من إمكانيّة نسبته إلى الإمام العسكري عليه السلام لا يمكن قبوله.

۲. الدَّعيُّ: المنسوب إلى غير أبيه (لسان العرب: ج ۱۴ ص ۲۶۱ «دعا»).

در سال ۲۵۲ق[۱] و هنگام وفات پدرم، این نوشته به دست شیخ محمّد بن غالب اصفهانی بیرون آمد. من تازه‌سال بودم و در نامه‌ام، برای زیارت مولایم ابا عبد الله الحسین ﷺ و شهیدان [کربلا] ـ که رضوان خداوند بر ایشان باد ـ، اجازه خواسته بودم.

پاسخ نامه، چنین آمد: «به نام خداوند رحمتگر مهربان. هنگامی که خواستی شهیدان را ـ که رضوان خداوند بر ایشان باد ـ زیارت کنی، نزد پاهای حسین ﷺ که همان قبر علی اکبر، فرزند حسین ـ که درودهای خدا بر هر دوشان باد ـ است، رو به قبله بایست ـ که آن جا، محلّ [دفن] شهیدان ﷺ است ـ و با ایما و اشاره، به علی اکبر ﷺ خطاب کن و بگو: سلام بر تو، ای نخستین کُشته از نسل بهترین بیرون آمده از نسل ابراهیم خلیل! "خداوند، بر تو و پدرت درود فرستد، هنگامی که در بارهٔ تو گفت: «خداوند، کسانی را که تو را کُشتند، بکُشد! پسر عزیزم! چه گستاخ‌اند ایشان بر [خدای] رحمان و در پرده‌دری از حرمت پیامبر! دنیا پس از تو، ویران باد"».

گویی تو را می‌بینم که پیش رویش ایستاده‌ای و به کافران می‌گویی:

"من، علی بن حسین بن علی‌ام.

به خانهٔ خدا سوگند که ما، به پیامبرﷺ نزدیک‌تریم.

آن قدر نیزه به شما می‌زنم تا خم شود

و شما را در حمایت از پدرم، با شمشیر می‌زنم:

شمشیر زدنِ جوان هاشمی و عرب.

به خدا سوگند، فرزند حرام‌زاده، بر ما حکم نمی‌راند!".

تا آن که مدّتت را به پایان بردی و خدایت را دیدار کردی.

گواهی می‌دهم که تو به خدا و پیامبرش نزدیک‌تری و تو فرزند پیامبر او،

---

۱. علّامه مجلسی فرموده: «بدان که در تاریخ روایت [و توقیع]، اشکالی وجود دارد؛ زیرا چهار سال زودتر از تولّد امام مهدی ﷺ است. از این رو، شاید تاریخ آن ۲۶۲ق باشد [و نه ۲۵۲ ق]. نیز ممکن است که از سوی امام حسن عسکری ﷺ صادر شده باشد»؛ لیکن باید توجّه داشت که تاریخ یاد شده (۲۵۲ ق) هم‌زمان با دوران امامت امام هادی ﷺ (۲۱۲ ـ ۲۵۴ ق) است. بنابر این، سخن علّامه در مورد امکانِ نسبت دادن آن به امام حسن عسکری ﷺ نیز صحیح به نظر نمی‌رسد.

ابنُ رَسولِهِ، وحُجَّتُهُ وأمينُهُ[۱]، وَابنُ حُجَّتِهِ وأمينِهِ. حَكَمَ اللهُ عَلىٰ قاتِلِكَ مُرَّةَ بنِ مُنقِذِ بنِ النُّعمانِ العَبدِيِّ ـ لَعَنَهُ اللهُ وأخزاهُ ـ ومَن شَرِكَهُ في قَتلِكَ، وكانوا عَلَيكَ ظَهيراً، أصلاهُمُ اللهُ جَهَنَّمَ وساءَت مَصيراً، وجَعَلَنَا اللهُ مِن مُلاقيكَ ومُرافِقيكَ، ومُرافِقي جَدِّك وأبيكَ وعَمِّكَ وأخيكَ وأُمِّكَ المَظلومَةِ[۲]، وأبرَأُ إلَى اللهِ مِن أعدائِكَ أُولي الجُحودِ[۳]، وَالسَّلامُ عَلَيكَ ورَحمَةُ اللهِ وبَرَكاتُهُ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ اللهِ بنِ الحُسَينِ الطِّفلِ الرَّضيعِ، المَرمِيِّ الصَّريعِ، المُتَشَحِّطِ دَماً، المُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّماءِ، المَذبوحِ بِالسَّهمِ في حِجرِ أبيهِ[۴]، لَعَنَ اللهُ رامِيَهُ حَرمَلَةَ بنَ كاهِلٍ الأَسَدِيَّ وذَويهِ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ اللهِ ابنِ أميرِ المُؤمِنينَ، مُبلِي البَلاءِ، وَالمُنادي بِالوَلاءِ في عَرصَةِ كَربَلاءَ، المَضروبِ مُقبِلاً ومُدبِراً، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ هانِئَ بنَ ثُبَيتٍ الحَضرَمِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ أبِي الفَضلِ[۵] العَبّاسِ ابنِ أميرِ المُؤمِنينَ، المُواسي أخاهُ بِنَفسِهِ، الآخِذِ لِغَدِهِ مِن أمسِهِ، الفادي لَهُ، الواقي، السّاعي إلَيهِ بِمائِهِ، المَقطوعَةِ يَداهُ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَيهِ يَزيدَ بنَ الرُّقادِ الحيتي وحَكيمَ بنَ الطُّفَيلِ الطّائِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ جَعفَرِ ابنِ أميرِ المُؤمِنينَ، الصّابِرِ بِنَفسِهِ مُحتَسِباً، وَالنّائي عَنِ الأَوطانِ مُغتَرِباً، المُستَسلِمِ لِلقِتالِ، المُستَقدِمِ لِلنِّزالِ، المَكثورِ[۶] بِالرِّجالِ، لَعَنَ اللهُ

---

۱. في المصدر: «دينه» بدل «أمينه»، والصواب ما أثبتناه كما في بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۵ نقلاً عن المصدر.

۲. زاد في المزار الكبير ومصباح الزائر و بحار الأنوار هنا: «وأبرأ إلى الله من قاتليك وأسأل الله مرافقتك في دار الخلود».

۳. الجُحُودُ: الإنكار مع العلم (الصحاح: ج ۲ ص ۴۵۱ «جحد»).

۴. ليس في المزار الكبير: «المرميّ الصريع» إلى «حجر أبيه».

۵. ليس في مصباح الزائر وبحار الأنوار «أبي الفضل».

۶. المَكثُورُ: المَغلُوبُ، وهو الّذي تكاثر عليه الناس فقهروه (النهاية: ج ۴ ص ۱۵۳ «كثر»).

حجّت، امین و فرزند حجّت و امین اویی. خداوند، بر قاتلت مُرّة بن مُنقِذ بن نُعمان عبدی ـ که خداوند، لعنت و رسوایش کند ـ و هر کس که با او در قتل تو شرکت جست و وی را پشتیبانی کرد، حکم براند و آنان را به دوزخ برساند؛ که بد سرانجامی است! و خداوند، ما را از دیدارکنندگان و همراهان تو قرار دهد، و نیز همراهان جدّت، پدرت، عمویت، برادرت و مادر ستم‌دیده‌ات.[1] از دشمنان انکارکننده[ی حق]، به سوی خدا بیزاری می‌جویم. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

سلام بر عبد الله بن الحسین، طفل شیرخوار، تیر خوردهٔ افتاده، در خون غلتیده و خونش به آسمان پاشیده، سربُریده با تیر در دامان پدر! خداوند، تیرانداز به او، حرملة بن کاهِل اسدی و همراهانش را لعنت کند!

سلام بر عبد الله، فرزند امیر مؤمنان، خوبْ امتحان داده در بلا، ندا دهنده به ولایت در عرصهٔ کربلا، ضربه خورده از جلو و پشت! خداوند، قاتلش هانی بن ثُبَیت حَضرَمی را لعنت کند!

سلام بر ابو الفضل العبّاس، فرزند امیر مؤمنان، از خود گذشتگی کننده با جان برای برادر، گیرنده از دیروزش برای فردایش، فدایِ او، نگه دارنده و کوشنده برای رساندن آب به او که دست‌هایش بُریده شد! خداوند، قاتلانش یزید بن رُقاد حیتی و حکیم بن طُفَیل طایی را بکُشد!

سلام بر جعفر، فرزند امیر مؤمنان، شکیبا به جان دادن در راه خدا، دور و غریب از وطن، آمادهٔ کارزار، پیشاهنگ در نبرد که خیل جنگجویان بر او یورش بردند تا بر او چیره گشتند! خداوند، قاتلش هانی بن ثُبَیت حَضرَمی را لعنت کند!

---

۱. در المزار الکبیر، مصباح الزائر و بحار الأنوار، این افزوده هم دیده می‌شود: «و از قاتلان تو، به خدا بیزاری می‌جویم و همراهی تو را در سرای جاوید، از خدا خواستارم».

السَّلامُ عَلىٰ عَمّارِ بن أبي سَلامَةَ الهَمدانِيِّ.

قاتِلَهُ هانِئَ بنَ ثُبَيتٍ الحَضرَمِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ عُثمانَ ابنِ أميرِ المُؤمِنينَ، سَمِيِّ عُثمانَ بنِ مَظعونٍ، لَعَنَ اللهُ رامِيَهُ بِالسَّهمِ خَولِيَّ بنَ يَزيدَ الأَصبَحِيَّ الإِيادِيَّ الدّارِمِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدِ ابنِ أميرِ المُؤمِنينَ، قَتيلِ الإِيادِيِّ الدّارِمِيِّ لَعَنَهُ اللهُ وضاعَفَ عَلَيهِ العَذابَ الأَليمَ، وصَلَّى اللهُ عَلَيكَ يا مُحَمَّدُ وعَلىٰ أهلِ بَيتِكَ الصّابِرينَ.

السَّلامُ عَلىٰ أبي بَكرِ بنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الوَلِيِّ، المَرمِيِّ بِالسَّهمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ عَبدَ اللهِ بنَ عُقبَةَ الغَنَوِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ اللهِ بنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ ورامِيَهُ حَرمَلَةَ بنَ كاهِلٍ الأَسَدِيَّ.

السَّلامُ عَلَى القاسِمِ بنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ، المَضروبِ عَلىٰ هامَتِهِ، المَسلوبِ لامَتُهُ[1]، حينَ نادَى الحُسَينَ عَمَّهُ، فَجَلا[2] عَلَيهِ عَمُّهُ كَالصَّقرِ، وهُوَ يَفحَصُ[3] بِرِجلَيهِ التُّرابَ، وَالحُسَينُ يَقولُ: «بُعداً لِقَومٍ قَتَلوكَ! ومَن خَصمُهُم يَومَ القِيامَةِ جَدُّكَ وأبوكَ». ثُمَّ قالَ: «عَزَّ وَاللهِ عَلىٰ عَمِّكَ أن تَدعُوَهُ فَلا يُجيبَكَ، أو أن يُجيبَكَ وأنتَ قَتيلٌ جَديلٌ[4] فَلا يَنفَعُكَ، هٰذا وَاللهِ يَومٌ كَثُرَ واتِرُهُ وقَلَّ ناصِرُهُ»، جَعَلَنِيَ اللهُ مَعَكُما يَومَ جَمعِكُما، وبَوَّأَني مُبَوَّأَكُما، ولَعَنَ اللهُ قاتِلَكَ عُمَرَ بنَ سَعدِ بنِ عُروَةَ بنِ نُفَيلٍ الأَزدِيَّ، وأصلاهُ جَحيماً وأعَدَّ لَهُ عَذاباً أليماً.

---

۱. اللَّأْمة ـ بهمزة ساكنة ويجوز تخفيفها ـ: الدِّرْعُ (المصباح المنير: ص ۵۶۰ «لوم»).

۲. جلا: علا (القاموس المحيط: ج ۴ ص ۳۱۳ «جلا»).

۳. فحصت: أي حفرت. والفحص: البحث والكشف (النهاية: ج ۳ ص ۴۱۵ «فحص»).

۴. مجدّل: أي ملقىً على الأرض قتيلاً (لسان العرب: ج ۱۱ ص ۱۰۴ «جدل»).

سلام بر عثمان، فرزند امیر مؤمنان، همنام عثمان بن مظعون! خداوند، تیرانداز به او، خولی بن یزید اَصبحی اِیادی دارِمی را لعنت کند!

سلام بر محمّد، فرزند امیر مؤمنان، کشته شده به دست اِیادی دارِمی ـ که خداوند، لعنتش کند و عذاب دردناک را بر او دوچندان سازد ـ! خداوند، بر تو ـ ای محمّد ـ و بر خاندان شکیبایت، درود فرستد!

سلام بر ابو بکر فرزند حسن بن علیِ زکی و ولی! آن تیر خورده با تیر کُشنده! خداوند، قاتلش عبد الله بن عُقْبهٔ غَنَوی را لعنت کند!

سلام بر عبد الله، فرزند حسن بن علیِ زکی! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، حرملة بن کاهِل اسدی را لعنت کند!

سلام بر قاسم، فرزند حسن بن علی، ضربت خورده بر سرش، و زِره کَنْده شده به هنگامی که عمویش حسین را صدا زد! پس عمویش، خود را مانند بازی شکاری بر بالای سرش رسانْد و او پا به خاک می‌سایید و حسین ﷺ می‌فرمود: "از رحمت خدا دور باشند قاتلان تو؛ کسانی که روز قیامت، خصمشان جدّ تو و پدر توست!". و سپس فرمود: "به خدا سوگند، بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد، ولی تو کشته بر خاک افتاده باشی و سودت ندهد. به خدا سوگند، امروز، روزی است که کُشندگان او (عمویت)، فراوان و یاورش اندک اند!".

خداوند، مرا در روز قیامت، با شما دو نفر (قاسم و امام حسین ﷺ)، قرار دهد و در جایگاه شما، جای دهد. خداوند، قاتلت عمر بن سعد بن عروة بن نُفَیل اَزْدی را لعنت کند و او را به دوزخ برساند و عذابی دردناک، برایش آماده سازد!

السَّلامُ عَلىٰ عَونِ بنِ عَبدِ اللهِ بنِ جَعفَرٍ الطَّيّارِ فِي الجِنانِ، حَليفِ الإيمانِ، ومُنازِلِ الأَقرانِ، النّاصِحِ لِلرَّحمٰنِ، التّالي لِلمَثاني وَالقُرآنِ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ عَبدَ اللهِ بنَ قُطبَةَ النَّبهانِيَّ[1].

السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللهِ بنِ جَعفَرٍ، الشّاهِدِ مَكانَ أبيهِ، وَالتّالي لِأَخيهِ، وواقيهِ بِبَدَنِهِ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ عامِرَ بنَ نَهشَلٍ التَّميمِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ جَعفَرِ بنِ عَقيلٍ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ ورامِيَهُ بِشرَ بنَ خَوطٍ الهَمدانِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ عَقيلٍ، لَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ ورامِيَهُ عُمَرَ بنَ خالِدِ بنِ أَسَدٍ الجُهَنِيَّ.

السَّلامُ عَلَى القَتيلِ ابنِ القَتيلِ، عَبدِ اللهِ بنِ مُسلِمِ بنِ عَقيلٍ، ولَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ[2] عامِرَ بنَ صَعصَعَةَ. وقيلَ: أَسَدَ بنَ مالِكٍ.

السَّلامُ عَلىٰ عُبَيدِ اللهِ[3] بنِ مُسلِمِ بنِ عَقيلٍ[4]، ولَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ ورامِيَهُ عَمرَو بنَ صَبيحٍ الصَّيداوِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ مُحَمَّدِ بنِ أَبي سَعيدِ بنِ عَقيلٍ، ولَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ لَقيطَ بنَ ناشِرٍ الجُهَنِيَّ[5].

السَّلامُ عَلىٰ سُلَيمانَ مَولَى الحُسَينِ بنِ أَميرِ المُؤمِنينَ، ولَعَنَ اللهُ قاتِلَهُ سُلَيمانَ بنَ

---

۱. في المصدر: «البهبهاني»، والتصويب من المصادر الأُخرى.

۲. وفي مصباح الزائر: «ولعن الله قاتله أسد بن مالك».

۳. وفي مصباح الزائر وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «أبي عبد الله» بدل «عبيد الله» وفي بحار الأنوار: ج ۴۵ «أبي عبيد الله».

۴. ليس في المزار الكبير «ولَعَنَ الله قاتله عامر... عُبيدالله بن مسلم بن عقيل».

۵. وفي المزار الكبير: «لقيط بن ياسر الجهني».

سلام بر عون بن عبد الله بن جعفرِ طیّار (گردش کننده) در بهشت، همدوش ایمان، جنگنده با همگِنان، خیرخواه به خاطر [خدای] رحمان، تلاوت کنندهٔ مثانی و قرآن! خداوند، قاتلش عبد الله بن قُطبهٔ نَبْهانی را لعنت کند!

سلام بر محمّد بن عبد الله بن جعفر، حاضر شده [در کربلا] به جای پدر و [به میدان آمده] در پی برادرش و حفظ کنندهٔ او با پیکرش! خداوند، قاتلش عامر بن نَهشَل تمیمی را لعنت کند!

سلام بر جعفر بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، بِشْر بن خَوط هَمْدانی را لعنت کند!

سلام بر عبد الرحمان بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، عمر بن خالد بن اسد جُهَنی را لعنت کند!

سلام بر کُشته شده، پسر کُشته شده، عبد الله بن مسلم بن عقیل! خداوند، قاتلش عامر بن صعصعه (و گفته شده: اسد بن مالک) را لعنت کند!

سلام بر عبید الله[1] بن مسلم بن عقیل[2]! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، عمرو بن صَبیح صَیداوی را لعنت کند!

سلام بر محمّد بن ابی سعید بن عقیل! خداوند، قاتلش لَقیط بن ناشِر جُهَنی[3] را لعنت کند!

سلام بر سلیمان، غلامِ حسین پسر امیر مؤمنان! خداوند، قاتلش سلیمان بن عوف حَضرَمی را لعنت کند!

---

۱. در برخی نقل‌ها «ابو عبد الله» و «ابو عبید الله» آمده است.

۲. در المزار الکبیر، عبارت: «خداوند، قاتلش ... مسلم بن عقیل» را ندارد.

۳. در المزار الکبیر آمده: «لقیط بن یاسر جهنی».

عَوفٍ الحَضرَمِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ قارِبٍ مَولَى الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ.

السَّلامُ عَلىٰ مُنجِحٍ مَولَى الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ.

السَّلامُ عَلىٰ مُسلِمِ بنِ عَوسَجَةَ الأَسَدِيِّ، القائِلِ لِلحُسَينِ وقَد أذِنَ لَهُ فِي الاِنصرافِ: «أنَحنُ نُخَلّي عَنكَ؟ وبِمَ نَعتَذِرُ عِندَ اللهِ مِن أداءِ حَقِّكَ؟ لا وَاللهِ حَتّىٰ أكسِرَ في صُدورِهِم رُمحي هٰذا، وأضرِبَهُم بِسَيفي ما ثَبَتَ قائِمُهُ في يَدي، ولا أُفارِقُكَ، ولَو لَم يَكُن مَعي سِلاحٌ أُقاتِلُهُم بِهِ لَقَذَفتُهُم بِالحِجارَةِ، ولَم أُفارِقكَ حَتّىٰ أموتَ مَعَكَ».

وكُنتَ أوَّلَ مَن شَرىٰ[1] نَفسَهُ، وأوَّلَ شَهيدٍ شَهِدَ اللهَ وقَضىٰ نَحبَهُ، فَفُزتَ بِرَبِّ الكَعبَةِ، شَكَرَ اللهُ استِقدامَكَ ومُواساتَكَ إمامَكَ، إذ مَشىٰ إلَيكَ وأنتَ صَريعٌ، فَقالَ:

«يَرحَمُكَ اللهُ يا مُسلِمَ بنَ عَوسَجَةَ»، وقَرَأَ: ﴿فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾[2]، لَعَنَ اللهُ المُشتَرِكينَ في قَتلِكَ: عَبدَ اللهِ الضِّبابِيَّ، وعَبدَ اللهِ بنَ خُشكارَةَ البَجَلِيَّ.

السَّلامُ عَلىٰ سَعدِ[3] بنِ عَبدِ اللهِ الحَنَفِيِّ، القائِلِ لِلحُسَينِ وقَد أذِنَ لَهُ فِي الاِنصِرافِ: «لا وَاللهِ لا نُخَلّيكَ حَتّىٰ يَعلَمَ اللهُ أنّا قَد حَفِظنا غَيبَةَ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وآلِهِ فيكَ، وَاللهِ لَو أعلَمُ أنّي أُقتَلُ ثُمَّ أُحيىٰ ثُمَّ أُحرَق ثُمَّ أُذرىٰ، ويُفعَلُ بي ذٰلِكَ سَبعينَ مَرَّةً ما فارَقتُكَ، حَتّىٰ ألقىٰ حِمامي[4] دونَكَ، وكَيفَ لا أفعَلُ ذٰلِكَ وإنَّما هِيَ مَوتَةٌ أو قَتلَةٌ

---

۱. شَرَيْتُ: بمعنى بِعْتُ (مفردات ألفاظ القرآن: ص ۴۵۳ «شرى»).

۲. الأحزاب: ۲۳.

۳. وفي المزار الكبير: «سعيد» بدل «سعد».

۴. الحِمام: الموت (النهاية: ج ۱ ص ۴۴۶ «حمم»).

سلام بر قارِب، غلامِ حسین بن علی!

سلام بر مُنجِح، غلامِ حسین بن علی!

سلام بر مسلم بن عَوسَجهٔ اسدی! آن که چون حسین ﷺ به او اجازهٔ بازگشت داد، گفت: "آیا ما، تو را رها کنیم؟ آن گاه در پیشگاه خدا، چه عذری در ادای حقّ تو خواهیم داشت؟! نه. به خدا سوگند، تا آن که این نیزه‌ام را در سینه‌های آنان بشکنم و تا قبضهٔ این شمشیر در دستم است، آنان را با شمشیر می‌زنم، و از تو جدا نمی‌شوم، و اگر سلاح نداشتم تا با آنان بجنگم، به آنان سنگ پرتاب می‌کنم و از تو جدا نمی‌شوم تا با تو بمیرم".

تو، نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمانهٔ عمرش به پایان رسید. سوگند به خدای کعبه، رستگار شدی! خداوند، قرار گرفتن تو پیش رویِ امامت و از خود گذشتگی‌ات را برای او سپاس نهاد، آن گاه که حسین ﷺ به سوی تو ـ که بر زمین افتاده بودی ـ، آمد و فرمود: «خدایت رحمت کند، ای مسلم بن عوسجه!» و تلاوت کرد: ﴿**برخی از آنان، پیمانهٔ عمرشان را به سر رساندند و برخی، به انتظار [شهادت] نشسته، [پیمان خود را] هرگز تغییر ندادند**﴾. خداوند، همدستان در قتل تو: عبد الله ضَبابی و عبد الله بن خُشکارهٔ بَجَلی را لعنت کند!

سلام بر سعد بن عبد الله حَنَفی[1] که حسین ﷺ به او اجازهٔ بازگشت داد؛ امّا او گفت: "نه! به خدا سوگند، ما تو را رها نمی‌کنیم تا خداوند بداند که ما در غیاب پیامبر خدا ﷺ، حرمت او را پاس داشته و تو را حفظ کرده‌ایم. به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و زنده می‌شوم و آن گاه، سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و این را هفتاد مرتبه با من می‌کنند، باز از تو جدا نمی‌شدم تا مرگم

---

۱. در المزار الکبیر آمده: «سعید بن عبد الله حنفی».

واحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعدَهَا الكَرامَةُ الَّتي لَا انقِضاءَ لَها أبَداً».

فَقَد لَقيتَ حِمامَكَ، وواسَيتَ إمامَكَ، ولَقيتَ مِنَ اللهِ الكَرامَةَ في دارِ المُقامَةِ، حَشَرَنَا اللهُ مَعَكُم فِي المُستَشهَدينَ، ورَزَقَنا مُرافَقَتَكُم في أعلىٰ عِلِّيّينَ.

السَّلامُ عَلىٰ بِشرِ[1] بنِ عُمَرَ الحَضرَمِيِّ، شَكَرَ اللهُ لَكَ قَولَكَ لِلحُسَينِ وقَد أذِنَ لَكَ فِي الانصِرافِ: «أكَلَتني إذَنِ السِّباعُ حَيّاً إن فارَقتُكَ وأسأَلُ عَنكَ الرُّكبانَ، وأخذُلُكَ مَعَ قِلَّةِ الأَعوانِ، لا يَكونُ هٰذا أبَداً».

السَّلامُ عَلىٰ يَزيدَ بنِ حُصَينٍ[2] الهَمدانِيِّ المِشرَقِيِّ القاري، المُجَدَّلِ بِالمَشرَفِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عُمَرَ بنِ أبي كَعبٍ الأَنصارِيِّ[3].

السَّلامُ عَلىٰ نَعيمِ بنِ عَجلانَ الأَنصارِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ زُهَيرِ بنِ القَينِ البَجَلِيِّ، القائِلِ لِلحُسَينِ وقَد أذِنَ لَهُ فِي الانصِرافِ: «لا وَاللهِ لا يَكونُ ذٰلِكَ أبَداً، أترُكُ ابنَ رَسولِ اللهِ أسيراً في يَدِ الأَعداءِ وأنجو! لا أرانِيَ اللهُ ذٰلِكَ اليَومَ».

السَّلامُ عَلىٰ عَمرِو بنِ قَرَظَةَ الأَنصارِيِّ[4].

السَّلامُ عَلىٰ حَبيبِ بنِ مُظاهِرٍ الأَسَدِيِّ.

السَّلامُ عَلَى الحُرِّ بنِ يَزيدَ الرِّياحِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ اللهِ بنِ عُمَيرٍ الكَلبِيِّ[5].

---

۱. وفي المزار الكبير: «بشير» بدل «بشر».

۲. وفي المزار الكبير: «زيد بن حصين»، وفي مصباح الزائر: «برير بن خضير».

۳. وفي المزار الكبير ومصباح الزائر وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «عمران بن كعب الأنصاري» وفي بحار الأنوار: ج ۴۵ «عمر بن كعب الأنصاري».

۴. وفي مصباح الزائر: «عمر بن قرظة الأنصاري».

۵. وفي مصباح الزائر: «عبدالله بن عمر الكلبي».

را پیشِ روی تو ببینم. پس چگونه این کار را نکنم، در حالی که فقط یک مرگ است و یک کشته شدن و پس از آن، کرامت جاویدِ بی‌پایان ؟!".

بی‌تردید، تو مرگت را دیدی و برای امامت از خود گذشتگی کردی و کرامت خدا را در سرای ماندن، دیدی. خداوند، ما را با شما، جزو شهیدان، محشور کند و همراهی با شما را در بالاترین درجهٔ قرب به خدا، روزی‌مان سازد!

سلام بر بِشر بن عمر حَضرَمی![1] خداوند، گفته‌ات به حسین ﷺ را سپاس گزارد که چون به تو اجازهٔ بازگشت داد، گفتی: "درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم و از قافله‌ها حال تو را بپرسم و تو را با کمیِ یاورانت، وا گذارم! این، هرگز نمی‌شود".

سلام بر یزید بن حُصَین[2] هَمْدانیِ مِشرَقیِ قاری؛ کشته و بر خاک افتاده به شمشیر مَشرَفی!

سلام بر عمر بن ابی کعب انصاری![3]

سلام بر نُعیم بن عَجلان انصاری!

سلام بر زُهَیر بن قَین بَجَلی که چون حسین ﷺ، به او اجازهٔ بازگشت داد، گفت: "نه! به خدا سوگند، این هرگز نمی‌شود! فرزند پیامبر خدا ﷺ را در دست دشمنان اسیر، وا گذارم و خود را نجات دهم؟! خداوند، هیچ گاه این روز را برایم پیش نیاورد!".

سلام بر عمرو بن قَرَظهٔ انصاری![4] سلام بر حبیب بن مُظاهر اسدی! سلام بر حرّ بن یزید ریاحی! سلام بر عبد الله بن عُمَیر کلبی![5]

---

۱. در المزار الکبیر آمده: «بشیر بن عمر حضرمی».

۲. در المزار الکبیر آمده: «زید بن حصین» و در مصباح الزائر آمده: «بریر بن خضیر».

۳. در برخی نقل‌ها آمده: «عمران بن کعب انصاری» و «عمر بن کعب انصاری».

۴. در مصباح الزائر آمده: «عمر بن قَرَظهٔ انصاری».

۵. در مصباح الزائر آمده: «عبد الله بن عمر کلبی»

السَّلامُ عَلىٰ عَمّارِ بن أبي سَلامَةَ الهَمدانِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ نافِعِ بنِ هِلالِ بنِ نافِعٍ البَجَلِيِّ المُرادِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ أَنَسِ بنِ كاهِلٍ الأَسَدِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ قَيسِ بنِ مُسهِرٍ الصَّيداوِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ اللهِ وعَبدِ الرَّحمٰنِ ابنَي عُروَةَ بنِ حَراقٍ الغِفارِيَّينِ.

السَّلامُ عَلىٰ جَونِ بنِ حَرِيٍّ[1] مَولىٰ أبي ذَرٍّ الغِفارِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ شَبيبِ بنِ عَبدِ اللهِ النَّهشَلِيِّ.

السَّلامُ عَلَى الحَجّاجِ بنِ يَزيدَ السَّعدِيِّ[2].

السَّلامُ عَلىٰ قاسِطٍ وكَرشٍ[3] ابنَي ظَهيرٍ[4] التَّغلِبِيَّينِ.

السَّلامُ عَلىٰ كِنانَةَ بنِ عَتيقٍ.

السَّلامُ عَلىٰ ضِرغامَةَ بنِ مالِكٍ.

السَّلامُ عَلىٰ حُوَيِّ بنِ مالِكٍ الضُّبَعِيِّ[5].

السَّلامُ عَلىٰ عُمَرَ[6] بنِ ضُبَيعَةَ الضُّبَعِيِّ[7].

السَّلامُ عَلىٰ زيدِ بنِ ثُبَيتٍ القَيسِيِّ.

---

۱. ليس في مصباح الزائر والمزار الكبير وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «بن حريّ» وفي بحار الأنوار: ج ۴۵ «حوي» بدل «حري».

۲. وفي المزار الكبير ومصباح الزائر وبحار الأنوار: ج ۴۵: «الحجّاج بن زيد السعدي».

۳. وفي المزار الكبير: «وكردوس». وفي مصباح الزائر: «وكرسي».

۴. وفي مصباح الزائر و المزار الكبير و بحار الأنوار ج ۱۰۱: «ابني زهير».

۵. وفي المزار الكبير وبحار الأنوار: «جوين بن مالك الضبعي».

۶. وفي مصباح الزائر والمزار الكبير وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «عمرو» بدل «عمر».

۷. وفي المزار الكبير: «عمرو بن ضبيعة».

سلام بر نافع بن هلال بن نافع بَجَلی مرادی!

سلام بر اَنَس بن کاهِل اسدی!

سلام بر قیس بن مُسهِر صَیداوی!

سلام بر عبد الله و عبد الرحمان، دو پسر عروة بن حَراقِ غِفاری!

سلام بر جون بن حَری،[۱] غلام ابو ذر غِفاری!

سلام بر شَبیب بن عبد الله نَهشَلی!

سلام بر حَجّاج بن یزید سعدی![۲]

سلام بر قاسِط و کَرِش،[۳] دو پسر ظَهیر[۴] تَغلِبی!

سلام بر کِنانة بن عتیق!

سلام بر ضِرغامة بن مالک!

سلام بر حُوَیّ بن مالک ضُبَعی![۵]

سلام بر عمر[۶] بن ضُبَیعهٔ ضُبَعی![۷]

سلام بر زید بن ثُبَیت قیسی!

---

۱. در برخی نقل‌ها عبارت «بن حری» نیامده است.

۲. در المزار الکبیر و در مصباح الزائر و بحار الأنوار آمده: «حجّاج بن زید سعدی».

۳. در المزار الکبیر آمده: «وکردوس» و در مصباح الزائر آمده: «وکرسی».

۴. در بحار الأنوار آمده: «دو پسر زهیر».

۵. در المزار الکبیر و بحار الأنوار آمده: «جوین بن مالک ضبعی».

۶. در مصباح الزائر و بحار الأنوار آمده: «عمرو».

۷. در المزار الکبیر آمده: «عمرو بن ضُبَیعه».

السَّلامُ عَلىٰ عَمّارِ بن أبي سَلامَةَ الهَمدانِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ اللهِ وعُبَيدِ اللهِ ابنَي يَزيدَ بنِ ثُبَيتٍ[1] القَيسِيِّ[2].

السَّلامُ عَلىٰ عامِرِ بنِ مُسلِمٍ.

السَّلامُ عَلىٰ قَعنَبِ بنِ عَمرٍو التَّمرِيِّ[3].

السَّلامُ عَلىٰ سالِمٍ مَولىٰ عامِرِ بنِ مُسلِمٍ[4].

السَّلامُ عَلىٰ سَيفِ بنِ مالِكٍ.

السَّلامُ عَلىٰ زُهَيرِ بنِ بِشرٍ الخَثعَمِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ زَيدِ بنِ مَعقِلٍ الجُعفِيِّ.[5]

السَّلامُ عَلىٰ الحَجّاجِ بنِ مَسروقٍ الجُعفِيِّ.[6]

السَّلامُ عَلىٰ مَسعودِ بنِ الحَجّاجِ وَابنِهِ.

السَّلامُ عَلىٰ مُجَمِّعِ بنِ عَبدِ اللهِ العائِذِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَمّارِ بنِ حَسّانَ بنِ شُرَيحٍ الطّائِيِّ[7].

السَّلامُ عَلىٰ حَيّانَ[8] بنِ الحارِثِ السَّلمانِيِّ الأَزدِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ جُندَبِ بنِ حُجرٍ الخَولانِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عُمَرَ[9] بنِ خالِدٍ الصَّيداوِيِّ.

---

۱. وفي مصباح الزائر «نبيط» بدل «ثبيت».

۲. ليس في المزار الكبير: «السَّلامُ علىٰ عبدالله وعبيدالله ابني يزيد بن ثبيت القيسي».

۳. وفي مصباح الزائر والمزار الكبير وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «النمري» بدل «التمري».

۴. ليس في المزار الكبير: «السَّلامُ علىٰ قعنب بن عمرو التمريّ. السَّلامُ علىٰ سالم مولىٰ عامر بن مسلم».

۵. وفي المزار الكبير ومصباح الزائر وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «بدر بن معقل الجعفي».

۶. ليس في المزار الكبير «السّلام على الحجاج بن مسروق الجعفي».

۷. وفي المزار الكبير: «عمّار بن حيّان بن شريح الطائي».

۸. وفي بحار الأنوار: ج ۴۵ «حبّاب» بدل «حيّان».

۹. وفي مصباح الزائر: «عمرو» بدل «عمر».

سلام بر عبد الله و عبید الله، دو پسر یزید بن ثُبَیت قیسی![1]

سلام بر عامر بن مسلم!

سلام بر قَعنَب بن عمرو تَمری![2]

سلام بر سالم، غلام عامر بن مسلم!

سلام بر سیف بن مالک!

سلام بر زُهَیر بن بِشر خَثعَمی!

سلام بر زید بن مَعقِل جُعْفی![3]

سلام بر حَجّاج بن مسروق جُعْفی![4]

سلام بر مسعود بن حَجّاج و پسرش!

سلام بر مُجَمِّع بن عبد الله عائذی!

سلام بر عمّار بن حَسّان[5] بن شُرَیح طایی!

سلام بر حیّان بن حارث سلمانی اَزْدی!

سلام بر جُندَب بن حُجر خَولانی!

سلام بر عمر بن خالد صَیداوی!

---

۱. در المزار الکبیر، سلام بر این دو نیامده است.

۲. در المزار الکبیر، عبارت «سلام بر قعنب بن عمرو تمری و سلام بر سالم، غلام عامر بن مسلم» نیامده است و در برخی نقل‌ها «نمری» به جای «تمری» آمده است.

۳. در المزار الکبیر و بحار الأنوار آمده: «بدر بن معقل جُعْفی».

۴. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده.

۵. در المزار الکبیر آمده: «عمّار بن حیّان».

السَّلامُ عَلىٰ عَمّارِ بن أبي سَلامَةَ الهَمدانِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ سَعيدٍ مَولاهُ.

السَّلامُ عَلىٰ يَزيدَ بنِ زِيادِ بنِ المُهاجِرِ[۱] الكِندِيِّ[۲].

السَّلامُ عَلىٰ زاهِرٍ[۳] مَولىٰ عَمرِو بنِ الحَمِقِ الخُزاعِيِّ[۴].

السَّلامُ عَلىٰ جَبَلَةَ بنِ عَلِيٍّ الشَّيبانِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ سالِمٍ مَولَى ابنِ المَدَنِيَّةِ الكَلبِيِّ[۵].

السَّلامُ عَلىٰ أسلَمَ بنِ كَثيرٍ الأَزدِيِّ الأَعرَجِ[۶].

السَّلامُ عَلىٰ زُهَيرِ بنِ سُلَيمٍ الأَزدِيِّ[۷].

السَّلامُ عَلىٰ قاسِمِ بنِ حَبيبٍ الأَزدِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عُمَرَ بنِ جُندَبٍ الحَضرَمِيِّ[۸].

السَّلامُ عَلىٰ أبي ثُمامَةَ[۹] عُمَرَ بنِ عَبدِ اللهِ الصّائِدِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ حَنظَلَةَ بنِ أسعَدَ[۱۰] الشِّبامِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ عَبدِ اللهِ بنِ الكَدِرِ[۱۱] الأَرحَبِيِّ.

---

۱. في بحار الأنوار: ج ۴۵ «مهاصر» بدل «مهاجر».

۲. وفي المزار الكبير ومصباح الزائر وبحار الأنوار: ج ۱۰۱ «يزيد بن زياد بن المظاهر الكندي».

۳. في بحار الأنوار: ج ۴۵ «زاهد» بدل «زاهر».

۴. ليس في المزار الكبير: «السَّلامُ على زاهر مولى عمرو بن الحمق الخزاعي».

۵. ليس في المزار الكبير: «السَّلامُ على سالم مولى ابن المدنيّة الكلبي».

۶. ليس في بحار الأنوار: ج ۱۰۱ «الأعرج».

۷. ليس في بحار الأنوار: ج ۱۰۱ «السَّلامُ على زُهير بن سُلَيم الأزدي».

۸. وفي المزار الكبير وبحار الأنوار: «عمر بن الاحدوث الحضرمي»، وفي مصباح الزائر: «عمرو بن الاحدوث الحضرمي».

۹. في مصباح الزائر «تمامة» بدل «ثمامة».

۱۰. ليس في مصباح الزائر «بن أسعد» وفي بحار الأنوار: ج ۴۵ «سعد» بدل «أسعد».

۱۱. وفي بحار الأنوار: ج ۱۰۱ «الكدن» بدل «الكدر» وفي نسخ مصباح الزائر اختلاف.

سلام بر سعید، غلام او!

سلام بر یزید بن زیاد بن مهاجر کِنْدی![۱]

سلام بر زاهِر، غلام عمرو بن حَمِق خُزاعی![۲]

سلام بر جَبَلة بن علی شیبانی!

سلام بر سالم، غلام ابن مَدنیّة کلبی![۳]

سلام بر اَسلَم بن کثیر اَزْدی اَعْرَج!

سلام بر زُهَیر بن سُلَیم اَزْدی![۴]

سلام بر قاسم بن حبیب اَزْدی!

سلام بر عُمَر بن جُندَب حَضرَمی![۵]

سلام بر ابو ثُمامه، عمر بن عبد الله صائدی!

سلام بر حَنظَلة بن اسعد شِبامی!

سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله بن کَدِر اَرحَبی![۶]

---

۱. در المزار الکبیر، مصباح الزائر و بحار الأنوار آمده: «یزید بن زیاد بن مظاهر کِنْدی».

۲. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده.

۳. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده.

۴. نام وی در نقل بحار الأنوار نیامده.

۵. در المزار الکبیر و بحار الأنوار آمده: «عمر بن احدوث حضرمی» و در مصباح الزائر آمده: «عمرو بن احدوث حضرمی».

۶. در مصباح الزائر و بحار الأنوار آمده: «عبد الرحمان بن عبد الله بن کدن اَرحَبی».

السَّلامُ عَلىٰ عَمّارِ بن أبي سَلامَةَ الهَمدانِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ عابِسِ بنِ شَبيبٍ[1] الشّاكِرِيِّ.

السَّلامُ عَلىٰ شَوذَبٍ مَولىٰ شاكِرٍ[2].

السَّلامُ عَلىٰ شَبيبِ بنِ الحارِثِ بنِ سَريعٍ.

السَّلامُ عَلىٰ مالِكِ بنِ عَبدِ[3] بنِ سَريعٍ.

السَّلامُ عَلَى الجَريحِ المَأسورِ سَوّارِ بنِ أبي حِميَرٍ[4] الفَهمِيِّ الهَمدانِيِّ.

السَّلامُ عَلَى المُرثَثِّ[5] مَعَهُ عَمرِو بنِ عَبدِ اللهِ الجُندَعِيِّ.

السَّلامُ عَلَيكُم يا خَيرَ أنصارٍ.

السَّلامُ عَلَيكُم بِما صَبَرتُم فَنِعمَ عُقبَى الدّارِ، بَوَّأَكُمُ اللهُ مُبَوَّأَ الأَبرارِ، أشهَدُ لَقَد كَشَفَ اللهُ لَكُمُ الغِطاءَ، ومَهَّدَ لَكُمُ الوِطاءَ، وأجزَلَ لَكُمُ العَطاءَ، وكُنتُم عَنِ الحَقِّ غَيرَ بِطاءٍ، وأنتُم لَنا فُرَطاءُ، ونَحنُ لَكُم خُلَطاءُ في دارِ البَقاءِ، وَالسَّلامُ عَلَيكُم ورَحمَةُ اللهِ وبَرَكاتُهُ.[6]

---

۱. في بحار الأنوار: ج ۴۵ «أبي شبيب».

۲. ليس في المزار الكبير: «السَّلامُ علىٰ شوذَب مولىٰ شاكِر».

۳. وفي المزار الكبير و مصباح الزائر و بحار الأنوار: ج ۱۰۱ «عبد الله» بدل «عبد».

۴. وفي مصباح الزائر: «حميد» بدل «حمير».

۵. الإرْتِثاث: أن يحمل الجريح من المعركة وهو ضعيف قد أثخنته الجراح. والرثيث أيضاً: الجريح كالمرتثّ (النهاية: ج ۲ ص ۱۹۵ «رثث»).

۶. وينبغي الإشارة هنا إلى أنّ مصدر بحار الأنوار بكلا نقليه هو الإقبال، إلّا أنّ هناك اختلافاً فيما بين هذين النقلين. ونذكّر أيضاً إلى أنّ هناك اختلافات بين المصادر أشرنا في الهامش إلى جملة منها.

سلام بر عمّار بن ابی سلامهٔ هَمْدانی!

سلام بر عابِس بن شَبیب شاکری!

سلام بر شَوذَب، غلام شاکر![1]

سلام بر شَبیب بن حارث بن سریع!

سلام بر مالک بن عبد بن سریع!

سلام بر زخمی اسیر، سوّار بن ابی حِمیَر فَهْمی هَمْدانی![2]

سلام بر زخمی همراه او، عمرو بن عبد الله جُندَعی!

سلام بر شما، ای بهترین یاوران!

سلام بر شما، به خاطر صبرتان، که چه عاقبت نیکویی دارید! خداوند، شما را در جایگاه نیکان جای دهد! گواهی می‌دهم که خداوند، پرده از چشمان شما بر گرفت و برایتان، جایگاهی [آسوده در بهشت] آماده ساخت و به شما عطای فراوان داد. شما هم در همراهی حق، درنگ نکردید و پیشروان ما [به سوی بهشت] شُدید و ما [إن شاء الله] همنشینان شما در سرای جاویدان هستیم. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد!»[3].[4]

---

۱. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده.

۲. در مصباح الزائر، آمده: «سوّار بن ابی حمید فهمی هَمْدانی».

۳. قابل توجّه است که مصدر بحار الأنوار در جلد ۴۵ و ۱۰۱، همان نقل الإقبال است؛ ولی این دو متن با هم تفاوت‌هایی پیدا کرده‌اند. ضمناً ما تنها برخی از اختلاف‌های مصادر را در پانوشت‌ها آورده‌ایم.

۴. الإقبال: ج ۳ ص ۷۳، المزار الکبیر: ص ۴۸۶ ح ۸، مصباح الزائر: ص ۲۷۸، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۶۹ ح ۱ و ج ۴۵ ص ۶۵.

سخنی دربارهٔ میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیهٔ مقدّسه

دو زیارتی که متن آنها در آغاز این فصل گزارش شد، به ناحیهٔ مقدّسه[1] نسبت داده شده‌اند و از آن جا که در آنها (بویژه در زیارت نخست) به مصائب سیّد الشهدا و یاران آن بزرگوار، اشاره شده، مورد استناد و استفادهٔ اهل منبر و ذاکران مصائب اهل بیت علیهم‌السلام قرار دارند. از این رو، آگاهی از میزان اعتبار آنها، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ ولی پیش از پرداختن به این موضوع، توجّه به چند نکته، لازم به نظر می‌رسد:

۱. هرچند هر دو زیارت، منسوب به ناحیهٔ مقدّسه اند، لیکن زیارتی که به «زیارت ناحیهٔ مقدّسه» شهرت دارد، همان زیارت نخست این فصل است. این زیارت، در کتاب موسوم به المزار الکبیر (نگاشته ابن مشهدی)[2] آمده است.[3]

۲. علّامه مجلسی، در بحار الأنوار، زیارت نخست را از کتاب المزار شیخ مفید نیز گزارش کرده است؛[4] لیکن در نسخه‌های موجود از کتاب المزار مفید، این متن، وجود ندارد.

---

۱. ناحیهٔ مقدّسه، اصطلاحی است که امامیه، از نیمه اوّل قرن سوم هجری و به خاطر شرایط سخت سیاسی ـ اجتماعی، در نقل مطلب از امامان: هادی علیه‌السلام و عسکری علیه‌السلام و مهدی علیه‌السلام یا گفتگو در بارهٔ ایشان، آن را به جای نام امام، به کار می‌برده‌اند و عمدتاً در عصر غیبت صغرا و برای امام زمان علیه‌السلام به کار می‌رفته است.

۲. وی، محمّد بن جعفر مشهدی حائری (م ح ۵۷۴ ق) است.

۳. المزار الکبیر: ص ۴۹۶ ـ ۵۱۳.

۴. بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷.

۳. بخشی از این زیارت، در زیارت‌نامهٔ منسوب به سیّدِ مرتضی ـ که ما آن را در فصل چهاردهم آورده‌ایم ـ، بدون انتساب به ناحیهٔ مقدّسه آمده است. علّامه مجلسی در این باره می‌گوید:

ای بسا اختلاف میان این زیارت و زیارت منسوب به سیّدِ مرتضی، به خاطر اختلاف روایت باشد و ظاهر، این است که سیّد، این زیارت راگرفته و از خودش، بر آن افزوده است.[۱]

میزان اعتبار زیارت نخست (مشهور به «زیارت ناحیهٔ مقدّسه»)

همان طور که در متن منقول از کتاب المزار الکبیر ملاحظه شد، این زیارت، سند متّصل به ناحیهٔ مقدّسه ندارد و حدیث آن، اصطلاحاً «مُرسَل» است و قابل ارزیابی سندی نیست؛ ولی مؤلّف کتاب المزار الکبیر، در مقدّمهٔ این کتاب، آورده است:

امّا بعد، من در این کتابم، زیارت‌های گوناگونی را برای مشاهد مشرّف، و نیز آنچه را در آداب مسجدهای فرخنده وارد شده است، و دعاهایی راکه پس از نمازها خوانده می‌شوند، و مناجات‌های لذّت‌بخشی راکه در خلوتگاه‌ها با خداوندِ اَزَلی می‌شود، و آن دسته دعاهایی راکه در امور مهم، با آنها به خداوندْ پناه برده می‌شود، گرد آورده‌ام؛ دعاهایی که راویان مورد اعتماد، با سند، از بزرگان [اُمّت]، نقل کرده‌اند.[۲]

برخی گفته‌اند که این عبارت، در توثیق عمومی همهٔ کسانی که در اَسناد احادیث کتابِ یاد شده قرار دارند، صراحت دارد و از جمله کسانی که بر این مطلبْ اصرار دارند، محدّث نوری است؛[۳] لیکن در این باره، توجّه به چند نکته، ضروری است:

۱. ممکن است مقصود ابن مشهدی از عبارت یاد شده، توثیق مشایخ بِلاواسطه

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۲۸.

۲. المزار الکبیر: ص ۲۷.

۳. ر.ک: خاتمة مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۳۵۹ و ج ۲ ص ۴۵۱.

روایی خویش باشد. بنا بر این، او می‌خواهد بگوید کسانی که این احادیث را برای وی نقل کرده‌اند یا در کتب خود نوشته‌اند، مورد وثوق هستند، نه این که همهٔ کسانی که در سلسله اسناد احادیث کتاب وی (المزار الکبیر) آمده‌اند، مورد وثوق او باشند.

۲. وقتی برخی از راویانِ کتاب‌هایی مانند الکافی (با آن همه دقّت مؤلّف آن)، ثقه نیستند، بعید به نظر می‌رسد مؤلّفی ادعا کند که همهٔ راویان کتاب او، مورد وثوق او هستند.

۳. بر فرض که از عبارت یاد شده، استنباط شود که ابن مشهدی، همهٔ راویان کتاب المزار الکبیر را توثیق کرده است، با توجّه به این که وی از متأخّرانُ محسوب می‌شود، قطعاً توثیق او هم بر پایهٔ حدس و نظر بوده و از اعتبار لازم، برخوردار نیست.

بر این اساس، هر چند مورد وثوق بودن مشایخ ابن مشهدی، موجب اعتبار نِسبی احادیث کتاب اوست، لیکن این اعتبار، به گونه‌ای نیست که بتوان با اطمینان، زیارت‌نامهٔ یاد شده را به طور مستقیم، به امام زمان﵇ نسبت داد. لذا به کسانی که «زیارت ناحیهٔ مقدّسه» را بازگو می‌نمایند، توصیه می‌شود که آن را مستقیماً به امام زمان﵇ نسبت ندهند؛ بلکه آن را به نقل از کتاب المزار الکبیر، از ناحیهٔ مقدّسه، گزارش نمایند.

گفتنی است در بارهٔ کتاب ابن مشهدی، نکات دیگری نیز هست که در این مختصر، فرصت پرداختن به آنها نیست.

میزان اعتبار زیارت دوم (مشهور به «زیارت شهدا»)

این زیارت‌نامه نیز منسوب به ناحیهٔ مقدّسه است؛ لیکن به «زیارت شهدا» مشهور است. در این باره نیز چند نکته، قابل توجّه است:

۱. این زیارت، در کتاب‌های: الإقبال،[۱] المزار الکبیر[۲] و مصباح الزائر[۳] آمده است؛ لیکن در مصادر کهن، مانند: کامل الزیارات و مصباح المتهجّد، گزارش نشده است.

۲. با توجّه به این که شیخ طوسی در سلسله سند این حدیث (زیارت) است، جای این پرسش وجود دارد که: چرا ایشان، این زیارت را در مصباح المتهجّد نیاورده است؟

۳. بر فرض آن که سند این حدیث را تا شیخ طوسی معتبر بدانیم، به نظر می‌رسد که پس از شیخ طوسی، سند، دچار گسستگی و سَقْط است؛ زیرا در فاصلهٔ طولانی دوران حیات شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق) تا زمان صدور حدیث (سال ۲۵۲ ق)، تنها دو واسطه، آن را گزارش کرده‌اند که عادتاً ممکن نیست.

۴. زمان صدور زیارت‌نامه یاد شده، سال ۲۵۲ ق، یعنی دوران امامت امام هادی علیه السلام و قبل از ولادت امام مهدی علیه السلام گزارش شده است. بنا بر این، مقصود از «ناحیهٔ مقدّسه» در این حدیث، نه امام مهدی علیه السلام، بلکه امام هادی علیه السلام (۲۱۴ ـ ۲۵۴ ق) است.

با توجّه به نکات یاد شده، این زیارت‌نامه نیز سند معتبر ندارد. البته باید توجّه داشت که معتبر نبودن سند، به معنای مجعول بودن حدیث نیست؛ بلکه بدین معناست که نمی‌توان آن را به طور مستقیم و صریح، به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد و در این گونه موارد، شایسته است که متن مورد نظر، با استناد به منبعی که آن را گزارش کرده، مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

---

۱. ر.ک: الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.
۲. ر.ک: المزار الکبیر: ص ۴۸۵.
۳. ر.ک: مصباح الزائر: ص ۲۷۸.

بخش دهم

نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه‌السلام

فصل یکم : نشانه‌های حتمی

فصل دوم : نشانه‌هایی که حتمی خوانده نشده‌اند

فصل سوم : رجعت

الفصل الأوّل

العَلامات المَحتومَة

١/١

خُروجُ السُّفيانيّ

١/١/١ـ١

خُروجُ السُّفيانيِّ مِنَ المَحتومِ

١١٢٦ . **الغيبة للنعماني** : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَنِ العَبّاسِ بنِ عامِرٍ، عَن عَبدِاللهِ بنِ بُكَيرٍ، عَن زُرارَةَ بنِ أعيَنَ، عَن عَبدِالمَلِكِ بنِ أعيَنَ، قالَ:

كُنتُ عِندَ أبي جَعفَرٍ عليه السلام فَجَرىٰ ذِكرُ القائِمِ عليه السلام، فَقُلتُ لَهُ: أرجو أن يَكونَ عاجِلاً ولا يَكونَ سُفيانِيٌّ؟ فَقالَ: لا وَاللهِ إنَّهُ، لِمَنِ المَحتومِ الَّذي لا بُدَّ مِنهُ.

١١٢٧ . **الغيبة للنعماني** : حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ الأَصَمِّ، عَن عَبدِاللهِ بنِ بُكَيرٍ، عَن ثَعلَبَةَ بنِ مَيمونٍ، عَن زُرارَةَ، عَن حُمرانَ بنِ أعيَنَ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ عليه السلام، في قَولِهِ تَعالىٰ: ﴿ثُمَّ قَضىٰ أَجَلاً

فصل یکم
نشانه‌های حتمی

۱/۱
شورش سفیانی

۱/۱/۱

حتمی بودن شورش سفیانی

۱۱۲۶ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الملک بن اعین ـ: نزد امام باقرؑ بودم که سخن از قائمؑ به میان آمد. به ایشان گفتم: امیدوار باشم که ظهور نزدیک باشد، بی آن که سفیانی به کار باشد؟

فرمود: «نه. به خدا سوگند، او از امور حتمی و ناگزیر است».[1]

۱۱۲۷ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از حمران بن اعین ـ: امام باقرؑ در بارهٔ سخن خدای متعال: ﴿سپس اجَلی را تقدیر کرد و اَجَلی نیز نزد اوست.﴾ فرمود: «دو اَجَل داریم: اجل حتمی و اجل معلّق».

پرسید[م]: اجل حتمی چیست؟

فرمود: «آن که جز آن نمی‌شود».

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۱ ح ۴ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۹ ح ۱۳۲.

وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِندَهُ﴾[1] فَقالَ:

إنَّهُما أجَلانِ: أجَلٌ مَحتومٌ وأجَلٌ مَوقوفٌ. فَقالَ لَهُ حُمرانُ: مَا المَحتومُ؟ [قالَ: الَّذي لا يَكونُ غَيرُهُ. قالَ: ومَا المَوقوفُ؟][2] قالَ: الَّذي للهِ فيهِ المَشيئَةُ. قالَ حُمرانُ: إنّي لَأَرجو أن يَكونَ أجَلُ السُّفيانِيِّ مِنَ المَوقوفِ.

فَقالَ أبو جَعفَرٍ ﷺ: لا وَاللهِ إنَّهُ لِمَنِ المَحتومِ.

۱۱۲۸. **الكافي**: مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَينِ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ أبي هاشِمٍ، عَنِ الفَضلِ الكاتِبِ، قالَ: كُنتُ عِندَ أبي عَبدِ اللهِ ﷺ فَأتاهُ كِتابُ أبي مُسلِمٍ، فَقالَ: لَيسَ لِكِتابِكَ جَوابٌ، اخرُج عَنّا، فَجَعَلنا يُسارُّ بَعضُنا بَعضاً.

فَقالَ: أيَّ شَيءٍ تُسارّونَ يا فَضلُ؟ إنَّ اللهَ عَزَّ ذِكرُهُ لا يَعجَلُ لِعَجَلَةِ العِبادِ، ولَإِزالَةُ جَبَلٍ عَن مَوضِعِهِ أيسَرُ مِن زَوالِ مُلكٍ لَم يَنقَضِ أجَلُهُ، ثُمَّ قالَ: إنَّ فُلانَ بنَ فُلانٍ حَتّىٰ بَلَغَ السّابِعَ مِن وُلدِ فُلانٍ، قُلتُ: فَمَا العَلامَةُ فيما بَينَنا وبَينَكَ جُعِلتُ فِداكَ؟ قالَ: لا تَبرَحِ الأَرضَ يا فَضلُ حَتّىٰ يَخرُجَ السُّفيانِيُّ، فَإذا خَرَجَ السُّفيانِيُّ فَأَجيبوا إلَينا ـ يَقولُها ثَلاثاً ـ وهُوَ مِنَ المَحتومِ.

۱۱۲۹. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ يَسارٍ الثَّورِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا الخَليلُ بنُ راشِدٍ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، قالَ:

زامَلتُ أبَا الحَسَنِ موسَى بنَ جَعفَرٍ ﷺ بَينَ مَكَّةَ وَالمَدينَةِ، فَقالَ لي يَوماً: يا عَلِيُّ، لَو أنَّ أهلَ السَّماواتِ وَالأَرضِ خَرَجوا عَلىٰ بَني العَبّاسِ لَسُقِيَتِ الأَرضُ

---

۱. الأنعام: ۲.

۲. ما بين المعقوفين سقط من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار.

پرسید[م]: «اجل معلق کدام است؟».

فرمود: «آن که خدا در آن تغییر می‌دهد».

گفت[م]: من امیدوارم که اَجَل سفیانی، معلّق [و قابل تغییر] باشد.

امام باقر﵇ فرمود: «نه. به خدا سوگند، آن جزو حتمی‌هاست».[۱]

۱۱۲۸. **الکافی** ـ با سندش به نقل از فضل کاتب ـ: نزد امام صادق﵇ بودم که نامهٔ ابو مسلم آمد.

امام﵇ فرمود: «نامهٔ تو پاسخی ندارد. از نزد ما بیرون برو».

ما با هم پنهانی شروع به گفتگو کردیم که امام فرمود: «ای فضل! چه چیزی مخفیانه می‌گویید؟ خداوندِ والایاد، به خاطر عجلهٔ بندگانش، عجله نمی‌کند و جا به جا کردن یک کوه، از نابودی حکومتی که اجلش نرسیده، آسان‌تر است».

سپس فرمود: «بی گمان، فلان کس فرزند فلان کس» تا به هفتمین فرزند فلان کس رسید.

گفتم: فدایت شوم! نشانهٔ میان ما و شما چیست؟

فرمود: «ای فضل! از جایت تکان نخور تا سُفیانی خروج کند و چون سفیانی خروج کرد، ما را لبیّک بگویید» و سه بار این را فرمود [و افزود:] «که خروج او، از نشانه‌های حتمی است».[۲]

۱۱۲۹. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از علی بن ابی حمزه ـ: میان مکّه و مدینه، همسفر امام کاظم﵇ بودم. روزی به من فرمود: «ای علی! اگر اهل آسمان‌ها و زمین بر بنی‌عبّاس بشورند، [کشته می‌شوند و] زمین از خونشان آبیاری می‌شود تا آن که سفیانی بشورد».

به ایشان گفتم: سَرور من! آیا کار او، حتمی است؟

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۱ ح ۵ (با سند موثّق) و ح ۶ (به نقل از فضیل بن یسار با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۹ ح ۱۳۳.

۲. الکافی: ج ۸ ص ۲۷۴ ح ۴۱۲، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۹۷ ح ۲۰.

دِماءَهُم حَتّىٰ يَخرُجَ السُّفيانِيُّ. قُلتُ لَهُ: يا سَيِّدي، أمرُهُ مِنَ المَحتومِ؟ قالَ: نَعَم، ثُمَّ أطرَقَ هُنَيئَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وقالَ:

مُلكُ بَنِي العَبّاسِ مَكرٌ وخَدعٌ، يَذهَبُ حَتّىٰ يُقالَ: لَم يَبقَ مِنهُ شَيءٌ، ثُمَّ يَتَجَدَّدُ حَتّىٰ يُقالَ: ما مَرَّ بِهِ شَيءٌ.

۱۱۳۰. قرب الإسناد: [أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنِ ابنِ أسباطٍ، قال:] قُلتُ لَهُ [أي لِأَبِي الحَسَنِ ﷺ]: جُعِلتُ فِداكَ، إنَّ ثَعلَبَةَ بنَ مَيمونٍ حَدَّثَني عَن عَلِيِّ بنِ المُغيرَةِ، عَن زَيدٍ العَمِّيِّ، عَن عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ ﷺ قالَ:

يَقومُ قائِمُنا لِمُوافاةِ[1] النّاسِ سَنَةً. قالَ: يَقومُ القائِمُ بِلا سُفيانِيٍّ! إنَّ أمرَ القائِمِ حَتمٌ مِنَ اللهِ، وأَمرَ السُّفيانِيِّ حَتمٌ مِنَ اللهِ، ولا يَكونُ قائِمٌ إلّا بِسُفيانِيٍّ.

قُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ، فَيَكونُ في هٰذِهِ السَّنَةِ؟ قالَ: ما شاءَ اللهُ. قُلتُ: يَكونُ فِي الَّتي يَليها؟ قالَ: يَفعَلُ اللهُ ما يَشاءُ.

۱۱۳۱. دلائل الإمامة: حَدَّثَني أبُو المُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ، قالَ: حَدَّثَني أبُو النَّجمِ بَدرٌ، قالَ: حَدَّثَني أبو جَعفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ، قالَ: رَوىٰ مُحَمَّدُ بنُ عيسىٰ، عَن أبي مُحَمَّدٍ الوَشّاءِ، ورَواهُ جَماعَةٌ مِن أصحابِ الرِّضا ﷺ، عَنِ الرِّضا ﷺ ـ قالَ لِلمَأمونِ في عَدَمِ قَبولِ الإمارَةِ ـ:

إنَّ هٰذا أمرٌ لَيسَ بِكائِنٍ إلّا بَعدَ خُروجِ السُّفيانِيِّ. فَأَلَحَّ عَلَيهِ، فَامتَنَعَ، ثُمَّ أقسَمَ عَلَيهِ فَأَبَرَّ[2] قَسَمَهُ، وعَقَدَ لَهُ الأمرَ، وجَلَسَ مَعَ المَأمونِ لِلبَيعَةِ.

۱۱۳۲. الكافي: عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ، عَن أبيهِ، عَن صَفوانَ بنِ يَحيىٰ، عَن عيصِ بنِ القاسِمِ،

---

۱. الموافاة: أن توافي إنساناً في الميعاد. وأوفَيتُ المَكانَ: أتَيتُهُ (لسان العرب: ج ۱۵ ص ۳۹۹ «وفي»).

۲. أبَرَّ قَسَمَهُ: أجابه إلى ما أقسم عليه (تاج العروس: ج ۶ ص ۷۱ «برر»).

فرمود: «آری». سپس اندکی سر به زیر انداخت و سپس سرش را بالا آورد و فرمود: «فرمان‌روایی عبّاسیان، سراسر فریب و نیرنگ است. گاه چنان ناتوان می‌نماید که گفته می‌شود: چیزی از آن نمانده است و سپس چنان تجدید قوا می‌کند که می‌گویند: چیزی بر آن نگذشته [و ناتوان نشده] است».[۱]

۱۱۳۰. **قرب الإسناد** ـ با سندش به نقل از ابن اسباط ـ: به امام کاظم‌ؑ گفتم: فدایت شوم! ثعلبة بن میمون، از علی بن مغیره، از زید عمّی، از امام زین العابدین‌ؑ برایم نقل کرد که: قائم ما [خاندان محمّد]، در سالی که مردم جمع می‌شوند،[۲] ظهور می‌کند.

فرمود: «قائم، بدون وقوع شورش سفیانی قیام می‌کند؟! قیام قائم، از امور حتمی الهی است و کار سفیانی نیز از امور حتمی الهی است و قیام کننده‌ای نداریم، جز آن که [پیش از او] سفیانی را داریم».

گفتم: فدایت شوم! در این سال، روی می‌دهد؟

فرمود: «آنچه خدا بخواهد».

گفتم: در سال بعد می‌شود؟

فرمود: «خدا هر چه بخواهد، می‌کند».[۳]

۱۱۳۱. **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از ابو محمّد وشّاء و گروهی از یاران امام رضاؑ ـ: ایشان در توضیح چراییِ نپذیرفتن حکومت به مأمون فرمود: «این کار (به دست گرفتن حکومت از سوی ما) جز پس از شورش سفیانی، شدنی نیست».

مأمون به ایشان اصرار کرد و امام رضاؑ خودداری ورزید. مأمون او را سوگند داد و امام رضاؑ سوگندش را پذیرفت و مجلسی برایش به پا کردند و همراه مأمون [برای بیعت به ولی‌عهدی] جلوس کرد.[۴]

۱۱۳۲. **الکافی** ـ با سندش به نقل از عیص بن قاسم ـ: شنیدم که امام صادقؑ می‌فرماید: «...

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۲ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۰ ح ۱۳۷.

۲. طبق روایت‌های دیگر، مردم که همان یاران امام مهدیؑ‌اند ـ، در مکّه جمع می‌شوند.

۳. قرب الإسناد: ص ۳۷۴ ح ۱۳۲۹ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۲ ح ۵.

۴. دلائل الإمامة: ص ۳۴۹ ح ۳۰۴.

قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ عليه السلام يَقولُ:... كَفاكُم بِالسُّفيانِيِّ عَلامَةً.

راجع: ص ۷۶ (زمان خروج السفياني / رجب).

۱/۱-۲

مُواصَفاتُ السُّفيانِيِّ

۱۱۳۳. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيهِ عليه السلام، قالَ: حَدَّثَنا عَمّي مُحَمَّدُ بنُ أبِي القاسِمِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الكوفِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبي عُمَيرٍ، عَن عُمَرَ بنِ أُذَينَةَ قالَ: قالَ أبو عَبدِ اللهِ عليه السلام: قالَ أبي عليه السلام: قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام:

يَخرُجُ ابنُ آكِلَةِ الأَكبادِ مِنَ الوادِي اليابِسِ[1]، وهُوَ رَجُلٌ رَبعَةٌ[2]، وَحشُ الوَجهِ[3]، ضَخمُ الهامَةِ، بِوَجهِهِ أثَرُ جُدَرِيٍّ، إذا رَأَيتَهُ حَسِبتَهُ أعوَرَ، اسمُهُ عُثمانُ وأَبوهُ عَنبَسَةُ[4]، وهُوَ مِن وُلد أبي سُفيانَ، حَتّىٰ يَأتِيَ أرضاً ذاتَ قَرارٍ ومَعينٍ[5]، فَيَستَوِيَ عَلىٰ مِنبَرِها.

۱۱۳۴. **الغيبة للطوسي**: رَوىٰ حَذلَمُ بنُ بَشيرٍ، قالَ: قُلتُ لِعَلِيِّ بنِ الحُسَينِ عليه السلام: صِف لي خُروجَ المَهدِيِّ، وعَرِّفني دَلائِلَهُ وعَلاماتِهِ؟

فَقالَ: يَكونُ قَبلَ خُروجِهِ خُروجُ رَجُلٍ يُقالُ لَهُ: عَوفُ السُّلَمِيُّ بِأَرضِ الجَزيرَةِ، ويَكونُ مَأواهُ تَكريتَ، وقَتلُهُ بِمَسجِدِ دِمشَقَ، ثُمَّ يَكونُ خُروجُ شُعَيبِ بنِ صالِحٍ مِن

---

۱. الوادي اليابِس: نُسِبَ إلى رجل، قيل: منه يخرج السفياني في آخر الزمان (معجم البلدان: ج ۵ ص ۴۲۴).

۲. رَجُلٌ رَبْعَةٌ ومَربوعٌ: هو بين الطويل والقصير (النهاية: ج ۲ ص ۱۹۰ «ربع»).

۳. وحش الوجه: أي يستوحش مَن يراه ولا يستأنس به (بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۵).

۴. في إعلام الورى: «عيينة» بدل «عنبسة».

۵. مَعينٌ: ماء معيون (أو معين): ظاهر تراه العين جارياً على وجه الأرض (لسان العرب: ج ۱۳ ص ۳۰۴ «عين»).

سفیانی، نشانه‌ای کافی برای شماست».[۱]

ر.ک: ص ۷۷ (زمان شورش سفیانی / رجب).

۲ـ۱/۱

ویژگی‌های سفیانی

۱۱۳۳. **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از عمر بن اُذینه ـ: امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: فرزند زن جگرخوار، از بیابان خشک، خروج می‌کند؛ مردی میانه‌بالا، ترسناک، با سری ستبر، آبله‌رو که چون او را ببینی، می‌پنداری یک چشم است. نامش عثمان، پدرش عنبسه[۲] و از نسل ابو سفیان است، تا این که به سرزمینی که آرامش و آب روان دارد، وارد می‌شود و بر منبر آن می‌نشیند».[۳]

۱۱۳۴. **الغیبة**، طوسی ـ به نقل از حذلم بن بشیر ـ: به امام زین العابدین علیه السلام گفتم: خروج مهدی علیه السلام را برایم توصیف کن و نشانه‌ها و علامت‌های آن را به من بشناسان.

فرمود: «پیش از خروج او، مردی به نام عوف سُلمی در سرزمین جزیره،[۴] خروج می‌کند که جایگاهش تکریت است و در مسجد دمشق کشته می‌شود. پس از آن، شعیب بن صالح از سمرقند[۵] خروج می‌کند و سپس سفیانی ملعون ـ که از نسل عتبة بن ابی‌سفیان است ـ از بیابان خشک، خروج می‌کند و چون او ظهور کند،

---

۱. الکافی: ج ۸ ص ۲۶۴ ح ۳۸۱ (با سند حسن مثل صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۱ ح ۶۷.

۲. در إعلام الوری، «عیینة» آمده است.

۳. کمال الدین: ص ۶۵۱ ح ۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۲، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۰ ح ۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۵ ح ۳۶.

۴. منطقهٔ محصور میان دو رود دجله و فرات در شمال عراق.

۵. شهری در آسیای میانه نزدیک بخارا، کنار رود سغد که اکنون یکی از شهرهای ازبکستان است (فرهنگ معین: ج ۵ ص ۸).

سَمَرقَندَ[۱]، ثُمَّ يَخرُجُ السُّفيانِيُّ المَلعونُ مِنَ الوادِي اليابِسِ، وهُوَ مِن وُلدِ عُتبَةَ بنِ أبي سُفيانَ، فَإذا ظَهَرَ السُّفيانِيُّ اختَفَى المَهدِيُّ ثُمَّ يَخرُجُ بَعدَ ذٰلِكَ.

۱۱۳۵. **الفتن**: حَدَّثَنا عَبدُ القُدّوسِ وغَيرُهُ، عَنِ ابنِ عَيّاشٍ، عَمَّن حَدَّثَهُ، عَن مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرٍ، عَن عَلِيٍّ، قالَ:

السُّفيانِيُّ مِن وُلدِ خالِدِ بنِ يَزيدَ بنِ أبي سُفيانَ، رَجُلٌ ضَخمُ الهامَةِ، بِوَجهِهِ آثارُ جُدَرِيٍّ، وبِعَينِهِ نُكتَةُ بَياضٍ، يَخرُجُ مِن ناحِيَةِ مَدينَةِ دِمشَقَ في وادٍ يُقالُ لَهُ: وادِي اليابِسِ، يَخرُجُ في سَبعَةِ نَفرٍ، مَعَ رَجُلٍ مِنهُم لِواءٌ مَعقودٌ، يَعرِفونَ في لِوائِهِ النَّصرَ، يَسيرونَ بَينَ يَدَيهِ عَلىٰ ثَلاثينَ ميلاً، لا يَرىٰ ذٰلِكَ العَلَمَ أحَدٌ يُريدُهُ إلّا انهَزَمَ.

۱۱۳۶. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا حُمَيدُ بنُ زِيادٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ الصَّبّاحِ بنِ الضَّحّاكِ، قالَ: حَدَّثَنا أبو عَلِيٍّ الحَسَنُ بنُ مُحَمَّدٍ الحَضرَمِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ[۲]، عَن إبراهيمَ بنِ عَبدِ الحَميدِ، عَن أبي أيّوبَ الخَزّازِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، عَن أبي جَعفَرٍ الباقِرِ ﷺ قالَ:

السُّفيانِيُّ أحمَرُ أشقَرُ[۳] أزرَقُ[۴]، لَم يَعبُدِ اللهَ قَطُّ، ولَم يَرَ مَكَّةَ ولَا المَدينَةَ قَطُّ، يَقولُ: يا رَبِّ ثاري وَالنّارَ، يا رَبِّ ثاري وَالنّارَ.

۱۱۳۷. **كمال الدين**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ زِيادِ بنِ جَعفَرٍ الهَمَدانِيُّ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ

---

۱. سمرقند مدينة في آسيا الوسطى قرب بخارى و على نهر يقال له «سغد»، و هي الآن من مدن ازبكستان.

۲. مشترك بين جعفر بن محمّد بن حكيم الخثعمي الذي عُرف بانّه إمامي ثقة على التحقيق، وبين جعفر بن محمّد بن سماعة الذي هو واقفي ثقة.

۳. الشُّقْرَة من الألوان: حمرة تعلو بياضاً في الإنسان، وحمرة صافية في الخيل (المصباح المنير: ص ۳۱۹ «شقر»).

۴. الزُّرقَةُ: خضرة في سواد العين، وقيل: أن يتغشّى سوادها بياض (لسان العرب: ج ۱۰ ص ۱۳۸ «زرق»).

مهدی، پنهان می‌شود و پس از آن، [مهدی] خروج می‌کند».[۱]

۱۱۳۵ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ به نقل از محمّد بن جعفر، از علی﵇ ـ: سفیانی از نسل خالد بن یزید بن ابی سفیان است؛ مردی با سری ستبر، آبله‌رو با لکّهٔ سپیدی در چشمش. او از اطراف شهر دمشق، از بیابانی به نام بیابان خشک در یک گروه هفت‌نفره خروج می‌کند که برای یک تن از آنان پرچمی بسته شده است که آن را همواره پیروز می‌بینند. سی میل پیش می‌تازند و کسی آن پرچم را نمی‌بیند و آهنگ آن نمی‌کند، جز این که از برابرش می‌گریزد.[۲]

۱۱۳۶ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: امام باقر﵇ فرمود: «سفیانی، سرخ‌رو، بور و کبودچشم (/ با لکّهٔ سفیدی در چشم) است و هرگز خدا را عبادت نکرده و هیچ گاه مکّه و مدینه را ندیده است و می‌گوید: خدایا! انتقامم را [از مردمم] می‌گیرم، هر چند با رفتن در آتش باشد. خدایا! انتقامم را می‌گیرم، هرچند با رفتن در آتش باشد».[۳]

۱۱۳۷ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از عمر بن یزید ـ: امام صادق﵇ به من فرمود: «اگر سفیانی را می‌دیدی، او را خبیث‌ترینِ مردم می‌یافتی؛ بور، سرخ‌رو و کبودچشم، که

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۳ ح ۴۳۷، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۵ ح ۶۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۳ ح ۶۵.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۲۷۹ ح ۸۱۲، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۸۴ ح ۳۱۵۳۵. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ص ۱۳۵ ح ۱۱۹۴.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۶ ح ۱۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۳ ح ۱۴۶.

إبراهيمَ بنِ هاشِمٍ، عَن أبيهِ إبراهيمَ بنِ هاشِمٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبي عُمَيرٍ، عن حَمّادِ بنِ عُثمانَ، عَن عُمَرَ بنِ يَزيدَ، قالَ: قالَ لي أبو عَبدِ اللهِ الصّادِقُ ﷺ:

إنَّكَ لَو رَأَيتَ السُّفيانِيَّ لَرَأَيتَ أخبَثَ النّاسِ، أشقَرَ أحمَرَ أزرَقَ، يَقولُ: يا رَبِّ ثاري ثاري ثُمَّ النّارَ، وقَد بَلَغَ مِن خُبثِهِ أنَّهُ يَدفِنُ أُمَّ وَلَدٍ لَهُ وهِيَ حَيَّةٌ، مَخافَةَ أن تَدُلَّ عَلَيهِ.

۱۱۳۸. كتاب سليم بن قيس ـ فيما كَتَبَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ إلىٰ مُعاوِيَةَ ـ: يا مُعاوِيَةُ، إنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ قَد أخبَرَني أنَّ أُمَّتَهُ سَيَخضِبونَ لِحيَتي مِن دَمِ رَأسي... وأنَّ رَجُلاً مِن وُلدِكَ مَشومٌ مَلعونٌ جِلفٌ[1] جافٍ[2] مَنكوسُ القَلبِ فَظٌّ غَليظٌ، قَد نَزَعَ اللهُ مِن قَلبِهِ الرَّأفَةَ وَالرَّحمَةَ، أخوالُهُ مِن كَلبٍ[3]، كَأنّي أنظُرُ إلَيهِ، ولَو شِئتُ لَسَمَّيتُهُ ووَصَفتُهُ وَابنُ كَم هُوَ، فَيَبعَثُ جَيشاً إلَى المَدينَةِ فَيَدخُلونَها فَيُسرِفونَ فيها فِي القَتلِ وَالفَواحِشِ.

ويَهرُبُ مِنهُ رَجُلٌ مِن وُلدي زَكِيٌّ نَقِيٌّ، الَّذي يَملَأُ الأَرضَ عَدلاً وقِسطاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً، وإنّي لَأَعرِفُ اسمَهُ، وَابنَ كَم هُوَ يَومَئِذٍ وعَلامَتَهُ، وهُوَ مِن وُلدِ ابنِيَ الحُسَينِ الَّذي يَقتُلُهُ ابنُكَ يَزيدُ، وهُوَ الثّائِرُ بِدَمِ أبيهِ، فَيَهرُبُ إلىٰ مَكَّةَ، ويَقتُلُ صاحِبُ ذٰلِكَ الجَيشِ رَجُلاً مِن وُلدي زَكِيّاً بَرِيّاً عِندَ أحجارِ الزَّيتِ[4]، ثُمَّ يَسيرُ ذٰلِكَ الجَيشُ إلىٰ مَكَّةَ، وإنّي لَأَعلَمُ اسمَ أميرِهِم وعِدَّتَهُم وأَسماءَهُم وسِماتَ خُيولِهِم.

---

۱. الجلف: الجافي الخلق الذي لا عقل له، شُبِّه بالدنّ الفارغ، والدنّ الفارغ يقال له: جلف (لسان العرب: ج ۶ ص ۲۷۷ «جوش»).

۲. جاف: أي غليظ الطبع شديد (انظر: لسان العرب: ج ۱۴ ص ۱۴۸ «جفو»).

۳. كلب: حيّ من قضاعة، وهي من القبائل العربية التي استوطنت بلاد الشام منذ فترة مبكّرة (انظر: تهذيب الكمال: ج ۱ ص ۱۳، مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۵۸۵ «كلب»).

۴. أحجار الزيت: موضع بالمدينة، وهو موضع صلاة الاستسقاء (معجم البلدان: ج ۱ ص ۱۰۹).

می‌گوید: خدایا! انتقامم را می‌گیرم، انتقامم را می‌گیرم، هر چند با رفتن در آتش باشد. او آن اندازه خبیث است که یکی از کنیزانش را که از او فرزند دارد، زنده به گور می‌کند، مبادا که جایش را نشان دهد».[۱]

۱۱۳۸. **کتاب سلیم بن قیس** ـ در نامهٔ امیر مؤمنان ﷺ به معاویه ـ: ای معاویه! پیامبر خدا ﷺ به من خبر داده است که امّتش محاسنم را از خون سرم رنگین می‌کنند... و فردی از نسل تو ـ که شوم، ملعون، نابخرد، خشن، وارونه‌دل، بدخو و سختگیر است و خداوند، رحم و شفقت را از دل او برکنده و از سوی مادر به قبیلهٔ کلب می‌رسد و گویی او را می‌بینم و اگر می‌خواستم، نامش، ویژگی‌هایش و این که چندساله است را می‌گفتم ـ، لشکری را روانهٔ مدینه می‌کند و به آن وارد می‌شوند و در کشتار و زشتکاری، زیاده‌روی می‌کنند و مردی پاک و پاکیزه از نسل من از او می‌گریزد؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، و من نام او را و این را که در آن روزگار، چند ساله است و نشانه‌اش چیست، می‌دانم و او از نسل فرزندم حسین ـ که فرزندت او را می‌کُشد ـ است و او خونخواه پدرش (حسین) است.

او به مکّه می‌گریزد و فرمانده لشکرِ روانه شده به مدینه، مردی پاک و پاکیزه از نسل مرا در «احجار الزیت»[۲] می‌کُشد و آن لشکر به سوی مکّه می‌رود ـ و من نام فرمانده و شمار و نام‌ها و نام اسب‌هایشان را می‌دانم ـ و چون به البیداء[۳] وارد شوند و بر زمین قرار گیرند، خداوند، آنان را به زمین فرو می‌برد. خداوند ﷻ فرموده است: ﴿**و اگر [آنان] را ببینی، آن گاه که هراسان شوند، دیگر [راه] گریزی نیست و از جایی نزدیک فرو گرفته می‌شوند**﴾، [یعنی] از زیر پاهایشان که جز یک تن، کس دیگری از

---

۱. کمال الدین: ص ۶۵۱ ح ۱۰ (با سند حسن مثل صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۵ ح ۳۷.

۲. احجار الزیت، نام جایی در مدینه است که نماز باران را در آن جا می‌خوانده‌اند.

۳. بیداء به معنای بیابان است و البیداء در این جا، بیابان بزرگ میان مکّه و مدینه است که پس از میقات ذو الحلیفه آغاز می‌شود.

فَإذا دَخَلُوا البَيداءَ[1] وَاستَوَت بِهِمُ الأَرضُ خَسَفَ اللهُ بِهِم، قالَ اللهُ عزوجل: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾[2] قالَ: مِن تَحتِ أقدامِكُم فَلا يَبقىٰ مِن ذٰلِكَ الجَيشِ أحَدٌ غَيرُ رَجُلٍ واحِدٍ، يَقلِبُ اللهُ وَجهَهُ مِن قِبَلِ قَفاهُ.

ويَبعَثُ اللهُ لِلمَهدِيِّ أقواماً يَجتَمِعونَ مِن أطرافِ الأَرضِ، قَزَعٌ كَقَزَعِ الخَريفِ[3]. وَاللهِ. إنّي لَأَعرِفُ أسماءَهُم وَاسمَ أميرِهِم ومُناخَ رِكابِهِم. فَيَدخُلُ المَهدِيُّ الكَعبَةَ ويَبكي ويَتَضَرَّعُ، قالَ اللهُ عزوجل: ﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾[4] هٰذا لَنا خاصَّةً أهلَ البَيتِ.

۳ـ۱/۱

زَمانُ خُروجِ السُّفيانِيِّ

أ ـ شَهرُ رَجَبٍ

۱۱۳۹. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ الحَسَنِ بنِ أبانٍ، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ، عَن صَفوانَ بنِ يَحيىٰ، عَن عيسَى بنِ أعيَنَ، عَنِ المُعَلَّى بنِ خُنَيسٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام قالَ:

إنَّ أمرَ السُّفيانِيِّ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُهُ في رَجَبٍ.

۱۱۴۰. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ

---

۱. البيداء: كلّ مفازة [صحراء] لا شيء فيها فهي بيداء وأرض مخصوصة بين مكة والمدينة على ميل من ذي الحليفة نحو مكة. (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۲۶۹، معجم البلدان: ج ۱ ص ۵۲۳).

۲. سبأ: ۵۱.

۳. قَزَعٌ كَقَزَعِ الخَريفِ: أي قِطَعُ السَّحاب المتفرّقة، وإنّما خصّ الخريف؛ لأنّه أوّل الشتاء، والسحاب يكون فيه متفرّقاً غير متراكم ولا مطبق، ثمّ يجتمع بعضه إلى بعض بعد ذلك (النهاية: ج ۴ ص ۵۹ «قزع»).

۴. النمل: ۶۲.

آن لشکر، باقی نمی‌ماند و خداوند، سر و روی آن یک نفر را هم وارونه می‌کند.

و خداوند، گروه‌هایی پراکنده را از اطراف زمین، مانند ابرهای پاره‌پارهٔ پاییزی برای مهدی﵇ گرد هم می‌آورد ـ و به خدا سوگند، من نام‌هایشان و نام فرمانده‌شان و جای‌باش شتران آنها را می‌دانم ـ و مهدی به درون کعبه می‌رود و گریه و زاری می‌کند. خداوندﷻ می‌فرماید: **﴿یا آن کسی [خدای حقیقی است] که به گرفتار، چون وی را بخواند، پاسخ می‌دهد و بلا را [از او] برطرف می‌کند و شما را جانشینان زمین می‌گرداند؟﴾**. این [جانشینی زمین] فقط برای ما اهل بیت است.[۱]

۳ـ۱/۱

زمان شورش سفیانی

الف ـ ماه رجب

۱۱۳۹. **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از معلّی بن خنیس ـ: امام صادق﵇ فرمود: «کار سفیانی، از امور حتمی است و خروج او در ماه رجب است و ابتدا تا انتهای خروج و شورش او، پانزده ماه است: شش ماه می‌جنگد و چون مناطق پنجگانه[ی شام یعنی دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین] را به تصرّف در آورد، نُه ماه فرمان‌روایی می‌کند و یک روز هم بیشتر نمی‌شود».[۲]

۱۱۴۰. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از معلّی بن خنیس ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «برخی امور حتماً روی می‌دهند و برخی حتمی نیستند. خروج سفیانی

---

۱. کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۷۷۴، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۱۵۷.

۲. کمال الدین: ص ۶۵۲ ح ۱۵ (با سند معتبر) و ص ۶۵۰ ح ۵، الأمالی، طوسی: ص ۶۷۹ ح ۱۴۴۲، الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۲ ح ۷ (هر دو منبع، به نقل از خلّاد با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۴ ح ۳۲. نیز، ر.ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۷۹، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۹، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۸.

المُفَضَّلِ بنِ إبراهيمَ بنِ قَيسِ بنِ رُمّانَةَ، مِن كِتابِهِ في رَجَبٍ سَنَةَ خَمسٍ وسِتّينَ ومِئَتَينِ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ فَضّالٍ، قالَ: حَدَّثَنا ثَعلَبَةُ بنُ مَيمونٍ أبو إسحاقَ، عَن عيسَى بنِ أعيَنَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ:

السُّفيانِيُّ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُهُ فِي رَجَبٍ.

۱۱۴۱. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ بنِ حازِمٍ مِن كِتابِهِ، قالَ: حَدَّثَنا عُبَيسُ بنُ هِشامٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ بِشرٍ الأَحوَلِ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ جَبَلَةَ، عَن عيسَى بنِ أعيَنَ، عَن مُعَلَّى بنِ خُنَيسٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

مِنَ الأَمرِ مَحتومٌ ومِنهُ ما لَيسَ بِمَحتومٍ، ومِنَ المَحتومِ خُروجُ السُّفيانِيِّ في رَجَبٍ.

ب ـ أيّامُ اختِلافِ بَني فُلانٍ

۱۱۴۲. **الكافي**: عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ، عَن أبيهِ، عَنِ ابنِ مَحبوبٍ، عَن إسحاقَ بنِ عَمّارٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

لا تَرَونَ ما تُحِبّونَ حَتّىٰ يَختَلِفَ بَنو فُلانٍ فيما بَينَهُم، فَإِذَا اختَلَفوا طَمِعَ النّاسُ وتَفَرَّقَتِ الكَلِمَةُ وخَرَجَ السُّفيانِيُّ.

۱۱۴۳. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ هَوذَةَ الباهِلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا إبراهيمُ بنُ إسحاقَ النَّهاوَنديُّ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ حَمّادٍ الأَنصارِيِّ، عَنِ الحُسَينِ بنِ أبِي العَلاءِ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ أبي يَعفورٍ، قالَ: قالَ لي أبو جَعفَرٍ الباقِرُ ﷺ:

در ماه رجب، از امور حتمی است».[۱]

۱۱۴۱ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عیسی بن اعین ـ : امام صادق﵇ فرمود: «[خروج] سفیانی، از امور حتمی است و خروجش در ماه رجب است».[۲]

ب ـ روزگار دودستگی فرزندان فلان طایفه

۱۱۴۲ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از اسحاق بن عمّار ـ : امام صادق﵇ فرمود: «آنچه را دوست می‌دارید، نخواهید دید تا فرزندان فلان طایفه با هم اختلاف پیدا کنند که چون با هم اختلاف پیدا کنند، مردم به طمع [به دست گرفتن قدرت] می‌افتند و دودستگی پدید می‌آید و سفیانی خروج می‌کند».[۳]

۱۱۴۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الله بن ابی یعفور ـ : امام باقر﵇ به من فرمود: «میان عبّاسیان و مروانیان در قرقیسا[۴] چنان جنگی در می‌گیرد که جوان نورسیده نیز پیر می‌شود و خداوند، یاری‌شان نمی‌کند و به پرندگان آسمان و

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۹۹ ح ۱ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۸ ح ۱۳۰. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۱۱۳ ح ۱۱۷۵.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۰ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۸ ح ۱۳۱.

۳. الکافی: ج ۸ ص ۲۰۹ ح ۲۵۴ (با سند حسن مثل صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۴ ح ۱۴۹. نیز، ر.ک: الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۹ ح ۱۸.

۴. قرقیسا، شهرکی است در کنار جایی که نهر خابور به رود بزرگ فرات می‌ریزد، در حدود دویست میلی جنوب شرقی رقّه.

إنَّ لِوُلدِ العَبّاسِ وَالمَروانِيِّ لَوَقعَةً بِقَرقيسِياءَ[1] يَشيبُ فيهَا الغُلامُ الحَزْوَرُ[2]، ويَرفَعُ اللهُ عَنهُمُ النَّصرَ، ويوحي إلىٰ طَيرِ السَّماءِ وسِباعِ الأَرضِ: اِشبَعي مِن لُحومِ الجَبّارينَ، ثُمَّ يَخرُجُ السُّفيانِيُّ.

۱۱۳۴. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ أبُو الحَسَنِ الجُعفِيُّ مِن كِتابِهِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ ووُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

إذَا اختَلَفَت بَنو فُلانٍ فيما بَينَهُم، فَعِندَ ذٰلِكَ فَانتَظِرُوا الفَرَجَ، ولَيسَ فَرَجُكُم إلّا فِي اختِلافِ بَني فُلانٍ، فَإذَا اختَلَفوا فَتَوَقَّعُوا الصَّيحَةَ في شَهرِ رَمَضانَ وخُروجَ القائِمِ ﷺ، إنَّ اللهَ يَفعَلُ ما يَشاءُ، ولَن يَخرُجَ القائِمُ ولا تَرَونَ ما تُحِبّونَ حَتّىٰ يَختَلِفَ بَنو فُلانٍ فيما بَينَهُم، فَإذا كانَ كَذٰلِكَ طَمِعَ النّاسُ فيهِم وَاختَلَفَتِ الكَلِمَةُ، وخَرَجَ السُّفيانِيُّ.

ج ـ خُروجُ السُّفيانِيِّ وَالخُراسانِيِّ وَاليَمانِيِّ في سَنَةٍ واحِدَةٍ

۱۱۳۵. **الإرشاد**: سَيفُ بنُ عَميرَةَ، عَن بَكرِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ: خُروجُ الثَّلاثَةِ: السُّفيانِيِّ وَالخُراسانِيِّ وَاليَمانِيِّ في سَنَةٍ واحِدَةٍ، في شَهرٍ واحِدٍ، في يَومٍ واحِدٍ، ولَيسَ فيها رايَةٌ أهدىٰ مِن رايَةِ اليَمانِيِّ، لِأَنَّهُ يَدعو إلَى الحَقِّ.

راجع: ص ۱۷۲ (تقارن قيام اليماني والسفياني) و ص ۱۷۴ (رايته أهدى) و ص ۳۸۸ ح ۱۳۹۴.

---

۱. قَرْقِيسياء: بلد على نهر الخابور، وعندها مصبّ الخابور في الفرات. تبعد عن الرقّة بحوالي ۲۰۰ ميل إلى الجنوب الشرقي منها (اُنظر معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۲۷ و جغرافياى تاريخى كشورهاى اسلامي ـ بالفارسية ـ: ج ۱ ص ۳۰۸).

۲. الحَزْوَرُ: وهو الذي قاربَ البلوغ (النهاية: ج ۱ ص ۳۸۰ «حزور»).

درندگان زمین، الهام می‌کند که: از گوشت این زورگویان، سیر بخورید. سپس سفیانی خروج می‌کند».[۱]

۱۱۴۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام باقر﵇ فرمود: «هنگامی که فرزندان فلان طایفه با هم اختلاف کنند، در آن هنگام، منتظر فَرَج باشید و فَرَج شما، جز در اختلاف پیدا کردن فرزندان فلان طایفه نیست و چون با هم اختلاف پیدا کردند، منتظر بانگ بلند ماه رمضان و خروج قائم﵇ باشید که خداوند، هر چه بخواهد، می‌کند و قائم، خروج نمی‌کند و آنچه را دوست می‌دارید، نخواهید دید تا آن که فرزندان فلان طایفه با هم اختلاف بیابند که چون این گونه شود، مردم در [گرفتن قدرت] آنان به طمع می‌افتند و اختلاف کلمه می‌شود و سفیانی خروج می‌کند».[۲]

ج ـ خروج سفیانی، خراسانی و یمانی در یک سال

۱۱۴۵ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از بکر بن محمّد ـ: امام صادق﵇ فرمود: «خروج سه نفر: سفیانی، خراسانی و یمانی، در یک سال، در یک ماه و در یک روز است و هیچ کدام، ره‌یافته‌تر از یمانی نیستند؛ زیرا او به سوی حق می‌خواند».[۳]

ر.ک: ص ۱۷۳ (همزمانی قیام یمانی و شورش سفیانی)
و ص ۱۷۵. (یمانی، راه یافته‌تر است)

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۳ ح ۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۱ ح ۱۴۰.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۳ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۰ ح ۹۶.
۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۵، الغیبة، طوسی: ص ۴۴۶ ح ۴۴۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۴، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۵۰، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۰ ح ۵۲.

د: خُروجُ السُّفيانِيِّ وَالإمامِ المَهدِيِّ في سَنَةٍ واحِدَةٍ

۱۱۴۶ . الغيبة للنعماني : حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ ، قالَ : حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ بنِ حازِمٍ ، قالَ : حَدَّثَنا عُبَيسُ بنُ هِشامٍ ، عَن عَبدِاللهِ بنِ جَبَلَةَ ، عَن مُحَمَّدِ بنِ سُلَيمانَ ، عَنِ العَلاءِ ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ عليه السلام أنَّهُ قالَ :

السُّفيانِيُّ وَالقائِمُ في سَنَةٍ واحِدَةٍ .

۱ / ۱ ـ ۴

مَكانُ خُروجِ السُّفيانِيِّ

۱۱۴۷ . المستدرك على الصحيحين : حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ حَمشادَ العَدلُ ، ثنا إبراهيمُ بنُ الحُسَينِ الهَمدانِيُّ ، ثنا عُمَرُ بنُ عاصِمٍ الكِلابِيُّ ، ثنا أبُو العَوّامِ القَطّانُ ، ثنا قَتادَةُ ، عَن أبِي الخَليلِ ، عَن عَبدِاللهِ بنِ الحارِثِ ، عَن أُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنها قالَت : قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله :

يُبايِعُ لِرَجُلٍ مِن أُمَّتي بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ كَعِدَّةِ أهلِ بَدرٍ ، فَيَأتيهِ عُصَبُ العِراقِ ، وأبدالُ[1] الشّامِ ، فَيَأتيهِم جَيشٌ مِنَ الشّامِ حَتّىٰ إذا كانوا بِالبَيداءِ خُسِفَ بِهِم ، ثُمَّ يَسيرُ إلَيهِ رَجُلٌ مِن قُرَيشٍ أخوالُهُ كَلبٌ فَيَهزِمُهُمُ اللهُ .

قالَ : وكانَ يُقالُ : إنَّ الخائِبَ يَومَئِذٍ مَن خابَ مِن غَنيمَةِ كَلبٍ .[2]

۱۱۴۸ . صحيح ابن حبّان : أخبَرَنا أبو يَعلىٰ ، قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَزيدَ بنِ رِفاعَةَ ، قالَ : حَدَّثَنا وَهبُ بنُ جَريرٍ ، قالَ : حَدَّثَنا هِشامُ بنُ أبي عَبدِاللهِ ، عَن قَتادَةَ ، عَن صالِحٍ

---

۱. قال الطريحي : الأبدال : قوم من الصالحين ، لا تخلو الدنيا منهم ، إذا مات واحد أبدل الله مكانه آخر (مجمع البحرين : ج ۱ ص ۱۲۴ «بدل») . وقال ابن الأثير : الأبدالُ : هم الأولياء والعبّاد (النهاية : ج ۱ ص ۱۰۷ «بدل») .

۲. قال الذهبي في تلخيص المستدرك : أبو العوام عمران ضعّفه غير واحد وكان خارجيّاً

د ـ خروج سفیانی و امام مهدی علیه السلام در یک سال

۱۱۴۶ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ : امام باقر علیه السلام فرمود: «[خروج] سفیانی و قائم علیه السلام، در یک سال است».[۱]

۴ـ ۱ / ۱

جای خروج سفیانی

۱۱۴۷ . **المستدرک علی الصحیحین** ـ با سندش به نقل از امّ سلمه ـ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای مردی از امّتم، میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم]، از افرادی به تعداد جنگاوران بدر، بیعت گرفته می‌شود و گروهی از دنیاگریزان عراق و نیکان شام به او می‌پیوندند و لشکری [برای رویاروی با او] از شام بیرون می‌آیند و چون به صحرای میان مدینه و مکّه می‌رسند، در زمین فرو می‌روند. سپس مردی از قریش ـ که از سوی مادر به قبیلهٔ کلب می‌رسد ـ ، به سوی او می‌آید، که خداوند، آنان را شکست می‌دهد».

و فرمود: «گفته می‌شود: ناکام در آن روزگار، کسی است که از غنیمت کلب، بی‌بهره ماند».[۲]

۱۱۴۸ . **صحیح ابن حبّان** ـ با سندش به نقل از امّ سلمه ـ : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هنگام مرگ خلیفه، اختلافی پیش می‌آید و مردی از قبیلهٔ قریش در مدینه به سوی مکّه بیرون می‌آید و گروهی از مکّیان، او را بیرون می‌آورند، در حالی که خودش خوش

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۷ ح ۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۹ ح ۱۰۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۷۸ ح ۸۳۲۸، المعجم الکبیر: ج ۲۳ ص ۲۹۵ ح ۶۵۶، المعجم الأوسط: ج ۹ ص ۱۷۵ ح ۹۴۵۹، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۷۱ ح ۳۸۶۹۶.

أبِي الخَليلِ، عَن مُجاهِدٍ، عَن أُمِّ سَلَمَةَ، قالَت: قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

يَكونُ اختِلافٌ عِندَ مَوتِ خَليفَةٍ، فَيَخرُجُ رَجُلٌ مِن قُرَيشٍ مِن أهلِ المَدينَةِ إلىٰ مَكَّةَ، فَيَأتيهِ ناسٌ مِن أهلِ مَكَّةَ فَيُخرِجونَهُ وهُوَ كارِهٌ، فَيُبايِعونَهُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، فَيَبعَثونَ إلَيهِ جَيشاً مِن أهلِ الشّامِ، فَإذا كانوا بِالبَيداءِ خُسِفَ بِهِم.

فَإذا بَلَغَ النّاسَ ذٰلِكَ أتاهُ أبدالُ أهلِ الشّامِ وعِصابَةُ أهلِ العِراقِ فَيُبايِعونَهُ، ويَنشَأُ رَجُلٌ مِن قُرَيشٍ، أخوالُهُ مِن كَلبٍ، فَيَبعَثُ إلَيهِم جَيشاً فَيَهزِمونَهُم ويَظهَرونَ عَلَيهِم، فَيَقسِمُ بَينَ النّاسِ فَيأهُم، ويَعمَلُ فيهِم بِسُنَّةِ نَبِيِّهِم صلى الله عليه وآله، ويُلقِي الإسلامَ بِجِرانِهِ[1] إلَى الأَرضِ، يَمكُثُ سَبعَ سِنينَ.

۱۱۴۹. **المستدرك على الصحيحين**: أخبَرَني مُحَمَّدُ بنُ المُؤَمَّلِ بنِ الحَسَنِ، ثنا الفَضلُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ المُسَيَّبِ، ثنا نُعَيمُ بنُ حَمّادٍ، ثنا يَحيَى بنُ سَعيدٍ، ثنا الوَليدُ بنُ عَيّاشٍ أخو أبي بَكرِ بنِ عَيّاشٍ، عَن إبراهيمَ، عَن عَلقَمَةَ، قالَ: قالَ ابنُ مَسعودٍ رضي الله عنه: قالَ لَنا رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

أُحَذِّرُكُم سَبعَ فِتَنٍ تَكونُ بَعدي: فِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ المَدينَةِ، وفِتنَةٌ بِمَكَّةَ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ اليَمَنِ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ الشّامِ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ المَشرِقِ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ المَغرِبِ، وفِتنَةٌ مِن بَطنِ الشّامِ؛ وهِيَ السُّفيانِيُّ.[2]

۱۱۵۰. **المستدرك على الصحيحين**: حَدَّثَنا أبو مُحَمَّدٍ أحمَدُ بنُ عَبدِاللهِ المُزَنِيُّ، ثنا زَكَرِيّا بنُ يَحيَى السّاجِيُّ، ثنا مُحَمَّدُ بنُ إسماعيلَ بنِ أبي سُمَينَةَ، ثنا الوَليدُ بنُ مُسلِمٍ، ثنا الأَوزاعِيُّ، عَن يَحيَى بنِ أبي كَثيرٍ، عَن أبي سَلَمَةَ، عَن أبي هُرَيرَةَ،

---

۱. أي قرّ قراره واستقام كما أنّ البعير اذا برك واستراح مدّ عنقه على الأرض (النهاية: ج ۱ ص ۲۶۳ «جرن»).

۲. قال الذهبي في التلخيص هذا من أوابد نعيم بن مهدي.

نمی‌دارد و با او میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم]، بیعت می‌کنند و لشکری از شامیان به سوی او روانه می‌شوند؛ امّا چون به بیدا می‌رسند، در زمین فرو می‌روند.

هنگامی که این خبر به مردم می‌رسد، نیکان شام و گروهی از مردم عراق نزد او می‌آیند و با وی بیعت می‌کنند و مردی از قریش ـ که خویشان مادری‌اش، از قبیلهٔ کلب هستند ـ، بر می‌خیزد و او لشکری به سوی ایشان روانه می‌کند، که آنان لشکر او را شکست می‌دهند و بر آنها چیره می‌شوند و [مهدی﵇] غنیمتشان را میان مردم قسمت می‌کند و با سنّت پیامبرشان میان آنها رفتار می‌کند و اسلام را در [تمام] سرزمین‌ها استوار می‌سازد و هفت سال فرمان‌روایی می‌کند».[۱]

۱۱۴۹ . **المستدرک علی الصحیحین** ـ با سندش به نقل از ابن مسعود ـ: پیامبر خداﷺ به ما فرمود: «شما را از هفت فتنه پس از خودم بر حذر می‌دارم: فتنه‌ای که از مدینه می‌آید، فتنه‌ای که در مکّه به پا می‌شود، فتنه‌ای که از یمن می‌آید، فتنه‌ای که از شام می‌آید، فتنه‌ای که از مشرق می‌آید، فتنه‌ای که از مغرب می‌آید و فتنه‌ای از دل شام که همان [خروج] سفیانی است».[۲]

۱۱۵۰ . **المستدرک علی الصحیحین** ـ با سندش به نقل از ابوهریره ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «مردی به نام سفیانی، از دل دمشق خروج می‌کند که عموم پیروانش از قبیلهٔ کلب هستند و چنان کشتاری به راه می‌اندازد که حتّی شکم زنان را می‌درد و کودکان را می‌کشد و قبیلهٔ قیس با او رویارو می‌شوند؛ ولی یارای مقاومت ندارند و وی آنها را هم می‌کشد و به هیچ کس رحم نمی‌کند. مردی از خاندانم در مدینه خروج می‌کند

---

۱. صحیح ابن حبّان: ج ۱۵ ص ۱۵۸ ح ۶۷۵۷، المعجم الکبیر: ج ۲۳ ص ۳۹۰ ح ۹۳۱، مسند أبی یعلی: ج ۶ ص ۲۵۹ ح ۶۹۰۴؛ العمدة: ص ۴۳۳ ح ۹۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۸۸. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۸ ص ۲۵۷ (برخی از اهل عراق، شام ومصر).

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۱۵ ح ۸۴۴۷، الفتن: ج ۱ ص ۵۵ ح ۸۷، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۱۱۶ ح ۳۰۸۴۰.

قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

يَخرُجُ رَجُلٌ يُقالُ لَهُ: «السُّفيانِيُّ» في عَمقِ دِمَشقَ، وعامَّةُ مَن يَتبَعُهُ مِن كَلبٍ، فَيَقتُلُ حَتّىٰ يَبقُرَ بُطونَ النِّساءِ ويَقتُلُ الصِّبيانَ، فَتَجمَعُ لَهُم قَيسٌ[1] فَيَقتُلُها حَتّىٰ لا يَمنَعَ[2] ذَنَبَ تَلعَةٍ[3]، ويَخرُجُ رَجُلٌ مِن أهلِ بَيتي فِي الحَرَّةِ، فَيَبلُغُ السُّفيانِيَّ فَيَبعَثُ إلَيهِ جُنداً مِن جُندِهِ فَيَهزِمُهُم، فَيَسيرُ إلَيهِ السُّفيانِيُّ بِمَن مَعَهُ، حَتّىٰ إذا صارَ بِبَيداءَ مِنَ الأَرضِ خُسِفَ بِهِم، فَلا يَنجو مِنهُم إلّا المُخبِرُ عَنهُم.[4]

۱۱۵۱. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ ورِشدينٌ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ، قالَ:

يَظهَرُ السُّفيانِيُّ عَلَى الشّامِ، ثُمَّ يَكونُ بَينَهُم وَقعَةٌ بِقَرقيسِياءَ حَتّىٰ يَشبَعَ طَيرُ السَّماءِ وسِباعُ الأَرضِ مِن جِيَفِهِم، ثُمَّ يَفتُقُ عَلَيهِم فَتقٌ مِن خَلفِهِم، فَتُقبِلُ طائِفَةٌ مِنهُم يَدخُلونَ أرضَ خُراسانَ، وتُقبِلُ خَيلُ السُّفيانِيِّ في طَلَبِ أهلِ خُراسانَ، فَيَقتُلونَ شيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ بِالكوفَةِ، ثُمَّ يَخرُجُ أهلُ خُراسانَ في طَلَبِ المَهدِيِّ.

۱۱۵۲. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا عَبدُ القُدّوسِ، عَنِ ابنِ عَيّاشٍ، قالَ: حَدَّثَني بَعضُ أهلِ العِلمِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرٍ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ، قالَ:

يَكتُبُ السُّفيانِيُّ إلَى الَّذي دَخَلَ الكوفَةَ بِخَيلِهِ بَعدَما يَعرُكُها عَركَ[5] الأَديمِ، يَأمُرُهُ

---

۱. أي قبيلة قيس.

۲. أي قيس.

۳. من أمثال العرب: «فلان لا يَمنَعُ ذَنَبَ تَلْعَةٍ» يضرب للرجل الذليل الحقير (لسان العرب: ج ۸ ص ۳۶ «تلع»).

۴. قال الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم.

۵. عَرَكَهُ عَرْكاً: حمل عليه الشرّ والدهر، أو دلكه دلكاً كالأديم، أو حكّه حتّى عفاه (تاج العروس: ج ۱۳ ص ۶۱۲ «عرك»).

که خبرش به سفیانی می‌رسد و او لشکری از لشکرهایش را به سوی وی روانه می‌کند؛ امّا وی آنان را شکست می‌دهد. آن گاه سفیانی با لشکریانش به سوی وی حرکت می‌کند؛ ولی چون به بیابان میان مدینه و مکّه می‌رسند، به زمین فرو می‌روند و هیچ یک از آنها نجات نمی‌یابد، جز کسی که خبری از آنان بیاورد».[۱]

۱۱۵۱. **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ: علی﵇ فرمود: «سفیانی بر شام چیره می‌شود و سپس میان آنان جنگی در قرقیسا در می‌گیرد که پرندگان آسمان و درندگان زمین از جنازه‌های آن، سیر می‌شوند. سپس شکافی در پشت لشکر سفیانی پدید می‌آید و بخشی از آنان به سرزمین خراسان روی می‌آورند و وارد آن می‌شوند و سواران سفیانی هم در پی آنان می‌روند و پیروان خاندان محمّد را در کوفه می‌کُشند و سپس خراسانیان در طلب مهدی﵇ خروج می‌کنند».[۲]

۱۱۵۲. **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از محمّد بن جعفر ـ: امام علی بن ابی طالب﵇ فرمود: «سفیانی به فرمانده سوارانش که وارد کوفه شده و آن جا را با خاک یکسان کرده، نامه می‌نویسد و به او فرمان حرکت به سوی حجاز می‌دهد. او به مدینه می‌رود و شمشیر در میان قریش می‌نهد و چهارصد مرد را از آنان و انصار می‌کُشد و شکم‌ها را می‌شکافد و کودکان را می‌کُشد و دو برادر و خواهر را از قریش به نام

---

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۶۵ ح ۸۵۸۶ (ذهبی در تلخیص المستدرک گفته این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم، صحیح است)، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۷۲ ح ۳۸۶۹۸.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۳۰۲ ح ۸۸۱، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۸۴ ح ۳۱۵۳۷. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۸ ص ۲۵۳ ح ۱۵۶۲.

بِالسَّيرِ إلَى الحِجازِ، فَيَسيرُ إلَى المَدينَةِ فَيَضَعُ السَّيفَ في قُرَيشٍ، فَيَقتُلُ مِنهُم ومِنَ الأَنصارِ أربَعَمِئَةِ رَجُلٍ، ويَبقُرُ البُطونَ، ويَقتُلُ الوِلدانَ، ويَقتُلُ أخَوَينِ مِن قُرَيشٍ: رَجُلٌ وأُختُهُ يُقالُ لَهُما: مُحَمَّدٌ وفاطِمَةُ، ويَصلِبُهُما عَلىٰ بابِ المَسجِدِ بِالمَدينَةِ.

۱۱۵۳. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا أبو عُثمانَ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ، قالَ:

إذا ظَهَرَ السُّفيانِيُّ عَلَى الأَبقَعِ وعَلَى المَنصورِ وَالكِندِيِّ وَالتُّركِ وَالرّومِ، خَرَجَ وصارَ إلَى العِراقِ، ثُمَّ يَطلُعُ القَرنُ ذُو الشِّفاءِ فَعِندَ ذٰلِكَ هَلاكُ عَبدِاللهِ، ويُخلَعُ المَخلوعُ، ويُنتَسَبُ إلىٰ أقوامٍ في مَدينَةِ الزَّوراءِ[1] عَلىٰ جَهلٍ، فَيَظهَرُ الأَخوَصُ عَلىٰ مَدينَةِ [الزَّوراءِ][2] عَنوَةً، فَيَقتُلُ بِها مَقتَلَةً عَظيمَةً، ويَقتُلُ سِتَّةَ أكبُشٍ[3] مِن آلِ العَبّاسِ، ويَذبَحُ فيها ذَبحاً صَبراً، ثُمَّ يَخرُجُ إلَى الكوفَةِ.

۱۱۵۴. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ ورِشدينٌ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ عليه السلام قالَ:

إذَا اختَلَفَت أصحابُ الرّاياتِ السّودِ، يُخسَفُ بِقَريَةٍ مِن قُرىٰ إرَمَ[4]، ويَسقُطُ جانِبُ مَسجِدِهَا الغَربِيُّ، ثُمَّ تَخرُجُ بِالشّامِ ثَلاثُ راياتٍ: الأَصهَبُ[5] وَالأَبقَعُ[6] وَالسُّفيانِيُّ، فَيَخرُجُ السُّفيانِيُّ مِنَ الشّامِ، وَالأَبقَعُ مِن مِصرَ، فَيَظهَرُ السُّفيانِيُّ عَلَيهِم.

---

۱. الزوراء: مدينة بغداد، سمّيت لازورارٍ في قبلتها [أي مَيَلانٍ] (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۵۶).

۲. ما بين المعقوفين أثبتناه من كنز العمّال.

۳. كبش القوم: رئيسهم وسيّدهم، وقيل: كبش القوم: حاميتهم والمنظور إليه فيهم. وكبش الكتيبة: قائدها. وجمعه: أكبش (انظر: لسان العرب: ج ۶ ص ۳۳۸ «كبش»).

۴. إرَمُ ذات العماد: وهي إرمُ عاد، وقالوا: هي دمشق، وقيل: باليمن بين حضرموت وصنعاء من بناء شدّاد بن عاد (معجم البلدان: ج ۱ ص ۱۵۵).

۵. الصُّهبَةُ: الشُّقْرَةُ في شعر الرأس، فالذَّكَرُ: أصهبُ والأُنثى: صهباء (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۱۰۵۵ «صهب») ولعلّ المراد من الأصهب هنا شخص من أصل رومي.

۶. الأبقع: ما خالط بياضه لونٌ آخر (النهاية: ج ۱ ص ۱۴۵ «بقع»)، والمراد هنا رجلٌ أبقع.

محمّد و فاطمه می‌کشد و آنها را بر در مسجد مدینه به صلیب می‌کشد».[۱]

۱۱۵۳ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «هنگامی که سفیانی بر ابقع (مردی که پیسی دارد) و منصور و کِندی و تُرک و روم غلبه کرد، به سوی عراق بیرون می‌آید. سپس ذو شفا، سر بر می‌آورد. در این زمان، عبد الله هلاک می‌شود و پادشاه را از تخت به زیر می‌کشد و ناآگاهانه به گروه‌هایی در بغداد منسوب می‌شود. آن گاه اخوص بر بغداد به زور، چیره می‌شود و کشتار بزرگی در آن راه می‌اندازد و شش تن از سران عبّاسیان را می‌کشد و اسیران را سر می‌بُرد و آن گاه به سوی کوفه بیرون می‌آید».[۲]

۱۱۵۴ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ : امام علی﵇ فرمود: «هنگامی که سیاه‌جامگان دچار اختلاف شوند، در یکی از آبادی‌های سرزمین ارم،[۳] به زمین فرو می‌روند و دیوار غربی مسجد آن جا فرو می‌ریزد و آن گاه سه پرچم در شام خروج می‌کند: اصهب،[۴] ابقع[۵] و سفیانی. سفیانی از شام بیرون می‌آید و ابقع از مصر، و سفیانی بر آنها غلبه می‌کند».[۶]

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۹۲۲.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۳۰۴ ح ۸۸۴، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۷۷ ح ۳۱۵۱۱.

۳. اگر همان ارم یاد شده در قرآن باشد، سرزمین قوم عاد است که گفته شده همان دمشق است. برخی نیز آن را میان حضرموت و صنعا دانسته‌اند که شدّاد پسر عاد، آن را بنا کرده است؛ امّا احادیث مشابه و ناظر به خروج سفیانی، مؤیّد قول نخست است.

۴. اصهب، یعنی سرخ و سفید و بور و احتمالاً در این جا مقصود، فردی از تبار رومیان است که بور و سرخ و سفیدند.

۵. ابقع، یعنی دورنگ، مانند: زاغ سیاه و سفید و احتمالاً این جا مقصود مردی است که پیسی گرفته است.

۶. الفتن: ج ۱ ص ۲۸۸ ح ۸۴۱، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۸۴ ح ۳۱۵۳۶.

۱۱۵۵ . الفتن لابن حماد : حَدَّثَنا سَعيدٌ أبو عُثمانَ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام قالَ:

إذا ظَهَرَ السُّفيانِيُّ عَلَى الأَبقَعِ وَالمَنصورِ اليَمانِيِّ، خَرَجَ التُّركُ وَالرّومُ، فَظَهَرَ عَلَيهِمُ السُّفيانِيُّ.

۱۱۵۶ . الفتن لابن حماد : حَدَّثَنا سَعيدٌ أبو عُثمانَ ـ عَن جابِرٍ ـ عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام قالَ:

إذا ظَهَرَ الأَبقَعُ مَعَ قَومٍ ذَوي أجسامٍ، فَتَكونُ بَينَهُم مَلحَمَةٌ عَظيمَةٌ، ثُمَّ يَظهَرُ الأَخوَصُ[1] السُّفيانِيُّ المَلعونُ، فَيُقاتِلُهُما جَميعاً، فَيَظهَرُ عَلَيهِما جَميعاً، ثُمَّ يَسيرُ إلَيهِم مَنصورٌ اليَمانِيُّ مِن صَنعاءَ بِجُنودِهِ ولَهُ فَورَةٌ[2] شَديدَةٌ، يَستَقتِلُ النّاسَ قَتلَ الجاهِلِيَّةِ، فَيَلتَقي هُوَ وَالأَخوَصُ ورايَاتُهُم صُفرٌ وثِيابُهُم مُلَوَّنَةٌ، فَيَكونُ بَينَهُما قِتالٌ شَديدٌ، ثُمَّ يَظهَرُ الأَخوَصُ السُّفيانِيُّ عَلَيهِ، ثُمَّ يَظهَرُ الرّومُ، وخُروجُ[3] إلَى الشّامِ، ثُمَّ يَظهَرُ الأَخوَصُ، ثُمَّ يَظهَرُ الكِندِيُّ في شارَةٍ[4] حَسَنَةٍ، فَإذا بَلَغَ تَلَّ سما، فَأَقبَلَ، ثُمَّ يَسيرُ إلَى العِراقِ، وتُرفَعُ قَبلَ ذٰلِكَ ثِنتا عَشرَةَ رايَةً بِالكوفَةِ مَعروفَةً مَنسوبَةً، ويُقتَلُ بِالكوفَةِ رَجُلٌ مِن وُلدِ الحَسَنِ أوِ الحُسَينِ، يَدعو إلىٰ أبيهِ، ويَظهَرُ رَجُلٌ مِنَ المَوالي، فَإذَا استَبانَ أمرُهُ وأَسرَفَ فِي القَتلِ، قَتَلَهُ السُّفيانِيُّ.

۱۱۵۷ . الفتن لابن حماد : قالَ الوَليدُ: فَحَدَّثَني شَيخٌ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ عليه السلام، قالَ:

---

۱. الخَوَصُ: أي غائرُ العين، و قيل: الخوص أن تكون إحْدى العينين أصغر من الأُخرى، و قيل: هو ضيقُ مَشَقِّها خِلقةً أو داءً، و قيل: هو غؤور العين في الرأس. (راجع: لسان العرب: ج ۷ ص ۳۱).

۲. فار الشيء فوراً: جاش، ويقال للرجل إذا غضب: فار فائره وثار ثائره: أي انتشر غضبه (لسان العرب: ج ۵ ص ۶۷ «فور»).

۳. في بعض نسخ المصدر: «ويخرج» بدل «وخروج».

۴. الشارة: الحسن والهيئة واللباس (لسان العرب: ج ۴ ص ۴۳۴ «شور»).

۱۱۵۵ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «هنگامی که سفیانی بر ابقع و منصور یمانی غلبه می‌کند، تُرک و روم خروج می‌کنند و سفیانی بر آنها نیز چیره می‌شود».[۱]

۱۱۵۶ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «هنگامی که ابقع با افرادی تنومند آشکار می‌شود، جنگ بزرگی میان آنها در می‌گیرد. سپس اخوص[۲] [سردار] سفیانی ملعون، با هر دو (ابقع و اصهب) می‌جنگد و بر هر دو دسته غلبه می‌کند. آن گاه منصور یمانی با لشکریانش از صنعا به سوی آنان حرکت می‌کند. او به شدّت خشمگین است و مردم را به گونهٔ روزگار جاهلیت می‌کُشد. پرچم‌هایشان زردرنگ و لباس‌هایشان رنگارنگ است. او با اخوص رو به رو می‌شود و جنگ سختی میان آنها در می‌گیرد که اخوص [سردار] سفیانی بر او غلبه می‌کند. آن گاه روم ظهور می‌کند و به سوی شام بیرون می‌آید. سپس اخوص ظهور می‌کند و پس از او کِندی در هیئتی نیکو پدیدار می‌شود و چون به تلّ سما[۳] می‌رسد، جلو می‌آید و به سوی عراق می‌رود و پیش از آن، دوازده پرچمِ معلوم و مشخّص در کوفه برافراشته می‌شوند و مردی از نسل [امام] حسن﵇ یا حسین﵇ در کوفه کشته می‌شود که به سوی پدرش فرا می‌خواند و مردی از ایرانیان ظهور می‌کند که چون امرش روشن می‌شود و در کشتار زیاده‌روی می‌کند، سفیانی او را می‌کشد».[۴]

۱۱۵۷ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «چهارنفر در شام کشته می‌شوند که همگی آنها فرزندان خلیفه‌اند: مردی از مروانیان و مردی از سفیانیان. سفیانی بر مروانیان غلبه می‌کند و آنان را می‌کشد. سپس به دنبال مروانیان

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۲۲۳ ح ۶۲۱، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۷۶ ح ۳۱۵۰۹.

۲. اخوص، کسی است که چشمش گود افتاده و یا یکی از چشمانش کوچک‌تر از دیگری است.

۳. تل، به معنای تپّه است و تلّ سما، به احتمال فراوان، نام جایی مانند تلّ عُکبُر است.

۴. الفتن: ج ۱ ص ۲۹۰ ح ۸۴۹.

يُقتَلُ أربَعَةُ نَفَرٍ بِالشّامِ كُلُّهُم وَلَدُ خَليفَةٍ، رَجُلٌ مِن بَني مَروانَ، ورَجُلٌ مِن آلِ أبي سُفيانَ، قالَ: فَيَظهَرُ السُّفيانِيُّ عَلَى المَروانِيّينَ فَيَقتُلُهُم، ثُمَّ يَتبَعُ بَني مَروانَ فَيَقتُلُهُم، ثُمَّ يُقبِلُ عَلىٰ أهلِ المَشرِقِ وبَنِي العَبّاسِ حَتّىٰ يَدخُلَ الكوفَةَ.

۱۱۵۸. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا سَعيدٌ أبو عُثمانَ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ، قالَ:

إذَا اختَلَفَت كَلِمَتُهُم وطَلَعَ القَرنُ ذُو الشَّفا لَم يَلبَثوا إلّا يَسيراً، حَتّىٰ يَظهَرَ الأَبقَعُ بِمِصرَ، يَقتُلونَ النّاسَ حَتّىٰ يَبلُغوا إرَمَ، ثُمَّ يَثورُ المُشَوَّهُ عَلَيهِ، فَتَكونُ بَينَهُما مَلحَمَةٌ عَظيمَةٌ، ثُمَّ يَظهَرُ السُّفيانِيُّ المَلعونُ فَيَظهَرُ[1] بِهِما جَميعاً، ويَرفَعُ قَبلَ ذٰلِكَ ثِنتَي عَشرَةَ رايَةً بِالكوفَةِ مَعروفَةً، ويُقبِلُ بِالكوفَةِ رَجُلٌ مِن وُلدِ الحُسَينِ يَدعو إلىٰ أبيهِ، ثُمَّ يَبُثُّ السُّفيانِيُّ جُيوشَهُ.

۱۱۵۹. **الفتن لابن حماد**: قالَ أبو جَعفَرٍ: يُنازِعُ السُّفيانِيُّ بِدِمَشقَ أحَدَ بَني مَروانَ، فَيَظهَرُ عَلَى المَروانِيِّ فَيَقتُلُهُ، ثُمَّ يَقتُلُ بَني مَروانَ ثَلاثَةَ أشهُرٍ، ثُمَّ يُقبِلُ عَلىٰ أهلِ المَشرِقِ حَتّىٰ يَدخُلَ الكوفَةَ.

۱۱۶۰. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا الوَليدُ ورِشدينٌ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ ﷺ قالَ: إذا ظَهَرَ أمرُ السُّفيانِيِّ، لَم يَنجُ مِن ذٰلِكَ البَلاءِ إلّا مَن صَبَرَ عَلَى الحِصارِ.

۱۱۶۱. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا أبُو المُغيرَةِ، عَنِ ابنِ عَيّاشٍ، عَمَّن حَدَّثَهُ، عَن مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرٍ، قالَ: قالَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ ﷺ:

يَبعَثُ السُّفيانِيُّ عَلىٰ جَيشِ العِراقِ رَجُلاً مِن بَني حارِثَةَ لَهُ غَديرَتانِ، يُقالُ لَهُ:

---

۱. في هامش المصدر: كذا بالأصلين، ولعلّ الصواب: «فيظفر»، ولذلك وضع ناسخ الأصل حرف «ص» على الهاء.

می‌رود و [بازماندگان] آنها را نیز می‌کشد. سپس به اهل مشرق و عَبّاسیان روی می‌آورد و وارد کوفه می‌شود».[۱]

۱۱۵۸ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ باسندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود ـ : «[عبّاسیان] هنگامی که دچار اختلاف شوند و ذو الشفا سر بر آورد، جز اندکی نمی‌پایند که ابقع در مصر ظهور می‌کند. [عبّاسیان] مردم را می‌کشند تا به ارم می‌رسند. سپس آن مرد زشت‌رو بر آنها می‌شورد و جنگی سخت میان آنها در می‌گیرد و آن گاه سفیانی ملعون، پدیدار می‌شود و بر هر دو، چیره می‌شود و پیش از آن، دوازده پرچم در کوفه برافراشته می‌شوند که همگی معلوم اند و مردی از نسل حسین﵇ که به سوی پدرش فرا می‌خواند، به سوی کوفه می‌آید و سپس سفیانی، لشکریانش را به هر سو می‌فرستد».[۲]

۱۱۵۹ . **الفتن**، ابن حمّاد: امام باقر﵇ فرمود: «سفیانی در دمشق با یکی از مروانیان درگیر می‌شود و بر او چیره می‌گردد و وی را می‌کُشد و تا سه ماه، مروانیان را می‌کُشد. آن گاه رو به اهل مشرق می‌آورد و وارد کوفه می‌شود».[۳]

۱۱۶۰ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ : امام علی﵇ فرمود: «هنگامی که کار سفیانی بالا می‌گیرد، کسی از بلای آن در امان نمی‌ماند، جز کسی که بر محاصره و در تنگنا واقع شدن شکیب ورزد».[۴]

۱۱۶۱ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از محمّد بن جعفر ـ : علی بن ابی طالب﵇ فرمود: «سفیانی، لشکر عراق را به سرکردگی مردی از بنی حارثه، روانه می‌کند، که دو گیسوی بافته شده مانند زنان دارد و به او نَمِر یا قمر بن عَبّاد، گفته می‌شود. وی

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۲۸۷ ح ۸۳۸.
۲. الفتن: ج ۱ ص ۲۸۶ ح ۸۳۶.
۳. الفتن: ج ۱ ص ۲۸۷ ح ۸۳۸.
۴. الفتن: ج ۱ ص ۲۴۶ ح ۶۹۹، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۸۳ ح ۳۱۵۳۳.

نَمِرٌ أو قَمَرُ بنُ عَبّادٍ، رَجُلاً جَسيماً عَلىٰ مُقَدِّمَتِهِ رَجُلاً مِن قَومِهِ قَصيرٌ أصلَعُ عَريضُ المَنكِبَينِ، فَيُقاتِلُهُ مَن بِالشّامِ مِن أهلِ المَشرِقِ، وفي مَوضِعٍ يُقالُ لَهُ البنيةُ، وأَهلُ حِمصَ في حَربِ المَشرِقِ وأَنصارِهِم، وبِها يَومَئِذٍ مِنهُم جُندٌ عَظيمٌ، يُقاتِلُهُم فيما يَلي دِمَشقَ، كُلُّ ذٰلِكَ يَهزِمُهُم.

ثُمَّ يَنحازُ مِن دِمَشقَ وحِمصَ مَعَ السُّفيانِيِّ ويَلتَقونَ وأَهلُ المَشرِقِ في مَوضِعٍ يُقالُ لَهُ اليدين[1]، مِمّا يَلي شَرقَ حِمصَ، فَيُقتَلُ بِها نَيِّفٌ وسَبعونَ ألفاً، ثَلاثَةُ أرباعِهِم مِن أهلِ المَشرِقِ، ثُمَّ تَكونُ الدَّبرَةُ عَلَيهِم، ويَسيرُ الجَيشُ الَّذي بُعِثَ إلَى المَشرِقِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الكوفَةَ، فَكَم مِن دَمٍ مُهَراقٍ، وبَطنٍ مَبقورٍ، ووَليدٍ مَقتولٍ، ومالٍ مَنهوبٍ، ودَمٍ مُستَحَلٍّ، ثُمَّ يَكتُبُ إلَيهِ السُّفيانِيُّ أن يَسيرَ إلَى الحِجازِ بَعدَ أن يَعرُكَها عَركَ الأَديمِ.

۱۱۶۲ . **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ، عَن لَيثِ بنِ سَعدٍ، عَن عَيّاشِ بنِ عَبّاسٍ، عَمَّن حَدَّثَهُ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ قالَ:

يَهرُبُ ناسٌ مِنَ المَدينَةِ إلىٰ مَكَّةَ حينَ يَبلُغُهُم جَيشُ السُّفيانِيِّ، مِنهُم ثَلاثَةُ نَفرٍ مِن قُرَيشٍ مَنظورٌ إلَيهِم.

۱۱۶۳ . **تاريخ بغداد**: أخبَرَنا أبو نَعيمٍ الحافِظُ، قالَ: نا سُلَيمانُ بنُ أحمَدَ بنِ أيّوبَ الطَّبَرانِيُّ، قالَ: نا عَبدُ الرَّحمٰنِ بنُ حاتِمٍ أبو زَيدٍ المُرادِيُّ، قالَ: نا نُعَيمُ بنُ حَمّادٍ، قالَ: نا أبو عُمَرَ ـ صاحِبٌ لَنا مِن أهلِ البَصرَةِ ـ عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَنِ الوَهّابِ بنِ حُسَينٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ ثابِتٍ، عَن أبيهِ، عَنِ الحارِثِ، عَنِ ابنِ مَسعودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ:

---

۱. كذا، وفي نفس المصدر ج ۲ ص ۷۰۰ جاء بالباء الموحّدة «البدين».

مردی تنومند، کوتاه‌قد و چهارشانه است که موهای جلوی سرش ریخته و فرمانده طلایه‌دارانش، مردی از قوم اوست. هر کس از اهل مشرق که در شام است، در جایی به نام بنیه با او می‌جنگد و اهل حمص با اهل مشرق و یاران آنان در جنگند و در آن روزگار، لشکر بزرگی دارند و با آنها در کنار دمشق می‌جنگد و همهٔ آنان را شکست می‌دهد.

سپس از دمشق و حمص می‌آید و به سفیانی می‌پیوندد و با اهل مشرق در جایی به نام یدین، در ناحیهٔ شرقی حمص، رویارو می‌شوند و هفتاد و اندی هزار در این جنگ کشته می‌شوند که سه چهارم آنها، از اهل مشرق هستند و شکست می‌خورند، و این لشکر اعزامی سفیانی به سوی مشرق، حرکت می‌کنند تا در کوفه فرود آیند و در این میان، چه خون‌ها ریخته و شکم‌ها دریده و کودک‌ها کشته می‌شوند و چه مال‌ها به غارت می‌روند و چه خون‌ها حلال شمرده می‌شوند. آن گاه سفیانی به او می‌نویسد که پس از ویران کردن کوفه، به سوی حجاز حرکت کند».[۱]

۱۱۶۲ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از عیّاش بن عبّاس، از کسی ـ: علی بن ابی طالب﵇ فرمود: «هنگامی که [خبر] لشکر سفیانی به مردمی از مدینه می‌رسد، آنان به مکّه می‌گریزند. سه تن از این عدّه، از قریش و چهره‌های سرشناس هستند».[۲]

۱۱۶۳ . **تاریخ بغداد** ـ با سندش به نقل از ابن مسعود ـ: پیامبرﷺ فرمود: «هنگامی که سفیانی از فرات عبور می‌کند و به جایی به نام عاقرقوفا[۳] می‌رسد، خداوند، ایمان را از دلش محو می‌کند و از آن جا تا نهر دُجیل، فقط هفتادهزار جنگجوی شمشیر به دست را می‌کُشد و بیش از این تعداد را از دیگران، و بر خزانهٔ طلا چیره می‌شوند و جنگجویان و پهلوانان را می‌کُشند و شکم زنان را می‌درند و می‌گویند: شاید پسری

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۰۱ ح ۸۷۸.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۹۲۴.

۳. عاقرقوفا، از آبادی‌های منطقهٔ دُجَیل و در چهار فرسخی بغداد است.

إذا عَبَرَ السُّفيانِيُّ الفُراتَ وبَلَغَ مَوضِعاً يُقالُ لَهُ عاقِرقَوفا[1]، مَحَا اللهُ الإيمانَ مِن قَلبِهِ، فَيَقتُلُ بِها إلىٰ نَهرٍ يُقالُ لَهُ الدُّجَيلُ سَبعينَ ألفاً مُتَقَلِّدينَ سُيوفاً مُحَلّاةً[2]، وما سِواهُم أكثَرُ مِنهُم، فَيَظهَرونَ عَلىٰ بَيتِ الذَّهَبِ فَيَقتُلونَ المُقاتِلَةَ وَالأبطالَ، ويَبقُرونَ بُطونَ النِّساءِ؛ يَقولونَ: لَعَلَّها حُبلىٰ بِغُلامٍ.

وتَستَغيثُ نِسوَةٌ مِن قُرَيشٍ عَلىٰ شاطِئِ دِجلَةَ إلَى المارَّةِ مِن أهلِ السُّفُنِ، يَطلُبنَ إلَيهِم أن يَحمِلوهُنَّ حَتّىٰ يُلقوهُنَّ إلَى النّاسِ، فَلا يَحمِلوهُنَّ بُغضاً لِبَني هاشِمٍ، فَلا تُبغِضوا بَني هاشِمٍ، فَإنَّ مِنهُم نَبِيَّ الرَّحمَةِ، ومِنهُمُ الطَّيّارَ في الجَنَّةِ. فَأمَّا النِّساءُ فَإذا جَنَّهُنَّ اللَّيلُ أوَينَ إلىٰ أغوَرِها مَكاناً مَخافَةَ الفُسّاقِ، ثُمَّ يَأتيهِمُ المَدَدُ مِنَ البَصرَةِ حَتّىٰ يَستَنقِذوا ما مَعَ السُّفيانِيِّ مِنَ الذَّرارِيِّ وَالنِّساءِ مِن بَغدادَ وَالكوفَةِ.

۱۱۶۴ . تاريخ بغداد: أخبَرَنا أبُو القاسِمِ عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عيسَى البَزّازُ، قالَ: أنبَأنا عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدِ بنِ أحمَدَ المِصرِيُّ، قالَ: نَبّأنا عَبدُ المَلِكِ بنُ يَحيَى بنِ عَبدِاللهِ بنِ بُكَيرٍ أبُو الوَليدِ، قالَ: نَبّأنا أبو يَحيَى بنُ عَبدِاللهِ بنِ بُكَيرٍ، قالَ: حَدَّثَني الهِقلُ بنُ زِيادٍ، قالَ: حَدَّثَني الأوزاعِيُّ، قالَ: حَدَّثَ أبو أسماءَ الرَّحبِيُّ أنَّهُ سَمِعَ ثَوبانَ يُحَدِّثُ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

يَخرُجُ السُّفيانِيُّ حَتّىٰ يَنزِلَ دِمَشقَ، فَيَبعَثُ جَيشَينِ: جَيشاً إلَى المَدينَةِ خَمسَةَ عَشَرَ ألفاً يَنتَهِبونَ المَدينَةَ ثَلاثَةَ أيّامٍ ولَيالِيهِنَّ، ثُمَّ يَسيرونَ مُتَوَجِّهينَ إلىٰ مَكَّةَ.... وقالَ: ثُمَّ يَسيرُ جَيشُهُ الآخَرُ في ثَلاثينَ ألفاً وعَلَيهِم رَجُلٌ مِن كَلبٍ، حَتّىٰ يأتوا

---

۱. مُرَكَّبٌ من «عاقِر» و «قوفا»، فأمّا الأوّل فهو الرملة العظيمة المتراكمة... والقَوفُ الأتباع... وأنا أحسب أنّ هذا الموضع هو عَقَرقُوف الذي من قرى السيلحين ببغداد... وهي قرية من نواحي دُجَيل، بينها وبين بغداد أربعة فراسخ (معجم البلدان: ج ۴ ص ۶۸ و ص ۱۳۷).

۲. حَلّاها: ألبَسَها حَلياً أو اتَّخَذَهُ لها، ومنه سيفٌ مُحَلّىً (لسان العرب: ج ۱۴ ص ۱۹۵ «حلو»).

را آبستن باشد! و زنانی از قریش بر کنارهٔ رود دجله از کشتیرانانی که در حال عبورند، درخواست کمک می‌کنند تا آنها را با خود ببرند و به مردم برسانند؛ امّا آنان از سر دشمنی با بنی هاشم، زنان را نمی‌برند. بنی هاشم را دشمن مدارید، که پیامبر رحمت، از میان آنها برخاسته است و جعفر طیّار در بهشت، از آنها [و نه خاندان دیگری] است؛ و امّا زنان، چون شب فرا می‌رسد، از بیم بدکاران، به ناپیداترین جای‌ها پناه می‌برند. سپس از بصره برایشان کمک می‌رسد و کودکان و زنانی را که سفیانی به همراه دارد و آنها را از بغداد و کوفه به اسارت گرفته است، نجات می‌دهند».[1]

۱۱۶۴. **تاریخ بغداد** ـ با سندش به نقل از ثوبان ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «سفیانی خروج می‌کند تا در دمشق فرود می‌آید و دو لشکر روانه می‌کند: لشکری پانزده هزار نفری به مدینه که سه روز و سه شب، آن را غارت می‌کنند و سپس به سوی مکّه می‌روند...» و فرمود: «سپس لشکر دیگرش که سی هزار تن و فرمانده‌شان مردی از قبیلهٔ کلب است، حرکت می‌کنند تا به بغداد وارد می‌شوند و سیصد تن از سرکردگان عبّاسیان را در آن می‌کُشند و شکم سیصد زن را می‌درند».

شنیدم که پیامبر خداﷺ می‌فرماید: «و این به خاطر کارهای قبلی‌شان است و

---

۱. تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۳۹، الفتن: ج ۱ ص ۳۰۴ ح ۸۸۵.

بَغدادَ فَيَقتُلونَ بِها ثَلاثَمِئَةِ كَبشٍ مِن وُلدِ العَبّاسِ، ويَبقُرونَ بِها ثَلاثَمِئَةِ امرَأَةٍ.

قالَ ثَوبانُ: فَسَمِعتُ رَسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ: وذٰلِكَ بِما قَدَّمَت أيديهِم ومَا اللهُ بِظَلّامٍ لِلعَبيدِ، فَيَقتُلونَ بِبَغدادَ أكثَرَ مِن خَمسِمِئَةِ ألفٍ.

۱۱۶۵. الغيبة للطوسي: الفَضلُ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن عَمرِو بنِ أبِي المِقدامِ، عَن جابِرٍ الجُعفِيِّ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ قالَ:

اِلزَمِ الأَرضَ ولا تُحَرِّك يَداً ولا رِجلاً حَتّىٰ تَرىٰ عَلاماتٍ أذكُرُها لَكَ وما أراكَ تُدرِكُ: اِختِلافُ بَني فُلانٍ، ومُنادٍ يُنادي مِنَ السَّماءِ، ويَجيئُكُمُ الصَّوتُ مِن ناحِيَةِ دِمَشقَ بِالفَتحِ، وخَسفُ قَريَةٍ مِن قُرَى الشّامِ تُسَمّى الجابِيَةَ، وسَتُقبِلُ إخوانُ التُّركِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الجَزيرَةَ، وسَتُقبِلُ مارِقَةُ[1] الرّومِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الرَّملَةَ. فَتِلكَ السَّنَةُ فيها اختِلافٌ كَثيرٌ في كُلِّ أرضٍ مِن ناحِيَةِ المَغرِبِ، فَأَوَّلُ أرضٍ تُخرَبُ الشّامُ، يَختَلِفونَ عِندَ ذٰلِكَ عَلىٰ ثَلاثِ راياتٍ: رايَةِ الأَصهَبِ، ورايَةِ الأَبقَعِ، ورايَةِ السُّفيانِيِّ.

۱۱۶۶. بحار الأنوار: بِإسنادِهِ[2]، عَن عُثمانَ بنِ عيسىٰ، عَن بَكرِ بنِ مُحَمَّدٍ الأَزدِيِّ، عَن سَدِيرٍ قالَ:

قالَ لي أبو عَبدِاللهِ ﷺ: يا سَديرُ، الزَم بَيتَكَ وكُن حِلساً مِن أحلاسِهِ، وَاسكُن ما سَكَنَ اللَّيلُ وَالنَّهارُ، فَإذا بَلَغَ أنَّ السُّفيانِيَّ قَد خَرَجَ فَارحَل إلَينا ولَو عَلىٰ رِجلِكَ، قُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ هَل قَبلَ ذٰلِكَ شَيءٌ؟ قالَ: نَعَم، وأَشارَ بِيَدِهِ بِثَلاثِ أصابِعِهِ إلَى الشّامِ وقالَ:

ثَلاثُ راياتٍ: رايَةٌ حَسَنِيَّةٌ، ورايَةٌ أُمَوِيَّةٌ، ورايَةٌ قَيسِيَّةٌ، فَبَيناهُم (عَلىٰ ذٰلِكَ)، إذ

---

۱. المارِقَةُ: الذين مرقوا (خرجوا) من الدين لغلوّهم فيه (لسان العرب: ج ۱۰ ص ۳۴۱ «مرق»).

۲. أي السيّد عليّ بن عبد الحميد فيما رُوي عنه في كتاب سرور أهل الإيمان.

خداوند بر بندگانش ستمکار نیست، و در بغداد بیش از پانصد هزار نفر را می‌کُشند».[۱]

۱۱۶۵ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از جابر جعفی ـ: امام باقرؑ فرمود: «به زمین بچسب و حرکت نکن تا این که نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم و نشانت می‌دهم، بیابی، گرچه می‌دانم به آن زمان نمی‌رسی: اختلاف و دو دستگی فلان طایفه، و ندا کننده‌ای که از آسمان، ندا می‌دهد، و صدایی که پیروزمندانه از دمشق به سوی شما می‌آید، و به زمین فرو رفتن آبادی‌ای از آبادی‌های شام به نام جابیه، و پیش آمدن برادران تُرک‌تبار که در جزیره فرود می‌آیند و جلو آمدن از دینِ بیرون رفتگان روم که در رمله فرود می‌آیند و در آن سال، اختلاف فراوانی در همهٔ سرزمین‌های مغرب پدید می‌آید و نخستین سرزمینی که ویران می‌شود، شام است و در این هنگام به سه پرچم قسمت می‌شوند و با هم اختلاف می‌کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی».[۲]

۱۱۶۶ . **بحار الأنوار** ـ با سندش به نقل از سدیر ـ: امام صادقؑ به من فرمود: «ای سدیر! در خانه‌ات بنشین و بیرون نیا و تا آن گاه که اوضاع آرام است، آرام بمان و چون خبر رسید که سفیانی خروج کرده است، به سوی ما حرکت کن، حتّی اگر با پای پیاده بیایی».

گفتم: فدایت شوم! آیا پیش از این خروج، واقعهٔ دیگری هم رخ می‌دهد؟

فرمود: «آری»، و با دستش و سه انگشتش به شام اشاره نمود و فرمود: «سه پرچم: پرچم حسنی، پرچم اموی، و پرچم قیسی، و میان این آشوب، سفیانی

---

۱. تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۳۹.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۱ ح ۴۳۴ (با سند معتبر)، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۱، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۹ (همهٔ این منابع با عبارت مشابه)، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۶ ح ۶۲، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۳۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۲ ح ۶۲.

قَد خَرَجَ السُّفيانِيُّ فَيَحصُدُهُم حَصدَ الزَّرعِ ما رَأَيتَ مِثلَهُ قَطُّ.

۱۱۶۷. بحار الأنوار: بِإِسنادِهِ[۱] عَن إسحاقَ[۲] يَرفَعُهُ إلَى الأَصبَغِ بنِ نُباتَةَ، قالَ: سَمِعتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ لِلنّاسِ:...

إذَا استَدارَ الفَلَكُ، قُلتُم ماتَ أو هَلَكَ، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾[۳]. ولِذٰلِكَ آياتٌ وعَلاماتٌ، أوَّلُهُنَّ إحصارُ الكوفَةِ بِالرَّصَدِ وَالخَندَقِ، وتَخريقُ الرَّوايا[۴] في سِكَكِ الكوفَةِ، وتَعطيلُ المَساجِدِ أربَعينَ لَيلَةً، وكَشفُ الهَيكَلِ، وخَفقُ راياتٍ حَولَ المَسجِدِ الأَكبَرِ تَهتَزُّ، القاتِلُ وَالمَقتولُ فِي النّارِ، وقَتلٌ سَريعٌ، ومَوتٌ ذَريعٌ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ بِظَهرِ الكوفَةِ في سَبعينَ، وَالمَذبوحُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، وقَتلُ الأَسقَعِ صَبراً في بَيعَةِ الأَصنامِ.

وخُروجُ السُّفيانِيِّ بِرايَةٍ حَمراءَ أميرُها رَجُلٌ مِن بَني كَلبٍ، وَاثنَي عَشَرَ ألفَ عِنانٍ مِن خَيلِ السُّفيانِيِّ يَتَوَجَّهُ إلىٰ مَكَّةَ وَالمَدينَةِ، أميرُها رَجُلٌ مِن بَني أُمَيَّةَ يُقالُ لَهُ: خُزَيمَةُ، أطمَسُ العَينِ الشِّمالِ، عَلىٰ عَينِهِ ظَفَرَةٌ غَليظَةٌ يَتَمَثَّلُ بِالرِّجالِ[۵]، لا تُرَدُّ لَهُ رايَةٌ حَتّىٰ يَنزِلَ المَدينَةِ في دارٍ يُقالُ لَها: دارُ أَبِي[۶] الحَسَنِ الأُمَوِيِّ، ويَبعَثُ خَيلاً في طَلَبِ رَجُلٍ مِن آلِ مُحَمَّدٍ، وقَدِ اجتَمَعَ إلَيهِ ناسٌ مِنَ الشّيعَةِ يَعودُ إلىٰ مَكَّةَ،

---

۱. أي السيد عليّ بن عبد الحميد فيما رُوي عنه في كتاب سرور أهل الإيمان.

۲. في سرور أهل الايمان: محمّد بن اسحاق.

۳. الإسراء: ۶.

۴. في بعض المصادر «تحريق الزوايا» راجع: ص ۳۴۲ ح ۱۳۸۲.

۵. الوارد هو لفظ «الرجال»، و يحتمل تصحيفه عن «الدجال»، حيث أنّ الدجال أعور أيضاً.

۶. في سرور أهل الإيمان «ابن» بدل «أبي».

خروج می‌کند و آنان را به سانِ کِشت، چنان درو می‌کند که مانند آن را هرگز ندیده‌ای».[۱]

۱۱۶۷. **بحار الأنوار** ـ با سندش به نقل از اصبغ بن نباته ـ: شنیدم که امیر مؤمنان﵇ به مردم می‌فرماید: «... هنگامی که روزگار بچرخد، می‌گویید مرده یا هلاک شده و معلوم نیست به کجا رفته است! در آن روز، تأویل این آیه محقّق می‌شود: ﴿**سپس پیروزی بر آنان را دو باره بهرهٔ شما می‌گردانیم و با دارایی‌ها و پسران یاری‌تان می‌دهیم و شما را پرشمارتر می‌کنیم**﴾ و برای این، نشانه‌ها و علامت‌هایی است. نخستین آنها، محاصرهٔ کوفه با نگهبان و خندق کندن است و دریدن شترهای آبکش[۲] در کوچه‌های کوفه، تعطیلی مسجدها به مدّت چهل شب، پرده‌برداری از پیکره، فرود آمدن پرچم‌هایی که گرداگرد مسجد بزرگ در اهتزاز اند، [ولی] قاتل، و مقتول هر دو، در آتش اند، و کشتاری سریع و مرگی سخت و کشته شدن نفْس زکیّه به همراه هفتاد تن در پشت کوفه، و [فردی] سربریده میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] و کشتن اسقع، پس از آن که به خاطر بیعت با بت‌ها بازداشتش می‌کنند.

و خروج سفیانی با پرچمی سرخ‌رنگ که فرمانده‌اش، مردی از قبیلهٔ کلب است و دوازده هزار سوار از لشکر سفیانی به سوی مکّه و مدینه می‌روند که فرمانده آنها، مردی از بنی امیّه به نام خزیمه است و چشم چپش نابیناست و چشمش را پرده‌ای [از گوشت] گرفته است و به مردان[۳] شباهت دارد. هیچ یک از پرچم‌هایش عقب نمی‌نشیند تا در مدینه در خانه‌ای به نام "خانهٔ ابو الحسن اموی" فرود می‌آید و سوارانی را در پی مردی از خاندان محمّد روانه می‌کند، در حالی که گروهی از شیعیان بر او گرد آمده، به مکّه باز می‌گردند. فرمانده این سواران، مردی از قبیلهٔ

---

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۰ ح ۱۶۷ (به نقل از کتاب سرور أهل الإیمان: ص ۴۲ ح ۱۶).

۲. در برخی نسخه‌ها «سوزندان پایهٔ ساختمان‌ها» آمده است.

۳. در متن عربی «بالرّجال» آمده که ممکن تصحیف «بالدّجال» باشد؛ زیرا دجّال نیز یک چشم دارد.

أميرُها رَجُلٌ مِن غَطَفانَ، إذا تَوَسَّطَ القاعَ الأَبيَضَ[۱] خُسِفَ بِهِم فَلا يَنجو إلّا رَجُلٌ يُحَوِّلُ اللهُ وَجهَهُ إلىٰ قَفاهُ لِيُنذِرَهُم، ويَكونَ آيَةً لِمَن خَلفَهُم، ويَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾. ويَبعَثُ مِئَةً وثَلاثينَ ألفاً إلَى الكوفَةِ، ويَنزِلونَ الرَّوحاءَ[۲] وَالفاروقَ[۳]، فَيَسيرُ مِنها سِتّونَ ألفاً حَتّىٰ يَنزِلُوا الكوفَةَ مَوضِعَ قَبرِ هودٍ ﷺ بِالنُّخَيلَةِ[۴]، فَيَهجُمونَ إلَيهِم يَومَ الزِّينَةِ، وأَميرُ النّاسِ جَبّارٌ عَنيدٌ، يُقالُ لَهُ: الكاهِنُ السّاحِرُ، فَيَخرُجُ مِن مَدينَةِ الزَّوراءِ إلَيهِم أميرٌ في خَمسَةِ آلافٍ مِنَ الكَهَنَةِ، ويَقتُلُ عَلىٰ جِسرِها سَبعينَ ألفاً حَتّىٰ تَحمِيَ النّاسُ مِنَ الفُراتِ ثَلاثَةَ أيّامٍ مِنَ الدِّماءِ ونَتنِ الأَجسادِ، ويُسبىٰ مِنَ الكوفَةِ سَبعونَ ألفَ بِكرٍ، لا يُكشَفُ عَنها كَفٌّ ولا قِناعٌ، حَتّىٰ يوضَعنَ فِي المَحامِلِ، ويُذهَبَ بِهِنَّ إلَى الثُّوَيَّةِ[۵]، وهِيَ الغَرِيُّ.

۱۱۶۸. **الغيبة للطوسي**: عَنهُ[۶] عَن إسماعيلَ بنِ مِهرانَ، عَن عُثمانَ بنِ جَبَلَةَ، عَن عُمَرَ بنِ أبانٍ الكَلبِيِّ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

---

۱. يحتمل أن يكون بسبب وجود احجار بيضاء في البيداء (راجع: ص ۱۰۶ ح ۱۱۷۰).

۲. الرّوحاء: يقال لها الروحاء قريبا من كوفتكم وفى معجم البلدان: قرية من قرى بغداد و على نهر عيسى قرب السّنديّة. (البرهان فى تفسير القرآن: ج ۳ ص ۲۳۶، معجم البلدان: ج ۳ ص ۸۷ ح ۵۶۴۶).

۳. فى المصدر الفارق و فى مختصر بصائر الدرجات: الفاروق والظاهر أنّها مصحفة من فاروث وهي قرية كبيرة ذات سوق على شاطئ دجلة بين واسط والمذار اما فاروق فقرية من قرى إصطخر فارس ،وارادتها لا تناسب المقام (ر.ک: ص ۱۰۶ ح ۱۱۷۰ و معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۲۹).

۴. النُخيلَةُ: معسكر الكوفة بالقرب منها و في طريق الشام (ر.ک: معجم البلدان: ج ۵ ص ۲۷۸).

۵. الثُوَيَّةُ: موضع قريب من الكوفة: وقيل: بالكوفة. وقيل: خُرَيبة إلى جانب الحيرة على ساعة منها (معجم البلدان: ج ۲ ص ۸۷) وهي الغريّ، بظاهر الكوفة قرب قبر على بن أبي طالب ﷺ معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۹۶).

۶. أي الفضل بن شاذان

غَطَفان است که در حال گذر از بیابان سفید،[۱] به زمین فرو می‌روند و هیچ کس از آنان نجات نمی‌یابد، جز مردی که خداوند، سر و صورتش را وارونه می‌کند تا به آنان هشدار دهد و نشانه‌ای برای کسانی باشد که در پس آنان می‌آیند و آن روز، تأویل این آیه است: ﴿**و کاش آنان را می‌دیدی که چه سان هراسان اند و راه گریزی ندارند و از جایی نزدیک گرفته شده‌اند!**﴾ و صد و سی هزار نفر به کوفه می‌فرستد که در روحاء[۲] و فاروق[۳] فرود می‌آیند و شصت هزار تن از آنها حرکت می‌کنند تا به کوفه می‌رسند و در مقبرهٔ هود در نُخَیله[۴] فرود می‌آیند و در روز زینت (جشن)، به کوفیان حمله می‌کنند و فرمانده مردم، زورگویی خودکامه است که او را کاهن و ساحر می‌نامند و از شهر بغداد، فرمانده‌ای با پنج هزار تن از کاهنان به سویشان آمده [و به آنان می‌پیوندد] و بر پل آن جا، هفتاد هزار تن را می‌کشد، تا آن جا که مردم به خاطر خون و بوی بد اجساد افتاده در فرات، سه روز از آن پرهیز می‌کنند و هفتاد هزار دختر جوان باکره‌ای را که هنوز کسی دست و صورت آنها را ندیده، از کوفه به اسارت می‌گیرند تا آن که آنها را سوار شتران کرده، به ثُویّه یا همان غرّی[۵] می‌برند».[۶]

۱۱۶۸ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از عمر بن ابان کلبی ـ : امام صادق﵇ فرمود: «گویی سفیانی یا همراه او را می‌بینم که در میدان کوفه، رحل اقامت افکنده و

---

۱. احتمالاً نام‌گذاری‌اش به خاطر وجود سنگ‌های سفید در این بیابان است (ر.ک: ص ۱۰۷ ح ۱۱۷۰).

۲. روحاء، قریه‌ای از قریه‌های بغداد بر ساحل نهر عیسی نزدیک سندیه است و نیز قریه‌ای در میان مکّه و مدینه است؛ ولی محلّ اوّل با حدیث، مناسبت دارد.

۳. فاروث، قریه‌ای بر کنار دجله میان واسط و مذار است و فروق، قریه‌ای از اصطخر فارس است که این مکان با آنچه در حدیث است، چندان درست مطابقت نمی‌کند.

۴. نخیله، لشکرگاه کوفه در نزدیکی کوفه در راه شام است.

۵. ثویّه و یا غرّی، نام مکانی معروف در نزدیکی کوفه است و مرقد شریف امیر مؤمنان﵇ در این منطقه قرار دارد که به دلیل بلندتر بودن آن از کوفه، نجف نیز نامیده می‌شود.

۶. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۲ ح ۱۶۷ (به نقل از سرور أهل الإیمان: ص ۵۱ ح ۲۹. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۴۷ ح ۱۳۸۲ و صدر حدیث ص ۲۱۸ ح ۱۲۸۲.

كَأَنّي بِالسُّفيانِيِّ أو لِصاحِبِ السُّفيانِيِّ قَد طَرَحَ رَحلَهُ في رَحَبَتِكُم بِالكوفَةِ، فَنادىٰ مُنادِيهِ: مَن جاءَ بِرَأسِ (رَجُلٍ مِن) شيعَةِ عَلِيٍّ فَلَهُ أَلفُ دِرهَمٍ، فَيَثِبُ الجارُ عَلىٰ جارِهِ ويَقولُ: هٰذا مِنهُم، فَيَضرِبُ عُنُقَهُ ويَأخُذُ أَلفَ دِرهَمٍ.

أما إنّ إمارَتَكُم يَومَئِذٍ لا تَكونُ إلّا لِأَولادِ البَغايا. (و) كَأَنّي أنظُرُ إلىٰ صاحِبِ البُرقُعِ، قُلتُ: ومَن صاحِبُ البُرقُعِ؟

فَقالَ: رَجُلٌ مِنكُم يَقولُ بِقَولِكُم، يَلبَسُ البُرقُعَ فَيَحوشُكُم فَيَعرِفُكُم ولا تَعرِفونَهُ، فَيَغمِزُ[1] بِكُم رَجُلاً رَجُلاً، أما (إنَّهُ) لا يَكونُ إلّا ابنَ بَغِيٍّ.

۱۱۶۹. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ في صَفَرٍ سَنَةَ أربَعٍ وسَبعينَ ومِئَتَينِ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ مَحبوبٍ، عَن أبي أيّوبَ الخَزّازِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ الباقِرَ ﷺ يَقولُ:

اِتَّقُوا اللهَ وَاستَعينوا عَلىٰ ما أنتُم عَلَيهِ بِالوَرَعِ وَالاِجتِهادِ في طاعَةِ اللهِ، فَإِنَّ أشَدَّ ما يَكونُ أحَدُكُمُ اغتِباطاً بِما هُوَ فيهِ مِنَ الدّينِ لَو قَد صارَ في حَدِّ الآخِرَةِ، وَانقَطَعَتِ الدُّنيا عَنهُ، فَإِذا صارَ في ذٰلِكَ الحَدِّ عَرَفَ أنَّهُ قَدِ استَقبَلَ النَّعيمَ وَالكَرامَةَ مِنَ اللهِ وَالبُشرىٰ بِالجَنَّةِ، وأَمِنَ مِمّا كانَ يَخافُ، وأَيقَنَ أنَّ الَّذي كانَ عَلَيهِ هُوَ الحَقُّ، وأنَّ مَن خالَفَ دينَهُ عَلىٰ باطِلٍ، وأنَّهُ هالِكٌ.

فَأَبشِروا ثُمَّ أبشِروا بِالَّذي تُريدونَ، أَلَستُم تَرَونَ أعداءَكُم يَقتَتِلونَ في مَعاصِي اللهِ، ويَقتُلُ بَعضُهُم بَعضاً عَلَى الدُّنيا دونَكُم وأَنتُم في بُيوتِكُم آمِنونَ في عُزلَةٍ عَنهُم، وكَفىٰ بِالسُّفيانِيِّ نَقِمَةً لَكُم مِن عَدُوِّكُم، وهُوَ مِنَ العَلاماتِ لَكُم، مَعَ أنَّ الفاسِقَ لَو

---

۱. غَمَزَ بالرجل غَمزاً: إذا سعى به شرّاً (تاج العروس: ج ۸ ص ۱۱۸ «غمز»).

جارچی‌اش جار می‌زند: "هر کس سر یک مرد از پیروان علی را بیاورد، هزار درهم جایزه می‌گیرد" و با این سخن، همسایه بر همسایهٔ خود می‌پرد و می‌گوید: این از آنهاست و گردنش را می‌زند و هزار درهم می‌گیرد. هان که فرمان‌روایان شما در آن زمان جز از زنازادگان نیستند و گویی صاحب نقاب را می‌بینم!».

گفتم: صاحب نقاب کیست؟

فرمود: «مردی از خودتان که خود را هم‌عقیدهٔ شما نشان می‌دهد، نقاب به سر می‌کند و شما را به دام می‌اندازد و شما را می‌شناسد و شما او را نمی‌شناسید و یکایک شما را عیب می‌نهد و تحقیر می‌کند. هان! او جز زنازاده‌ای بیش نیست».[1]

۱۱۶۹ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «پروا کنید و از پارسایی و کوشش در فرمان‌برداری خداوند، برای عقیده‌ای که بر آن هستید، یاری بگیرید که بیشترین رشک را به دینی که باور دارید، زمانی خواهید برد که در حال جدا شدن از دنیا و پیوستن به آخرت هستید. هر یک از شما به این حد که برسد، می‌فهمد که رو به سوی نعمت جاوید، کرامت الهی و خبر خوشِ فرود به بهشت می‌رود و از آنچه بیم داشته، آسوده شده و آنچه را باور داشته، به یقین، حقیقت است و آن که دینی غیر او داشته، بر باطل و هلاکت است. مژده دهید، مژده دهید که به آنچه می‌خواهید، می‌رسید! آیا نمی‌بینید که دشمنانتان به خاطر نافرمان‌برداری‌ها از خدا، با هم می‌جنگند و آنان، یکدیگر را و نه شما را برای دنیا می‌کشند و شما در خانه‌هایتان آسوده و به دور از آنها نشسته‌اید؟! و سفیانی در بدبختی دشمنانتان بس است و او از نشانه‌های [پیروزی] شماست. افزون بر این، اگر آن تبهکار خروج کند، شما یک یا دو ماه پس از خروج او بدون هیچ بیم و

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۵۰ ح ۴۵۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۵ ح ۷۲.

قَد خَرَجَ لَمَكَثتُم شَهراً أو شَهرَينِ بَعدَ خُروجِهِ، لَم يَكُن عَلَيكُم بَأسٌ حَتّىٰ يَقتُلَ خَلقاً كَثيراً دونَكُم.

فَقالَ لَهُ بَعضُ أصحابِهِ: فَكَيفَ نَصنَعُ بِالعِيالِ إذا كانَ ذٰلِكَ؟

قالَ: يَتَغَيَّبُ الرِّجالُ مِنكُم عَنهُ، فَإِنَّ حَنَقَهُ وشَرَهَهُ إنَّما هِيَ عَلىٰ شيعَتِنا، وأَمَّا النِّساءُ فَلَيسَ عَلَيهِنَّ بَأسٌ إن شاءَ اللهُ تَعالىٰ. قيلَ: فَإِلىٰ أينَ مَخرَجُ الرِّجالِ ويَهرُبونَ مِنهُ؟

فَقالَ: مَن أرادَ مِنهُم أن يَخرُجَ، يَخرُجُ إلَى المَدينَةِ أو إلىٰ مَكَّةَ أو إلىٰ بَعضِ البُلدانِ، ثُمَّ قالَ: ما تَصنَعونَ بِالمَدينَةِ وإنَّما يَقصِدُ جَيشُ الفاسِقِ إلَيها؟ ولٰكِن عَلَيكُم بِمَكَّةَ، فَإِنَّها مَجمَعُكُم، وإنَّما فِتنَتُهُ حَملُ امرَأَةٍ: تِسعَةُ أشهُرٍ، ولا يَجوزُها إن شاءَ اللهُ.

۱۱۷۰. مختصر بصائر الدرجات: خُطبَةٌ لِمَولانا أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ تُسَمّى المَخزونَ وفيها:... وخُروجُ السُّفيانِيِّ بِرايَةٍ خَضراءَ وصَليبٍ مِن ذَهَبٍ، أميرُها رَجُلٌ مِن كَلبٍ وَاثنَي عَشَرَ ألفَ عِنانٍ مِن خَيلٍ يَحمِلُ السُّفيانِيَّ مُتَوَجِّهاً إلىٰ مَكَّةَ وَالمَدينَةِ، أميرُها أحَدُ مِن بَني أُمَيَّةَ يُقالُ لَهُ خُزَيمَةُ، أطمَسُ العَينِ الشِّمالِ، عَلىٰ عَينِهِ طَرفَةٌ تَميلُ بِالدُّنيا، فَلا تُرَدُّ لَهُ رايَةٌ حَتّىٰ يَنزِلَ المَدينَةَ، فَيَجمَعَ رِجالاً ونِساءً مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَيَحبِسَهُم في دارٍ بِالمَدينَةِ يُقالُ لَها: دارُ أبِي الحَسَنِ الأُمَوِيِّ.

ويَبعَثُ خَيلاً في طَلَبِ رَجُلٍ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، قَدِ اجتَمَعَ إلَيهِ رِجالٌ مِنَ المُستَضعَفينَ بِمَكَّةَ، أميرُهُم رَجُلٌ مِن غَطَفانَ، حَتّىٰ إذا تَوَسَّطُوا الصَّفايِحَ البَيضَ بِالبَيداءِ، يُخسَفُ بِهِم فَلا يَنجو مِنهُم أحَدٌ إلّا رَجُلٌ واحِدٌ، يُحَوِّلُ اللهُ وَجهَهُ في قَفاهُ

سختی‌ای می‌مانید تا آن که مردم فراوانی غیر از شما را می‌کُشد».

یکی از یاران امام﵇ به ایشان گفت: اگر این چنین است، با زن و فرزند چه کنیم؟

فرمود: «مردان شما، خود را از او پنهان کنند که خشم و شرارت او فقط متوجّه شیعیان ماست؛ امّا زنان واهمه‌ای ندارند، إن شاء الله تعالی».

گفته شد: مردان به کجا بروند و از دست او به کجا بگریزند؟

فرمود: «هر یک از شما که بخواهد بیرون رود، به مدینه یا مکّه یا یکی از شهرها برود» و سپس فرمود: «شما را با مدینه چه کار که لشکر آن تبهکار، آهنگ آن جا را می‌کند؟ امّا به مکّه بروید که جایگاه گرد آمدن شماست و فتنهٔ سفیانی به اندازهٔ بارداری یک زن ـ یعنی نُه ماه ـ طول می‌کشد و اگر خدا بخواهد، از آن بیشتر نمی‌شود».[1]

۱۱۷۰. **مختصر بصائر الدرجات** ـ به نقل از خطبه‌ای از آنِ مولا یمان امیر مؤمنان که «مخزون» نامیده می‌شود و در آن آمده است ـ: خروج سفیانی با پرچمی سبز و صلیبی از طلاست، فرمانده لشکرش، مردی از قبیلهٔ کلب است، و دوازده هزار سوار، سفیانی را در حرکت به سوی مکّه و مدینه همراهی می‌کنند که فرمانده این افراد، مردی از بنی امیّه به نام خزیمه است. چشم چپش نابینا و لکّهٔ خونی بر چشمش و دنیاطلب است. هیچ یک از لشکرهای او شکست نمی‌خورند تا آن که در مدینه فرود می‌آید و مردان و زنان خاندان محمّدﷺ را گرد می‌آورد و آنان را در خانه‌ای در مدینه به نام «خانهٔ ابو الحسن اموی» زندانی می‌کند، و سوارانی در پی مردی از خاندان محمّدﷺ روانه می‌نماید که مردانی از محرومان مکّه به گرد او جمع شده‌اند و فرمانده این سواران، مردی از قبیلهٔ غطفان است، تا این که هنگام عبور از سنگ‌های سفید بیداء، به زمین فرو می‌روند، به گونه‌ای که جز یک مرد از آنان نجات نمی‌یابد و خداوند سر و صورتش را وارونه می‌کند تا آنان را هشدار دهد و نشانه‌ای برای هر کسی

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۰ ح ۳ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۰ ح ۵۱.

لِيُنذِرَهُم ولِيَكونَ آيَةً لِمَن خَلفَهُ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُواْ فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾.

ويَبعَثُ السُّفيانِيُّ مِئَةً وثَلاثينَ ألفاً إلَى الكوفَةِ فَيَنزِلونَ بِالرَّوحاءِ وَالفاروقِ ومَوضِعِ مَريَمَ وعيسىٰ عليهما السلام بِالقادِسِيَّةِ[1]، ويَسيرُ مِنهُم ثَمانونَ ألفاً حَتّىٰ يَنزِلُوا الكوفَةَ مَوضِعَ قَبرِ هودٍ عليه السلام بِالنُّخَيلَةِ، فَيَهجُموا عَلَيهِ يَومَ زينَةٍ، وأَميرُ النّاسِ جَبّارٌ عَنيدٌ يُقالُ لَهُ: الكاهِنُ السّاحِرُ، فَيَخرُجُ مِن مَدينَةٍ يُقالُ لَهَا الزَّوراءُ في خَمسَةِ آلافٍ مِنَ الكَهَنَةِ، ويَقتُلُ عَلىٰ جِسرِها سَبعينَ ألفاً، حَتّىٰ يَحتَمِيَ النّاسُ الفُراتَ ثَلاثَةَ أيّامٍ مِنَ الدِّماءِ ونَتنِ الأَجسامِ، ويَسبي مِنَ الكوفَةِ أبكاراً لا يُكشَفُ عَنها كَفٌّ ولا قِناعٌ، حَتّىٰ يوضَعنَ فِي المَحامِلِ، يُزلَفُ بِهِنَّ الثُّوَيَّةَ وهِيَ الغَرِيَّينِ، ثُمَّ يَخرُجُ عَنِ الكوفَةِ مِئَةُ ألفٍ بَينَ مُشرِكٍ ومُنافِقٍ حَتّىٰ يَضرِبوا دِمَشقَ، لا يَصُدُّهُم عَنها صادٌّ، وهِيَ إرَمُ ذاتُ العِمادِ.

راجع: ص ۷۰ (مواصفات السفياني)
وص ۱۲۰ (خسف جيش السفياني بالبيداء)
وص ۱۵۴ ح ۱۲۱۲
وص ۲۰۸ ح ۱۳۶۸
وص ۲۱۴ ح ۱۳۷۱ ـ ۱۳۸۳.

۵ـ۱/۱

مُدَّةُ مُلكِ السُّفيانِيِّ

۱۱۷۱ . الغيبة للطوسي: عَنهُ[2] عَنِ ابنِ أبي عُمَيرٍ، عَن عُمَرَ بنِ أُذَينَةَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ،

---

۱. القادسية: ـ مدينة في العراق ـ بينها وبين الكوفة خمسة عشر فرسخاً (معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۹۱).
۲. أي الفضل بن شاذان

باشد که در پی می‌آید، و در این روز، تأویل این آیه: ﴿و کاش آنان را می‌دیدی که چه سان هراسان اند و راه گریزی ندارند و از جایی نزدیک گرفته شده‌اند﴾ تحقّق می‌یابد و صد و سی هزار نفر به کوفه می‌فرستد و در روحاء و فاروق و جایگاه مریم و عیسی در قادسیّه[1] فرود می‌آیند و هشتاد هزار تن از آنها حرکت می‌کنند تا به کوفه می‌رسند و در مقبرهٔ هود در نخیله فرود می‌آیند و در روز زینت (جشن) به کوفیان حمله می‌کنند و فرمانده مردم، زورگویی خودکامه است که او را کاهن و ساحر می‌نامند و از شهر بغداد، فرمانده‌ای با پنج هزار تن از کاهنان به سویشان می‌آید [و به آنان می‌پیوندد] و بر پل، هفتاد هزار تن می‌کشد تا آن جا که مردم به خاطر خون و بوی بد اجساد افتاده در فرات، سه روز از آن پرهیز می‌کنند و هفتاد هزار دختر جوان باکره‌ای را که کسی هنوز دست و صورت آنها را ندیده، از کوفه به اسارت می‌گیرند تا آن که آنها را سوار شتران کرده، به ثُویّه یا همان غرّی می‌برند. سپس صد هزار مشرک و منافق از کوفه بیرون می‌آیند تا به دمشق برسند و هیچ کس را یارای جلوگیری از آنها نیست و [دمشق] همان ارم و سرزمین دارای کاخ‌های برافراشته است.[2]

ر.ک: ص ۷۱ (ویژگی‌های سفیانی) وص ۱۲۱ (به زمین فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا) وص ۱۵۵ ح ۱۲۱۲ وص ۳۰۹ ح ۱۳۶۸ وص ۳۱۵ ح ۱۳۷۱ ـ ۱۳۸۳.

۵ـ۱/۱

مدّت فرمان‌روایی سفیانی

۱۱۷۱ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فرمان‌روایی سفیانی، پس از غلبه‌اش بر پنج منطقه، به اندازهٔ بارداری

---

۱. قادسیه در پانزده فرسخی کوفه.

۲. مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۵ و ۱۹۹، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۸۲. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۳۶۱ ح ۱۳۸۴.

قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

إنَّ السُّفيانِيَّ يَملِكُ بَعدَ ظُهورِهِ عَلَى الكُوَرِ الخَمسِ حَملَ امرَأَةٍ.

۱۱۷۲. **الغيبة للطوسي**: قَرقارَةُ، عَن مُحَمَّدِ بنِ خَلَفٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ صالِحِ بنِ الأَسوَدِ، عَن عَبدِ الجَبّارِ بنِ العَبّاسِ الهَمدانِيِّ، عَنِ عَمّارٍ الدُّهنِيِّ قالَ: قالَ أبو جَعفَرٍ ﷺ:

كَم تَعُدّونَ بَقاءَ السُّفيانِيِّ فيكُم؟ قالَ: قُلتُ: حَملَ امرَأَةٍ؛ تِسعَةَ أشهُرٍ. قالَ: ما أعلَمَكُم يا أهلَ الكوفَةِ[1].

۱۱۷۳. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ، مِن كِتابِهِ في صَفَرٍ سَنَةَ أربَعٍ وسَبعينَ ومِئَتَينِ، قالَ: حَدَّثَنَا العَبّاسُ بنُ عامِرِ بنِ رَباحٍ الثَّقَفِيُّ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ الرَّبيعِ الأَقرَعُ، عَن هِشامِ بنِ سالِمٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

إذَا استَولَى السُّفيانِيُّ عَلَى الكُوَرِ الخَمسِ فَعُدّوا لَهُ تِسعَةَ أشهُرٍ. ـ وزَعَمَ هِشامٌ أنَّ الكُوَرَ الخَمسَ: دِمَشقُ، وفِلَسطينُ، وَالأُردُنُّ، وحِمصُ، وحَلَبُ ـ.

۱۱۷۴. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ المُفَضَّلِ بنِ إبراهيمَ بنِ قَيسِ بنِ رُمّانَةَ، مِن كِتابِهِ في رَجَبٍ سَنَةَ خَمسٍ وسِتّينَ ومِئَتَينِ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ فَضّالٍ، قالَ: حَدَّثَنا ثَعلَبَةُ بنُ مَيمونٍ أبو إسحاقَ، عَن عيسَى بنِ أعيَنَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ:

السُّفيانِيُّ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُهُ في رَجَبٍ، ومِن أوَّلِ خُروجِهِ إلىٰ آخِرِهِ خَمسَةَ

---

۱. بيان: يحتمل أن يكون بعض أخبار مدة السفياني محمولا على التقية لكونه مذكورا في رواياتهم، أو على أنه مما يحتمل أن يقع فيه البداء فيحتمل هذه المقادير، أو يكون المراد مدة استقرار دولته. وذلك مما يختلف بحسب الاعتبار (بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۶).

یک زن، طول می‌کشد».[۱]

۱۱۷۲ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از عمّار دهنی ـ: امام باقر﵇ فرمود: «ماندن سفیانی را میان خودتان چه مقدار می‌دانید؟».

گفتم: به اندازهٔ بارداری یک زن، نُه ماه.

فرمود: «چه قدر دانا هستید، ای کوفیان!»[۲].[۳]

۱۱۷۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از هشام بن سالم ـ: امام صادق﵇ فرمود ـ: «هنگامی که سفیانی بر مناطق پنجگانه چیره شد، نُه ماه برایش بشمرید» و به نظر[م]، مناطق پنجگانه: دمشق، فلسطین، اردن، حمص و حلب هستند.[۴]

۱۱۷۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عیسی بن اعین ـ: امام صادق﵇ فرمود: «[خروج] سفیانی، از امور حتمی است و آن در رجب است و ابتدا تا انتهای خروجش، پانزده ماه طول می‌کشد که شش ماه را می‌جنگد و چون مناطق پنجگانه

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۹ ح ۴۵۲ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۵ ح ۷۱.

۲. احتمال دارد بعضی احادیث که مدّت اقتدار سفیانی را با اختلاف ذکر کرده‌اند، در مقام تقیّه از ائمّه﵈ صادر شده‌اند؛ زیرا در احادیث اهل سنّت هم مدت زمانی ذکر شده است، یا این که از اموری است که بَدا در آن واقع می‌شود و به این مقدار می‌رسد، یا این که مقصود از این، مدّت استقرار دولت سفیانی باشد، که بر حسب اعتبار، اختلاف پیدا می‌کند.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۴۶۲ ح ۴۷۷، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۶ ح ۷۴.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۴ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۲ ح ۱۴۱.

عَشَرَ شَهراً؛ سِتَّةَ أشهُرٍ يُقاتِلُ فيها، فَإذا مَلَكَ الكُوَرَ الخَمسَ مَلَكَ تِسعَةَ أشهُرٍ، ولَم يَزِد عَلَيها يَوماً.

۱۱۷۵. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ أحمَدَ، عَن عُبَيدِ اللهِ بنِ موسَى العَلَوِيِّ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ مُحَمَّدٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ خالِدٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ المُبارَكِ، عَن أبي إسحاقَ الهَمدانِيِّ، عَنِ الحارِثِ الهَمدانِيِّ، عَن أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ أنَّهُ قالَ:

المَهدِيُّ أقبَلُ[1]، جَعدٌ[2]، بِخَدِّهِ خالٌ، يَكونُ مَبدَؤُهُ مِن قِبَلِ المَشرِقِ، وإذا كانَ ذٰلِكَ خَرَجَ السُّفيانِيُّ، فَيَملِكُ قَدرَ حَملِ امرَأَةٍ تِسعَةَ أشهُرٍ، يَخرُجُ بِالشّامِ فَيَنقادُ لَهُ أهلُ الشّامِ إلّا طَوائِفَ مِنَ المُقيمينَ عَلَى الحَقِّ، يَعصِمُهُمُ اللهُ مِنَ الخُروجِ مَعَهُ، ويَأتِي المَدينَةَ بِجَيشٍ جَرّارٍ، حَتّىٰ إذَا انتَهىٰ إلىٰ بَيداءِ المدينَةِ خَسَفَ اللهُ بِهِ، وذٰلِكَ قَولُ اللهِ ﷻ في كِتابِهِ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾[3].

۱۱۷۶. **كمال الدين**: حَدَّثَنا أبي ومُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنهُما، قالا: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ أبِي القاسِمِ ماجيلَوَيهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الكوفِيِّ، قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ سُفيانَ، عَن قُتَيبَةَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ أبي مَنصورٍ البَجَلِيِّ، قالَ:

سَأَلتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ عَنِ اسمِ السُّفيانِيِّ فَقالَ: وما تَصنَعُ بِاسمِهِ؟ إذا مَلَكَ كُوَرَ

---

۱. رجل أقبل: بيِّن القَبَل، وهو الذي كأنّه ينظر إلى طرف أنفه (لسان العرب: ج ۱۱ ص ۵۴۰ «قبل»).

۲. الجعد من الرجال: المجتمع بعضه إلى بعض، والسبط: الذي ليس بمجتمع. والجعد من الشعر: خلاف السبط، وقيل: هو القصير والجَعد إذا ذهب مذهب المدح فله معنيان مستحبّان: أحدهما: أن يكون معصوب الجوارح، شديد الأسر والخلق، غير مسترخٍ ولا مضطرب. والثاني: أن يكون شعره جعداً غير سبط: لأنّ سبوطة الشعر هي الغالبة على شعور العجم من الروم والفرس، وجعودة الشعر هي الغالبة على شعور العرب. فإذا مُدح الرجل بالجعد لم يخرج عن هذين المعنيين (لسان العرب: ج ۳ ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲ «جعد»).

۳. سبأ: ۵۱.

را به چنگ آورد، نُه ماه فرمان‌روایی می‌کند و یک روز هم بیشتر نمی‌شود».[۱]

۱۱۷۵ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از حارث همدانی ـ : امیر مؤمنان﵇ فرمود: «مهدی با موهایی موجدار و خالی در گونه، از سمت شرق می‌آید و این هنگام، سفیانی خروج می‌کند و به اندازهٔ بارداری یک زن، نُه ماه، فرمان‌روایی می‌یابد و در شام خروج می‌کند و شامیان، مطیع او می‌شوند ـ جز برخی دسته‌ها که بر حق پایداری می‌کنند و خداوند، آنان را از خروج با او نگاه می‌دارد ـ و با لشکری انبوه به سوی مدینه می‌آید تا این که به بیابان میان مدینه و مکّه می‌رسد و خداوند، او را به زمین فرو می‌برد و این همان سخن خدایﷻ در کتابش است: ﴿و کاش آنان را می‌دیدی که چه سان هراسان اند و راه گریزی ندارند و از جایی نزدیک، فرو گرفته شده‌اند!﴾».[۲]

۱۱۷۶ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از عبد الله بن ابی منصور ـ : نام سفیانی را از امام صادق﵇ جویا شدم. فرمود: «با نامش چه کار داری؟ هنگامی که پنج منطقهٔ شام: دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قِنَّسرین[۳] را به چنگ می‌آورد، در این هنگام، منتظر فَرَج باشید».

گفتم: نُه ماه فرمان‌روا می‌ماند؟

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۹۹ ح ۱ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۸ ح ۱۳۰.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۴ ح ۱۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۲ ح ۱۴۲.

۳. شهری در چهل کیلومتری جنوب غربی شهر حلب در سوریه.

الشّامِ الخَمسَ: دِمَشقَ، وحِمصَ، وفِلَسطينَ، وَالأُردُنَّ، وقِنَّسرينَ[1]، فَتَوَقَّعوا عِندَ ذٰلِكَ الفَرَجَ.

قُلتُ: يَملِكُ تِسعَةَ أشهُرٍ؟ قالَ: لا، ولٰكِنَ يَملِكُ ثَمانِيَةَ أشهُرٍ لا يَزيدُ يَوماً.

۱/۱ـ۶

قِتالُ السُّفيانِيِّ الإمامَ المَهدِيَّ ﷺ

۱۱۷۷. **معاني الأخبار**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ بنِ أحمَدَ بنِ الوَليدِ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَحيَى العَطّارُ وأَحمَدُ بنُ إدريسَ جَميعاً، عَن مُحَمَّدِ بنِ أحمَدَ بنِ يَحيَى بنِ عِمرانَ الأَشعَرِيِّ، عَنِ السَّيّارِيِّ، عَنِ الحَكَمِ بنِ سالِمٍ، عَمَّن حَدَّثَهُ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

إنّا وآلُ أبي سفيانَ أهلُ بَيتَينِ تَعادَينا فِي اللهِ، قُلنا: صَدَقَ اللهُ، وقالوا: كَذَبَ اللهُ! قاتَلَ أبو سُفيانَ رَسولَ اللهِ ﷺ، وقاتَلَ مُعاوِيَةُ عَلِيَّ بنَ أبي طالِبٍ ﷺ، وقاتَلَ يَزيدُ بنُ مُعاوِيَةَ الحُسَينَ بنَ عَلِيٍّ ﷺ، وَالسُّفيانِيُّ يُقاتِلُ القائِمَ ﷺ.

۱۱۷۸. **تفسير القمّي**: ... ثُمَّ خاطَبَ بَني أُمَيَّةَ فَقالَ: ﴿وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا﴾ يَعني عُدتُم بِالسُّفيانِيِّ عُدنا بِالقائِمِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ﴿وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا﴾[2] أي حَبساً يُحصَرونَ فيها.

۱۱۷۹. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ، عَن لَيثِ بنِ سَعدٍ، عَن عَيّاشِ بنِ عَبّاسٍ القِتبانِيِّ، عَمَّن حَدَّثَهُ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ، قالَ:

---

۱. قِنَّسرين: كورَة [أي مدينة] بالشام بالقرب من حلب، وهي أحد أجناد الشام. قال ابن الأثير: وكان الجُند ينزلها في ابتداء الإسلام، ولم يكن لحَلَب معها ذِكر (تاج العروس: ج ۷ ص ۴۲۰ «قنسر»).

۲. الإسراء: ۸.

فرمود: «نه، بلکه هشت ماه فرمان‌روا می‌ماند و یک روز هم بیشتر نمی‌شود».[۱]

۶ـ۱/۱

جنگ سفیانی با امام مهدی علیه السلام

۱۱۷۷ . **معانی الأخبار** ـ با سندش به نقل از حکم بن سالم، از کسی ـ : امام صادق علیه السلام فرمود: «ما و خاندان ابو سفیان، دو خاندانی هستیم که به خاطر خدا با هم دشمنی می‌کنیم. ما می‌گوییم: خدا راست گفت و آنان می‌گویند: خدا دروغ گفت. ابو سفیان با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگید و یزید بن معاویه با حسین بن علی علیه السلام جنگید و سفیانی با قائم علیه السلام می‌جنگد».[۲]

۱۱۷۸ . **تفسیر القمّی** ـ به نقل از جابر ـ : ... سپس [امام باقر علیه السلام] به بنی امیّه خطاب کرد و فرمود: ﴿و اگر باز گردید، باز می‌گردیم﴾، یعنی اگر به وسیلهٔ سفیانی دوباره به جنگ بیایید، ما نیز با قائم خاندان محمّد به جنگ می‌آییم. ﴿و دوزخ را برای کافران، حصار قرار دادیم﴾، یعنی زندانی که در آن بازداشت می‌شوند.[۳]

۱۱۷۹ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از عیّاش بن عبّاس قِتبانی، از کسی ـ : علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «[قائم علیه السلام] با حدّ اقل دوازده هزار نفر و حدّ اکثر پانزده هزار نفر حرکت می‌کند و شعارشان، "بمیران، بمیران" است، تا این که سفیانی با آنان رو در رو می‌شود و می‌گوید: مرا نزد پسرعمویم ببرید تا با او سخن بگویم. وی را نزد او می‌آورند و با او سخن می‌گوید. سفیانی تسلیم او می‌شود و با ایشان بیعت می‌کند و چون به سوی یارانش باز می‌گردد، قبیلهٔ کلب [که بیشتر یارانش را تشکیل می‌دهند] پشیمانش می‌کنند و باز می‌گردد و می‌خواهد که بیعتش را نادیده بگیرد. او

---

۱. کمال الدین: ص ۶۵۱ ح ۱۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۶ ح ۳۸.
۲. معانی الأخبار: ص ۳۴۶ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۹۰ ح ۱۸.
۳. تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۱۴.

يَسيرُ بِهِم فِي اثنَي عَشَرَ ألفاً إن قَلّوا، أو خَمسَةَ عَشَرَ ألفاً إن كَثُروا، شِعارُهُم أمِت أمِت، حَتّىٰ يَلقاهُ السُّفيانِيُّ فَيَقولُ: أخرِجوا إلَيَّ ابنَ عَمّي حَتّىٰ أُكَلِّمَهُ، فَيَخرُجُ إلَيهِ فَيُكَلِّمُهُ، فَيُسَلِّمُ لَهُ الأَمرَ ويُبايِعُهُ، فَإذا رَجَعَ السُّفيانِيُّ إلىٰ أصحابِهِ نَدَّمَهُ كَلبٌ، فَيَرجِعُ لِيَستَقبِلَهُ فَيُقيلَهُ، ويَقتَتِلُ هُوَ وجَيشُ السُّفيانِيِّ عَلىٰ سَبعِ راياتٍ، كُلُّ صاحِبِ رايَةٍ مِنهُم يَرجُو الأَمرَ لِنَفسِهِ، فَيَهزِمُهُمُ المَهدِيُّ.

۱۱۸۰. بحار الأنوار: بِإسنادِهِ[1] رَفَعَهُ إلىٰ جابِرِ بنِ يَزيدَ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ، قالَ:

إذا بَلَغَ السُّفيانِيَّ أنَّ القائِمَ قَد تَوَجَّهَ إلَيهِ مِن ناحِيَةِ الكوفَةِ، يَتَجَرَّدُ بِخَيلِهِ حَتّىٰ يَلقَى القائِمَ فَيَخرُجُ، فَيَقولُ: أخرِجوا إلَيَّ ابنَ عَمّي، فَيَخرُجُ عَلَيهِ السُّفيانِيُّ فَيُكَلِّمُهُ القائِمُ ﷺ، فَيَجيءُ السُّفيانِيُّ فَيُبايِعُهُ ثُمَّ يَنصَرِفُ إلىٰ أصحابِهِ، فَيَقولونَ لَهُ: ما صَنَعتَ؟ فَيَقولُ: أسلَمتُ وبايَعتُ، فَيَقولونَ لَهُ: قَبَّحَ اللهُ رَأيَكَ بَينَ ما أنتَ خَليفَةٌ مَتبوعٌ فَصِرتَ تابِعاً، فَيَستَقبِلُهُ فَيُقاتِلُهُ، ثُمَّ يُمسونَ تِلكَ اللَّيلَةَ، ثُمَّ يُصبِحونَ لِلقائِمِ ﷺ بِالحَربِ فَيَقتَتِلونَ يَومَهُم ذٰلِكَ.

ثُمَّ إنَّ اللهَ تَعالىٰ يَمنَحُ القائِمَ وأَصحابَهُ أكتافَهُم فَيَقتُلونَهُم حَتّىٰ يُفنوهُم، حَتّىٰ أنَّ الرَّجُلَ يَختَفي فِي الشَّجَرَةِ وَالحَجَرَةِ، فَتَقولُ الشَّجَرَةُ وَالحَجَرَةُ: يا مُؤمِنُ هٰذا رَجُلٌ كافِرٌ فَاقتُلهُ، فَيَقتُلُهُ، قالَ: فَتَشبَعُ السِّباعُ وَالطُّيورُ مِن لُحومِهِم، فَيُقيمُ بِهَا القائِمُ ﷺ ما شاءَ.

قالَ: ثُمَّ يَعقِدُ بِهَا القائِمُ ﷺ ثَلاثَ راياتٍ: لِواءً إلَى القُسطَنطينِيَّةِ يَفتَحُ اللهُ لَهُ، ولِواءً إلَى الصّينِ فَيَفتَحُ لَهُ، ولِواءً إلىٰ جِبالِ الدَّيلَمِ فَيَفتَحُ لَهُ.

---

۱. أي السيّد عليّ بن عبد الحميد في كتاب الغيبة.

(قائم‌ﷺ) هم آن را نادیده می‌گیرد و با لشکر سفیانی که مرکّب از هفت پرچم است و هر کدام در اندیشهٔ فرمان‌روایی خود هستند، می‌جنگد و آنان را شکست می‌دهد».[۱]

۱۱۸۰. **بحار الأنوار** ـ با سندش به نقل از جابر بن یزید ـ: امام باقرﷺ فرمود: «هنگامی که به سفیانی خبر می‌رسد که قائمﷺ از سمت کوفه به سوی او می‌آید، از لشکرش کناره می‌گیرد و بیرون می‌رود تا قائم را ملاقات کند و می‌گوید: مرا نزد پسرعمویم ببرید. سفیانی را نزد او می‌آورند و قائمﷺ با وی سخن می‌گوید و سفیانی با او بیعت می‌کند و سپس به سوی یارانش باز می‌گردد. آنان به وی می‌گویند: چه کردی؟ می‌گوید: تسلیم شدم و بیعت کردم. به او می‌گویند: خداوند، رأیت را زشت گرداند! در حالی که خلیفه‌ای فرمان‌روا بودی، به فردی فرمان‌بردار تبدیل شدی! پس سفیانی [پشیمان و] با او (قائمﷺ) رو در رو می‌شود و با او می‌جنگد و سپس آن شب را سپری می‌کنند و صبح دوباره در برابر قائمﷺ صف‌آرایی می‌نمایند و آن روز را نیز می‌جنگند.

سپس خداوند متعال، قائم و یارانش را بر آنان مسلّط می‌کند و ایشان را تا نابودی کامل می‌کُشند، حتّی کسی که خود را پشت درخت و سنگ پنهان کرده است، به وسیلهٔ درخت و سنگ که می‌گویند: "ای مؤمن! این مرد، کافر است. او را بکش"، کشف می‌شود و جنگاور مؤمن، او را می‌کشد.

و درندگان و پرندگان، از گوشت اجساد آنان سیر می‌شوند و قائمﷺ هر اندازه بخواهد، در آن جا درنگ می‌کند. سپس قائمﷺ سه پرچم [برای سه لشکر] می‌بندد: پرچمی به سوی قسطنطنیّه که خداوند [آن جا را] برایش فتح می‌کند، پرچمی به سوی چین که آن را نیز برایش فتح می‌کند و پرچمی به سوی کوه‌های دیلم که [آن جا را هم] برایش فتح می‌کند».[۲]

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۵۰ ح ۱۰۱۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۸ ح ۲۰۶ (به نقل از سیّد علی بن عبد الحمید فی کتاب الغیبة)، سرور أهل الإیمان: ص ۱۰۲ ح ۸۰.

۷ـ۱/۱

هَزيمَةُ جَيشِ السُّفيانِيِّ في قِبالِ راياتٍ سودٍ

۱۱۸۱ . **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ ورِشدينٌ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ قالَ:

تَخرُجُ راياتٌ سودٌ تُقاتِلُ السُّفيانِيَّ، فيهِم شابٌّ مِن بَني هاشِمٍ في كَتِفِهِ[1] اليُسرىٰ خالٌ، وعَلىٰ مُقَدِّمَتِهِ رَجُلٌ مِن بَني تَميمٍ يُدعىٰ شُعَيبُ بنُ صالِحٍ، فَيَهزِمُ أصحابَهُ.

۱۱۸۲ . **الفتن لابن حماد**: أخبَرَنا أبو بَكرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ بنِ أحمَدَ بنِ ريذَةَ، أخبَرَنا أبُو القاسِمِ سُلَيمانُ بنُ أحمَدَ الطَّبَرانِيُّ، أخبَرَنا أبو زَيدٍ عَبدُ الرَّحمٰنِ بنُ حاتِمٍ المُرادِيُّ بِمِصرَ سَنَةَ ثَمانينَ ومِئَتَينِ، حَدَّثَنا نُعَيمُ بنُ حَمّادٍ، ثنا الوَليدُ ورِشدينٌ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ ﷺ، قالَ:

يَلتَقِي السُّفيانِيُّ وَالرّاياتُ السّودُ، فيهِم شابٌّ مِن بَني هاشِمٍ في كَفِّهِ اليُسرىٰ خالٌ، وعَلىٰ مُقَدِّمَتِهِ رَجُلٌ مِن بَني تَميمٍ يُقالُ لَهُ: شُعَيبُ بنُ صالِحٍ بِبابِ إصطَخرَ[2]، فَتَكونُ بَينَهُم مَلحَمَةٌ عَظيمَةٌ، فَتَظهَرُ الرّاياتُ السّودُ وتَهرُبُ خَيلُ السُّفيانِيِّ، فَعِندَ ذٰلِكَ يَتَمَنَّى النّاسُ المَهدِيَّ ويَطلُبونَهُ.

۱۱۸۳ . **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ ورِشدينٌ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ ﷺ قالَ:

إذا هَزَمَتِ الرّاياتُ السّودُ خَيلَ السُّفيانِيِّ الَّتي فيها شُعَيبُ بنُ صالِحٍ، تَمَنَّى النّاسُ

---

۱. في بعض نسخ المصدر وكنز العمّال «كفّه».

۲. إصطَخر: هي من أكبر مدن فارس في زمن ما قبل الإسلام وما بعده. وبين اصطخر وشيراز اثنا عشر فرسخا ـ حوالي ۷۰ كيلومتراً ـ (انظر: معجم البلدان: ج ۱ ص ۲۱۱ وفرهنگ معين «بالفارسية»: ج ۵ ص ۱۳۵).

۷ـ۱/۱

شکست لشکر سفیانی در برابر پرچم‌های سیاه

۱۱۸۱ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ : امام علی﵇ فرمود: «پرچم‌هایی سیاه خروج می‌کنند که با سفیانی می‌جنگند و میان آنها جوانی از بنی هاشم است که خالی در شانهٔ چپش دارد و فرمانده طلایه‌داران این سپاه، مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است که یاران سفیانی را شکست می‌دهد».[۱]

۱۱۸۲ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ : امام علی﵇ فرمود: «سفیانی و پرچم‌های سیاه در دروازهٔ اصطخر[۲] با هم رو در رو می‌شوند. میان پرچم‌های سیاه، جوانی از بنی هاشم است که در کف دست چپش خالی دارد و فرمانده طلایه‌داران این سپاه، مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است. جنگی سخت و بزرگ میان آن دو در می‌گیرد و پرچم‌های سیاه، غلبه می‌کنند و لشکر سفیانی می‌گریزد و در این هنگام، مردم، مهدی را آرزو و پیجویی می‌کنند».[۳]

۱۱۸۳ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ به نقل ابو رومان ـ : امام علی﵇ فرمود: «هنگامی که پرچم‌های سیاه ـ که شعیب بن صالح میان آنهاست ـ ، لشکر سفیانی را شکست می‌دهند، مردم، مهدی را آرزو و پیجویی می‌کنند و او از مکّه خروج می‌کند، در حالی که پرچم پیامبرﷺ را همراه دارد و دو رکعت نماز می‌خواند، و اینها پس از ناامیدی مردم از خروج او به دلیل طولانی شدن بلا بر آنان است. هنگامی که [مهدی]

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۱۴ ح ۹۰۷ و ص ۳۱۲ ح ۹۰۱ (به نقل از جابر، از امام باقر﵇ با عبارت مشابه)، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۸ ح ۳۹۶۶۶.

۲. اصطخر یا استخر، شهری بزرگ در فارس بوده است (م).

۳. الفتن: ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۹۱۴، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۸ ح ۳۹۶۶۷.

بِالمَهدِيِّ[1] فَيَطلُبونَهُ، فَيَخرُجُ مِن مَكَّةَ ومَعَهُ رايَةُ النَّبِيِّ ﷺ، فَيُصَلّي رَكعَتَينِ بَعدَ أن يَئِسَ النّاسُ مِن خُروجِهِ، لِما طالَ عَلَيهِم مِنَ البَلاءِ، فَإِذا فَرَغَ مِن صَلاتِهِ انصَرَفَ، فَقالَ: أيُّهَا النّاسُ، ألَحَّ البَلاءُ بِأُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وبِأهلِ بَيتِهِ[2] خاصَّةً، قُهِرنا وبُغِيَ عَلَينا.

۸ـ۱/۱

خَسفُ جَيشِ السُّفيانِيِّ بِالبَيداءِ

۱۱۸۴. الغيبة للنعماني: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، عَن هؤُلاءِ الرِّجالِ الأَربَعَةِ[3] عَنِ ابنِ مَحبوبٍ، وأَخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ يَعقوبَ الكُلَينِيُّ أبو جَعفَرٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ بنِ هاشِمٍ، عَن أبيهِ؛ قالَ: وحَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ عِمرانَ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، قالَ: وحَدَّثَني عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وغَيرُهُ، عَن سَهلِ بنِ زِيادٍ جَميعاً، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ (قالَ:) وحَدَّثَنا عَبدُ الواحِدِ بنُ عَبدِ اللهِ المَوصِلِيُّ، عَن أبي عَلِيٍّ أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي ناشِرٍ، عَن أحمَدَ بنِ هِلالٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن عَمرِو بنِ أبِي المِقدامِ، عَن جابِرِ بنِ يَزيدَ الجُعفِيِّ، قالَ: قالَ أبو جَعفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ الباقِرُ ﷺ:

يا جابِرُ الزَمِ الأَرضَ ولا تُحَرِّكْ يَداً ولا رِجلاً، حَتّىٰ تَرىٰ عَلاماتٍ أذكُرُها لَكَ إن أدرَكتَها: أوَّلُها اختِلافُ بَني العَبّاسِ، وما أراكَ تُدرِكُ ذٰلِكَ، ولٰكِن حَدِّث بِهِ مِن بَعدي عَنّي؛ ومُنادٍ يُنادي مِنَ السَّماءِ، ويَجيئُكُمُ الصَّوتُ مِن ناحِيَةِ دِمَشقَ بِالفَتحِ، وتُخسَفُ قَريَةٌ مِن قُرَى الشّامِ تُسَمّى الجابِيَةَ، وتَسقُطُ طائِفَةٌ مِن مَسجِدِ دِمَشقَ الأَيمَنِ،

---

۱. في كنز العمال: «المَهديَّ».

۲. وقع تصحيف في المصدر هنا، وصحّحنا المتن من كنز العمّال.

۳. أي محمّد بن المفضل، وسعدان بن إسحاق، وأحمد بن الحسين بن عبد الملك، ومحمّد بن أحمد.

نمازش را به پایان می‌برد، رو به مردم می‌کند و می‌فرماید: "ای مردم! بـلا بـر امّت محمّد و بویژه خاندانش، ماندگار بوده است، به ما زور گفتند و ستم کردند!».[۱]

۸ـ۱/۱

به زمین فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا

۱۱۸۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از جابر بن یزید جعفی ـ : امام باقر﵇ فرمود: «ای جابر! به زمین بچسب و حرکت مکن تا نشانه‌هایی را که برایت ذکر می‌کنم، بیابی. نخستین نشانه، اختلاف بنی عبّاس است ـ و نمی‌بینم که به آن برسی؛ امّا آن را پس از من، از قول من نقل کن ـ ، و منادیِ ندا دهنده از آسمان، و صدای پیروزی که از سمت دمشق به سوی شما می‌آید و به زمین فرو رفتن آبادی‌ای از آبادی‌های دمشق به نام جابیه و فرو ریختن بخشی از جانب راست مسجد دمشق و خروج کننده‌ای که از سمت تُرک بیرون می‌آید و هرج و مرج روم را در پی دارد و پیشروی بـرادران تُرک که در جزیره فرود می‌آیند و جلو آمدن خروج کنندگان روم که در رمله[۲] فرود می‌آیند، و آن سال ـ ای جابر ـ ، در هر ناحیه از مغرب‌زمین، اختلاف‌های فراوانی هست.

نخستین منطقه‌ای که خراب می‌شود، سرزمین شام است. سپس به سه پـرچـم (دسته) تقسیم می‌شوند: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۴۴ ح ۹۹۶، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۹۰ ح ۳۹۶۷۳.

۲. رمله، شهر ی در فلسطین و در دوازده میلی بیت‌المقدس است.

ومارِقَةٌ تَمرُقُ مِن ناحِيَةِ التُّركِ، ويَعقُبُها هَرجُ الرّومِ، وسَيُقبِلُ إخوانُ التُّركِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الجَزيرَةَ، وسَيُقبِلُ مارِقَةُ الرّومِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الرَّملَةَ[1]، فَتِلكَ السَّنَةُ يا جابِرُ فيهَا اختِلافٌ كَثيرٌ في كُلِّ أرضٍ مِن ناحِيَةِ المَغرِبِ.

فَأَوَّلُ أرضٍ تُخرَبُ أرضُ الشّامِ، ثُمَّ يَختَلِفونَ عِندَ ذٰلِكَ عَلىٰ ثَلاثِ راياتٍ: رايَةِ الأَصهَبِ، ورايَةِ الأَبقَعِ، ورايَةِ السُّفيانِيِّ، فَيَلتَقِي السُّفيانِيُّ بِالأَبقَعِ فَيَقتَتِلونَ، فَيَقتُلُهُ السُّفيانِيُّ ومَن تَبِعَهُ، ثُمَّ يَقتُلُ الأَصهَبَ، ثُمَّ لا يَكونُ لَهُ هِمَّةٌ إلّا الإقبالُ نَحوَ العِراقِ، ويَمُرُّ جَيشُهُ بِقَرقيسِياءَ، فَيَقتَتِلونَ بِها، فَيَقتُلُ بِها مِنَ الجَبّارينَ مِئَةَ ألفٍ.

ويَبعَثُ السُّفيانِيُّ جَيشاً إلَى الكوفَةِ، وعِدَّتُهُم سَبعونَ ألفاً، فَيُصيبونَ مِن أهلِ الكوفَةِ قَتلاً وصَلباً وسَبياً، فَبَيناهُم كَذٰلِكَ إذ أقبَلَت راياتٌ مِن قِبَلِ خُراسانَ وتَطوِي المَنازِلَ طَيّاً حَثيثاً، ومَعَهُم نَفَرٌ مِن أصحابِ القائِمِ، ثُمَّ يَخرُجُ رَجُلٌ مِن موالي أهلِ الكوفَةِ في ضُعَفاءَ فَيَقتُلُهُ أميرُ جَيشِ السُّفيانِيِّ بَينَ الحيرَةِ[2] وَالكوفَةِ، ويَبعَثُ السُّفيانِيُّ بَعثاً إلَى المَدينَةِ فَيَنفِرُ المَهدِيُّ مِنها إلىٰ مَكَّةَ، فَيَبلُغُ أميرَ جَيشِ السُّفيانِيِّ أنَّ المَهدِيَّ قَد خَرَجَ إلىٰ مَكَّةَ، فَيَبعَثُ جَيشاً عَلىٰ أثَرِهِ فَلا يُدرِكُهُ حَتّىٰ يَدخُلَ مَكَّةَ خائِفاً يَترَقَّبُ عَلىٰ سُنَّةِ موسَى بنِ عِمرانَ ﷺ.

قالَ: فَيَنزِلُ أميرُ جَيشِ السُّفيانِيِّ البَيداءَ، فَيُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «يا بَيداءُ أبِيدِي القَومَ» فَيُخسَفُ بِهِم فَلا يُفلِتُ مِنهُم إلّا ثَلاثَةُ نَفَرٍ، يُحَوِّلُ اللهُ وُجوهَهُم إلىٰ

---

۱. الرَّملة: مدينة تقع وسط فلسطين، إلى الجنوب الشرقي من تل أبيب. قال اليعقوبي إنّ سليمان بن عبدالملك هو الذي بناها ونقل الناس من مدينة «لُد» إليها. وعلى ما يقول أهل الجغرافيا في القرن الرابع الهجري فإنّ مدينة الرملة كانت مدينة كبيرة بهيّة منعّمة ثرية كثيرة الثمار (اُنظر: جغرافياى تاريخى كشورهاى اسلامى ـ بالفارسية ـ: ج ۲ ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸).

۲. الحِيْرَة: مدينة كانت على ثلاثة أميال من الكوفة على موضع يقال له النجف (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۲۸).

رو در رو می‌شود و با هم می‌جنگند و سفیانی، او و پیروانش را مـی‌کُشد. سـپس اصهب را می‌کشد و آن گاه جز به روی آوردن به عراق نمی‌انـدیشد. لشکـرش از قرقیسا می‌گذرد و در آن جا می‌جنگند و صـد هـزار نـفر از جـبّاران را در آن جـا می‌کشد و سفیانی لشکری به کوفه روانه می‌کند ـ که شمارشان به هفتاد هـزار تـن می‌رسد ـ و از کوفیان می‌کُشند و به دار می‌کِشند و اسیر می‌گیرند و در این مـیان، پرچم‌هایی از سمت خراسان می‌آیند که به سرعت می‌تازند و تنی چند از یاران قائم با آنها هستند. سپس مردی از ایرانیان مقیم کوفه، همراه محرومان خروج می‌کند که فرمانده سپاه سفیانی، او را میان حیره[1] و کوفه می‌کشد و سفیانی گروهی را روانـهٔ مدینه می‌کند؛ ولی مهدی از آن جا به مکّه کوچ می‌کند و چون خبر خروج مهدی به سمت مکّه به فرمانده اعزامی سفیانی می‌رسد، لشکری را در پی او روانه مـی‌کند؛ ولی به او نمی‌رسند و مهدی همچون موسی بن عمران، بیمناک و مراقب وارد مکّه می‌شود.

سپس فرمانده لشکر اعزامی سفیانی، وارد بـیداء (بـیابان مـیان مـدینه و مکّـه) می‌شود و منادی‌ای از آسمان، ندا می‌دهد: "ای بیداء! این قوم را هلاک کن" و همگی در زمین فرو می‌روند و جز سه تن از آنها نمی‌توانند بگریزند، و خداونـد، سـر و صورت این سه تن را ـ که از قبیلهٔ کلب هستند ـ، وارونه می‌کند، و این آیه در حقّ [امثال] اینها نازل شده است: **﴿ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستاده‌ایـم کـه کـتاب شـما را تصدیق می‌کند، ایمان بیاورید، پیش از آن که چـهره‌هایی را دگـرگون کـنیم و آنـها را بـه پشت**

۱. حیره، شهری در سه میلی کوفه و در جایی است که اکنون به شهر نجف مشهور است.

أقفِيَتِهِم وهُم مِن كَلبٍ، وفيهِم نَزَلَت هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَـٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلۡنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبۡلِ أَن نَّطۡمِسَ وُجُوهٗا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدۡبَارِهَا﴾[1] الآيَةَ.

۱۱۸۵. تفسير القمّي: أبي، عَنِ ابنِ أبي عُمَيرٍ، عَن مَنصورِ بنِ يونُسَ، عَن أبي خالِدٍ الكابُلِيِّ، قالَ: قالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام:

وَاللهِ لَكَأَنِّي أنظُرُ إلَى القائِمِ عليه السلام وقَد أسنَدَ ظَهرَهُ إلَى الحَجَرِ، ثُمَّ يَنشُدُ اللهَ حَقَّهُ، ثُمَّ يَقولُ: يا أيُّهَا النّاسُ، مَن يُحاجَّني فِي اللهِ فَأنَا أولىٰ بِاللهِ، أيُّهَا النّاسُ مَن يُحاجَّني في آدَمَ فَأنَا أولىٰ بِآدَمَ....

فَإذا جاءَ إلَى البَيداءِ يَخرُجُ إلَيهِ جَيشُ السُّفيانِيِّ، فَيَأمُرُ اللهُ الأَرضَ فَتَأخُذُ أقدامَهُم وهُوَ قَولُهُ: ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ فَزِعُواْ فَلَا فَوۡتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٖ قَرِيبٖ * وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ﴾ يَعني بِالقائِمِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام ﴿وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانِۭ بَعِيدٖ﴾ إلىٰ قَولِهِ: ﴿وَحِيلَ بَيۡنَهُمۡ وَبَيۡنَ مَا يَشۡتَهُونَ﴾ يَعني أن لا يُعَذَّبوا ﴿كَمَا فُعِلَ بِأَشۡيَاعِهِم مِّن قَبۡلُ﴾ يَعني مَن كانَ قَبلَهُم مِنَ المُكَذِّبينَ هَلَكوا ﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ فِي شَكّٖ مُّرِيبٖ﴾[2].

۱۱۸۶. بحار الأنوار: بِالإسنادِ[3] إلَى الكابُلِيِّ، عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام، قالَ:

يُبايَعُ القائِمُ بِمَكَّةَ عَلىٰ كِتابِ اللهِ وسُنَّةِ رَسولِهِ، ويَستَعمِلُ عَلىٰ مَكَّةَ، ثُمَّ يَسيرُ نَحوَ المَدينَةِ فَيَبلُغُهُ أنَّ عامِلَهُ قُتِلَ، فَيَرجِعُ إلَيهِم فَيَقتُلُ المُقاتِلَةَ، ولا يَزيدُ عَلىٰ ذٰلِكَ، ثُمَّ يَنطَلِقُ فَيَدعُو النّاسَ بَينَ المَسجِدَينِ إلىٰ كِتابِ اللهِ وسُنَّةِ رَسولِهِ، وَالوِلايَةِ لِعَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ وَالبَراءَةِ مِن عَدُوِّهِ، حَتّىٰ يَبلُغَ البَيداءَ، فَيَخرُجُ إلَيهِ جَيشُ

---

۱. النساء: ۴۷.

۲. سبأ: ۵۱ـ۵۴.

۳. أي السيّد عليّ بن عبد الحميد في كتاب الغيبة.

سرشان بگردانیم﴾».[۱]

۱۱۸۵. **تفسیر القمّی** ـ باسندش به نقل از ابو خالد کابلی ـ: امام باقر﵇ فرمود: «به خدا سوگند، گویی به قائم﵇ می‌نگرم که به حجر الأسود تکیه داده و خداوند را به حقّش سوگند می‌دهد و سپس می‌فرماید: "ای مردم! هر کس با من در بارهٔ خدا چون و چرا کند، من به خدا نزدیک‌ترم و ـ ای مردم ـ هر کس با من در بارهٔ آدم، چون و چرا کند، من به آدم نزدیک‌ترم..." و چون به بیداء بیاید، لشکر سفیانی به سوی او بیرون می‌آیند و خداوند به زمین فرمان می‌دهد تا پایشان را بگیرد و این، همان سخن خداوند است: **﴿و کاش آن گاه را می‌دیدی که هراسان شده‌اند و راه گریزی ندارند و از جایی نزدیک، فرو گرفته می‌شوند و می‌گویند: به آن ایمان آوردیم﴾**، یعنی به قائم خاندان محمّد ﷺ **﴿و کجا و چگونه از راهی دور به آن دست یابند[۲]... و میان آنان و خواسته‌شان﴾** یعنی عذاب نشدن، **﴿فاصله انداخته می‌شود، همان گونه که پیش‌تر با پیروان هم‌عقیدهٔ آنان شد﴾**، یعنی تکذیب کنندگانی که پیش از ایشان بودند و هلاک شدند **﴿که آنان سخت در شک و تردید بودند﴾**».[۳]

۱۱۸۶. **بحار الأنوار** ـ باسندش به نقل از کابلی ـ: امام باقر﵇ فرمود: «قائم در مکّه بر پایهٔ کتاب خدا و سنّت پیامبرش بیعت می‌گیرد و کسی را بر شهر مکّه می‌گمارد و سپس به سوی مدینه حرکت می‌کند، که به او خبر می‌رسد کارگزارش را کشته‌اند. پس باز می‌گردد و کُشندگان را قصاص می‌کند و بیش از این نمی‌کند. سپس به راه می‌افتد و مردم را میان دو مسجد (مکّه و مدینه) به کتاب خدا، سنّت پیامبرش، ولایت علی بن ابی طالب و بیزاری از دشمن او، فرا می‌خواند، تا این که به بیداء (بیابان نزدیک مدینه) می‌رسد و لشکر سفیانی به سوی او بیرون می‌آید و خداوند، آنها را در زمین فرو می‌برد».[۴]

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۹ ح ۶۷ (با سندهای متعدّد که سه سند از آنها معتبر است)، الاختصاص: ص ۲۵۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۷ ح ۱۰۵. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۱۴۱ ح ۱۱۹۶. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۷۵ ح ۱۳۹۱.

۲. برای دیدن قسمت تقطیع شده حدیث، ر.ک: ج ۹ ص ۶۳ ح ۱۶۷۳.

۳. تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۲۰۵ (با سند حسن مثل صحیح)، تأویل الآیات: ج ۲ ص ۴۷۸ ح ۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱۵ ح ۱۰.

۴. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۸ ح ۸۳ (به نقل از کتاب الغیبة)، سرور أهل الإیمان: ص ۹۸ ح ۷۵.

السُّفيانِيَّ فَيَخسِفُ اللهُ بِهِم.

۱۱۸۷ . **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا سَعيدٌ أبو عُثمانَ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ، قالَ:

إذا بَلَغَ السُّفيانِيَّ قَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وهُوَ الَّذي كَتَبَ عَلَيهِ، فَهَرَبَ عامَّةُ المُسلِمينَ مِن حَرَمِ رَسولِ اللهِ ﷺ إلىٰ حَرَمِ اللهِ تَعالىٰ بِمَكَّةَ، فَإذا بَلَغَهُ ذٰلِكَ بَعَثَ جُنداً إلَى المَدينَةِ، عَلَيهِم رَجُلٌ مِن كَلبٍ، حَتّىٰ إذا بَلَغُوا البَيداءَ خُسِفَ بِهِم، ويَنفَلِتُ أميرُهُم، وذَكَروا أنَّهُ مِن مَذحِجَ، وقالَ بَعضُهُم: مِن كَلبٍ.

۱۱۸۸ . **تأويل الآيات الظاهرة**: بِحَذفِ الإسنادِ يَرفَعُهُ إلىٰ مُحَمَّدِ بنِ جُمهورٍ، عَنِ السَّكونِيِّ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ، قالَ:

﴿حم﴾ حَتمٌ، و «عَينٌ» عَذابٌ، و«سينٌ» سِنونَ كَسِنِي يوسُفَ، و «قافٌ» قَذفٌ وخَسفٌ ومَسخٌ يَكونُ في آخِرِ الزَّمانِ بِالسُّفيانِيِّ وأصحابِهِ، وناسٌ مِن كَلبٍ ثَلاثونَ ألفَ ألفٍ[1] يَخرُجونَ مَعَهُ، وذٰلِكَ حينَ يَخرُجُ القائِمُ ﷺ بِمَكَّةَ، وهُوَ مَهدِيُّ هٰذِهِ الأُمَّةِ.

۱۱۸۹ . **الكافي**: مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ، قالَ: قُلتُ لِأَبِي الحَسَنِ ﷺ: إنّا كُنّا فِي البَيداءِ في آخِرِ اللَّيلِ، فَتَوَضَّأتُ وَاستَكتُ وأنَا أهُمُّ بِالصَّلاةِ، ثُمَّ كَأنَّهُ دَخَلَ قَلبي شَيءٌ، فَهَل يُصَلّىٰ فِي البَيداءِ فِي المَحمِلِ؟

فَقالَ: لا تُصَلِّ فِي البَيداءِ، قُلتُ: وأينَ حَدُّ البَيداءِ؟ فَقالَ: كانَ (أبو) جَعفَرٍ ﷺ إذا بَلَغَ ذاتَ الجَيشِ[2] جَدَّ فِي السَّيرِ، ثُمَّ لا يُصَلّي حَتّىٰ يَأتِيَ مُعَرَّسَ[3] النَّبِيِّ ﷺ، قُلتُ:

---

۱. في المصدر زيادة «ألف» ولكن الصحيح «ثلاثون ألف» كما في البرهان في تفسير القرآن، ج ۴ ص ۸۰۴.

۲. ذات الجيش: أرض يخسف الله بتلك الأرض السفياني وجيشه (هامش المصدر) وقال ياقوت: هو موضع قرب المدينة (معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۰۰) و بينها و بين ذي الحليفة ميقات أهل المدينة ميل واحد (مرآة العقول: ج۱۵ ص ۲۹۱).

۳. التَّعريسُ: نزول المسافر آخر الليل نزلة للنوم والإستراحة، والمعرَّسُ: موضع التعريس، و به سُمّي مُعَرَّس ذي الحُلَيفة، عرَّسَ به النبيّ ﷺ الصبح ثمّ رحَلَ (النهاية: ج ۳ ص ۲۰۶ «عرس»).

۱۱۸۷ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از جابر ـ: امام باقرؑ فرمود: «هنگامی که خبر کشته شدن نفْس زکیّه ـ که سرنوشت حتمی اوست ـ به سفیانی می‌رسد، عموم مسلمانان از حرم پیامبر خداﷺ به حرم خدای متعال در مکّه می‌گریزند و چون خبرش به او می‌رسد، لشکری را روانهٔ مدینه می‌کند که فرمانده‌شان مردی از قبیلهٔ کلب است و چون به بیداء می‌رسند، در زمین فرو می‌روند و فرمانده‌شان نجات می‌یابد» و گفته‌اند که او از قبیلهٔ مذحج است و برخی گفته‌اند از قبیلهٔ کلب است.[۱]

۱۱۸۸ . **تأویل الآیات الظاهرة** ـ با سندش به نقل از سکونی ـ: امام باقرؑ [در بارهٔ دو آیهٔ نخست سورهٔ شورا] فرمود: «﴿حا، میم﴾ حتمی بودن، و ﴿عین﴾، عذاب، و ﴿سین﴾، سال‌هایی مانند سال‌های یوسف، و ﴿قاف﴾، قذف (پرتاب کردن) و فرو رفتن و مسخ شدن سفیانی و یارانش و سی هزار هزار[۲] نفر از مردم قبیلهٔ کلب است که با او خارج می‌شوند و در آخر الزمان روی می‌دهد، هنگامی که قائم در مکّه خروج می‌کند و او، همان مهدی این امّت است».[۳]

۱۱۸۹ . **الکافی** ـ باسندش به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر ـ: به امام رضاؑ گفتم: ما آخر شب در بیداء بودیم. وضو گرفتم و مسواک زدم و قصد نماز داشتم که گویی چیزی به دلم خطور کرد. آیا در بیداء،[۴] نماز روی مَرکب خوانده می‌شود؟

امام فرمود: «در بیداء، نماز نخوان».

گفتم: مرز بیداء تا کجاست؟

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۳۰ ح ۹۴۵، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۷۷ ح ۳۱۵۱۳.

۲. با توجّه به احادیث دیگر، تکرار واژهٔ «هزار» صحیح نیست و گونه‌ای خطای چشم ناسخان است (م).

۳. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۵۴۲ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۳۷۳ ح ۱۰۰.

۴. بیداء، فلات کوچکی است از شن بر سر راه مدینه و مکّه در یک میلی مسجد شجره که میقات اهل مدینه است. موقعی که از این فلات به طرف مدینه سرازیر شویم و فلات را پشت سر بگذاریم، نام آن «معرّس» است. پیامبر خداﷺ در مراجعت به مدینه، ساعتی در این جا فرود می‌آمد تا بیاساید. موقعی که از این فلات به طرف مکّه سرازیر شویم، نام آن «ذات جیش» است. توقّف در بیداء و از جمله نماز خواندن در آن، کراهت دارد؛ زیرا پیامبر خداﷺ فرموده است: «در این محل، لشکری از مردمان خبیث، به زمین فرو می‌روند». گویا نام «ذات جیش» از همین حدیث، بر سر زبان‌ها مانده است (گزیدهٔ کافی: ج ۲ ص ۳۰۳).

وأَينَ ذاتُ الجَيشِ ؟ فَقالَ : دونَ الحُفَيرَةِ[1] بِثَلاثَةِ أَميالٍ.

راجع: ص ۸۲ (مكان خروج السفياني).

۹ـ۱/۱

قَتلُ السُّفيانِيِّ

۱۱۹۰ . الكافي : حُمَيدُ بنُ زِيادٍ، عَن أَبِي العَبّاسِ عُبَيدِ اللهِ بنِ أَحمَدَ الدِّهقانِ، عَن عَلِيِّ بنِ الحَسَنِ الطّاطَرِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بنِ زِيادٍ بَيّاعِ السّابِرِيِّ، عَن أَبانٍ، عَن صَبّاحِ بنِ سَيابَةَ، عَنِ المُعَلّى بنِ خُنَيسٍ، قالَ:

ذَهَبتُ بِكِتابِ عَبدِ السَّلامِ بنِ نُعَيمٍ وسَديرٍ وكُتُبِ غَيرِ واحِدٍ إلىٰ أَبي عَبدِ اللهِ عليه السلام، حينَ ظَهَرَتِ المُسَوِّدَةُ[2] قَبلَ أَن يَظهَرَ وُلدُ العَبّاسِ، بِأَنّا قَد قَدَّرنا أَن يَؤولَ هٰذَا الأَمرُ إلَيكَ، فَما تَرىٰ؟ قالَ: فَضَرَبَ بِالكُتُبِ الأَرضَ، ثُمَّ قالَ:

اُفٍّ اُفٍّ، ما أَنَا لِهٰؤُلاءِ بِإِمامٍ، أَما يَعلَمونَ أَنَّهُ إِنَّما يَقتُلُ السُّفيانِيَّ!

۱۱۹۱ . بحار الأنوار : بِإِسنادِهِ[3]، عَن أَبي جَعفَرٍ عليه السلام قالَ: يَهزِمُ المَهدِيُّ عليه السلام السُّفيانِيَّ تَحتَ شَجَرَةٍ أَغصانُها مُدلاةٌ فِي الحِيرَةِ طَويلَةٌ.

۱۱۹۲ . الإرشاد : وُهَيبُ بنُ حَفصٍ، عَن أَبي بَصيرٍ، قالَ: سَمِعتُ أَبا جَعفَرٍ عليه السلام يَقولُ في قَولِهِ تَعالىٰ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَـٰضِعِينَ﴾[4] قالَ: سَيَفعَلُ

---

۱. الحُفَير: منزل بين ذي الحُلَيفة ومَلَل، يَسلُكه الحاجّ (النهاية: ج ۱ ص ۴۰۷ «حلف»).

۲. المُسَوِّدَةُ: أصحاب أبي مسلم المروزي الخراساني، حيث جعلوا ألبستهم وأعلامهم سوداً.

۳. أي: السيّد عليّ بن عبد الحميد في كتاب الغيبة.

۴. الشعراء: ۴.

فرمود: «باقرؑ هنگامی که به محلّ فرو رفتن سپاه سفیانی [که در آینده روی می‌دهد،] می‌رسید، بر سرعتش می‌افزود و نماز نمی‌خواند تا به استراحتگاه شبانهٔ پیامبرﷺ برسد».

گفتم: محل فرو رفتن سپاه کجاست؟

فرمود: «سه میل قبل از حفیره»[۱].[۲]

ر.ک: ص ۸۳ (جای خروج سفیانی).

۹ـ۱/۱

کشته شدن سفیانی

۱۱۹۰. **الکافی** ـ با سندش به نقل از معلّی بن خنیس ـ: نامه‌های عبد السلام بن نعیم و سدیر و چند تن دیگر را به امام صادقؑ رساندم و آن، هنگامی بود که سیاه‌جامگان ظهور کرده و بنی عبّاس هنوز پدیدار نشده بودند و مضمون نامه، این بود که: ما تقدیر را چنین می‌بینیم که این امر به تو (امام صادق) می‌رسد. چه نظر می‌دهی؟

امامؑ، نامه‌ها را به زمین کوبید و سپس فرمود: «واه، واه! من، امام [قائم] اینها نیستم. آیا نمی‌دانند فقط اوست که سفیانی را می‌کشد؟».[۳]

۱۱۹۱. **بحار الأنوار** ـ به نقل از سیّد علی بن عبد الحمید در کتاب الغیبة ی او ـ: امام باقرؑ فرمود: «مهدیؑ سفیانی را زیر درختی که در حیره است و شاخه‌هایش دراز و تا به زمین رسیده، شکست می‌دهد».[۴]

۱۱۹۲. **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: شنیدم که امام باقرؑ در بارهٔ سخن خدای متعال: ﴿اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان نازل می‌کنیم که در برابرش سر فرود آورند﴾ فرمود: «خداوند به زودی، این را با آنان می‌کند».

---

۱. یکی از منازل بین مکّه و مدینه که بعد از ذو الحلیفه واقع شده است.

۲. الکافی: ج ۳ ص ۳۸۹ ح ۷ با (سند صحیح)، تهذیب الأحکام: ج ۲ ص ۳۷۵ ح ۱۵۵۸ (هر دو منبع با سند صحیح).

۳. الکافی: ج ۸ ص ۳۳۱ ح ۵۰۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۶ ح ۱۵۳.

۴. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۸۶ ح ۱۹۹ (به نقل از کتاب الغیبة)، منتخب الأنوار المضیئة: ص ۳۶، کتاب سرور أهل الإیمان: ص ۶۵ (هر دو منبع با عبارت مشابه).

اللهُ ذٰلِكَ بِهِم. قُلتُ: مَن هُم؟ قالَ: بَنو اُمَيَّةَ وشيعَتُهُم. قُلتُ: ومَا الآيَةُ؟

قالَ: رُكودُ الشَّمسِ ما بَينَ زَوالِ الشَّمسِ إلىٰ وَقتِ العَصرِ، وخُروجُ صَدرٍ ووَجهٍ[1] في عَينِ الشَّمسِ يُعرَفُ بِحَسَبِهِ ونَسَبِهِ، وذٰلِكَ في زَمانِ السُّفيانِيِّ، وعِندَها يَكونُ بَوارُهُ[2] وبَوارُ قَومِهِ.

۱۱۹۳. تفسير العياشي: عَن عَبدِ الأَعلَى الجَبَلِيِّ[3] قالَ: قالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام: يَكونُ لِصاحِبِ هٰذَا الأَمرِ غَيبَةٌ في بَعضِ هٰذِهِ الشِّعابِ....

ثُمَّ قالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام: وَاللهِ لَكَأَنِّي أنظُرُ إلَيهِ وقَد أسنَدَ ظَهرَهُ إلَى الحَجَرِ، ثُمَّ يَنشُدُ اللهَ حَقَّهُ، ثُمَّ يَقولُ: يا أيُّهَا النّاسُ، مَن يُحاجَّني فِي اللهِ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِاللهِ، ومَن يُحاجَّني في آدَمَ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِآدَمَ....

فَيَخرُجُ إلَيهِ جَيشُ السُّفيانِيِّ، فَيَأمُرُ اللهُ الأَرضَ فَيَأخُذُهُم مِن تَحتِ أقدامِهِم، وهُوَ قَولُ اللهِ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُواْ فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦ﴾[4] يَعني بِقائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ ﴿وَقَدْ كَفَرُواْ بِهِۦ﴾ يَعني بِقائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ، إلىٰ آخِرِ السّورَةِ، ولا يَبقىٰ مِنهُم إلّا رَجُلانِ يُقالُ لَهُما: «وَترٌ» و«وُتَيرٌ» مِن مُرادٍ، وُجوهُهُما في أقفِيَتِهِما يَمشِيانِ القَهقَرىٰ، يُخبِرانِ النّاسَ بِما فُعِلَ بِأَصحابِهِما....

حَتّىٰ إذا أصبَحَ، قالَ: خُذوا بِنا طَريقَ النُّخَيلَةِ، وعَلَى الكوفَةِ جُندٌ مُجَنَّدٌ[5]. قُلتُ: جُندٌ مُجَنَّدٌ؟ قالَ: أي وَاللهِ حَتّىٰ يَنتَهِيَ إلىٰ مَسجِدِ إبراهيمَ عليه السلام بِالنُّخَيلَةِ، فَيُصَلّي فيهِ

---

۱. في إعلام الورى: «صدر رجل ووجهه» بدل «صدر ووجه».

۲. البَوارُ: الهَلاكُ (النهاية: ج ۱ ص ۱۶۱ «بور»).

۳. الحلبي (خ ل).

۴. سبأ: ۵۱ و ۵۲.

۵. في بحار الأنوار: «خَندَقٌ مُخَندَقٌ».

گفتم: آنها کیان اند؟

فرمود: «بنی امیّه و پیروانشان».

گفتم: نشانه[ی نازل شونده] چیست؟

فرمود: «کم‌نور شدن خورشید میان ظهر تا عصر، و پیدا شدن سر و سینه‌ای در چشمهٔ خورشید که آن را با اسم و رسم می‌شناسند، و این، در روزگار سفیانی است و هنگام پدیدار شدن این نشانه، [زمان] هلاکت او و هلاکت قوم اوست».[1]

۱۱۹۳. **تفسیر العیّاشی** ـ به نقل از عبدالأعلی جبلی (/حلبی) ـ: امام باقر علیه السلام فرمود: «صاحب این امر (قیام)، غیبتی در برخی از این درّه‌ها دارد...».

امام باقر علیه السلام سپس فرمود: «به خدا سوگند، گویی به او می‌نگرم که به حجر الأسود تکیه داده و خداوند را به حقّش سوگند می‌دهد و سپس می‌فرماید: "ای مردم! هر کس در بارهٔ خدا با من چون و چرا کند، [بداند که] من نزدیک‌ترینِ مردم به خدا هستم و هر کس در بارهٔ آدم با من چون و چرا کند، [بداند که] من نزدیک‌ترینِ مردم به آدم هستم..."».

سپس لشکر سفیانی به سوی او بیرون می‌آید و خداوند به زمین فرمان می‌دهد تا آنان را از زیر پاهایشان بگیرد و این، همان سخن خداوند است: ﴿**و کاش آن گاه را می‌دیدی که هراسان شده‌اند و راه گریزی ندارند و از جایی نزدیک، فرو گرفته می‌شوند و می‌گویند: به آن ایمان آوردیم**﴾ یعنی به قائم خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، ﴿**و به او کفر ورزیده بودند**﴾ یعنی به قائم خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، (تا پایان سوره)، و جز دو تن از آنان به نام "وتر" و "وُتَیر" از قبیلهٔ مراد، باقی نمی‌مانند و این دو نیز سر و صورتشان وارونه است و عقب عقب راه می‌روند و مردم را از آنچه بر سر همراهانشان آمده، آگاه می‌کنند....

تا این که صبح می‌شود. [قائم علیه السلام] می‌گوید: ما را از راه نخیله ببرید و گرداگرد کوفه، سپاهیانی منظّم و همسان[2] است». پرسیدم: سپاهیانی همسان؟

فرمود: «آری، به خدا سوگند، تا این که به مسجد ابراهیم در نخیله می‌رسد و دو رکعت

---

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۵۰، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۱ ح ۸۴.

۲. در نسخهٔ بحار الأنوار به جای «سپاهیان منظّم و همسان»، عبارت «خندق و سنگربندی کامل» آمده است که بر اساس ادامهٔ همین حدیث، نسخهٔ بحار الأنوار مناسب‌تر است.

رَكعَتَينِ، فَيَخرُجُ إلَيهِ مَن كانَ بِالكوفَةِ مِن مُرجِئِها[1] وغَيرِهِم مِن جَيشِ السُّفيانِيِّ، فَيَقولُ لِأَصحابِهِ: إستَطرِدوا لَهُم، ثُمَّ يَقولُ: كُرّوا عَلَيهِم.

قالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام: ولا يَجوزُ ـ وَاللهِ ـ الخَندَقَ مِنهُم مُخبِرٌ، ثُمَّ يَدخُلُ الكوفَةَ فَلا يَبقىٰ مُؤمِنٌ إلّا كانَ فيها أو حَنَّ إلَيها، وهُوَ قَولُ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ عليه السلام، ثُمَّ يَقولُ لِأَصحابِهِ: سيروا إلىٰ هٰذَا الطّاغِيَةِ، فَيَدعوهُ إلىٰ كِتابِ اللهِ وسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله، فَيُعطيهِ السُّفيانِيُّ مِنَ البَيعَةِ سِلماً، فَيَقولُ لَهُ كَلبٌ وهُم أخوالُهُ: (ما) هٰذا، ما صَنَعتَ؟ وَاللهِ ما نُبايِعُكَ عَلىٰ هٰذا أبَداً، فَيَقولُ: ما أصنَعُ؟ فَيَقولونَ: إستَقبِلهُ، فَيَستَقبِلُهُ.

ثُمَّ يَقولُ لَهُ القائِمُ عليه السلام: خُذ حِذرَكَ فَإِنّي أدَّيتُ إلَيكَ وأنَا مُقاتِلُكَ، فَيُصبِحُ فَيُقاتِلُهُم فَيَمنَحُهُ اللهُ أكتافَهُم. و يَأخُذُ السُّفيانِيَّ أسيراً، فَيَنطَلِقُ بِهِ ويَذبَحُهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ يُرسِلُ جَريدَةً[2] خَيلٍ إلَى الرّومِ فَيَستَحضِرونَ بَقِيَّةَ بَني أُمَيَّةَ، فَإِذَا انتَهَوا إلَى الرّومِ قالوا: أخرِجوا إلَينا أهلَ مِلَّتِنا عِندَكُم، فَيَأبَونَ ويَقولونَ: وَاللهِ لا نَفعَلُ، فَيَقولُ الجَريدَةُ: وَاللهِ لَو أمَرَنا لَقاتَلناكُم.

ثُمَّ يَنطَلِقونَ إلىٰ صاحِبِهِم فَيَعرِضونَ ذٰلِكَ عَلَيهِ، فَيَقولُ: انطَلِقوا فَأخرِجوا إلَيهِم أصحابَهُم، فَإِنَّ هٰؤُلاءِ قَد أتَوا بِسُلطانٍ (عَظيمٍ)، وهُوَ قَولُ اللهِ: ﴿فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ قالَ: يَعنِي الكُنوزَ الَّتي كُنتُم تَكنِزونَ ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ﴾[3] لا يَبقىٰ مِنهُم مُخبِرٌ، ثُمَّ يَرجِعُ إلَى الكوفَةِ فَيَبعَثُ الثَّلاثَمِئَةِ

---

۱. المُرجِئَةُ: هم فرقة من فرق الإسلام يعتقدون أنّه لا يضرّ مع الإيمان معصية، كما أنّه لا ينفع مع الكفر طاعة، سمّوا مرجئة لاعتقادهم أنّ الله أرجأ تعذيبهم على المعاصي، أي أخّره عنهم (النهاية: ج ۲ ص ۲۰۶ «رجا»).

۲. الجَريدَةُ: الجماعة من الخيل (لسان العرب: ج ۳ ص ۱۱۸ «جرد»).

۳. الأنبياء: ۱۲ ـ ۱۵.

نماز در آن جا می‌خواند و هر کس در کوفه است. از مرجئه[۱] و دیگران، از لشکر سفیانی به سوی او می‌آیند و او به یارانش می‌فرماید: "برای فریب دشمن، عقب‌نشینی تاکتیکی کنید" و سپس می‌فرماید: "باز گردید و حمله کنید".

امام باقرؑ فرمود: «به خدا سوگند، حتّی یک نفر از آنان هم از خندق نمی‌گذرد تا خبری بیاورد. [قائم] سپس وارد کوفه می‌شود و هیچ مؤمنی [در جهان] نمی‌ماند، جز آن که به کوفه می‌آید و یا به آن (کوفه) مشتاق می‌شود و این، همان سخن امیر مؤمنان علیؑ است. آن گاه قائم به یارانش می‌گوید: "به سوی این طغیانگر بروید" و او را به کتاب خدا و سنّت پیامبر خداﷺ فرا می‌خواند و سفیانی دست بیعت و تسلیم به او می‌دهد؛ ولی قبیلهٔ کلب که دایی‌های او هستند، به او اعتراض می‌کنند که: چه کردی؟ به خدا سوگند، ما هرگز بر این امر با تو بیعت نمی‌کنیم.

سفیانی می‌گوید: چه کار کنم؟ می‌گویند: با او رو به رو شو. او نیز با قائمؑ رو به رو می‌شود و [امامؑ] به او می‌فرماید: "مراقب باش که من [آنچه را لازم بود،] به تو رساندم، و من با تو می‌جنگم" و صبح که می‌شود، با آنان می‌جنگد و خدا بر آنها مسلّطشان می‌کند و سفیانی اسیر می‌شود و او را می‌آورند و [امامؑ] او را با دستان خودش می‌کُشد. سپس دسته‌ای از سوارانش را به سوی روم می‌فرستد تا باقی‌ماندهٔ امویان را حاضر کند، و چون سواران به روم می‌رسند، می‌گویند: همکیشان ما را که نزد شمایند، به سوی ما بفرستید؛ امّا آنان خودداری می‌کنند و می‌گویند: به خدا سوگند، ما چنین نمی‌کنیم، و سواران می‌گویند: به خدا سوگند، اگر به ما فرمان دهد، با شما می‌جنگیم. سپس رومیان نزد فرمان‌روایشان می‌آیند و موضوع را خبر می‌دهند. او می‌گوید: بروید و هم‌کیشانشان را به آنها بسپارید، که اینها با قدرتی بزرگ آمده‌اند، و این، همان سخن خداوند است که: **﴿و چون عذاب ما را دریافتند، ناگاه از آن می‌گریختند. مگریزید و به کامرانی و خانه‌هایتان باز گردید. باشد که بازخواست شوید﴾** یعنی از گنج‌هایی که می‌اندوختید، **﴿گفتند: وای بر ما! بی گمان، ما ستمکار بوده‌ایم و هماره آن سخنشان بود، تا آن که آنان را [چون گیاه دروشده‌ای] خاموش و بی‌جان کردیم﴾**.

---

۱. مرجئه، فرقه‌ای از مسلمانان اند که به عقیدهٔ ایشان با بودن ایمان، هیچ معصیتی زیان نمی‌رساند، همان طور که با کفر، طاعتی سود نمی‌دهد. وجه تسمیهٔ ایشان این است که به عقیدهٔ این گروه، خدا عذاب ایشان را در برابر گناهان به تأخیر انداخته است.

وَالبِضعَةَ عَشَرَ رَجُلاً إلَى الآفاقِ كُلِّها.

۱۰ـ ۱/ ۱

النَّوادِرُ

۱۱۹۴ . **الفتن لابن حماد**: قالَ ابنُ عَيّاشٍ: أخبَرَني بَعضُ أهلِ العِلمِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرٍ قالَ: قالَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ ﷺ: يَخرُجُ رَجُلٌ مِن وُلدِ حُسَينٍ اسمُهُ اسمُ نَبِيِّكُم، يَفرَحُ بِخُروجِهِ أهلُ السَّماءِ وَالأَرضِ.

فَقالَ لَهُ رَجُلٌ: يا أميرَ المُؤمِنينَ فَالسُّفيانِيُّ مَا اسمُهُ؟

قالَ: هُوَ مِن وُلدِ خالِدِ بنِ يَزيدَ بنِ أبي سُفيانَ، رَجُلٌ ضَخمُ الهامَةِ، بِوَجهِهِ آثارُ جُدَرِيٍّ، وبِعَينِهِ نُكتَةُ بَياضٍ، خُروجُهُ خُروجُ المَهدِيِّ، لَيسَ بَينَهُما سُلطانٌ، هُوَ يَدفَعُ الخِلافَةَ إلَى المَهدِيِّ، يَخرُجُ مِنَ الشّامِ مِن وادي مِن أرضِ دِمَشقَ، يُقالُ لَهُ: وادِي اليابِسِ، يَخرُجُ في سَبعَةِ نَفَرٍ مَعَ رَجُلٍ مِنهُم لِواءٌ مَعقودٌ، يَعرِفونَ في لِوائِهِ النَّصرَ، يَسيرُ بَينَ يَدَيهِ عَلىٰ ثَلاثينَ ميلاً، لا يَرىٰ ذٰلِكَ العَلَمَ أحَدٌ يُريدُهُ إلّا انهَزَمَ.

يَأتي دِمَشقَ فَيَقعُدُ عَلىٰ مِنبَرِها، ويُدنِي الفُقَهاءَ وَالقُرّاءَ، ويَضَعُ السَّيفَ فِي التُّجّارِ وأَصحابِ الأَموالِ، ويَستَصحِبُ القُرّاءَ ويَستَعينُ بِهِم عَلىٰ أُمورِهِم، لا يَمتَنِعُ عَلَيهِ مِنهُم أحَدٌ إلّا قَتَلَهُ، ويُجَهِّزُ الجَيشَ، إلَى المَشرِقِ جَيشاً وآخَرَ إلَى المَغرِبِ وآخَرَ إلَى اليَمَنِ.

ويُوَلّي جَيشَ العِراقِ رَجُلاً مِن بَني حارِثَةَ يُقالُ لَهُ: قَمَرُ بنُ عَبّادٍ، رَجُلٌ جَسيمٌ لَهُ غَديرَتانِ، عَلىٰ مُقَدَّمَتِهِ رَجُلٌ مِن قَومِهِ، قَصيرٌ أصلَعُ عَريضُ المَنكِبَينِ، يُقاتِلُهُ مَن بِالشّامِ مِن أهلِ المَشرِقِ، وبِها يَومَئِذٍ مِنهُم جُندٌ عَظيمٌ، يُقاتِلُهُم فيما بَينَ دِمَشقَ

هیچ خبر آورنده‌ای از آنها باقی نمی‌ماند و سپس به کوفه باز می‌گردد و سیصد و ده و اندی مرد را به همه سو [برای ادارهٔ عالم] روانه می‌کند».[۱]

۱۰ـ۱/۱

گزارش‌های پراکنده

۱۱۹۴. **الفتن**، ابن حمّاد ـ به نقل از ابن عیّاش ـ: برخی از اهل علم، به نقل از محمّد بن جعفر، به من خبر دادند که علی بن ابی‌طالب ﷺ فرمود: «مردی از نسل حسین که همنام پیامبرتان است، خروج می‌کند و اهل آسمان و زمین از خروجش شاد می‌شوند».

مردی به ایشان گفت: ای امیر مؤمنان! پس نام سفیانی چیست؟

فرمود: «او از نسل خالد بن یزید بن ابی سفیان است؛ مردی با سر بزرگ، آبله‌رو، و لکّهٔ سفیدی در چشمش. در همان زمانِ مهدی ﷺ خروج می‌کند و میان آن دو، حکومتی نیست و خلافت را به سمت مهدی ﷺ می‌راند. از شام، از سرزمین دمشق، از جایی به نام بیابان خشک و در یک گروه هفت‌نفری ـ که برای یکی از آنها پرچمی بسته‌اند ـ، خروج می‌کند که پرچمش را همواره پیروز می‌بینند و او همواره سی میل جلوتر از آنها حرکت می‌کند و کسی آهنگ پرچم او را نمی‌کند، جز این که شکست می‌خورد.

او به دمشق می‌آید و بر منبر [مسجد] آن می‌نشیند و فقیهان و قاریان را مقرّب می‌کند و تاجران و سرمایه‌داران را می‌کشد و قاریان را همراه خود می‌کند و از آنها در کارهایشان کمک می‌گیرد و هر یک از ایشان را که خودداری کند، می‌کشد و سپاه را تجهیز می‌کند و لشکری را به مشرق و لشکر دیگری را به مغرب و یک لشکر را هم به سوی یمن روانه می‌کند و بر لشکر عراق، مردی تنومند از بنی حارثه را به نام قمر بن عَبّاد می‌گمارد که دو گیسوی بافته شده مانند زنان دارد و کوتاه‌قد، چهارشانه و موهای جلوی سرش ریخته است و فرمانده طلایه‌دارانش، مردی از قوم اوست و هر کس از اهل مشرق که در شام است، با او می‌جنگد و با آن که لشکر بزرگی دارند و اهالی حمص در جنگ، یاور اهل

---

۱. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۵۶ ح ۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۱ ح ۹۱. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۹ ص ۸۶۵ ح ۱۶۷۵.

وفي مَوضِعٍ يُقالُ لَهُ: البنيةُ، وأَهلُ حِمصَ في حَربِ أهلِ المَشرِقِ وأَنصارِهِم، كُلُّ ذٰلِكَ يَهزِمُهُمُ السُّفيانِيُّ.

ثُمَّ يَنحازُ مَن بِدِمَشقَ وحِمصَ مَعَ السُّفيانِيِّ، ويَلتَقونَ وأَهلُ المَشرِقِ في مَوضِعٍ مِن أرضِ حِمصَ يُقالُ لَهُ البدينُ[1] إلىٰ جانِبِ سَلَمِيَّةَ[2]، يُقتَلُ مِنَ النّاسِ نَيِّفٌ وسِتّونَ ألفاً، ثَلاثَةُ أرباعِهِم مِن أهلِ المَشرِقِ، ثُمَّ تَكونُ الدَّبرَةُ عَلَيهِم، ولَيَسيرُ الجَيشُ الَّذي يُوَجِّهُهُ إلَى المَشرِقِ حَتّىٰ يَنزِلَ الكوفَةَ، فَيَكونُ بَينَهُم قِتالٌ شَديدٌ يَكثُرُ فيهِ القَتلىٰ، ثُمَّ تَكونُ الهَزيمَةُ عَلىٰ أهلِ الكوفَةِ، فَكَم مِن دَمٍ مُهراقٍ، وبَطنٍ مَبقورٍ، ووَليدٍ مَقتولٍ، ومالٍ مَنهوبٍ، وفَرجٍ مُستَحَلٍّ، ويَهرُبُ النّاسُ إلىٰ مَكَّةَ.

ويَكتُبُ السُّفيانِيُّ إلىٰ صاحِبِ ذٰلِكَ الجَيشِ: أن سِر إلَى الحِجازِ، فَيَسيرُ بَعدَ أن يَعرُكَها عَركَ الأَديمِ، فَيَنزِلُ المَدينَةَ فَيَضَعُ السَّيفَ في قُرَيشٍ، فَيَقتُلُ مِنهُم ومِنَ الأَنصارِ أربَعَمِئَةِ رَجُلٍ، ويَبقُرُ البُطونَ، ويَقتُلُ الوِلدانَ، ويَقتُلُ أخَوَينِ مِن قُرَيشٍ مِن بَني هاشِمٍ ويَصلِبُهُما عَلىٰ بابِ المَسجِدِ، رَجُلٌ وأُختُهُ يُقالُ لَهُما مُحَمَّدٌ وفاطِمَةُ، ويَهرُبُ النّاسُ مِنهُ إلىٰ مَكَّةَ.

فَيَسيرُ بِجَيشِهِ ذٰلِكَ إلىٰ مَكَّةَ يُريدُها فَيَنزِلُ البَيداءَ، فَيَأمُرُ اللهُ تَعالىٰ جِبريلَ عليه السلام فَيَصرُخُ بِصَوتِهِ: يا بَيداءُ بِيدي بِهِم، فَيُبادَونَ مِن عِندِ آخِرِهِم، ويَبقىٰ مِنهُم رَجُلانِ يَلقاهُما جِبريلُ عليه السلام فَيَجعَلُ وُجوهَهُما إلىٰ أدبارِهِما، فَلَكَأَنّي أنظُرُ إلَيهِما يَمشِيانِ القَهقَرىٰ، يُخبِرانِ النّاسَ ما لَقوا.

۱۱۹۵. **مختصر بصائر الدرجات**: الحُسَينُ بنُ حَمدانَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إسماعيلَ وعَلِيِّ بنِ

---

۱. وفي نفس المصدر ج ۱ ص ۳۰۱ جاء بالياء المثناة «اليدين».

۲. سَلَمِيَّةَ: قيل: سَلَمْيَةُ قربَ المؤتكفة، ولا يعرفها أهل الشام إلّا بـ«سَلَمِيَّةَ» (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۴۰).

مشرق هستند، وی با آنها میان دمشق و جابی به نام بنیه می‌جنگد و [سردار] سفیانی همهٔ آنها را شکست می‌دهد.

سپس هر کس در دمشق و حمص است، به سفیانی می‌پیوندد و با اهل مشرق در جابی از سرزمین حمص، به نام بدین در کنار سَلَمیّه رویارو می‌شوند و شصت هزار و اندی از مردم، در این نبرد کشته می‌شوند که سه چهارم آنها از اهل مشرق هستند و شکست می‌خورند و لشکری که سفیانی به مشرق روانه کرده بود، حرکت می‌کند تا در کوفه فرود می‌آید و جنگی شدید میان آنها و کوفیان در می‌گیرد که کشته‌های فراوانی دارد و سرانجام، کوفیان شکست می‌خورند و چه بسیار خون‌ها ریخته و شکم‌ها دریده و کودک‌ها کشته و دارایی‌ها غارت و ناموس‌ها هتک می‌شود و مردم به مکّه می‌گریزند.

و سفیانی به فرمانده آن لشکر می‌نویسد: به سوی حجاز حرکت کن و او پس از آن که کوفه را با خاک یکسان می‌کند، در مدینه فرود می‌آید و شمشیر در میان قریش می‌نهد و از آنان و از انصار، چهارصد نفر را می‌کشد و شکم‌ها را می‌درد و کودکان را می‌کشد و دو برادر و خواهر را از قریش از بنی‌هاشم می‌کشد و آن دو را بر در مسجد به دار می‌کشد؛ مردی به نام محمّد که نام خواهرش فاطمه است، و مردم از دست او به مکّه می‌گریزند. او با لشکرش برای تصرّف مکّه به سوی آن حرکت می‌کند و در بیداء فرود می‌آید و خداوند متعال به جبرئیل فرمان می‌دهد که با صدای بلند بگوید: "ای بیداء! آنان را هلاک کن" و آنها تا نفر آخرشان هلاک می‌شوند و دو مرد از آنها می‌مانند که جبرئیل آنها را می‌بیند و سر و صورتشان را وارونه می‌کند و گویی آنها را می‌بینم که عقب‌عقب می‌روند و آنچه را دیده‌اند، به مردم خبر می‌دهند».[1]

۱۱۹۵. **مختصر بصائرالدرجات** ـ با سندش به نقل از مفضّل بن عمر ـ: از سَرورم امام صادق﵇ پرسیدم: آیا مهدی که انتظار و آرزویش را دارند، در وقت مشخّصی که مردم بدانند، ظهور می‌کند؟

---

۱. الفتن: ج ۲ ص ۶۹۹ ح ۱۹۷۶.

عَبدِ اللهِ الحَسَنِيَّينِ، عَن أبي شُعَيبٍ مُحَمَّدِ بنِ نَصرٍ، عَن عُمَرَ بنِ الفُراتِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ المُفَضَّلِ، عَنِ المُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، قالَ:

سَأَلتُ سَيِّدِيَ الصّادِقَ ﷺ: هَل لِلمَأمولِ المُنتَظَرِ المَهدِيِّ ﷺ مِن وَقتٍ مُوَقَّتٍ يَعلَمُهُ النّاسُ؟ فَقالَ: حاشَ لِلّهِ أن يُوَقَّتَ ظُهورَهُ بِوَقتٍ يَعلَمُهُ شيعَتُنا. قُلتُ: يا سَيِّدي، ولِمَ ذاكَ؟ قالَ: لِأَنَّهُ هُوَ السّاعَةُ الَّتي قالَ اللهُ تَعالىٰ: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ ٱلسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَىٰهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[1] الآيَةَ....

ثُمَّ تَظهَرُ الدّابَّةُ[2] بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، فَتَكتُبُ في وَجهِ المُؤمِنِ مُؤمِنٌ وفي وَجهِ الكافِرِ كافِرٌ، ثُمَّ يَظهَرُ السُّفيانِيُّ ويَسيرُ جَيشُهُ إلَى العِراقِ فَيُخَرِّبُهُ ويُخَرِّبُ الزَّوراءَ ويَترُكُهُما جَمّاءَ[3]، ويُخَرِّبُ الكوفَةَ وَالمَدينَةَ، وتَروثُ بِغالُهُم في مَسجِدِ رَسولِ اللهِ ﷺ، وجَيشُ السُّفيانِيِّ يَومَئِذٍ ثَلاثُمِئَةِ ألفِ رَجُلٍ بَعدَ أن خَرَّبَ الدُّنيا، ثُمَّ يَخرُجُ إلَى البَيداءِ يُريدُ مَكَّةَ وخَرابَ البَيتِ.

فَلَمّا صارَ بِالبَيداءِ وعَرَّسَ فيها، صاحَ بِهِم صائِحٌ: يا بَيداءُ أبيدي بِهِم، فَتَبتَلِعُهُمُ

---

۱. الأعراف: ۱۸۷.

۲. الدابة اشارة إلى آية ۸۲ من سورة النمل ﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ...﴾ أورده صاحب الامثل في تفسير كتاب المنزل بعد تناوله وبحثه للفظ «الدابة» ونقله لبعض الروايات في المجال: ومن مجموع ما مرّ نصل هنا إلى أنّ الدّابة تطلق في الأغلب على غير الناس، وقد استعملها القرآن في الأعم من الانسان وغيره أو في خصوص الإنسان، هذا من جهة، ومن جهة اخرىٰ فالقرائن المتعددة الموجودة في الآية ذاتها، والرّوايات الكثيرة في تفسير الآية، تدل على أنّ المراد من «دابّة الأرض» هنا إنسان نشط فعال فهو يميز الحق من الباطل والمؤمن من المنافق والكافر.إنسان يخرج في آخر الزمان قبيل يوم القيامة، وهو بنفسه آية من آيات عظمة الخالق! (ر.ک: الامثل: ج ۱۲ ص ۱۴۱).

۳. جمّاءُ: أي مستويةً ملساء (انظر: لسان العرب: ج ۱۲ ص ۱۰۹ «جمم»).

فرمود: «هرگز! خداوند، ظهور او را در وقتی که شیعیان ما بدانند، قرار نمی‌دهد».

گفتم: ای سَرور من! چرا این گونه است؟

فرمود: «چون آن، زمانی است که خداوند متعال فرموده است: ﴿از تو آن زمان را می‌پرسند که کِی فرا می‌رسد. بگو: تنها خدایم آن را می‌داند و کسی جز او به گاه فرا رسیدن وقتش، پرده از آن بر نمی‌دارد. [آن] در آسمان و زمین، سنگین است﴾ تا آخر آیه....

سپس جنبنده[1] میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] پدیدار می‌شود و بر صورت مؤمن، مؤمن و بر صورت کافر، کافر نوشته می‌شود. سپس سفیانی آشکار می‌شود و لشکرش را به سوی عراق روانه می‌کند و آن جا و بغداد را ویران و با خاک یکسان می‌کند و کوفه و مدینه را خراب می‌کند و استرهایشان در مسجد پیامبر خدا سرگین می‌اندازند و لشکر سفیانی، آن زمان و پس از خراب کردن دنیا، سیصدهزار نفرند، سپس به سوی بیداء می‌رود و آهنگ مکّه می‌کند تا کعبه را ویران کند.

هنگامی که به بیداء می‌رسد و شب را در آن جا می‌خوابد، بانگ زننده‌ای بر آنها فریاد بر می‌آورد: "ای بیداء! آنان را هلاک کن" و زمین، آنها را با اسبانشان می‌بلعد و تنها دو تن می‌مانند و فرشته‌ای فرود می‌آید و سر آن دو را به پشت می‌گرداند و [به یکی از آنها] می‌گوید: "ای بشیر! به سوی مهدی برو و هلاکت لشکر سفیانی را به او

---

۱. دابّة (جنبده) اشاره دارد به آنچه در آیهٔ ۸۲ از سورهٔ نمل آمده است: ﴿و چون وعدهٔ عذاب بر آنان واقع شود، جنبنده‌ای از زمین را برایشان بیرون می‌آوریم تا با آنان سخن بگوید...﴾. تفسیر نمونه (ج ۱۵ ص ۵۵۴) پس از بررسی واژهٔ «دابة» و نقل احادیثی، در پایان آورده است: در یک جمع‌بندی به این جا می‌رسیم: از یک‌سو واژهٔ «دابّه» بیشتر در غیر انسان‌ها به کار می‌رود (هر چند در قرآن کراراً در مفهوم اعم و یا در مورد انسان‌ها استعمال شده) و از سوی دیگر، قرائن متعدّدی در خود آیه وجود دارد و روایات فراوانی در تفسیر آیه وارد شده‌اند که نشان می‌دهد: منظور از «دابّة الأرض» در این جا انسانی است بسیار فعّال، مشخّص کنندهٔ خطّ حق و باطل، مؤمن و منافق و کافر؛ انسانی است که در آستانهٔ رستاخیز، ظاهر می‌شود و خود، یکی از آیات عظمت پروردگار است (همین دانش‌نامه: ص ۲۳۹ ح ۱۲۹۷ و ص ۳۴۱ ح ۱۳۸۱ و ص ۳۴۷ ح ۱۳۸۲.

الأَرضُ بِخَيلِهِم، فَيَبقَى اثنانِ، فَيَنزِلُ مَلَكٌ فَيُحَوِّلُ وُجوهَهُما إلىٰ وَرائِهِما، ويَقولُ: يا بَشيرُ امضِ إلَى المَهدِيِّ وبَشِّرهُ بِهَلاكِ جَيشِ السُّفيانِيِّ، وقالَ لِلَّذِي اسمُهُ نَذيرٌ، امضِ إلَى السُّفيانِيِّ فَعَرِّفهُ بِظُهورِ المَهدِيِّ ﷺ مَهدِيِّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

فَيَمضي مُبَشِّراً إلَى المَهدِيِّ ﷺ، ويُعَرِّفُهُ بِهَلاكِ جَيشِ السُّفيانِيِّ، وأَنَّ الأَرضَ انفَجَرَت، فَلَم يَبقَ مِنَ الجَيشِ عِقالُ ناقَةٍ، فَإذا باتَ مَسَحَ المَهدِيُّ ﷺ عَلىٰ وَجهِهِ ورَدَّهُ خَلقاً سَوِيّاً، ويُبايِعُهُ ويَكونُ مَعَهُ، وتَظهَرُ المَلائِكَةُ وَالجِنُّ، وتُخالِطُ النّاسَ، ويَسيرونَ مَعَهُ ولَيَنزِلُنَّ أرضَ الهِجرَةِ ويَنزِلونَ ما بَينَ الكوفَةِ وَالنَّجَفِ، ويَكونُ حينَئِذٍ عِدَّةَ أصحابِهِ سِتَّةٌ وأَربَعونَ ألفاً مِنَ المَلائِكَةِ ومِثلُها مِنَ الجِنِّ، ثُمَّ يَنصُرُهُ اللهُ ويَفتَحُ عَلىٰ يَدَيهِ....

قالَ المُفَضَّلُ: يا سَيِّدي ثُمَّ ماذا يَعمَلُ المَهدِيُّ ﷺ؟ قالَ ﷺ: يُثَوِّرُ سَرايـاهُ إلَى السُّفيانِيِّ إلىٰ دِمَشقَ، فَيَأخُذونَهُ ويَذبَحونَهُ عَلَى الصَّخرَةِ.

۱۱۹۶. تفسير العياشي: عَن جابِرٍ الجُعفِيِّ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ يَقولُ:

اِلزَمِ الأَرضَ لا تُحَرِّكَنَّ يَدَكَ ولا رِجلَكَ أبَداً، حَتّىٰ تَرىٰ عَلاماتٍ أذكُرُها لَكَ في سَنَةٍ، وتَرىٰ مُنادِياً يُنادي بِدِمَشقَ، وخُسِفَ بِقَريَةٍ مِن قُراها، ويَسقُطُ طائِفَةٌ مِن مَسجِدِها، فَإذا رَأَيتَ التُّركَ جازوها فَأَقبَلَتِ التُّركُ حَتّىٰ نَزَلَتِ الجَزيرَةَ، وأَقبَلَتِ الرّومُ حَتّىٰ نَزَلَتِ الرَّملَةَ، وهِيَ سَنَةُ اختِلافٍ في كُلِّ أرضٍ مِن أرضِ العَرَبِ.

وإنَّ أهلَ الشّامِ يَختَلِفونَ عِندَ ذٰلِكَ عَلىٰ ثَلاثِ راياتٍ: الأَصهَبِ وَالأَبقَعِ وَالسُّفيانِيِّ، مَعَ بَني ذَنَبِ الحِمارِ مُضَرُ، ومَعَ السُّفيانِيِّ أخوالُهُ مِن كَلبٍ، فَيَظهَرُ السُّفيانِيُّ ومَن مَعَهُ عَلىٰ بَني ذَنَبِ الحِمارِ، حَتّىٰ يَقتُلوا قَتلاً لَم يَقتُلهُ شَيءٌ قَطُّ.

بشارت بده" و به دیگری که نامش نذیر (هشدار دهنده) است، می‌گوید: "به نزد سفیانی برو و ظهور مهدی خاندان محمّد را به او خبر بده". او بشارت هلاکت لشکر سفیانی را برای مهدیؑ می‌برد و این که زمین باز شد و از لشکر سفیانی، زمام شتری را نیز باقی ننهاد، و چون می‌خوابد، مهدیؑ دست بر صورت او می‌کشد و او را به شکل درستش بر می‌گرداند و او با وی (قائمؑ) بیعت می‌کند و با او می‌ماند. فرشتگان و جن، آشکار می‌شوند و با مردم در می‌آمیزند و همراه او (امام) حرکت می‌کنند و در سرزمین هجرت (مدینه) و میان کوفه و نجف فرود می‌آیند و این هنگام، شمار یارانش، چهل و شش هزار فرشته و به همین تعداد، جن است و سپس خداوند، او را یاری می‌دهد و فتح را بر دستانش جاری می‌کند»....

مفضّل می‌گوید: ای سَرور من! سپس مهدیؑ چه می‌کند؟

فرمود: «نیروهایش را به سوی سفیانی در دمشق روانه می‌کند و او را می‌گیرند و روی صخره می‌کشند».[1]

۱۱۹۶. **تفسیر العیّاشی** ـ به نقل از جابر جعفی ـ: امام باقرؑ فرمود: «به زمین بچسب و هیچ حرکتی مکن تا علامت‌هایی را که برایت می‌گویم و [همه] در یک سال اتّفاق می‌افتند، ببینی: جارچی ندا دهنده در دمشق، و به زمین فرو رفتن یکی از آبادی‌های آن و فرو ریختن بخشی از مسجد آن، و هنگامی که دیدی تُرکان از آن گذشته‌اند و پیش آمده‌اند و در جزیره فرود آمده‌اند، و روم، پیشروی کرده و در رمله فرود آمده، و آن، سالی است که در همهٔ سرزمین‌های عربی اختلاف [و درگیری] است و این هنگام، شامیان به سه دستهٔ مختلف تقسیم می‌شوند: [پیروان] اصهب، ابقع و سفیانی. همراه تیرهٔ ذنب الحمار (دم درازگوش)، قبیلهٔ مضر هستند، و همراه سفیانی، خویشان مادری‌اش از قبیلهٔ کلب؛ و سفیانی و همراهاش بر تیرهٔ ذنب الحمار پیروز می‌شوند و چنان کشتاری می‌کنند که کسی پیش از آن نکرده است.

---

۱. مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹ و ۱۸۵ و ۱۹۰، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱ و ۱۰ و ۱۶.

ويَحضُرُ رَجُلٌ بِدِمَشقَ فَيُقتَلُ هُوَ ومَن مَعَهُ قَتلاً لَم يَقتُلهُ شَيءٌ قَطُّ، وهُوَ مِن بَني ذَنَبِ الحِمارِ، وهِيَ الآيَةُ الَّتي يَقولُ اللهُ تَبارَكَ وتَعالىٰ: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾[1].

ويَظهَرُ السُّفيانِيُّ ومَن مَعَهُ حَتّىٰ لا يَكونَ لَهُ هِمَّةٌ إلّا آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ وشيعَتَهُم، فَيَبعَثُ بَعثاً إلَى الكوفَةِ، فَيُصابُ بِأُناسٍ مِن شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ بِالكوفَةِ قَتلاً وصَلباً... فَالزَمِ الأَرضَ ولا تَتَّبِع مِنهُم رَجُلاً أبَداً حَتّىٰ تَرىٰ رَجُلاً مِن وُلدِ الحُسَينِ ﷺ، مَعَهُ عَهدُ نَبِيِّ اللهِ ورايَتُهُ وسِلاحُهُ، فَإِنَّ عَهدَ نَبِيِّ اللهِ صارَ عِندَ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ ﷺ، ثُمَّ صارَ عِندَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، ويَفعَلُ اللهُ ما يَشاءُ. فَالزَم هٰؤُلاءِ أبَداً وإيّاكَ ومَن ذَكَرتُ لَكَ.

فَإِذا خَرَجَ رَجُلٌ مِنهُم مَعَهُ ثَلاثُمِئَةٍ وبِضعَةَ عَشَرَ رَجُلاً، ومَعَهُ رايَةُ رَسولِ اللهِ ﷺ عامِداً إلَى المَدينَةِ حَتّىٰ يَمُرَّ بِالبَيداءِ، حَتّىٰ يَقولَ: هٰكَذا مَكانُ القَومِ الَّذينَ يُخسَفُ بِهِم، وهِيَ الآيَةُ الَّتي قالَ اللهُ: ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ * أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ﴾[2] فَإِذا قَدِمَ المَدينَةَ أخرَجَ مُحَمَّدَ بنَ الشَّجَرِيِّ عَلىٰ سُنَّةِ يوسُفَ، ثُمَّ يَأتِي الكوفَةَ فَيُطيلُ بِهَا المَكثَ ما شاءَ اللهُ أن يَمكُثَ حَتّىٰ يَظهَرَ عَلَيها.

ثُمَّ يَسيرُ حَتّىٰ يَأتِيَ العَذراءَ[3] هُوَ ومَن مَعَهُ، وقَد لَحِقَ بِهِ ناسٌ كَثيرٌ، وَالسُّفيانِيُّ

---

۱. مریم: ۳۷.

۲. النحل: ۴۵ و ۴۶.

۳. عَذراءُ: هي قرية بغوطة دمشق (معجم البلدان: ج ۴ ص ۹۱) وهی محل شهادة حجر بن عدی في سنه ۵۱.

و مردی در دمشق حضور می‌یابد و او و همراهانش را به گونه‌ای می‌کشند که مانند آن، دیده نشده است و او از تیرهٔ ذنب الحمار است و این، همان آیه‌ای که خداوند متعال در آن می‌فرماید: **﴿آن گاه از میان ایشان چند دسته اختلاف ورزیدند. وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ!﴾**.

سفیانی و همراهانش پیروز می‌شوند و اندیشناک چیزی جز خاندان محمّدﷺ و شیعهٔ آنان نیستند. از این رو، گروهی را روانه کوفه می‌کند و دسته‌ای از پیروان خاندان محمّد را در کوفه می‌کُشد و به دار می‌کِشد.... [در این زمان] به زمین بچسب و دنبال هیچ یک از آنان به راه نیفت، تا این که مردی از نسل حسینؑ را ببینی که عهد و پرچم و سلاح پیامبر خدا را به همراه دارد، که عهد پیامبر خدا به علی بن الحسینؑ و سپس به محمّد بن علیؑ رسید و خدا هر چه بخواهد، می‌کند و همیشه با اینها باش و مبادا همراه کسانی شوی که برایت گفتم. در این هنگام، مردی از نسل حسین خروج می‌کند که سیصد و ده نفر و اندی مرد همراهش هستند و پرچم پیامبر خداﷺ را همراه خود و آهنگ مدینه را دارد و چون از بیداء می‌گذرد، می‌گوید: این جا مکان کسانی است که به زمین فرو برده می‌شوند و آن، همان سخن خدای متعال است: **﴿پس آیا آنان که به نیرنگ، بدی‌ها کردند، ایمن از این هستند که خداوند، آنان را به زمین فرو برد، یا از جایی که نمی‌دانند، به ایشان عذاب رسد، یا آنها را میان رفت و آمدشان بگیرد؟ پس آنها ناتوان کننده[ی خدا] نیستند﴾** و چون وارد مدینه شود، محمّد بن شجری را مطابق سنّت یوسف بیرون می‌آورد و سپس به کوفه می‌آید و در آن جا مدّتی طولانی و هر اندازه که خدا بخواهد، می‌ماند تا بر آن چیره می‌شود.

سپس با همراهانش حرکت می‌کند تا به عذراء[1] برسد و گروه فراوانی از مردم به او ملحق می‌شوند و سفیانی در آن زمان در رمله[2] است، تا این که با هم رو به رو می‌شوند و آن، روز تبدیل (جای‌گزینی) است. برخی از پیروان خاندان محمّدﷺ که همراه سفیانی

---

۱. عذرا، از آبادی‌های شام و جایی است که معاویه، حجر بن عدی را گردن زد.

۲. رمله، شهری در فلسطین و در دوازده میلی بیت المقدّس است.

يَومَئِذٍ بِوادِي الرَّملَةِ[۱]، حَتّىٰ إذَا التَقَوا وهُم يَومَ الأَبدالِ يَخرُجُ أُناسٌ كانوا مَع السُّفيانِيِّ مِن شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ، ويَخرُجُ ناسٌ كانوا مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ إلَى السُّفيانِيِّ فَهُم مِن شيعَتِهِ حَتّىٰ يَلحَقوا بِهِم، ويَخرُجُ كُلُّ ناسٍ إلىٰ رايَتِهِم، وهُوَ يَومُ الأَبدالِ.

قالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: ويَقتُلُ يَومَئِذٍ السُّفيانِيُّ ومَن مَعَهُ حَتّىٰ لا يُترَكَ مِنهُم مُخبِرٌ، وَالخائِبُ يَومَئِذٍ مَن خابَ مِن غَنيمَةِ كَلبٍ، ثُمَّ يُقبِلُ إلَى الكوفَةِ فَيَكونُ مَنزِلُهُ بِها، فَلا يَترُكُ عَبداً مُسلِماً إلّا اشتَراهُ وأَعتَقَهُ، ولا غارِماً إلّا قَضىٰ دَينَهُ، ولا مَظلِمَةً لِأَحَدٍ مِنَ النّاسِ إلّا رَدَّها، ولا يُقتَلُ مِنهُم عَبدٌ إلّا أدّىٰ ثَمَنَهُ دِيَةً مُسَلَّمَةً إلىٰ أهلِها، ولا يُقتَلُ قَتيلٌ إلّا قَضىٰ عَنهُ دَينَهُ وأَلحَقَ عِيالَهُ فِي العَطاءِ، حَتّىٰ يَملَأَ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً وعُدواناً، ويَسكُنُ[۲] هُوَ وأَهلُ بَيتِهِ الرَّحبَةَ[۳]، وَالرَّحبَةُ إنَّما كانَت مَسكَنَ نوحٍ وهِيَ أرضٌ طَيِّبَةٌ، ولا يَسكُنُ رَجُلٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ولا يُقتَلُ إلّا بِأَرضٍ طَيِّبَةٍ زاكِيَةٍ، فَهُمُ الأَوصِياءُ الطَّيِّبونَ.

۱۱۹۷. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَحيَى العَطّارُ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ حَسّانَ الرّازِيُّ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الكوفِيِّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ سِنانٍ، عَن عُبَيدِ بنِ زُرارَةَ، قالَ: ذُكِرَ عِندَ أبي عَبدِ اللهِ ﷺ السُّفيانِيُّ، فَقالَ: أنّىٰ يَخرُجُ ذٰلِكَ ولَمّا يَخرُج كاسِرُ عَينَيهِ بِصَنعاءَ!

۱۱۹۸. **الأمالي للطوسي**: بِهٰذَا الإسنادِ[۴] عَن هِشامٍ، قالَ: قالَ أبو عَبدِ اللهِ ﷺ وذَكَرَ السُّفيانِيَّ،

---

۱. الرملة: مدينة بفلسطين، كانت قصبتها و كانت رباطا للمسلمين و بينها و بين بيت المقدس اثنا عشر ميلا و هي كورة منها(المراصد).

۲. في المصدر: «يَسكُنُهُ» وهو تصحيف ظاهر.

۳. الرحبة :قرية بحذاء القادسية على يسار الحجاج إذا أرادوا مكة او محلة بالكوفة (معجم البلدان ج ۳ ص ۳۳).

۴. أي الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمّد بن وهبان، عن أحمد بن إبراهيم، عن الحسن بن عليّ الزعفراني، عن البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير.

بودند، بیرون می‌آیند و به آنان می‌پیوندند و برخی از پیروان سفیانی که با خاندان محمّدﷺ بوده‌اند، بیرون می‌آیند و به سفیانی ملحق می‌شوند و هر دسته زیر پرچم خود، جای می‌گیرند و آن، روز تبدیل است.

امیر مؤمنان‌ؑ فرمود: در این روز، سفیانی و همراهانش همه کشته می‌شوند و حتّی کسی نمی‌ماند که خبری از آنها بیاورد و محروم در آن روز، کسی است که از غنیمت قبیلهٔ کلب [که همراه سفیانی هستند]، بی‌نصیب بماند.

سپس به کوفه روی می‌آورد و در آن جا منزل می‌کند و بردهٔ مسلمانی را نمی‌گذارد جز آن که او را می‌خَرَد و آزاد می‌کند و بدهکاری را [نمی‌گذارد]، جز آن که بدهی‌اش را می‌پردازد و [نیز] چیز به ستم برده شده‌ای را، جز آن که به صاحبش باز می‌گرداند و از سپاهش بنده‌ای کشته نمی‌شود، جز آن که خون‌بهای او را به صاحبانش تسلیم می‌کند و کسی کشته نمی‌شود، جز آن که بدهی‌اش را ادا می‌کند و نانخوران او را به حقوق‌بگیران از بیت‌المال ملحق می‌کند، تا آن که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از جور و تجاوز پر شده است. او و خاندانش در رُحبه،[1] ساکن می‌شوند و رحبه همان سرای نوح و سرزمینی پاک است و [سنّت، این است که] هیچ مردی از خاندان محمّد، جز در جایی پاک و پاکیزه سکنا نمی‌گزیند و کشته نمی‌شود و ایشان، وصیّانی پاک هستند».[2]

۱۱۹۷. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبید بن زراره ـ: نزد امام صادق‌ؑ از سفیانی سخن به میان آمد. فرمود: «کِی و کجا خروج کند، در حالی که هنوز آن که باید چشمانش را خُرد کند، از صنعا [در یمن] خروج نکرده است!؟».[3]

۱۱۹۸. **الأمالی**، طوسی ـ با سندش به نقل از هشام ـ: امام صادق‌ؑ از سفیانی یاد کرد و

---

۱. رُحبه، محلّه‌ای است در کوفه یا محلّی نزدیک قادسیّه و تا کوفه یک روز راه بوده است. گویا منظور، حوالی مسجد سهلهٔ کنونی و نجف اشرف است که در احادیث دیگر نیز بدان تصریح شده است.

۲. تفسیر العیّاشی: ج ۱ ص ۶۴ ح ۱۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۲ ح ۸۷ نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۱۲۱ ح ۱۱۸۴ و برای دیدن تمام حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه ص ۳۸۱ ح ۱۳۹۲.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۷ ح ۶۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۵ ح ۱۲۳.

فَقالَ:

أمّا الرِّجالُ فَتُواري وُجوهَها عَنهُ، وأمّا النِّساءُ فَلَيسَ عَلَيهِنَّ بَأسٌ.

۱۱۹۹. الأمالي للطوسي: بِهٰذَا الإسنادِ[۱] عَن خَلّادٍ، قالَ: سَأَلَ رَجُلٌ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقالَ: يا أبا عَبدِ اللهِ، إذا خَرَجَ السُّفيانِيُّ فَما حالُنا؟ قالَ: إذا كانَ ذٰلِكَ فَإلَينا.

۱۲۰۰. بحار الأنوار: بِإسنادِهِ[۲] عَن إسماعيلَ بنِ مِهرانَ، عَنِ ابنِ عَمَيرَةَ، عَنِ الحَضرَمِيِّ[۳]، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: كَيفَ نَصنَعُ إذا خَرَجَ السُّفيانِيُّ؟ قالَ:

تُغَيِّبُ الرِّجالُ وُجوهَها مِنهُ، ولَيسَ عَلَى العِيالِ بَأسٌ، فَإذا ظَهَرَ عَلَى الأكوارِ الخَمسِ[۴] ـ يَعني كُوَرَ الشّامِ ـ فَانفِروا إلىٰ صاحِبِكُم.

۱۲۰۱. الفتن لابن حماد: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ مَروانَ، عَنِ الهَيثَمِ بنِ عَبدِ الرَّحمٰنِ، قالَ: حَدَّثَني مَن سَمِعَ عَلِيّاً ﷺ يَقولُ:

إذا بَعَثَ السُّفيانِيُّ إلَى المَهدِيِّ جَيشاً فَخُسِفَ بِهِم بِالبَيداءِ، وبَلَغَ ذٰلِكَ أهلَ الشّامِ، قالوا لِخَليفَتِهِم: قَد خَرَجَ المَهدِيُّ فَبايِعهُ وَادخُل في طاعَتِهِ وإلّا قَتَلناكَ، فَيُرسِلُ إلَيهِ بِالبَيعَةِ.

ويَسيرُ المَهدِيُّ حَتّىٰ يَنزِلَ بَيتَ المَقدِسِ، وتُنقَلُ إلَيهِ الخَزائِنُ، وتَدخُلُ العَرَبُ وَالعَجَمُ وأهلُ الحَربِ وَالرُّومُ وغَيرُهُم في طاعَتِهِ مِن غَيرِ قِتالٍ، حَتّىٰ تُبنَى المَساجِدُ بِالقُسطَنطينِيَّةِ وما دونَها، ويَخرُجُ قَبلَهُ رَجُلٌ مِن أهلِ بَيتِهِ بِأهلِ المَشرِقِ، يَحمِلُ

---

۱. أي الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمّد بن وهبان، عن أبي عيسى محمّد بن إسماعيل بن حيّان الورّاق، عن أبي جعفر محمّد بن الحسين بن الحفص الخثعمي الأسدي، عن أبي سعيد عبّاد بن يعقوب الأسدي.

۲. أي السيّد عليّ بن عبد الحميد فيما رُوي عنه في كتاب سرور أهل الإيمان.

۳. في كتاب سرور أهل الإيمان: يوسف بن عميرة بن أبي بكر الحضرمي.

۴. راجع: ص ۱۰۸ (مدة مُلك السفياني).

فرمود: «مردان باید خود را از او پنهان بدارند؛ امّا زنان مشکلی ندارند».[۱]

۱۱۹۹ . **الأمالی**، طوسی ـ با سندش به نقل از خلّاد ـ: مردی از امام صادق﵇ پرسید: ای ابو عبد الله! هنگامی که سفیانی خروج می‌کند، حال ما چگونه است؟ فرمود: «چون این گونه شد، به سوی ما بیایید».[۲]

۱۲۰۰ . **بحار الأنوار** ـ با سندش به نقل از حضرمی ـ: به امام صادق﵇ گفتم: چون سفیانی خروج کرد، ما چه کنیم؟

فرمود: «مردان، خود را از او پنهان کنند؛ ولی زنان و فرزندان مشکلی ندارند و چون سفیانی بر مناطق پنجگانهٔ شام[۳] چیره شد، به سوی صاحبتان (امام زمان﵇) کوچ کنید».[۴]

۱۲۰۱ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از هیثم بن عبد الرحمان ـ: این حدیث را کسی برایم گفت که خود از امام علی﵇ شنیده بود: «هنگامی که سفیانی لشکری را به سوی مهدی﵇ روانه می‌کند، در بیداء فرو می‌روند و این به شامیان می‌رسد. به خلیفه‌شان می‌گویند: مهدی، خروج کرده است. با او بیعت کن و به اطاعتش در آی، که اگر چنین نکنی، تو را می‌کشیم. و او خبر بیعتش را برای وی می‌فرستد.

مهدی﵇ حرکت می‌کند تا این که در بیت المقدّس فرود می‌آید و گنجینه‌ها را برایش می‌آورند و عرب و عجم و اهل حرب[۵] و روم و جز آنان، بدون جنگ و خونریزی به اطاعتش در می‌آیند تا این که مسجدهایی در قسطنطنیّه و پایین‌تر از آن ساخته می‌شوند و پیش از او، مردی از خاندانش با اهل مشرق‌زمین خروج می‌کند که هشت ماه، شمشیرش را بر دوشش حمل می‌کند و چنان می‌کُشد که مایهٔ عبرت

---

۱. الأمالی، طوسی: ص ۶۶۱ ح ۱۳۷۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۵ ح ۱۷۰.

۲. الأمالی، طوسی: ص ۶۷۹ ح ۱۴۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۹ ح ۱۳۵.

۳. این مناطق در ص ۱۰۹ (مدت فرمان‌روایی سفیانی) نام برده شد (م).

۴. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۲ ح ۱۶۶ (به نقل از سرور أهل الإیمان: ص ۴۹ ح ۲۸).

۵. در نسخهٔ کتاب، «اهل حرب» آمده که معنای روشنی ندارد. شاید «أهل الغرب» بوده است.

السَّيفَ عَلىٰ عاتِقِهِ ثَمانِيَةَ أشهُرٍ يَقتُلُ ويُمَثِّلُ، ويَتَوَجَّهُ إلىٰ بَيتِ المَقدِسِ فَلا يَبلُغُهُ حَتّىٰ يَموتَ.

۱۲۰۲. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ أحمَدَ البَندَنيجِيُّ، عَن عُبَيدِ اللهِ بنِ موسَى العَلَوِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بنِ موسىٰ، عَن أحمَدَ بنِ أبي أحمَدَ الوَرّاقِ، عَن يَعقوبَ (بنِ) السَّرّاجِ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: مَتىٰ فَرَجُ شيعَتِكُم؟

قالَ: إذَا اختَلَفَ وُلدُ العَبّاسِ ووَهىٰ[1] سُلطانُهُم، وطَمِعَ فيهِم مَن لَم يَكُن يَطمَعُ، وخَلَعَتِ العَرَبُ أعِنَّتَها[2]، ورَفَعَ كُلُّ ذي صيصِيَةٍ[3] صيصِيَتَهُ، وظَهَرَ السُّفيانِيُّ، وأَقبَلَ اليَمانِيُّ، وتَحَرَّكَ الحَسَنِيُّ، خَرَجَ صاحِبُ هٰذَا الأَمرِ مِنَ المَدينَةِ إلىٰ مَكَّةَ بِتُراثِ رَسولِ اللهِ ﷺ.

قُلتُ: وما تُراثُ رَسولِ اللهِ ﷺ؟ فَقالَ: سَيفُهُ، ودِرعُهُ، وعِمامَتُهُ، وبُردُهُ، ورايَتُهُ، وقَضيبُهُ، وفَرَسُهُ، ولامَتُهُ، وسَرجُهُ.

۱۲۰۳. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَني جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ عاصِمٍ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ، عَن أبِي الحَسَنِ الرِّضا ۷، أنَّهُ قالَ:

قَبلَ هٰذَا الأَمرِ السُّفيانِيُّ، وَاليَمانِيُّ، وَالمَروانِيُّ، وشُعَيبُ بنُ صالِحٍ، فَكَيفَ يَقولُ: هٰذا هٰذا[4]؟

---

۱. وَهَنَ الثوبُ: إذا بَلِيَ وتَخَرَّقَ (النهاية: ج ۵ ص ۲۳۴ «وها»).

۲. العِنان: سير اللِّجام (النهاية: ج ۳ ص ۳۱۲ «عنن»).

۳. الصَّياصي: القرون [قرون البقر]، واحدها: صيصِيَة ـ بالتخفيف ـ، شَبَّهَ الفِتنة بها لشدّتها وصعوبة الأمر فيها (اُنظر: النهاية: ج ۳ ص ۶۷ «صيص»).

۴. أي كيف يقول محمّد بن إبراهيم بن إسماعيل - المعروف بابن طباطبا - ابن إبراهيم بن الحسن المثنى: أنا القائم؟ .وهو الذي خرج مع أبي السرايا في عصر المأمون وقصته معروفة في التواريخ .وفي بعض النسخ «وكف يقول هذا و هذا» و قوله «يقول» أي يشير و قال بيده أي أشار، و معنى الجملة كف يشير هكذا و هكذا، و هذه النسخة أنسب بالمقام عند بعض لكن في البحار كما في المتن (هامش المصدر) و راجع: دلائل الإمامة: ص ۴۸۹ ح ۴۸۶.

دیگران شود و به سوی بیت‌المقدّس روی می‌آورد؛ امّا به آن نمی‌رسد و می‌میرد».[۱]

۱۲۰۲. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از یعقوب بن سرّاج ـ: به امام صادق‌ﷺ گفتم: فَرَج (گشایش) شیعیان شما چه هنگام است؟

فرمود: «هنگامی که بنی عبّاس با هم اختلاف کنند و سلطنتشان ضعیف شود و حتّی کسی که فکر گرفتن قدرت را از آنان در سر نداشت، به طمع بیفتد و عرب‌ها افسار گسیخته شوند و هر کس پرچم حکومت‌خواهی برافرازد [و برای دیگری شاخ شود] و سفیانی ظهور کند و یمانی جلو بیاید و حسنی حرکت کند. آن گاه صاحب این امر (قیام و ولایت) از مدینه به همراه میراث پیامبر خداﷺ به سوی مکّه بیرون می‌آید».

گفتم: میراث پیامبر خداﷺ چیست؟

فرمود: «شمشیرش، زرهش، عمامه‌اش، ردایش، پرچمش، چوب‌دستی‌اش، اسبش، ابزارآلات جنگی‌اش و زین اسبش».[۲]

۱۲۰۳. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر ـ: امام رضاﷺ فرمود: «بیش از این امر (قیام قائمﷺ)، سفیانی، یمانی، مروانی و شعیب بن صالح پدیدار می‌شوند. پس چگونه [ظهور را در این زمان می‌داند و] می‌گوید: این است، این است[۳]؟!».[۴]

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۴۹ ح ۱۰۰۹، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۹ ح ۳۹۶۶۹.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۰ ح ۴۲ (با سندهای معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۲ ح ۱۱۲. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۱۶۳ ح ۱۲۲۱.

۳. یعنی چگونه محمّد بن ابراهیم بن اسماعیل معروف به ابن طباطبا ـ ابن ابراهیم بن حسن مثنّی می‌گوید که من قائم هستم و این محمّد بن ابراهیم، همان است که با ابو السرایا در زمان خلافت مأمون خروج کرد و داستانش در تاریخ معروف است و در بعضی از نسخه‌ها، «وکف یقول هذا و هذا (کف دستی که اشاره می‌کند و می‌گوید: این است و این آمده است) و برخی این نسخه را مناسب‌تر دانسته‌اند؛ ولی در بحار الأنوار، «کیف یقول هذا هذا» است.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۳ ح ۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۳ ح ۹۹.

۱۲۰۴ . البدء والتاريخ : عَن عَلِيٍّ بنِ أبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ ، في ذِكرِ الفِتَنِ بِالشّامِ قالَ :

فَإذا كانَ ذٰلِكَ خَرَجَ ابنُ آكِلَةِ الأكبادِ عَلىٰ أثَرِهِ ، لِيَستَولِيَ عَلىٰ مِنبَرِ دِمَشقَ ، فَإذا كانَ ذٰلِكَ فَانتَظِروا خُروجَ المَهدِيِّ .

راجع: ص ۲۱۴ (جوامع العلامات المحتومة).

۲ / ۱
الخَسفُ بِالبَيداءِ

أ ـ ما يَدُلُّ عَلىٰ أنَّ الخَسفَ مِنَ العَلاماتِ المَحتومَةِ لِقِيامِ المَهدِيِّ

۱۲۰۵ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ بِإسنادِهِ ، عَن هارونَ بنِ مُسلِمٍ ، عَن أبي خالِدٍ القَمّاطِ ، عَن حُمرانَ بنِ أعيَنَ ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ :

مِنَ المَحتومِ الَّذي لا بُدَّ أن يَكونَ مِن قَبلِ قِيامِ القائِمِ خُروجُ السُّفيانِيِّ ، وخَسفٌ بِالبَيداءِ ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ ، وَالمُنادي مِنَ السَّماءِ .

راجع: ص ۲۱۴ (جوامع العلامات المحتومة).

ب ـ ما يَدُلُّ عَلىٰ أنَّ الخَسفَ مِن عَلاماتِ السّاعَةِ

۱۲۰۶ . مسند ابن حنبل : حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ ، حَدَّثَني أبي ، ثنا سُفيانُ بنُ عُيَينَةَ ، عَنِ ابنِ إسحاقَ ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إبراهيمَ التَّيمِيِّ ، قالَ : سَمِعتُ بَقيرَةَ امرَأَةَ القَعقاعِ بنِ أبي حَدرَدٍ تَقولُ : سَمِعتُ رَسولَ اللهِ ﷺ عَلَى المِنبَرِ وهُوَ يَقولُ :

إذا سَمِعتُم بِجَيشٍ قَد خُسِفَ بِهِ قَريباً فَقَد أظَلَّتِ السّاعَةُ .

۱۲۰۴ . **البدء والتاریخ** ـ : علی بن ابی طالب ـ که درودهای خدا بر او باد ـ در ذکر فتنه‌هایی که در شام روی می‌دهد، فرمود: «هرگاه چنین شد، در پی آن، فرزند زن جگرخوار (سفیانی) خروج می‌کند تا بر منبر دمشق چیره شود و چون چنین شد، خروج مهدیؑ را منتظر باشید».[۱]

ر.ک: ص ۲۱۵ (مجموعهٔ علامت‌های حتمی).

۲/۱
فرورفتن زمین در بیداء

الف ـ آنچه فرو رفتن زمین را نشانهٔ حتمی قیام مهدیؑ می‌داند

۱۲۰۵ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از حمران بن اعین ـ : امام صادقؑ فرمود: «از امور حتمی که پیش از قیام قائم اتّفاق می‌افتد، خروج سفیانی است و نیز فرو رفتن زمین در بیداء و کشته شدن نفْس زکیّه و [ندای] منادی آسمانی».[۲]

ر.ک: ص ۲۱۵ (مجموعهٔ علامت‌های حتمی).

ب ـ آنچه فرو رفتن زمین را از نشانه‌های قیامت می‌داند

۱۲۰۶ . **مسند ابن حنبل** ـ با سندش به نقل از بقیره، همسر قعقاع بن ابی حدرد ـ : شنیدم که پیامبر خداﷺ بر منبر می‌فرماید: «هنگامی که شنیدید لشکری در همین نزدیکی مدینه به زمین فرو رفته است، [بدانید که] قیامت نزدیک شده است».[۳]

---

۱. البدء و التاریخ: ج ۲ ص ۱۷۷.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۴ ح ۲۶ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۴ ح ۴۴.
۳. مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۳۲۲ ح ۲۷۱۹۹. المعجم الکبیر: ج ۲۴ ص ۲۰۳ ح ۵۲۲، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۱۰ ح ۳۸۴۲۱.

ج ـ ما يُخبِرُ عَنِ الخَسفِ بِالبَيداءِ فَقَط

۱۲۰۷ . قرب الإسناد : مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ الحَميدِ، وعَبدُ الصَّمَدِ بنُ مُحَمَّدٍ، جَميعاً عَن حَنانِ بنِ سَديرٍ قالَ: سَأَلتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ عَن خَسفِ البَيداءِ، قالَ:

أمامَ مَصيرا[1] عَلَى البَريدِ، عَلَى اثنَي عَشَرَ ميلاً مِنَ البَريدِ الَّذي بِذاتِ الجَيشِ[2].

۱۲۰۸ . صحيح البخاري : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الصَّبّاحِ، حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ زَكَرِيّاءَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ سوقَةَ، عَن نافِعِ بنِ جُبَيرِ بنِ مُطعِمٍ، قالَ: حَدَّثَتني عائِشَةُ، قالَت: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

يَغزو جَيشٌ الكَعبَةَ، فَإذا كانوا بِبَيداءَ مِنَ الأَرضِ يُخسَفُ بِأَوَّلِهِم وآخِرِهِم. قالَت: قُلتُ: يا رَسولَ اللهِ، كَيفَ يُخسَفُ بِأَوَّلِهِم وآخِرِهِم، وفيهِم أسواقُهُم[3] ومَن لَيسَ مِنهُم؟

قالَ: يُخسَفُ بِأَوَّلِهِم وآخِرِهِم ثُمَّ يُبعَثونَ عَلىٰ نِيّاتِهِم.

۱۲۰۹ . صحيح مسلم : حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ حاتِمِ بنِ مَيمونٍ، حَدَّثَنَا الوَليدُ بنُ صالِحٍ، حَدَّثَنا عُبَيدُ اللهِ بنُ عَمرٍو، حَدَّثَنا زَيدُ بنُ أبي أُنَيسَةَ، عَن عَبدِ المَلِكِ العامِرِيِّ، عَن يوسُفَ بنِ ماهَكٍ، أخبَرَني عَبدُ اللهِ بنُ صَفوانَ، عَن أُمِّ المُؤمِنينَ، أنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ قالَ:

---

۱. و في بحار الأنوار:«صهرا» و لايفهم المراد منهما .لعلّ الصّواب هو: الصّفرا، و هو واد من ناحية المدينة كثير النّخل و الزّرع و الخير في طريق الحاجّ، و سلكه رسول الله ﷺ غير مرّة، و بينه و بين بدر مرحلة، او: صفر (بفتح اوله و ثانيه) و هو جبل احمرّ من جبال ملل قرب المدينة . (النظر: معجم البلدان: ج ۳ ص ۴۱۲).

۲. ذات الجيش: واد قرب المدينه.

۳. السّاقَةُ: جمع سائق، وهم الذين يسوقون الجيشَ الغُزاةَ ويكونون من ورائهم يحفظونه (تاج العروس: ج ۱۳ ص ۲۲۸ «سوق»).

ج ـ آنچه تنها از فرو رفتن زمین در بیدا خبر می‌دهد

۱۲۰۷ . **قرب الإسناد** ـ با سندش به نقل از حنان بن سدیر ـ: از امام صادق﵇ در بارهٔ فرو رفتن زمین در بیداء پرسیدم. فرمود: «به فاصلهٔ چهار فرسنگی جلوی مصیرا[1] و دوازده میلی[2] از چاپارخانه‌ای که در ذات الجیش[3] است».[4]

۱۲۰۸ . **صحیح البخاری** ـ با سندش به نقل از عایشه ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «لشکری آهنگ کعبه را می‌کند؛ ولی چون به بیداء می‌رسند، از اوّل تا آخرشان به زمین فرو می‌روند».

گفتم: ای پیامبر خدا! چگونه از اوّل تا آخرشان به زمین فرو می‌روند، در حالی که میان آنان، رانندگان و محافظان و یا کسانی هستند که از آنها به شمار نمی‌آیند؟

فرمود: «از اوّل تا آخرشان در زمین فرو می‌روند و سپس هر کدام بر نیّتشان محشور می‌شوند».[5]

۱۲۰۹ . **صحیح مسلم** ـ با سندش به نقل از عبد الله بن صفوان، از امّ المؤمنین ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «به زودی به این خانه (کعبه)، گروهی پناهنده می‌شوند که نه پشتیبانی دارند و نه عِدّه و عُدّه‌ای. لشکری در پی آنان روانه می‌شود که چون به سرزمین بیداء می‌رسند، به زمین فرو می‌روند».[6]

---

۱. مصیرا که احتمالاً همان صفراء است، نام جایی است که با توجّه به احادیث دیگر در بارهٔ بیداء، نزدیک مدینه قرار دارد (م).

۲. میل، واحد مسافت و یک سوم فرسنگ است.

۳. ذات الجیش، جایی نزدیک مدینه و ظاهراً همان بیداء است.

۴. قرب الإسناد: ص ۱۲۳ ح ۴۳۲ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۱ ح ۳.

۵. صحیح البخاری: ج ۲ ص ۷۴۶ ح ۲۰۱۲، صحیح ابن حبّان: ج ۱۵ ص ۱۵۵ ح ۶۷۵۵، سنن الترمذی: ج ۴ ص ۴۶۹ ح ۲۱۷۱، سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۱۳۵۱ ح ۴۰۶۵، مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۱۷۰ ح ۲۶۵۳۷، مسند الطیالسی: ص ۲۲۴ ح ۱۶۱۱ (در منابع چهارگانه به نقل از امّ سلمه با عبارت مشابه)، کنز العمّال: ج ۱۲ ص ۲۰۳ ح ۳۴۶۶۹.

۶. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۲۱۰ ح ۷؛ العمدة: ص ۴۲۷ ح ۸۹۳. نیز، ر. ک: مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۱۶۶ ح ۲۶۵۲۰ و ص ۲۱۷ ح ۲۶۷۵۲ و المعجم الکبیر: ج ۲۳ ص ۳۶۵ ح ۸۶۱ و مسند أبی یعلی: ج ۶ ص ۲۸۴ ح ۶۹۷۱ و تاریخ دمشق: ج ۲۹ ص ۲۰۵.

سَيَعوذُ بِهٰذَا البَيتِ ـ يَعنِي الكَعبَةَ ـ قَومٌ لَيسَت لَهُم مَنَعَةٌ ولا عَدَدٌ ولا عُدَّةٌ، يُبعَثُ إلَيهِم جَيشٌ، حَتّىٰ إذا كانوا بِبَيداءَ مِنَ الأَرضِ خُسِفَ بِهِم.

۱۲۱۰. **السنن الكبرى للنسائي**: أنبَأَ الحُسَينُ بنُ عيسَى البِسطامِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا سُفيانُ، عَن أُمَيَّةَ بنِ صَفوانَ بنِ عَبدِ اللهِ بنِ صَفوانَ، سَمِعَ جَدَّهُ يَقولُ: حَدَّثَتني حَفصَةُ أنَّها قالَت: قالَ النَّبِيُّ ﷺ:

لَيَؤُمَّنَّ هٰذَا البَيتَ جَيشٌ يَغزونَهُ، حَتّىٰ إذا كانوا بِبَيداءَ مِنَ الأَرضِ خُسِفَ بِأَوسَطِهِم، فَيُنادي أَوَّلُهُم آخِرَهُم فَيُخسَفُ بِهِم جَميعاً، فَلا يَنجو إلَّا الشَّريدُ[1] الَّذي يُخبِرُ عَنهُم.

۱۲۱۱. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ ورِشدينُ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّ ﷺ قالَ:

إذا نَزَلَ جَيشٌ في طَلَبِ الَّذينَ خَرَجوا إلىٰ مَكَّةَ فَنَزَلُوا البَيداءَ، خُسِفَ بِهِم ويُبادُ بِهِم، وهُوَ قَولُهُ ﷻ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُواْ فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُواْ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ مِن تَحتِ أقدامِهِم، ويَخرُجُ رَجُلٌ مِنَ الجَيشِ في طَلَبِ ناقَةٍ لَهُ، ثُمَّ يَرجِعُ إلَى النّاسِ فَلا يَجِدُ مِنهُم أحَداً، ولا يُحِسُّ بِهِم، وهُوَ الَّذي يُحَدِّثُ النّاسَ بِخَبَرِهِم.

۱۲۱۲. **تفسير الطبري**: حَدَّثَنا عِصامُ بنُ رَوّادِ بنِ الجَرّاحِ، قالَ: ثنا أبي، قالَ: ثنا سُفيانُ بنُ سَعيدٍ، قالَ: ثني مَنصورُ بنُ المُعتَمِرِ، عَن رِبعِيِّ بنِ حِراشٍ، قالَ: سَمِعتُ حُذَيفَةَ بنَ اليَمانِ يَقولُ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ وذَكَرَ فِتنَةً تَكونُ بَينَ أهلِ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ، قالَ:

فَبَينَما هُم كَذٰلِكَ، إذ خَرَجَ عَلَيهِمُ السُّفيانِيُّ مِنَ الوادِي اليابِسِ في فَورَةِ ذٰلِكَ،

---

۱. الشريد: الهارب، من قولهم: شرد البعير وغيره: إذا هرب. والشريد: المفرد (لسان العرب: ج ۳ ص ۲۳۷ «شرد»).

۱۲۱۰ . **السنن الکبری**، نسایی ـ با سندش به نقل از حفصه ـ: پیامبرﷺ فرمود: «لشکری آهنگ هجوم به این خانه را می‌کنند که چون به سرزمین بیداء می‌رسند، بخش میانی آنان در زمین فرو می‌روند و بخش اوّل آنها، بخش آخرشان را ندا می‌دهند و در این هنگام، همهٔ آنها در زمین فرو می‌روند، و کسی جز یک تن ـ که خبری از آنان می‌آورد ـ ، نجات نمی‌یابد».[۱]

۱۲۱۱ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ: امام علی﵇ فرمود: «هنگامی که لشکرِ روانه شده در پی کسانی که به سوی مکّه رفته‌اند، در بیداء منزل می‌کنند، به زمین فرو می‌روند و هلاک می‌شوند و این، همان سخن خدای‌ﷻ است: ﴿**و کاش آنان را می‌دیدی که چه سان هراسان اند و راه گریزی ندارند و از جایی نزدیک، گرفته شده‌اند!**﴾. نزدیک یعنی از زیر پاهایشان، و مردی از آن لشکر در پی شترش بیرون می‌رود و چون باز می‌گردد، هیچ یک از آنان را نمی‌یابد و احساس نمی‌کند، و او همان کسی است که خبر آنان را به مردم می‌دهد».[۲]

۱۲۱۲ . **تفسیر الطبری** ـ با سندش به نقل از حذیفة بن یمان ـ: پیامبر خداﷺ فتنهٔ میان اهل شرق و غرب را یاد کرد و فرمود: «در این میان و در بحبوحهٔ فتنه، سفیانی از درّهٔ خشک [بر می‌خیزد و] بر آنها می‌شورد و در دمشق فرود می‌آید و دو لشکر روانه می‌کند: لشکری به مشرق‌زمین و لشکری به مدینه تا در سرزمین بابِل در شهر ملعونه و بقعهٔ خبیثه فرود آیند. آنان بیش از سه هزار تن را می‌کشند و شکم بیش از صد زن را می‌درند و سیصد تن از سرکردگان عبّاسیان را در آن جا می‌کُشند و سپس

---

۱. السنن الکبری، نسائی: ج ۲ ص ۳۸۵ ح ۳۸۶۳، سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۱۳۵۰ ح ۴۰۶۳، مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۱۶۴ ح ۲۶۵۰۶، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۷۶ ح ۸۳۲۲، المعجم الکبیر: ج ۲۴ ص ۷۵ ح ۱۹۷، مسند أبی یعلی: ج ۶ ص ۲۹۸ ح ۷۰۰۸، کنز العمّال: ج ۱۲ ص ۲۰۸ ح ۳۴۶۹۰.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۹۴۲، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۸۴ ح ۳۱۵۳۸.

حَتّىٰ يَنزِلَ دِمَشقَ، فَيَبعَثُ جَيشَينِ: جَيشاً إلَى المَشرِقِ، وجَيشاً إلَى المَدينَةِ، حَتّىٰ يَنزِلوا بِأَرضِ بابِلَ فِي المَدينَةِ المَلعونَةِ، وَالبُقعَةِ الخَبيثَةِ، فَيَقتُلونَ أكثَرَ مِن ثَلاثَةِ آلافٍ، ويَبقُرونَ بِها أكثَرَ مِن مِئَةِ امرَأَةٍ، ويَقتُلونَ بِها ثَلاثَمِئَةِ كَبشٍ مِن بَنِي العَبّاسِ، ثُمَّ يَنحَدِرونَ إلَى الكوفَةِ فَيُخَرِّبونَ ما حَولَها.

ثُمَّ يَخرُجونَ مُتَوَجِّهينَ إلَى الشّامِ، فَتَخرُجُ رايَةُ هُدىٰ[1] مِنَ الكوفَةِ، فَتَلحَقُ ذٰلِكَ الجَيشَ مِنها عَلَى الفِئَتَينِ[2] فَيَقتُلونَهُم، لا يُفلِتُ مِنهُم مُخبِرٌ، ويَستَنقِذونَ ما في أيديهِم مِنَ السَّبيِ وَالغَنائِمِ، ويُخَلّي[3] جَيشَهُ التّالِيَ بِالمَدينَةِ، فَيَنهَبونَها ثَلاثَةَ أيّامٍ ولَياليها، ثُمَّ يَخرُجونَ مُتَوَجِّهينَ إلىٰ مَكَّةَ، حَتّىٰ إذا كانوا بِالبَيداءِ، بَعَثَ اللهُ جِبريلَ، فَيَقولُ: يا جَبرائيلُ اذهَب فَأَبِدهُم، فَيَضرِبُها بِرِجلِهِ ضَربَةً يَخسِفُ اللهُ بِهِم، فَذٰلِكَ قَولُهُ في سورَةِ سَبَأٍ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُواْ فَلَا فَوْتَ...﴾[4] الآيَةَ، ولا يَنفَلِتُ مِنهُم إلّا رَجُلانِ: أحَدُهُما بَشيرٌ وَالآخَرُ نَذيرٌ، وهُما مِن جُهَينَةَ، فَلِذٰلِكَ جاءَ القَولُ: وعِندَ جُهَينَةَ الخَبَرُ اليَقينُ.

۳/۱
قَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ

۱/۳/۱ـ۱
قَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ

۱۲۱۳. الغيبة للطوسي: أحمَدُ بنُ إدريسَ، عَن عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدِ بنِ قُتَيبَةَ، عَنِ الفَضلِ بنِ

---

۱. في مجمع البيان و بحار الأنوار: «هُدىً»، وهو الصحيح.
۲. ليس في مجمع البيان و بحار الأنوار وفي تفسير القرطبي «ليلتين»
۳. في مجمع البيان و بحار الأنوار: «يَحُلُّ»، وهو الأنسب.
۴. سبأ: ۵۱.

به کوفه سرازیر می‌شوند و گرداگرد آن را خراب می‌کنند. آن گاه به سوی شام رو می‌کنند و سپس پرچم هدایتی از کوفه بیرون می‌آید که به دو گروه از آن لشکر می‌رسد[۱] و آنها را می‌کشند، به گونه‌ای که حتّی کسی از آنها نمی‌ماند تا خبری بیاورد و غنیمت‌ها و اسیران در دست آنان را نجات می‌دهند و لشکر دیگر سفیانی در مدینه فرود می‌آید و آن را سه روز و سه شب غارت می‌کنند و سپس خارج می‌شوند و به مکّه روی می‌آورند تا این که در بیداء (بیابان میان مدینه و مکّه)، خداوند، جبرئیل را روانه می‌کند و به او می‌فرماید: "ای جبرئیل! برو و آنان را هلاک کن" و او با پایش ضربه‌ای به آن بیابان می‌زند و خداوند، آنان را به زمین فرو می‌برد، و این، همان سخنش در سورهٔ سبأ است: ﴿و کاش آن گاه را می‌دیدی که چه سان هراسان اند و راه گریزی ندارند...﴾ و هیچ کس از آنها نجات نمی‌یابد، جز دو تن که یکی بشارت می‌دهد و یکی هشدار، و هر دو از قبیلهٔ جهینه اند، و از این جا سخن: "و خبر یقینی، نزد جهینه است" آمده است».[۲]

۳/۱
کشته شدن نفس زکیه

۱ـ۳/۱

حتمی بودن کشته شدن نفس زکیّه

۱۲۱۳. **الغیبة**، طوسی ـ به نقل از ابوحمزهٔ ثمالی ـ: به امام صادق علیه السلام گفتم: امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «خروج سفیانی، حتمی است و ندای آسمانی و طلوع خورشید از مغرب

---

۱. عبارت عربی «علی الفئتین»، در برخی منابع نیامده و در برخی به شکل «علی میلین (دو میلی کوفه)» و برخی «علی لیلتین (به فاصلهٔ دو شب)» آمده است (م).

۲. تفسیر الطبری: ج ۱۲ ص ۱۰۷، تفسیر القرطبی: ج ۱۴ ص ۳۱۵؛ مجمع البیان: ج ۸ ص ۶۲۲ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۶.

شاذانَ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن أبي حَمزَةَ الثُّمالِيِّ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِاللهِ ﷺ: إنَّ أبا جَعفَرٍ ﷺ كانَ يَقولُ: خُروجُ السُّفيانِيِّ مِنَ المَحتومِ، وَالنِّداءُ مِنَ المَحتومِ، وطُلوعُ الشَّمسِ مِنَ المَغرِبِ مِنَ المَحتومِ، وأَشياءُ كانَ يَقولُها مِنَ المَحتومِ.

فَقالَ أبو عَبدِاللهِ ﷺ: وَاختِلافُ بَني فُلانٍ مِنَ المَحتومِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُ القائِمِ مِنَ المَحتومِ.

۱۲۱۴. **الكافي**: عَن عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ ﷺ يَقولُ:

خَمسُ عَلاماتٍ قَبلَ قِيامِ القائِمِ: الصَّيحَةُ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالخَسفُ،[1] وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وَاليَمانِيُّ.

۱۲۱۵. **كمال الدين**: حَدَّثَنا أبي ﷺ قالَ: حَدَّثَنا عَبدُاللهِ بنُ جَعفَرٍ الحِميَرِيُّ، عَن إبراهيمَ بنِ مَهزِيارَ، عَن أخيهِ عَلِيٍّ، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ، عَن صَفوانَ بنِ يَحيىٰ، عَن مُحَمَّدِ بنِ حَكيمٍ، عَن مَيمونٍ البانِ، عَن أبي عَبدِاللهِ الصّادِقِ ﷺ قالَ:

خَمسٌ قَبلَ قِيامِ القائِمِ: اليَمانِيُّ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالمُنادي يُنادي مِنَ السَّماءِ، وخَسفٌ بِالبَيداءِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ.

۱۲۱۶. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ أحمَدَ البَندَنيجِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عُبَيدُاللهِ بنُ موسَى العَلَوِيُّ، عَن يَعقوبَ بنِ يَزيدَ، عَن زِيادِ بنِ مَروانَ، عَن عَبدِاللهِ بنِ سِنانٍ، عَن أبي عَبدِاللهِ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

النِّداءُ مِنَ المَحتومِ، وَالسُّفيانِيُّ مِنَ المَحتومِ، وَاليَمانِيُّ مِنَ المَحتومِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ.

---

۱. في سائر المنابع: «الخسف بالبيداء» بدل «الخسف».

نیز حتمی است» و چیزهای دیگری که آنها را حتمی می‌دانست.

امام صادق﵇ فرمود: «و اختلاف فلان طایفه نیز حتمی است و کشته شدن نفْس زکیّه نیز حتمی است و خروج قائم﵇ نیز حتمی است».[۱]

۱۲۱۴ . **الکافی** ـ به نقل از عمر بن حنظله ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «پنج نشانه، پیش از قیام قائم است: بانگ [آسمانی]، [خروج] سفیانی، فرو رفتن [سپاه او] در زمین، کشته شدن نفْس زکیّه و [خروج] یمانی».[۲]

۱۲۱۵ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از میمونِ بان ـ: امام صادق﵇ فرمود: «پنج چیز، پیش از قیام قائم، روی می‌دهد: [خروج] یمانی و سفیانی، ندای آسمانی، به زمین فرو رفتن در بیداء و کشته شدن نفْس زکیّه».[۳]

۱۲۱۶ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الله بن سنان ـ: امام صادق﵇ فرمود: «ندای آسمانی، از امور حتمی است و [خروج] سفیانی، حتمی است و [خروج] یمانی هم حتمی است و کشته شدن نفْس زکیّه نیز حتمی است».[۴]

---

۱. الغیبة، طوسی: ۴۳۵ ح ۴۲۵ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۸ ح ۲۷. نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۲۱۳ ح ۱۲۷۵.

۲. الکافی: ج ۸ ص ۳۱۰ ح ۴۸۳ (با سند معتبر)، کمال الدین: ص ۶۵۰ ح ۷، الغیبة، طوسی: ص ۴۳۶ ح ۴۲۷ (همهٔ این منابع با سند معتبر)، الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۲ ح ۹ (در همهٔ این منابع، «فرو شدن در زمین در بیداء» آمده است)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۴ ح ۷۴. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۲۱۷ ح ۱۲۸۰.

۳. کمال الدین: ص ۶۴۹ ح ۱، الخصال: ص ۳۰۳ ح ۸۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۷۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳ ح ۲۹.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۲ ح ۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۳ ح ۹۸.

۱۲۱۷ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ : حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَن يَعقوبَ بنِ يَزيدَ، عَن زِيادٍ القَندِيِّ، عَن غَيرِ واحِدٍ مِن أصحابِهِ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ، أنَّهُ قالَ : قُلنا لَهُ : السُّفيانِيُّ مِنَ المَحتومِ؟

فَقالَ : نَعَم، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ، وَالقائِمُ مِنَ المَحتومِ، وخَسفُ البَيداءِ مِنَ المَحتومِ.

۱۲۱۸ . الإرشاد : الفَضلُ بنُ شاذانَ، عَمَّن رَواهُ، عَن أبي حَمزَةَ، قالَ : قُلتُ لِأَبي جَعفَرٍ ﷺ : خُروجُ السُّفيانِيِّ مِنَ المَحتومِ؟

قالَ : نَعَم، وَالنِّداءُ مِنَ المَحتومِ، وطُلوعُ الشَّمسِ مِن مَغرِبِها مَحتومٌ، وَاختِلافُ بَنِي العَبّاسِ فِي الدَّولَةِ مَحتومٌ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مَحتومٌ، وخُروجُ القائِمِ مِن آلِ مُحَمَّدٍ مَحتومٌ.

۱۲۱۹ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ : حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ مُحَمَّدٍ قالَ : حَدَّثَنا عُبَيسُ بنُ هِشامٍ، قالَ : حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ جَبَلَةَ، عَن أبيهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الصّامِتِ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ : قُلتُ لَهُ : ما مِن عَلامَةٍ بَينَ يَدَي هٰذَا الأَمرِ؟ فَقالَ : بَلىٰ، قُلتُ : وما هِيَ؟ قالَ :

هَلاكُ العَبّاسِيِّ، وخُروجُ السُّفيانِيِّ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وَالخَسفُ بِالبَيداءِ، وَالصَّوتُ مِنَ السَّماءِ.

فَقُلتُ : جُعِلتُ فِداكَ، أخافُ أن يَطولَ هٰذَا الأَمرُ؟

فَقالَ : لا، إنَّما هُوَ كَنِظامِ الخَرَزِ يَتبَعُ بَعضُهُ بَعضاً.

۱۲۲۰ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ، قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَحيَى العَطّارُ، قالَ :

۱۲۱۷ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از زیاد قندی، از چند تن از یارانش ـ: به امام صادق﵇ گفتیم: [خروج] سفیانی، حتمی است؟

فرمود: «آری، و کشته شدن نفْس زکیّه نیز از امور حتمی است و [ظهور] قائم هم حتمی است و به زمین فرو رفتن در بیداء هم حتمی است».[۱]

۱۲۱۸ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از ابو حمزه ـ: به امام باقر﵇ گفتم: خروج سفیانی، از امور حتمی است؟

فرمود: «آری، و ندای آسمانی هم حتمی است و طلوع خورشید از مغرب نیز حتمی است و اختلاف بنی عبّاس بر سر حکومت هم حتمی است و کشته شدن نفْس زکیّه نیز حتمی است و خروج قائم خاندان محمّد نیز حتمی است».[۲]

۱۲۱۹ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از محمّد بن صامت ـ: به امام صادق﵇ گفتم: آیا پیش از این امر (ظهور قائم)، نشانه‌ای هست؟

فرمود: «آری».

گفتم: چیست؟

فرمود: «هلاک شدن عبّاسی، خروج سفیانی، کشته شدن نفْس زکیّه، فرو رفتن به زمین در بیداء و ندای آسمانی».

گفتم: فدایت شوم! می‌ترسم این امر به طول انجامد!

فرمود: «نه؛ این وقایع مانند دانه‌های تسبیح، پشت سر هم روی می‌دهند».[۳]

۱۲۲۰ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابوبصیر ـ: به امام صادق﵇ گفتم: فدایت شوم! خروج قائم﵇ کی است؟

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۷ ح ۱۵.

۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۱، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۹، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۸ (با عبارت مشابه).

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۲ ح ۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۵ ح ۱۰۲.

حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ حَسّانَ الرّازِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ الكوفِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ جَبَلَةَ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ، قالَ: قُلتُ لَهُ: جُعِلتُ فِداكَ مَتىٰ خُروجُ القائِمِ ﷺ؟

فَقالَ: يا أبا مُحَمَّدٍ، إنّا أهلُ بَيتٍ لا نُوَقِّتُ، وقَد قالَ مُحَمَّدٌ ﷺ: «كَذَبَ الوَقّاتونَ». يا أبا مُحَمَّدٍ، إنَّ قُدّامَ هٰذَا الأَمرِ خَمسَ عَلاماتٍ: أُولاهُنَّ النِّداءُ في شَهرِ رَمَضانَ، وخُروجُ السُّفيانِيِّ، وخُروجُ الخُراسانِيِّ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وخَسفٌ بِالبَيداءِ.

راجع: ص ۱۵۰ (الخسف بالبيداء)
وص ۱۷۰ (مبدأ قيام اليماني)
وص ۲۱۴ (جوامع العلامات المحتومة).

۱/۳/۲

تَقاريرُ في مَكانِ قَتلِ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ وزَمانِهِ

۱۲۲۱. الكافي: عَنهُ[1] عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابنِ مَحبوبٍ، عَن يَعقوبَ السَّرّاجِ قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: مَتىٰ فَرَجُ شيعَتِكُم؟ قالَ:

فَقالَ: إذَا اختَلَفَ وُلدُ العَبّاسِ ووَهىٰ سُلطانُهُم، وطَمِعَ فيهِم مَن لَم يَكُن يَطمَعُ فيهِم، وخَلَعَتِ العَرَبُ أعِنَّتَها، ورَفَعَ كُلُّ ذي صِيصِيَةٍ صيصِيَتَهُ، وظَهَرَ الشّامِيُّ، وأَقبَلَ اليَمانِيُّ، وتَحَرَّكَ الحَسَنِيُّ، وخَرَجَ صاحِبُ هٰذَا الأَمرِ مِنَ المَدينَةِ إلىٰ مَكَّةَ بِتُراثِ رَسولِ اللهِ ﷺ. فَقُلتُ: ما تُراثُ رَسولِ اللهِ ﷺ؟

---

۱. أي محمّد بن يحيى.

فرمود: «ای ابو محمّد! ما اهل بیت، وقت تعیین نمی‌کنیم، که محمّدﷺ فرموده است: "وقت‌گذاران، دروغ می‌گویند". ای ابو محمّد! پیش از این امر (ظهور)، پنج نشانه روی می‌دهد: نخستین آنها، ندای [آسمانی] در ماه رمضان است، و نیز خروج سفیانی، خروج خراسانی، کشته شدن نفْس زکیّه و فرو رفتن زمین در بیداء».[1]

ر.ک: ص ۱۵۱ فرو رفتن زمین در بیدا)
و ص ۱۷۱ (مبدا قیام یمانی)
و ص ۲۱۵ (مجموعهٔ علامت‌های حتمی).

۲ـ۳/۱

گزارش‌هایی در بارهٔ مکان و زمان کشته شدن نفْس زکیّه

۱۲۲۱ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از یعقوب بن سرّاج ـ: به امام صادقؑ گفتم: فَرَج (گشایش) شیعیان شما چه هنگام است؟

فرمود: «هنگامی که بنی عبّاس با هم اختلاف کنند و سلطنتشان ضعیف شود و حتّی کسی که فکر گرفتن قدرت از آنان را در سر نداشت، به طمع بیفتد و عرب‌ها افسارگسیخته شوند و هر کس پرچم حکومت خواهی برافرازد [و برای دیگری شاخ شود] و شامی (سفیانی) ظهور کند و یمانی جلو بیاید و حسنی حرکت کند. آن گاه صاحب این امر (قیام و ولایت) از مدینه به همراه میراث پیامبر خداﷺ به سوی مکّه بیرون می‌آید».

گفتم: میراث پیامبر خداﷺ چیست؟

فرمود: «شمشیرش، زرهش، عمامه‌اش، ردایش، چوب‌دستی‌اش، پرچمش، ابزارآلات جنگی‌اش و زین اسبش. تا این که در مکّه فرود می‌آید و شمشیر را از نیام می‌کشد و زره می‌پوشد و پرچم را برمی‌افرازد و ردا و عمامه را می‌گسترد و

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۸۹ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۹ ح ۴۸. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۴۰۱ ح ۱۴۰۳.

قالَ: سَيفُ رَسولِ اللهِ ودِرعُهُ وعِمامَتُهُ وبُردُهُ و قَضيبُهُ ورايَتُهُ ولامَتُهُ وسَرجُـهُ، حَتّىٰ يَنزِلَ مَكَّةَ، فَيُخرِجُ السَّيفَ مِن غِمدِهِ، ويَلبَسُ الدِّرعَ، ويَنشُرُ الرّايَـةَ وَالبُـردَةَ وَالعِمامَةَ، ويَتَناوَلُ القَضيبَ بِيَدِهِ، ويَستَأذِنُ اللهَ في ظُهورِهِ، فَيَطَّلِعُ عَلىٰ ذٰلِكَ بَعضُ مَواليهِ، فَيَأتِي الحَسَنِيَّ فَيُخبِرُهُ الخَبَرَ، فَيَبتَدِرُ الحَسَنِيُّ إلَى الخُروجِ، فَيَثِبُ عَلَيهِ أهلُ مَكَّةَ فَيَقتُلونَهُ ويَبعَثونَ بِرَأسِهِ إلَى الشّامِيِّ، فَيَظهَرُ عِندَ ذٰلِكَ صاحِبُ هٰذَا الأَمرِ فَيُبايِعُهُ النّاسُ ويَتَّبِعونَهُ.

ويَبعَثُ الشّامِيُّ عِندَ ذٰلِكَ جَيشاً إلَى المَدينَةِ فَيُهلِكُهُمُ اللهُ دونَها، ويَهرُبُ يَومَئِذٍ مَن كانَ بِالمَدينَةِ مِن وُلدِ عَلِيٍّ ﷺ إلىٰ مَكَّةَ، فَيَلحَقونَ بِصاحِبِ هٰذَا الأَمـرِ. ويُـقبِلُ صاحِبُ هٰذَا الأَمرِ نَحوَ العِراقِ ويَبعَثُ جَيشاً إلَى المَدينَةِ، فَيَأمَنُ أهلُها ويَرجِـعونَ إلَيها.

۱۲۲۲. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عِصامٍ ﷺ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَعقوبَ الكُلَينِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ العَلاءِ، قالَ: حَدَّثَني إسماعيلُ بنُ عَلِيٍّ القَزوينِيُّ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ إسماعيلَ، عَن عاصِمِ بنِ حُمَيدٍ الحَنّاطِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ الثَّقَفِيِّ، قالَ: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ الباقِرَ ﷺ يَقولُ:

... إذا تَشَبَّهَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ، وَالنِّساءُ بِالرِّجالِ... وقُتِلَ غُلامٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، اسمُهُ مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ النَّفسُ الزَّكِيَّةُ، وجـاءَت صَـيحَةٌ مِـنَ السَّماءِ بِأَنَّ الحَقَّ فيهِ وفي شيعَتِهِ، فَعِندَ ذٰلِكَ خُروجُ قائِمِنا.

۱۲۲۳. **بحار الأنوار**: بِالإِسنادِ[1] يَرفَعُهُ إلىٰ أبي بَصيرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ في حَديثٍ طَويلٍ، إلىٰ أن قالَ:

---

۱. أي: السيّد عليّ بن عبد الحميد في كتاب الغيبة.

چوب‌دستی را به دست می‌گیرد و از خداوند، اجازهٔ ظهورش را می‌گیرد و یکی از وابستگانش از این امر آگاه می‌شود و نزد سیّد حسنی می‌آید و او را باخبر می‌کند و حسنی در خروج، شتاب می‌ورزد و مکّیان بر او می‌جهند و او را می‌کشند و سرش را برای شامی (سفیانی) روانه می‌کنند و این هنگام، صاحب این امر (قیام و ولایت) ظهور می‌کند و مردم با او بیعت و از او پیروی می‌کنند.

و شامی (سفیانی) در این زمان، لشکری را روانهٔ مدینه می‌کند؛ ولی خداوندﷻ آنها را نزدیک مدینه هلاک می‌کند و در آن موقع است که هر کس از نسل امام علی‌ؑ در مدینه است، به مکّه می‌گریزد و به صاحب این امر (قیام و ولایت) می‌پیوندند و صاحب این امر به سوی عراق می‌آید و لشکری را روانهٔ مدینه و آن جا را امن می‌کند تا اهلش آسوده‌خاطر به آن باز گردند».[1]

۱۲۲۲. **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ثقفی ـ: شنیدم که امام باقرؑ می‌فرماید: «هنگامی که مردان، خود را به زنان و زنان، خود را به مردان شبیه کنند... و جوانی از خاندان محمّدﷺ میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] ـ که نامش محمّد بن حسن، نفْس زکیّه است ـ، کشته شود و بانگی از آسمان آید که حق نزد او و شیعهٔ اوست، این، هنگام خروج قائم ماست».[2]

۱۲۲۳. **بحار الأنوار** ـ با سندش به نقل از ابوبصیر در حدیثی طولانی ـ: امام باقرؑ فرمود: «قائم به یارانش می‌فرماید: "ای مردم! مکّیان، مرا نمی‌خواهند! امّا من کسی را به سوی ایشان می‌فرستم تا همچنان که شایستهٔ مانند من است، بر آنان احتجاج کنم".

---

۱. الکافی: ج ۸ ص ۲۲۴ ح ۲۸۵ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۱ ح ۶۶.

۲. کمال الدین: ص ۳۳۰ ح ۱۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۹۱ ح ۲۴. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۸۹ ح ۱۳۹۵.

يَقولُ القائِمُ عليه السلام لِأَصحابِهِ: «يا قَومُ إنَّ أهلَ مَكَّةَ لا يُريدونَني، ولٰكِنّي مُرسِلٌ إلَيهِم لِأَحتَجَّ عَلَيهِم بِما يَنبَغي لِمِثلي أن يَحتَجَّ عَلَيهِم». فَيَدعو رَجُلاً مِن أصحابِهِ فَيَقولُ لَهُ: «اِمضِ إلىٰ أهلِ مَكَّةَ فَقُل: يا أهلَ مَكَّةَ، أنَا رَسولُ فُلانٍ إلَيكُم، وهُوَ يَقولُ لَكُم: إنّا أهلُ بَيتِ الرَّحمَةِ، ومَعدِنُ الرِّسالَةِ وَالخِلافَةِ، ونَحنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وسُلالَةُ النَّبِيّينَ، وإنّا قَد ظُلِمنا وَاضطُهِدنا، وقُهِرنا وَابتُزَّ[1] مِنّا حَقُّنا مُنذُ قُبِضَ نَبِيُّنا إلىٰ يَومِنا هٰذا، فَنَحنُ نَستَنصِرُكُم فَانصُرونا».

فَإذا تَكَلَّمَ هٰذَا الفَتىٰ بِهٰذَا الكَلامِ، أتَوا إلَيهِ فَذَبَحوهُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، وهِيَ النَّفسُ الزَّكِيَّةُ. فَإذا بَلَغَ ذٰلِكَ الإمامَ قالَ لِأَصحابِهِ: «ألا أخبَرتُكُم أنَّ أهلَ مَكَّةَ لا يُريدونَنا!».

فَلا يَدَعونَهُ حَتّىٰ يَخرُجَ فَيَهبِطَ مِن عَقَبَةِ طُوىً في ثَلاثِمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً عِدَّةَ أهلِ بَدرٍ، حَتّىٰ يَأتِيَ المَسجِدَ الحَرامَ، فَيُصَلِّيَ فيهِ عِندَ مَقامِ إبراهيمَ أربَعَ رَكَعاتٍ، ويُسنِدَ ظَهرَهُ إلَى الحَجَرِ الأَسوَدِ، ثُمَّ يَحمَدَ اللهَ ويُثنِيَ عَلَيهِ، ويَذكُرَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله ويُصَلِّيَ عَلَيهِ، ويَتَكَلَّمَ بِكَلامٍ لَم يَتَكَلَّم بِهِ أحَدٌ مِنَ النّاسِ.

۱۲۲۴. **الغيبة للطوسي**: قَرقارَةُ، عَن نَصرِ بنِ اللَّيثِ المَروَزِيِّ، عَنِ ابنِ طَلحَةَ الجَحدَرِيِّ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ لَهيعَةَ، عَن أبي زُرعَةَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ بنِ رَزينٍ، عَن عَمّارِ بنِ ياسِرٍ، أنَّهُ قالَ:

إنَّ دَولَةَ أهلِ بَيتِ نَبِيِّكُم في آخِرِ الزَّمانِ، ولَها أماراتٌ... ثُمَّ يَخرُجُ المَهدِيُّ عَلىٰ لِوائِهِ شُعَيبُ بنُ صالِحٍ، وإذا رَأىٰ أهلَ الشّامِ قَدِ اجتَمَعَ أمرُها عَلَى

---

۱. بَزَّهُ: غلبَهُ وغصبَهُ، وابتزّه ثيابه: سلبه إيّاها (لسان العرب: ج ۵ ص ۳۱۲ «بزز»).

آن گاه مردی از یارانش را فرا می‌خواند و به او می‌گوید: "به سوی مکّیان برو و بگو: ای اهل مکّه! من فرستادهٔ فلانی به سوی شما هستم و او به شما می‌گوید: ما خاندان رحمت، معدن رسالت و خلافت و فرزندان محمّد و از نسل پیامبران هستیم و پس از وفات پیامبرمان تا امروز به ما ستم شده و بر ما فشار آورده شده و چیرگی گشته و حقمان ربوده شده، و اکنون از شما یاری می‌خواهیم. یاری‌مان دهید". هنگامی که این جوان، این سخن را می‌گوید، به سویش می‌آیند و او را میان رکن [حجرالأسود] و مقام [ابراهیم] سر می‌برند و او همان نفْس زکیّه است. چون خبر او به امام می‌رسد، به یارانش می‌فرماید: "آیا به شما نگفتم که مکّیان، ما را نمی‌خواهند؟!" و یارانش، او را وا نمی‌نهند تا خروج کند و با سیصد و سیزده مرد به شمار جنگاوران بدر، از گردنهٔ طُوی [در ورودی مکّه] سرازیر شود و به مسجد الحرام وارد شود. او چهار رکعت نماز نزد مقام ابراهیم می‌خواند و پشتش را به حجر الأسود تکیه می‌دهد و پس از حمد و ثنای الهی و یادکرد پیامبرﷺ و درود فرستادن بر او، سخنی می‌گوید که هیچ یک از مردمان آن را نگفته است».[1]

۱۲۲۴ . **الغیبة**، طوسی ـ باسندش به نقل از عمّار بن یاسر ـ: نوبت حاکمیت خاندان پیامبرتان، در آخر الزمان می‌رسد و آن نشانه‌هایی دارد.... سپس مهدیؑ ظهور می‌کند و پرچمدارش شعیب بن صالح است و هنگامی که شامیان می‌بینند همهٔ کارهایشان به دست فرزند ابو سفیان افتاده، به مکّه می‌روند و این هنگام، نفْس زکیّه و برادرش در مکّه به گونهٔ بدی کشته می‌شوند و ندا دهنده‌ای از آسمان، ندا می‌دهد: «ای مردم! فرمان‌روای شما، فلان کس است» و او همان مهدی است که زمین را از

---

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۷ ح ۸۱ (به نقل از سیّد علی بن عبد الحمید در کتاب الغیبة)، سرور أهل الإیمان: ص ۹۳ ح ۷۰.

ابنِ أبي سُفيانَ التَحَقوا[1] بِمَكَّةَ، فَعِندَ ذٰلِكَ تُقتَلُ النَّفسُ الزَّكِيَّةُ وأَخوهُ بِمَكَّةَ ضَيعَةً، فَيُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: أَيُّهَا النّاسُ! إنَّ أميرَكُم فُلانٌ، وذٰلِكَ هُوَ المَهدِيُّ الَّذي يَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً.

۱۲۲۵. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ بنِ أحمَدَ بنِ الوَليدِ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ الصَّفّارُ، عَنِ العَبّاسِ بنِ مَعروفٍ، عَن عَلِيِّ بنِ مَهزِيارَ، عَن عَبدِاللهِ بنِ مُحَمَّدٍ الحَجّالِ، عَن ثَعلَبَةَ بنِ مَيمونٍ، عَن شُعَيبٍ الحَدّاءِ[2]، عَن صالِحٍ مَولىٰ بَنِي العَذراءِ[3]، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ الصّادِقَ ﷺ يَقولُ:

لَيسَ بَينَ قِيامِ قائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وبَينَ قَتلِ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ إلّا خَمسَ عَشرَةَ لَيلَةً.

۱۲۲۶. **الإرشاد**: ثَعلَبَةُ بنُ مَيمونٍ، عَن شُعَيبٍ الحَدّادِ، عَن صالِحِ بنِ ميثَمٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ ﷺ يَقولُ:

لَيسَ بَينَ قِيامِ القائِمِ ﷺ وقَتلِ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ أكثَرُ مِن خَمسَ عَشرَةَ لَيلَةً.

۴ / ۱
خُرُوجُ اليَمانِيِّ

۱ ـ ۴ / ۱
خُروجُ اليَمانِيِّ مِنَ المَحتومِ

۱۲۲۷. **كمال الدين**: بِهٰذَا الإسنادِ[4]، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبي عُمَيرٍ، عَن

---

۱. في المصدر: «فالحقوا»، والتصويب من بحار الأنوار.

۲. الظاهر حدوث تصحيف، والصواب: شعيب بن أعين الحدّاد كما جاء في سند حديث الإرشاد الآتي (ح ۱۲۲۸)، وهو إماميّ ثقة.

۳. لعلّه هو صالح بن ميثم كما جاء في الإرشاد (راجع: ص۱۶۸ ح ۱۲۲۶).

۴. أي محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، عن الحسين بن الحسن بن أبان.

عدل و داد پر می‌کند، آن چنان که از ظلم و ستم پر شده است.[۱]

۱۲۲۵ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از صالح [بن میثم]، وابستهٔ بنی عذراء ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «میان قیام قائم خاندان محمّد و کشته شدن نفْس زکیّه، تنها پانزده شب فاصله است».[۲]

۱۲۲۶ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از صالح بن میثم ـ: شنیدم که امام باقر﵇ می‌فرماید: «میان قیام قائم و کشته شدن نفْس زکیّه بیشتر از پانزده شب فاصله نیست».[۳]

۴ / ۱
خروج یمانی

۱ ـ ۴ / ۱

خروج یمانی، حتمی است

۱۲۲۷ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از عمر بن حنظله ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «پنج نشانهٔ حتمی، پیش از قیام قائم هست: [خروج] یمانی، [خروج]

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۶۳ ح ۴۷۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۷ ح ۴۵؛ الفتن: ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۹۸۱ (با عبارت مشابه). نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۳۳ ح ۱۳۷۹.

۲. کمال الدین: ص ۶۴۹ ح ۲، الغیبة، طوسی: ص ۴۴۵ ح ۴۴۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۱، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۳ ح ۳۰.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۴، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۰.

عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ ﷺ يَقولُ:

قَبلَ قِيامِ القائِمِ خَمسُ عَلاماتٍ مَحتوماتٍ: اليَمانِيُّ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالصَّيحَةُ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وَالخَسفُ بِالبَيداءِ.

۱۲۲۸. **الكافي**: مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَن عَلِيِّ بنِ الحَكَمِ، عَن أبي أيّوبَ الخَزّازِ، عَن عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ ﷺ يَقولُ:

خَمسُ عَلاماتٍ قَبلَ قِيامِ القائِمِ: الصَّيحَةُ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالخَسفُ،[1] وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وَاليَمانِيُّ.

۱۲۲۹. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَني جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ عاصِمٍ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ، عَن أبِي الحَسَنِ الرِّضا ﷺ، أنَّهُ قالَ:

قَبلَ هٰذَا الأَمرِ السُّفيانِيُّ، وَاليَمانِيُّ.

راجع: ص ۱۵۶ (قتل النفس الزكية من المحتوم) و ص ۱۶۲ ح ۱۲۲۱.

۱/۴-۲

مَبدَأُ قِيامِ اليَمانِيِّ

۱۲۳۰. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عِصامٍ ﷺ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَعقوبَ الكُلَينِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ العَلاءِ، قالَ: حَدَّثَني إسماعيلُ بنُ عَلِيٍّ القَزوينِيُّ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ إسماعيلَ، عَن عاصِمِ بنِ حُمَيدٍ الحَنّاطِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ

---

۱. في سائر المنابع: «الخسف بالبيداء».

سفیانی، بانگ [آسمانی]، کشته شدن نفْس زکیّه و به زمین فرو رفتن [لشکری] در بیداء».[۱]

۱۲۲۸ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از عمر بن حنظله ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «پنج نشانه پیش از قیام هست: بانگ [آسمانی]، [خروج] سفیانی، به زمین فرو رفتن [لشکری در بیداء]، کشته شدن نفْس زکیّه و [خروج] یمانی».[۲]

۱۲۲۹ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر ـ: امام رضا﵇ فرمود: «پیش از این امر (قیام قائم)، [خروج] سفیانی و یمانی است».[۳]

ر.ک: ص ۱۵۷ (حتمی بودن کشته شدن نفْس زکیّه) و ص ۱۶۳ ح ۱۲۲۱.

۱ / ۴ ـ ۲

مبدأ قیام یمانی

۱۲۳۰ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ثقفی ـ: شنیدم که امام باقر﵇ می‌فرماید: «... هنگامی که مردان، خود را به زنان و زنان، خود را به مردان، شبیه کنند ... و سفیانی از شام، و یمانی از یمن خروج کنند و [لشکری] در بیداء فرو رود و جوانی از خاندان محمّد، میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] ـ که نامش محمّد

---

۱. کمال الدین: ص ۶۵۰ ح ۷ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۴ ح ۳۴.

۲. الکافی: ج ۸ ص ۳۱۰ ح ۴۸۳، کمال الدین: ص ۶۵۰ ح ۷، الغیبة، طوسی: ص ۴۳۶ ح ۴۲۷ (همهٔ این منابع با سند معتبر)، الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۲ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۴ ح ۷۴. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۲۱۹ ح ۱۲۸۱.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۳ ح ۱۲، دلائل الإمامة: ۴۸۷ ح ۴۸۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۳ ح ۹۹.

الثَّقَفِيِّ، قالَ: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ الباقِرَ عليه السلام يَقولُ:

... إذا تَشَبَّهَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ، وَالنِّساءُ بِالرِّجالِ... وخَرَجَ السُّفيانِيُّ مِنَ الشّامِ، وَاليَمانِيُّ مِنَ اليَمَنِ، وخُسِفَ بِالبَيداءِ، وقُتِلَ غُلامٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، اسمُهُ مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ النَّفسُ الزَّكِيَّةُ، وجاءَت صَيحَةٌ مِنَ السَّماءِ بِأَنَّ الحَقَّ فيهِ وفي شيعَتِهِ، فَعِندَ ذٰلِكَ خُروجُ قائِمِنا.

۱۲۳۱. عيون الحكم والمواعظ عن الإمام عليّ عليه السلام: خَمسَةٌ مِن عَلاماتِ القائِمِ عليه السلام: اليَمانِيُّ مِنَ اليَمَنِ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالمُنادي يُنادي بِالسَّماءِ، وخَسفٌ بِالبَيداءِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ.

۱ / ۴ ـ ۳

تَقارُنُ قِيامِ اليَمانِيِّ وَالسُّفيانِيِّ

۱۲۳۲. الأمالي للطوسي: بِهٰذَا الإسنادِ[1] عَن هِشامٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام قالَ: اليَمانِيُّ وَالسُّفيانِيُّ كَفَرَسَي رِهانٍ.

۱۲۳۳. الغيبة للطوسي: عَنهُ[2] عَنِ ابنِ فَضّالٍ، عَنِ ابنِ بُكَيرٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، قالَ: يَخرُجُ قَبلَ السُّفيانِيِّ مِصرِيٌّ ويَمانِيٌّ.

راجع: ص ۸۰ (خروج السفياني والخراساني واليماني في سنة واحدة)
وص ۱۷۴ ح ۱۲۲۵.

---

۱. أي الحسين بن إبراهيم القزويني، عن محمّد بن وهبان، عن أحمد بن إبراهيم، عن الحسن بن عليّ الزعفراني، عن البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير.

۲. أي الفضل بن شاذان

بن حسن، نفْس زکیّه است ـ، کشته شود و بانگی از آسمان آید که حق نزد او و شیعهٔ اوست. این، هنگام خروج قائم ماست».[۱]

۱۲۳۱ . **عیون الحکم والمواعظ**: امام علی ﷺ فرمود: «پنج چیز، از نشانه‌های [ظهور] قائم است: [خروج] یمانی از یمن، [خروج] سفیانی، ندای آسمانی، فرو رفتن زمین در بیداء و کشته شدن نفْس زکیّه».[۲]

۳ـ۴ / ۱

همزمانی قیام یمانی و شورش سفیانی

۱۲۳۲ . **الأمالی**، طوسی ـ با سندش به نقل از هشام ـ: امام صادق ﷺ فرمود: «یمانی و سفیانی، مانند دو اسب مسابقه [به یکدیگر نزدیک] اند».[۳]

۱۲۳۳ . **الغیبة**، طوسی ـ به نقل از محمّد بن مسلم ـ: [امام ﷺ] فرمود: «پیش از سفیانی، مصری و یمانی خروج می‌کنند».[۴]

ر.ک: ص ۸۱ (خروج سفیانی، خراسانی و یمانی در یک سال) و ص ۱۷۵ ح ۱۲۳۵.

---

۱. کمال الدین: ص ۳۳۰ ح ۱۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۹۱ ح ۲۴. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۸۹ ح ۱۳۹۵.

۲. عیون الحکم و المواعظ: ص ۲۴۴ ح ۴۶۴۲.

۳. الأمالی، طوسی: ص ۶۶۱ ح ۱۳۷۶، الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۵ ح ۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۵ ح ۱۷۰.

۴. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۷ ح ۴۴۴ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۰ ح ۵۳.

۱ / ۴ ـ ۴

رايَتُهُ أهدىٰ

۱۲۳۴ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ أبُو الحَسَنِ الجُعفِيُّ مِن كِتابِهِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ ووُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ عليه السلام، أنَّهُ قالَ:

... خُروجُ السُّفيانِيِّ وَاليَمانِيِّ وَالخُراسانِيِّ في سَنَةٍ واحِدَةٍ، في شَهرٍ واحِدٍ، في يَومٍ واحِدٍ، نِظامٌ كَنِظامِ الخَرَزِ يَتبَعُ بَعضُهُ بَعضاً، فَيَكونُ البَأسُ مِن كُلِّ وَجهٍ، وَيلٌ لِمَن ناواهُم، ولَيسَ فِي الرّاياتِ رايَةٌ أهدىٰ مِن رايَةِ اليَمانِيِّ، هِيَ رايَةُ هُدىً؛ لِأَنَّهُ يَدعو إلىٰ صاحِبِكُم، فَإذا خَرَجَ اليَمانِيُّ حَرَّمَ بَيعَ السِّلاحِ عَلَى النّاسِ وكُلِّ مُسلِمٍ، وإذا خَرَجَ اليَمانِيُّ فَانهَض إلَيهِ، فَإنَّ رايَتَهُ رايَةُ هُدىً، ولا يَحِلُّ لِمُسلِمٍ أن يَلتَوِيَ عَلَيهِ، فَمَن فَعَلَ ذٰلِكَ فَهُوَ مِن أهلِ النّارِ.

راجع: ص ۸۰ (خروج السفياني والخراساني واليمانيّ في سنة واحدة).

۱ / ۵

النِّداءُ السَّماوِيُّ

۱ / ۵ ـ ۱

النِّداءُ السَّماوِيُّ مِنَ المَحتومِ

۱۲۳۵ . الغيبة للطوسي : أخبَرَنَا الحُسَينُ بنُ عُبَيدِ اللهِ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ سُفيانَ البَزَوفَرِيِّ، عَن أحمَدَ بنِ إدريسَ، عَن عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدِ بنِ قُتَيبَةَ النَّيشابورِيِّ،

۱/۴-۴

یمانی، راه‌یافته‌تر است

۱۲۳۴. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام باقر﵇ فرمود: «... خروج سفیانی، یمانی و خراسانی، در یک سال و یک ماه و یک روز است و مانند دانه‌های تسبیح، پشت سر هم هستند و همه جا جنگ و بیم و هراس است. بدا به حال کسی که با آنان مخالفت ورزد! و میان پرچم‌ها، پرچمی راه‌یافته‌تر از پرچم یمانی نیست و آن، پرچم هدایت است که شما را به سوی صاحبتان (امام زمان﵇) فرا می‌خواند و چون یمانی قیام کند، فروش سلاح را بر مردم و مسلمانان، حرام می‌کند. هنگامی که یمانی قیام کرد، به سوی او برو، که پرچمش، پرچم هدایت است و هیچ مسلمانی برایش روا نیست که کار را بر او دشوار کند؛ که هر کس چنین کند، از دوزخیان خواهد بود».[1]

ر.ک: ص ۸۱ (خروج سفیانی و خراسانی و یمانی در یک سال).

۱/۵
ندای آسمانی

۱/۵-۱

ندای آسمانی، حتمی است

۱۲۳۵. **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از حسن بن زیاد صیقل ـ: شنیدم که امام جعفر صادق﵇ می‌فرماید: «قائم، قیام نمی‌کند، تا آن که ندا دهنده‌ای از آسمان، ندایی می‌دهد که دخترکان در کنج خانه نیز آن را می‌شنوند و شرق و غرب گیتی نیز آن را

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۳ ح ۱۳. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۰ ح ۹۶. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۳۸۹ ح ۱۳۹۴.

عَنِ الفَضلِ بنِ شاذانَ النَّيشابورِيِّ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ بنِ فَضّالٍ، عَنِ المُثَنّى الحَنّاطِ، عَنِ الحَسَنِ بنِ زِيادٍ الصَّيقَلِ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقولُ:

إنَّ القائِمَ لا يَقومُ حَتّىٰ يُنادِيَ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ، تَسمَعُ الفَتاةُ في خِدرِها[1]، ويَسمَعُ أهلُ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ. وفيهِ نَزَلَت هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾[2].

۱۲۳۶. تأويل الآيات الظاهرة: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ، قالَ: حَدَّثَنا أبي، عَن أبيهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إسماعيلَ، عَن حَنانِ بنِ سَديرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام قالَ: سَأَلتُهُ عَن قَولِ اللهِ عزّ وجلّ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾، قالَ:

نَزَلَت في قائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِم، يُنادىٰ بِاسمِهِ مِنَ السَّماءِ.

۱۲۳۷. مختصر بصائر الدرجات: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ الحَسَنِ، قالَ: حَدَّثَنا أبي، قالَ: حَدَّثَنا حُصَينُ بنُ مُخارِقٍ، عَن أبِي الوَردِ، عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام ـ في قَولِهِ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً﴾، قالَ ـ: النِّداءُ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ رَجُلٍ وَاسمِ أبيهِ.

۱۲۳۸. الغيبة للنعماني: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَن أبيهِ، عَن أحمَدَ بنِ عُمَرَ الحَلَبِيِّ، عَنِ الحُسَينِ بنِ موسىٰ، عَن فُضَيلِ بنِ مُحَمَّدٍ مَولىٰ مُحَمَّدِ بنِ راشِدٍ البَجَلِيِّ، عَن أبي عَبدِاللهِ عليه السلام أنَّهُ قالَ:

أما إنَّ النِّداءَ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ القائِمِ في كِتابِ اللهِ لَبَيِّنٌ. فَقُلتُ: فَأَينَ هُوَ أصلَحَكَ

---

۱. الخِدرُ: ناحية في البيت يترك عليها ستر فتكون فيه الجارية البكر (النهاية: ج ۲ ص ۱۳ «خدر»).

۲. الشعراء: ۴.

می‌شنوند و در بارهٔ این موضوع، آیهٔ ﴿اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان فرود آوریم که در برابرش سر خم کنند﴾ نازل شده است». [۱]

۱۲۳۶. **تأویل الآیات الظاهرة** ـ با سندش به نقل از حنان بن سدیر ـ: از امام باقر﵇ در بارهٔ سخن خدایﷻ: ﴿اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان فرود می‌آوریم که در برابرش سر خم کنند﴾ پرسیدم. فرمود: «در بارهٔ قائم خاندان محمّد ـ که درودهای خدا بر ایشان باد ـ نازل شده است، که نام او را از آسمان ندا می‌دهند». [۲]

۱۲۳۷. **مختصر بصائر الدرجات** ـ با سندش به نقل از ابو ورد ـ: امام باقر﵇ در بارهٔ این سخن خدا: ﴿اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان فرود می‌آوریم﴾ فرمود: «[مقصود از نشانه]، ندا از آسمان به نام آن مرد و نام پدرش است». [۳]

۱۲۳۸. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از فضیل بن محمّد، از بستگان محمّد بن راشد بَجَلی ـ: امام صادق﵇ فرمود: «هان که ندای آسمانی به نام قائم، در کتاب خدا بیان شده است!».

گفتم: خدا به‌سامانت کند! در کجا؟

فرمود: «در سورهٔ شعرا، آیهٔ ﴿اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان فرود

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۱۷۷ ح ۱۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۵ ح ۱۵.
۲. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۳۸۶ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۴ ح ۱۳.
۳. مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۰۶. نیز، ر.ک: الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۷ ح ۱۵.

اللهُ؟ فَقالَ: في: ﴿طسٓمٓ * تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُبِينِ﴾[1] قَولُهُ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَـٰقُهُمْ لَهَا خَـٰضِعِينَ﴾[2]، قالَ: إذا سَمِعُوا الصَّوتَ أصبَحوا وكَأَنَّما عَلىٰ رُؤوسِهِمُ الطَّيرُ.

۱۲۳۹. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ المُفَضَّلِ بنِ إبراهيمَ بنِ قَيسٍ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ فَضّالٍ، قالَ: حَدَّثَنا ثَعلَبَةُ بنُ مَيمونٍ، عَن مَعمَرِ بنِ يَحيىٰ، عَن داودَ الدَّجاجِيِّ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، قالَ:

سُئِلَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ عَن قَولِهِ تَعالىٰ: ﴿فَٱخْتَلَفَ ٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَيْنِهِمْ﴾[3]، فَقالَ: إنتَظِرُوا الفَرَجَ مِن ثَلاثٍ، فَقيلَ: يا أميرَ المُؤمِنينَ وما هُنَّ؟

فَقالَ: إختِلافُ أهلِ الشّامِ بَينَهُم، وَالرّاياتُ السّودُ مِن خُراسانَ، وَالفَزعَةُ في شَهرِ رَمَضانَ. فَقيلَ: ومَا الفَزعَةُ في شَهرِ رَمَضانَ؟

فَقالَ: أوَما سَمِعتُم قَولَ اللهِ ﷻ فِي القُرآنِ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَـٰقُهُمْ لَهَا خَـٰضِعِينَ﴾؟ هِيَ آيَةٌ تُخرِجُ الفَتاةَ مِن خِدرِها، وتوقِظُ النّائِمَ، وتُفزِعُ اليَقظانَ.

۱۲۴۰. **تفسير القمّي**: في رِوايَةِ أبِي الجارودِ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ ـ في قَولِهِ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ فَزِعُوا۟﴾، قالَ ـ: مِنَ الصَّوتِ، وذٰلِكَ الصَّوتُ مِنَ السَّماءِ. ﴿وَأُخِذُوا۟ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾[4] قالَ: مِن تَحتِ أقدامِهِم خُسِفَ بِهِم.

---

۱. الشعراء: ۱ و ۲.
۲. الشعراء آية: ۴.
۳. مريم: ۳۷.
۴. سبأ: ۵۱.

می‌آوریم﴾» و امام فرمود: «هنگامی که صدا را بشنوند، چنان بی‌حرکت می‌شوند، گویی که پرنده بر سرشان نشسته است».[۱]

۱۲۳۹. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از داوود دَجاجی ـ: امام باقر﵇ فرمود: «از امیر مؤمنان﵇ در بارهٔ سخن خدای متعال: ﴿**و گروه‌ها با هم اختلاف پیدا کردند**﴾ پرسیدند، فرمود: "از سه رویداد، انتظار فَرَج داشته باشید".

گفته شد: ای امیر مؤمنان! آنها چیست اند؟

فرمود: "اختلاف شامیان با یکدیگر و پرچم‌های سیاه از خراسان و [آیهٔ] سهمگین ماه رمضان".

گفته شد: [آیهٔ] سهمگین ماه رمضان چیست؟

فرمود: "«آیا سخن خدای﵎ را در قرآن نشنیده‌اید که: ﴿**اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان برایشان فرود آوریم که در برابرش سر خم کنند**﴾؟ آن، نشانه‌ای است که دخترکان را از پس پرده بیرون می‌کشد و خوابیده را بیدار می‌کند و بیدار را می‌ترساند».[۲]

۱۲۴۰. **تفسیر القمّی** ـ به نقل از ابو جارود ـ: امام باقر﵇ [در بارهٔ ـ آیهٔ]: ﴿**و کاش می‌دیدی که چگونه هراسان می‌شوند**﴾ فرمود: «از صدا [هراسان می‌شوند]؛ همان صدای آسمانی». [در بارهٔ آیه:] ﴿**و از جایی نزدیک، گرفته می‌شوند**﴾ فرمود: «از زیر پایشان [گرفته] و به زمین فرو برده می‌شوند».[۳]

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۳ ح ۲۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۳ ح ۴۱.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۱ ح ۸، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۳۸۷ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۹ ح ۹۵.
۳. تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۲۰۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۵ ح ۱۱.

۱۲۴۱ . تأويل الآيات الظاهرة : رُوِيَ عَن عَمرِو بنِ شِمرٍ، عَن جابِرِ بنِ يَزيدَ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ، قالَ:

قَولُهُ ﷻ: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾[1]، قالَ: النّاقورُ هُوَ النِّداءُ مِنَ السَّماءِ: «ألا إنَّ وَلِيَّكُم فُلانُ بنُ فُلانٍ القائِمُ بِالحَقِّ»، يُنادي بِهِ جَبرَئيلُ في ثَلاثِ ساعاتٍ مِن ذٰلِكَ اليَومِ: ﴿فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾[2] يَعني بِالكافِرينَ: المُرجِئَةَ الَّذينَ كَفَروا بِنِعمَةِ اللهِ، وبِوِلايَةِ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ.

راجع: ص ۲۱۴ (جوامع العلامات المحتومة).

۱/۵ـ۲

زَمانُ النِّداءِ

أ ـ شَهرُ رَمَضانَ

۱۲۴۲ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَن عَلِيِّ بنِ مَهزِيارَ، عَن حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنِ الحُسَينِ بنِ المُختارِ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ سَيابَةَ، عَن عِمرانَ بنِ ميثَمٍ، عَن عَبايَةَ بنِ رِبعِيٍّ الأَسَدِيِّ، قالَ:

دَخَلتُ عَلىٰ أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ ﷺ وأَنَا خامِسُ خَمسَةٍ وأَصغَرُ القَومِ سِنّاً، فَسَمِعتُهُ يَقولُ:

حَدَّثَني أخي رَسولُ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ: «إنّي خاتِمُ ألفِ نَبِيٍّ، وإنَّكَ خاتِمُ ألفِ وَصِيٍّ»، وكُلِّفتُ ما لَم يُكَلَّفوا. فَقُلتُ: ما أنصَفَكَ القَومُ يا أميرَ المُؤمِنينَ! فَقالَ: لَيسَ

---

۱. المدّثر: ۸.

۲. المدّثر: ۹ و ۱۰.

۱۲۴۱ . **تأویل الآیات الظاهرة** ـ با سندش به نقل از جابر بن یزید ـ: امام باقرؑ در بارهٔ سخن خدایﷻ: ﴿آن گاه که در شیپور دمیده شود﴾ فرمود: «شیپور، همان ندای آسمانی است که ندا می‌دهد: "هان! ولیّ شما، فلان کس فرزند فلان کس و قائم به حق است"، و این ندا را جبرئیل در سه وقت از آن روز، ندا می‌دهد، ﴿و آن روز، روزی دشوار است و بر کافران، آسان نیست﴾ و مقصود از کافران، مرجئه هستند که در برابر نعمت خداوند و ولایت علی بن ابی طالبؑ ناسپاسی کردند».[1]

ر.ک: ص ۲۱۵ (مجموعه علامات حتمی).

۱ / ۵ ـ ۲

هنگام ندا

الف ـ ماه رمضان

۱۲۴۲ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عَبایة بن رِبعی اسدی ـ: در یک گروه پنج نفری که من کوچک‌ترین آنها بودم، بر امیر مؤمنان، علیؑ، وارد شدم و شنیدم که می‌فرماید: «برادرم پیامبر خداﷺ برایم سخن گفت و فرمود: "من پایان‌بخش هزار پیامبرم و تو پایان‌بخش هزار وصیّ هستی" و تکلیفی را بر دوش من نهاده‌اند که بر دوش آنها ننهاده‌اند».

گفتم: مردمان با تو انصاف نورزیدند، ای امیر مؤمنان!

فرمود: «آنچه اندیشهٔ تو به آن رفت، مقصودم نیست، ای برادرزاده! به خدا سوگند، من هزار کلمه می‌دانم که غیر از من و محمّدﷺ، آن را نمی‌دانند و آنان آیه‌ای از آن را در کتاب خدایﷻ قرائت می‌کنند و آن، این است: ﴿و چون هنگام آن

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۷۳۲ ح ۳.

حَيثُ تَذهَبُ بِكَ المَذاهِبُ يَابنَ أخي، وَاللهِ إنّي لَأَعلَمُ ألفَ كَلِمَةٍ لا يَعلَمُها غَيري وغَيرُ مُحَمَّدٍ ﷺ، وإنَّهُم لَيَقرَؤونَ مِنها آيَةً في كِتابِ اللهِ ﷻ، وهِيَ: ﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾[1] وما يَتَدَبَّرونَها حَقَّ تَدَبُّرِها.

ألا أُخبِرُكُم بِآخِرِ مُلكِ بَني فُلانٍ؟ قُلنا: بَلىٰ يا أميرَالمُؤمِنينَ. قالَ: قَتلُ نَفسٍ حَرامٍ، في يَومٍ حَرامٍ، في بَلَدٍ حَرامٍ عَن قَومٍ مِن قُرَيشٍ، وَالَّذي فَلَقَ الحَبَّةَ وبَرَأَ النَّسَمَةَ[2]! ما لَهُم مُلكٌ بَعدَهُ غَيرَ خَمسَ عَشرَةَ لَيلَةً.

قُلنا: هَل قَبلَ هٰذا أو بَعدَهُ مِن شَيءٍ؟ فَقالَ: صَيحَةٌ في شَهرِ رَمَضانَ تُفزِعُ اليَقظانَ، وتوقِظُ النّائِمَ، وتُخرِجُ الفَتاةَ مِن خِدرِها.

۱۲۴۳. **كمال الدين**: بِهٰذَا الإسنادِ[3]، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ، عَن حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَن إبراهيمَ بنِ عُمَرَ، عَن أبي أيّوبَ، عَنِ الحارِثِ بنِ المُغيرَةِ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

الصَّيحَةُ الَّتي في شَهرِ رَمَضانَ تَكونُ لَيلَةَ الجُمُعَةِ لِثَلاثٍ وعِشرينَ مَضَينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ.

راجع: ص ۸۰ ح ۱۱۳۴
وص ۱۶۲ ح ۱۲۲۰
وص ۱۷۸ ح ۱۲۳۹
وص ۲۰۲ ح ۱۲۶۴.

ب ـ شَهرُ رَجَبٍ

۱۲۴۴. **كفاية الأثر**: أخبَرَنا أبو عَبدِ اللهِ أحمَدُ بنُ أبي عَبدِ اللهِ أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عُبَيدِ اللهِ[4]،

---

۱. النمل: ۸۲.

۲. بَرَأَ النَّسَمَةَ: أي خَلَقَ ذاتَ الرُّوح (تاج العروس: ج ۱۷ ص ۶۸۵ «نسم»).

۳. أي محمّد بن الحسن ﷺ عن الحسين بن الحسن بن أبان.

۴. هكذا جاء السند في المصدر، وهو كما ترى مضطرب، والظاهر أنّ «أحمد بن محمّد بن عبيد الله» نسخة بدل لما قبله. وفي بحار الأنوار: «أحمد بن محمد بن عبد الله عن عبيد الله بن أحمد بن يعقوب».

رسد که سخن ما بر آنان مقرّر شود، جنبنده‌ای را از زمین برایشان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن می‌گوید. مردم به نشانه‌های ما یقین نمی‌آورند» و آن گونه که باید، در آن تدبّر نمی‌کنند. آیا پایان فرمان‌روایی فرزندان فلان را به شما خبر ندهم؟».

گفتیم: چرا، ای امیر مؤمنان!

فرمود: «کشتن کسی از تیره‌ای از قریش که خونش حرمت دارد، در روزی حرمتدار و در سرزمین محترم، و سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، پس از کشتن او، تنها پانزده شب فرمان‌روایی دارند».

گفتیم: آیا پیش و پس این هم چیزی هست؟

فرمود: «بانگی در ماه رمضان، که بیدار را می‌ترساند و خوابیده را بیدار می‌کند و دختران پرده‌نشین را از پس پرده بیرون می‌آورد».[1]

۱۲۴۳ . کمال الدین ـ با سندش به نقل از حارث بن مغیره ـ : امام صادق﵇ فرمود: «بانگی که در ماه رمضان شنیده می‌شود، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان روی می‌دهد».[2]

ر.ک: ص ۸۱ ح ۱۱۴۴
و ص ۱۶۳ ح ۱۲۲۰
و ص ۱۷۹ ح ۱۲۳۹
و ص ۲۰۳ ح ۱۲۶۴.

ب ـ ماه رجب

۱۲۴۴ . کفایة الأثر ـ با سندش به نقل از محمّد بن حنیفه ـ : امیر مؤمنان﵇ فرمود: «شنیدم که پیامبر خداﷺ می‌فرماید: "... پس از من، فتنه‌ای پیچیده و ریشه‌کن کننده روی

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۸ ح ۱۷ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۴ ح ۱۰۰.
۲. کمال الدین: ص ۶۵۲ ح ۱۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۴ ح ۳۳.

قالَ: حَدَّثنا أبو طالِبٍ عُبَيدُ بنُ أحمَدَ بنِ يَعقوبَ بنِ نَصرٍ الأَنـبارِيُّ، قـالَ: حَـدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مَسروقٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ شَبيبٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ زِيادٍ الهاشِمِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا سُفيانُ بنُ عُتبَةَ، قالَ: حَدَّثَنا عِمرانُ بـنُ داوودَ، قـالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِيَّةِ، قالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: سَمِعتُ رَسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ:...

سَيَكونُ بَعدي فِتنَةٌ صَمّاءُ صَيلَمٌ، يَسقُطُ فيها كُلُّ وَليجَةٍ[1] وبِـطانَةٍ، وذٰلِكَ عِـندَ فِقدانِ شيعَتِكَ الخامِسَ مِنَ السّابِعِ مِن وُلدِكَ، يَحزَنُ لِفَقدِهِ أهلُ الأَرضِ وَالسَّـماءِ، فَكَم مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ مُتَأَسِّفٍ مُتَلَهِّفٍ حَيرانَ عِندَ فَقدِهِ.

ثُمَّ أطرَقَ مَلِيّاً، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وقالَ:

بِأَبي وأُمّي سَمِيّي وشَبيهي وشَبيهُ موسَى بنِ عِمرانَ، عَلَيهِ جُـيوبُ[2] النّـورِ ـ أو قالَ: جَلابيبُ[3] النّورِ ـ يَتَوَقَّدُ مِن شُعاعِ القُدسِ، كَأَنّي بِهِم آيَسُ مَن[4] كانوا، ثُمَّ نودِيَ بِنِداءٍ يَسمَعُهُ مِنَ البُعدِ كَما يَسمَعُهُ مِنَ القُربِ[5]، يَكونُ رَحمَةً عَلَى المُؤمِنينَ وعَذاباً عَلَى المُنافِقينَ.

قُلتُ: وما ذٰلِكَ النِّداءُ؟ قالَ: ثَلاثَةُ أصواتٍ في رَجَبٍ، أوَّلُها: ﴿أَلَا لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾[6]، [وَ]الثّاني: ﴿أَزِفَتِ ٱلْآزِفَةُ﴾[7]، وَالثّالِثُ: تَرَونَ بَـدرِيّاً[8] بـارِزاً مَـعَ قَـرنِ

---

۱. وَليجَةُ الرجُلِ: بطانَتُه ودخلاؤه وخاصَّتُه (النهاية: ج ۵ ص ۲۲۴ «ولج»).

۲. في المصدر: «جبوب»، وما أثبتناه من بحار الأنوار والطبعة الحجرية للمصدر. والجيب من القميص: طوقه.

۳. الجِلبابُ: الإزارُ والرداءُ، وقيل: الملحفة، وقيل: هو كـالمقنعة تـغطّي بـه المـرأة رأسـها وظـهرها وصـدرها، وجمعه: جلابيب (النهاية: ج ۱ ص ۲۸۳ «جلب»).

۴. في بحار الأنوار: «ما» بدل «من».

۵. في بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۰۹ ح ۴۲: «يُسمَعُ مِنَ البُعدِ كَما يُسمَعُ من القرب» وهو الصحيح.

۶. هود: ۱۸.

۷. النجم: ۵۷.

۸. في نسخة أُخرى للمصدر وبحار الأنوار: «بدناً» بدل «بدرياً»، وهو الأنسب.

می‌دهد که در آن، خواص و یاران ویژه و نزدیکان هم گرفتار می‌شوند و این، هنگامی است که شیعهٔ تو پنجمین نفر از هفتمین نسل تو را نمی‌یابند؛ کسی که زمینیان و آسمانیان از فقدانش اندوهگین می‌شوند و بسی مرد و زن باایمان که از فقدان او متأسّف و غمگین و سرگردان اند".

سپس مدّتی دراز سر به زیر انداخت و آن گاه سرش را بالا آورد و فرمود: «پدر و مادرم به فدای همنام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران؛ او که رداها" و یا فرمود: "گریبانش، از نور قدس، فروغ می‌گیرد! گویی آنها را در ناامیدترین حالت می‌بینم و سپس ندایی که فرد دور، آن را مانند نزدیک می‌شنود و برای مؤمنان، رحمت و برای منافقان، عذاب است".

گفتم: آن ندا چیست؟

فرمود: "سه صدا در رجب است: نخستین آنها، ﴿هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد﴾ است و دومین، ﴿نزدیک شدنی، نزدیک شده است﴾ و سومی، بدنی نمایان هنگام طلوع خورشید می‌بینید که ندا می‌دهد: هان! خداوند، فلان فرزند فلان (نسبش را تا علی‌ؑ می‌گوید) را روانه کرده و هلاک ستمکاران به دست اوست و این هنگام، فَرَج می‌رسد و خداوند، دل‌های آنان (شیعیان تو) را شفا می‌دهد و خشم دل‌هایشان را می‌زداید".[1]

گفتم: ای پیامبر خدا! امامان پس از من، چند تن‌اند؟

فرمود: "پس از حسین، نُه تن که نهمین نفر، قائم ایشان است".

---

۱. اقتباس از آیهٔ ۱۴ و ۱۵ سورهٔ توبه است.

الشَّمسِ يُنادي: الآنَ[۱] اللهُ قَد بَعَثَ فُلانَ بنَ فُلانٍ ـ حَتّىٰ يَنسُبَهُ إلىٰ عَلِيٍّ ـ فيهِ هَلاكُ الظّالِمينَ، فَعِندَ ذٰلِكَ يَأتِي الفَرَجُ ويَشفِي اللهُ صُدورَهُم ويُذهِبُ غَيظَ قُلوبِهِم[۲].

قُلتُ: يا رَسولَ اللهِ، فَكَم يَكونُ بَعدي مِنَ الأَئِمَّةِ؟ قالَ: بَعدَ الحُسَينِ تِسعَةٌ، وَالتّاسِعُ قائِمُهُم.

۱۲۴۵. **الغيبة للطوسي**: سَعدُ بنُ عَبدِاللهِ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الزَّيتونِيِّ وعَبدِاللهِ بنِ جَعفَرٍ الحِميَرِيِّ (مَعاً)، عَن أحمَدَ بنِ هِلالٍ العَبَرتائِيِّ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن أبِي الحَسَنِ الرِّضا ﷺ ـ في حَديثٍ لَهُ طَويلٍ اختَصَرنا مِنهُ مَوضِعَ الحاجَةِ ـ أنَّهُ قالَ:

لا بُدَّ مِن فِتنَةٍ صَمّاءَ[۳] صَيلَمٍ[۴] يَسقُطُ فيها كُلُّ بِطانَةٍ ووَليجَةٍ[۵]، وذٰلِكَ عِندَ فِقدانِ الشّيعَةِ الثّالِثَ مِن وُلدي، يَبكي عَلَيهِ أهلُ السَّماءِ وأهلُ الأَرضِ، وكَم مِن مُؤمِنٍ مُتَأَسِّفٍ حَرّانَ[۶] حَزينٍ عِندَ فَقدِ الماءِ المَعينِ، كَأَنّي بِهِم أسَرَّ[۷] ما يَكونونَ وقَد نودوا نِداءً يَسمَعُهُ مَن بَعُدَ كَما يَسمَعُهُ مَن قَرُبَ، يَكونُ رَحمَةً لِلمُؤمِنينَ وعَذاباً لِلكافِرينَ.

فَقُلتُ: أيُّ نِداءٍ هُوَ؟ قالَ: يُنادَونَ في رَجَبٍ ثَلاثَةَ أصواتٍ مِنَ السَّماءِ. صَوتاً مِنها: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾[۸]. وَالصَّوتَ الثّانِيَ ﴿أَزِفَتِ الْآزِفَةُ﴾[۹] يا مَعشَرَ

---

۱. في نسخة أُخرى للمصدر و بحار الأنوار: «ألا إنّ» بدل «الان».

۲. اقتباس من الآيتين ۱۴ و ۱۵ من سورة التوبة.

۳. الفتنة الصّماء: هي التي لا سبيل إلى تسكينها لتناهيها في دهائها (النهاية: ج ۳ ص ۵۴ «صمم»).

۴. الصَّيْلَم: القطيعة المُنكَرَةُ (النهاية: ج ۳ ص ۴۹ «صلم»).

۵. وَليجةُ الرجل: بطانته وخاصّته وما يتّخذُهُ معتمداً عليه (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۹۷۲ «ولج»).

۶. الحرّان: العطشان (ترتيب كتاب العين: ص ۱۷۲ «حور») وفي الخرائج والجرائح «حيران» بدل «حرّان».

۷. في بعض المصادر «شرّ» و «آيس» بدل «أسرّ».

۸. هود: ۱۸.

۹. النجم: ۵۷.

۱۲۴۵ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از حسن بن محبوب، در حدیثی بلند که بخش مورد نیاز آن در این جا می‌آید ـ: امام رضاؑ فرمود: «فتنه‌ای آرام نشدنی، پیچیده و سهمناک روی می‌دهد که گریزی از آن نیست و در آن، خواص و یاران ویژه هم گرفتار می‌شوند و آن، زمانی اتّفاق می‌افتد که شیعه نسل سوم از فرزند مرا می‌جویند و نمی‌یابند، آسمانیان و زمینیان بر او می‌گریند و بسی مؤمن سوگوار اندوهناک و تشنه که آب زلال می‌جوید و نمی‌یابد، و گویی در کنار آنان هستم که در شادترین[1] حالت خود با آوایی ندا می‌شنود که دور، آن را مانند نزدیک می‌شنود و برای مؤمنان، رحمت و برای کافران، عذاب است».

گفتم: آن، چه ندایی است؟

فرمود: «در ماه رجب با سه صدا از آسمان، ندا داده می‌شوند، یک صدا، **﴿هان! لعنت خدا بر ظالمان باد!﴾** است و صدای دوم، **﴿نزدیک شدنی، نزدیک شد﴾**، ای گروه مؤمنان! و [همراه] صدای سوم، پیکری نمایان را در سمت چشمهٔ خورشید می‌بینند و می‌شنوند: این، امیر مؤمنان است که باز گشته است تا ظالمان را هلاک کند».

شیخ طوسی می‌گوید:

---

۱. ممکن است «أسر» در متن، تصحیف «أیس» باشد که در نقل نعمانی آمده است؛ یعنی هنگامی که مأیوس‌ترین حالت است (م).

المُؤمِنينَ. وَالصَّوتَ الثّالِثَ ـ يَرَونَ بَدَناً بارِزاً نَحوَ عَينِ الشَّمسِ ـ: هٰذا أميرُ المُؤمِنينَ قَد كَرَّ في هَلاكِ الظّالِمينَ ـ وفي رِوايَةِ الحِميَرِيِّ: وَالصَّوتَ (الثّالِثَ) بَدنٌ يُرىٰ في قَرنِ الشَّمسِ، يَقولُ: «إنَّ اللهَ بَعَثَ فُلاناً فَاسمَعوا لَهُ وأَطيعوا» ـ.

وقالا جَميعاً: فَعِندَ ذٰلِكَ يَأتِي النّاسَ الفَرَجُ، وتَوَدُّ النّاسُ لَو كانوا أحياءً «ويَشفِي اللهُ صُدورَ قَومٍ مُؤمِنينَ»[1].

ج ـ شَهرُ مُحَرَّمٍ

۱۲۴۶. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ بنُ مُسلِمٍ، عَن عَنبَسَةَ القُرَشِيِّ، عَن مَسلَمَةَ بنِ أبي سَلَمَةَ، عَن شَهرِ بنِ حَوشَبٍ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

فِي المُحَرَّمِ يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: ألا إنَّ صَفوَةَ اللهِ مِن خَلقِهِ فُلانٌ، فَاسمَعوا لَهُ وأَطيعوا.

د ـ يَومُ عاشوراءَ

۱۲۴۷. **الإرشاد**: الفَضلُ بنُ شاذانَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الكوفِيِّ، عَن وُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن أبي بَصيرٍ، قالَ: قالَ أبو عَبدِ اللهِ عليه السلام:

يُنادىٰ بِاسمِ القائِمِ عليه السلام في لَيلَةِ ثَلاثٍ وعِشرينَ[2]، ويَقومُ في يَومِ عاشوراءَ، وهُوَ اليَومُ الَّذي قُتِلَ فيهِ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام، لَكَأَنّي[3] بِهِ في يَومِ السَّبتِ العاشِرِ مِنَ المُحَرَّمِ قائِماً بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، جَبرَئيلُ عليه السلام عَلىٰ يَدِهِ اليُمنىٰ[4] يُنادي: البَيعَةُ لِلّهِ،

---

۱. اقتباس من الآية ۱۴ من سورة التوبة.

۲. وأضاف في إعلام الورى «من شهر رمضان».

۳. ليس في الغيبة للطوسي ذيله من «لكأني به ...».

۴. في كشف الغمة والصراط المستقيم: «يمينه» بدل «يده باليمنى».

در نقل حمیری، چنین آمده است: و [همزمان با] صدای سوم و طلوع خورشید، پیکری دیده می‌شود که می‌گوید: «خداوند، فلانی را روانه کرده است. گوش به فرمان و فرمان‌بردار او باشید».

و هر دو (زیتونی و حمیری) این را نقل کرده‌اند که: در این هنگام، فَرَج برای مردم در می‌رسد و مردم دوست می‌دارند که کاش زنده بودند، و خداوند، دل افراد باایمان را [با انتقام از ظالمان] تشفّی می‌دهد.[۱]

ج ـ ماه محرّم

۱۲۴۶ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از شهر بن حوشب ـ: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در محرّم، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: هان! برگزیدهٔ خدا از میان خلقش، فلانی است. گوش به فرمان و فرمان‌بردارش باشید».[۲]

د ـ روز عاشورا

۱۲۴۷ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام صادق ﷺ فرمود: «در شب بیست و سوم [ماه رمضان]، نام قائم را [از آسمان] ندا می‌دهند و در روز عاشورا قیام می‌کند و آن، همان روز شهادت حسین بن علی ﷺ است. گویی همراه او هستم که روز شنبه دهم محرّم، میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] ایستاده و جبرئیل، سمت راست اوست و ندا می‌دهد: "بیعت، از آنِ خداست". شیعهٔ او از اطراف زمین به

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۹ ح ۴۳۱ با (سند موثق)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۰ ح ۲۸ (با دو سند که یکی از آنها، موثّق است)، عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۲ ص ۶ ح ۱۴، کمال الدین: ص ۳۷۰ (هر دو منبع با یک سند)، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۴ و ۳۸ (همهٔ این منابع با عبارت مشابه)، دلائل الإمامة: ص ۴۶۰ ح ۴۴۱، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۸ ح ۶۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۹ ح ۲۸.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۹۸۰، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۷۴ ح ۳۸۷۰۵؛ الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۹ ح ۲.

فَتَصيرُ إلَيهِ شيعَتُهُ مِن أطرافِ الأَرضِ، تُطوىٰ لَهُم طَيّاً حَتّىٰ يُبايِعوهُ، فَيَملَأُ اللهُ بِهِ الأَرضَ عَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً.

راجع: ص ۳۹۶ ح ۱۴۰۰

و ج ۸ ص ۱۲۶ (القسم الحادی عشر /الفصل الاوّل /یوم عاشوراء).

۱ / ۵ ـ ۳

سَماعُ كُلِّ مَن فِي الأَرضِ النِّداءَ بِلِسانِهِم

۱۲۴۸ . كمال الدين : حَدَّثنا أبي ﷺ قالَ: حَدَّثَنا سَعدُ بنُ عَبدِ اللهِ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ بنِ أبِي الخَطّابِ، عَن جَعفَرِ بنِ بَشيرٍ، عَن هِشامِ بنِ سالِمٍ، عَن زُرارَةَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

يُنادي مُنادٍ بِاسمِ القائِمِ ﷺ. قُلتُ: خاصٌّ أو عامٌّ؟ قالَ: عامٌّ يَسمَعُ كُلُّ قَومٍ بِلِسانِهِم، قُلتُ: فَمَن يُخالِفُ القائِمَ ﷺ وقَد نودِيَ بِاسمِهِ؟

قالَ: لا يَدَعُهُم إبليسُ حَتّىٰ يُنادِيَ (في آخِرِ اللَّيلِ) ويُشَكِّكَ النّاسَ.

۱۲۴۹ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ بِهٰذَا الإِسنادِ[1]، عَن هِشامِ بنِ سالِمٍ، عَن زُرارَةَ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: النِّداءُ حَقٌّ؟

قالَ: إي وَاللهِ حَتّىٰ يَسمَعَهُ كُلُّ قَومٍ بِلِسانِهِم.

۱۲۵۰ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ

---

۱. أي عليّ بن الحسن عن محمّد بن عبد الله عن محمّد بن أبي عمير.

سویش حرکت می‌کنند و زمین برایشان پیچیده [و حرکتشان سریع] می‌شود تا با او بیعت کنند و خداوند، زمین را با دست او از عدالت پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است».[۱]

ر.ک: ص ۳۹۷ ح ۱۴۰۰

و ج ۸ ص ۱۲۷ (بخش یازدهم / فصل یکم / روز عاشورا).

۳ـ۵ / ۱

هر که در زمین است، ندا را به زبان خود می‌شنود

۱۲۴۸ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از زراره ـ: امام صادق﵇ فرمود: «ندادهنده‌ای به نام قائم، ندا می‌دهد».

گفتم: ندای خصوصی یا عمومی؟

فرمود: «عمومی، به گونه‌ای که هر ملّتی آن را به زبان خود می‌شنود».

گفتم: پس چه کسی با قائم مخالفت می‌کند، هنگامی که نام او [از آسمان] ندا داده شده است؟

فرمود: «ابلیس، آنان را وانمی‌نهد، تا آن که در پایان همان شب، ندا می‌دهد و مردم را به شک می‌اندازد».[۲]

۱۲۴۹ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از زراره ـ: به امام صادق﵇ گفتم: ندا حقیقت دارد؟

فرمود: «آری، به خدا سوگند، تا آن که هر ملّتی، آن را به زبان خود می‌شنود».[۳]

۱۲۵۰ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از شُرَحبیل ـ: امام باقر﵇ در پاسخ سؤالم در بارهٔ [قیام] قائم﵇ فرمود: «آن، روی نمی‌دهد، تا این که ندادهنده‌ای چنان از آسمان ندا

---

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۹، الغیبة، طوسی: ص ۴۵۲ ح ۴۵۸ (در این منبع، بخش پایانی حدیث نیامده است)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۶، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۲، روضة الواعظین: ص ۲۸۹، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۰.

۲. کمال الدین: ص ۶۵۰ ح ۸ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۵ ح ۳۵.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۴ ح ۵۴ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۴ ح ۱۲۰.

أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ، عَن شُرَحبيلَ، قالَ: قالَ أبو جَعفَرٍﷺ ـ وقَد سَأَلتُهُ عَنِ القائِمِﷺ فَقالَ ـ:

إنَّهُ لا يَكونُ حَتّىٰ يُنادِيَ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ يَسمَعُ أهلُ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ، حَتّىٰ تَسمَعَهُ الفَتاةُ في خِدرِها.

۱۲۵۱. **الغيبة للطوسي**: عَنهُ[1]، عَنِ ابنِ مَحبوبٍ، عَن أبي أيّوبَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، قالَ:

يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ القائِمِﷺ، فَيَسمَعُ ما بَينَ المَشرِقِ إلَى المَغرِبِ، فَلا يَبقىٰ راقِدٌ إلّا قامَ، ولا قائِمٌ إلّا قَعَدَ، ولا قاعِدٌ إلّا قامَ عَلىٰ رِجلَيهِ مِن ذٰلِكَ الصَّوتِ، وهُوَ صَوتُ جَبرَئيلَ الرّوحِ الأَمينِ.

۱ / ۵ ـ ۴

مَضمونُ النِّداءِ

۱۲۵۲. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا أحمَدُ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ مِن كِتابِهِ في رَجَبٍ سَنَةَ سَبعٍ وسَبعينَ ومِئَتَينِ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عُمَرَ بنِ يَزيدَ بَيّاعُ السّابِرِيِّ؛ ومُحَمَّدُ بنُ الوَليدِ بنِ خالِدٍ الخَزّازُ جَميعاً، عَن حَمّادِ بنِ عُثمانَ، عَن عَبدِاللهِ بنِ سِنانٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِﷺ يَقولُ:

إنَّهُ يُنادي بِاسمِ صاحِبِ هٰذَا الأَمرِ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: ألا إنَّ الأَمرَ لِفُلانِ بنِ فُلانٍ، فَفي مَا القِتالُ؟!

۱۲۵۳. **الاختصاص**: حَدَّثَنا أبُو الحَسَنِ مُحَمَّدُ بنُ مَعقِلٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عاصِمٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مَرزوقٍ، عَن عامِرٍ السَّرّاجِ، عَن سُفيانَ

---

۱. أي الفضل بن شاذان.

دهد که شرق و غرب عالم، آن را بشنوند و حتّی دختر در کنج خانه نیز آن را می‌شنود».[۱]

۱۲۵۱ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: ندادهنده‌ای از آسمان به نام قائمؑ ندا می‌دهد و هر چه میان شرق تا غرب است، آن را می‌شنود و خوابیده‌ای نمی‌ماند، جز آن که بر می‌خیزد و ایستاده‌ای نیست، جز آن که می‌نشیند و نشسته‌ای نیست، جز آن که از آن صدا بر دو پایش می‌ایستد. آن همان صدای جبرئیل روح الأمین است.[۲]

۱ / ۵ ـ ۴

محتوای ندا

۱۲۵۲ . **الغیبة**، نعمانی ـ به نقل از عبد الله بن سنان ـ: شنیدم که امام صادقؑ می‌فرماید: «منادی آسمانی، این گونه به نام صاحب این امر (قیام و ولایت) ندا می‌دهد: هان که امر (قیام و ولایت)، از آنِ فلانی فرزند فلانی است، پس برای چه می‌جنگید؟!».[۳]

۱۲۵۳ . **الاختصاص** ـ با سندش به نقل از حذیفه ـ: شنیدم که پیامبر خداﷺ می‌فرماید: «در هنگامهٔ قیام قائم، منادی آسمانی ندا می‌دهد: ای مردم! مدّت حکومت زورگویان بر شما، به پایان رسید و کار را بهترین فرد امّت محمّد به عهده گرفت. خود را به مکّه

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۷ ح ۱۴.
۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۵۴ ح ۴۶۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۰ ح ۳۲.
۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۶ ح ۳۳ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۶ ح ۵۱.

الثَّورِيِّ، عَن قَيسِ بنِ مُسلِمٍ، عَن طارِقِ بنِ شِهابٍ، قالَ: سَمِعتُ حُـذَيفَةَ يَـقولُ: سَمِعتُ رَسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ:

إذا كانَ عِندَ خُروجِ القائِمِ يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «أيُّهَا النّاسُ! قُطِعَ عَنكُم مُدَّةُ الجَبّارينَ، ووَلِيَ الأَمرَ خَيرُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ، فَالحَقوا بِمَكَّةَ». فَيَخرُجُ النُّجَباءُ[1] مِن مِصرَ، وَالأَبدالُ مِنَ الشّامِ، وعَصائِبُ[2] العِراقِ؛ رُهبانٌ بِاللَّيلِ لُيوثٌ بِالنَّهارِ، كَأَنَّ قُلوبَهُم زُبَرُ الحَديدِ، فَيُبايِعونَهُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ.

۱۲۵۴. **تفسير العياشي**: عَن عَجلانَ أبي صالِحٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

لا تَمضِي الأَيّامُ وَاللَّيالي حَتّىٰ يُنادِيَ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «يا أهلَ الحَقِّ اعتَزِلوا، يا أهلَ الباطِلِ اعتَزِلوا». فَيَعتزِلُ هٰؤُلاءِ مِن هٰؤُلاءِ، ويَعتزِلُ هٰؤُلاءِ مِـن هٰـؤُلاءِ، قـالَ: قُلتُ: أصلَحَكَ اللهُ، يُخالِطُ هٰؤُلاءِ هٰؤُلاءِ بَعدَ ذٰلِكَ النِّداءِ؟

قالَ: كَلّا، إنَّهُ يَقولُ فِي الكِتابِ: ﴿مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ﴾[3].

۱۲۵۵. **كمال الدين**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ زِيادِ بنِ جَعفَرٍ الهَمَدانِيُّ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بـنُ إبراهيمَ، عَن أبيهِ، عَن عَلِيِّ بنِ مَعبَدٍ، عَنِ الحُسَينِ بنِ خالِدٍ، قالَ: قـالَ عَـلِيُّ بـنُ موسَى الرِّضا ﷺ: «في وصف القائم» ...

هُوَ الَّذي يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ يَسمَعُهُ جَميعُ أهلِ الأَرضِ بِالدُّعاءِ إلَيهِ يَقولُ:

---

۱. النَّجيبُ: الكريمُ الحسيبُ (تاج العروس: ج ۲ ص ۴۱۷ «نجب»).

۲. قال ابن الأثير: العصائب: جمع عصابة؛ وهم الجماعة من الناس من العشرة إلى الأربعين، وقيل: جماعة مـن الزّهاد (النهاية: ج ۳ ص ۲۴۳ «عصب»). وقال الزبيدي: عَصَائب العراق: أراد جماعة من الزهّاد؛ لأنّـه قـرنهم بالأبدال والنجباء (تاج العروس: ج ۲ ص ۲۳۸ «عصب»).

۳. آل عمران: ۱۷۹.

برسانید. پس از این ندا، بزرگان از مصر و نیکان از شام و زاهدان عراق که خلوت‌گزینان شب و شیران روز و دل‌هایشان به سان پارهٔ آهن است، بیرون می‌آیند و با او میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] بیعت می‌کنند».[۱]

۱۲۵۴. **تفسیر العیاشی** ـ به نقل از عجلان ابی صالح ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «روزها و شب‌ها سپری نمی‌شوند تا آن که منادی آسمانی، ندا دهد: "ای حق مداران! به کناری بروید. ای باطل‌گرایان! به کناری [دیگر] بروید" و در پی این ندا، این دسته از آن دسته جدا می‌شوند».

گفتم: خدایت به‌سامان بدارد! پس از این ندا، این دو دسته با هم مخلوط می‌شوند؟

فرمود: «هرگز! خداوند در کتابش می‌فرماید: **﴿خداوند بر آن نیست که مؤمنان را در حالی که شما بر آن هستید، رها کند تا آن که ناپاک را از پاک جدا نماید﴾**».[۲]

۱۲۵۵. **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از حسین بن خالد ـ: امام رضا﵇ در وصف قائم﵇ فرمود: «... او همان کسی است که منادی آسمانی در فراخوان [مردم به سوی] او، چنان ندایی می‌دهد که همهٔ زمینیان، آن را می‌شنوند. می‌گوید: "هان! حجّت خدا نزد خانهٔ خدا ظهور کرده است. پس، از او پیروی کنید، که حق با او و در اوست و آن،

---

۱. الاختصاص: ص ۲۰۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۴ ح ۷۳.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۱۵۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۲ ح ۸۶.

«ألا إنَّ حُجَّةَ اللهِ قَد ظَهَرَ عِندَ بَيتِ اللهِ فَاتَّبِعوهُ، فَإنَّ الحَقَّ مَعَهُ وفيهِ»، وهُوَ قَولُ اللهِ ﷻ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾.

۱۲۵۶. الغيبة للنعماني: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدٌ وأَحمَدُ ابنَا الحَسَنِ، عَن عَلِيِّ بنِ يَعقوبَ الهاشِمِيِّ، عَن هارونَ بنِ مُسلِمٍ، عَن عُبَيدِ بنِ زُرارَةَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

يُنادىٰ بِاسمِ القائِمِ، فَيُؤتىٰ وهُوَ خَلفَ المَقامِ، فَيُقالُ لَهُ: قَد نودِيَ بِاسمِكَ فَما تَنتَظِرُ؟ ثُمَّ يُؤخَذُ بِيَدِهِ فَيُبايَعُ.

۱۲۵۷. الغيبة للنعماني: مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ أحمَدَ المَدينِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ أسباطٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ سِنانٍ، عَن داوودَ بنِ كَثيرٍ الرَّقِّيِّ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: جُعِلتُ فِداكَ، قَد طالَ هٰذَا الأَمرُ عَلَينا حَتّىٰ ضاقَت قُلوبُنا ومِتنا كَمَداً!

فَقالَ: إنَّ هٰذَا الأَمرَ آيَسُ ما يَكونُ مِنهُ وأَشَدُّهُ غَمّاً يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ القائِمِ وَاسمِ أبيهِ.

فَقُلتُ لَهُ: جُعِلتُ فِداكَ، مَا اسمُهُ؟

فَقالَ: اِسمُهُ اسمُ نَبِيٍّ، وَاسمُ أبيهِ اسمُ وَصِيٍّ.

۱۲۵۸. الغيبة للنعماني: حَدَّثَنا أبو سُلَيمانَ أحمَدُ بنُ هَوذَةَ الباهِلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا إبراهيمُ بنُ إسحاقَ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ حَمّادٍ الأَنصارِيُّ، عَن أبي بَصيرٍ، قالَ: حَدَّثَنا أبو عَبدِ اللهِ ﷺ (وقالَ):

يُنادىٰ بِاسمِ القائِمِ: يا فُلانَ بنَ فُلانٍ قُم.

همان سخن خدای‌ﷻ است: ﴿اگر بخواهیم، چنان نشانه‌ای از آسمان فرود می‌آوریم که در برابرش گردن خم کنند﴾».[۱]

۱۲۵۶. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبید بن زرارة ـ: امام صادق‌ﷺ فرمود: «نام قائم را ندا می‌دهند و در حالی که پشت مقام [ابراهیم] است، نزد او می‌آیند و به او می‌گویند: نام تو ندا شد. منتظر چه هستی؟ سپس دستش را می‌گیرند و با او بیعت می‌کنند».[۲]

۱۲۵۷. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از داوود بن کثیر رقّی ـ: به امام صادق‌ﷺ گفتم: فدایت شوم! این امر [غیبت] بر ما به درازا کشیده، تا آن جا که دل‌هایمان تنگ شده است و از غصّه در آستانهٔ مرگیم.

فرمود: «این امر (قیام)، هنگامی روی می‌دهد که از وقوع آن، بیشترین یأس و سخت‌ترین اندوه باشد، که این هنگام، ندادهنده‌ای از آسمان، نام قائم و پدرش را ندا می‌دهد».

گفتم: فدایت شوم، نام او چیست؟

فرمود: «نامش، نام پیامبر و نام پدرش، نام وصی است».[۳]

۱۲۵۸. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام صادق‌ﷺ برایمان حدیث گفت و فرمود: «[منادی آسمانی] به نام قائم ندا می‌دهد و می‌گوید: ای فلانی پسر فلانی! قیام کن».[۴]

---

۱. کمال الدین: ص ۳۷۱ ح ۵، کفایة الأثر: ص ۲۷۰ (هر دو منبع با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۱ ح ۲۹. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۹ ص ۲۳۰ ح ۱۷۹۰.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۳ ح ۲۵ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۴ ح ۴۳.
۳. الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۱ ح ۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۸ ح ۱۴. نیز، ر.ک: الکافی: ج ۸ ص ۲۰۹ ح ۲۵۵.
۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۹ ح ۶۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۶ ح ۱۲۶.

۱۲۵۹ . تفسير القمّي : قَولُهُ : ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَـٰضِعِينَ﴾ فَإِنَّهُ حَدَّثَني أبي، عَنِ ابنِ أبي عُمَيرٍ، عَن هِشامٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ :

تُخضِعُ رِقابَهُم : يَعني بَني أُمَيَّةَ، وهِيَ الصَّيحَةُ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ صاحِبِ الأَمرِ.

۱۲۶۰ . المعجم الأوسط : حَدَّثَنا عَبدُ الرَّحمٰنِ بنُ عَمرٍو أبو زُرعَةَ، قالَ : نا أبُو اليَمانِ، قالَ : نا إسماعيلُ بنُ عَيّاشٍ، عَنِ المُثَنّى بنِ الصَّبّاحِ، عَن عَمرِو بنِ دينارٍ المَكّيِّ، عَن سَعيدِ بنِ المُسَيَّبِ، عَن طَلحَةَ بنِ عُبَيدِ اللهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ :

سَتَكونُ فِتنَةٌ لا يَهدَأُ مِنها جانِبٌ إلّا جاشَ[1] مِنها جانِبٌ، حَتّىٰ يُنادِيَ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ : إنَّ أميرَكُم فُلانٌ.[2]

۱ / ۵ ـ ۵

صَدَى النِّداءِ السَّماوِيِّ

۱۲۶۱ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ الكوفِيُّ، قالَ : حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوَرِيُّ، قالَ : حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ الكوفِيُّ، عَن عَميرَةَ بِنتِ أوسٍ، قالَت : حَدَّثَني جَدِّيَ الحُصَينُ بنُ عَبدِ الرَّحمٰنِ، عَن أبيهِ، عَن جَدِّهِ عَمرِو بنِ سَعدٍ، عَن أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ أنَّهُ قالَ يَوماً لِحُذَيفَةَ بنِ اليَمانِ :

... لا تَزالُ هٰذِهِ الأُمَّةُ جَبّارينَ يَتَكالَبونَ[3] عَلىٰ حَرامِ الدُّنيا، مُنغَمِسينَ في بِحارِ الهَلَكاتِ، وفي أودِيَةِ الدِّماءِ، حَتّىٰ إذا غابَ المُتَغَيَّبُ مِن وُلدي عَن عُيونِ النّاسِ،

---

۱. جاشَ : أي فارَ وارتفعَ (النهاية : ج ۱ ص ۳۲۴ «جَيَش»).

۲. قال في مجمع الزوائد (ج ۷ ص ۳۱۶) : فيه مثنّى بن الصباح وهو متروك ووثقه ابن معين في رواية وضعفه أيضاً

۳. تكالَب الناسُ على الأمر : حرصوا عليه حتّى كأنّهم كلاب (تاج العروس : ج ۲ ص ۳۸۱ «كلب»).

۱۲۵۹ . **تفسیر القمّی** ـ با سندش به نقل از هشام در بارهٔ سخن خداوند: ﴿**اگر بخواهیم، چنان نشانه‌ای از آسمان فرود می‌آوریم که در برابرش گردن خم کنند**﴾ ـ : امام صادق علیه السلام فرمود: «گردن‌هایشان را خم می‌کنند، یعنی بنی امیّه و آن، بانگ آسمانی به نام صاحب الأمر است».[۱]

۱۲۶۰ . **المعجم الأوسط** ـ با سندش به نقل از طلحة بن عبید الله ـ: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فتنه‌ای برپا خواهد شد که یک طرفش آرام نمی‌گیرد، جز آن که طرف دیگرش بالا می‌گیرد، تا آن که منادی آسمانی، ندا می‌دهد: فرمان‌روای شما، فلانی است».[۲]

۱ / ۵ ـ ۵

بازتاب ندای آسمانی

۱۲۶۱ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عمرو بن سعد ـ: روزی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به حذیفة بن یمان فرمود: «... همواره این گروه گردنکش، برای حرام دنیا حرص می‌ورزند و به هم می‌پرند و در دریاهای هلاکت و رودهای خون فرو می‌روند، تا آن فرزند من که باید غایب شود، از دیده‌ها پنهان گشته، مردم در این که او غایب یا کشته شده و یا مرده است، به بیراهه می‌روند، فتنه سر می‌کشد و بلا فرود می‌آید و عصبیت به هم می‌پیچد و مردم در دینشان غُلُو می‌کنند و بر این که حجّت، از میان رفته و امامت، باطل است، اتّفاق می‌کنند و در آن سال، برخی شیعیان علی و نیز دشمنان ناصبی او به حج می‌آیند تا از جانشینِ جانشین پیجویی کنند و سراغ گیرند؛ امّا اثری از او دیده نمی‌شود و خبری و جانشینی نمی‌یابند.

---

۱. تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۱۱۸ (با سند حسن مثل صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۴۸ ح ۱۰.
۲. المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۵۹ ح ۴۶۶۶.

وماجَ النّاسُ بِفَقدِهِ أو بِقَتلِهِ أو بِمَوتِهِ، أطلَعَتِ الفِتنَةُ، ونَـزَلَتِ البَـلِيَّةُ، وَالتَـحَمَتِ[1] العَصَبِيَّةُ، وغَلَا النّاسُ في دينِهِم، وأجمَعوا عَلىٰ أنَّ الحُجَّةَ ذاهِبَةٌ، وَالإمامَةَ باطِلَةٌ، ويَحُجُّ حَجيجُ النّاسِ في تِلكَ السَّنَةِ مِن شيعَةِ عَلِيٍّ ونَواصِبِهِ[2] لِلتَّحَسُّسِ وَالتَّجَسُّسِ عَن خَلَفِ الخَلَفِ، فَلا يُرىٰ لَهُ أثَرٌ، ولا يُعرَفُ لَهُ خَبَرٌ ولا خَلَفٌ.

فَعِندَ ذٰلِكَ سُبَّت شيعَةُ عَلِيٍّ، سَبَّها أعداؤُها، وظَهَرَت عَلَيهَا الأَشـرارُ وَالفُسّـاقُ بِاحتِجاجِها، حَتّىٰ إذا بَقِيَتِ الأُمَّةُ حَيارىٰ، وتَدَلَّهَت[3] وأكثَرَت في قَولِها: إنَّ الحُجَّةَ هالِكَةٌ وَالإمامَةَ باطِلَةٌ، فَوَرَبِّ عَلِيٍّ، إنَّ حُجَّتَها عَلَيها قائِمَةٌ ماشِيَةٌ في طُرُقِها، داخِلَةٌ في دورِها وقُصورِها، جَوّالَةٌ في شَرقِ هٰذِهِ الأَرضِ وغَربِها، تَسمَعُ الكَلامَ، وتُسَلِّمُ عَلَى الجَماعَةِ، تَرىٰ ولا تُرىٰ إلَى الوَقتِ وَالوَعدِ ونِداءِ المُنادي مِنَ السَّماءِ: ألا ذٰلِكَ يَومُ سُرورِ وُلدِ عَلِيٍّ وشيعَتِهِ.

۱۲۶۲ . كنز العمّال:[4] عَن عَلِيٍّ قالَ: إذا نادىٰ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «إنَّ الحَقَّ في آلِ مُحَمَّدٍ» فَعِندَ ذٰلِكَ يَظهَرُ المَهدِيُّ عَلىٰ أفواهِ النّاسِ، ويُشرَبونَ حُبَّهُ، فَلا يَكونُ لَهُم ذِكرٌ غَيرَهُ.

۱/ ۵ـ۶

النِّداءُ الشَّيطانِيُّ إلىٰ جانِبِ النِّداءِ السَّماوِيِّ

أ ـ اِلتِباسُ النِّداءَينِ

۱۲۶۳ . الغيبة للنعماني: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَـنِ

---

۱. في بحار الأنوار: «واُتيحَت».

۲. النّواصِبُ: المتديِّنون ببغض عليّ ﷺ، لأنّهم نصبوا له العداوة (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۷۸۸ «نصب»).

۳. دلَّهَ عقلي: أي حَيَّرهُ وأدهشه (النهاية: ج ۲ ص ۱۳۱ «دله»).

۴. نقلاً عن نعيم و ابن المنادي في الملاحم.

این هنگام است که شیعیان علی‌ؑ از سوی دشمنان او دشنام داده می‌شوند و بدکاران و تبهکاران با زبان‌آوری بر آنان چیره می‌شوند تا آن گاه که امّت، حیران و سرگردان شوند و فراوان بگویند: حجّت، هلاک شده و امامت، از میان رفته است. به خدای علی، سوگند، حجّتِ امّت بر سرشان ایستاده است و در راه‌هایشان گام می‌نهد و به خانه‌ها و کاخ‌هایشان وارد می‌شود و در شرق و غرب این زمین می‌چرخد، گفته‌ها را می‌شنود و بر مردم سلام می‌دهد. می‌بیند؛ ولی دیده نمی‌شود، تا وقتش فرا رسد و وعدهٔ [خداوند] و ندای ندادهنده از آسمان محقّق شود، که صدا می‌زند: هان! روز شادی فرزندان و پیروان علی است».[۱]

۱۲۶۲ . **کنز العمّال:** امام علی‌ؑ فرمود: «هنگامی که منادی آسمانی ندا دهد: "حق در خاندان محمّد است"، زمانی است که [نام] مهدی بر سر زبان مردم می‌افتد و مشتاقش می‌شوند و به چیز دیگری نمی‌اندیشند».[۲]

۱ / ۵ ـ ۶

ندای شیطانی، پس از ندای آسمانی

الف ـ اشتباه شدن دو ندا

۱۲۶۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از زرارة بن اعین ـ: به امام صادق‌ؑ گفتم: خدا به سامانت بدارد! در شگفتم و در عجبم از قائم که چگونه، با او می‌جنگند با این همهٔ

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۴۲ ـ ۱۴۳ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۷۰ ح ۳۱. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۳۸۵ ح ۹۷۷.

۲. کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۸ ح ۳۹۶۶۵ (به نقل از نعیم وابن المنادی در الملاحم). نیز، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۲۰۹ ح ۱۲۷۰.

التَّيمُلِيُّ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيِّ بنِ يوسُفَ، عَنِ المُثَنّىٰ، عَن زُرارَةَ بنِ أعيَنَ، قالَ: قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: عَجِبتُ أصلَحَكَ اللهُ، وإنّي لَأَعجَبُ مِنَ القائِمِ كَيفَ يُقاتِلُ مَعَ ما يَرَونَ مِنَ العَجائِبِ؛ مِن خَسفِ البَيداءِ بِالجَيشِ، ومِنَ النِّداءِ الَّذي يَكونُ مِنَ السَّماءِ؟!

فَقالَ: إنَّ الشَّيطانَ لا يَدَعُهُم حَتّىٰ يُنادِيَ كَما نادىٰ بِرَسولِ اللهِ ﷺ يَومَ العَقَبَةِ.

۱۲۶۴. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ أبُو الحَسَنِ الجُعفِيُّ مِن كِتابِهِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ ووُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

إذا رَأَيتُم ناراً مِن (قِبَلِ) المَشرِقِ شِبهَ الهُردِيِّ[1] العَظيمِ تَطلُعُ ثَلاثَةَ أيّامٍ أو سَبعَةً، فَتَوَقَّعوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إن شاءَ اللهُ ﷻ، إنَّ اللهَ عَزيزٌ حَكيمٌ.

ثُمَّ قالَ: الصَّيحَةُ لا تَكونُ إلّا في شَهرِ رَمَضانَ؛ (لِأَنَّ شَهرَ رَمَضانَ) شَهرُ اللهِ، (وَالصَّيحَةَ فيهِ) هِيَ صَيحَةُ جَبرَئيلَ ﷺ إلىٰ هٰذَا الخَلقِ.

ثُمَّ قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ القائِمِ ﷺ، فَيَسمَعُ مَن بِالمَشرِقِ ومَن بِالمَغرِبِ، لا يَبقىٰ راقِدٌ إلّا استَيقَظَ، ولا قائِمٌ إلّا قَعَدَ، ولا قاعِدٌ إلّا قامَ عَلىٰ رِجلَيهِ فَزَعاً مِن ذٰلِكَ الصَّوتِ، فَرَحِمَ اللهُ مَنِ اعتَبَرَ بِذٰلِكَ الصَّوتِ فَأَجابَ، فَإِنَّ الصَّوتَ الأَوَّلَ هُوَ صَوتُ جَبرَئيلَ الرّوحِ الأَمينِ ﷺ.

---

۱. الهُرد ـ بالضمّ ـ: الكُركُم الأصفر. الهُرد أيضاً: طين أحمر يُصبَغ به. والهُرد أيضاً: عروض صفر يُصبغ بها. والهُردِيُّ: الثوبُ المصبوغ به (تاج العروس: ج ۵ ص ۳۳۵ «هرد») ولعلّ المراد به أنّ لون هذه النار العظيمة صفراء تميل إلى الحمرة لشدّة اشتعالها، والله العالم.

عجایب که می‌بینند، مانند به زمین فرو رفتن لشکر در بیداء و نیز ندایی که از آسمان می‌آید!

فرمود: «شیطان، آنان را وا نمی‌نهد، تا این که او نیز ندا می‌دهد، همان گونه که روز عقبه [به هنگام بیعت مردم مدینه] در کنار پیامبر خداﷺ ندا داد».[1]

۱۲۶۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام باقرؑ فرمود: «چون آتشی بزرگ و زعفرانی‌رنگ از سمت مشرق دیدید که سه روز یا هفت روز زبانه می‌کشد، فَرَج خاندان محمّدﷺ را چشم به راه باشید، اگر خدا بخواهد، که خداوند، عزیز و حکیم است».

سپس فرمود: «بانگ [آسمانی] فقط در ماه رمضان است؛ زیرا آن، ماه خدا و بانگ هم بانگ جبرئیل برای این مردم است» و آن گاه فرمود: «ندا کنندهٔ آسمانی به نام قائم ندا می‌دهد و هر کس در شرق و غرب است، آن را می‌شنود و خفته‌ای نیست که بیدار نشود و ایستاده‌ای نیست که ننشیند و نشسته‌ای نیست، جز آن که بر دو پایش می‌ایستد و همه، از هراس آن نداست. خدا بیامرزد کسی را که از آن ندا عبرت گیرد و پاسخ دهد، که ندای نخست، ندای جبرئیل روح الأمین است».

سپس فرمود: «ندا در ماه رمضان، در شب جمعه بیست و سوم ماه است و در آن، شک نکنید و بشنوید و فرمان برید و در پایان روز، صدای ابلیس ملعون است که ندا می‌دهد: "هان! فلانی مظلومانه کشته شد"، تا مردم را به شک اندازد و آنان را بفریبد، که در آن روز، عدّهٔ فراوانی به شک می‌افتند و سرگردان می‌شوند و به آتش دوزخ، سقوط می‌کنند. پس چون ندا را در ماه رمضان شنیدید، شک نکنید که آن، ندای

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۴ ح ۲۹ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۵ ح ۴۷.

ثُمَّ قالَ ﷺ: يَكونُ الصَّوتُ في شَهرِ رَمَضانَ في لَيلَةِ جُمُعَةٍ لَيلَةِ ثَلاثٍ وعِشرينَ، فَلا تَشُكّوا في ذٰلِكَ، وَاسمَعوا وأَطيعوا، وفي آخِرِ النَّهارِ صَوتُ المَلعونِ إبليسَ يُنادي: «ألا إنَّ فُلاناً قُتِلَ مَظلوماً»، لِيُشَكِّكَ النّاسَ ويَفتِنَهُم، فَكَم في ذٰلِكَ اليَومِ مِن شاكٍّ مُتَحَيِّرٍ قَد هَوىٰ فِي النّارِ، فَإذا سَمِعتُمُ الصَّوتَ في شَهرِ رَمَضانَ فَلا تَشُكّوا فيهِ إنَّهُ صَوتُ جَبرَئيلَ، وعَلامَةُ ذٰلِكَ أنَّهُ يُنادي بِاسمِ القائِمِ وَاسمِ أبيهِ حَتّىٰ تَسمَعَهُ العَذراءُ في خِدرِها، فَتُحَرِّضُ أباها وأَخاها عَلَى الخُروجِ.

وقالَ: لا بُدَّ مِن هٰذَينِ الصَّوتَينِ قَبلَ خُروجِ القائِمِ ﷺ: صَوتٌ مِنَ السَّماءِ وهُوَ صَوتُ جَبرَئيلَ (بِاسمِ صاحِبِ هٰذَا الأَمرِ وَاسمِ أبيهِ)، وَالصَّوتُ الثّاني مِنَ الأَرضِ وهُوَ صَوتُ إبليسَ اللَّعينِ يُنادي بِاسمِ فُلانٍ أنَّهُ قُتِلَ مَظلوماً، يُريدُ بِذٰلِكَ الفِتنَةَ، فَاتَّبِعُوا الصَّوتَ الأَوَّلَ، وإيّاكُم وَالأَخيرَ أن تُفتَنوا بِهِ.

۱۲۶۵. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبي عُمَيرٍ، عَن هِشامِ بنِ سالِمٍ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: إنَّ الجَريريَّ أخا إسحاقَ يَقولُ لَنا: إنَّكُم تَقولونَ: هُما نِداءانِ فَأَيُّهُمَا الصّادِقُ مِنَ الكاذِبِ؟ فَقالَ أبو عَبدِ اللهِ ﷺ قولوا لَهُ:

إنَّ الَّذي أخبَرَنا بِذٰلِكَ ـ وأَنتَ تُنكِرُ أنَّ هٰذا يَكونُ ـ هُوَ الصّادِقُ.

۱۲۶۶. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ بنِ أحمَدَ بنِ الوَليدِ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ الحَسَنِ بنِ أبانٍ، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ، عَنِ النَّضرِ بنِ سُوَيدٍ، عَن يَحيَى الحَلَبِيِّ، عَنِ الحارِثِ بنِ المُغيرَةِ البَصريِّ، عَن مَيمونٍ البانِ، قالَ: كُنتُ عِندَ

جبرئیل است و نشانهٔ آن هم این است که نام قائم و نام پدرش را ندا می‌دهد، به گونه‌ای که دخترِ در کنج خانه هم آن را می‌شنود و پدر و برادرش را به بیرون رفتن [و همراهی با قیام] تحریک و تشویق می‌کند».

و نیز فرمود: «پیش از خروج قائمؑ از این دو ندا، گریزی نیست: ندایی از آسمان که ندای جبرئیل است و به اسم صاحب همین امر و اسم پدرش است، و ندای دوم که از زمین به گوش می‌رسد و ندای ابلیس لعنت شده است و به نام فلان کس و این که مظلومانه کشته شده است، ندا می‌دهد و با این کار، قصد فتنه‌انگیزی دارد. پس ندای اوّل را اطاعت کنید و از ندای دوم بپرهیزید تا فریب نخورید».[1]

۱۲۶۵ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از هشام بن سالم ـ: به امام صادقؑ گفتم: جریری برادر اسحاق به ما می‌گوید: شما می‌گویید: آن دو، دو ندا هستند. پس کدام، راست و کدام، دروغ است؟

امام صادقؑ فرمود: «به او بگویید: آن کس که ما را از این باخبر کرد ـ و تو وقوع آن را انکار می‌کنی ـ ، راستگوست».[2]

۱۲۶۶ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از میمون بان ـ: نزد امام باقرؑ در خیمه‌اش بودم، که پردهٔ خیمه را بالا زد و فرمود: «کار ما از این خورشید، روشن‌تر است» و سپس فرمود: «ندادهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: "فلانی فرزند فلانی (نام می‌برد) فقط

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۳ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۰ ح ۹۶. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج۷ ص ۳۸۹ ح ۱۳۹۳.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۵ ح ۳۰ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۵ ح ۴۸.

أبي جَعفَرٍ ﷺ في فُسطاطِهِ[1]، فَرَفَعَ جانِبَ الفُسطاطِ فَقالَ:

إنَّ أمرَنا قَد كانَ أبيَنَ مِن هٰذِهِ الشَّمسِ. ثُمَّ قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «فُلانُ بنُ فُلانٍ هُوَ الإمامُ» بِاسمِهِ، ويُنادي إبليسُ لَعَنَهُ اللهُ مِنَ الأَرضِ، كَما نادىٰ بِرَسولِ اللهِ ﷺ لَيلَةَ العَقَبَةِ.

۱۲۶۷. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ، عَن أبيهِ ووُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن ناجِيَةَ القَطّانِ، أنَّهُ سَمِعَ أبا جَعفَرٍ ﷺ يَقولُ:

إنَّ المُنادِيَ يُنادي: «إنَّ المَهدِيَّ (مِن آلِ مُحَمَّدٍ) فُلانُ بنُ فُلانٍ» بِاسمِهِ وَاسمِ أبيهِ، فَيُنادِي الشَّيطانُ: إنَّ فُلاناً وشيعَتَهُ عَلَى الحَقِّ ـ يَعني رَجُلاً مِن بَني أُمَيَّةَ ـ.

۱۲۶۸. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ ماجيلَوَيهِ ﷺ، عَن عَمِّهِ مُحَمَّدِ بنِ أبِي القاسِمِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الكوفِيِّ، عَن أبيهِ، عَن أبِي المَغراءِ، عَنِ المُعَلَّى بنِ خُنَيسٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

صَوتُ جَبرَئيلَ مِنَ السَّماءِ، وصَوتُ إبليسَ مِنَ الأَرضِ، فَاتَّبِعُوا الصَّوتَ الأَوَّلَ، وإيّاكُم وَالأَخيرَ أن تُفتَتَنوا بِهِ.

۱۲۶۹. **الصراط المستقيم**: عَن أبي رومانَ: قالَ عَلِيٌّ ﷺ:

بَعدَ الخَسفِ يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ أوَّلَ النَّهارِ: «إنَّ الحَقَّ في آلِ مُحَمَّدٍ»، وفي آخِرِ النَّهارِ: «الحَقُّ في وُلدِ عيسىٰ»، وذٰلِكَ ونَحوُهُ مِنَ الشَّيطانِ، ويَظهَرُ المَهدِيُّ عَلىٰ أفواهِ النّاسِ ويُشرَبونَ حُبَّهُ.

---

۱. الفُسْطاطُ: البيت من الشَّعَرِ فوق الخباء (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۳۹۳ «فسط»).

امام است" و ابلیس ـ که خداوند لعنتش کند ـ از زمین ندا می‌دهد، همان گونه که کنار پیامبر خداﷺ در شب بیعت عقبه ندا داد».[۱]

۱۲۶۷. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ناجیهٔ قطّان ـ: شنیدم که امام باقرؑ می‌فرماید: «منادی ندا می‌دهد: "مهدی خاندان محمّد، فلانی فرزند فلانی است" و نام او و نام پدرش را می‌برد، و شیطان هم ندا می‌دهد: "فلانی و پیروانش بر حق هستند"، یعنی مردی از بنی امیّه».[۲]

۱۲۶۸. **کمال الدین** ـ به نقل از معلّی بن خنیس ـ: امام صادقؑ فرمود: «ندای جبرئیل، از آسمان و ندای ابلیس، از زمین است. از ندای اوّل، پیروی کنید و مبادا فریب ندای دوم را بخورید».[۳]

۱۲۶۹. **الصراط المستقیم** ـ به نقل از ابو رومان ـ: امام علیؑ فرمود: «پس از فرو رفتن [لشکر سفیانی] در زمین، منادیِ آسمانی در اوّل روز ندا می‌دهد: "حق در خاندان محمّد است"، و در پایان روز، ندا می‌آید: "حق در فرزندان عیسی است"، و این و شبیه آن، از شیطان است و نام مهدی بر سر زبان‌ها می‌افتد و شیفتهٔ او می‌شوند».[۴]

---

۱. کمال الدین: ص ۶۵۰ ح ۴، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۴ ح ۳۱.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۴ ح ۲۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۴ ح ۴۵.
۳. کمال الدین: ص ۶۵۲ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۶ ح ۳۹.
۴. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۹ ح ۴. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۲۰۱ ح ۱۲۶۲.

۱۲۷۰ . الفتن لابن حماد: حَدَّثَنَا الوَلِيدُ ورِشدينُ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَن أبي قُبَيلٍ، عَن أبي رومانَ، عَن عَلِيٍّؑ، قالَ:

بَعدَ الخَسفِ يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «إنَّ الحَقَّ في آلِ مُحَمَّدٍ» في أوَّلِ النَّهارِ، ثُمَّ يُنادي مُنادٍ في آخِرِ النَّهارِ: «إنَّ الحَقَّ في وُلدِ عيسىٰ»، وذٰلِكَ نَحوُهُ[1] مِنَ الشَّيطانِ.

۱۲۷۱ . الفتن لابن حماد: حَدَّثَنا سَعيدٌ أبو عُثمانَ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ، قالَ:

يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في آلِ مُحَمَّدٍ»، ويُنادي مُنادٍ مِنَ الأَرضِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في آلِ عيسىٰ»، أو قالَ «العَبّاسِ» أنَا أشُكُّ فيهِ، وإنَّمَا الصَّوتُ الأَسفَلُ مِنَ الشَّيطانِ لِيَلبِسَ عَلَى النّاسِ.

ب ـ مَن يَعرِفُ النِّداءَ الصّادِقَ

۱۲۷۲ . الغيبة للنعماني: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَنِ العَبّاسِ بنِ عامِرِ بنِ رَباحٍ الثَّقَفِيِّ، عَن عَبدِاللهِ بنِ بُكَيرٍ، عَن زُرارَةَ بنِ أعيَنَ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِؑ يَقولُ:

يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «إنَّ فُلاناً هُوَ الأَميرُ»، ويُنادي مُنادٍ: «إنَّ عَلِيّاً وشيعَتَهُ هُمُ الفائِزونَ».

قُلتُ: فَمَن يُقاتِلُ المَهدِيَّ بَعدَ هٰذا؟

فَقالَ: إنَّ الشَّيطانَ يُنادي: «إنَّ فُلاناً وشيعَتَهُ هُمُ الفائِزونَ» لِرَجُلٍ مِن بَني أُمَيَّةَ.

قُلتُ: فَمَن يَعرِفُ الصّادِقَ مِنَ الكاذِبِ؟

قالَ: يَعرِفُهُ الَّذينَ كانوا يَروونَ حَديثَنا ويَقولونَ: إنَّهُ يَكونُ قَبلَ أن يَكونَ،

---

۱. في الملاحم والفتن: ص ۱۳۳ ح ۱۴۸ نقلاً عن المصدر: «نخوة» بدل «نحوه».

۱۲۷۰ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو رومان ـ : علی﵇ فرمود: «پس از فرو رفتن [لشکر سفیانی] به زمین، منادی آسمانی در آغاز روز ندا می‌دهد: "حق در خاندان محمّد است". سپس منادی دیگری در پایان روز، ندا می‌دهد: "حق در فرزندان عیسی است" و این [و] شبیه آن، از شیطان است».[۱]

۱۲۷۱ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «منادی آسمانی، ندا می‌دهد: "هان که حق در خاندان محمّد است" و منادی زمینی، ندا می‌دهد: "هان که حق در خاندان عیسی است!"» یا فرمود: «خاندان عبّاس».[۲] [و فرمود:] «و نـدای پایین [و از زمین]، از سوی شیطان است تا مردم را به اشتباه اندازد».[۳]

ب ـ چه کسی ندای راست را می‌شناسد؟

۱۲۷۲ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از زرارة بن اعین ـ : شـنیدم کـه امـام صـادق﵇ می‌فرماید: «منادی آسمانی، ندا می‌دهد: "فلانی [و نه دیگری] امیر است" و منادی ندا می‌دهد: «علی و پیروانش [و نه دیگران] رستگارند"».

گفتم: پس از این [نشانه‌ها]، چه کسی با مهدی می‌جنگد؟

فرمود: «شیطان نیز ندا می‌دهد که: "فلانی و پیروانش رستگارند" و نام مردی از امویان را می‌برد».

گفتم: پس چه کسی ندای راست را از دروغ باز می‌شناسد؟

فرمود: «کسانی آن را می‌شناسند که حدیث ما را روایت کرده و پیش از وقوعش [از آن باخبر بوده و] می‌گویند: آن، روی می‌دهد، و می‌دانند که حق با آنـهاست و راستگویند».[۴]

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۹۸۳.

۲. تردید، از راوی است.

۳. الفتن: ج ۱ ص ۳۳۷ ح ۹۷۴.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۴ ح ۲۸ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۴ ح ۴۶.

ويَعلَمونَ أنَّهُم هُمُ المُحِقّونَ الصّادِقونَ.

۱۲۷۳. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّد بنِ سَعيدٍ بِهٰذَا الإِسنادِ[1] عَن هِشامِ بنِ سالِمٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ عليه السلام يَقولُ:

هُما صَيحَتانِ: صَيحَةٌ في أوَّلِ اللَّيلِ، وصَيحَةٌ في آخِرِ اللَّيلَةِ الثّانِيَةِ.

قالَ: فَقُلتُ: كَيفَ ذٰلِكَ؟

قالَ: فَقالَ: واحِدَةٌ مِنَ السَّماءِ، وواحِدَةٌ مِن إبليسَ.

فَقُلتُ: وكَيفَ تُعرَفُ هٰذِهِ مِن هٰذِهِ؟

فَقالَ: يَعرِفُها مَن كانَ سَمِعَ بِها قَبلَ أن تَكونَ.

۱۲۷۴. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَمرُو بنُ عُثمانَ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ سِنانٍ، قالَ: كُنتُ عِندَ أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام فَسَمِعتُ رَجُلاً مِن هَمْدانَ[2] يَقولُ لَهُ: إنَّ هٰؤُلاءِ العامَّةَ يُعَيِّرُونَنا ويَقولونَ لَنا: إنَّكُم تَزعُمونَ أنَّ مُنادِياً يُنادي مِنَ السَّماءِ بِاسمِ صاحِبِ هٰذَا الأَمرِ! وكانَ مُتَّكِئاً فَغَضِبَ وجَلَسَ، ثُمَّ قالَ:

لا تَروهُ عِنّي وَارووهُ عَن أبي ولا حَرَجَ عَلَيكُم في ذٰلِكَ، أشهَدُ أنّي قَد سَمِعتُ أبي عليه السلام يَقولُ:

وَاللهِ إنَّ ذٰلِكَ في كِتابِ اللهِ عزّ وجلّ لَبَيِّنٌ، حَيثُ يَقولُ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ فَلا يَبقىٰ فِي الأَرضِ يَومَئِذٍ أحَدٌ إلّا خَضَعَ وذَلَّت رَقَبَتُهُ لَها، فَيُؤمِنُ أهلُ الأَرضِ إذا سَمِعُوا الصَّوتَ مِنَ السَّماءِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في

---

۱. أي عليّ بن الحسن، عن محمّد بن عبد الله بن زرارة، عن محمّد بن أبي عمير

۲. هَمْدانَ: قبيلة من اليمن منها: الحارث الهَمْداني (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۸۸۰ «همد»).

۱۲۷۳. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از هشام بن سالم ـ: شنیدم، که امام صادق﵇ می‌فرماید: «آن دو، دو بانگ اند: یکی در اوّل شب و بانگی دیگر در آخر شب دوم».

گفتم: این، چگونه می‌شود؟

فرمود: «یکی از آسمان است و دیگری از ابلیس».

گفتم: این از آن، چگونه شناخته می‌شوند؟

فرمود: «آن را کسی می‌شناسد که قبل از وقوعش، [ویژگی و وصف] آن را شنیده باشد».[1]

۱۲۷۴. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الله بن سنان ـ: نزد امام صادق﵇ بودم که شنیدم مردی از قبیلهٔ همْدان به ایشان می‌گوید: این مردم، ما را سرزنش می‌کنند و به ما می‌گویند: شما ادّعا می‌کنید که منادی آسمانی، نام صاحب این امر (قیام و ولایت) را ندا می‌دهد.

امام﵇ که تکیه داده بود، خشم گرفت و [راست] نشست و سپس فرمود: «[این را که می‌گویم،] از من روایت نکنید؛ بلکه از پدرم روایت کنید و اشکالی در این، متوجّه شما نیست. گواهی می‌دهم که شنیدم پدرم می‌فرماید: "به خدا سوگند، این، در کتاب خدایﷻ روشن است، آن جا که می‌فرماید: **﴿اگر بخواهیم، چنان نشانه‌ای از آسمان فرود می‌آوریم که در برابرش گردن خم کنند﴾** و آن روز در زمین، کسی نمی‌ماند، جز آن که در برابرش خاضع می‌شود و سر فرود می‌آورد و اهل زمین، هنگامی که ندا را از آسمان می‌شنوند، ایمان می‌آورند؛ ندایی که می‌گوید: "هان! حق در علی بن ابی طالب و پیروان اوست"».

فردای آن روز، ابلیس به فضا صعود می‌کند تا از اهل زمین پنهان شود. سپس ندا می‌دهد: "هان! حق در عثمان بن عفّان و پیروان اوست که او مظلومانه کشته شده

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۵ ح ۳۱ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۵ ح ۴۹.

عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عليه السلام وشيعَتِهِ».

قالَ: فَإذا كانَ مِنَ الغَدِ صَعِدَ إبليسُ فِي الهَواءِ حَتّىٰ يَتَوارىٰ عَن أهلِ الأَرضِ، ثُمَّ يُنادي «ألا إنَّ الحَقَّ في عُثمانَ بنِ عَفّانَ وشيعَتِهِ، فَإنَّهُ قُتِلَ مَظلوماً فَاطلُبوا بِدَمِهِ».

قالَ: فَيُثَبِّتُ اللهُ الَّذينَ آمَنوا بِالقَولِ الثّابِتِ عَلَى الحَقِّ وهُوَ النِّداءُ الأَوَّلُ، ويَرتابُ يَومَئِذٍ الَّذينَ في قُلوبِهِم مَرَضٌ، وَالمَرضُ وَاللهِ عَداوَتُنا، فَعِندَ ذٰلِكَ يَتَبَرَّؤونَ مِنّا ويَتَناوَلُونَا فَيَقولونَ: إنَّ المُنادِيَ الأَوَّلَ سِحرٌ مِن سِحرِ أهلِ (هٰذَا) البَيتِ. ثُمَّ تَلا أبو عَبدِ اللهِ عليه السلام قَولَ اللهِ عزوجل: ﴿وَإِن يَرَوْا ءَايَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾[1].[2]

ج ـ إرتِيابُ المُبطِلينَ

١٢٧٥. الغيبة للطوسي: أحمَدُ بنُ إدريسَ، عَن عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدِ بنِ قُتَيبَةَ، عَنِ الفَضلِ بنِ شاذانَ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن أبي حَمزَةَ الثُّمالِيِّ قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ عليه السلام: إنَّ أبا جَعفَرٍ عليه السلام كانَ يَقولُ: خُروجُ السُّفيانِيِّ مِنَ المَحتومِ[3]، وَالنِّداءُ مِنَ المَحتومِ، وطُلوعُ الشَّمسِ مِنَ المَغرِبِ مِنَ المَحتومِ، وأَشياءُ كانَ يَقولُها مِنَ المَحتومِ.

فَقالَ أبو عَبدِ اللهِ عليه السلام: وَاختِلافُ بَني فُلانٍ[4] مِنَ المَحتومِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُ القائِمِ مِنَ المَحتومِ.

قُلتُ: وكَيفَ يَكونُ النِّداءُ؟

---

١. القمر: ٢.

٢. قال النعماني في آخره قال: وحدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد، قال: حدّثنا محمّد بن المفضّل بن إبراهيم؛ وسعدان بن إسحاق بن سعيد؛ وأحمد بن الحسين بن عبد الملك؛ ومحمّد بن أحمد بن الحسن القطواني جميعا، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، مثله سواء بلفظه.

٣. وفي الإرشاد «عن أبي حمزة قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: خروج السفياني من المحتوم؟...»

٤. وفي بعض المصادر «بني العبّاس» بدل «بني فلان».

است. انتقامش را بگیرید".

خداوند، کسانی را که ایمان آورده‌اند، به سبب گفتار استوار، بر حق پابرجا می‌دارد و آن، همان ندای اوّل است؛ ولی آن روز، کسانی که دل‌هایشان بیمار است، به تردید می‌افتند، و به خدا سوگند، بیماری دل، دشمنی با ماست. این هنگام، از ما بیزاری می‌جویند و به جان ما می‌افتند و می‌گویند: منادی اوّل، یکی از سِحرهای این اهل بیت است».

امام صادق﵇ سپس سخن خدای﷿ را: ﴿و اگر نشانه‌ای و معجزه‌ای ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: سحری همیشگی است [که از این سر می‌زند]﴾ تلاوت کرد.[1]

ج ـ شکّ باطل‌اندیشان

۱۲۷۵ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از ابوحمزهٔ ثمالی ـ: به امام صادق﵇ گفتم: امام باقر﵇ می‌فرمود: خروج سفیانی، حتمی است و نـدا[ی آسمانی] حتمی است و طلوع خورشید از مغرب حتمی است، و چیزهایی دیگر که آنها را نیز حتمی می‌خواند.

امام صادق﵇ فرمود: «و اختلاف فرزندان فلان نیز حتمی است و کشته شدن نفْس زکیّه نیز حتمی است و «خروج قائم نیز حتمی است».

گفتم: ندا چگونه است؟

فرمود: «اوّل روز، منادی‌ای از آسمان ندا می‌دهد که هر ملّتی آن را به زبان خودشان می‌شنوند. می‌گوید: "هان که حق در علی و پیروان اوست!". سپس ابلیس در آخر روز، از زمین ندا می‌دهد: "هان که حق در عثمان و پیروان اوست!". این

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۰ ح ۱۹ (با سندهای متعدّد که دو تای آنها موثّق است) و ص ۲۶۱ ح ۲۰ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۲ ح ۴۰.

قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ أوَّلَ النَّهارِ يَسمَعُهُ كُلُّ قَومٍ بِأَلسِنَتِهِم: «ألا إنَّ الحَقَّ في عَلِيٍّ وشيعَتِهِ»، ثُمَّ يُنادي إبليسُ في آخِرِ النَّهارِ مِنَ الأَرضِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في عُثمانَ وشيعَتِهِ»، فَعِندَ ذٰلِكَ يَرتابُ المُبطِلونَ.

۱۲۷۶. **الغيبة للطوسي**: الفَضلُ، عَنِ ابنِ مَحبوبٍ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ: خُروجُ القائِمِ مِنَ المَحتومِ. قُلتُ: وكَيفَ يَكونُ النِّداءُ؟

قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ أوَّلَ النَّهارِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في عَلِيٍّ وشيعَتِهِ»، ثُمَّ يُنادي إبليسُ لَعَنَهُ اللهُ في آخِرِ النَّهارِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في عُثمانَ وشيعَتِهِ»، فَعِندَ ذٰلِكَ يَرتابُ المُبطِلونَ.

۶/۱
جَوامِعُ العَلاماتِ المَحتومَةِ

۱۲۷۷. **الكافي**: مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابنِ فَضّالٍ، عَن أبي جَميلَةَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الحَلَبِيِّ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

اِختِلافُ بَنِي العَبّاسِ مِنَ المَحتومِ، وَالنِّداءُ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُ القائِمِ مِنَ المَحتومِ.

قُلتُ: وكَيفَ النِّداءُ؟

قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ أوَّلَ النَّهارِ: «ألا إنَّ عَلِيّاً وشيعَتَهُ هُمُ الفائِزونَ»، قالَ: ويُنادي مُنادٍ (في) آخِرِ النَّهارِ: «ألا إنَّ عُثمانَ وشيعَتَهُ هُمُ الفائِزونَ».

۱۲۷۸. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ موسَى بنِ المُتَوَكِّلِ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ جَعفَرٍ الحِميَرِيُّ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن أبي حَمزَةَ

هنگام است که باطل اندیشان شک می‌کنند».[۱]

۱۲۷۶ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از علی بن ابی حمزه ـ: امام صادق﵇ فرمود: خروج قائم، حتمی است».

گفتم: ندا چگونه است؟

فرمود: «اوّل روز، منادی آسمانی ندا می‌دهد: "هان! حق در علی و پیروان اوست". سپس ابلیس ـ که خدا لعنتش کند ـ در آخر روز، ندا می‌دهد: "هان! حق در عثمان و پیروان اوست!". و این هنگام است که باطل اندیشان، شک می‌کنند».[۲]

۶/۱
مجموعهٔ علامت‌های حتمی

۱۲۷۷ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از حلبی ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «اختلاف عبّاسیان، حتمی است. ندای آسمان، حتمی است. قیام قائم، حتمی است».

گفتم: ندا چگونه است؟

فرمود: «منادی آسمانی، در آغاز روز، ندا می‌دهد: "هان! علی و پیروانش، تنها رستگاران اند" و منادی دیگری در پایان روز، ندا می‌دهد: "هان! عثمان و پیروانش، تنها رستگاران اند"».[۳]

۱۲۷۸ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از ابوحمزهٔ ثمالی ـ: به امام صادق﵇ گفتم: امام باقر﵇ می‌فرمود: خروج سفیانی، حتمی است.

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۵ ح ۴۲۵ (با سند معتبر)، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۷۹، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۹، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۱ ح ۶۳، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۸ ح ۲۷.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۵۴ ح ۴۶۱ (با سند معتبر)، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۱ ح ۶۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۰ ح ۳۱.

۳. الکافی: ج ۸ ص ۳۱۰ ح ۴۸۴ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۵ ح ۷۵.

الثُّمالِيِّ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِاللهِ ﷺ: إنَّ أبا جَعفَرٍ ﷺ كانَ يَقولُ: إنَّ خُروجَ السُّفيانِيِّ مِنَ الأَمرِ المَحتومِ؟

قالَ (لي): نَعَم، وَاختِلافُ وُلدِ العَبّاسِ مِنَ المَحتومِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ، وخُروجُ القائِمِ ﷺ مِنَ المَحتومِ.

فَقُلتُ لَهُ: كَيفَ يَكونُ (ذٰلِكَ) النِّداءُ؟

قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ أوَّلَ النَّهارِ: «ألا إنَّ الحَقَّ في عَلِيٍّ وشيعَتِهِ»، ثُمَّ يُنادي إبليسُ لَعَنَهُ اللهُ في آخِرِ النَّهارِ: «ألا إنَّ الحَقَّ فِي السُّفيانِيِّ وشيعَتِهِ»، فَيَرتابُ عِندَ ذٰلِكَ المُبطِلونَ.

١٢٧٩. **الغيبة للطوسي**: بِهٰذَا الإسنادِ[1] عَنِ ابنِ فَضّالٍ، عَن حَمّادٍ، عَن إبراهيمَ بنِ عُمَرَ، عَن عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ، عَن أبي عَبدِاللهِ ﷺ قالَ:

خَمسٌ قَبلَ قِيامِ القائِمِ مِنَ العَلاماتِ: الصَّيحَةُ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالخَسفُ بِالبَيداءِ، وخُروجُ اليَمانِيِّ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ.

١٢٨٠. **الكافي**: مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَن عَلِيِّ بنِ الحَكَمِ، عَن أبي أيّوبَ الخَزّازِ، عَن عُمَرَ بنِ حَنظَلَةَ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ ﷺ يَقولُ:

خَمسُ عَلاماتٍ قَبلَ قِيامِ القائِمِ: الصَّيحَةُ، وَالسُّفيانِيُّ، وَالخَسفُ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وَاليَمانِيُّ.

فَقُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ إن خَرَجَ أحَدٌ مِن أهلِ بَيتِكَ قَبلَ هٰذِهِ العَلاماتِ أنَخرُجُ مَعَهُ؟

قالَ: لا.

---

١. أي الفضل بن شاذان

امام صادق﵇ به من فرمود: «آری و اختلاف فرزندان عبّاس نیز حتمی است و کشته شدن نفْس زکیّه نیز حتمی است و خروج قائم نیز حتمی است».

گفتم: ندا چگونه است؟

فرمود: «اوّل روز، منادی‌ای از آسمان، ندا می‌دهد که: "هان که حق در علی و پیروان اوست!". سپس ابلیس در آخر روز، ندا می‌دهد: "هان که حق در سفیانی و پیروان اوست!". این هنگام است که باطل‌اندیشان، شک می‌کنند».[1]

۱۲۷۹. **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از عمر بن حنظله ـ: امام صادق﵇ فرمود: «پنج نشانه، پیش از قیام قائم است: بانگ [آسمانی]، [خروج] سفیانی، فرو رفتن [سپاه او] در زمین، خروج یمانی و کشته شدن نفْس زکیّه».[2]

۱۲۸۰. **الکافی** ـ به نقل از عمر بن حنظله ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «پنج نشانه، پیش از قیام قائم داریم: بانگ [آسمانی]، [خروج] سفیانی، فرو رفتن در زمین، کشته شدن نفْس زکیّه و [قیام] یمانی».

گفتم: فدایت شوم! اگر کسی از خاندانت پیش از وقوع این نشانه‌ها خروج کرد، با او همراه شویم؟

فرمود: «نه».

فردا که شد، این آیه: ﴿**اگر بخواهیم چنان آیتی از آسمان فرود می‌آوریم که در برابرش گردن خم کنند**﴾ را خواندم و به ایشان گفتم: آیا مقصود از آیه، همان بانگ آسمانی است؟

---

۱. کمال الدین: ص ۶۵۲ ح ۱۴ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۶ ح ۴۰.
۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۶ ح ۴۲۷ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۹ ح ۴۹.

فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ تَلَوتُ هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾، فَقُلتُ لَهُ: أهِيَ الصَّيحَةُ؟

فَقالَ: أما لَو كانَت خَضَعَت أعناقُ أعداءِ اللهِ.

١٢٨١. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ، عَن عَلِيِّ بنِ مَهزِيارَ، عَن حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنِ الحُسَينِ بنِ المُختارِ، قالَ: حَدَّثَني ابنُ أبي يَعفورٍ، قالَ: قالَ لي أبو عَبدِ اللهِ عليه السلام:

أمسِك بِيَدِكَ هَلاكَ الفُلانِيِّ (اسمِ رَجُلٍ مِن بَنِي العَبّاسِ)، وخُروجَ السُّفيانِيِّ، وقَتلَ النَّفسِ، وجَيشَ الخَسفِ، وَالصَّوتَ.

قُلتُ: ومَا الصَّوتُ، أهُوَ المُنادي؟

فَقالَ: نَعَم، وبِهِ يُعرَفُ صاحِبُ هٰذَا الأمرِ. ثُمَّ قالَ: الفَرَجُ كُلُّهُ هَلاكُ الفُلانِيِّ (مِن بَنِي العَبّاسِ).

١٢٨٢. **بحار الأنوار**: بِإسنادِهِ[١] عَن إسحاقَ[٢] يَرفَعُهُ إلَى الأَصبَغِ بنِ نُباتَةَ قالَ: سَمِعتُ أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام يَقولُ لِلنّاسِ:

سَلوني قَبلَ أن تَفقِدوني، لِأَنّي بِطُرُقِ السَّماءِ أعلَمُ مِنَ العُلَماءِ، وبِطُرُقِ الأَرضِ أعلَمُ مِنَ العالِمِ، أنَا يَعسوبُ الدّينِ، أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ وإمامُ المُتَّقينَ، ودَيّانُ النّاسِ يَومَ الدّينِ، أنَا قاسِمُ النّارِ، وخازِنُ الجِنانِ، وصاحِبُ الحَوضِ وَالميزانِ، وصاحِبُ الأَعرافِ، فَلَيسَ مِنّا إمامٌ إلّا وهُوَ عارِفٌ بِجَميعِ أهلِ وِلايَتِهِ، وذٰلِكَ قَولُهُ عليه السلام: ﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[٣].

---

١. أي السيّد عليّ بن عبد الحميد باسناده فيما روي عنه في كتاب سرور أهل الإيمان.

٢. في كتاب سرور أهل الإيمان: محمّد بن إسحاق.

٣. الرعد: ٧.

فرمود: «بهوش باش که اگر آن واقع شد، گردن دشمنان خدای‌ﷻ در برابرش فرود خواهد آمد».[۱]

۱۲۸۱. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابن ابی یعفور ـ: امام صادق‌ؑ به من فرمود: «[شمارهٔ] این چند چیز را با دستت نگه دار: هلاک فلانی (نام مردی از عبّاسیان را برد)، خروج سفیانی، کشته شدن نفس [زکیه]، لشکر به زمین فرو رفته [در بیداء] و ندا».

گفتم: ندا چیست؟ آیا همان ندای منادی [آسمانی] است؟

فرمود: «آری و به وسیلهٔ آن، صاحب این امر (قیام و ولایت) شناخته می‌شود» و سپس فرمود: «همهٔ فَرَج، هلاک فلان کس از بنی عبّاس است».[۲]

۱۲۸۲. **بحار الأنوار** ـ با سندش به نقل از اصبغ بن نباته ـ: شنیدم که امیرمؤمنان‌ؑ به مردم می‌فرماید: «از من بپرسید، پیش از آن که مرا بجویید و نیابید؛ زیرا من به راه‌های آسمان، داناتر از عالِمان و به راه‌های زمین، داناتر از عالِم هستم. من بزرگ دین، بزرگ مؤمنان، پیشوای پرهیزگاران، حاکم مردم در روز جزا، قسمت کنندهٔ دوزخ، گنجور بهشت، صاحب حوض و میزان، و صاحب اعراف هستم، و هیچ امامی از ما نیست، جز آن که همهٔ ولایتمندانش را می‌شناسد و این، همان سخن خدای‌ﷻ است: **﴿تو تنها، هشدار دهنده‌ای و هر گروهی، هدایتگری دارند﴾**.

ای مردم! از من بپرسید، پیش از آن که مرا بجویید و نیابید؛ چرا که در درون من، دانشی انبوه است. از من بپرسید، پیش از آن که فتنهٔ شرقی بالا و پس از مرگ و

---

۱. الکافی: ج ۸ ص ۳۱۰ ح ۴۸۳ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۴ ح ۷۴.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۷ ح ۱۶ (با سند موثّق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۴ ح ۱۰۰.

ألا أيُّهَا النّاسُ، سَلوني قَبلَ أن تَفقِدوني، فَإنَّ بَينَ جَوانِحي عِلماً جَمّاً[1] فَسَلوني قَبلَ أن تَشغَرَ بِرِجلِها[2] فِتنَةٌ شَرقِيَّةٌ وتَطَأَ في خِطامِها بَعدَ مَوتِها وحَياتِها، وتَشِبَّ نارٌ بِالحَطَبِ الجَزلِ[3] مِن غَربِيِّ الأَرضِ، رافِعَةً ذَيلَها، تَدعو يا وَيلَها لِرَحلِهِ[4] ومِثلِها، فَإذَا استَدارَ الفَلَكُ، قُلتُم: ماتَ أو هَلَكَ، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ! فَيومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾[5]. ولِذٰلِكَ آياتٌ وعَلاماتٌ، أوَّلُهُنَّ إحصارُ الكوفَةِ بِالرَّصَدِ وَالخَندَقِ، وتَخريقُ[6] الرَّوايا[7] في[8] سِكَكِ الكوفَةِ، وتَعطيلُ المَساجِدِ أربَعينَ لَيلَةً، وكَشفُ الهَيكَلِ، وخَفقُ راياتٍ حَولَ المَسجِدِ الأَكبَرِ تَهتَزُّ، القاتِلُ وَالمَقتولُ فِي النّارِ، وقَتلٌ سَريعٌ، ومَوتٌ ذَريعٌ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ بِظَهرِ الكوفَةِ في سَبعينَ، وَالمَذبوحُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، وقَتلُ الأَسقَعِ صَبراً في بَيعَةِ الأَصنامِ.

راجع: ص ۱۶۸ (خروج اليماني من المحتوم).

---

۱. جَمٌّ: أي كثير (المصباح المنير: ص ۱۱۰ «جمّ»).

۲. قال المجلسي: قال ابن ميثم: كنّي بشغر رجلها عن خلو تلك الفتنة من مدبر (بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۱۳۸). وقال الجوهري: شغر البلد: أي خلا من الناس. يقال: بلدة شاغرة برجلها، وذلك إذا لم تمتنع من غارة أحد (الصحاح: ج ۲ ص ۷۰۰ «شغر»).

۳. الجَزل: اليابس، وقيل: الغليظ، وقيل: ما عظم من الحطب ويبس (لسان العرب: ج ۱۱ ص ۱۰۹ «جزل»).

۴. في كتاب سرور أهل الإيمان: «مكتوب لرجله» وفي مختصر بصائر الدرجات «بذحله». راجع: هذه الموسوعة: ج ۷ ص ۳۵۹ ح ۱۳۸۳.

۵. الإسراء: ۶.

۶. الخَرْقُ: الشَّقُّ (النهاية: ج ۲ ص ۲۶ «خرق»).

۷. الراوية: المزادة [القربة] فيها الماء (تاج العروس: ج ۱۹ ص ۴۸۰ «روى»).

۸. في بعض النسخ وفي مختصر بصائر الدرجات: «تحريق الزوايا» راجع: هذه الموسوعة: ج ۷ ص ۳۵۹ ح ۱۳۸۳.

زندگی‌اش بی مهار و بی مانع، همه جا را فرا بگیرد و از غرب زمین، آتشی به هیزم خشک [فتنه] افتد و دامنش را برچیند و ندا دهد: "وای بر آن از خونخواهی[۱] و مانند آن!" و چون روزگار بچرخد، می‌گویید مرده یا هلاک شده و معلوم نیست به کجا رفته است. در آن روز، تأویل این آیه **﴿سپس پیروزی بر آنان را دوباره بهرهٔ شما می‌گردانیم و با دارایی‌ها و پسران، یاری‌تان می‌دهیم و شما را پرشمارتر می‌کنیم﴾** محقّق می‌شود: و برای این، نشانه‌ها و علامت‌هایی است. نخستین آنها، محاصرهٔ کوفه با نگهبان و خندق کندن است و دریدن شترهای آبکش[۲] در کوچه‌های کوفه و تعطیلی مسجدها به مدّت چهل شب و پرده‌برداری از پیکره و فرود آمدن پرچم‌هایی که گرداگرد مسجد بزرگ، در اهتزاز اند، ـ و کشنده و کشته، هر دو، در آتش اند ـ و کشتاری سریع و مرگی سخت و کشته شدن نفْس زکیّه به همراه هفتاد تن در پشت کوفه، و [فردی] سربریده میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] و کشتن اسقع پس از آن که به خاطر بیعت با بت‌ها بازداشتش می‌کنند».[۳]

ر.ک: ص ۱۶۹ (خروج یمانی، حتمی است).

---

۱. ترجمه را مطابق با نسخه‌های متعدد دیگر آوردیم که به جای «لرحله»، «لذحله» دارد.

۲. در برخی نسخه‌ها «سوزندان پایهٔ ساختمان‌ها» آمده است (م).

۳. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۲ ح ۱۶۷ (به نقل از سرور أهل الإیمان: ص ۵۰ ح ۲۹). نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۳۴۶ ح ۱۳۸۲.
جهت دیدن احادیث بیشتر در زمینهٔ جوامع علامات محتوم، ر.ک: الخصال: ص ۳۰۳ ح ۸۲، کمال الدین: ص ۶۴۹ ح ۱ و ص ۵۱۶ ح ۴۴ و ص ۳۲۷ ح ۷، الغیبة، طوسی: ص ۳۹۵ ح ۳۶۵، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۶۸، الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۱ ح ۵ و ۶ و ص ۳۰۲ ح ۸ و ۹ و ص ۲۵۲ ح ۹ و ۱۱ و ص ۲۶۲ ح ۲۱ و ص ۲۵۷ ح ۱۵ و ص ۲۶۴ ح ۲۶ الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۵۶، الثاقب فی المناقب: ص ۶۰۳ ح ۵۵۱، مجموعة نفیسة: (تاج المواليد) ص ۷۰، دلائل الإمامة: ص ۴۸۷ ح ۴۸۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۷۹ و ۲۶۰ و ۲۳۳، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۷ و ۳۲۰، روضة الواعظین: ص ۲۸۷ ـ ۲۸۸، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۸ و ۲۳۶، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۲۸ ح ۴۶.

۷ / ۱
إمكانُ البَداءِ في العَلاماتِ حتّى المَحتُومات

۱۲۸۳ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ أحمَدَ بنِ عَبدِ اللهِ الخالَنجِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أبو هاشِمٍ داوودُ بنُ القاسِمِ الجَعفَرِيُّ، قالَ: كُنّا عِندَ أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ الرِّضا عليه السلام، فَجَرىٰ ذِكرُ السُّفيانِيِّ وما جاءَ فِي الرِّوايَةِ مِن أنَّ أمرَهُ مِنَ المَحتومِ، فَقُلتُ لِأَبي جَعفَرٍ عليه السلام: هَل يَبدو لِلّهِ فِي المَحتومِ؟ قالَ: نَعَم، قُلنا لَهُ: فَنَخافُ أن يَبدُوَ لِلّهِ فِي القائِمِ.

فَقالَ: إنَّ القائِمَ مِنَ الميعادِ، وَاللهُ لا يُخلِفُ الميعادَ.[1]

ملاحظة

قال النعماني ـ في ذيل رواية عن الإمام الصادق عليه السلام يقوم القائم يوم عاشوراء ـ هذه العلامات التي ذكرها الأئمّة عليهم السلام مع كثرتها واتّصال الروايات بها وتواترها واتّفاقها، موجبة ألّا يظهر القائم إلّا بعد مجيئها وكونها، إذ كانوا قد أخبروا أنّ لا بدّ منها وهم الصادقون، حتّى أنّه قيل لهم: نرجو أن يكون ما نؤمّل من أمر القائم عليه السلام ولا يكون قبله السفياني، فقالوا: بلى والله إنّه لمن المحتوم الذي لا بدّ منه.

ثمّ حقّقوا كون العلامات الخمس التي أعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحقّ بعدها، كما أبطلوا أمر التوقيت وقالوا: من روى لكم عنّا توقيتاً فلا تهابوا أن

---

۱. بيان: لعل للمحتوم معان يمكن البداء في بعضها، وقوله: «من الميعاد» إشارة إلى أنّه لا يمكن البداء فيه، لقوله تعالى: «إنّ الله لا يخلف الميعاد». والحاصل أنّ هذا شيء وعد الله رسوله وأهل بيته، لصبرهم على المكاره التي وصلت إليهم من المخالفين، والله لا يخلف وعده.

ثمّ إنه يحتمل أن يكون المراد بالبداء في المحتوم البداء في خصوصيّاته لا في أصل وقوعه، كخروج السفياني قبل ذهاب بني العبّاس ونحو ذلك (بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۱).

۷ / ۱
امکان بَدا در نشانه‌های ظهور حتمی در موارد قطعی

۱۲۸۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری ـ: نزد امام جواد﵇ بودیم که از سفیانی سخن به میان آمد، نیز از آنچه در احادیث آمده که آن، امری حتمی [و نشانه‌ای قطعی] است. به امام جواد﵇ گفتم: آیا خداوند در امر قطعی هم بَدا پیش می‌آورد؟

فرمود: «آری».

به ایشان گفتیم: پس می‌ترسیم که خداوند در امر قائم﵇ هم بَدا پیش بیاورد.

فرمود: «قائم، از وعده‌های الهی است و خداوند، خلف وعده نمی‌کند».[۱]

ملاحظه

نعمانی در ذیل حدیث امام صادق﵇ که فرمود : «قائم، روز عاشورا قیام خواهد کرد»، می‌گوید: این نشانه‌ها که امامان﵈ ذکر نموده‌اند با توجّه به فراوانی آنها و به هم‌پیوستگی و تواتر و هم‌قول بودن آنها (از حیث معنا) لازم می‌سازد که قائم﵇ ظهور نکند، مگر پس از فرا رسیدن و تحقّق آن نشانه‌ها؛ زیرا آنان خبر داده‌اند که گزیری از وقوع آنها نیست و حتماً باید واقع شود، و ایشان راستگویان‌اند، تا آن جا که به ایشان گفته‌اند که: ما امیدواریم آنچه در بارهٔ قائم﵇ آرزو می‌کنیم، تحقّق یابد؛ ولی پیش از او، آن سفیانی در کار نباشد و ایشان فرموده‌اند: آری، به خدا سوگند که

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۲ ح ۱۰. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۰ ح ۱۳۸.

«محتوم»، چندین معنا دارد که برخی از آنها با احتمال بَدا و تجدید نظر نیز سازگار است؟ ولی تعبیر «من المیعاد»، اشاره به چیزی است که امکان بدا در آن نیست: چون خداوند فرموده است: ﴿خداوند، خُلف وعده نمی‌کند﴾. حاصل، آن که: قیام قائم﵇، چیزی است که خدا به پیامبرش و اهل بیت وی، به جهت شکیبایی در برابر سختی‌هایی که از سوی مخالفان به آنها رسیده، وعده داده است و خدا خلف وعده نمی‌کند. احتمال دیگر آن است که مراد از «بَدا» در امور حتمی، تغییر در خصوصیات آن باشد و نه در اصل آن، مانند خروج سفیانی پیش از زوال دولت بنی عبّاس و مانند آن.

تكذّبوه كائناً من كان، فإنّا لا نوقّت.

وهذا من أعدل الشواهد على بطلان أمر كلّ من ادّعى أو ادّعي له مرتبة القائم ومنزلته، وظهر قبل مجيء هذه العلامات، لا سيّما وأحواله كلّها شاهدة ببطلان دعوى من يدّعى له. ونسأل الله أن لا يجعلنا ممّن يطلب الدنيا بالزخارف في الدين، والتمويه على ضعفاء المرتدّين، ولا يسلبنا ما منحنا به من نور الهدى وضيائه، وجمال الحقّ وبهائه، بمنّه وطَوله.[1]

---

۱. الغيبة، نعماني: ص ۲۸۲.

سفیانی از امور حتمی است و از وقوع آن، گریزی نیست.

سپس بر وجود نشانه‌های پنجگانه ـ که برترین دلایل و برهان‌ها بر ظهور حق پس از آنهااند ـ تأکید و تصدیق نموده‌اند، همان گونه که امر تعیین وقت ظهور را باطل اعلام داشته و فرموده‌اند: هر که برای شما تعیین وقتی را از ما روایت کرد، هر کس که باشد، از تکذیب او پروا نداشته باشید؛ که ما زمانی را برای ظهور، تعیین نمی‌کنیم. و این از راست‌ترین گواهی‌ها بر باطل بودن کار هر کسی است که مدّعی مرتبهٔ مقام قائم گردد یا برایش چنین ادّعایی شود، و پیش از فرا رسیدن این نشانه‌ها ظهور کند، بویژه که احوال او همگی، گواه بر باطل بودن ادّعای کسی باشد که برایش چنین ادّعایی می‌شود.

از خداوند می‌خواهیم که به منّت و کرمش، ما را از آن جمله قرار ندهد که با آراستن و فریبکاری در دین و گول زدن و تزویر کردن با سست‌دینان مرتد در پی دنیاجویی هستند، و آنچه را که از پرتو هدایت و فروغ آن و جمال حق و زیبایی آن به ما عطا فرموده، از ما باز نستاند.[1]

ر.ک: ص ۴۳۱ (احتمال بدا در نشانه‌ها)

و ج۸ ص۱۷۹ (آیا در وقت قیام بدا رخ داده است).

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۸۲.

الفصل الثاني

ما لم يُوصَف من العلامات بالمحتوم

١ / ٢

إفاضة العلم من قم إلى سائر البلاد

١٢٨٤ . تاريخ قم : رُوِيَ بِأَسانيدَ عَنِ الصّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ كوفَةَ ، وقالَ :

سَتَخلو كوفَةُ مِنَ المُؤمِنينَ ، ويَأرِزُ[١] عَنهَا العِلمُ كَما تَأرِزُ الحَيَّةُ في جُحرِها ، ثُمَّ يَظهَرُ العِلمُ بِبَلدَةٍ يُقالُ لَها قُمُّ ، وتَصيرُ مَعدِناً لِلعِلمِ وَالفَضلِ ، حَتّىٰ لا يَبقىٰ فِي الأَرضِ مُستَضعَفٌ فِي الدّينِ حَتَّى المُخَدَّراتِ فِي الحِجالِ ، وذٰلِكَ عِندَ غَيبتِهِ[٢] قائِمِنا .

فَيَجعَلُ اللهُ قُمَّ وأَهلَهُ قائِمينَ مَقامَ الحُجَّةِ ، ولَولا ذٰلِكَ لَساخَتِ الأَرضُ بِأَهلِها ولَم يَبقَ فِي الأَرضِ حُجَّةٌ ، فَيَفيضُ العِلمُ مِنهُ إلىٰ سائِرِ البِلادِ فِي المَشرِقِ وَالمَغرِبِ ، فَيَتِمُّ حُجَّةُ اللهِ عَلَى الخَلقِ حَتّىٰ لا يَبقىٰ أَحَدٌ عَلَى الأَرضِ لَم يَبلُغ إلَيهِ الدّينُ وَالعِلمُ ، ثُمَّ يَظهَرُ القائِمُ عليه السلام ، ويَسيرُ[٣]

---

١. في المصدر : «يأزر» وهو تصحيف والصواب ما أثبتناه . ويأرز العلم : أي ينضمّ ويجتمع بعضه إلى بعض وأرَزَتِ الحَيَّةُ تَأرِزُ : لاذَت بجُحرِها ورجعت إليه (انظر لسان العرب : ج ٥ ص ٣٠٥ ، مجمع البحرين : ج ١ ص ٣٨ «أزر») .

٢. في بحار الأنوار المطبوع «قرب ظهور» بدل «غيبة» ولكن ما في النسخة الخطّية للبحار الموجودة في مؤسسة دار الحديث يوافق ما في المصدر .

٣. الظاهر : «ويصير» . وهو أنسب للسياق .

فصل دوم

نشانه‌هایی که حتمی خوانده نشده‌اند

۱/۲

سرازیر شدن علم از قم به دیگر جاها

۱۲۸۴. **تاریخ قم**[۱]: بدین اسانید روایت است از صادق علیه السلام، که او ذکر و یاد کوفه می‌کرد و می‌فرمود که: «عن قریب باشد که کوفه روزکاری از مؤمنان، خالی کردد و علم و دانش در آن نابدید شود، چنانجه مار که در سوراخ رود و پنهان شود، و از وی اثر نماند، و علم و دانش به شهری که آن را قم کویند، ظاهر شود و روشن کردد، و معدن اهل علم و فضل شود، که بر روی زمین، هیچ مستضعفی و سست‌دینی بنماند، تا غایت که زنان پرده‌نشین در پردها به علم امامت و ولایت، عالم کردند، و این حکم بذیشان برسد. و این معنی به نزدیک غیبت و نابدید شدن حجّة الله بود.[۲]

پس حق ـ سبحانه و تعالی ـ قم را، و اهل قم را، قائم مقام و حجّت گرداند بر خلق او، و اگر نه چنین بودی، زمین و هر چه بر روی اوست، به خود فرو بردی، و خلائق را بر یکدیگر حجّت بنماندی. همچنین علم و دانش از قم به دیکر شهرها و ولایت، فائض و منتشر کردد، تا به مشرق و مغرب برسد. جون حال بذین نوع باشد، حجّت خدای عزّ و جلّ بر

---

۱. متن ترجمه این حدیث و حدیث بعدی، از کتاب اصلی و کهن تاریخ قم آورده شده است که با ادبیات خاص دوران نگارش خود اکنون در اختیار ماست.

۲. در نسخهٔ چاپی بحار الأنوار: به جای «نزدیک غیبت»، «نزدیک به ظهور» آمده، در حالی که در نسخ خطّی بحار الأنوار موجود در دار الحدیث (ش ۳۳۱: ج ۱۴ ص ۱۸۶) مطابق با مصدر آمده است.

سَبَباً لِنَقِمَةِ اللهِ وسَخَطِهِ عَلَى العِبادِ؛ لِأَنَّ اللهَ لا يَنتَقِمُ مِنَ العِبادِ إلّا بَعدَ إنكارِهِم حُجَّةً.

۱۲۸۵. تاريخ قم: عَن مُحَمَّدِ بنِ قُتَيبَةَ الهَمَدانِيِّ وَالحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ الكَمشارِجانِيِّ[۱]، عَن عَلِيِّ بنِ النُّعمانِ، عَن أَبِي الأَكرادِ عَلِيِّ بنِ مَيمونٍ الصّائِغِ، عَن أَبي عَبدِ اللهِ عليه السلام قالَ:

إنَّ اللهَ احتَجَّ بِالكوفَةِ عَلىٰ سائِرِ البِلادِ، وبِالمُؤمِنينَ مِن أهلِها عَلىٰ غَيرِهِم مِن أهلِ البِلادِ، وَاحتَجَّ بِبَلدَةِ قُمَّ عَلىٰ سائِرِ البِلادِ، وبِأَهلِها عَلىٰ جَميعِ أهلِ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ مِنَ الجِنِّ وَالإنسِ، ولَم يَدَعِ اللهُ قُمَّ وأَهلَهُ مُستَضعَفاً بَل وَفَّقَهُم وأَيَّدَهُم.

ثُمَّ قالَ: إنَّ الدّينَ وأَهلَهُ بِقُمَّ ذَليلٌ، ولَولا ذٰلِكَ لَأَسرَعَ النّاسُ إلَيهِ فَخَرِبَ قُمُّ وبَطَلَ أهلُهُ، فَلَم يَكُن حُجَّةً عَلىٰ سائِرِ البِلادِ، وإذا كانَ كَذٰلِكَ لَم تَستَقِرَّ السَّماءُ وَالأَرضُ، ولَم يُنظَروا طَرفَةَ عَينٍ، وإنَّ البَلايا مَدفوعَةٌ عَن قُمَّ وأَهلِهِ.

وسَيَأتي زَمانٌ تَكونُ بَلدَةُ قُمَّ وأَهلُها حُجَّةً عَلَى الخَلائِقِ، وذٰلِكَ في زَمانِ غَيبَةِ قائِمِنا عليه السلام إلىٰ ظُهورِهِ، ولَولا ذٰلِكَ لَساخَتِ الأَرضُ بِأَهلِها، وإنَّ المَلائِكَةَ لَتَدفَعُ البَلايا عَن قُمَّ وأَهلَهُ، وما قَصَدَهُ جَبّارٌ بِسوءٍ إلّا قَصَمَهُ[۲] قاصِمُ الجَبّارينَ، وشَغَلَهُ عَنهُم بِداهِيَةٍ أو مُصيبَةٍ أو عَدُوٍّ، ويُنسِي اللهُ الجَبّارينَ في دَولَتِهِم ذِكرَ قُمَّ وأَهلَهُ كَما نَسوا ذِكرَ اللهِ.

---

۱. في المصدر: «الكشمارجاني»، والصواب ما أثبتناه.

۲. القَصْمُ: كسرُ الشيء وإبانته (النهاية: ج ۴ ص ۷۴ «قصم»).

خلق او مؤکّد کردد، تا غایت که بر روی زمین هیچ کس نباشد که از قم، این علم بذو نرسد و بذو نرسانند. پس به نزدیک آن حجّت خدای عزّ و جلّ ظاهر شود ـ یعنی قائم آل محمّد ـ و بر همهٔ خلق، واجب و لازم بود که به طاعت وی ـ یعنی محمّد مهدی ـ مسارعت و مبادرت نمایند؛ چون قائم آل محمّد ظاهر کردد، و سبب نقمت و عذاب و سخط حقّ ـ عزّ اسمه ـ بود بر خلائق عالم؛ زیرا که حقّ ـ عزّ اسمه و علا ـ خلق خود را عذاب نکند، و از ایشان انتقام نکشد، الّا پس از انکار کردن ایشان کسی را، که او حجّت خدا باشد بر ایشان. و الله أعلم.[1]

۱۲۸۵. **تاریخ قم**: به نقل از ابی الأکراد علی بن میمون صائغ، که او گفت که: از ابی عبد الله شنیدم، که او فرمود که: حق ـ عزّ و علا ـ به کوفه بر همهٔ شهرها حجّت کرفت. به مؤمنان کوفه بر همهٔ اهل شهرها از مؤمنان، و به شهر قم بر همهٔ شهرها حجّت گرفت، و به اهل قم بر همه أهل مشرق و مغرب از جِن و انس، حجّت گرفت، و حق ـ عزّ و علا ـ قم و اهل قم را بر روی زمین از جِن و انس هرکز مستضعف نگذاشت، و همهٔ اوقات ایشان را به توفیقات و تأییدات سبحانی، مشرّف کردانید.

و بعد از آن فرمود که: دین و اهل دین به قم خوار باشند، و اگر نه چنین بودی، مردم به قم و جانب قم شتابان شدندی، و جون مردم بذان مسارعت نمودندی و بشتافتندی، قم خراب شدی، و اهل آن باطل شدندی، و خذائرا به قم و اهل قم بر دیکر شهرها حجّت نماندی. و جون حال بذین رسیدی، و حجّت خذا بر خلق نماندی، آسمان‌ها و زمین‌ها بر جای نایستادندی، و خلائق طرفة العینی مناظره و حجّت بر یکدیکر نیاوردندی. و در همه اوقات و ساعات، بلا از قم و اهل قم مدفوع است، و زود باشد که روزکاری در آید که خذائرا بر همهٔ خلائق، حجّت باشد به قم و اهل قم، و این در زمان غیبت قائم آل محمّد بود، قم و اهل قم قائم مقام حجّت شوند، تا به وقت ظهورکردن قائم﵇، و اکر حق ـ عزّ و علا ـ قم و اهل قم را قائم مقام حجّت نکرداند، از مدّت غیبت او تا به وقت ظهور او، عالم و هر چه در اوست، به زمین فرو شود با اهلش، و خراب کردد.

و به درستی و راستی که فرشتکان همیشه بلا از قم و اهل قم دفع می‌کردانند. هیچ جبّاری و کردنکشی به قم و اهل قم به بد قصد نکنند، الّا که حق ـ عزّ اسمه [که] شکنندهٔ

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۶۸، بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۱۳ ح ۲۳.

۲ / ۲
قِيامُ الدُّعاةِ الكَذَبَةِ

۱۲۸۶ . **الإرشاد** : الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ الوَشّاءُ، عَن أحمَدَ بنِ عائِذٍ، عَن أبي خَديجَةَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ، قالَ:

لا يَخرُجُ القائِمُ حَتّىٰ يَخرُجَ قَبلَهُ اثنا عَشَرَ مِن بَني هاشِمٍ، كُلُّهُم يَدعو إلىٰ نَفسِهِ.

۱۲۸۷ . **الغيبة للنعماني** : حَدَّثَنا عَبدُ الواحِدِ بنُ عَبدِ اللهِ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ رَباحٍ الزُّهرِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ عَلِيٍّ الحِميَرِيُّ، عَنِ الحَسَنِ بنِ أيّوبَ، عَن عَبدِ الكَريمِ بنِ عَمرٍو الخَثعَمِيِّ، عَن رَجُلٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ:

لا يَقومُ القائِمُ حَتّىٰ يَقومَ اثنا عَشَرَ رَجُلاً، كُلُّهُم يُجمِعُ عَلىٰ قَولٍ: أنَّهُم قَد رَأَوهُ فَيُكَذِّبُهُم.

۱۲۸۸ . **الكافي** : مُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابنِ أبي نَجرانَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ المُساوِرِ، عَنِ المُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

إيّاكُم وَالتَّنويهَ، أما وَاللهِ لَيَغيبَنَّ إمامُكُم سِنيناً مِن دَهرِكُم، ولَتُمَحَّصُنَّ حَتّىٰ يُقالَ: ماتَ، قُتِلَ، هَلَكَ، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ، ولَتَدمَعَنَّ عَلَيهِ عُيونُ المُؤمِنينَ، ولَتُكفَؤُنَّ كَما تُكفَأُ[1] السُّفُنُ في أمواجِ البَحرِ، فَلا يَنجو إلّا مَن أخَذَ اللهُ ميثاقَهُ، وكَتَبَ في قَلبِهِ الإيمانَ، وأيَّدَهُ بِروحٍ مِنهُ، ولَتُرفَعَنَّ اثنَتا عَشرَةَ رايَةً مُشتَبِهَةً، لا يُدرىٰ أيٌّ مِن أيٍّ.

قالَ: فَبَكَيتُ، ثُمَّ قُلتُ: فَكَيفَ نَصنَعُ؟ قالَ:

---

۱. كفأت الإناء وأكفأته: إذا كببته و إذا أملته، وانكفأت بهم السفينة: انقلبت (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۵۷۷ «كفأ»).

جبّاران است، او را بشکند، و قهر و قمع کند، و آن جبّار را از قم و اهل قم مشغول کرداند به چیزی دیکر، و آن جبّار را به داهیه و مصیبتی و دشمنی مبتلا کرداند، تا او بـه سـبب آن دشمن و واقعه، از قم و اهل قم، خاطر او فارغ شود و بذان نپردازد.

بعد از آن فرمود که: حق ـ سبحانه و تعالی ـ، جـبابرهٔ روی زمـین را، در ایّـام دولت ایشان، ذکر قم و یاد آن از خاطر ببرد، تا ایشان قم و اهل قم را فراموش کنند، جنانج ذکر حقّ ـ عزّ و علا ـ فراموش کرده باشد.[1]

۲ / ۲

قیام دعوتگران دروغین

۱۲۸۶. **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از ابوخدیجه ـ: امام صادق﵇ فرمود: «قائم، خروج نمی‌کند تا آن که پیش از او، دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند که همگی به سوی خود می‌خوانند».[2]

۱۲۸۷. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، از مردی ـ: امام صادق﵇ فرمود ـ: «قائم، قیام نمی‌کند تا آن که دوازده مرد، قیام کنند که همگی یک سخن می‌گویند: "او را دیده‌اند"؛ ولی او آنها را تکذیب می‌کند».[3]

۱۲۸۸. **الکافی** ـ با سندش به نقل از مفضّل بن عمر ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «از بر سرِ زبان انداختن بپرهیزید! هان به خدا سوگند، امامتان در روزگـار شـما سـال‌هایی غـایب خواهد شد و چنان [به طول می‌کشد و] آزمایش می‌شوید که گفته می‌شود: مرده، کشته شده، هلاک شده است و معلوم نیست به کجا رفته است! و چشم‌های مؤمنان بر او اشک خواهند ریخت و مانند کشتی‌ها در امواج دریا واژگون می‌شوید و جز کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش نگاشته و با روح خود، اسـتوارش داشـته اسـت، نـجات نمی‌یابد و دوازده پرچم ناشناخته و شبیه به حقیقی کـه از هـم بـاز شـناخته نـمی‌شوند،

---

۱. تاریخ قم: ص ۲۶۶، بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۲۱۲ ح ۲۲.

۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۲، الغیبة، طوسی: ص ۴۳۷ ح ۴۲۸، إعـلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۰، کشـف الغـمة: ج ۳ ص ۲۴۹، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۲، الصراط المـستقیم: ج ۲ ص ۲۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۹ ح ۴۷.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۷ ح ۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۴ ح ۱۲۱.

فَنَظَرَ إلىٰ شَمسٍ داخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ[1] فَقالَ: يا أبا عَبدِاللهِ، تَرىٰ هٰذِهِ الشَّمسَ؟ قُلتُ: نَعَم، فَقالَ: وَاللهِ، لَأَمرُنا أبيَنُ مِن هٰذِهِ الشَّمسِ.

۱۲۸۹. الكافي: الحُسَينُ بنُ مُحَمَّدٍ ومُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مُعاوِيَةَ، عَن عَبدِاللهِ بنِ جَبَلَةَ، عَن إبراهيمَ بنِ خَلَفٍ بنِ عَبّادٍ الأَنماطِيِّ، عَن مُفَضَّلِ بنِ عُمَرَ، قالَ: كُنتُ عِندَ أبي عَبدِاللهِ عليه السلام وعِندَهُ فِي البَيتِ أُناسٌ، فَظَنَنتُ أنَّهُ إنَّما أرادَ بِذٰلِكَ غَيري، فَقالَ:

أما وَاللهِ، لَيَغيبَنَّ عَنكُم صاحِبُ هٰذَا الأَمرِ ولَيَخمِلَنَّ هٰذا حَتّىٰ يُقالَ: ماتَ، هَلَكَ، في أيِّ وادٍ سَلَكَ، ولَتُكفَؤُنَّ كَما تُكفَأُ السَّفينَةُ في أمواجِ البَحرِ، لا يَنجو إلّا مَن أخَذَ اللهُ ميثاقَهُ، وكَتَبَ الإيمانَ في قَلبِهِ، وأيَّدَهُ بِروحٍ مِنهُ، ولَتُرفَعَنَّ اثنَتا عَشرَةَ رايَةً مُشتَبِهَةً لا يُدرىٰ أيٌّ مِن أيٍّ.

قالَ: فَبَكَيتُ، فَقالَ: ما يُبكيكَ يا أبا عَبدِاللهِ؟ فَقُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ، كَيفَ لا أبكي وأنتَ تَقولُ: إثنَتا عَشرَةَ رايَةً مُشتَبِهَةً لا يُدرىٰ أيٌّ مِن أيٍّ؟! قالَ: وفي مَجلِسِهِ كَوَّةٌ[2] تَدخُلُ فيهَا الشَّمسُ، فَقالَ:

أبَيِّنَةٌ هٰذِهِ؟ فَقُلتُ: نَعَم، قالَ: أمرُنا أبيَنُ مِن هٰذِهِ الشَّمسِ.

۳/۲
ذَهابُ الإسلامِ الحَقيقِيِّ

۱۲۹۰. الكافي: عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ، عَن أبيهِ، عَنِ النَّوفَلِيِّ، عَنِ السَّكونِيِّ، عَن أبي عَبدِاللهِ عليه السلام

---

۱. الصُّفَّة من البيت: مثل غُرفة (المصباح المنير: ص ۳۴۳ «صفف»).

۲. الكوَّةُ: الثُّقبةُ في الحائط (المصباح المنير: ص ۵۴۵ «كوي»).

برافراشته خواهد شد». من گریستم و سپس گفتم: پس ما چه کار کنیم؟

امام‌ﷺ به پرتو خورشید که به ایوان خانه راه یافته بود، نگریست و فرمود: «ای ابو عبد الله! آیا این نور را می‌بینی؟». گفتم: آری.

فرمود: «به خدا سوگند، امر ما از این نور خورشید، روشن‌تر است».[۱]

۱۲۸۹ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از مفضّل بن عمر ـ: نزد امام صادق‌ﷺ بودم و گروهی در خانه نزد ایشان بودند. امام‌ﷺ سخنی گفتند که گمان بردم قصدش غیر از من بود. فرمود: «هان! به خدا سوگند، صاحب این امر (قیام و ولایت) از دیده‌های شما غایب و یادش فراموش می‌شود، تا آن جا که گفته می‌شود: مرده، هلاک شده و معلوم نیست به کجا رفته است! و واژگون می‌شوید، همان گونه که کشتی در موج‌های دریا واژگون می‌شود، کسی نجات نمی‌یابد جز کسی که خداوند، از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش نگاشته و با روح خود، استوارش داشته باشد و دوازده پرچم ناشناخته و شبیه حقیقی برافراشته می‌شوند که از یکدیگر بازشناخته نمی‌شوند». گریستم.

فرمود: «ای ابو عبد الله! چرا می‌گریی؟».

گفتم: فدایت شوم! چگونه نگریم، در حالی که می‌فرمایی: دوازده پرچم شبیه حقیقی که از هم بازشناخته نمی‌شوند!

در مجلس امام‌ﷺ، روزنه‌ای بود که نور خورشید به آن راه می‌یافت. امام‌ﷺ فرمود: «آیا این نور، روشن است؟». گفتم: آری.

فرمود: «امر ما از این نور، روشن‌تر است».[۲]

۳ / ۲
از میان رفتن اسلام حقیقی

۱۲۹۰ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از سکونی، از امام صادق‌ﷺ، از امیر مؤمنان‌ﷺ ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که از قرآن، جز نشانی نمی‌ماند و از اسلام، جز اسمی

---

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۳، الغیبة، طوسی: ص ۳۳۷ ح ۲۸۵، کمال الدین: ص ۳۴۷ ح ۳۵، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۲ ح ۱۰، دلائل الإمامة: ص ۵۳۲ ح ۵۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۱ ح ۹.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۱۱، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۱ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۷ ح ۱۸.

قالَ: قالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

سَيَأتي عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يَبقىٰ مِنَ القُرآنِ إلّا رَسمُهُ، ومِنَ الإسلامِ إلّا اسمُهُ، يُسَمَّونَ بِهِ وهُم أبعَدُ النّاسِ مِنهُ، مَساجِدُهُم عامِرَةٌ وهِيَ خَرابٌ مِنَ الهُدىٰ، فُقَهاءُ ذٰلِكَ الزَّمانِ شَرُّ فُقَهاءَ تَحتَ ظِلِّ السَّماءِ، مِنهُم خَرَجَتِ الفِتنَةُ وإلَيهِم تَعودُ.

۱۲۹۱. **نهج البلاغة**: قالَ ﷺ: يَأتي عَلَى النّاسِ زَمانٌ لا يَبقىٰ فيهِ مِنَ القُرآنِ إلّا رَسمُهُ ومِنَ الإسلامِ إلّا اسمُهُ، مَساجِدُهُم يَومَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ البِناءِ، خَرابٌ مِنَ الهُدىٰ، سُكّانُها وعُمّارُها شَرُّ أهلِ الأَرضِ، مِنهُم تَخرُجُ الفِتنَةُ وإلَيهِم تَأوِي الخَطيئَةُ، يَرُدّونَ مَن شَذَّ عَنها فيها، ويَسوقونَ مَن تَأخَّرَ عَنها إلَيها.

۱۲۹۲. **المصنف لابن أبي شيبة**: حَدَّثَنا أبو مُعاوِيَةَ، عَنِ الأَعمَشِ، عَن إبراهيمَ التَّيمِيِّ، عَنِ الحارِثِ بنِ سُوَيدٍ، عَن عَلِيٍّ ﷺ قالَ:

يَنقُصُ الإسلامُ[1] حَتّىٰ لا يُقالَ: اللهُ اللهُ، فَإذا فُعِلَ ذٰلِكَ ضَرَبَ يَعسوبُ الدّينِ بِذَنَبِهِ، فَإذا فُعِلَ ذٰلِكَ بُعِثَ قَومٌ يَجتَمِعونَ كَما يَجتَمِعُ قَزَعُ[2] الخَريفِ، وَاللهِ، إنّي لَأَعرِفُ اسمَ أميرِهِم ومُناخَ رِكابِهِم.

۱۲۹۳. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنا أبو مُعاوِيَةَ وأَبو أُسامَةَ ويَحيَى بنُ اليَمانِ، عَنِ الأَعمَشِ، عَن إبراهيمَ التَّيمِيِّ، عَن أبيهِ، عَن عَلِيٍّ ﷺ قالَ:

يَنقُصُ الدّينُ حَتّىٰ لا يَقولَ أحَدٌ: لا إلٰهَ إلّا اللهُ، وقالَ بَعضُهُم: حَتّىٰ لا يُقالَ: اللهُ

---

۱. في الأُصول الستة عشر: «لا يزال الناس ينقصون».

۲. في شرح الأخبار: «قزع» بدل «فرع». وقزع الخريف: أي قطع السحاب المتفرّقة، وإنّما خصّ الخريف؛ لأنّه أوّل الشتاء، والسحاب يكون فيه متفرّقاً غير متراكم ولا مطبق، ثمّ يجتمع بعضه إلى بعض بعد ذلك (النهاية: ج ۴ ص ۵۹ «قزع»).

نمی‌ماند. خود را مسلمان می‌نامند، در حالی که دورترین آدمیان از آن هستند. مسجدهایشان آباد، در حالی که از هدایت، [تهی و] ویران است. فقیهان آن زمان، بدترین فقیهان زیر سایهٔ آسمان هستند و فتنه از آنان می‌آید و به همانها هم باز می‌گردد».[۱]

۱۲۹۱ . **نهج البلاغه:** امام علی ﷺ فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که از قرآن، جز نشانی از آن و از اسلام، جز نامی از آن نمی‌ماند. در آن روزگار، بنای مسجدهایشان آبادان و از هدایت، ویران است. ساکنان و آبادگرانش، بدترین مردم زمین اند که فتنه از آنان برمی‌خیزد و خطا به آنان باز می‌گردد. آنان هر که را از فتنه کناره گیرد، به آن باز می‌گردانند و هر کس را از آن پس بنشیند، به سوی آن می‌رانند».[۲]

۱۲۹۲ . **المصنّف**، ابن ابی شیبه ـ با سندش به نقل از حارث بن سوید ـ : امام علی ﷺ فرمود ـ : «از اسلام، چنان می‌کاهند که دیگر نام خدا را نیز نمی‌برند و چون این گونه شود، سلطان دین به جنبش در می‌آید [و مؤمنان را به قیام فرا می‌خواند] و چون چنین شود، گروه‌هایی پراکنده مانند ابرهای پاییزی از هر سو گردهم می‌آیند و به خدا سوگند، من نام فرمانده و جای مَرکب‌هایشان را می‌دانم».[۳]

۱۲۹۳ . **الفتن**، ابن حماد ـ با سندش به نقل از ابراهیم تیمی، از پدرش ـ : امام علی ﷺ فرمود: «دین، چنان فرو می‌کاهد که حتّی کسی خدا را به یگانگی یاد نمی‌کند (/ حتّی نام خدا نیز برده نمی‌شود). آن گاه سلطان دین، اعلام قیام می‌کند و خداوند، گروه‌هایی

---

۱. الکافی: ج ۸ ص ۳۰۷ ح ۴۷۹؛ ثواب الأعمال: ص ۳۰۱ ح ۴ (هر دو منبع با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۹۰ ح ۲۱؛ الفردوس: ج ۲ ص ۳۱۹ ح ۳۴۴۸ (به نقل از معاذ بن جبل با عبارت مشابه)، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۸۰ ح ۳۱۵۲۲ (به نقل از امام عسکری ﷺ در کتاب المواعظ به نقل از امام علی ﷺ) وص ۱۸۱ ح ۳۱۱۳۵.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۳۶۹.

۳. المصنّف، ابن ابی شیبة: ج ۸ ص ۵۹۹ ح ۴۵، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۵۷ ح ۳۹۵۹۱؛ الأصول الستّة عشر: ص ۶۴ (به نقل از جابر از امام صادق ﷺ)، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۳۶۱ ح ۱۲۳۰ (با عبارت مشابه). نیز، ر.ک: همین دانش نامه ج ۸ ص ۳۷۵ ح ۱۶۱۶ و ص ۳۷۷ ح ۱۶۱۷.

اللهُ، ثُمَّ يَضرِبُ يَعسوبُ الدّينِ بِذَنَبِهِ، ثُمَّ يَبعَثُ اللهُ قَوماً، قَزَعٌ كَقَزَعِ الخَريفِ، إنّي لَأَعرِفُ اسمَ أميرِهِم ومُناخَ رِكابِهِم.

۱۲۹۴ . العدد القوية : رَووا عَن أبي هاشِمٍ، عَن مُجاهِدٍ، عَنِ ابنِ عَبّاسٍ، قالَ: قَدِمَ يَهودِيٌّ عَلىٰ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله يُقالُ لَهُ نَعثَلٌ، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، إنّي سائِلُكَ عَن أشياءَ تَلَجلَجَ[1] في صَدري... فَقالَ صلى الله عليه وآله:

كائِنٌ في أُمَّتي ما كانَ في بَني إسرائيلَ، حَذوَ النَّعلِ بِالنَّعلِ وَالقُذَّةِ بِالقُذَّةِ[2]، فَإِنَّ الثّانِيَ عَشَرَ مِن وُلدي يَغيبُ حَتّىٰ لا يُرىٰ، ويَأتي عَلىٰ أُمَّتي زَمَنٌ لا يَبقىٰ مِنَ الإسلامِ إلّا اسمُهُ، ومِنَ القُرآنِ إلّا رَسمُهُ، فَحينَئِذٍ يَأذَنُ اللهُ لَهُ بِالخُروجِ فَيُظهِرُ الإسلامَ، ويُجَدِّدُ الدّينَ، ثُمَّ قالَ صلى الله عليه وآله: طُوبىٰ لِمَن أحَبَّهُم، وطوبىٰ لِمَن تَمَسَّكَ بِهِم، فَالوَيلُ لِمُبغِضِهِم.

۱۲۹۵ . الملاحم والفتن ـ فيما رَواهُ السَّليلِيُّ في كِتابِ الفِتَنِ، قالَ ـ: حَدَّثَنا عُمَرُ بنُ عَبدِ الوَهّابِ الآدَمِيُّ، قالَ: أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هارونَ السُّهرَوَردِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أبو عَلِيٍّ الحَسَنُ بنُ مُحَمَّدٍ الأَنصارِيُّ مِن وُلدِ عُمَيرِ بنِ الحُمامِ، قالَ: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ شَهرامٍ، قالَ: حَدَّثَنا موسَى بنُ إبراهيمَ، قالَ: حَدَّثَنا موسَى بنُ جَعفَرٍ، عَن أبيهِ، عَن جَدِّهِ عليه السلام قالَ:

دَخَلَ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ عَلىٰ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عليه السلام وعِندَهُ جُلَساؤُهُ، فَقالَ: هٰذا سَيِّدُكُم سَمّاهُ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله سَيِّداً، ولَيَخرُجَنَّ رَجُلٌ مِن صُلبِهِ شِبهي، شِبهُهُ فِي الخَلقِ وَالخُلُقِ، يَملَأُ الأَرضَ عَدلاً وقِسطاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً، قيلَ لَهُ: ومَتىٰ ذٰلِكَ يا

---

۱. تَلَجلَجَ: أي تَرَدَّدَ وَقَلِقَ ولم يَستَقِرَّ (النهاية: ج ۴ ص ۲۳۴ «لجلج»).

۲. القُذَّة بالقُذَّة: كما تُقَدَّر كلّ واحدة منهما على قدر صاحبتها وتُقطَع. يضرب مثلاً للشيئين يستويان ولا يتفاوتان (النهاية: ج ۴ ص ۲۸ «قذذ»).

پراکنده را از هر سو مانند ابرهای پاییزی بر می‌انگیزد و من، نام فرمانده و جای مَرکب‌هایشان را می‌دانم».[۱]

۱۲۹۴ . **العدد القویّة** ـ با سندش به نقل از ابن عبّاس ـ: شخصی یهودی به نام نعثل بر پیامبر خداﷺ وارد شد و گفت: ای محمّد! چیزهایی در سینه‌ام خَلَجان می‌کند که آنها را از تو می‌پرسم....

آن گاه پیامبرﷺ فرمود: «آنچه در بنی اسرائیل روی داده است، در امّت من هم روی می‌دهد، قدم به قدم و مو به مو [و از جمله] دوازدهمین نفر از نسل من، غایب و از دیده‌ها پنهان می‌شود و روزگاری بر امّتم می‌آید که از اسلام، جز نامی، و از قرآن، جز نشانی، باقی نمی‌ماند. در این هنگام است که خداوند، به او اذن خروج می‌دهد تا اسلام را آشکار و دین را تجدید کند». سپس فرمود: «خوشا به حال کسی که آنان را دوست داشته باشد و خوشا به حال کسی که به آنان بپیوندد و وای بر دشمنانشان!».[۲]

۱۲۹۵ . **الملاحم والفتن**، ابن حمّاد ـ از آنچه سلیلی در کتاب الفتن به سندش به نقل از موسی بن ابراهیم، از امام موسی کاظمؑ از پدرش، از جدّش نقل کرده است ـ: حسین بن علیؑ بر علی بن ابی طالبؑ ـ که برخی نزدش نشسته بودند ـ، وارد شد. علیؑ فرمود: «این (حسین) سَرور شماست و پیامبر خداﷺ او را سَرور نامیده است و بی گمان، مردی از نسل او زاده می‌شود که در خلقت و خلق و خو، شبیه من است. زمین را از عدالت و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است».

به ایشان گفته شد: ای امیر مؤمنان! این، چه هنگام می‌شود؟

فرمود: «دور است! هنگامی که شما از دینتان بیرون روید، همان گونه که زن برای

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۳۹۰ ح ۱۱۷۵.

۲. العدد القویة: ص ۸۱ ـ ۸۳ ح ۱۴۳، کفایة الأثر: ص ۱۵، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۸۴.

أميرَ المُؤمِنينَ ؟

فَقالَ: هَيهاتَ إذا خَرَجتُم عَن دينِكُم كَما تَخرُجُ المَرأَةُ عَن وَرِكَيها[1] لِبَعلِها.

۴ / ۲
الخَيلولَةُ دونَ الكَعبَةِ

۱۲۹۶. **الغيبة للطوسي**: أخبَرَنا جَماعَةٌ، عَنِ التَّلَّعُكبَرِيِّ، عَن أحمَدَ بنِ عَلِيٍّ الرّازِيِّ، عَن عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ، عَن رَجُلٍ ـ ذَكَرَ أنَّهُ مِن أهلِ قَزوينَ لَم يَذكُر اسمَهُ ـ عَن حَبيبِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ يونُسَ بنِ شاذانَ الصَّنعانِيِّ، قالَ: دَخَلتُ إلىٰ عَلِيِّ بنِ إبراهيمَ بنِ مَهزِيارَ الأَهوازِيِّ، فَسَأَلتُهُ عَن آلِ أبي مُحَمَّدٍ ﷺ فَقالَ ـ بَعدَ نَقلِ مُلاقاتِهِ لِصاحِبِ الأَمرِ ﷺ ـ:... فَقُلتُ: يا سَيِّدي مَتىٰ يَكونُ هٰذَا الأَمرُ؟

فَقالَ: إذا حيلَ بَينَكُم وبَينَ سَبيلِ الكَعبَةِ، وَاجتَمَعَ الشَّمسُ وَالقَمَرُ وَاستَدارَ بِهِمَا الكَواكِبُ وَالنُّجومُ، فَقُلتُ: مَتىٰ يَابنَ رَسولِ اللهِ؟

فَقالَ لي: في سَنَةِ كَذا وكَذا تَخرُجُ دابَّةُ الأَرضِ مِن بَينِ الصَّفا وَالمَروَةِ، ومَعَهُ عَصا موسىٰ وخاتَمُ سُلَيمانَ، يَسوقُ النّاسَ إلَى المَحشَرِ.

۱۲۹۷. **الأمالي للمفيد**: أخبَرَني أبو بَكرٍ مُحَمَّدُ بنُ عُمَرَ الجِعابِيُّ، قالَ: حَدَّثَني أبُو الحَسَنِ مُحَمَّدُ بنُ يَحيَى التَّميمِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ بَهرامَ، قالَ: حَدَّثَنِي الحَسَنُ بنُ يَحيىٰ، قالَ: حَدَّثَنِي الحَسَنُ بنُ حُمدونَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إبراهيمَ بنِ عَبدِاللهِ، قالَ: حَدَّثَني سَديرٌ الصَّيرَفِيُّ، قالَ: كُنتُ عِندَ أبي عَبدِاللهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ وعِندَهُ جَماعَةٌ مِن أهلِ الكوفَةِ، فَأَقبَلَ عَلَيهِم وقالَ لَهُم:

---

۱. الوَرِكان: ما فَوقَ الفَخذَين (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۹۲۷ «ورك»).

شویش از جامه‌اش بیرون می‌آید».[۱]

۴ / ۲
جلوگیری از زیارت کعبه

۱۲۹۶ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، در نقل ملاقاتش با صاحب الأمر ﷺ ـ: گفتم: سَرور من! این امر (قیام)، کِی روی می‌دهد؟

فرمود: «هنگامی که میان شما و راه کعبه مانع شوند و خورشید و ماه، گرد هم آیند و ستارگان و سیّارگان به گرد آن دو بچرخند».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! این، کِی می‌شود؟

به من فرمود: «در فلان سال، جنبندهٔ زمین، از میان صفا و مروه بیرون می‌آید و عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد و مردم را به سوی محشر می‌راند».[۲]

۱۲۹۷ . **الأمالی**، مفید ـ با سندش به نقل از سَدیر صیرفی ـ: نزد امام صادق ﷺ بودم و گروهی از کوفیان نزد ایشان بودند. امام ﷺ رو به آنان کرد و به ایشان فرمود: «به حج بروید، پیش از آن که نتوانید حج بگزارید. به حج بروید، پیش از آن که نیکی، دامن خود را جمع کند. حج بگزارید، پیش از آن که مسجدی در عراق میان نخلستان و جوی‌ها، منهدم شود، به حج بروید، پیش از بریده شدن درخت سدری که در زوراء بر روی صمغ ریشه‌های درخت خرمایی روییده است، [همان] که مریم خرمای تازه از آن

---

۱. الملاحم و الفتن: ص ۲۸۵ ح ۴۱۳.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۶۳ ـ ۲۶۶ ح ۲۲۸، کمال الدین: ص ۴۶۹ ح ۲۳، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۷۸۸ ح ۱۱۱ (در این منبع، بخش آغازین حدیث آمده است. هر دو منبع با عبارت مشابه). بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲ ح ۶. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۶۲ ح ۷۹۷.

حُجّوا قَبلَ أن لا تَحُجّوا. حُجّوا قَبلَ أن يمنَعَ البَرُّ جانِبَهُ. حُجّوا قَبلَ هَدمِ مَسجِدٍ بِالعِراقِ بَينَ نَخلٍ وأَنهارٍ. حُجّوا قَبلَ أن تُقطَعَ سِدرَةٌ بِالزَّوراءِ، نَبتَت عَلىٰ عَسَلِ عُروقِ النَّخلَةِ الَّتِي اجتَنَت مِنها مَريَمُ ﷺ رُطَباً جَنِيّاً، فَعِندَ ذٰلِكَ تُمنَعونَ الحَجَّ، وتَنقُصُ الثِّمارُ، وتُجدَبُ البِلادُ، وتُبتَلونَ بِغَلاءِ الأَسعارِ، وجَورِ السُّلطانِ، ويَظهَرُ فيكُمُ الظُّلمُ وَالعُدوانُ، مَعَ البَلاءِ وَالوَباءِ وَالجوعِ، وتُظِلُّكُمُ الفِتَنُ مِن جَميعِ الآفاقِ، فَوَيلٌ لَكُم يا أهلَ العِراقِ إذا جاءَتكُمُ الرّاياتُ مِن خُراسانَ، ووَيلٌ لِأَهلِ الرَّيِّ مِنَ التُّركِ، ووَيلٌ لِأَهلِ العِراقِ مِن أهلِ الرَّيِّ، ووَيلٌ لَهُم ثُمَّ وَيلٌ لَهُم مِنَ التَّطِّ.

قالَ سَديرٌ: فَقُلتُ: يا مَولايَ مَنِ التَّطُّ؟ قالَ: قَومٌ آذانُهُم كَآذانِ الفَأرِ صِغَراً، لِباسُهُمُ الحَديدُ، كَلامُهُم كَكَلامِ الشَّياطينِ، صِغارُ الحَدَقِ، مُردٌ[1] جُردٌ[2]، استَعيذوا بِاللهِ مِن شَرِّهِم، أُولٰئِكَ يَفتَحُ اللهُ عَلىٰ أيديهِمُ الدّينَ، ويَكونونَ سَبَباً لِأَمرِنا.

۵ / ۲
كَثرَةُ الاِختِلافِ وَالزَّلازِلِ

۱۲۹۸. **دلائل الإمامة**: قالَ أبو عَلِيٍّ النَّهاوَنديُّ: حَدَّثَنا أبو عَلِيٍّ هِشامُ بنُ عَلِيٍّ السِّيرافِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ رَجاءٍ، قالَ: حَدَّثَنا هَمّامٌ، عَنِ المُعَلّى بنِ زِيادٍ، قالَ: حَدَّثَنِي العَلاءُ ـ رَجُلٌ مِن مُزَينَةَ ـ عَن أبِي الصِّدّيقِ النّاجي، عَن أبـي سَعيدٍ الخُدرِيِّ، أنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ ذَكَرَ المَهدِيَّ، فَقالَ:

يَخرُجُ عِندَ كَثرَةِ اختِلافِ النّاسِ وزَلازِلَ، فَيَملَؤُها عَدلاً وقِسطاً كَما مُلِئَت ظُلماً

---

۱. مَرِدَ الغُلامُ: إذا لم تُنبِت لحيته فهو أمرد (المصباح المنير: ص ۵۶۸ «مرد»).

۲. الأجرَدُ: الذي ليس على بدنه شَعَر (النهاية: ج ۱ ص ۲۵۶ «جرد»).

چید، که این هنگام از حج باز داشته می‌شوید و میوه کم می‌شود، سرزمین‌ها دچار خشک‌سالی می‌شوند و گرفتار گرانی و ستم حاکمان می‌گردید و ستم و تجاوز، میان شما پدیدار می‌شود و بلا و وبا و گرسنگی با آن همراهی می‌کنند و فتنه‌ها از همه سو بر شما سایه می‌افکنند. وای بر شما، ای عراقیان! هنگامی که پرچم‌هایی از خراسان به سوی شما می‌آید و وای بر اهل ری از ترکان، و وای بر عراقیان از اهل ری، و وای بر ایشان! وای بر ایشان از قوم تَطا!».

گفتم: ای مولای من! قوم تَط، چه کسانی اند؟

فرمود: «قومی که گوش‌هایشان مانند گوش موش، کوچک است، تن‌پوش آهنی دارند، مانند شیطان‌ها سخن می‌گویند، حدقهٔ چشمانشان کوچک، کوسه و بی‌مویند. از شرّ ایشان به خداوند، پناه ببرید. خداوند به دست ایشان در امر دین گشایش می‌دهد و سبب [گسترش] امر ما هستند».[1]

۵ / ۲
فراوانی اختلاف و زلزله

۱۲۹۸ . **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خدا ﷺ از مهدی ﷺ یاد کرد و فرمود: «او به هنگام فراوان شدن اختلاف مردم و زلزله[2]، قیام، و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، ساکن آسمان و ساکن زمین به او راضی هستند و مال را به درستی، قسمت می‌کند».[3]

---

۱. الأمالی، مفید: ص ۶۳ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۱۲۲ ح ۱۷۱.

۲. محتمل است مقصود از زلزله‌ها، بلاها و تفرقه‌ها و فتنه‌های خانمان برانداز باشد (م).

۳. دلائل الإمامة: ص ۴۷۱ ح ۴۶۳.

وجَوراً، يَرضىٰ بِهِ ساكِنُ السَّماءِ وساكِنُ الأَرضِ، ويَقسِمُ المالَ قِسمَةً صِحاحاً.

۱۲۹۹ . مسند ابن حنبل : حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ، حَدَّثَني أبي، ثنا زَيدُ بنُ الحُبابِ، حَدَّثَني حَمّادُ بنُ زَيدٍ، ثنا المُعَلَّى بنُ زِيادٍ المَعوَلِيُّ، عَنِ العَلاءِ بنِ بَشيرٍ المُزَنِيِّ، عَن أبِي الصِّدّيقِ النّاجي، عَن أبي سَعيدٍ الخُدرِيِّ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

أُبَشِّرُكُم بِالمَهدِيِّ يُبعَثُ في أُمَّتي عَلَى اختِلافٍ مِنَ النّاسِ وزَلازِلَ، فَيَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَت جَوراً وظُلماً، ويَرضىٰ عَنهُ ساكِنُ السَّماءِ وساكِنُ الأَرضِ، ويَملَأُ اللهُ قُلوبَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ غِنىً، فَلا يَحتاجُ أحَدٌ إلىٰ أحَدٍ.

۱۳۰۰ . الغيبة للطوسي : مُحَمَّدُ بنُ إسحاقَ المُقري، عَنِ المُقانِعِيِّ، عَن بَكّارِ بنِ أحمَدَ، عَنِ الحَسَنِ بنِ الحُسَينِ، عَنِ المُعَلَّى بنِ زِيادٍ، عَنِ العَلاءِ بنِ بَشيرٍ المُرادِيِّ، عَن أبِي الصِّدّيقِ النّاجي، عَن أبي سَعيدٍ الخُدرِيِّ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

أُبَشِّرُكُم بِالمَهدِيِّ، يُبعَثُ في أُمَّتي عَلَى اختِلافٍ مِنَ النّاسِ وزِلزالٍ، يَملَأُ الأَرضَ عَدلاً وقِسطاً كَما مُلِئَت جَوراً وظُلماً، يَرضىٰ عَنهُ ساكِنُ السَّماءِ وساكِنُ الأَرضِ.

۱۳۰۱ . دلائل الإمامة : بِإسنادِهِ[1] عَن أبي عَلِيٍّ النَّهاوَنديِّ، قالَ: حَدَّثَنا إسحاقُ، عَن يَحيَى بنِ سُلَيمٍ، قالَ: حَدَّثَنا هِشامُ بنُ حَسّانَ، عَنِ المُعَلَّى بنِ أبِي المُعَلّىٰ، عَن أبِي الصِّدّيقِ النّاجي، عَن أبي سَعيدٍ الخُدرِيِّ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

أبشِروا بِالمَهدِيِّ، فَإنَّهُ يَأتي في آخِرِ الزَّمانِ عَلىٰ شِدَّةٍ وزَلازِلَ، يَسَعُ اللهُ لَهُ الأَرضَ عَدلاً وقِسطاً.

راجع: ص ۲۷۸ ح ۱۳۲۵

وج ۹ ص ۳۶۰ ح ۱۸۸۳.

---

۱. أي بإسناد أبي الحسين محمّد بن هارون بن موسىٰ، عن أبيه.

۱۲۹۹ . **مسند ابن حنبل** ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «شما را به مهدی بشارت می‌دهم که میان امّتم، هنگامی که مردم دچار اختلاف و زلزله می‌شوند، برانگیخته می‌شود و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است و ساکن آسمان و ساکن زمین، از او راضی می‌شوند و خداوند، دل‌های امّت محمّد را از بی‌نیازی می‌آکند و هیچ کس به کس دیگری نیازمند نمی‌شود».[۱]

۱۳۰۰ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «شما را به مهدی بشارت می‌دهم، هنگامی که مردم، دچار اختلاف و زلزله شدند، میان امّتم برانگیخته می‌شود، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، ساکن آسمان و ساکن زمین از او راضی می‌شوند».[۲]

۱۳۰۱ . **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «شما را به مهدی بشارت می‌دهم که در آخر الزمان، به هنگام سختی و زلزله می‌آید و خداوند، عدل و داد را برای او در زمین می‌گسترد».[۳]

ر.ک: ص ۲۷۹ ح ۱۳۳۵
و ج ۹ ص ۳۶۱ ح ۱۸۸۳.

---

۱. مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۱۰۴ ح ۱۱۴۸۴ و ص ۷۵ ح ۱۱۳۲۶؛ کشف الغمة: ج ۲ ص ۴۸۳ (با عبارت مشابه). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۹۲.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۱۷۸ ح ۱۳۶ و ص ۱۷۹ ح ۱۳۷ (با عبارت مشابه). کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۷۳. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۴ ح ۲۳.

۳. دلائل الإمامة: ص ۴۶۷ ح ۴۵۴. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۳۶۲ ح ۱۲۳۲. کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۶۱ (با عبارت مشابه).

۶ / ۲
اِختِلافُ الشّيعَةِ

۱۳۰۲ . **الغيبة للنعماني** : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا حُمَيدُ بنُ زِيادٍ الكوفِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَماعَةَ، عَن أحمَدَ بنِ الحَسَنِ الميثَمِيِّ، عَن زائِدَةَ بنِ قُدامَةَ، عَن عَبدِ الكَريمِ، قالَ: ذُكِرَ عِندَ أبي عَبدِ اللهِ ﷺ القائِمُ، فَقالَ:

أنّىٰ يَكونُ ذٰلِكَ ولَم يَستَدِرِ الفَلَكُ حَتّىٰ يُقالَ: ماتَ أو هَلَكَ، في أيِّ وادٍ سَلَكَ.

فَقُلتُ: ومَا استِدارَةُ الفَلَكِ؟ فَقالَ: اِختِلافُ الشّيعَةِ بَينَهُم.

۱۳۰۳ . **الكافي** : بِهٰذا الإسنادِ[1]، عَنِ الوَشّاءِ، عَن عَلِيِّ بنِ الحَسَنِ، عَن أبانِ بنِ تَغلِبَ، قالَ: قالَ أبو عَبدِ اللهِ ﷺ:

كَيفَ أنتَ إذا وَقَعَتِ البَطشَةُ بَينَ المَسجِدَينِ، فَيَأرِزُ العِلمُ كَما تَأرِزُ الحَيَّةُ في جُحرِها، وَاختَلَفَتِ الشّيعَةُ وسَمّىٰ بَعضُهُم بَعضاً كَذّابينَ، وتَفَلَ بَعضُهُم في وُجوهِ بَعضٍ؟

قُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ ما عِندَ ذٰلِكَ مِن خَيرٍ، فَقالَ لي: الخَيرُ كُلُّهُ عِندَ ذٰلِكَ، ثَلاثاً.

۱۳۰۴ . **الغيبة للنعماني** : بِهِ[2]، عَن أبانِ بنِ تَغلِبَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ:

كَيفَ أنتُم إذا وَقَعَتِ السَّبطَةُ[3] بَينَ المَسجِدَينِ، فَيَأرِزُ العِلمُ فيها كَما تَأرِزُ الحَيَّةُ في جُحرِها، وَاختَلَفَتِ الشّيعَةُ بَينَهُم وَسَمّىٰ بَعضُهُم بَعضاً كَذّابينَ، ويَستَفُلُ بَعضُهُم

---

۱. أي عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد.

۲. أي محمّد بن همام بإسناده يرفعه.

۳. في حديث السابق: «البطشة»، ولكن في معنى السبطة في الغيبة للنعماني (ص ۱۶۰ ح ۶): دون الفترة و في كمال الدين: الفَترَةُ وَالغَيبَةُ لِإمامِكُم (راجع: ج ۲ ص ۶۲ ح ۲۱۹).

۶ / ۲
اختلاف درونیِ شیعه

۱۳۰۲ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الکریم ـ: نزد امام صادق﵇ از قائم﵇ یاد شد. فرمود: «کِی چنین می‌شود، در حالی که روزگار، هنوز نچرخیده، تا این که گفته شود: او مرده یا هلاک شده و معلوم نیست به کجا رفته است».

گفتم: مقصود از چرخش روزگار چیست؟

فرمود: «اختلاف درونیِ شیعه».[۱]

۱۳۰۳ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از ابان بن تغلب ـ: امام صادق﵇ فرمود: «تو چگونه هستی، هنگامی که [اهل] دو مسجد به هم حمله می‌کنند و دانش، فرو کشیده می‌شود، همان گونه که مار در سوراخش فرو می‌رود. شیعیان با هم اختلاف می‌یابند و برخی، برخی دیگر را دروغگو می‌خوانند و به صورت هم آب دهان می‌اندازند».

گفتم: فدایت شوم! در این روزگار، خیری نیست.

امام﵇ سه بار به من فرمود: «همهٔ خیر، در این روزگار پدیدار می‌شود».[۲]

۱۳۰۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابان بن تغلب ـ: امام صادق﵇ فرمود: «شما چگونه هستید هنگامی که میان [اهل] دو مسجد درگیری[۳] پیش می‌آید و علم در آن فرو کشیده می‌شود، آن گونه که مار در لانهٔ خود، فرو می‌رود و شیعیان در درون خود، اختلاف می‌کنند و یکدیگر را دروغگو می‌نامند و به صورت هم آب دهان می‌اندازند؟».

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۷ ح ۲۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۷ ح ۹۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۴.

۳. در متن عربی، «السبطة» است که به قرینهٔ حدیث قبلی و سیاق متن، آن را مصحّف «البطشة (درگیری و حملهٔ به یکدیگر)» دانسته و ترجمه کرده‌ایم. گفتنی است «السبط» نیز می‌تواند درست باشد؛ زیرا در حدیثی مرتبط با همین موضوع، ذکر و تفسیر نیز شده است (م).

في وُجوهِ بَعضٍ؟

فَقُلتُ: ما عِندَ ذٰلِكَ مِن خَيرٍ، قالَ: الخَيرُ كُلُّهُ عِندَ ذٰلِكَ ـ يَقولُهُ ثَلاثاً ـ يُريدُ قُربَ الفَرَجِ.

۱۳۰۵. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدٌ وأَحمَدُ ابنَا الحَسَنِ، عَن أبيهِما، عَن ثَعلَبَةَ بنِ مَيمونٍ، عَن أبي كَهمَسٍ، عَن عِمرانَ بنِ ميثَمٍ، عَن مالِكِ بنِ ضَمرَةَ، قالَ: قالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ:

يا مالِكَ بنَ ضَمرَةَ، كَيفَ أنتَ إذَا اختَلَفَتِ الشّيعَةُ هٰكَذا؟ ـ وشَبَّكَ أصابِعَهُ وأَدخَلَ بَعضَها في بَعضٍ ـ فَقُلتُ: يا أميرَ المُؤمِنينَ، ما عِندَ ذٰلِكَ مِن خَيرٍ.

قالَ: الخَيرُ كُلُّهُ عِندَ ذٰلِكَ، يا مالِكُ عِندَ ذٰلِكَ يَقومُ قائِمُنا فَيُقَدِّمُ سَبعينَ رَجُلاً يَكذِبونَ عَلَى اللهِ وعَلىٰ رَسولِهِ ﷺ فَيَقتُلُهُم، ثُمَّ يَجمَعُهُمُ اللهُ عَلىٰ أمرٍ واحِدٍ.

۱۳۰۶. **كمال الدين**: حَدَّثَنا أبي ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا سَعدُ بنُ عَبدِ اللهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَينِ بنِ أبِي الخَطّابِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إسماعيلَ بنِ بَزيعٍ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ عَبدِ الرَّحمٰنِ الأَصَمِّ، عَنِ الحُسَينِ بنِ المُختارِ القَلانِسِيِّ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ سَيابَةَ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

كَيفَ أنتُم إذا بَقيتُم بِلا إمامِ هُدىً ولا عَلَمٍ، يَتَبَرَّأُ بَعضُكُم مِن بَعضٍ؟ فَعِندَ ذٰلِكَ تُمَيَّزونَ وتُمَحَّصونَ وتُغَربَلونَ، وعِندَ ذٰلِكَ اختِلافُ السَّيفَينِ[1]، وإمارَةٌ مِن أوَّلِ النَّهارِ، وقَتلٌ وخَلعٌ مِن آخِرِ النَّهارِ.

---

۱. في بعض نسخ المصدر: «السنن»، وفي بحار الأنوار: «السنين» بدل «السيفين».

گفتم: در این روزگار، خیری نیست.

امام﵇ سه بار فرمود: «همهٔ خیر، در این روزگار است» و مقصود ایشان، نزدیک شدن فَرَج [امام عصر﵇] بود.[۱]

۱۳۰۵ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از مالک بن ضمره ـ: امیر مؤمنان﵇ فرمود: «ای مالک بن ضمره! تو چگونه‌ای هنگامی که شیعه این گونه با هم درگیر شوند؟» و انگشتانش را در هم فرو بُرد.

گفتم: ای امیر مؤمنان! در این روزگار، خیری نیست.

فرمود: «همهٔ خیر، در این روزگار است. ای مالک! آن زمان، قائم ما، قیام می‌کند و هفتاد مرد را که بر خدا و پیامبرش دروغ می‌بندند، جلو می‌اندازد و می‌کُشد و همهٔ شیعیان را بر یک امر یگانه، گرد هم می‌آورد».[۲]

۱۳۰۶ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از عبد الرحمان بن سیابه ـ: امام صادق﵇ فرمود: «شما چگونه‌اید هنگامی که بدون امام راه‌نما و نشانِ راه می‌مانید و از یکدیگر بیزاری می‌جویید؟ این، هنگام است که بلازده و غربال می‌گردید و از هم جدا می‌شوید و این هنگام است که دو شمشیر[قدرت] با هم درگیر می‌شوند و آغاز روز، حکومت است و پایان روز، کشتن و برکنار شدن».[۳]

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۹ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۴.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۶ ح ۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۵ ح ۳۴.
۳. کمال الدین: ص ۳۴۷ ح ۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۲ ح ۲۲.

۱۳۰۷ . الغيبة للطوسي : عَنهُ[۱]، عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَينِ بنِ أبِي الخَطّابِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إسماعيلَ بنِ بَزيعٍ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ عَبدِ الرَّحمٰنِ الأَصَمِّ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ سَيابَةَ، عَن عِمرانَ بنِ ميثَمٍ، عَن عَبايَةَ بنِ رِبعِيٍّ الأَسَدِيِّ، قالَ: سَمِعتُ أميرَ المُؤمِنينَ ﷺ يَقولُ:

(كَيفَ) أنتُم إذا بَقيتُم بِلا إمامِ هُدىً ولا عَلَمٍ يُرىٰ، يَبرَأُ بَعضُكُم مِن بَعضٍ؟

۱۳۰۸ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أبو سُلَيمانَ أحمَدُ بنُ هَوذَةَ بنِ أبي هَراسَةَ الباهِلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا إبراهيمُ بنُ إسحاقَ النَّهاوَنديُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ حَمّادٍ الأَنصارِيُّ، عَن صَبّاحٍ المُزَنِيِّ، عَنِ الحارِثِ بنِ حَصيرَةَ، عَنِ الأَصبَغِ بنِ نُباتَةَ، عَن أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ أنَّهُ قالَ:

كونوا كَالنَّحلِ فِي الطَّيرِ[۲]، لَيسَ شَيءٌ مِنَ الطَّيرِ إلّا وهُوَ يَستَضعِفُها، ولَو عَلِمَتِ الطَّيرُ ما في أجوافِها مِنَ البَرَكَةِ لَم تَفعَل بِها ذٰلِكَ، خالِطُوا النّاسَ بِأَلسِنَتِكُم وأَبدانِكُم، وزايِلوهُم بِقُلوبِكُم وأَعمالِكُم، فَوَ الَّذي نَفسي بِيَدِهِ، ما تَرَونَ ما تُحِبّونَ حَتّىٰ يَتفُلَ بَعضُكُم في وُجوهِ بَعضٍ، وحَتّىٰ يُسَمِّيَ بَعضُكُم بَعضاً كَذّابينَ، وحَتّىٰ لا يَبقىٰ مِنكُم ـ أو قالَ مِن شيعَتي ـ إلّا كَالكُحلِ فِي العَينِ، وَالمِلحِ فِي الطَّعامِ.

وسَأَضرِبُ لَكُم مَثَلاً، وهُوَ مَثَلُ رَجُلٍ كانَ لَهُ طَعامٌ فَنَقّاهُ وطَيَّبَهُ، ثُمَّ أدخَلَهُ بَيتاً وتَرَكَهُ فيهِ ما شاءَ اللهُ، ثُمَّ عادَ إلَيهِ فَإِذا هُوَ قَد أصابَهُ السّوسُ[۳]، فَأَخرَجَهُ ونَقّاهُ

---

۱. أي جعفر بن محمّد بن مالك الكوفي.

۲. قال لمجلسي: قوله ﷺ: «كالنحل في الطير» أمر بالتقية؛ أي لا تُظهِروا لهم ما في أجوافكم من دين الحقّ كما أنّ النحل لا يظهر ما في بطنها على الطيور، وإلّا لأفنوها (بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۶ ذيل ح ۳۷).

۳. السُّوس: العُثّ، وهو الدود الذي يأكل الحبّ، واحدته سُوسة (لسان العرب: ج ۶ ص ۱۰۸).

۱۳۰۷ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از عَبایة بن رِبعی اسدی ـ: شنیدم که امیر مؤمنان﵇ می‌فرماید: «شما چگونه‌اید هنگامی که بدون امام راه‌نما و نشانِ دیده شدنی می‌مانید و از یکدیگر بیزاری می‌جویید؟».[۱]

۱۳۰۸ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از اصبغ بن نباته ـ: امیر مؤمنان﵇ فرمود: «مانند زنبور عسل، میان پرندگان باشید.[۲] هیچ پرنده‌ای نیست، جز آن که آن را ناتوان و کوچک می‌شمرد و اگر پرندگان، برکت (عسل) نهفته در دل زنبوران عسل را می‌دانستند، با او این چنین نمی‌کردند. با زبان‌ها و پیکرهایتان با مردم رفت و آمد کنید و با دل‌ها و کارهایتان از آنها جدا و کنار باشید.

سوگند به کسی که جانم به دست اوست، آنچه [از ظهور و فَرَج] دوست دارید، نخواهید دید تا آن که برخی از شما به برخی دیگر، آب دهان بیندازد و یکدیگر را دروغگو بخوانید و از شما (/از شیعیان من) جز به اندازهٔ سرمه در چشم و نمک در غذا باقی نماند. برایتان مثلی می‌زنم: مردی از شما، گندمش را تمیز و پاکیزه می‌کند و آن را در انبار می‌ریزد و مدّتی آن را رها می‌کند و هنگامی که به آن باز می‌گردد، متوجّه می‌شود که به آن، کرم زده است. آن را بیرون می‌آورد و تمیز و پاکیزه می‌کند و دوباره آن را به انبار، باز می‌گرداند و مدّتی رهایش می‌کند و آن گاه که به آن باز می‌گردد، می‌بیند که بخشی از آن، کرم‌زده شده است. آن را بیرون می‌آورد و تمیز و پاکیزه می‌کند و به انبار، باز می‌گرداند و این کار را انجام می‌دهد تا از آن گندم‌ها، مقداری مانند ته‌ماندهٔ خرمن، کرم نخورده و مقاوم در برابر آفت، باقی می‌ماند. شما

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۴۱ ح ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۱ ح ۵.

۲. علّامه مجلسی﵀ می‌گوید: این جمله، امر به تقیّه کردن است؛ یعنی آنچه از دین حق در دل دارید، برای آنان ظاهر نسازید، چنان که زنبور عسل، آنچه را در شکم دارد، برای دیگر پرندگان ظاهر نمی‌کند؛ چرا که اگر ظاهر سازد، او را نابود می‌کنند.

وطَيَّبَهُ، ثُمَّ أعادَهُ إلَى البَيتِ فَتَرَكَهُ ما شاءَ اللهُ، ثُمَّ عادَ إلَيهِ فَإذا هُوَ قَد أصابَتهُ طائِفَةٌ مِنَ السّوسِ، فَأخرَجَهُ ونَقّاهُ وطَيَّبَهُ وأعادَهُ، ولَم يَزَل كَذٰلِكَ حَتّىٰ بَقِيَت مِنهُ رِزمَةٌ كَرِزمَةِ الأَندَرِ[1] لا يَضُرُّهُ السّوسُ شَيئاً، وكَذٰلِكَ أنتُم تُمَيَّزونَ حَتّىٰ لا يَبقىٰ مِنكُم إلّا عِصابَةٌ لا تَضُرُّها الفِتنَةُ شَيئاً[2].

۷ / ۲
شُمولُ أهلِ العِراقِ خَوفاً لا قَرارَ لَهُم مَعَهُ

۱۳۰۹. **الإرشاد**: الحُسَينُ بنُ يَزيدَ، عَن مُنذِرٍ الخوزِيِّ، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام، قالَ: سَمِعتُهُ يَقولُ:

يُزجَرُ النّاسُ قَبلَ قِيامِ القائِمِ عليه السلام عَن مَعاصيهِم بِنارٍ تَظهَرُ فِي السَّماءِ، وحُمرَةٍ تُجَلِّلُ السَّماءَ، وخَسفٍ بِبَغدادَ، وخَسفٍ بِبَلَدِ البَصرَةِ، ودِماءٍ تُسفَكُ بِها، وخَرابِ دورِها، وفَناءٍ يَقَعُ في أهلِها، وشُمولِ أهلِ العِراقِ خَوفٌ لا يَكونُ لَهُم مَعَهُ قَرارٌ.

۱۳۱۰. **الصراط المستقيم**: عَن زَينِ العابِدينَ عليه السلام: إذا مَلَأَ هٰذا نَجَفَكُمُ السَّيلُ وَالمَطَرُ، وظَهَرَتِ النّارُ فِي الحِجارَةِ وَالمَدَرِ[3]، ومَلَكَت بَغدادَ التُّتُرُ[4]، فَتَوَقَّعوا ظُهورَ القائِمِ المُنتَظَرِ.

راجع: ص ۲۶۴ ح ۱۳۸۷.

---

۱. الرزمة ـ بالكسر، والفتح لغة ـ: الكارة من الثياب. والأندر: صبرة من الطعام (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۶۹۷ «رزم»، النهاية: ج ۱ ص ۷۴ «أندر»).

۲. ورد في تفسير العياشي (ج ۱ ص ۱۹۹ ح ۱۴۶) حديث مشابه لهذا الحديث، تقدم نقله في باب «امتحان الخلق و تمحيصهم» من المجلد السابق.

۳. المَدَرُ: الطِينُ المُتماسِكُ (النهاية: ج ۴ ص ۳۰۹ «مدر»).

۴. التُتَرُ: قومٌ مقامهم بين بحر الخزر والصين (المنجد: ص ۵۹ «تتر»).

نیز این گونه هستید. [فتنه‌ها، برخی از شما را به کام خود، فر می‌برند و] از هم متمایز می‌شوید تا آن که تنها، گروهی باقی می‌ماند که فتنه‌ها هیچ زیانی به آنها نمی‌رساند»[۱].[۲]

۷ / ۲
فراگیر شدن هراس بی امان در همهٔ عراقیان

۱۳۰۹ . **الإرشاد** ـ به سندش به نقل از منذر خوزستانی ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «پیش از قیام قائم، مردم با آتشی که در آسمان، پدیدار می‌شود و سرخی‌ای که همهٔ آسمان را می‌پوشاند و فرو رفتن زمین در بغداد و فرو رفتن شهری در بصره و خون‌هایی که در آن ریخته می‌شود و ویرانی خانه‌هایش و نابودی اهلش و هراس بی‌امانی که همهٔ اهل عراق را فرا می‌گیرد، از گناهانشان باز داشته می‌شوند».[۳]

۱۳۱۰ . **الصراط المستقیم:** امام زین العابدین﵇ فرمود: «هنگامی که سیل و باران، این بلندی شما (نجف) را پر کند و آتش در سنگ و گِل پدیدار شود و تاتارها بغداد را به چنگ آورند، ظهور قائم منتظَر را منتظر باشید».[۴]

ر.ک: ص ۳۶۵ ح ۱۳۸۷.

---

۱. در تفسیر العیاشی نیز حدیثی مشابه موجود است که در باب «امتحان الخلق و تمحیصهم» در جلد دوم گذشت (ر.ک: ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۵۴۵).

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۹ ح ۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۵ ح ۳۷.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۴، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۲، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۱ ح ۸۵.

۴. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۹.

۸ / ۲
تَابِعُ الفِتَنِ

۱۳۱۱ . سنن أبي داود : حَدَّثَنا يَحيَى بنُ عُثمانَ بنِ سَعيدٍ الحِمصِيُّ، ثنا أبُو المُغيرَةِ، حَدَّثَني عَبدُ اللهِ بنُ سالِمٍ، حَدَّثَنِي العَلاءُ بنُ عُتبَةَ، عَن عُمَيرِ بنِ هانِي العَنسِيِّ، قالَ: سَمِعتُ عَبدَ اللهِ بنَ عُمَرَ يَقولُ: كُنّا قُعوداً عِندَ رَسولِ اللهِ ﷺ، فَذَكَرَ الفِتَنَ فَأَكثَرَ في ذِكرِها حَتّىٰ ذَكَرَ فِتنَةَ الأَحلاسِ، فَقالَ قائِلٌ: يا رَسولَ اللهِ، وما فِتنَةُ الأَحلاسِ[1]؟

قالَ: هِيَ هَرَبٌ وحَرَبٌ[2]، ثُمَّ فِتنَةُ السَّرّاءِ دَخَنُها[3] مِن تَحتِ قَدَمَي رَجُلٍ مِن أهلِ بَيتي، يَزعُمُ أنَّهُ مِنّي ولَيسَ مِنّي، وإنَّما أولِيائِيَ المُتَّقونَ.

ثُمَّ يَصطَلِحُ النّاسُ عَلىٰ رَجُلٍ كَوَرِكٍ عَلىٰ[4] ضِلَعٍ، ثُمَّ فِتنَةُ الدُّهَيماءِ[5] لا تَدَعُ أحَداً مِن هٰذِهِ الأُمَّةِ إلّا لَطَمَتهُ لَطمَةً، فَإذا قيلَ انقَضَت تَمادَت[6]، يُصبِحُ الرَّجُلُ فيها مُؤمِناً ويُمسي كافِراً، حَتّىٰ يَصيرَ النّاسُ إلىٰ فُسطاطَينِ: فُسطاطِ إيمانٍ لا نِفاقَ فيهِ، وفُسطاطِ نِفاقٍ لا إيمانَ فيهِ، فَإذا كانَ ذاكُم فَانتَظِرُوا الدَّجّالَ مِن يَومِهِ أو مِن غَدِهِ.

۱۳۱۲ . المستدرك على الصحيحين : أخبَرَني مُحَمَّدُ بنُ المُؤَمَّلِ بنِ الحَسَنِ، ثنا الفَضلُ بنُ

---

۱. فِتنَةُ الأحلاس: الأحلاس: جمع حِلْس، وهو الكساء الذي يلي ظهر البعير، شبّهها به للزومها ودوامها (النهاية: ج ۱ ص ۴۲۳ «حلس»).

۲. الحَرَب ـ بالتحريك ـ: نهب مال الإنسان وتركه لاشيء له (لسان العرب: ج ۱ ص ۳۰۴ «ضرب»).

۳. في مسند ابن حنبل: «دخلها أو دخنها».

۴. يصطلح الناس على رجل كَوَرِكٍ على ضِلَع: أي يصطلحون على أمرٍ واهٍ لا نظام له ولا استقامة (النهاية: ج ۵ ص ۱۷۶ «ورك»).

۵. الدهيماء: تصغير الدهماء: وهي الفتنة المظلمة. والتصغير فيها للتعظيم (النهاية: ج ۲ ص ۱۴۶ «دهم»).

۶. مادَ الشيء: تحرّك بشدّة، واضطرب (تاج العروس: ج ۵ ص ۲۶۴ «ميد»).

۸/۲
فتنه‌های پیاپی

۱۳۱۱ . **سنن أبی داوود** ـ با سندش به نقل از عبد الله بن عمر ـ: نزد پیامبر خداﷺ نشسته بودیم که از فتنه‌ها یاد نمود و از آنها فراوان گفت تا به فتنهٔ «احلاس»[1] رسید. کسی گفت: ای پیامبر خدا! فتنهٔ «احلاس» چیست؟

فرمود: «آن، گریختن و غارت شدن است. سپس فتنهٔ آسایش است که از زیر پای مردی از خاندان من پیدا می‌شود، و ادّعا می‌کند که از من است؛ امّا از من نیست و دوستان من، تنها پرهیزگاران اند. آن گاه مردم بر مردی اتّفاق می‌کنند که سست و بی‌پایه است و سپس فتنه‌ای بس تاریک و ظلمانی است که کسی را از این امّت نمی‌نهد، جز آن که آسیبی به او می‌زند و هنگامی که گفته می‌شود: تمام شد، به جنبش در آمده، متلاطم می‌شود، و مرد در روزگار آن فتنه، صبح، با ایمان بر می‌خیزد و شب، کافر به خواب می‌رود تا این که مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: خیمهٔ مؤمنان بی‌نفاق و خیمهٔ منافقان بی‌ایمان و چون این گونه شد، همان روز یا فردایش منتظر دجّال باشید».[2]

۱۳۱۲ . **المستدرک علی الصحیحین** ـ با سندش به نقل از ابن مسعود ـ: پیامبر خداﷺ به ما فرمود: «من شما را پس از خودم از هفت فتنه بر حذر می‌دارم: فتنه‌ای که از مدینه

---

۱. احلاس (جمع حلس)، به معنای پارچه‌ای که روی شتر می‌اندازند و کنایه از همیشگی بودن است.

۲. سنن أبی داوود: ج ۴ ص ۹۴ ح ۴۲۴۲، مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۴۹۳ ح ۶۱۷۶، مسند الشامیّین: ج ۳ ص ۴۰۱ ح ۲۵۵۱، الفتن: ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۳، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۱۳۰ ح ۳۰۹۱۱.

مُحَمَّدِ بنِ المُسَيَّبِ، ثنا نُعَيمُ بنُ حَمّادٍ، ثنا يَحيَى بنُ سَعيدٍ، ثنا الوَليدُ بنُ عَيّاشٍ أخو أبي بَكرِ بنِ عَيّاشٍ، عَن إبراهيمَ، عَن عَلقَمَةَ، قالَ: قالَ ابنُ مَسعودٍ ﷺ: قالَ لَنا رَسولُ اللهِ ﷺ:

أُحَذِّرُكُم سَبعَ فِتَنٍ تَكونُ بَعدي: فِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ المَدينَةِ، وفِتنَةٌ بِمَكَّةَ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ اليَمَنِ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ الشّامِ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ المَشرِقِ، وفِتنَةٌ تُقبِلُ مِنَ المَغرِبِ، وفِتنَةٌ مِن بَطنِ الشّامِ وهِيَ السُّفيانِيُّ.

۱۳۱۳. **المعجم الكبير**: حَدَّثَنا يَحيَى بنُ عَبدِ الباقي، ثنا يوسُفُ بنُ عَبدِ الرَّحمٰنِ المَروَرُوذِيُّ، ثنا أبو تَقِيٍّ عَبدُ الحَميدِ بنُ إبراهيمَ الحِمصِيُّ، ثنا مَعدانُ بنُ سُلَيمٍ الحَضرَمِيُّ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ نَجيحٍ، عَن أبِي الزّاهِرِيَّةِ، عَن جُبَيرِ بنِ نُفَيرٍ، عَن عَوفِ بنِ مالِكٍ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

كَيفَ أنتَ يا عَوفُ إذَا افتَرَقَت هٰذِهِ الأُمَّةُ عَلىٰ ثَلاثٍ وسَبعينَ فِرقَةً، واحِدَةٌ فِي الجَنَّةِ وسائِرُهُنَّ فِي النّارِ؟ قُلتُ: ومَتىٰ ذاكَ يا رَسولَ اللهِ؟

قالَ: إذا كَثُرَتِ الشُّرَطُ، ومَلَكَتِ الإماءُ، وقَعَدَتِ الحِملانُ[1] عَلَى المَنابِرِ، وَاتَّخَذُوا القُرآنَ مَزاميرَ، وزُخرِفَتِ المَساجِدُ، ورُفِعَتِ المَنابِرُ، وَاتُّخِذَ الفَيءُ دُوَلاً[2]، وَالزَّكاةُ مَغرَماً، وَالأَمانَةُ مَغنَماً، وتُفُقِّهَ فِي الدّينِ لِغَيرِ اللهِ، وأَطاعَ الرَّجُلُ امرَأَتَهُ وعَقَّ أُمَّهُ وأَقصىٰ أباهُ، ولَعَنَ آخِرُ هٰذِهِ الأُمَّةِ أوَّلَها، وسادَ القَبيلَةَ فاسِقُهُم، وكانَ زَعيمُ القَومِ أرذَلَهُم، وأُكرِمَ الرَّجُلُ اتِّقاءَ شَرِّهِ، فَيَومَئِذٍ يَكونُ ذٰلِكَ، ويَفزَعُ النّاسُ يَومَئِذٍ إلَى

---

۱. الحميل: هو الذي يحمل من بلاده صغيراً إلى بلاد الإسلام، وقيل: هو المحمول المجهول النسب (النهاية: ج ۱ ص ۴۴۲ «حمل»). وفي كنز العمّال: «الجُملاء» بدل «الحِملان»، والجُملاءُ: الضِخامُ الخَلْق (النهاية: ج ۱ ص ۲۹۸ «جمل»).

۲. دُوَلاً: جمع دُولَة، وهو ما يُتداوَلُ من المال، فيكون لقومٍ دون قوم (النهاية: ج ۲ ص ۱۴۰ «دول»).

می‌آید، فتنه‌ای که در مکّه است، فتنه‌ای که از یمن می‌آید، فتنه‌ای که از شام می‌آید، فتنه‌ای که از مشرق می‌آید، فتنه‌ای که از مغرب می‌آید و فتنه‌ای از دل شام ـ که همان سفیانی است ـ».[۱]

۱۳۱۳ . **المعجم الکبیر** ـ با سندش به نقل از عوف بن مالک ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «ای عوف! تو چگونه هستی هنگامی که این امّت به هفتاد و سه دسته تقسیم می‌شوند که یکی در بهشت و بقیّه در دوزخ هستند؟».

گفتم: این تفرقه کی خواهد بود، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «هنگامی که نظامیان، فراوان و کنیزان، فرمان‌روا شوند و ناشناختگان بی‌اصل و نسب بر منبرها بنشینند و قرآن را به جای نی بگیرند و با آهنگ بخوانند و مسجدها را بیارایند و منبرها را برافرازند و اموال عمومی را در دست خود بچرخانند (ویژهٔ خود گردانند) و زکات را غرامت و امانت را غنیمت بپندارند و برای غیر خدا در دین، تفقّه کنند و مرد از همسرش فرمان برد و مادرش را نافرمانی کند و پدرش را براند و نسل‌های آخر این امّت، اوّلی‌ها را لعنت کنند و تبهکار قبیله، سَرور آن شود و پست‌ترین هر گروه، سرکردهٔ آنها شود و مرد را به خاطر ترس از شرارتش، گرامی بدارند. در این روزگار، چنین می‌شود و مردم در آن زمان به شام پناه می‌برند که آنان را از دشمنشان نگاه می‌دارد».

گفتم: و آیا شام، فتح می‌شود؟

---

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۱۵ ح ۸۴۴۷، الفتن: ج ۱ ص ۵۵ ح ۸۷، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۱۱۶ ح ۳۰۸۴۰.

الشّامِ، تَعصِمُهُم مِن عَدُوِّهِم.

قُلتُ: وهَل يُفتَحُ الشّامُ؟ قالَ: نَعَم وشَيكاً، ثُمَّ تَقَعُ الفِتَنُ بَعدَ فَتحِها، ثُمَّ تَجيءُ فِتنَةٌ غَبراءُ مُظلِمَةٌ، ثُمَّ يَتبَعُ الفِتَنُ بَعضُها بَعضاً، حَتّىٰ يَخرُجَ رَجُلٌ مِن أهلِ بَيتي يُقالُ لَهُ: المَهدِيُّ، فَإن أدرَكتَهُ فَاتَّبِعهُ وكُن مِنَ المُهتَدينَ.

۱۳۱۴. **المصنّف لابن أبي شيبة**: أبو مُعاوِيَةَ، عَنِ الأَعمَشِ، عَن عَطِيَّةَ، عَن أبي سَعيدٍ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

يَخرُجُ رَجُلٌ مِن أهلِ بَيتي عِندَ انقِطاعٍ مِنَ الزَّمانِ وظُهورٍ مِنَ الفِتَنِ، يَكونُ عَطاؤُهُ حَثياً[1].

۱۳۱۵. **الفتن لابن حماد**: حَدَّثَنَا الوَليدُ بنُ مُسلِمٍ، عَن إسماعيلَ بنِ رافِعٍ، عَمَّن حَدَّثَهُ، عَن أبي سَعيدٍ الخُدرِيِّ رضي الله عنه قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

سَتَكونُ بَعدي فِتَنٌ مِنها فِتنَةُ الأَحلاسِ، يَكونُ فيها حَرَبٌ وهَرَبٌ، ثُمَّ بَعدَها فِتَنٌ أشَدُّ مِنها، ثُمَّ تَكونُ فِتنَةٌ كُلَّما قيلَ انقَطَعَت تَمادَت، حَتّىٰ لا يَبقىٰ بَيتٌ إلّا دَخَلَتهُ، ولا مُسلِمٌ إلّا صَكَّتهُ[2]، أو حَتّىٰ يَخرُجَ رَجُلٌ مِن عِترَتي.

۱۳۱۶. **شرح الأخبار**: مِن رِوايَةِ ابنِ سَلامٍ، بِإسنادِهِ عَن أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيٍّ عليه السلام، أنَّهُ قالَ:

الفِتَنُ ثَلاثٌ: فِتنَةُ السَّرّاءِ، وفِتنَةُ الضَّرّاءِ، وفِتنَةٌ يُمَحَّصُ النّاسُ فيها تَمحيصَ ذَهَبِ المَعدِنِ، ولا يَزالونَ كَذٰلِكَ حَتّىٰ يَخرُجَ رَجُلٌ مِنّا عِترَةَ النَّبِيِّ ﷺ، فَيُصلِحُ اللهُ أمرَهُم.

---

۱. الحَثيُ: ما رفعت به يديك. وفي حديث الغسل: كان يَحثي على رأسه ثلاث حثيات: أي ثلاث غُرَف بيديه، وهو مبالغة في الكثرة (لسان العرب: ج ۱۴ ص ۱۶۴ «حثا»).

۲. الصَكُّ: الضرب الشديد بالشيء العريض، وقيل: هو الضرب عامّة بأيّ شيء كان (لسان العرب: ج ۱۰ ص ۴۵۶ «صكك»).

فرمود: «آری، به زودی، و از پس فتح آن، فتنه‌ها رخ می‌دهند. آن گاه فتنه‌ای تاریک و ظلمانی فرا می‌رسد و پس از آن، فتنه‌ها پشت سر هم می‌آیند، تا آن که مردی از خاندانم که به او مهدی گفته می‌شود، خروج می‌کند، که اگر او را درک کردی، از او پیروی کن و از راه‌یافتگان باش».[۱]

۱۳۱۴ . **المصنّف**، ابن ابی شیبه ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «هنگام گسستن از زمان (نزدیک شدن آخر الزمان) و پدیدار شدن فتنه‌ها، مردی از خاندانم خروج می‌کند که عطایش فراوان است».[۲]

۱۳۱۵ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «پس از من، فتنه‌هایی خواهند بود که از جمله، فتنهٔ احلاس است و در آن، غارت و گریز است و پس از آن، فتنه‌هایی که از آن هم سخت‌ترند و سپس فتنه‌ای خواهد آمد که هر زمان بگویند تمام شد، دوباره به جنب و جوش آمده، متلاطم می‌شود، تا آن جا که خانه‌ای نمی‌ماند، جز آن که به آن وارد می‌شود و مسلمانی را باقی نمی‌نهد، جز آن که به او ضربه می‌زند، تا آن که مردی از خاندانم خروج کند».[۳]

۱۳۱۶ . **شرح الأخبار** ـ ابن سلام با سندش ـ: امیر مؤمنان علی‌ؑ فرمود: «فتنه‌ها سه گونه اند: فتنهٔ آسایش، فتنهٔ سختی و فتنه‌ای که مردم در آن، مانند طلای معدن، ذوب و ناب می‌شوند و همواره این گونه هستند تا آن که مردی از ما، خاندان پیامبرﷺ، خروج کند و خداوند، کارشان را سامان دهد».[۴]

---

۱. المعجم الکبیر: ج ۱۸ ص ۵۱ ح ۹۱، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۱۸۳ ح ۳۱۱۴۴.
۲. المصنّف، ابن أبی شیبة: ج ۸ ص ۶۷۸ ح ۱۸۵، الفتن: ج ۱ ص ۴۰۲ ح ۱۲۱۳.
۳. الفتن: ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۵، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۶۹ ح ۳۸۶۸۵؛ الملاحم و الفتن: ص ۷۰ ح ۹.
۴. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۳۸۸ ح ۱۲۶۵.

۱۳۱۷ . **الفتن لابن حماد** : حَدَّثَنَا ابنُ وَهبٍ، عَنِ ابنِ لَهيعَةَ، عَنِ الحارِثِ بنِ يَزيدَ، قالَ: سَمِعتُ عَبدَ اللهِ بنَ زَريرٍ الغافِقِيَّ يَقولُ: سَمِعتُ عَلِيّاً عليه السلام يَقولُ:

الفِتَنُ أربَعٌ: فِتنَةُ السَّرّاءِ، وفِتنَةُ الضَّرّاءِ، وفِتنَةٌ كَذا، فَذَكَرَ مَعدِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ يَخرُجُ رَجُلٌ مِن عِترَةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله يُصلِحُ اللهُ عَلىٰ يَدَيهِ أمرَهُم.

۱۳۱۸ . **الفتن لابن حماد** : حَدَّثَنَا المُعتَمِرُ بنُ سُلَيمانَ، عَن رَجُلٍ، عَن عَمّارِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن عُمَرَ بنِ عَلِيٍّ: أنَّ عَلِيّاً عليه السلام قالَ:

تَكونُ فِتَنٌ، ثُمَّ تَكونُ جَماعَةٌ عَلىٰ رَأسِ رَجُلٍ مِن أهلِ بَيتي لَيسَ لَهُ عِندَ اللهِ خَلاقٌ، فَيُقتَلُ أو يَموتُ، فَيَقومُ المَهدِيُّ.

۱۳۱۹ . **المعجم الأوسط** : حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ سَعيدٍ الرّازِيُّ، قالَ: نا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ الخَوّاصُ، قالَ: نا زَيدُ بنُ أبِي الزَّرقاءِ، قالَ: نا ابنُ لَهيعَةَ، قالَ: نا عَيّاشُ بنُ عَبّاسٍ القِتبانِيُّ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ زَريرٍ الغافِقِيِّ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عليه السلام، أنَّ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ:

يَكونُ في آخِرِ الزَّمانِ فِتنَةٌ، يُحَصَّلُ النّاسُ كَما يُحَصَّلُ الذَّهَبُ فِي المَعدِنِ، فَلا تَسُبّوا أهلَ الشّامِ ولٰكِن سُبّوا شِرارَهُم، فَإنَّ فيهِمُ الأبدالَ، يوشِكُ أن يُرسَلَ عَلىٰ أهلِ الشّامِ سَبَبٌ مِنَ السَّماءِ فَيُفَرِّقَ جَماعَتَهُم، حَتّىٰ لَو قاتَلَهُمُ الثَّعالِبُ غَلَبَتهُم.

فَعِندَ ذٰلِكَ يَخرُجُ خارِجٌ مِن أهلِ بَيتي في ثَلاثِ راياتٍ، المُكثِرُ يَقولُ: هُم خَمسَةُ عَشَرَ ألفاً، وَالمُقِلُّ يَقولُ: هُمُ اثنا عَشَرَ ألفاً[1]، أماراتُهُم «أمِت أمِت» يَلقَونَ سَبعَ راياتٍ تَحتَ كُلِّ رايَةٍ مِنها رَجُلٌ يَطلُبُ المُلكَ، فَيَقتُلُهُمُ اللهُ جَميعاً، ويَرُدُّ اللهُ إلَى المُسلِمينَ أُلفَتَهُم ونِعمَتَهُم وقاصِيَهُم ودانِيَهُم.

---

۱. ذهب بَعضٌ إلى أنّ عددَهم هو خمسة عشر ألفاً، وذهب بعض آخرُ إلى أنّه اثنا عشر ألفاً.

۱۳۱۷ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از عبد الله بن زریر غافقی ـ: شنیدم که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «فتنه‌ها (آزمایش‌ها) چهار دسته‌اند: فتنهٔ آسایش، فتنهٔ سختی، فتنهٔ چنین و چنان» و ذوب طلای معدن را یاد کرد [و فرمود:] «سپس مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خروج می‌کند و خداوند، کارشان را با دستان او سامان می‌دهد».[۱]

۱۳۱۸ . **الفتن**، ابن حماد ـ با سندش به نقل از عمر بن علی ـ: علی علیه السلام فرمود: «فتنه‌هایی روی خواهند داد. سپس گروهی بر سرکردگی مردی از خاندانم اتّفاق می‌کنند که آبرو و اعتباری نزد خداوند ندارد و کشته می‌شود یا می‌میرد و آن گاه مهدی قیام می‌کند».[۲]

۱۳۱۹ . **المعجم الأوسط** ـ با سندش به نقل از عبد الله بن زَریر غافقی از امام علی علیه السلام ـ: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخر الزمان، فتنه‌ای روی می‌دهد که مردم [باایمان] از آن بیرون می‌آیند، همان گونه که طلا از معدن حاصل می‌آید. پس شامیان را دشنام ندهید؛ بلکه بدکارانشان را دشنام دهید که میان شامیان، افراد نیکی هستند و نزدیک است که رشته‌ای از آسمان بر شامیان فرود آید و اجتماع آنان را متفرّق کند، تا آن جا که اگر روباه‌ها [و افراد ناتوان نیز] با آنان بجنگند، بر ایشان غلبه می‌کنند.

در این هنگام است که فردی از اهل بیتم با سه پرچم از افرادی که آنها را حدّاکثر، پانزده هزار و حدّاقل، دوازده هزار تن تخمین می‌زنند، خروج می‌کند. نشان و شعار آنان، «بمیران، بمیران» است که با هفت پرچم ـ که صاحبان آنها چشم طمع به فرمان‌روایی دارند ـ، می‌جنگند و خداوند، همهٔ آنان را می‌کشد و خداوند، الفت و نعمت مسلمانان و نیز دور و نزدیکشان را به آنها باز می‌گرداند».[۳]

---

۱. الفتن: ج ۱ ص ۵۷ ح ۹۴، عقد الدرر: ص ۵۷.

۲. الفتن: ج ۱ ص ۳۳۵ ح ۹۶۶.

۳. المعجم الأوسط: ج ۴ ص ۱۷۶ ح ۳۹۰۵، تاریخ دمشق: ج ۱ ص ۳۳۴، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۶ ح ۳۹۶۶۱.

۱۳۲۰ . **الغيبة للنعماني** : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ المُفَضَّلِ؛ وسَعدانُ بنُ إسحاقَ بنِ سَعيدٍ؛ وأَحمَدُ بنُ الحُسَينِ بنِ عَبدِالمَلِكِ؛ ومُحَمَّدُ بنُ أحمَدَ بنِ الحَسَنِ جَميعاً، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن يَعقوبَ السَّرّاجِ، عَن جابِرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ عليه السلام أنَّهُ قالَ:

يا جابِرُ، لا يَظهَرُ القائِمُ حَتّىٰ يَشمُلَ (النّاسَ بِ) الشّامِ فِتنَةٌ يَطلُبونَ المَخرَجَ مِنها فَلا يَجِدونَهُ، ويَكونُ قَتلٌ بَينَ الكوفَةِ وَالحيرَةِ، فَتلاهُم عَلىٰ سَواءٍ[1]، ويُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ.

۱۳۲۱ . **السنن الواردة في الفتن** : حَدَّثَنا عَبدُالرَّحمٰنِ بنُ عُثمانَ بنِ عَفّانَ، قالَ: حَدَّثَنا قاسِمُ بنُ أصبَغَ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ زُهَيرٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الصَّلتِ الأَسَدِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا فِطرُ بنُ عَبدِاللهِ الخَشّابُ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَكَمُ بنُ عُتَيبَةَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، قالَ: قُلتُ: سَمِعنا أنَّهُ سَيَخرُجُ مِنكُم رَجُلٌ يَعدِلُ في هٰذِهِ الأُمَّةِ، فَقالَ:

إنّا نَرجو ما يَرجُو النّاسُ، وإنّا نَرجو لَو لَم يَبقَ مِنَ الدُّنيا إلّا يَومٌ واحِدٌ سَيَطولُ ذٰلِكَ اليَومُ حَتّىٰ يَكونَ ما تَرجو هٰذِهِ الأُمَّةُ. وقَبلَ ذٰلِكَ فِتنَةٌ شَرُّ فِتنَةٍ، يُمسِي الرَّجُلُ مُؤمِناً ويُصبِحُ كافِراً، ويُصبِحُ مُؤمِناً ويُمسي كافِراً، فَمَن أدرَكَ ذٰلِكَ مِنكُم فَليَتَّقِ اللهَ وَليُحرِز دينَهُ، وَليَكُن مِن أحلاسِ[2] بَيتِهِ.

۱۳۲۲ . **الإرشاد** : الفَضلُ بنُ شاذانَ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ، عَن أبِي الحَسَنِ

---

۱. على سواء: أي في وسط الطريق (بحار الأنوار).

۲. كونوا أحلاسَ بُيوتكم: أي الزموا بيوتكم ولا تخرجوا منها فتقعوا في الفتنة (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۴۴۳ «حلس»).

۱۳۲۰ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از جابر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «ای جابر! قائم، ظهور نمی‌کند تا آن که فتنه‌ای سراسر مردم شام را فرا می‌گیرد که می‌خواهند از آن بیرون بیایند؛ ولی نمی‌توانند و میان کوفه و حیره، کشتاری روی می‌دهد که [شمار] کشته‌هایشان یکسان است و منادی آسمانی، ندا می‌دهد».[۱]

۱۳۲۱ . **السنن الواردة فی الفتن** ـ با سندش به نقل از حکم بن عتیبه ـ : به امام محمّد باقر﵇ گفتم: شنیده‌ایم که مردی از شما خروج می‌کند که در این امّت، عدالت می‌ورزد.

فرمود: «ما نیز آنچه را مردم امید می‌برند، امید داریم و ما امید می‌بریم که اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، آن روز، آن قدر طولانی شود تا امید این مردم برآورده شود؛ ولی پیش از آن، فتنه‌ای خواهد بود که بدترین فتنه است. مرد با ایمان می‌خوابد و کافر بر می‌خیزد و با ایمان بر می‌خیزد و کافر به خواب می‌رود. پس هر کس از شما، آن روزگار را درک کرد، باید پرهیزگاری پیشه کند و دینش را حفظ نماید و خانه‌نشین باشد».[۲]

۱۳۲۲ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر ـ : امام رضا﵇ فرمود: «آنچه را به سویش گردن کشیده‌اید، روی نمی‌دهد تا آن که مبتلا (آزموده) و از هم

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۹ ح ۶۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۷ ح ۵۷.

۲. السنن الواردة فی الفتن: ص ۷۹ ح ۱۲۲، عقد الدرر: ص ۶۱.

الرِّضا عليه السلام قالَ:

لا يَكونُ ما تَمُدّونَ إلَيهِ أعناقَكُم حَتّىٰ تُمَيَّزوا وتُمَحَّصوا، فَلا يَبقىٰ مِنكُم إلّا القَليلُ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿الٓمٓ * أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾[1]، ثُمَّ قالَ: إنَّ مِن عَلاماتِ الفَرَجِ حَدَثاً يَكونُ بَينَ المَسجِدَينِ، ويَقتُلُ فُلانٌ مِن وُلدِ فُلانٍ خَمسَةَ عَشَرَ كَبشاً مِنَ العَرَبِ.

راجع: ج ۸ ص ۲۶۰ ح ۱۵۷۱
وص ۲۹۵ ح ۱۶۰۱.

۹ / ۲
شُمولِيَّةُ الظُّلمِ والجَورِ

۱۳۲۳. المستدرك على الصحيحين: أخبَرَني الحُسَينُ بنُ عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدِ بنِ يَحيَى التَّميمِيُّ، أنبَأَ أبو مُحَمَّدٍ الحَسَنُ بنُ إبراهيمَ بنِ حَيدرٍ الحِميَرِيُّ بِالكوفَةِ، ثنا القاسِمُ بنُ خَليفَةَ، ثنا أبو يَحيىٰ عَبدُ الحَميدِ بنُ عَبدِ الرَّحمٰنِ الحِمّانِيُّ، ثنا عُمَرُ بنُ عُبَيدِ اللهِ العَدَوِيُّ، عَن مُعاوِيَةَ بنِ قُرَّةَ، عَن أبِي الصِّدّيقِ النّاجي، عَن أبي سَعيدٍ الخُدرِيِّ رضي الله عنه، قالَ: قالَ نَبِيُّ اللهِ صلى الله عليه وآله:

يَنزِلُ بِأُمَّتي في آخِرِ الزَّمانِ بَلاءٌ شَديدٌ مِن سُلطانِهِم، لَم يُسمَع بَلاءٌ اشَدُّ مِنهُ، حَتّىٰ تَضيقَ عَنهُمُ الأَرضُ الرَّحبَةُ[2]، وحَتّىٰ يُملَأَ الأَرضُ جَوراً وظُلماً، لا يَجِدُ المُؤمِنُ مَلجَأً يَلتَجِئُ إلَيهِ مِنَ الظُّلمِ، فَيَبعَثُ اللهُ عز وجل رَجُلاً مِن عِترَتي، فَيَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً، يَرضىٰ عَنهُ ساكِنُ السَّماءِ وساكِنُ الأَرضِ،

---

۱. العنكبوت: ۱ و ۲.

۲. الرَّحبُ والرَّحيبُ: الشيء والواسع، تقول منه: بَلدٌ رَحبٌ وأرضٌ رَحبَةٌ (لسان العرب: ج ۱ ص ۴۱۴ «رحب»).

جدا شوید و جز اندکی از شما نمی‌ماند». سپس ﴿الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که این که بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌شوند؟﴾ را خواند.

آن گاه فرمود: «از نشانه‌های فَرَج، حادثهٔ میان دو مسجد است و فلان کس، از فرزندان فلان کس، پانزده تن از بزرگان عرب را می‌کشد».[1]

ر.ک: ج ۸ ص ۲۶۱ ح ۱۵۷۱
و ص ۲۹۷ ح ۱۶۰۲.

۹/۲
فراگیری ظلم و ستم

۱۳۲۳ . **المستدرک علی الصحیحین** ـ با سندش به نقل از ابو سعید خُدری ـ: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در آخر الزمان، بلایی شدید از سوی حاکمشان بر امّتم نازل می‌شود که بلایی سخت‌تر از آن شنیده نشده است، تا آن جا که زمین وسیع، بر آنان تنگ و زمین، چنان از ظلم و ستم پر می‌شود که مؤمن پناهگاهی برای رهایی از ستم نمی‌یابد. پس خداوند، مردی از خاندانم را بر می‌انگیزد و او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، ساکن آسمان و ساکن زمین، [هر دو] از او راضی می‌شوند و زمین، هیچ بذری را در درون خود نگاه نمی‌دارد، جز آن که آن را می‌رویاند و آسمان، هیچ قطره‌ای از بارانش را نمی‌گذارد، جز آن که آن را بر ایشان به روانی فرو می‌ریزد. او میان مردمان، هفت یا هشت یا نُه سال زندگی می‌کند، به گونه‌ای که زندگان، آرزوی زنده شدن مردگان را می‌کنند [تا آنها نیز

---

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۵، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۱، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۹ (در این منبع، بخش پایانی حدیث آمده است).

لا تَدَّخِرُ الأَرضُ مِن بَذرِها شَيئاً إلّا أخرَجَتهُ، ولَا السَّماءُ مِن قَطرِها شَيئاً إلّا صَبَّهُ اللهُ عَلَيهِم مِدراراً، يَعيشُ فيهِم سَبعَ سِنينَ أو ثَمانَ أو تِسعَ، تَتَمَنَّى الأَحياءُ الأَمواتَ، مِمّا صَنَعَ اللهُ ﷻ بِأَهلِ الأَرضِ مِن خَيرِهِ.[1]

۱۳۲۴ . الغيبة للنعماني : أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ المُفَضَّلِ بنِ إبراهيمَ بنِ قَيسٍ؛ وسَعدانُ بنُ إسحاقَ بنِ سَعيدٍ؛ وأَحمَدُ بنُ الحُسَينِ بنِ عَبدِ المَلِكِ؛ ومُحَمَّدُ بنُ أحمَدَ بنِ الحَسَنِ القَطَوانِيُّ، قالوا جَميعاً: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ مَحبوبٍ، عَن إبراهيمَ (بنِ زِيادٍ) الخارِقِيِّ، عَن أبي بَصيرٍ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: كانَ أبو جَعفَرٍ ﷺ يَقولُ: لِقائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ غَيبَتانِ إحداهُما أطوَلُ مِنَ الأُخرىٰ.

فَقالَ: نَعَم، ولا يَكونُ ذٰلِكَ حَتّىٰ يَختَلِفَ سَيفُ بَني فُلانٍ وتَضيقَ الحَلقَةُ، ويَظهَرَ السُّفيانِيُّ ويَشتَدَّ البَلاءُ، و يَشمُلَ النّاسَ مَوتٌ وقَتلٌ يَلجَؤونَ فيهِ إلىٰ حَرَمِ اللهِ وحَرَمِ رَسولِهِ ﷺ.

۱۰ / ۲
البَلايا السِّياسِيَّةُ والاِقتِصادِيَّةُ والنَّفسِيَّةُ

۱۳۲۵ . كمال الدين : حَدَّثَنا أبي ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ جَعفَرٍ الحِميَرِيُّ، عَن أحمَدَ بنِ هِلالٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن أبي أيّوبَ الخَزّازِ وَالعَلاءِ بنِ رَزينٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

إنَّ قُدّامَ القائِمِ عَلاماتٍ تَكونُ مِنَ اللهِ ﷻ لِلمُؤمِنينَ، قُلتُ: وما هِيَ جَعَلَنِيَ اللهُ

---

۱. قال الذهبي في التلخيص: سنده مظلم.

بهره‌مند شوند]، از بس که خدای‌ﷻ با اهل زمین، با خیر و نیکی رفتار می‌کند».[۱]

۱۳۲۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: به امام صادق‌ﷺ گفتم: امام باقرﷺ می‌فرمود: قائم خاندان محمّد، دو غیبت دارد که یکی درازتر از دیگری است.

فرمود: «درست است و این نمی‌شود، تا این که شمشیرهای فرزندان فلان [بر سر امّت] فرود آیند و حلقه تنگ گردد و سفیانی، پدیدار و بلا سخت شود و مرگ و کشتار، مردم را چنان فراگیرند که به حرم خدا و حرم پیامبرش پناه ببرند».[۲]

۱۰ / ۲
فتنه‌ها و بلاهای سیاسی، اقتصادی و جانی

۱۳۲۵ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: شنیدم که امام صادق‌ﷺ می‌فرماید: «پیش از [ظهور] قائم، نشانه‌هایی از جانب خدای‌ﷻ برای مؤمنان روی می‌دهد».

گفتم: خدا مرا فدایت کند! آنها چه هستند؟

فرمود: «همان سخن خدای‌ﷻ ﴿و بی گمان، شما را می‌آزماییم﴾، یعنی مؤمنان را،

---

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۱۲ ح ۸۴۳۸، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۷۵ ح ۳۸۷۰۸. برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۹ ص ۳۳۵ ح ۱۸۵۰.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۲ ح ۷، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۶ ح ۱۷.

فِداكَ؟ قالَ: ذٰلِكَ قَولُ اللهِ عزوجل: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم﴾ يَعنِي المُؤمِنينَ قَبلَ خُروجِ القائِمِ عليه السلام ﴿بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾[1]، قالَ: يَبلوهُم ﴿بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ﴾ مِن مُلوكِ بَني فُلانٍ في آخِرِ سُلطانِهِم، ﴿وَٱلْجُوعِ﴾ بِغَلاءِ أسعارِهِم، ﴿وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ﴾ قالَ: كَسادُ التِّجاراتِ وقِلَّةُ الفَضلِ. ونَقصٍ مِنَ الأَنفُسِ، قالَ: مَوتٌ ذَريعٌ[2]. ونَقصٍ مِنَ الثَّمَراتِ، قالَ: قِلَّةُ رَيعِ ما يُزرَعُ، ﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ عِندَ ذٰلِكَ بِتَعجيلِ خُروجِ القائِمِ عليه السلام.

ثُمَّ قالَ لي: يا مُحَمَّدُ، هٰذا تَأويلُهُ، إنَّ اللهَ تَعالىٰ يَقولُ: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِى ٱلْعِلْمِ﴾[3].

۱۳۲۶. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ أحمَدَ، عَن عُبَيدِ اللهِ بنِ موسَى العَلَوِيِّ، عَن عَلِيِّ بنِ إبراهيمَ بنِ هاشِمٍ، عَن أبيهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ حَفصٍ، عَن عَمرِو بنِ شِمرٍ، عَن جابِرٍ الجُعفِيِّ، قالَ: سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ عليه السلام عَن قَولِ اللهِ تَعالىٰ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ﴾ الآيَةَ، فَقالَ:

يا جابِرُ، ذٰلِكَ خاصٌّ وعامٌّ، فَأَمَّا الخاصُّ مِنَ الجوعِ فَبِالكوفَةِ، ويَخُصُّ اللهُ بِهِ أعداءَ آلِ مُحَمَّدٍ فَيُهلِكُهُم، وأَمَّا العامُّ فَبِالشّامِ يُصيبُهُم خَوفٌ وجوعٌ ما أصابَهُم مِثلُهُ قَطُّ، وأَمَّا الجوعُ فَقَبلَ قِيامِ القائِمِ عليه السلام، وأَمَّا الخَوفُ فَبَعدَ قِيامِ القائِمِ عليه السلام.

۱۳۲۷. **تفسير العيّاشي**: عَنِ الثُّمالِيِّ، قالَ: سَأَلتُ أبا جَعفَرٍ عليه السلام عَن قَولِ اللهِ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ﴾، قالَ:

---

۱. البقرة: ۱۵۵.

۲. ذريعاً: أي سريعاً كثيراً (النهاية: ج ۲ ص ۱۵۸ «ذرع»).

۳. آل عمران: ۷.

پیش از خروج قائم و ﴿با چیزی از هراس و گرسنگی و کاستی مال و جان و محصولات، و شکیبایان را بشارت بده﴾».

فرمود: «آنان را ﴿با چیزی از هراس﴾ از پادشاهان فلان طایفه در آخر حکومتشان می‌آزماید و با ﴿گرسنگی﴾ یعنی بالا رفتن قیمت‌هایشان، ﴿و کاستی اموال﴾ یعنی کسادی تجارت‌ها و کمی سود، ﴿و کاستی جان‌ها﴾، یعنی مرگی سریع و فراوان، ﴿و کاستی محصولات﴾ یعنی اندک بودن گل و شکوفهٔ آنچه کاشته می‌شود، ﴿و شکیبایان را بشارت بده﴾ که این هنگام، تعجیل در خروج قائمﷺ است».

سپس به من فرمود: «ای محمّد! تأویل آیه این است و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند﴾».[1]

۱۳۲۶ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از جابر جعفی ـ: از امام محمّد باقرﷺ در بارهٔ سخن خدای متعال: ﴿و بی گمان، شما را با چیزی از هراس و گرسنگی و...﴾ سؤال کردم.

فرمود: «ای جابر! این خاص و عام است، خاص، گرسنگی در کوفه است که خداوند، آن را مختصّ دشمنان خاندان محمّد قرار داده است و هلاکشان می‌کند؛ امّا عام، در شام است که گرسنگی و هراسی به آنان می‌رسد که هیچ گاه مانند آن به ایشان نرسیده است و گرسنگی آن، پیش از قیام قائم و هراس آن، پس از قیام قائم است».[2]

۱۳۲۷ . **تفسیر العیّاشی** ـ به نقل از [ابو حمزهٔ] ثمالی ـ: از امام باقرﷺ در بارهٔ سخن خدای متعال: ﴿و بی‌گمان، شما را با چیزی از هراس و گرسنگی می‌آزماییم﴾ پرسیدم.

فرمود: «آن، گرسنگی خاص و گرسنگی عام است. عامّش در شام و خاصّش در

---

۱. کمال الدین: ص ۶۴۹ ح ۳ (با سند موثّق)، الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۰ ح ۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۲ ح ۲۸.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۱ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۹ ح ۹۴. نیز ر.ک: الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۰ ح ۶.

ذٰلِكَ جوعٌ خاصٌّ وجوعٌ عامٌّ، فَأَمّا بِالشّامِ فَإِنَّهُ عامٌّ، وأَمّا الخاصُّ بِالكوفَةِ يَخُصُّ ولا يَعُمُّ، ولٰكِنَّهُ يَخُصُّ بِالكوفَةِ أعداءَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِ الصَّلاةُ وَالسَّلامُ، فَيُهلِكُهُمُ اللهُ بِالجوعِ، وأَمَّا الخَوفُ فَإِنَّهُ عامٌّ بِالشّامِ، وذاكَ الخَوفُ إذا قامَ القائِمُ ﷺ، وأَمَّا الجوعُ فَقَبلَ قِيامِ القائِمِ ﷺ، وذٰلِكَ قَولُهُ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ﴾.

۱۳۲۸. الخرائج والجرائح: عَنِ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، أَنَّهُ قالَ لِأَصحابِهِ:

ألا وإنّي لَأَعلَمُ يَوماً لَنا مِن هٰؤُلاءِ، ألا وإنّي قَد أَذِنتُ لَكُم، فَانطَلِقوا جَميعاً في حِلٍّ. فَقالوا: مَعاذَ اللهِ.

قالَ: إنَّ قُدّامَ القائِمِ ﷺ عَلاماتٍ تَكونُ مِنَ اللهِ لِلمُؤمِنينَ، وهِيَ قَولُ اللهِ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم﴾ ـ يَعني المُؤمِنينَ قَبلَ خُروجِ القائِمِ ـ ﴿بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ﴾ مِن مُلوكِ بَني العَبّاسِ في آخِرِ سُلطانِهِم، ﴿وَٱلْجُوعِ﴾ لِغَلاءِ أَسعارِهِم، ﴿وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ﴾ فَسادِ التِّجاراتِ وقِلَّةِ الفَضلِ، ﴿وَ﴾ نَقصٍ مِنَ ﴿ٱلْأَنفُسِ﴾ مَوتٌ ذَريعٌ، ﴿وَ﴾ ـ نَقصٍ مِنَ ﴿ٱلثَّمَرَٰتِ﴾ قِلَّةُ زَكاءِ[1] ما يُزرَعُ، ﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ عِندَ ذٰلِكَ بِتَعجيلِ خُروجِ القائِمِ.

۱۳۲۹. الإرشاد: عَلِيُّ بنُ أبي حَمزَةَ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

إنَّ قُدّامَ القائِمِ ﷺ لَسَنَةً غَيداقَةً[2]، يَفسُدُ فيهَا الثِّمارُ[3] وَالتَّمرُ فِي النَّخلِ، فَلا تَشُكّوا في ذٰلِكَ.

---

۱. الزَّكاء ـ ممدود ـ: النماء والريع. والزَّكاء: ما أخرجه الله من الثمر (لسان العرب: ج ۱۴ ص ۳۸۵ «زكو»).

۲. الغَيدَقُ والغَيداقُ: الرخص الناعم (لسان العرب ج ۱۰ ص ۲۸۳ «غدق»).

۳. ليس في الغيبة: «فيها الثّمار».

کوفه است که ویژه است و عمومیت ندارد؛ بلکه در کوفه، مختصّ دشمنان خاندان محمّد ـ که بر او درود و سلام باد ـ است که خداوند، آنان را با گرسنگی هلاک می‌کند؛ امّا هراس، در شام، عمومیت دارد و آن، همان هراس هنگامهٔ قیام قائم است، و گرسنگی [عام در شام]، پیش از قیام قائم است و این، همان سخن خداوند است: ﴿و بی گمان، شما را با چیزی از هراس و گرسنگی می‌آزماییم﴾».[۱]

۱۳۲۸ . **الخرائج و الجرائح**: امام حسین﵇ در خطاب به یارانش فرمود: «هان! من می‌دانم که روزی هم ما بر ایشان چیره خواهیم بود. به هوش باشید که من به شما اجازه دادم. همگی بروید، که آزاد (رها) هستید».

یاران گفتند: پناه بر خدا!

فرمود: «پیش از قائم﵇، نشانه‌هایی از جانب خدا برای مؤمنان روی می‌دهند و آن، همان سخن خداوند است: ﴿و بی گمان! شما را می‌آزماییم﴾؛ یعنی مؤمنان را پیش از خروج قائم می‌آزماید، ﴿با چیزی از هراس﴾ از پادشاهان عبّاسی در اواخر حکومتشان، ﴿و گرسنگی﴾ به دلیل بالا رفتن قیمت‌هایشان، ﴿و کاستی اموال﴾ یعنی تباهی تجارت‌ها و کمی سود، ﴿و کاستی جان‌ها﴾ یعنی مرگی سریع و فراوان، ﴿و کاستی محصولات﴾ یعنی کم‌رشد بودن آنچه می‌کارند، ﴿و شکیبایان را بشارت بده﴾ که این، هنگام تعجیل در خروج قائم است».[۲]

۱۳۲۹ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ : امام صادق﵇ فرمود: «پیش از قیام قائم، سالی پرمحصول خواهد بود، چندان که در آن، میوه‌ها و خرماها بر نخل [باقی مانده و] فاسد می‌شوند. پس در آن، شک نکنید».[۳]

---

۱. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۸ ح ۱۲۵.

۲. الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۳ ح ۶۰.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۷، الغیبة، طوسی: ص ۴۴۹ ح ۴۵۰ (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۳، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۱، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۴ ح ۶۹.

۱۱ / ۲
كَثرَةُ الهَرجِ وَالقَتلِ

۱۳۳۰ . المعجم الكبير : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ رُزَيقِ بنِ جامِعٍ المِصرِيُّ، ثنا الهَيثَمُ بنُ حَبيبٍ، ثنا سُفيانُ بنُ عُيَينَةَ، عَن عَلِيِّ بنِ عَلِيٍّ المَكِّيِّ الهِلالِيِّ، عَن أبيهِ، قالَ: دَخَلتُ عَلىٰ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله في شَكاتِهِ الَّتي قُبِضَ فيها، فَإذا فاطِمَةُ عليها السلام عِندَ رَأسِهِ، قالَ: فَبَكَت حَتّى ارتَفَعَ صَوتُها، فَرَفَعَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله طَرفَهُ إلَيها، فَقالَ:

حَبيبَتي فاطِمَةُ، مَا الَّذي يُبكيكِ؟ فَقالَت: أخشَى الضَّيعَةَ مِن بَعدِكَ.

فَقالَ: يا حَبيبَتي، أما عَلِمتَ أنَّ اللهَ عزوجل اطَّلَعَ إلَى الأَرضِ اطِّلاعَةً، فَاختارَ مِنها أباكِ فَبَعَثَ بِرِسالَتِهِ، ثُمَّ اطَّلَعَ اطِّلاعَةً فَاختارَ مِنها بَعلَكِ، وأَوحىٰ إلَيَّ أن أُنكِحَكِ إيّاهُ، يا فاطِمَةُ ونَحنُ أهلُ بَيتٍ قَد أعطانَا اللهُ سَبعَ خِصالٍ، لَم يُعطَ أحَدٌ قَبلَنا ولا يُعطىٰ أحَدٌ بَعدَنا، أنَا خاتَمُ النَّبِيّينَ وأَكرَمُ النَّبِيّينَ عَلَى اللهِ، وأَحَبُّ المَخلوقينَ إلَى اللهِ عزوجل وأَنَا أبوكِ، ووَصِيّي خَيرُ الأَوصِياءِ وأَحَبُّهُم إلَى اللهِ وهُوَ بَعلُكِ، وشَهيدُنا خَيرُ الشُّهَداءِ وأَحَبُّهُم إلَى اللهِ وهُوَ عَمُّكِ حَمزَةُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ وهُوَ عَمُّ أبيكِ وعَمُّ بَعلِكِ، ومِنّا مَن لَهُ جَناحانِ أخضَرانِ يَطيرُ فِي الجَنَّةِ مَعَ المَلائِكَةِ حَيثُ يَشاءُ، وهُوَ ابنُ عَمِّ أبيكِ وأَخو بَعلِكِ، ومِنّا سِبطا هٰذِهِ الأُمَّةِ وهُمَا ابناكِ الحَسَنُ وَالحُسَينُ، وهُما سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ، وأَبوهُما ـ وَالَّذي بَعَثَني بِالحَقِّ ـ خَيرٌ مِنهُما.

يا فاطِمَةُ، وَالَّذي بَعَثَني بِالحَقِّ إنَّ مِنهُما مَهدِيَّ هٰذِهِ الأُمَّةِ، إذا صارَتِ الدُّنيا هَرجاً ومَرجاً، وتَظاهَرَتِ الفِتَنُ وتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ، وأَغارَ بَعضُهُم عَلىٰ بَعضٍ، فَلا

۱۱ / ۲
آشفتگی و کشتار فراوان

۱۳۳۰ . **المعجم الکبیر** ـ با سندش به نقل از علی مکّی هلالی ـ: بر پیامبر خداﷺ در بیماری منجر به رحلتش وارد شدم. فاطمهؑ را نزد سرش دیدم که گریست و چون صدایش به گریه بلند شد، پیامبر خداﷺ چشمش را به سوی او باز کرد و فرمود: «عزیزم، فاطمه! چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟».

گفت: از تباهیِ پس از شما می‌ترسم!

پیامبرﷺ فرمود: «عزیز من! آیا نمی‌دانی که خداوندﷻ به زمین نگاهی انداخت و پدرت را از آن برگزید و او را به رسالتش برانگیخت و دوباره نگاه کرد و همسرت را از آن برگزید و به من وحی کرد که تو را به همسری او در بیاورم؟

ای فاطمه! خداوند به ما اهل بیت، هفت ویژگی داده است که به کسی پیش از ما نداده و پس از ما نیز به کسی نخواهد داد. من، خاتم پیامبران و گرامی‌ترین فرستاده نزد خداوند و محبوب‌ترین خلق خدا نزد او، و پدر تو هستم، و وصیّ من، بهترینِ وصیّان و محبوب‌ترینِ آنان، نزد خداوند است و او همسر توست، و شهید ما، بهترینِ شهیدان و محبوب‌ترینِ آنان نزد خداوند است و او عمویت حمزة بن عبد المطلّب است و او عموی پدرت و عموی همسرت نیز هست، و از ماست آن که دو بال سبزرنگ دارد و در بهشت، همراه فرشتگان به هر کجا که بخواهد، پرواز می‌کند و او پسرعموی پدرت و برادر همسرت است، و دو سبط این امّت، از مایند و آن دو، پسران تو، حسن و حسین، اند که هر دو، سَرور جوانان بهشتی هستند و پدرشان ـ سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت ـ از آن دو، بهتر است.

ای فاطمه! سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، مهدی این امّت، از نسل آن دو است. هنگامی که دنیا آشوب می‌شود و فتنه‌ها پشت سر هم می‌آیند و راه‌ها ناامن می‌شوند و یکدیگر را غارت می‌کنند و نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند و نه

كَبيرٌ يَرحَمُ صَغيراً ولا صَغيرٌ يُوَقِّرُ كَبيراً، فَيَبعَثُ اللهُ ﷻ عِندَ ذٰلِكَ مِنهُما مَن يَفتَتِحُ حُصونَ الضَّلالَةِ، وقُلوباً غُلفاً يَقومُ بِالدّينِ في آخِرِ الزَّمانِ كَما قُمتُ بِهِ في أوَّلِ الزَّمانِ، ويَملَأُ الدُّنيا عَدلاً كَما مُلِئَت جَوراً.

يا فاطِمَةُ، لا تَحزَني ولا تَبكي، فَإِنَّ اللهَ ﷻ أرحَمُ بِكِ وأَرأَفُ عَلَيكِ مِنّي، وذٰلِكَ لِمَكانِكِ مِنّي ومَوضِعِكِ مِن قَلبي، وزَوَّجَكِ اللهُ زَوجَكِ وهُوَ أشرَفُ أهلِ بَيتِكِ حَسَباً، وأكرَمُهُم مَنصَباً، وأَرحَمُهُم بِالرَّعِيَّةِ، وأَعدَلُهُم بِالسَّوِيَّةِ، وأَبصَرُهُم بِالقَضِيَّةِ، وقَد سَأَلتُ رَبّي ﷻ أن تَكوني أوَّلَ مَن يَلحَقُني مِن أهلِ بَيتي.

قالَ عَلِيٌّ ﷺ: فَلَمّا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ لَم تَبقَ فاطِمَةُ رَضِيَ اللهُ عَنها بَعدَهُ إلّا خَمسَةً وسَبعينَ يَوماً، حَتّىٰ ألحَقَهَا اللهُ بِهِ ﷻ.

۱۳۳۱. كفاية الأثر: أخبَرَنا أبُو المُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ الشَّيبانِيُّ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ الرَّزّاقِ بنُ سُلَيمانَ بنِ غالِبٍ الأَزدِيُّ، قالَ: [حَدَّثَنا][1] أبو عَبدِ اللهِ الغَنَوِيُّ الحَسَنُ بنُ مَعالي، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ الوَهّابِ بنُ هَمّامٍ الحِميَرِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا ابنُ أبي شَيبَةَ، قالَ: حَدَّثَنا شَريكُ الدّينِ[2] بنُ الرَّبيعِ، عَنِ القاسِمِ بنِ حَسّانَ، عَن جابِرِ بنِ عَبدِ اللهِ الأَنصارِيِّ، قالَ: كانَ رَسولُ اللهِ ﷺ في الشِّكايَةِ[3] الَّتي قُبِضَ فيها، فَإِذا فاطِمَةُ عِندَ رَأسِهِ، قالَ: فَبَكَت حَتّى ارتَفَعَ صَوتُها، فَرَفَعَ رَسولُ اللهِ ﷺ طَرفَهُ إلَيها فَقالَ:

حَبيبَتي فاطِمَةُ مَا الَّذي يُبكيكِ؟ قالَت: أخشَى الضَّيعَةَ مِن بَعدِكَ يا رَسولَ اللهِ.

قالَ: يا حَبيبَتي لا تَبكينَ، فَنَحنُ أهلُ بَيتٍ أعطانَا اللهُ سَبعَ خِصالٍ لَم يُعطِها

---

۱. أثبتنا ما بين المعقوفين لاقتضاء السياق والظاهر أنّه سقط من المصدر.

۲. في بحار الأنوار: «شريك عن ابن الربيع».

۳. الشِّكايَةُ: المَرَضُ (النهاية: ج ۲ ص ۴۹۷ «شكا»).

کوچک، بزرگ را احترام می‌گذارد، خدا در آن زمان، مردی از نسل آن دو را بر می‌انگیزد که دژهای گمراهی و دل‌های مُهر خورده را می‌گشاید و در آخر الزمان، به کار دین، قیام می‌کند، همان گونه که در اوّل روزگار، من به آن پرداختم، و دنیا را از عدالت پر می‌کند، همان گونه که از ستم پر شده است.

ای فاطمه! اندوهگین مباش و گریه مکن، که خداوند از من به تو مهربان‌تر و رئوف‌تر است و این به خاطر موقعیت تو نزد من و جایگاهت در دل من است، و خداوند، تو را به همسریِ شویت در آورد که شریف‌ترین فرد خانواده‌ات است و بهترین مقام را دارد و مهربان‌ترینِ آنها به مردم است و عادلانه‌ترین رفتار را با همهٔ آنها دارد و بیناترینِ آنها به قضاوت است و از خدایم خواسته‌ام که تو نخستین کسی باشی که خداوند از میان خاندانم به من ملحق می‌کند».

هنگامی که پیامبرﷺ قبض روح شد، فاطمه ـ که خدا از او خشنود باد ـ تنها هفتاد و پنج روز پس از او زنده ماند و خداوند، او را به پیامبرﷺ ملحق نمود.[1]

۱۳۳۱. **کفایة الأثر** ـ با سندش به نقل از جابر بن عبد الله انصاری ـ: پیامبر خداﷺ در بیماری پایان عمرش بود که فاطمهؑ نزد سرش، حاضر و صدایش به گریه بلند شد. پیامبر خداﷺ چشمش را به سوی او بالا آورد و فرمود: «دختر عزیزم! چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟».

فاطمه گفت: از تباهیِ پس از تو بیم دارم، ای پیامبر خدا!

پیامبرﷺ فرمود: «دختر عزیزم! گریه مکن که خداوند، هفت چیز به ما اهل بیت داده است که نه به کسی پیش از ما داده و نه به کسی بعد از ما می‌دهد: ما خاتم پیامبران و محبوب‌ترینِ مردم را نزد خداوندﷻ داریم، که همان پدرت است، و وصیّ من، بهترینِ وصیّان و دوست داشتنی‌ترینِ آنها نزد خدایﷻ است و او همان

---

۱. المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۵۷ ح ۲۶۷۵. تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۱۳۰؛ ذخائر العقبی: ص ۲۳۵؛ کشف الغمة: ج ۲ ص ۲۵۸. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۸ ح ۳۷.

[أحَداً][1] قَبلَنا ولا يُعطيها[2] أحَداً بَعدَنا: لَنا خاتَمُ النَّبِيّينَ وأَحَبُّ الخَلقِ إلَى اللهِ ﷻ وهُوَ أنَا أبوكِ، ووَصِيّي خَيرُ الأَوصِياءِ وأَحَبُّهُم إلَى اللهِ ﷻ وهُوَ بَعلُكِ، وشَهيدُنا خَيرُ الشُّهَداءِ وأَحَبُّهُم إلَى اللهِ وهُوَ عَمُّكِ، ومِنّا مَن لَهُ جَناحانِ فِي الجَنَّةِ يَطيرُ بِهِما مَعَ المَلائِكَةِ وهُوَ ابنُ عَمِّكِ، ومِنّا سِبطا هٰذِهِ الأُمَّةِ وهُمَا ابناكِ الحَسَنُ وَالحُسَينُ، وسَوفَ يُخرِجُ اللهُ مِن صُلبِ الحُسَينِ تِسعَةً مِنَ الأَئِمَّةِ أُمَناءَ مَعصومينَ، ومِنّا مَهدِيُّ هٰذِهِ الأُمَّةِ إذا صارَتِ الدُّنيا هَرجاً ومَرجاً، وتَظاهَرَتِ الفِتَنُ وتَقَطَّعَتِ السُّبُلُ وأَغارَ بَعضُهُم عَلىٰ بَعضٍ، فَلا كَبيرٌ يَرحَمُ صَغيراً ولا صَغيرٌ يُوَقِّرُ كَبيراً، فَيَبعَثُ اللهُ ﷻ عِندَ ذٰلِكَ مَهدِيَّنَا التّاسِعَ مِن صُلبِ الحُسَينِ ﷺ يَفتَحُ حُصونَ الضَّلالَةِ، وقُلوباً غُفلاً[3]، يَقومُ بِالدِّرَّةِ[4] في آخِرِ الزَّمانِ كَما قُمتُ بِهِ في أوَّلِ الزَّمانِ، ويَملَأُ الأَرضَ عَدلاً كَما مُلِئَت جَوراً.

۱۳۳۲. كفاية الأثر: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ وَهبانَ بنِ مُحَمَّدٍ البَصرِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ البَزّوفَرِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ العَبّاسِ، عَن عَبّادِ بنِ يَعقوبَ، قالَ: أخبَرَني مُسمِرُ بنُ نُوَيرَةَ[5]، عَن أبي بَكرِ بنِ عَيّاشٍ، عَن أبي سُلَيمانَ الضَّبِّيِّ، عَن أبي أُمامَةَ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

لا تَقومُ السّاعَةُ حَتّىٰ يَقومَ قائِمُ الحَقِّ مِنّا، وذٰلِكَ حينَ يَأذَنُ اللهُ ﷻ لَهُ، فَمَن تَبِعَهُ

---

۱. ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار.

۲. في المصدر: «يعطها»، والتصويب من بحار الأنوار.

۳. في بعض المصادر: «غلفاً» (راجع: ج ۹ ص ۲۴۲ ح ۱۸۰۶ ذخائر العقبى)، وفي بحار الأنوار: «غفلاء»، وفي هامشه: «وقلاعها» بدل «وقلوباً غفلاً».

۴. في بحار الأنوار: «الدين» بدل «الدِّرَّة». و الدِّرَّةُ: بالكسر التي يُضرَبُ بها (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۵۸۷ «درر»).

۵. في بحار الأنوار: «ميمون بن أبي ثويرة» بدل «مسمر بن نويرة».

همسر توست، و شهید ما، بهترینِ شهیدان و محبوب‌ترینِ آنها نزد خداوند است و او همان عمویت (حمزه) است، و از میان ما، کسی است که دو بال دارد و با آنها در بهشت همراه فرشتگان پرواز می‌کند و او پسرعمویت (جعفر) است، و دو سبط این امّت، از ما هستند که همان دو پسرت، حسن و حسین اند.

و به زودی، خداوند، نُه امام امین معصوم، از صلب حسین بیرون می‌آورد و مهدیِ این امّت هم از ماست. هنگامی که دنیا آشفته و نابه سامان می‌شود و فتنه‌ها پشت به پشت هم می‌آیند، و راهزنی می‌شود و یکدیگر را غارت می‌کنند و نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند و نه کوچک، بزرگ را محترم می‌شمارد، این هنگام است که خدایﷻ مهدی ما، نهمین فرزند از نسل حسین را بر می‌انگیزد تا دژهای گم‌راهی را فتح کند و دل‌های غافل (/ مُهرخورده) را در آخر الزمان با ضرب تازیانه بیدار کند (/ بگشاید)، همان گونه که من در اوّل زمان به آن پرداختم، و زمین را از عدالت پر می‌کند، همان گونه که از ستم پر شده است».[1]

۱۳۳۲. **کفایة الأثر** ـ با سندش به نقل از ابو اُمامه ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، تا قائم به حق، از میان ما قیام کند و این، هنگامی است که خدایﷻ به او اجازه دهد. پس هر که او را پیروی کند، نجات می‌یابد و هر که از او سرپیچی کند، هلاک می‌شود. پس خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! نزد او بروید، حتّی اگر لازم باشد که روی یخ راه بروید؛ چرا که او جانشین خداوند است».

---

۱. کفایة الأثر: ص ۶۲، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۰۷ ح ۱۴۶.

نَجا ومَن تَخَلَّفَ عَنهُ هَلَكَ، فَاللهَ اللهَ عِبادَ اللهِ ائتوهُ ولَو عَلَى الثَّلجِ، فَإِنَّهُ خَليفَةُ اللهِ.

قُلنا: يا رَسولَ اللهِ مَتىٰ يَقومُ قائِمُكُم؟

قالَ: إذا صارَتِ الدُّنيا هَرجاً ومَرجاً، وهُوَ التّاسِعُ مِن صُلبِ الحُسَينِ.

۱۳۳۳. كفاية الأثر: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ اللهِ الجَوهَرِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عُمَرَ القاضِي الجِعابِيُّ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ أبو جَعفَرٍ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ حَبيبٍ الجند نيسابوري[1]، عَن يَزيدَ بنِ أبي زِيادٍ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ أبي لَيلىٰ، قالَ: قالَ عَلِيٌّ عليه السلام: كُنتُ عِندَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله في بَيتِ أُمِّ سَلَمَةَ، إذ دَخَلَ عَلَينا جَماعَةٌ مِن أصحابِهِ، مِنهُم: سَلمانُ وأَبو ذَرٍّ وَالمِقدادُ وعَبدُ الرَّحمٰنِ بنُ عَوفٍ...

ثُمَّ التَفَتَ إلَينا رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقالَ رافِعاً صَوتَهُ: الحَذَرَ[2] إذا فُقِدَ الخامِسُ مِن وُلدِ السّابِعِ مِن وُلدي.

قالَ عَلِيٌّ: فَقُلتُ: يا رَسولَ اللهِ، فَما يَكونُ في هٰذِهِ الغَيبَةِ حالُهُ؟ قالَ: يَصبِرُ[3] حَتّىٰ يَأذَنَ اللهُ لَهُ بِالخُروجِ، فَيَخرُجُ مِنَ اليَمَنِ مِن قَريَةٍ يُقالُ لَها: اكرعَةُ[4]، عَلىٰ رَأسِهِ عِمامَةٌ[5]، مُتَدَرِّعٌ بِدِرعي، مُتَقَلِّدٌ بِسَيفي ذِي الفَقارِ، ومُنادٍ يُنادي: هٰذَا المَهدِيُّ خَليفَةُ اللهِ فَاتَّبِعوهُ، يَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَتَ جَوراً وظُلماً، وذٰلِكَ عِندَما يَصيرُ الدُّنيا هَرجاً ومَرجاً، ويَغارُ بَعضُهُم عَلىٰ بَعضٍ، فَلَا الكَبيرُ يَرحَمُ الصَّغيرَ ولَا القَوِيُّ

---

۱. كذا في المصدر، وفي بحار الأنوار: «النيشابوريّ» بدل «الجند نيسابوريّ». والظاهر أنّ الصحيح «الجُندَ يسابوريُّ» كما في هامش المصدر نقلاً عن نسخة «ط».

۲. في بحار الأنوار: «الحذر الحذر».

۳. في المصدر: «... فما تكون هذه الغيبة؟ قال: أصبت»، وما في المتن أثبتناه من بحار الأنوار.

۴. كذا في المصدر، وفي بحار الأنوار: «كرعة». وفي معجم البلدان ج ۴ ص ۴۵۲: «روي عن عبد الله بن عمرو بن العاص، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يخرج المهدي من قرية باليمن يقال لها: كرعة».

۵. في بحار الأنوار: «عِمامتي»، وهو الأنسب بالسياق وبما جاء في الموارد الأُخرىٰ.

گفتیم: ای پیامبر خدا! قائم شما، کی قیام می‌کند؟

فرمود: «هنگامی که دنیا آشفته و نابه‌سامان می‌شود، و او نهمین نسل حسین است».[۱]

۱۳۳۳. **کفایة الأثر** ـ با سندش به نقل از عبد الرحمان بن ابی لیلی ـ: امام علی﵇ فرمود: «نزد پیامبرﷺ در خانهٔ اُمّ سلمه بودم که گروهی از یارانش بر ما وارد شدند و از جملهٔ آنها، سلمان، ابو ذر، مقداد و عبد الرحمان بن عوف بودند.... سپس پیامبر خداﷺ به ما رو کرد و با صدای بلند فرمود: "مراقب باشید هنگامی را که پنجمین نسل از هفتمین نسل من مفقود می‌شود!".

گفتم: ای پیامبر خدا! حال خود او (قائم) در این روزگار، چگونه است؟

فرمود: "صبر می‌کند تا خداوند، اجازهٔ خروجش دهد و او از یمن، از آبادی‌ای به نام اکرعة[۲] خروج می‌کند، در حالی که عمامه‌ای (/ عمامه‌ام) را به سر دارد و زره مرا به تن کرده و شمشیرم ذو الفقار را به خود آویخته است و منادی‌ای ندا می‌دهد: این مهدی، جانشین خداوند است. از او پیروی کنید، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، و این، هنگامی است که دنیا آشفته و نابه‌سامان شده باشد و برخی مردم، یکدیگر را غارت می‌کنند و نه بزرگ به کوچک رحم می‌کند و نه نیرومند به ناتوان، و این هنگام است که خداوند به او اجازهٔ

---

۱. کفایة الأثر: ص ۱۰۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۲۲ ح ۱۷۶.

۲. در بحار الأنوار، «کرعة» آمده است.

يَرحَمُ الضَّعيفَ، فَحينَئِذٍ يَأذَنُ اللهُ لَهُ بِالخُروجِ.

۱۳۳۴. صحيح البخاري: حَدَّثَنا عُبَيدُ اللهِ بنُ موسىٰ، عَنِ الأَعمَشِ عَن شَقيقٍ، قالَ: كُنتُ مَعَ عَبدِ اللهِ وأَبي موسىٰ فَقالا: قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله:

إنَّ بَينَ يَدَيِ السّاعَةِ لَأَيّاماً يَنزِلُ فيهَا الجَهلُ، ويُرفَعُ فيهَا العِلمُ، ويَكثُرُ فيهَا الهَرجُ، وَالهَرجُ القَتلُ.

۱۳۳۵. صحيح البخاري: حَدَّثَنا أَبُو اليَمانِ، أخبَرَنا شُعَيبٌ، حَدَّثَنا أَبُو الزِّنادِ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ، عَن أَبي هُرَيرَةَ: إنَّ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ:

لا تَقومُ السّاعَةُ حَتّىٰ تَقتَتِلَ فِئَتانِ عَظيمَتانِ تَكونُ بَينَهُما مَقتَلَةٌ عَظيمَةٌ، دَعوَتُهُما واحِدَةٌ، وحَتّىٰ يُبعَثَ دَجّالونَ كَذّابونَ قَريبٌ مِن ثَلاثينَ، كُلُّهُم يَزعُمُ أَنَّهُ رَسولُ اللهِ، وحَتّىٰ يُقبَضَ العِلمُ، وتَكثُرَ الزَّلازِلُ، ويَتَقارَبَ الزَّمانُ، وتَظهَرَ الفِتَنُ، ويَكثُرَ الهَرجُ وهُوَ القَتلُ، وحَتّىٰ يَكثُرَ فيكُمُ المالُ فَيَفيضَ، حَتّىٰ يُهِمَّ رَبَّ المالِ مَن يَقبَلُ صَدَقَتَهُ، وحَتّىٰ يَعرِضَهُ فَيَقولَ الَّذي يَعرِضُهُ عَلَيهِ: لا أَرَبَ[1] لي بِهِ، وحَتّىٰ يَتَطاوَلَ النّاسُ فِي البُنيانِ، وحَتّىٰ يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبرِ الرَّجُلِ فَيَقولُ: يا لَيتَني مَكانَهُ، وحَتّىٰ تَطلُعَ الشَّمسُ مِن مَغرِبِها، فَإِذا طَلَعَت ورَآهَا النّاسُ ـ يَعني ـ آمَنوا أجمَعونَ، فَذٰلِكَ حينَ ﴿لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَـٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمَـٰنِهَا خَيْرًا﴾[2].

۱۳۳۶. المستدرك على الصحيحين: حَدَّثَنا أَبُو العَبّاسِ مُحَمَّدُ بنُ يَعقوبَ، ثنا بَحرُ بنُ نَصرٍ، ثنا عَبدُ اللهِ بنُ وَهبٍ، أخبَرَني عَمرُو بنُ الحارِثِ، عَن دَرّاجٍ، عَنِ ابنِ حُجَيرَةَ، عَن أَبي هُرَيرَةَ، عَن رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله قالَ:

---

۱. أرب الرجل إلى شيء: إذا احتاج إليه (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۳۷ «أرب»).

۲. الأنعام: ۱۵۸.

خروج می‌دهد".[۱]

۱۳۳۴ . **صحیح البخاری** ـ با سندش به نقل از شقیق ـ: همراه عبد الله و ابو موسی بودم که هر دو گفتند: پیامبرﷺ فرمود: «پیش روی قیامت، روزگاری است که نادانی فرود می‌آید و دانش، رخت بر می‌بندد و آشوب ـ یعنی کشتار ـ، فراوان می‌شود».[۲]

۱۳۳۵ . **صحیح البخاری** ـ با سندش به نقل از ابوهریره ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، تا آن که دو گروه بزرگ که هر دو یک ادّعا دارند، درگیر جنگ و کشتار بزرگی با یکدیگر می‌شوند، و تا این که نزدیک به سی دجّال کذّاب برانگیخته می‌شوند که همگی ادّعا می‌کنند فرستادهٔ خداوند هستند و تا این که دانش، فرو گرفته شود و زلزله‌ها فراوان گردند، و زمان (قیامت)، نزدیک و فتنه‌ها پدیدار و آشوب ـ یعنی کشتار ـ، بسیار و دارایی‌هایتان فراوان و به سویتان سرازیر شود، تا آن جا که صاحب مال برای پیدا کردن کسی که صدقهٔ او را قبول کند، غصّه می‌خورد و قصد صدقه دادن به کسی را می‌کند و چون به او عرضه می‌نماید، وی می‌گوید: "نیازی به آن ندارم" و تا آن گاه که مردم در برافراشتن بناها با هم رقابت کنند و تا آن‌گاه که مرد از کنار قبر مرد می‌گذرد و می‌گوید: «کاش من جای او بودم!" و تا آن گاه که خورشید از مغربش طلوع کند و چون طلوع کرد و مردم آن را ببینند، همگی ایمان بیاورند. این، همان هنگامی است که: **﴿ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده و یا در روزگار ایمانش کار خیری نکرده، سودی برایش ندارد﴾**».[۳]

۱۳۳۶ . **المستدرک علی الصحیحین** ـ با سندش به نقل از ابوهریره ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: به زودی، زمانی بر امّتم می‌آید که قاریان قرآن، فراوان، و فقیهان، اندک می‌گردند و

---

۱. کفایة الأثر: ص ۱۴۷ ـ ۱۵۰، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۳۲ ح ۱۹۵.
۲. صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۵۹۰ ح ۶۶۵۳، صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۵۶ ح ۱۰، مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۳۷ ح ۳۶۹۵، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۱۹۸ ح ۳۸۳۶۹.
۳. صحیح البخاری: ج ۶ ص ۲۶۰۵ ح ۶۷۰۴، مسند الشامیّن: ج ۴ ص ۲۶۸ ح ۳۲۳۷.

«سَيَأتي عَلىٰ أُمَّتي زَمانٌ تَكثُرُ فيهِ القُرّاءُ، وتَقِلُّ الفُقَهاءُ، ويُقبَضُ العِلمُ، ويَكثُرُ الهَرجُ». قالوا: ومَا الهَرجُ يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: القَتلُ بَينَكُم، ثُمَّ يَأتي بَعدَ ذٰلِكَ زَمانٌ يَقرَأُ القُرآنَ رِجالٌ لا يُجاوِزُ تَراقِيَهُم[1]، ثُمَّ يَأتي مِن بَعدِ ذٰلِكَ زَمانٌ يُجادِلُ المُنافِقُ الكافِرُ المُشرِكُ بِاللهِ المُؤمِنَ بِمِثلِ ما يَقولُ.

۱۳۳۷ . مسند ابن حنبل : حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ، حَدَّثَني أبي، حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الصَّبّاحِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ يَعنِي ابنَ زَكَرِيّا، عَن سُهَيلٍ، عَن أبيهِ، عَن أبي هُرَيرَةَ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

لا تَقومُ السّاعَةُ حَتّىٰ تَعودَ أرضُ العَرَبِ مُروجاً[2] وأنهاراً، وحَتّىٰ يَسيرَ الرّاكِبُ بَينَ العِراقِ ومَكَّةَ لا يَخافُ إلّا ضَلالَ الطَّريقِ، وحَتّىٰ يَكثُرَ الهَرجُ. قالوا: ومَا الهَرجُ يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: القَتلُ.

۱۳۳۸ . مسند ابن حنبل : حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ، حَدَّثَني أبي، ثنا حَسَنٌ وهاشِمٌ، قالا: ثنا شَيبانُ، عَن عاصِمٍ، عَن يَزيدَ بنِ قَيسٍ، عَن أبي هُرَيرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قالَ:

وَيلٌ لِلعَرَبِ مِن شَرٍّ قَدِ اقتَرَبَ، يَنقُصُ العِلمُ ويَكثُرُ الهَرجُ. قُلتُ: يا رَسولَ اللهِ، ومَا الهَرجُ؟ قالَ: القَتلُ.

۱۳۳۹ . المصنّف لابن أبي شيبة : حَدَّثَنا هَوذَةُ بنُ خَليفَةَ، قالَ: حَدَّثَنا عَوفٌ، عَنِ الحَسَنِ، عَن أسيدِ بنِ المُتَشَمِّسِ، قالَ: كُنّا عِندَ أبي موسىٰ، فَقالَ: ألا أُحَدِّثُكُم حَديثاً كانَ رَسولُ اللهِ ﷺ يُحَدِّثُناهُ، قُلنا: بَلىٰ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

---

۱. التَّرقُوَةُ: مقدّم الحلق في أعلىٰ الصدر حيث ما يترقّى فيه النَفَسُ (مفردات ألفاظ القرآن: ص ۳۶۳ «رقى»).

۲. المرج: أرض ذات كلأ ترعى فيها الدواب، وعن بعضهم: أرض واسعة فيها نبت كثير تمرج فيها الدوابّ، والجمع: مروج (لسان العرب: ج ۲ ص ۳۶۴ «مرج»).

علم فرو گرفته و آشوب فراوان می‌شود».

[اصحاب] گفتند: مقصود از آشوب چیست، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «کشتار میان شما. سپس زمانی می‌رسد که قاریانی، قرآن را تلاوت می‌کنند که از گلویشان فروتر نمی‌رود [و در دلشان باور ندارند] و پس از آن، زمانی می‌آید که منافقِ کافرِ مشرک با مؤمن، با همان سخنی که او بر زبان می‌آورد، مجادله می‌کند».[۱]

۱۳۳۷ . **مسند ابن حنبل** ـ با سندش به نقل از ابو هریره ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، تا آن که سرزمین عرب، صاحب جوی‌های آب و مزارع آباد شود و تک‌سوار از عراق تا مکّه می‌رود، بی آن که بیمی بجز گم شدن را داشته باشد و تا آن گاه که آشوب فراوان شود».

گفتند: مقصود از آشوب چیست، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «کشتار».[۲]

۱۳۳۸ . **مسند ابن حنبل** ـ با سندش به نقل از ابو هریره ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «وای بر عرب، از شرّی که نزدیک شده است! دانش، فرو می‌کاهد و آشوب، فراوان می‌شود».

گفتم: ای پیامبر خدا! مقصود از آشوب چیست؟ فرمود: «کشتار».[۳]

۱۳۳۹ . **المصنّف**، ابن ابی شیبه ـ با سندش به نقل از اسید بن متشمّس ـ: نزد ابو موسی بودیم. گفت: آیا حدیثی را به شما نگویم که پیامبر خداﷺ آن را برای ما می‌فرمود؟ گفتیم: چرا.

گفت: پیامبر خداﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، تا آن که آشوب، فراوان شود».

گفتیم: ای پیامبر خدا! آشوب چیست؟

---

۱. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۵۰۴ ح ۸۴۱۲ (ذهبی در تلخیص المستدرک حدیث را صحیح شمرده است)، المعجم الأوسط: ج ۳ ص ۳۱۹ ح ۳۲۷۷، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۱۷ ح ۳۸۴۵۷.

۲. مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۳۰۳ ح ۸۸۴۱، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۳۸ ح ۳۸۵۴۸.

۳. مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۶۳۹ ح ۱۰۹۲۶، مسند أبی یعلی: ج ۶ ص ۱۲۲ ح ۶۶۱۴.

لا تَقومُ السّاعَةُ حَتّىٰ يَكثُرَ الهَرجُ، فَقُلنا: يا رَسولَ اللهِ! ومَا الهَرجُ؟

قالَ: القَتلُ القَتلُ، قُلنا: أكثَرُ مِمّا نَقتُلُ اليَومَ؟ قالَ: لَيسَ بِقَتلِكُمُ الكُفّارَ، ولٰكِن يَقتُلُ الرَّجُلُ جارَهُ وأَخاهُ وَابنَ عَمِّهِ، قالَ: فَأَبلَسنا[1]، حَتّىٰ ما يُبدي أحَدٌ مِنّا عَن واضِحَةٍ[2]، قالَ: قُلنا: ومَعَنا عُقولُنا يَومَئِذٍ؟ قالَ:

تُنزَعُ عُقولُ أكثَرِ أهلِ ذٰلِكَ الزَّمانِ، ويَخلُفُ هَناتٌ[3] مِنَ النّاسِ يَحسَبُ أكثَرُهُم أنَّهُم عَلىٰ شَيءٍ، ولَيسوا عَلىٰ شَيءٍ.

۱۳۴۰. المستدرك على الصحيحين: قالَ أبانٌ:[4] وحَدَّثَنَا الحَسَنُ، عَن أبي موسَى الأَشعَرِيِّ، قالَ: قالَ النَّبِيُّ ﷺ:

أخافُ عَلَيكُمُ الهَرجَ، قالوا: ومَا الهَرجُ يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: القَتلُ، قالوا: وأَكثَرُ مِمّا يُقتَلُ اليَومَ! إنّا لَنَقتُلُ فِي اليَومِ مِنَ المُشرِكينَ كَذا وكَذا.

فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَيسَ قَتلَ المُشرِكينَ ولٰكِن قَتلُ بَعضِكُم بَعضاً، قالوا: وفينا كِتابُ اللهِ؟ قالَ: وفيكُم كِتابُ اللهِ ﷻ، قالوا: ومَعَنا عُقولُنا؟ قالَ: إنَّهُ يُنتَزَعُ عُقولُ عامَّةِ ذٰلِكَ الزَّمانِ، ويَخلُفُ هَباءٌ[5] مِنَ النّاسِ يَحسَبونَ أنَّهُم عَلىٰ شَيءٍ، ولَيسوا عَلىٰ شَيءٍ.

---

۱. أبلَسنا: أي سكتنا. والمبلس: الساكت من الحزن أو الخوف. والإبلاس: الحيرة (انظر: النهاية: ج ۱ ص ۱۵۲ «بلس»).

۲. الإبداء: الإظهار، وتعديته بـ«عن» لتضمين معنى الكشف. وفي الصحاح والقاموس والمصباح: الواضحة: الأسنان تبدو عند الضحك. وفي القاموس: «فضحه» كمنعه: كَشَفَ مساويه. والمراد أنّنا بُهِتنا وذهلنا فسَكَتنا حتّى غَدَت لاتبدو أسناننا (أُنظر: بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۳۱۷).

۳. «هَنٌ» كلمة يكنّى بها عن اسم الإنسان كقولك: أتاني هَنٌ وأتتني هَنَةٌ (لسان العرب: ج ۱۵ ص ۳۶۸ «هنو»). فالمقصود من الكناية في الحديث الإشارة إلى ذمّ هؤلاء الناس. وفي بعض المصادر: هَباءً كما في الحديث الآتي.

۴. قال في التلخيص: أبان قال أحمد: تركوا حديثه.

۵. الهباء في الأصل: ما ارتفع من تحت سنابك الخيل، والشيء المنبثّ الذي تراه في ضوء الشمس. والهباء من الناس: الذين لا عقول لهم (لسان العرب: ج ۱۵ ص ۳۵۲ «هبو»). شبّههوا بذلك لبيان عدم أهمّيتهم وضلالتهم.

فرمود: «کشتار، کشتار».

گفتیم: بیشتر از آنچه اکنون می‌کُشیم؟

فرمود: «مقصود، کشتن شما از کافران نیست؛ بلکه انسان همسایه‌اش، برادرش و پسر عمویش را می‌کشد».

مات و مبهوت شدیم و دهانمان از اندوه و شگفتی بسته ماند. سپس پرسیدیم: آیا در آن روزگار، عقل داریم؟

پیامبرﷺ فرمود: «عقل بیشتر مردم آن روزگار، از آنها گرفته می‌شود و کسانی می‌آیند و کار را به دست می‌گیرند که فرومایه اند و بیشتر مردم، آنها را اصیل و مؤمن می‌پندارند؛ امّا این گونه نیستند».[1]

۱۳۴۰. **المستدرک علی الصحیحین** ـ باسندش به نقل از ابو موسی اشعری ـ: پیامبرﷺ فرمود: «من از آشوب بر شما بیم دارم!».

گفتند: مقصود از آشوب چیست، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «کشتار».

گفتند: بیشتر از آنچه اکنون کشته می‌شود؟! ما در یک روز، فلان اندازه از مشرکان را می‌کشیم.

پیامبرﷺ فرمود: «مقصود، کشتن مشرکان نیست؛ بلکه کشتن همدیگر است».

گفتند: و در این حال، کتاب خدا هم میان ماست؟!

فرمود: «و کتاب خدا نیز میان شماست».

گفتند: و عقل هم داریم؟

فرمود: «عقل عموم مردم آن زمان از ایشان گرفته می‌شود و افرادی بی‌ریشه و فرومایه، کار را به دست می‌گیرند که مردم، آنها را اصیل و مؤمن می‌پندارند؛ امّا این گونه نیستند».[2]

---

۱. المصنّف، ابن ابی شیبه: ج ۸ ص ۶۳۶ ح ۲۷۶، سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۱۳۰۹ ح ۳۹۵۹، تاریخ دمشق: ج ۵۷ ص ۸۵ (هر دو منبع با عبارت مشابه).

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۹۸ ح ۸۳۹۲، المصنّف، عبد الرزّاق: ج ۱۱ ص ۳۶۱ ح ۲۰۷۴۴، مسند ابن حنبل: ج ۷ ص ۱۲۴ ح ۱۹۵۰۹ (با عبارت مشابه)، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۱۹۴ ح ۳۱۱۹۵.

۱۳۴۱ . تاريخ دمشق : أخبَرَني أبُو القاسِمِ هِبَةُ اللهِ بنُ عَبدِ اللهِ بنِ أحمَدَ ، أنا أبو بَكرٍ الخَطيبُ ، أنا عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عَبدِ المُعَدَّلِ ، أنا الحُسَينُ بنُ صَفوانَ ، أنا عَبدُ اللهِ بنُ أبِي الدُّنيا ، حَدَّثَني الحَسَنُ بنُ الصَّبّاحِ ، حَدَّثَني أبو تَوبَةَ ، نا إسماعيلُ بنُ عَيّاشٍ ، عَن سَعيدِ بنِ غُنَيمٍ الكَلاعِيِّ ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ غَنمٍ ، عَن أبي موسَى الأَشعَرِيِّ : أنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ قالَ :

لا تَقومُ السّاعَةُ حَتّىٰ يُجعَلَ كِتابُ اللهِ عاراً ، ويَكونَ الإسلامُ غَريباً ، وحَتّىٰ يَنقُصَ العِلمُ ، ويَهرَمَ الزَّمانُ ، ويَنقُصَ عُمُرُ البَشَرِ ، ويَنقُصَ السِّنونَ وَالثَّمَراتُ ، ويُؤتَمَنَ التُّهَماءُ ، ويُصَدَّقَ الكاذِبُ ويُكَذَّبَ الصّادِقُ ، ويَكثُرَ الهَرجُ ، قالوا : ومَا الهَرجُ يا رَسولَ اللهِ ؟ قالَ :

القَتلُ القَتلُ ، وحَتّىٰ تُبنَى الغُرَفُ فَتَطاوَلَ ، وحَتّىٰ تَحزَنَ ذَواتُ الأَولادِ وتَفرَحَ العَواقِرُ ، ويَظهَرَ البَغيُ وَالحَسَدُ وَالشُّحُّ ، ويَغيضَ العِلمُ غَيضاً ، ويَفيضَ الجَهلُ فَيضاً ، ويَكونَ الوَلَدُ غَيظاً ، وَالشِّتاءَ قَيظاً ، وحَتّىٰ يُجهَرَ بِالفَحشاءِ ، وتَزولَ الأَرضُ زَوالاً .

۱۳۴۲ . الإرشاد : عَمرُو بنُ شِمرٍ ، عَن جابِرٍ قالَ : قُلتُ لِأَبي جَعفَرٍ ﷺ : مَتىٰ يَكونُ هٰذَا الأَمرُ ؟ فَقالَ : أنّىٰ يَكونُ ذٰلِكَ ـ يا جابِرُ ـ ، ولَمّا يَكثُرِ القَتلُ بَينَ الحيرَةِ وَالكوفَةِ .

۱۳۴۳ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ ، قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ المُفَضَّلِ بنِ إبراهيمَ وسَعدانُ بنُ إسحاقَ بنِ سَعيدٍ وأَحمَدُ بنُ الحُسَينِ بنِ عَبدِ المَلِكِ ومُحَمَّدُ بنُ أحمَدَ بنِ الحَسَنِ القَطَوانِيُّ ، قالوا جَميعاً : حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ مَحبوبٍ الزَّرّادُ ، قالَ : حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ سِنانٍ ، قالَ : سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ :

۱۳۴۱ . **تاریخ دمشق** ـ با سندش به نقل از ابوموسی اشعری ـ : پیامبر خداﷺ فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود، تا آن که کتاب خدا را عار بپندارند و اسلام، غریب شود و دانش، فرو کاهد و زمان، به پایان خود، نزدیک و عمر انسان‌ها، کم شود و آب و محصولات، کاهش یابند و متّهمان را امین بدانند و دروغگو، تصدیق، و راستگو، تکذیب و آشوب، فراوان شود».

[اصحاب] گفتند: مقصود از آشوب چیست، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «کشتار، کشتار، و تا آن گاه که خانه‌ها را بلند و برافراشته بنا کنند و زنان فرزنددار، غصّه‌دار و نازایان، شادمان شوند و ستم و حسد و بخل پدیدار شوند و دانش به طور کامل در زمین فرو رود و جهل، سر بر آورد و سرازیر شود و فرزند، مایهٔ خشم گردد و زمستان، گرم و سوزان شود و تا آن گاه که زشتکاری، آشکار و زمین، نابود شود».[۱]

۱۳۴۲ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از جابر ـ: به امام باقرؑ گفتم: این امر (قیام)، کی روی می‌دهد؟ فرمود: «کجا این روی می‌دهد ـ ای جابر ـ، در حالی که هنوز کشتار میان حیره و کوفه، فراوان نشده است!؟».[۲]

۱۳۴۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبد الله بن سنان ـ: شنیدم که امام صادقؑ می‌فرماید: «مرگ و کشتار، مردم را فرا می‌گیرند، تا آن جا که مردم در آن زمان به حرم پناه می‌برند و ندادهندهٔ راستگویی از شدّت جنگ ندا سر می‌دهد: برای چه این همه جنگ و کشتار؟ صاحبتان فلانی است».[۳]

---

۱. تاریخ دمشق: ج ۲۱ ص ۲۷۴. کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۲۴۴ ح ۳۸۵۷۷.

۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۴. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۵ ح ۴۴۱. الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۹ ح ۵۰.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۷ ح ۳۵. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۶ ح ۵۳.

يَشمُلُ النّاسَ مَوتٌ وقَتلٌ، حَتّىٰ يَلجَأَ النّاسُ عِندَ ذٰلِكَ إلَى الحَرَمِ، فَيُنادي مُنادٍ صادِقٌ مِن شِدَّةِ القِتالِ: فيمَ القَتلُ وَالقِتالُ؟ صاحِبُكُم فُلانٌ.

۱۳۴۴. **قرب الإسناد**: قالَ[1]: قُدّامَ هٰذَا الأَمرِ قَتلٌ بُيوحٌ. قُلتُ: ومَا البُيوحُ؟ قالَ: دائِمٌ لا يَفتُرُ.

۱۲ / ۲
مَوتُ عَبدِاللهِ

۱۳۴۵. **الغيبة للطوسي**: عَنهُ[2]، عَن عُثمانَ بنِ عيسىٰ، عَن دُرُستَ بنِ أبي مَنصورٍ، عَن عَمّارِ بنِ مَروانَ، عَن أبي بَصيرٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ عليه السلام يَقولُ:

مَن يَضمَن لي مَوتَ عَبدِاللهِ أضمَن لَهُ القائِمَ.

ثُمَّ قالَ: إذا ماتَ عَبدُاللهِ لَم يَجتَمِعِ النّاسُ بَعدَهُ عَلىٰ أحَدٍ، ولَم يَتَناهَ هٰذَا الأَمرُ دونَ صاحِبِكُم إن شاءَ اللهُ، ويَذهَبُ مُلكُ السِّنينَ ويَصيرُ مُلكَ الشُّهورِ وَالأَيّامِ. فَقُلتُ: يَطولُ ذٰلِكَ؟ قالَ: كَلّا.[3]

۱۳۴۶. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ الجُعفِيُّ أبُو الحَسَنِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ ووُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي عَبدِاللهِ عليه السلام قالَ:

---

۱. أي محمّد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن الإمام الرضا عليه السلام.

۲. أي الفضل بن شاذان.

۳. ليس في الخرائج والجرائح ذيله من «ولم يتناه ...».

۱۳۴۴ . **قرب الإسناد** ـ با سندش به نقل از بزنطی ـ : امام رضا﵇ فرمود: «پیش از این امر (قیام)، کشتاری بُیوح است».

گفتم: «بیوح» یعنی چه؟

فرمود: «همیشگی و پیوسته».[۱]

۱۲ / ۲
مرگِ عبدالله (خلیفه)

۱۳۴۵ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «هر کس مرگ عبد الله را برایم ضمانت کند، [قیام] قائم را برایش ضمانت می‌کنم». سپس فرمود: «هنگامی که عبد الله بمیرد، مردم، پس از او بر کسی اتّفاق نمی‌کنند و این وضعیت می‌رود تا به صاحبتان برسد، إن شاء الله. و فرمان‌روایی‌های چندساله از میان می‌روند و به جای آنها، فرمان‌روایی‌های چندماهه و چندروزه می‌آیند».

گفتم: این وضعیت به درازا می‌کشد؟

فرمود: «هرگز».[۲]

۱۳۴۶ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ : امام صادق﵇ فرمود: «هنگامی که مردم در عرفات وقوف کرده باشند، شخصی سوار بر شتری تندرو می‌آید و مرگ خلیفه را به آنان خبر می‌دهد و مرگ او، زمان فَرَج خاندان محمّد و فَرَج همهٔ مردم است».

و فرمود: «هنگامی که علامتی را در آسمان دیدید، آتشی بزرگ از سوی مشرق

---

۱. قرب الإسناد: ص ۳۸۴ ح ۱۳۵۳ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۲ ح ۶.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۷ ح ۴۴۵ (با سند معتبر)، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۳ (در این منبع، بخش پایانی حدیث نیامده است)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۰ ح ۵۴.

بَينَا النّاسُ وُقوفٌ بِعَرَفاتٍ إذ أتاهُم راكِبٌ عَلىٰ ناقَةٍ ذِعلِبَةٍ[1]، يُخبِرُهُم بِمَوتِ خَليفَةٍ يَكونُ عِندَ مَوتِهِ فَرَجُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وفَرَجُ النّاسِ جَميعاً.

وقال عليه السلام: إذا رَأَيتُم عَلامَةً فِي السَّماءِ، ناراً عَظيمَةً مِن قِبَلِ المَشرِقِ تَطلُعُ لَيالِيَ، فَعِندَها فَرَجُ النّاسِ، وهِيَ قُدّامَ القائِمِ عليه السلام بِقَليلٍ.

۱۳ / ۲
موتٌ أحمرُ وموتٌ أبيضُ

۱۳۴۷. **كمال الدين**: بِهٰذَا الإسنادِ[2]، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ، عَن صَفوانَ بنِ يَحيىٰ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ بنِ الحَجّاجِ، عَن سُلَيمانَ بنِ خالِدٍ، قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ عليه السلام يَقولُ:

قُدّامَ القائِمِ مَوتَتانِ: مَوتٌ أحمَرُ ومَوتٌ أبيَضُ، حَتّىٰ يَذهَبَ مِن كُلِّ سَبعَةٍ خَمسَةٌ، المَوتُ الأَحمَرُ السَّيفُ، وَالمَوتُ الأَبيَضُ الطّاعونُ.

۱۳۴۸. **الغيبة للطوسي**: رَوَى الفَضلُ، عَن عَلِيِّ بنِ أسباطٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبِي البِلادِ، عَن عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ الأَودِيِّ، عَن أبيهِ، عَن جَدِّهِ، قالَ: قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام:

بَينَ يَدَيِ القائِمِ مَوتٌ أحمَرُ، ومَوتٌ أبيَضُ، وجَرادٌ في حينِهِ، وجَرادٌ في غَيرِ حينِهِ، أحمَرُ كَأَلوانِ الدَّمِ، فَأَمّا المَوتُ الأَحمَرُ فَالسَّيفُ، وأَمّا المَوتُ الأَبيَضُ فَالطّاعونُ.

---

۱. جَمَلٌ ذِعلِبٌ: سريعٌ باقٍ على السَّير (لسان العرب: ج ۱ ص ۳۸۸ «ذعلب»).

۲. أي محمّد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن أبان

چند شب طلوع می‌کند، آن هنگام، زمان گشایش کار مردم و اندکی پیش از [قیام] قائم است».[۱]

۱۳ / ۲
مرگ سرخ و مرگ سفید

۱۳۴۷ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از سلیمان بن خالد ـ: شنیدم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «پیش از قائم، دو مرگ است: مرگ سرخ و مرگ سفید، تا آن جا که از هر هفت نفر، پنج نفر می‌میرند». مرگ سرخ، یعنی کشته شدن با سلاح و مرگ سفید، یعنی بیماری طاعون.[۲]

۱۳۴۸ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از علی بن محمّد اَودی، از پدرش، از جدّش ـ: امیر مؤمنان﵇ فرمود: «پیش از قائم، مرگ سرخ و مرگ سفید خواهد بود و نیز ملخ در فصل خود و ملخ در غیر فصل خود، که سرخ و به رنگ خون است. مرگ سرخ، کشته شدن با سلاح و مرگ سفید، طاعون است».[۳]

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۷ ح ۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۰ ح ۱۰۷.
۲. کمال الدین: ص ۶۵۵ ح ۲۷ (با سند معتبر)، العدد القویة: ص ۶۶ ح ۹۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۷ ح ۴۲.
۳. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۸ ح ۴۳۰، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۲، الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۷ ح ۶۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۱، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۴۹، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۱ ح ۵۹.

۱۴ / ۲
ذَهابُ ثُلُثَيِ النّاسِ

۱۳۴۹ . الغيبة للطوسي : رَوىٰ مُحَمَّدُ بنُ جَعفَرٍ الأَسَدِيُّ، عَن أبي سَعيدٍ الآدَمِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَينِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبي عُمَيرٍ، عَن أبي أيّوبَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ وأَبي بَصيرٍ، قالا: سَمِعنا أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

لا يَكونُ هٰذَا الأَمرُ حَتّىٰ يَذهَبَ ثُلُثَا النّاسِ، فَقُلنا: إذا ذَهَبَ ثُلُثَا النّاسِ فَمَن يَبقىٰ؟

فَقالَ: أما تَرضَونَ أن تَكونوا فِي الثُّلُثِ الباقي.

۱۳۵۰ . كمال الدين : بِهٰذَا الإِسنادِ[1]، عَن أبي أيّوبَ، عَن أبي بَصيرٍ، ومُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ، قالا: سَمِعنا أبا عَبدِ اللهِ ﷺ يَقولُ:

لا يَكونُ هٰذَا الأَمرُ حَتّىٰ يَذهَبَ ثُلُثَا[2] النّاسِ، فَقيلَ لَهُ: إذا ذَهَبَ ثُلُثَا النّاسِ فَما يَبقىٰ؟

فَقالَ ﷺ: أما تَرضَونَ أن تَكونُوا الثُّلُثَ الباقِيَ.

۱۳۵۱ . الفتن لابن حماد : حَدَّثَنا يَحيَى بنُ اليَمانِ، عَن كَيسانَ الرَّوّاسِيِّ القَصّارِ ـ وكانَ ثِقَةً ـ، قالَ: حَدَّثَني مَولايَ، قالَ: سَمِعتُ عَلِيّاً ﷺ يَقولُ:

لا يَخرُجُ المَهدِيُّ حَتّىٰ يُقتَلَ ثُلُثٌ، ويَموتَ ثُلُثٌ، ويَبقىٰ ثُلُثٌ.

---

۱. أي محمّد بن موسى بن المتوكّل، عن عليّ بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير.

۲. في المصدر: «ثلث» بدل «ثلثا» في هذا الموضع والذي بعده، والتصويب من بحار الأنوار.

۱۴ / ۲
از میان رفتن دو سوم مردم

۱۳۴۹ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم و ابو بصیر ـ: شنیدیم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «این امر (قیام) روی نمی‌دهد، تا آن که دو سومِ مردم از میان بروند».

گفتیم: اگر دو سومِ مردم بروند، چه کسی باقی می‌ماند؟

فرمود: «آیا راضی نمی‌شوید که در یک سومِ باقی‌مانده باشید؟!».[۱]

۱۳۵۰ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم و ابو بصیر ـ: شنیدیم که امام صادق﵇ می‌فرماید: «این امر (قیام) روی نمی‌دهد، تا آن که دو سومِ مردم از میان بروند».

گفتیم: اگر دو سومِ مردم بروند، چه کسی باقی می‌ماند؟

فرمود: «آیا راضی نمی‌شوید که یک سومِ باقی‌مانده باشید؟!».[۲]

۱۳۵۱ . **الفتن**، ابن حمّاد ـ با سندش به نقل از مولای کیسان رواسی ـ: شنیدم که امام علی﵇ می‌فرماید: «مهدی خروج نمی‌کند، تا این که یک سوم کشته شوند و یک سوم بمیرند و یک سوم، باقی بمانند».[۳]

---

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۳۹ ح ۲۸۶ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۳ ح ۲۷.
۲. کمال الدین: ص ۶۵۵ ح ۲۹ با سند معتبر، العدد القویة: ص ۶۶ ح ۹۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۷ ح ۴۴.
۳. الفتن: ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۹۵۹، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۷ ح ۳۹۶۶۳.

۱۳۵۲ . كنز العمّال : عَن أبي هُرَيرَةَ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

يُحبَسُ الرّومُ عَلىٰ والٍ مِن عِترَتِي اسمُهُ يُواطِئُ اسمي، فَيُقبِلونَ بِمَكانٍ يُقالُ لَهُ العَماقُ[1] فَيَقتَتِلونَ، فَيُقتَلُ مِنَ المُسلِمينَ الثُّلُثُ أو نَحوُ ذٰلِكَ، ثُمَّ يَقتَتِلونَ يَوماً آخَرَ فَيُقتَلُ مِنَ المُسلِمينَ نَحوُ ذٰلِكَ، ثُمَّ يَقتَتِلونَ اليَومَ الثّالِثَ فَيَكونُ عَلَى الرّومِ، فَلا يَزالونَ حَتّىٰ يَفتَحُوا القُسطَنطينِيَّةَ، فَبَينَما هُم يَقتَسِمونَ فيها بِالأَترِسَةِ، إذ أتاهُم صارِخٌ: إنَّ الدَّجّالَ قَد خَلَفَكُم في ذَرارِيِّكُم.

۱۵ / ۲
وُقوعُ النّارِ في الحِجازِ وجَرْيُ الماءِ في الكوفَةِ والنَّجَفِ

۱۳۵۳ . الصراط المستقيم : أسنَدَ الصّادِقُ إلىٰ آبائِهِ عليهم السلام أنَّ عَلِيّاً عليه السلام قالَ:

إذا وَقَعَتِ النّارُ في حِجازِكُم، وجَرَى الماءُ بِنَجَفِكُم، فَتَوَقَّعوا ظُهورَ قائِمِكُم.

۱۳۵۴ . الإرشاد : إبراهيمُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَن جَعفَرِ بنِ سَعدٍ، عَن أبيهِ، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام قالَ:

سَنَةَ الفَتحِ يَنبَثِقُ الفُراتُ حَتّىٰ يَدخُلَ عَلىٰ أزِقَّةِ الكوفَةِ.

۱۳۵۵ . الغيبة للطوسي : أحمَدُ بنُ عَلِيٍّ الرّازِيُّ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إسحاقَ المُقرِئِ، عَنِ المُقانِعِيِّ، عَن بَكّارٍ، عَن إبراهيمَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن جَعفَرِ بنِ سَعيدٍ الأَسَدِيِّ، عَن (أبيهِ)، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام، قالَ:

عامَ ـ أو سَنَةَ ـ الفَتحِ يَنشَقُّ الفُراتُ حَتّىٰ يَدخُلَ أزِقَّةَ الكوفَةِ.

راجع: ص ۲۵۰ ح ۱۳۱۰.

---

۱. العماق ـ بفتح أوّله وآخره قاف ـ: موضع (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۵۰).

۱۳۵۲ . **کنز العمّال** ـ به نقل از ابوهریره ـ : پیامبر خداﷺ فرمود: «روم به دست فرمان‌روایی از خاندان من و همنام من تصرّف می‌شود. آنان پیش می‌آیند تا در جایی به نام عَماق با رومیان می‌جنگند و یک سوم و یا نزدیک به همین اندازه از مسلمانان کشته می‌شوند. سپس روزی دیگر نیز می‌جنگند و دوباره همین تعداد از مسلمانان کشته می‌شوند و روز سوم که می‌جنگند، بر روم غلبه می‌یابند و پیوسته این گونه اند تا قسطنطنیّه را فتح کنند و هنگامی که در حال تقسیم [غنایم] به وسیلهٔ سپرها هستند، کسی نزدشان می‌آید و فریاد بر می‌آورد که: دجّال، پس از شما، میان خانواده‌هایتان آمده است». [۱]

۱۵ / ۲

آتش سوزی در حجاز و سیل در کوفه و نجف

۱۳۵۳ . **الصراط المستقیم**: ـ به نقل از امام صادقؑ ، از پدرانشؑ ـ : علیؑ فرمود: «هنگامی که در حجاز آتش‌سوزی شد و بلندیِ شهرتان [کوفه] را آب فرا گرفت، منتظر ظهور قائمؑ باشید». [۲]

۱۳۵۴ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از سعد ـ : امام صادقؑ فرمود: «در سال فتح، رود فرات طغیان می‌کند، تا آن جا که به درون کوچه‌های کوفه می‌ریزد». [۳]

۱۳۵۵ . **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از پدر سعید اسدی ـ : امام صادقؑ فرمود: «روز یا سال فتح، فرات، طغیان می‌کند، تا آن جا که وارد کوچه‌های کوفه می‌شود». [۴]

ر.ک: ص ۲۵۱ ح ۱۳۱۰.

---

۱. کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۵۸۵ ح ۳۹۶۵۶ (به نقل از خطیب در کتاب المتفق و المفترق).

۲. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۸.

۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۴، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۵۱، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۴، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۰.

۴. الغیبة، طوسی: ۴۵۱ ح ۴۵۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۷ ح ۷۶.

۱۶ / ۲
الخُسُوفُ وَالكُسُوفُ فِي شَهرِ رَمَضانَ

۱۳۵۶ . **الكافي** : عِدَّةٌ مِن أصحابِنا ، عَن سَهلِ بنِ زِيادٍ ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ ، عَن ثَعلَبَةَ بنِ مَيمونٍ ، عَن بَدرِ بنِ الخَليلِ الأَزدِيِّ ، قالَ : كُنتُ جالِساً عِندَ أبي جَعفَرٍ ﷺ فَقالَ :

آيَتانِ تَكونانِ قَبلَ قِيامِ القائِمِ ﷺ لَم تَكونا مُنذُ هَبَطَ آدَمُ إلَى الأَرضِ : تَنكَسِفُ الشَّمسُ فِي النِّصفِ مِن شَهرِ رَمَضانَ ، وَالقَمَرُ في آخِرِهِ ، فَقالَ رَجُلٌ : يَابنَ رَسولِ اللهِ ، تَنكَسِفُ الشَّمسُ في آخِرِ الشَّهرِ ، وَالقَمَرُ فِي النِّصفِ .

فَقالَ أبو جَعفَرٍ ﷺ : إنّي أعلَمُ ما تَقولُ ، وَلٰكِنَّهُما آيَتانِ لَم تَكونا مُنذُ هَبَطَ آدَمُ ﷺ .

۱۳۵۷ . **سنن الدار قطني** : حَدَّثَنا أبو سَعيدٍ الإصطَخرِيُّ ، ثنا مُحَمَّدُ بنُ عَبدِ اللهِ بنِ نَوفَلٍ ، ثنا عُبَيدُ بنُ يَعيشَ ، ثنا يونُسُ بنُ بُكَيرٍ ، عَن عَمرِو بنِ شِمرٍ ، عَن جابِرٍ ، عَن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ ، قالَ :

إنَّ لِمَهدِيِّنا آيَتَينِ لَم تَكونا مُنذُ خَلقِ السَّماواتِ وَالأَرضَ : يَنكَسِفُ القَمَرُ لِأَوَّلِ لَيلَةٍ مِن رَمَضانَ ، وتَنكَسِفُ الشَّمسُ فِي النِّصفِ مِنهُ ، ولَم تَكونا مُنذُ خَلَقَ اللهُ السَّماواتِ وَالأَرضَ .

۱۳۵۸ . **كمال الدين** : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ ﷺ قالَ : حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ الحَسَنِ بنِ أبانٍ ، عَنِ الحُسَينِ بنِ سَعيدٍ ، عَنِ النَّضرِ بنِ سُوَيدٍ ، عَن يَحيَى الحَلَبِيِّ ، عَنِ الحَكَمِ الحَنّاطِ ، عَن مُحَمَّدِ بنِ هَمّامٍ ، عَن وَردٍ ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ قالَ :

۱۶ / ۲
خورشیدگرفتگی و ماه‌گرفتگی در ماه رمضان

۱۳۵۶ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از بدر بن خلیل اَزدی ـ: نزد امام باقرؑ نشسته بودم که فرمود: «دو نشانه، پیش از قیام قائم روی می‌دهند که از روزگار هبوط آدمؑ به زمین تاکنون، اتّفاق نیفتاده‌اند: خورشید گرفتگی در نیمهٔ ماه رمضان و ماه گرفتگی در آخر آن».

مردی گفت: ای فرزند پیامبر خدا! روال طبیعی، این است که خورشید در آخر ماه می‌گیرد و ماه در نیمهٔ آن!

امام باقرؑ فرمود: «من می‌دانم چه می‌گویم؛ ولی آن دو، نشانه‌ای هستند که از زمان هبوط آدمؑ روی نداده‌اند».[۱]

۱۳۵۷ . **سنن الدار قطنی** ـ با سندش به نقل از جابر ـ: امام باقرؑ فرمود: «برای مهدی ما، دو نشانه است که از زمان آفرینش آسمان‌ها و زمین، روی نداده‌اند: ماه در نخستین شب رمضان و خورشید در نیمهٔ آن می‌گیرد که از هنگامی که خداوند، آسمان‌ها و زمین را آفریده است، تاکنون روی نداده است».[۲]

۱۳۵۸ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از وَرد ـ: امام باقرؑ فرمود: «دو چیز، پیش از این امر (قیام)، روی می‌دهد: ماه‌گرفتگی در پنج [شب مانده به آخر آن][۳] و خورشیدگرفتگی در پانزدهم و این از هنگام هبوط آدمؑ به زمین تا آن زمان نبوده است و

---

۱. الکافی: ج ۸ ص ۲۱۲ ح ۲۵۸، الغیبة، طوسی: ص ۴۴۴ ح ۴۳۹، الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۱ ح ۴۵، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۸ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۸ ص ۱۵۳.

۲. سنن الدارقطنی: ج ۲ ص ۶۵ ح ۱۰.

۳. خسوف در میانهٔ ماه و کسوف در اواخر ماه است و به قرینهٔ حدیث بعدی و حدیث نخست این بخش، پنج شب مانده به آخر ماه و نه پنج شب گذشته از آن به متن افزوده شد.

اِثنانِ بَينَ يَدَي هٰذَا الأَمرِ: خُسوفُ القَمَرِ لِخَمسٍ[۱]، وكُسوفُ الشَّمسِ لِخَمسَ عَشرَةَ، ولَم يَكُن ذٰلِكَ مُنذُ هَبَطَ آدَمُ ﷺ إلَى الأَرضِ، وعِندَ ذٰلِكَ يَسقُطُ حِسابُ المُنَجِّمينَ.

۱۳۵۹. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ الحَسَنِ بنِ حازِمٍ، قالَ: حَدَّثَنا عُبَيسُ بنُ هِشامٍ النّاشِرِيُّ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ جَبَلَةَ، عَنِ الحَكَمِ بنِ أيمَنَ، عَن وَردٍ ـ أخِي الكُمَيتِ ـ عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ أنَّهُ قالَ:

إنَّ بَينَ يَدَي هٰذَا الأَمرِ انكِسافَ القَمَرِ لِخَمسٍ تَبقىٰ، وَالشَّمسِ لِخَمسَ عَشرَةَ، وذٰلِكَ في شَهرِ رَمَضانَ، وعِندَهُ يَسقُطُ حِسابُ المُنَجِّمينَ.

۱۳۶۰. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ موسَى بنِ المُتَوَكِّلِ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ السَّعدَ آبادِيُّ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ، عَن أبيهِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أبي عُمَيرٍ، عَن أبي أيّوبَ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ قالَ:

تَنكَسِفُ الشَّمسُ لِخَمسٍ مَضَينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ قَبلَ قِيامِ القائِمِ ﷺ[۲].

۱۳۶۱. **الغيبة للنعماني**: عَن عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ أنَّهُ قالَ:

عَلامَةُ خُروجِ المَهدِيِّ كُسوفُ الشَّمسِ في شَهرِ رَمَضانَ، في ثَلاثَ عَشرَةَ وأربَعَ عَشرَةَ مِنهُ.

---

۱. لعل و هو الصحيح «لخمس تبقى» لانّ الخسوف في أواسط الشهر و الكسوف في أواخره كما هو المعهود و بقرينة الرواية اللاحقة و الرواية الاولى من الباب فان الليالي الخمس الاخيرة من الشهر، لا الخمس السابقة عليه، يحتمل أن تكون مما اضيف للمتن فيما بعد.

۲. لعل وهو الصحيح: «لخمس عشرة» بقرينة ساير الروايات و في بحار الانوار: يحتمل وقوعهما فلاتنافي، ولعله سقط من الخبر شيء.

آن هنگام، حساب منجّمان به هم می‌ریزد».[۱]

۱۳۵۹ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از وَرد، برادر کُمَیت ـ : امام محمّدباقر﵇ فرمود: «پیش از وقوع این امر (قیام)، ماه‌گرفتگی در پنج شب مانده به آخر ماه و خورشیدگرفتگی در [روز] پانزدهم است [که غیر عادی است] و این رویداد در ماه رمضان اتّفاق می‌افتد و محاسبهٔ منجّمان را به هم می‌ریزد».[۲]

۱۳۶۰ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ : امام صادق﵇ فرمود: «پیش از قیام قائم﵇، خورشید پنج[۳] روز گذشته از ماه رمضان می‌گیرد».[۴]

۱۳۶۱ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ : امام صادق﵇ فرمود: «نشانهٔ خروج مهدی﵇، خورشید گرفتگی در روز سیزدهم یا چهاردهم ماه رمضان است».[۵]

---

۱. کمال الدین: ص ۶۵۵ ح ۲۵، العدد القویة: ص ۶۶ ح ۹۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۷ ح ۴۱.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۱ ح ۴۶.

۳. احتمال دارد واژهٔ «عشرة» از متن حدیث افتاده باشد که در این صورت، «خمس عشرة» یعنی همان پانزده روزی می‌شود که در بقیهٔ احادیث به آن اشاره شد. در بحار الأنوار آمده است: در حدیث سابق (ح ۱۳۷۱) آمده که ماه در پنجم ماه می‌گیرد و در این جا آفتاب است. احتمال دارد که هر دو با هم در پنجم گرفته شوند. بنا بر این، منافات ندارد و شاید هم چیزی از حدیث افتاده باشد.

۴. کمال الدین: ص ۶۵۵ ح ۲۸ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۷ ح ۴۳.

۵. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۲ ح ۴۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۲ ح ۱۱۴.

۱۷ / ۲
آيَةٌ سَماوِيَةٌ

۱۳۶۲ . **الإرشاد** : وُهَيبُ بنُ حَفصٍ ، عَن أبي بَصيرٍ ، قالَ : سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ عليه السلام يَقولُ في قَولِهِ تَعالىٰ : ﴿إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَـٰضِعِينَ﴾[1] قالَ : سَيَفعَلُ اللهُ ذٰلِكَ بِهِم . قُلتُ : مَن هُم ؟ قالَ : بَنو اُمَيَّةَ وشيعَتُهُم ، قُلتُ : ومَا الآيَةُ ؟ قالَ :

رُكودُ الشَّمسِ ما بَينَ زَوالِ الشَّمسِ إلىٰ وَقتِ العَصرِ ، وخُروجُ صَدرٍ ووَجهٍ في عَينِ الشَّمسِ يُعرَفُ بِحَسَبِهِ ونَسَبِهِ ، وذٰلِكَ في زَمانِ السُّفيانِيِّ ، وعِندَها يَكونُ بَوارُهُ[2] وبَوارُ قَومِهِ .

۱۳۶۳ . **الغيبة للنعماني** : أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ ، قالَ : حَدَّثَني جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ الفَزارِيُّ ، قالَ : حَدَّثَني موسَى بنُ جَعفَرِ بنِ وَهبٍ ، قالَ : حَدَّثَني الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ الوَشّاءُ ، عَن عَبّاسِ بنِ عَبدِ اللهِ ، عَن داودَ بنِ سِرحانَ ، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام أنَّهُ قالَ :

العامُ الَّذي فيهِ الصَّيحَةُ قَبلَهُ الآيَةُ في رَجَبٍ ، قُلتُ : وما هِيَ ؟ قالَ : وَجهٌ يَطلُعُ فِي القَمَرِ ، ويَدٌ بارِزَةٌ .

راجع : ص ۲۸۶ ح ۱۲۳۶ .

۱۸ / ۲
هٰذِهِ العَلاماتُ

۱۳۶۴ . **المناقب للخوارزمي** : أنبَأني مُهَذَّبُ الأَئِمَّةِ أبُو المُظَفَّرِ ، عَبدُ المَلِكِ بنُ عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ

---

۱ . الشعراء : ۴ .

۲ . البَوارُ : الهلاك (النهاية : ج ۱ ص ۱۶۱ «بور») .

۱۷ / ۲
نشانهٔ آسمانی

۱۳۶۲ . **الإرشاد** ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: شنیدم که امام باقر﵇ در بارهٔ سخن خدای متعال: ﴿**اگر بخواهیم، چنان نشانه‌ای از آسمان فرود می‌آوریم که در برابرش گردن خم کنند**﴾ می‌فرماید: «خداوند به زودی با آنان چنین می‌کند».

گفتم: با چه کسانی؟

فرمود: «بنی امیّه و پیروانشان».

گفتم: نشانه‌اش چیست؟

فرمود: «حرکت نکردن خورشید میان ظهر تا عصر، و بیرون آمدن سینه و چهره‌ای در چشمهٔ خورشید که خود و تبارش شناخته شده‌اند و این، در روزگار سفیانی است که در این زمان، او و قومش هلاک می‌شوند».[۱]

۱۳۶۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از داوود بن سرحان ـ: امام صادق﵇ فرمود: «سالی که بانگ [آسمانی] در آن روی می‌دهد، پیش از آن و در ماه رجب، نشانه‌ای دیگر اتّفاق می‌افتد».

گفتم: چه نشانه‌ای؟

فرمود: «چهره‌ای که در ماه، پدیدار می‌شود و دستی که هویدا می‌گردد».[۲]

ر.ک: ص ۲۸۷ ح ۱۳۴۶.

۱۸ / ۲
و این چند نشانه

۱۳۶۴ . **المناقب**، خوارزمی ـ با سندش به نقل از ابو لیلی ـ: پیامبرﷺ پرچم را در جنگ

---

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۸۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۱ ح ۸۴.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۲ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۳ ح ۹۷.

الهَمدانِيُّ إجازَةً، أخبَرَني مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ البَزّازُ، أخبَرَني أبو مَنصورٍ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيِّ بنِ عَلِيِّ بنِ عَبدِالعَزيزِ، أخبَرَني هِلالُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرٍ، حَدَّثَني أبو بَكرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَمرٍو الحافِظُ، حَدَّثَني أبُو الحَسَنِ عَلِيُّ بنُ موسَى الخَزّازُ مِن كِتابِهِ، حَدَّثَني الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ الهاشِمِيُّ، حَدَّثَني إسماعيلُ بنُ أبانٍ، حَدَّثَني أبو مَريَمَ، عَن ثُوَيرِ بنِ أبي فاخِتَةَ، عَن عَبدِالرَّحمٰنِ بنِ أبي لَيلىٰ، قالَ: قالَ أبي: دَفَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الرّايَةَ يَومَ خَيبَرَ إلىٰ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عليه السلام فَفَتَحَ اللهُ تَعالىٰ عَلىٰ يَدِهِ، وأَوقَفَهُ يَومَ غَديرِ خُمٍّ فَأَعلَمَ النّاسَ أنَّهُ مَولىٰ كُلِّ مُؤمِنٍ ومُؤمِنَةٍ وقالَ لَه:...

اِتَّقِ الضَّغائِنَ[1] الَّتي لَكَ في صُدورِ مَن لا يُظهِرُها إلّا بَعدَ مَوتي، أُولٰئِكَ يَلعَنُهُمُ اللهُ ويَلعَنُهُمُ اللّاعِنونَ. ثُمَّ بَكىٰ صلى الله عليه وآله فَقيلَ مِمّا بُكاؤُكَ يا رَسولَ اللهِ؟

فَقالَ: أخبَرَني جَبرَئيلُ عليه السلام: أنَّهُم يَظلِمونَهُ ويَمنَعونَهُ حَقَّهُ ويُقاتِلونَهُ ويَقتُلونَ وُلدَهُ ويَظلِمونَهُم بَعدَهُ.

وأَخبَرَني جَبرَئيلُ عَنِ اللهِ عزوجل أنَّ ذٰلِكَ الظُّلمَ يَزولُ إذا قامَ قائِمُهُم، وعَلَت كَلِمَتُهُم، وَاجتَمَعَتِ الأُمَّةُ عَلىٰ مَحَبَّتِهِم، وكانَ الشّانِئُ لَهُم قَليلاً، وَالكارِهُ لَهُم ذَليلاً، وكَثُرَ المادِحُ لَهُم، وذٰلِكَ حينَ تَغَيُّرِ البِلادِ، وضَعفِ العِبادِ، وَاليَأسِ مِنَ الفَرَجِ، فَعِندَ ذٰلِكَ يَظهَرُ القائِمُ فيهِم.

قالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: اِسمُهُ كَاسمي، وَاسمُ أبيهِ كَاسمِ أبي[2]، هُوَ مِن وُلدِ ابنَتي فاطِمَةَ،

---

۱. الضَّغنُ: الحِقدُ والعَداوةُ والبَغضاءُ، وكذلك الضغينة وجمعها: الضغائن (النهاية: ج ۳ ص ۹۱ «ضغن»).

۲. ليس في بحار الأنوار: «واسم أبيه كاسم أبيه» لم ترد العبارة «واسم أبيه اسم أبي» في بقية المصادر، ولا يمكن عدها صحيحة؛ لمزيد الايضاح: راجع: ج ۲ ص ۲۸۶.

خیبر به علی بن ابی طالب﵇ سپرد و خداوند متعال، فتح را بر دستان او جاری کرد و او را روز غدیرخُم ایستاند و به مردم اعلام کرد که او مولای هر مرد و زن مسلمان است و به او فرمود: «... از کینه‌های نهفته در سینهٔ کسانی که آن را جز پس از مرگم آشکار نمی‌کنند، بپرهیز. آنان را خدا و لعنت کنندگان، لعنت می‌کنند».

پیامبرﷺ سپس گریست. گفته شد: ای پیامبر خدا! گریه‌تان از چیست؟

فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که آنان به علی ستم می‌کنند و حقّش را از او باز می‌دارند و با او می‌جنگند و فرزندانش را می‌کشند و پس از او به آنها ظلم می‌کنند. و جبرئیل از سوی خداوندﷻ به من خبر داد که آن ظلم به هنگام قیام قائم ایشان، از میان می‌رود و کلمه‌شان بالا می‌گیرد و امّت بر محبّت آنان اتّفاق می‌کنند و دشمنان آنها اندک می‌شوند و کسی که آنان را خوش ندارد، خوار می‌شود و ستایشگران آنها، فراوان می‌شوند و این، در روزگاری است که سرزمین‌ها دگرگون شده و بندگان، ناتوان و از فَرَج، ناامید گشته‌اند و این هنگام، قائم، میان آنان پدیدار می‌شود».

پیامبرﷺ فرمود: «نام او، مانند نام من، و نام پدر او، مانند نام پدر من[1] است. او از فرزندان دخترم فاطمه است. خداوند، حق را با او [و یارانش] آشکار و باطل را با شمشیرهای آنان فرو می‌نشاند و مردم از سر رغبت به ایشان و هراس از آنان، پیروی‌شان می‌کنند».

گریهٔ پیامبر خداﷺ آرام گرفت و فرمود: «ای مردم! به فَرَج، بشارت دهید، که وعدهٔ خدا تخلّف‌ناپذیر است و قضای الهی باز نمی‌گردد و او حکیم و آگاه است و

---

۱. عبارت «و نام پدر او، مانند نام پدر من است» در منابع دیگر نیست و نمی‌توان آن را صحیح دانست. برای توضیح بیشتر، ر.ک: ج ۲ ص ۲۸۶ (نقدی بر گزارشی در بارهٔ نام پدر امام مهدی﵇).

يُظهِرُ اللهُ الحَقَّ بِهِم ويُخمِدُ الباطِلَ بِأَسيافِهِم، ويَتبَعُهُمُ النّاسُ راغِباً إلَيهِم وخائِفاً مِنهُم.

قالَ: وسَكَنَ البُكاءُ عَن رَسولِ اللهِ ﷺ فَقالَ: مَعاشِرَ النّاسِ أبشِروا بِالفَرَجِ، فَإِنَّ وَعدَ اللهِ لا يُخلَفُ وقَضاءَهُ لا يُرَدُّ وهُوَ الحَكيمُ الخَبيرُ، وإنَّ فَتحَ اللهِ قَريبٌ، اللّهُمَّ إنَّهُم أهلي فَأَذهِب عَنهُمُ الرِّجسَ وطَهِّرهُم تَطهيراً، اللّهُمَّ اكلَأهُم وَارعَهُم وكُن لَهُم، وَانصُرهُم وأَعِزَّهُم ولا تُذِلَّهُم، وَاخلُفني فيهِم، إنَّكَ عَلىٰ ما تَشاءُ قَديرٌ.

۱۳۶۵. **شرح الأخبار**: عَن رَسولِ اللهِ ﷺ، أنَّهُ قالَ: المَهدِيُّ مِن نَسلِ فاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِساءِ هٰذِهِ الأُمَّةِ ـ طالَتِ الأَيّامُ أو قَصُرَت ـ يَخرُجُ فَيَملَأُ الأَرضَ عَدلاً وقِسطاً كَما مُلِئَت جَوراً وظُلماً.

قيلَ: ومَتىٰ يَخرُجُ يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: إذا كانَ زَلازِلُ في أطرافِ الأَرضِ وَارتَشَتِ القُضاةُ، وفَجَرَتِ الأُمَّةُ، يَخرُجُ مِنَ المَغرِبِ في ساقِهِ شامَةٌ، وبَينَ كَتِفَيهِ شامَةٌ فَرداً غَريباً.

قيلَ: وكَيفَ يَكونُ فَرداً غَريباً يا رَسولَ اللهِ؟ قالَ: لِأَنَّهُ يَنفَرِدُ مِن أهلِهِ ويَتَغَرَّبُ عَن وَطَنِهِ، وكَذٰلِكَ قامَ فَرداً غَريباً مِنَ المَغرِبِ.

۱۳۶۶. **كمال الدين**: حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ أحمَدَ بنِ إدريسَ ﷺ قالَ: حَدَّثَنا أبي، قالَ: حَدَّثَنا أبو سَعيدٍ سَهلُ بنُ زِيادٍ الآدَمِيُّ الرّازِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ آدَمَ الشَّيبانِيُّ، عَن أبيهِ آدَمَ بنِ أبي إياسٍ، قالَ: حَدَّثَنَا المُبارَكُ بنُ فَضالَةَ، عَن وَهبِ بنِ مُنَبِّهٍ رَفَعَهُ، عَنِ ابنِ عَبّاسٍ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

لَمّا عُرِجَ بي إلىٰ رَبّي جَلَّ جَلالُهُ، أتاني **النِّداءُ**: يا مُحَمَّدُ! قُلتُ: لَبَّيكَ رَبَّ

بی‌تردید، فتح خداوند نزدیک است. خدایا! آنان خاندان من هستند. آلودگی را از ایشان دور کن و پاک و پاکیزه‌شان بنمای. خدایا! مراقب و مواظب و پشتیبان آنها باش و یاری‌شان ده و گرامی‌شان بدار و خوارشان مدار و جانشین من میان ایشان باش، که تو بر هر چه بخواهی، توانایی».[۱]

۱۳۶۵ . **شرح الأخبار:** پیامبر خداﷺ فرمود: «مهدی از نسل فاطمه، سَرور زنان این امّت است. روزگار به درازا کشد یا کوتاه شود، او خروج خواهد کرد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است».

گفته شد: او کِی خروج می‌کند، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «هنگامی که در اطراف زمین زلزله‌ها شود و قاضیان رشوه بگیرند و مردم به فسق و فجور روی آورند، او از غرب، غریب و تنها خروج می‌کند، با خالی در ساق پا و خالی میان شانه‌هایش».

گفته شد: چگونه تنها و غریب است، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «زیرا او از خانواده‌اش جدا و از وطنش دور افتاده است و بدین سان، تنها و غریب از غرب قیام می‌کند».[۲]

۱۳۶۶ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از ابن عبّاس ـ: پیامبر خداﷺ فرمود: «هنگامی که مرا در معراج به سوی خدایم ـ که جلالتش باشُکوه باد ـ بردند، ندا آمد: "ای محمّد!".

گفتم: بله، بله، ای پروردگار عظمت!

خداوند به من وحی کرد: "ای محمّد! [فرشتگانِ] عالم بالا در چه چیزی با هم بحث می‌کردند؟".

---

۱. المناقب، خوارزمی: ص ۶۱ ح ۳۱، الطرائف: ص ۵۲۱، کشف الیقین: ص ۴۵۸ ح ۵۵۹، کشف الغمة: ج ۲ ص ۲۴، بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۱۹۱ ح ۷۵.

۲. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۳۶۳ ح ۱۲۳۳.

العَظَمَةِ لَبَّيكَ، فَأَوحَى اللهُ تَعالىٰ إلَيَّ: يا مُحَمَّدُ، فيمَ اختَصَمَ المَلَأُ الأَعلىٰ؟ قُلتُ: إلٰهي لا عِلمَ لي.[1]

فَقالَ: يا مُحَمَّدُ هَلَّا اتَّخَذتَ مِنَ الآدَمِيّينَ وَزيراً وأَخاً ووَصِيّاً مِن بَعدِكَ؟ فَقُلتُ: إلٰهي ومَن أتَّخِذُ؟ تَخَيَّر لي أنتَ يا إلٰهي، فَأَوحَى اللهُ إلَيَّ: يا مُحَمَّدُ، قَدِ اختَرتُ لَكَ مِنَ الآدَمِيّينَ عَلِيَّ بنَ أبي طالِبٍ...

وأَعطَيتُكَ أن أُخرِجَ مِن صُلبِهِ أحَدَ عَشَرَ مَهدِيّاً كُلُّهُم مِن ذُرِّيَّتِكَ مِنَ البِكرِ البَتولِ، وآخِرُ رَجُلٍ مِنهُم يُصَلّي خَلفَهُ عيسَى بنُ مَريَمَ، يَملَأُ الأَرضَ عَدلاً كَما مُلِئَت مِنهُم ظُلماً وجَوراً، أُنجي بِهِ مِنَ الهَلَكَةِ، وأَهدي بِهِ مِنَ الضَّلالَةِ، وأُبرِئُ بِهِ مِنَ العَمىٰ، وأَشفي بِهِ المَريضَ.

فَقُلتُ: إلٰهي وسَيِّدي، مَتىٰ يَكونُ ذٰلِكَ؟ فَأَوحَى اللهﷻ: يَكونُ ذٰلِكَ إذا رُفِعَ العِلمُ، وظَهَرَ الجَهلُ، وكَثُرَ القُرّاءُ، وقَلَّ العَمَلُ، وكَثُرَ القَتلُ[2]، وقَلَّ الفُقَهاءُ الهادونَ، وكَثُرَ فُقَهاءُ الضَّلالَةِ وَالخَونَةُ، وكَثُرَ الشُّعَراءُ، وَاتَّخَذَ أُمَّتُكَ قُبورَهُم مَساجِدَ، وحُلِّيَتِ المَصاحِفُ، وزُخرِفَتِ المَساجِدُ، وكَثُرَ الجَورُ وَالفَسادُ، وظَهَرَ المُنكَرُ وأُمِرَ أُمَّتُكَ بِهِ، ونُهوا عَنِ المَعروفِ، وَاكتَفَى الرِّجالُ بِالرِّجالِ، وَالنِّساءُ بِالنِّساءِ، وصارَتِ الأُمَراءُ كَفَرَةً، وأَولِياؤُهُم فَجَرَةً، وأَعوانُهُم ظَلَمَةً، وذَوُو الرَّأيِ مِنهُم فَسَقَةً.

---

۱. بيان: قوله (فيم اختصم الملأ الأعلى) إشارة إلى قوله تعالى ﴿ما كانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلى إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾ «ص ۶۹» و المشهور بين المفسرين أنّه إشارة إلى قوله تعالى ﴿إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ «البقرة: ۳۰» و سؤال الملائكة في ذلك فلعلّه تعالى سأله أوّلا عن ذلك ثم أخبره به و بين أنّ الأرض لا تخلو من حجّة و خليفة، ثم سأله عن خليفته و عيّن له الخلفاء بعده و لا يبعد أن يكون الملائكة سألوا في ذلك الوقت عن خليفة الرسول ﷺ فأخبره الله بذلك و قد مضى في باب المعراج بعض القول في ذلك. (بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۰).

۲. في بحار الأنوار: «وكثر الفَتكُ».

گفتم: خدای من! من علمی ندارم.[۱]

فرمود: "ای محمّد! چرا وزیر، برادر و وصی‌ای برای پس از خودت از میان آدمیان بر نگرفتی؟".

گفتم: خدای من! چه کسی را برگیرم؟ تو برایم برگزین، ای خدای من!

خداوند به من وحی کرد: "علی بن ابی طالب را از میان آدمیان برایت برگزیدم... و خروج یازده هدایت‌یافته را از صلب او به تو عطا کردم که همهٔ آنها از نسل تو و از بانوی از دنیا گسسته [زهرا] هستند و عیسی بن مریم، پشت سرِ آخرینِ فرد آنها، نماز می‌خواند. او زمین را از عدالت پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. [مردم را] با او از هلاکت نجات می‌دهم و از گم‌راهی به هدایت می‌آورم و از نابینایی به بینش می‌رسانم و بیمار را شفا می‌دهم".

گفتم: خدا و سَرور من! این، چه هنگام روی می‌دهد؟

خداوند ﷻ وحی نمود: "هنگامی که دانش از میان برود و جهل پدیدار شود و قاریان، فراوان گردند و عمل، اندک و کشتار، بسیار[۲] شود و فقیهان هدایتگر، کم و فقیهان گم‌راه و خائن و نیز شاعران، فراوان شوند و امّت قبرهایشان را مسجد و قرآن‌های خود را تزیین کنند و مسجدهای خود را بیارایند و ستم و تباهی، فراوان گردند و زشتکاری آشکار شود و امّت به آن فرمان داده و از نیکوکاری، باز داشته شوند و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند و فرمان‌روایان، کافر، اولیایشان فاجر، یاورانشان ظالم و رایزنان آنان فاسق شوند.

و این هنگام، سه خسوف روی می‌دهد: خسوفی در شرق، خسوفی در غرب و خسوفی در جزیرة العرب، و [نیز] ویرانی بصره به دست مردی از نسل تو که

---

۱. پرسش و پاسخ، به آیهٔ ۶۹ از سورهٔ ص، اشاره دارد که احتمال دارد این آیه نیز به جریان سؤال فرشتگان در بارهٔ جانشینی آدم در زمین نظر داشته باشد.

۲. در نسخهٔ بحار الأنوار، «فتک (ترور)» به جای «قتل (کشتار)» آمده است.

وعِندَ ذٰلِكَ ثَلاثَةُ خُسوفٍ: خَسفٌ بِالمَشرِقِ، وخَسفٌ بِالمَغرِبِ، وخَسفٌ بِجَزيرَةِ العَرَبِ، وخَرابُ البَصرَةِ عَلىٰ يَدِ رَجُلٍ مِن ذُرِّيَّتِكَ يَتبَعُهُ الزُّنوجُ،[1] وخُروجُ رَجُلٍ مِن وَلَدِ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ، وظُهورُ الدَّجّالِ، يَخرُجُ بِالمَشرِقِ مِن سِجِستانَ[2]، وظُهورُ السُّفيانِيِّ، فَقُلتُ: إلٰهي ومَتىٰ يَكونُ بَعدي مِنَ الفِتَنِ؟

فَأَوحَى اللهُ إلَيَّ وأَخبَرَني بِبَلاءِ بَني اُمَيَّةَ وفِتنَةِ وُلدِ عَمّي، وما يَكونُ وما هُوَ كائِنٌ إلىٰ يَومِ القِيامَةِ، فَأَوصَيتُ بِذٰلِكَ ابنَ عَمّي حينَ هَبَطتُ إلَى الأَرضِ، وأَدَّيتُ الرِّسالَةَ، ولِلّٰهِ الحَمدُ عَلىٰ ذٰلِكَ كَما حَمِدَهُ النَّبِيّونَ، وكَما حَمِدَهُ كُلُّ شَيءٍ قَبلي، وما هُوَ خالِقُهُ إلىٰ يَومِ القِيامَةِ.

۱۳۶۷. **دلائل الإمامة**: أخبَرَني أبو عَبدِاللهِ الحُسَينُ بنُ عَبدِاللهِ، قالَ: حَدَّثَني أبو مُحَمَّدٍ هارونُ بنُ موسَى بنِ أحمَدَ التَّلَّعُكبَرِيُّ، قالَ: حَدَّثَني أبو عَلِيٍّ الحَسَنُ بنُ مُحَمَّدٍ النَّهاوَندِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدِ بنِ نُهَيدٍ الحُصَينِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أبو عَلِيٍّ الشَّهرِيارِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا إبراهيمُ بنُ عَبدِالرَّحمٰنِ، عَن جَعفَرِ بنِ قَرمٍ، عَن هارونَ بنِ حَمّادٍ، عَن مُقاتِلٍ، عَن أميرِ المُؤمِنينَ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ ﷺ:

يا عَلِيُّ، عَشرُ خِصالٍ قَبلَ يَومِ القِيامَةِ، ألا تَسأَلُني عَنها؟ قُلتُ: بَلىٰ، يا رَسولَ اللهِ.

قالَ: اِختِلافٌ وقَتلُ أهلِ الحَرَمَينِ، وَالرّاياتُ السّودُ، وخُروجُ السُّفيانِيِّ، وَافتِتاحُ الكوفَةِ، وخَسفٌ بِالبَيداءِ، ورَجُلٌ مِنّا أهلَ البَيتِ يُبايَعُ لَهُ بَينَ زَمزَمٍ وَالمَقامِ، يَركَبُ

---

۱. لمزيد الاطلاع على هذه العلامة و التي عبر عنها العلامة المجلسي بثورة الزنوج (راجع: بحار الانوار: ج ۵۴ ص ۷۱)

۲. سجستان: من بلاد الفارس وهي جنوبي هراة مدينة بينها وبين هراة ثمانون فرسخاً (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۹۰).

زنگیان، او را پیروی می‌کنند[۱] و قیام مردی از نسل حسین بن علی و ظهور دجّال ـ که از مشرق، از سیستان خروج می‌کند ـ، و ظهور سفیانی".

گفتم: خدای من! پس از من، چه هنگام فتنه‌ها روی می‌دهند؟

خداوند به من وحی نمود و مرا از بلای بنی امیّه و فتنهٔ فرزندان عمویم [عبّاس] و آنچه رخ می‌دهد و رخدادها تا روز قیامت، باخبر کرد، و من هنگامی که به زمین فرود آمدم، آنها را به پسرعمویم [علی] سفارش کردم و پیام را رساندم و خدا را بر این، می‌ستایم، چنان که پیامبران هم او را ستوده‌اند و چنان که هر چیزی پیش از من او را ستوده است و نیز هر آنچه او آفریدگار آن است، تا روز قیامت».[۲]

۱۳۶۷ . **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از مُقاتل، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ ـ: پیامبر خدا ﷺ فرمود ـ: «ای علی! ده چیز پیش از روز قیامت خواهد بود. آیا آنها را از من نمی‌جویی؟».

گفتم: چرا، ای پیامبر خدا!

فرمود: «درگیری و کشتار اهل دو حرم (مکّه و مدینه)، پرچم‌های سیاه، شورش سفیانی، تصرّف کوفه، فرو رفتن [سپاه] در بیداء، مردی از ما اهل بیت که میان [چاه] زمزم و مقام [ابراهیم] با او بیعت می‌شود و گروه‌هایی از مردم عراق و نیکان شام و نجیبان مصر به سوی او ره‌سپار می‌شوند، و شمار یمنی‌ها به اندازهٔ مجاهدان بدر می‌شود و [قبیلهٔ] بنی کلب در جنگ اعماق آنها را دنبال می‌کنند».

گفتم: ای پیامبر خدا! بنی کلب، کیان اند؟

---

۱. برای آگاهی بیشتر از این نشانه که علّامه مجلسی، آن را شورش زنگیان دانسته است، ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۴، ص ۷۱ (م).

۲. کمال الدین: ص ۲۵۰ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۶۸ ح ۱۱.

إلَيهِ عَصائِبُ أهلِ العِراقِ وأبدالُ الشّامِ ونُجَباءُ أهلِ مِصرَ، وتَصيرُ أهلُ اليَمَنِ عِدَّتُهُم عِدَّةَ أهلِ بَدرٍ، فَيَتبَعُهُ بَنو كَلبٍ يَومَ الأعماقِ. قُلتُ: يا رَسولَ اللهِ، ما بَنو كَلبٍ؟

قالَ: هُم أنصارُ السُّفيانِيِّ، يُريدُ قَتلَ الرَّجُلِ الَّذي يُبايَعُ لَهُ بَينَ زَمزَمَ وَالمَقامِ، ويَسيرُ بِهِم فَيُقتَلونَ وتُباعُ ذَرارِيُّهُم عَلىٰ بابِ مَسجِدِ دِمَشقَ، وَالخائِبُ مَن غابَ عَن غَنيمَةِ كَلبٍ ولَو بِعِقالٍ[1].

۱۳۶۸. السنن الواردة في الفتن: حَدَّثَنا أبو مُحَمَّدٍ عَبدُ اللهِ بنُ عَمرٍو المُكَتِّبُ قِراءَةً مِنّي عَلَيهِ، قالَ: حَدَّثَنا عَتّابُ بنُ هارونَ، قالَ: حَدَّثَنَا الفَضلُ بنُ عَبدِ اللهِ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ الصَّمَدِ بنُ مُحَمَّدٍ الهَمدانِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ سِنانٍ القَلانِسِيُّ بِحَلَبَ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ الوَهّابِ الخَزّازُ أبو أحمَدَ الرَّقِّيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مَسلَمَةُ بنُ ثابِتٍ، عَن عَبدِ الرَّحمٰنِ، عَن سُفيانَ الثَّورِيِّ، عَن قَيسِ بنِ مُسلِمٍ، عَن رِبعِيِّ بنِ حِراشٍ[2]، عَن حُذَيفَةَ، قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله:

تَكونُ وَقعَةٌ بِالزَّوراءِ، قالوا: يا رَسولَ اللهِ، ومَا الزَّوراءُ؟ قالَ:

مَدينَةٌ بِالمَشرِقِ بَينَ أنهارٍ يَسكُنُها شِرارُ خَلقِ اللهِ، وجَبابِرَةٌ مِن أُمَّتي، تُقذَفُ بِأربَعَةِ أصنافٍ مِنَ العَذابِ: بِالسَّيفِ، وخَسفٍ، وقَذفٍ، ومَسخٍ.

وقالَ صلى الله عليه وآله: إذا خَرَجَتِ السّودانُ طَلَبَتِ العَرَبَ، يَنكَشِفونَ حَتّىٰ يَلحَقوا بِبَطنِ الأرضِ، أو قالَ بِبَطنِ الأردُنِّ، فَبَينَما هُم كَذٰلِكَ، إذ خَرَجَ السُّفيانِيُّ في سِتّينَ وثَلاثِمِئَةِ راكِبٍ، حَتّىٰ يَأتِيَ دِمَشقَ، فَلا يَأتي عَلَيهِ شَهرٌ حَتّىٰ يُبايِعَهُ مِن كَلبٍ ثَلاثونَ ألفاً، فَيَبعَثُ جَيشاً إلَى العِراقِ فَيَقتُلُ بِالزَّوراءِ مِئَةَ ألفٍ، ويَنحَدِرونَ إلَى

---

۱. العِقالُ: الحَبلُ الذي يُعقَلُ به البَعير (النهاية: ج ۳ ص ۲۸۰ «عقل»).

۲. الظاهر أنّ الصحيح: ربعي بن خِراش.

فرمود: «آنان، یاوران سفیانی اند که قصد کشتن مردی را دارد که میان زمزم و مقام، با او بیعت شده است و او به سمت ایشان حرکت می‌کند و آنها کشته می‌شوند و فرزندانشان بر در مسجد دمشق فروخته می‌شوند و محروم، کسی است که از غنیمت قبیلهٔ کلب، هر چند یک پابند شتر، بی‌بهره بماند».[1]

۱۳۶۸ . **السنن الواردة فی الفتن** ـ با سندش به نقل از حذیفه ـ: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «حادثه‌ای در زوراء[2] روی می‌دهد».

[اصحاب] گفتند: ای پیامبر خدا! زوراء چیست؟

فرمود: «شهری در مشرق، میان چند رود که بدترین خلق خدا و گردنکشان امّتم در آن جا ساکن می‌شوند و با چهار گونه عذاب کوبیده می‌شوند؛ با: شمشیر، فرو شدن در زمین، پرتاب [سنگ] و مسخ شدن».

و فرمود: «هنگامی که سیاهان در پیجویی عرب‌ها بیرون بیایند، [شکست خورده،] می‌گریزند تا به دل زمین (/ دل سرزمین اردن) می‌رسند که این هنگام، سفیانی با سیصد و شصت سوار، خروج می‌کند تا این که به دمشق می‌رسد و هنوز یک ماه نگذشته، سی هزار نفر از قبیلهٔ کلب با او بیعت می‌کنند و او لشکری را روانهٔ عراق می‌کند و در زوراء، صد هزار نفر را می‌کشد و به سوی کوفه سرازیر می‌شوند و آن را غارت می‌کنند و این هنگام، پرچمی از شرق بیرون می‌آید که مردی از قبیلهٔ تمیم به نام شعیب بن صالح، آن را پیش می‌برد و اسیران کوفه را از دست سفیانیان

---

۱. دلائل الإمامة: ص ۴۶۵ ح ۴۵۰.

۲. زوراء، همان بغداد کنونی است.

الكوفَةِ فَيَنهَبونَها، عِندَ ذٰلِكَ تَخرُجُ رايَةٌ مِنَ المَشرِقِ يَقودُها رَجُلٌ مِن بَني تَميمٍ، يُقالُ لَهُ: شُعَيبُ بنُ صالِحٍ، فَيَستَنقِذُ ما في أيديهِم مِن سَبيِ أهلِ الكوفَةِ ويَقتُلُهُم، ويَخرُجُ جَيشٌ آخَرُ مِن جُيوشِ السُّفيانِيِّ إلَى المَدينَةِ، فَيَنهَبونَها ثَلاثَةَ أيّامٍ، ثُمَّ يُسيرونَ إلىٰ مَكَّةَ، حَتّىٰ إذا كانوا بِالبَيداءِ بَعَثَ اللهُ عزوجل جَبرَئيلَ عليه السلام، فَيَقولُ: يا جَبرَئيلُ عَذِّبهُم، فَيَضرِبُهُم بِرِجلِهِ ضَربَةً فَيَخسِفُ اللهُ عزوجل بِهِم، فَلا يَبقىٰ مِنهُم إلّا رَجُلانِ، فَيَقدِمانِ عَلَى السُّفيانِيِّ فَيُخبِرانِهِ خَسفَ الجَيشِ فَلا يَهولُهُ.

ثُمَّ إنَّ رِجالاً مِن قُرَيشٍ يَهرُبونَ إلىٰ قُسطَنطينِيَّةَ، فَيَبعَثُ السُّفيانِيُّ إلىٰ عَظيمِ الرّومِ أنِ ابعَث إلَيَّ بِهِم فِي المَجامِعِ، قالَ: فَيَبعَثُ بِهِم إلَيهِ فَيَضرِبُ أعناقَهُم عَلىٰ بابِ المَدينَةِ بِدِمَشقَ.

قالَ حُذَيفَةُ: حَتّىٰ أنَّهُ يُطافُ بِالمَرأَةِ في مَسجِدِ دِمَشقَ فِي الثَّوبِ عَلىٰ مَجلِسٍ مَجلِسٍ، حَتّىٰ تَأتِيَ فَخِذَ السُّفيانِيِّ فَتَجلِسُ عَلَيهِ، وهُوَ فِي المِحرابِ قاعِدٌ، فَيَقومُ رَجُلٌ مِنَ المُسلِمينَ فَيَقولُ: وَيحَكُم أكَفَرتُم بِاللهِ بَعدَ إيمانِكُم، إنَّ هٰذا لا يَحِلُّ، فَيَقومُ فَيَضرِبُ عُنُقَهُ في مَسجِدِ دِمَشقَ، ويَقتُلُ كُلَّ مَن شايَعَهُ عَلىٰ ذٰلِكَ.

فَعِندَ ذٰلِكَ يُنادي مِنَ السَّماءِ مُنادٍ: أيُّهَا النّاسُ، إنَّ اللهَ عزوجل قَد قَطَعَ عَنكُم مُدَّةَ الجَبّارينَ وَالمُنافِقينَ وأشياعَهُم وأتباعَهُم، ووَلّاكُم خَيرَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَالحَقوا بِهِ بِمَكَّةَ، فَإنَّهُ المَهدِيُّ، وَاسمُهُ أحمَدُ بنُ عَبدِ اللهِ[1].

١٣٦٩. **الملاحم والفتن**: مِن كِتابِ «ثَوابُ الأعمالِ»، قالَ: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَن

---

١. يحتمل قويا وقوع التصحيف او التحريف في هذا الاسم. وفي هامش شرح احقاق الحق: ج ٢٩ ص ٣٢٩ نقلاً عن كتاب الاشاعة لاشراط الساعة: ص ٩٠: «محمّد» بدل «احمد».

می‌رهاند و آنان را می‌کُشد. لشکری دیگر از سفیانی به سوی مدینه می‌روند و آن جا را سه روز غارت می‌کنند و سپس ره‌سپار مکّه می‌شوند و چون به بیداء می‌رسند، خداوندﷻ جبرئیل را روانه می‌کند و می‌فرماید: "ای جبرئیل! آنان را عذاب کن" و او هم با پایش ضربه‌ای به آنان می‌زند و خداوندﷻ آنان را به زمین فرو می‌برد و جز دو تن از آنان باقی نمی‌ماند که بر سفیانی وارد می‌شوند و خبر فرو رفتن لشکر را به او می‌دهند؛ امّا این خبر، او را نمی‌ترساند.

سپس مردانی از قریش به قسطنطنیّه می‌گریزند و سفیانی به بزرگ روم پیام می‌فرستد که همهٔ آنها را به سوی او روانه کند. او هم آنها را به سوی سفیانی روانه می‌کند و وی آنها را بر دروازهٔ شهر دمشق گردن می‌زند، تا آن جا که زن را در لباس [زینتی‌اش] در مسجد دمشق، دست به دست می‌چرخانند تا آن که می‌آید و روی ران سفیانی می‌نشیند، در حالی که او در محراب نشسته است. و مردی از مسلمانان بر می‌خیزد و می‌گوید: وای بر شما! آیا پس از ایمان آوردنتان به خداوند، کفر ورزیدید؟! این نارواست، و سفیانی بر می‌خیزد و او را در مسجد دمشق گردن می‌زند و هر کس دنبال آن را بگیرد، می‌کشد.

این هنگام است که ندادهنده‌ای از آسمان، ندا می‌دهد: ای مردم! خداوند، دست جبّاران و منافقان و دنباله‌روان و پیروان آنها را از سرتان کوتاه کرد و بهترین فرد امّت محمّد را سرپرست شما نمود. پس در مکّه به او ملحق شوید که او همان مهدی و نامش احمد بن عبد الله[1] است».[2]

۱۳۶۹ . **الملاحم و الفتن** ـ به نقل از کتاب ثواب الأعمال، با سندش به نقل از جابر انصاری ـ: پیامبر خداﷺ روزی میان یارانش نشسته بود که جبرئیل بر ایشان فرود آمد و گفت:

---

۱. احتمال تصحیف یا تحریف در این نام، زیاد است (م).

۲. السنن الواردة فی الفتن: ص ۲۶۸ ح ۵۹۷.

إسماعيلَ بنِ مَيمونٍ، عَن نُباتَةَ، عَن حُذَيفَةَ بنِ اليَمانِ، عَن جابِرٍ الأَنصارِيِّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أنَّهُ كانَ ذاتَ يَومٍ جالِساً بَينَ أصحابِهِ إذ هَبَطَ عَلَيهِ جَبرَئيلُ ﷺ فَقالَ: السَّلامُ يُقرِؤُكَ السَّلامَ ويَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالإكرامِ بِالإسلامِ...

فَقالَ لَهُ جَبرَئيلُ: أُبَشِّرُكَ يا رَسولَ اللهِ بِالقائِمِ مِن وُلدِكَ، لا يَظهَرُ حَتّىٰ يَملِكَ الكُفّارُ الخَمسَةَ الأَنهُرِ، فَعِندَ ذٰلِكَ يَنصُرُ اللهُ بَيتَكَ عَلىٰ أهلِ الضَّلالِ، ولَم يُرفَع لَهُم رايَةٌ أبَداً إلىٰ يَومِ القِيامَةِ.

فَسَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ شُكراً لِلّهِ، وأَخبَرَ المُسلِمينَ وقالَ لَهُم: بَدَأَ الإسلامُ غَريباً وسَيَعودُ غَريباً كَما بَدَأَ، فَسُئِلَ عَن ذٰلِكَ فَقالَ: هِيَ الخَمسَةُ الأَنهُرِ الَّتي جَعَلَهَا اللهُ لَنا أهلَ البَيتِ، وهِيَ: سَيحونَ[1] وجَيحونَ[2] وَالفُراتانِ ونيلُ مِصرَ، إذا مَلَكَتِ الكُفّارُ الخَمسَةَ الأَنهُرِ مَلَكَ الإسلامُ شَرقاً وغَرباً، وذٰلِكَ الوَقتَ يَنصُرُ اللهُ أهلَ بَيتي عَلىٰ أهلِ الضَّلالِ، ولَم يُرفَع لَهُم رايَةٌ أبَداً إلىٰ يَومِ القِيامَةِ.[3]

۱۳۷۰. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ أحمَدَ، عَن عُبَيدِاللهِ بنِ موسىٰ، عَن مُحَمَّدِ بنِ موسىٰ، قالَ: أخبَرَني أحمَدُ بنُ أبي أحمَدَ المَعروفُ بِأَبي جَعفَرٍ الوَرّاقُ، عَن

---

۱. سَيْحُون: نهر مشهور كبير بما وراء النهر قرب خُجَندَة بعد سمرقند، يجمد في الشتاء حتّى تجوز على جهده القوافل، وهو في حدود بلاد الترك (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۹۴).

۲. جيحون: هو ـ على ما قيل ـ نهر وراء خراسان عند بلخ، ويخرج من شرقها من إقليم بناحية بلاد الترك، ويجري غرباً ويتمر ببلاد خراسان، ثمّ يخرج من بلاد خوارزم ويجاوزها حتّى ينصب في بحيرتها (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۳۴۵ «جيح»).

۳. يلاحظ في هذا الحديث اضطراب متنه، مضافاً إلى أمر مصدره، ولم نجده في مصدر آخر غير الذي ذكره السيّد ابن طاووس. وإذا صحّ فهو يعني نفوذ الكفّار في العراق وإيران ومصر (معجم أحاديث الإمام المهدي ﷺ: ج ۱ ص ۲۷۴ ح ۱۷۵).

[خداوندِ] سلام، سلامت می‌رساند و تو را ویژهٔ درود و نیز گرامی‌داشت با [فرو فرستادن دین] اسلام نموده است... جبرئیل به پیامبرﷺ گفت: ای پیامبر خدا! تو را به قائم از فرزندانت بشارت می‌دهم. او ظهور نمی‌کند، تا آن که کافران، پنج رود را به تصرّف در آورند و این هنگام، خداوند، خاندانت را در برابر گم‌راهان یاری می‌کند و تا روز قیامت، پرچمی از این گم‌راهان هرگز برافراشته نخواهد شد.

پیامبرﷺ سجدهٔ شکر کرد و به مسلمانان خبر داد و به ایشان فرمود: «اسلام با غربت، آغاز گردید و به زودی، مانند آغازش غریب خواهد شد».

معنای این سخن را پرسیدند. فرمود: «آن پنج رودی است که خداوند، آنها را برای ما اهل بیت قرار داد، و آنها سیحون، جیحون،[1] دجله، فرات و نیل در مصرند. هنگامی که کافران، پنج رود را به چنگ بیاورند، اسلام از شرق تا غرب را به چنگ خواهد آورد و آن، هنگامی است که خداوند، خاندانم را در برابر گم‌راهان یاری می‌دهد و تا روز قیامت، پرچمی از آنان هرگز برافراشته نخواهد شد»[2].[3]

۱۳۷۰. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از مغیرة بن سعید، از امام باقرؑ ـ: امیر مؤمنانؑ فرمود: «هنگامی که دو نیزه با هم درگیر شدند، از هم باز نمی‌شوند، مگر آن که

---

۱. دو رود در آسیای میانه.

۲. متن این حدیث، مضطرب است و مصدر آن هم چندان اعتباری ندارد. این حدیث، در هیچ مصدر دیگری جز آنچه سیّد ابن طاووس ذکر کرده، نیامده است. اگر حدیث درست باشد، به معنای راه پیدا کردن کافران در عراق، ایران و مصر است.

۳. الملاحم و الفتن: ص ۳۶۸ ح ۵۴۰.

إسماعيلَ بنِ عَيّاشٍ، عَن مُهاجِرِ بنِ حَكيمٍ، عَنِ المُغيرَةِ بنِ سَعيدٍ، عَن أبي جَعفَرٍ الباقِرِ ﷺ أنَّهُ قالَ: (قالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ):

إذَا اختَلَفَ الرُّمحانِ بِالشّامِ، لَم تَنجَلِ إلّا عَن آيَةٍ مِن آياتِ اللهِ.

قيلَ: وما هِيَ يا أميرَالمُؤمِنينَ؟ قالَ: رَجفَةٌ تَكونُ بِالشّامِ يَهلِكُ فيها أكثَرُ مِن مِئَةِ ألفٍ، يَجعَلُهَا اللهُ رَحمَةً لِلمُؤمِنينَ وعَذاباً عَلَى الكافِرينَ، فَإذا كانَ ذٰلِكَ فَانظُروا إلىٰ أصحابِ البَراذينِ[1] الشُّهبِ المَحذوفَةِ وَالرّاياتِ الصُّفرِ، تُقبِلُ مِنَ المَغرِبِ، حَتّىٰ تَحُلَّ بِالشّامِ، وذٰلِكَ عِندَ الجَزَعِ الأكبَرِ وَالمَوتِ الأحمَرِ، فَإذا كانَ ذٰلِكَ فَانظُروا خَسفَ قَريَةٍ مِن دِمَشقَ يُقالُ لَها: حَرَستا[2]، فَإذا كانَ ذٰلِكَ خَرَجَ ابنُ آكِلَةِ الأكبادِ مِنَ الوادِي اليابِسِ، حَتّىٰ يَستَوِيَ عَلىٰ مِنبَرِ دِمَشقَ، فَإذا كانَ ذٰلِكَ فَانتَظِروا خُروجَ المَهدِيِّ ﷺ.

۱۳۷۱. كفاية الأثر: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ بنِ مَندَةَ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ الكوفِيُّ المَعروفُ بِأَبِي الحَكَمِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ موسَى بنِ إبراهيمَ، قالَ: حَدَّثَني سُلَيمانُ بنُ حَبيبٍ، قالَ: حَدَّثَني شَريكٌ، عَن حَكيمِ بنِ جُبَيرٍ، عَن إبراهيمَ النَّخَعِيِّ، عَن عَلقَمَةَ بنِ قَيسٍ، قالَ: خَطَبَنا أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ عَلىٰ مِنبَرِ الكوفَةِ خُطبَتَهُ اللُّؤلُؤَةَ، فَقالَ فيما قالَ في آخِرِها:

ألا وإنّي ظاعِنٌ[3] عَن قَريبٍ ومُنطَلِقٌ إلَى المَغيبِ، فَارتَقِبُوا الفِتنَةَ الأُمَوِيَّةَ

---

۱. البِرذَونُ: التركيّ من الخيل، أو الذي أبواه أعجميّان والجمع براذين (اُنظر: مجمع البحرين: ج ۱ ص ۱۳۷ «برذن»).

۲. حَرَسْتا ـ بالتحريك وسكون السين، وتاء فوقها نقطتان ـ: قرية كبيرة عامرة وسط بساتين دمشق على طريق حمص، بينها وبين دمشق أكثر من فرسخ (معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۴۱).

۳. ظَعَنَ: ارتحل والفاعِلُ ظاعِن (المصباح المنير: ص ۳۸۵ «ظعن»).

نشانه‌ای از نشانه‌های خدا پدیدار شود».

گفته شد: آن چیست، ای امیر مؤمنان؟

فرمود: «زلزله‌ای در شام که بیش از صد هزار تن در آن هلاک می‌شوند و خداوند، آن را رحمت مؤمنان و عذاب کافران، قرار می‌دهد و چون چنین شد، به افراد [سوار بر] مرکب‌های دُم (/گوش) بریده، بنگرید و نیز پرچم‌های زردرنگ که از سمت مغرب پیش می‌آیند تا در شام فرود آیند و این به هنگام بی‌تابی بزرگ، و مرگ سرخ است و چون چنین شد، به فرو رفتن روستایی در دمشق به نام حَرَستا[1] بنگرید که چون چنین شود، فرزند [هندِ] جگرخوار از وادی یابس (بیابان خشک) خروج می‌کند تا بر منبر دمشق قرار گیرد و چون چنین شود، خروج مهدی را انتظار برید».[2]

۱۳۷۱. **کفایة الأثر** ـ با سندش به نقل از علقمة بن قیس ـ: امیر مؤمنان علیه السلام بر منبر کوفه، سخنرانی مشهور به مروارید را ایراد کرد و در پایان آن، چنین فرمود: «هان! بی‌گمان، من به زودی، بار سفر می‌بندم و ره‌سپار جهان غیب می‌شوم. فتنهٔ اموی و نیز پادشاهی به گونهٔ پادشاهان ایران را چشم به راه باشید و نیز میراندن آنچه را خداوند، زنده داشته و زنده کردن آنچه را خداوند، میرانده است. برای عبادت، به کنج

---

۱. حَرَستا، آبادی بزرگ و سرسبزی در راه دمشق به حمص و حدود یک فرسخی دمشق است.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۵ ح ۱۶، الغیبة، طوسی: ص ۴۶۱ ح ۴۷۶، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۳ ح ۱۴۴.

وَالمَملَكَةَ الكِسرَوِيَّةَ، وإماتَةَ ما أحياهُ اللهُ وإحياءَ ما أماتَهُ اللهُ، وَاتَّخِذوا صَوامِعَكُم في بُيوتِكُم، وغُضّوا[1] عَلىٰ مِثلِ جَمرِ الغَضىٰ[2]، وَاذكُرُوا اللهَ ذِكراً كَثيراً فَذِكرُهُ أكبَرُ لَو كُنتُم تَعلَمونَ.

ثُمَّ قالَ: وتُبنىٰ مَدينَةٌ يُقالُ لَها زَوراءُ بَينَ دِجلَةَ ودُجَيلٍ وَالفُراتِ، فَلَو رَأَيتُموها مُشَيَّدَةً بِالجِصِّ وَالآجُرِّ، مُزَخرَفَةً بِالذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَاللّازَوَردِ[3] المُستَسقىٰ، وَالمَرمومِ[4] وَالرُّخامِ وأبوابِ العاجِ وَالآبنوسِ[5]، وَالخِيَمِ وَالقِبابِ وَالشّاراتِ[6]، وقَد عُلِيَت بِالسّاجِ وَالعَرعَرِ[7] وَالصَّنَوبَرِ وَالشَّبِّ، وشُيِّدَت بِالقُصورِ[8] وتَوالَت مُلكُ بَنِي الشَّيبَصانِ[9] أربَعَةٌ وعِشرونَ مَلِكاً عَلىٰ عَدَدِ سِنِي المَلكِ[10]، فيهِمُ السَّفّاحُ،

---

۱. في بعض نسخ المصدر و بحار الأنوار: «وعَضّوا» بدل «وغُضّوا». وهو الأنسب والظاهر أنّ ما في المتن تصحيف.

۲. الغَضىٰ: شجر ذو شوك، وخشبه من أصلب الخشب، لذا يكون في فَحمه صلابة (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۱۳۲۴ «غضىٰ»).

۳. الازوَرد: الحجر المعروف (تاج العروس: ج ۵ ص ۲۳۹ «لزورد»).

۴. في بحار الأنوار: «المرمر».

۵. الآبنوس: شجر من فصيلة الابنوسيّات، يعيش في البلدان الحادّة، خشبه ثمين أسود اللون، صلب العود للغاية (المنجد في اللغة: ص ۲ «ابن»).

۶. في بحار الأنوار: «السّتاراتِ».

۷. العرعر: شجر يقال له: الساسم، ويقال له: الشيزي، ويقال: هو شجر يعمل به القطران، ويقال: هو شجر عظيم جبلي لايزال أخضر تسمّيه الفرس: السرو (لسان العرب: ج ۴ ص ۵۶۰ «عرر»).

۸. في المصدر: «والسنوبر والمشبث، وشدت بالقُصورِ»، وما أثبتناه من بحار الأنوار.

۹. في بحار الأنوار: «الشيصبان»، وقال المجلسي في بيانه: اسم الشيطان وإنّما عبّر عنهم [بني العبّاس] بذلك لأنّهم كانوا شرك شيطان. والمشهور أنّ عدد خلفاء بني العبّاس سبعة وثلاثين، ولعلّه ﷺ إنّما عدّ منهم من استقرّ ملكه وامتدّ، لا من تزلزل سلطانه وذهب ملكه سريعاً (بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۵۶) والجدير ذكره أن اغلب هذه الألفاظ ـ مع الالتفات إلى معناها والقرائن التاريخية ـ قد طبقت بعض المترجمين على خلفاء بنى العباس فمثلاً أُطلق المقلاص على المنصور والجموح على المهدى والخدوع على الهادي والمظفر على هارون...».

۱۰. في بحار الأنوار: الكديد، وذكر العلاّمة المجلسي وجوهاً في تفسيرها ولكن لا يرفع الإجمال والإبهام عن العبارة والله العالم.

خانه‌هاتان بخزید و دندان بر جگر بگذارید و خداوند را فراوان یاد کنید، که یادکرد او، بزرگ‌تر است، اگر می‌دانستید».

سپس فرمود: «و شهری به نام زوراء میان دجله و دجیل (دجلهٔ کوچک) و فرات ساخته می‌شود که کاش آن را می‌دیدید! با گچ و آجر، استوار شده و با طلا، نقره، لاجوردِ آب خورده، سنگ مرمر، درهایی از عاج فیل و چوب آبنوس، خیمه‌ها، گنبدها و پرده‌ها، آراسته شده‌اند و آن را با درختان ساج، عرعر، صنوبر و شبّ[1] برافراشته‌اند و در آن، برج و باروهایی فراز آورده‌اند و فرمان‌روایی بنی شیبصان[2] با بیست و چهار پادشاه به تعداد سال‌های فرمان‌روا[3] پشت سر هم ادامه می‌یابد و در

---

۱. در نسخه‌های دیگر، «المشبث» و «الشبب» آمده که به احتمال فراوان، هر سه به یک معنا یعنی زاج سفید باز گردند که در قدیم از آن به همراه ساج و دیگر چیزها، دیوارهایی برافراشته و محکم می‌ساخته‌اند (م).

۲. علّامه مجلسی، «شیصبان» آورده و آن را به معنای شیطان، و مقصود از بنی شیصبان را خلفای بنی عبّاس ـ که شریک شیطان هستند ـ، دانسته است. اشکال این تفسیر، عدم تطابق عدد خلفای بنی عبّاس ـ که سی و هفت نفر بوده‌اند ـ با آنچه در این نقل آمده ـ، یعنی عدد ۲۴ ـ است. علّامه مجلسی در پاسخ این اشکال، ۲۴ نفر یاد شده در حدیث را خلفایی دانسته که سلطنتشان دوام داشته وخیلی کوتاه نبوده است.
گفتنی است که برخی از مترجمان، با توجّه به معنای لفظی نام‌های یاد شده در متن و قرینه‌های تاریخی، بسیاری از آنها را بر خلفای عبّاسی تطبیق کرده‌اند. برای نمونه، مقصود از «مقلاصی» را منصور عبّاسی و «جموح (به معنای چموش)» را مهدی عبّاسی، «خدوع» را هادی، «مظفّر» را هارون، «وثیم» را المطیع بالله، و «ظلام» را القاهر بالله دانسته‌اند (ر.ک: ترجمهٔ رسولی محلّاتی از الإنصاف فی النصّ علی الأئمة الإثنا عشر: ص ۳۳۹).

۳. همان گونه که در پانوشت متن عربی آمده، عبارت، مجمل است و احتمال دارد «مُلک» به معنای سال‌های فرمان‌روایی باشد، هر چند که آن نیز معنایی ندارد.

وَالمِقلاصُ، وَالجَموحُ، وَالخَدوعُ، وَالمُظَفَّرُ، وَالمُؤَنَّثُ، وَالنَّطارُ[١]، وَالكَبشُ، وَالكَيسرُ، وَالمَهتورُ، وَالعَيّارُ، وَالمُصطَلَمُ، وَالمُستَصعَبُ، وَالغُلامُ، وَالرَّهبانِيُّ، وَالخَليعُ، وَاليَسارُ، وَالمُترَفُ، وَالكَديدُ، وَالأَكثَرُ، وَالمُسرِفُ، وَالأَكلَبُ، وَالوَشيمُ، وَالصَّلامُ، وَالغَيوقُ، وتُعمَلُ القُبَّةُ الغَبراءُ ذاتُ الغَلاةِ الحَمراءِ، وفي عَقِبِها قائِمُ الحَقِّ يُسفِرُ عَن وَجهِهِ بَينَ أجنِحَةِ الأَقاليمِ بِالقَمَرِ المُضيءِ بَينَ الكَواكِبِ الدُّرِّيَّةِ.

ألا وإنَّ لِخُروجِهِ عَلاماتٍ عَشَرَةً: أوَّلُها طُلوعُ الكَوكَبِ ذِي الذَّنَبِ ويُقارِبُ مِنَ الجاري[٢]، ويَقَعُ فيهِ هَرجٌ وشَغَبٌ؛ وتِلكَ عَلاماتُ الخِصبِ، و مِنَ العَلامَةِ إلَى العَلامَةِ عَجَبٌ، فَإذَا انقَضَتِ العَلاماتُ العَشَرَةُ إذ ذاكَ يَظهَرُ بِنَا القَمَرُ[٣] الأَزهَرُ، وتَمَّت كَلِمَةُ الإخلاصِ لِلّهِ عَلَى التَّوحيدِ.

١٣٧٢. نهج البلاغة: مِن خُطبَةٍ لَهُ عليه السلام وهِيَ في ذِكرِ المَلاحِمِ: ألا بِأَبي وأُمّي، هُم مِن عِدَّةٍ أسماؤُهُم فِي السَّماءِ مَعروفَةٌ، وفِي الأَرضِ مَجهولَةٌ، ألا فَتَوَقَّعوا ما يَكونُ مِن إدبارِ أُمورِكُم، وَانقِطاعِ وُصَلِكُم، وَاستِعمالِ صِغارِكُم. ذاكَ حَيثُ تَكونُ ضَربَةُ السَّيفِ عَلَى المُؤمِنِ أهوَنَ مِنَ الدِّرهَمِ مِن حِلِّهِ. ذاكَ حَيثُ يَكونُ المُعطىٰ أعظَمَ أجراً مِنَ المُعطي. ذاكَ حَيثُ تَسكَرونَ مِن غَيرِ شَرابٍ، بَل مِنَ النِّعمَةِ وَالنَّعيمِ، وتَحلِفونَ مِن غَيرِ اضطِرارٍ، وتَكذِبونَ مِن غَيرِ إحراجٍ. ذٰلِكَ إذا عَضَّكُمُ البَلاءُ كَما يَعَضُّ القَتَبُ[٤] غارِبَ[٥] البَعيرِ، ما أطوَلَ هٰذَا العَناءَ وأَبعَدَ هٰذَا الرَّجاءَ.

---

١. في بحار الأنوار: «النِّزار»، وفي الموضعين الآخرين منه: «النَّظّار».

٢. في الملاحم والفتن: ص ٢٧٠ ح ٣٩٢ «المحاذي» وفي بحار الأنوار: «الحادي» وهو اسم كوكب.

٣. في المصدر: «القهر»، والتصويب من بحار الأنوار.

٤. القِتب والقَتَب: إكاف البعير. وقيل: هو الإكاف الصغير الذي على قدر سنام البعير (لسان العرب: ج ١ ص ٦٦٠ «قتب»).

٥. الغارب: مقدّم السنام (النهاية: ج ٣ ص ٣٥٠ «غرب»).

آنها سفّاح، مِقلاص، جَموح، خَدوع، مظفّر، مؤنّث، نطار، کبش، کَیسر، مَهتور، عیّار، مُصطَلَم، مستصعب، غلام، رهبانی، خلیع، یسار، مترف، کدید، اکثر، مُسرف، اکلب، وشیم، صلام و غیوق هستند. گنبد [گردون]، قحطی شدید و هلاک کننده‌ای پیش می‌آورد و در پی آن، قائم به حق، همچون ماه درخشان میان ستاره‌های مرواریدسان، از چهره‌اش میان کرانه‌های زمین، پرده برمی‌گیرد.

هان که خروج او ده نشانه دارد: نخستین آنها، طلوع ستارهٔ دنباله‌دار است و به جاری[1] نزدیک است و آشفتگی و آشوب در آن روی می‌دهد و آن، نشانه‌های فراوانی و آسایش است و از هر نشانه‌ای تا نشانهٔ دیگر، شگفتی است و چون نشانه‌های دهگانه به انجام رسند، هنگام آن است که ماه درخشان ما (قائم) پدیدار شود و کلمهٔ یگانهٔ توحید، به کمال رسد [و دین و شعار دیگری نماند]».[2]

۱۳۷۲. **نهج البلاغه**: ـ در سخنرانی امیر مؤمنان﵇ در یاد کرد پیشامدهای ناگوار ـ: فرمود: «هان! پدر و مادرم فدایشان باد! آنها از جملهٔ کسانی اند که نامشان در آسمان، معروف و در زمین، ناشناخته است. هشیار و چشم به راهِ [حوادث آینده همانند] پشت کردن کارهایتان و گسسته شدن پیوندهایتان و روی کار آمدن کوچک‌ترتان باشید آن هنگام، تحمّل ضربهٔ شمشیر، برای مؤمن، آسان‌تر از یافتن درهمی از راه حلال است آن هنگام، عطا شونده پاداشی بیشتر از عطا کننده دارد. آن هنگام، نه از باده، که از نعمت و دوام آن، مست می‌شوید و بی آن که ناگزیر باشید، سوگند یاد می‌کنید و به راحتی دروغ می‌گویید، و آن، هنگامی است که بلا شما را می‌گزد، همان گونه که پالان شتر، کوهانش را می‌گزد. چه طولانی است این رنج و چه دور است این امید!

---

۱. در کتاب ابن طاووس، «المحاذی» و در بحار الأنوار، «الحادی» آمده است که شاید اسم ستاره‌ای باشد.

۲. کفایة الأثر: ص ۲۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۷ ح ۱۵۵.

أيُّهَا النّاسُ ألقوا هٰذِهِ الأَزِمَّةَ الَّتي تَحمِلُ ظُهورُهَا الأَثقالَ مِن أيديكُم، ولا تَصَدَّعوا عَلىٰ سُلطانِكُم فَتَذُمّوا غِبَّ فِعالِكُم. ولا تَقتَحِموا مَا استَقبَلتُم مِن فَورِ نارِ الفِتنَةِ، وأَميطوا[1] عَن سَنَنِها، وخَلّوا قَصدَ السَّبيلِ لَها. فَقَد لَعَمري يَهلِكُ فـي لَـهَبِهَا المُؤمِنُ ويَسلَمُ فيها غَيرُ المُسلِمِ، إنَّما مَثَلي بَينَكُم مَثَلُ السِّراجِ فِي الظُّلمَةِ، يَستَضيءُ بِهِ مَن وَلَجَها، فَاسمَعوا أيُّهَا النّاسُ وعُوا، وأَحضِروا آذانَ قُلوبِكُم تَفهَموا.

۱۳۷۳ . العدد القوية : قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام : إذَا اختَلَفَ رُمُحاتٌ[2] بِالشّامِ، فَهُوَ آيَةٌ مِن آياتِ اللهِ. قيلَ: ثُمَّ ماذا؟ قالَ: ثُمَّ رَجفَةٌ تَكونُ بِالشّامِ، تَهلِكُ فيها مِئَةُ ألفٍ، يَجعَلُهَا اللهُ رَحمَةً لِلمُؤمِنينَ وعَذاباً لِلكافِرينَ. فَإذا كانَ كَذٰلِكَ فَانظُروا إلىٰ أصحابِ البَراذينِ الشُّهبِ وَالرّاياتِ الصُّفرِ، تُقبِلُ مِنَ المَغرِبِ حَتّىٰ تَحُلَّ بِالشّامِ، فَإذا كانَ كَذٰلِكَ فَانتَظِروا خَسفاً بِقَريَةٍ مِن قُرَى الشّامِ، يُقالُ لَها: خرشنا[3]، فَإذا كانَ ذٰلِكَ فَانتَظِرُوا ابنَ آكِلَةِ الأَكبادِ بِالوادِي اليابِسِ. ثُمَّ تُظِلُّكُم فِتنَةٌ مُظلِمَةٌ عَمياءُ مُنكَشِفَةٌ، لا يَغبو[4] مِنها إلّا النُّوَمَةُ.

قيلَ: ومَا النُّوَمَةُ؟ قالَ: الَّذي لا يَعرِفُ النّاسُ ما في نَفسِهِ.

۱۳۷۴ . العدد القوية : قالَ سَلمانُ الفارِسِيُّ رضي الله عنه : أتَيتُ أميرَ المُؤمِنينَ عَلِيَّ بنَ أبي طالِبٍ عليه السلام خالِياً، فَقُلتُ: يا أميرَ المُؤمِنينَ، مَتَى القائِمُ مِن وُلدِكَ؟ فَتَنَفَّسَ الصُّعَداءَ وقالَ:

---

۱. أميطوا: أي تنحّوا واذهبوا (انظر: لسان العرب: ج ۷ ص ۴۰۹ «ميط»).

۲. في المصادر الأخرىٰ: «رُمحانِ»، وهو الصحيح.

۳. في المصادر الأخرىٰ: «خَرَستا»، وهو الصحيح.

۴. في المصادر الأخرىٰ: «لا ينجو»، وهو الصحيح.

ای مردم! زمام مرکب‌های گناهتان را از دستان خود، رها کنید و از گِرد فرمان‌روایتان پراکنده نشوید، که بر فرجام کارتان نکوهش می‌شوید و خود را بی محابا در آتش فتنه‌ای که به پیشوازش رفته‌اید، در نیفکنید و از سر راهش دور شوید و راه را برایش باز کنید که به جانم سوگند، مؤمن در شعله‌اش می‌سوزد و نامسلمان در آن، سالم می‌ماند. مَثَل من میان شما، مانند چراغ در تاریکی است. هر کس دل به تاریکی زند [و نزدیک آید]، از آن نور می‌گیرد. پس ـ ای مردم ـ بشنوید و به خاطر بسپارید و گوش دل حاضر آرید تا نیک دریابید»[۱].[۲]

۱۳۷۳ . **العدد القویّة:** امیر مؤمنان﵇ فرمود: «هنگامی که نیزه‌ها در شام با هم درگیر شوند، آن نشانه‌ای از نشانه‌های خداست».

گفته شد: سپس چه می‌شود؟

فرمود: «زلزله‌ای در شام روی می‌دهد که صدهزار نفر در آن هلاک می‌شوند و خداوند، آن را رحمتی برای مؤمنان و عذابی برای کافران قرار می‌دهد و چون چنین شد، به سوارانِ بر اسبان خاکستری و پرچم‌های زرد بنگرید که از سمت غرب پیش آمده، در شام فرود می‌آیند و چون چنین شد، به زمین فرو رفتن روستایی از آبادی‌های شام را به نام حرستا چشم به راه باشید و این هنگام، منتظر فرزند [هندِ] جگرخواره در وادی یابس (بیابان خشک) نیز باشید. سپس فتنه‌ای آشکار و تاریک کننده و کور بر شما سایه می‌اندازد که جز "نُومَة" از آن نجات نمی‌یابد».

گفته شد: نُومَه چه کسی است؟

فرمود: «آن کسی که مردم از درونش ناآگاه اند».[۳]

۱۳۷۴ . **العدد القویّة:** ـ به نقل از سلمان فارسی ـ : تنها نزد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب﵇ رفتم و گفتم: ای امیر مؤمنان! قائم از نسلت کِی می‌آید؟

---

۱ . برگرفته از ترجمهٔ نهج البلاغه از استاد آیتی با اندکی ویرایش (م).

۲. نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۸۷، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۱۲ ح ۹۸۹.

۳. العدد القویة: ص ۷۶ ح ۱۲۷، الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۵ ح ۱۶ (با عبارت مشابه)، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۱.

لا يَظهَرُ القائِمُ حَتّىٰ يَكونَ أُمورُ الصِّبيانِ[1]، وتَضيعَ حُقوقُ الرَّحمٰنِ، ويُتَغَنّىٰ بِالقُرآنِ، فَإِذا قُتِلَت مُلوكُ بَنِي العَبّاسِ أُولِي العَمىٰ وَالالتِباسِ، أصحابِ الرَّمي عَنِ الأَقواسِ بِوُجوهٍ كَالتِّراسِ، وخُرِّبَتِ البَصرَةُ، هُناكَ يَقومُ القائِمُ مِن وُلدِ الحُسَينِ ﷺ.

۱۳۷۵. **نهج البلاغة**: مِن خُطبَةٍ لَهُ ﷺ وهِيَ مِن خُطَبِ المَلاحِمِ:

ما لي أراكُم أشباحاً بِلا أرواحٍ وأَرواحاً بِلا أشباحٍ، ونُسّاكاً بِلا صَلاحٍ، وتُجّاراً بِلا أرباحٍ، وأَيقاظاً نُوَّماً، وشُهوداً غُيَّباً، وناظِرَةً عَمياءَ، وسامِعَةً صَمّاءَ، ونـاطِقَةً بَكماءَ!

رايَةُ ضَلالَةٍ قَد قامَت عَلىٰ قُطبِها، وتَفَرَّقَت بِشُعَبِها، تَكيلُكُم بِصاعِها، وتَخبِطُكُم بِباعِها؛ قائِدُها خارِجٌ مِنَ المِلَّةِ، قائِمٌ عَلَى الضِّلَّةِ، فَلا يَبقىٰ يَومَئِذٍ مِنكُم إلاّ ثُـفالَةٌ كَثُفالَةِ القِدرِ، أو نُفاضَةٌ كَنُفاضَةِ العِكمِ، تَعرُكُكُم عَركَ الأَديـمِ[2]، وتَـدوسُكُم دَوسَ الحَصيدِ، وتَستَخلِصُ المُؤمِنَ مِن بَينِكُمُ استِخلاصَ الطَّيرِ الحَبَّةَ البَطينَةَ مِن بَينِ هَزيلِ الحَبِّ.

أينَ تَذهَبُ بِكُمُ المَذاهِبُ وتَتيهُ بِكُمُ الغَياهِبُ[3]، وتَخدَعُكُمُ الكَواذِبُ؟ ومِن أينَ تُؤتَونَ، وأَنّىٰ تُؤفَكونَ؟ فَلِكُلِّ أجَلٍ كِـتابٌ، ولِكُـلِّ غَـيبَةٍ إيـابٌ، فَـاستَمِعوا مِـن

---

۱. أي أنّ الصبيان يملكون زمام الأمور.

۲. قال المجلسي ﷺ: «ثُفالة القِدر» بالضمّ: ما ثقل فيه من الطبيخ، وهي كناية عن الأراذل ومن لا ذِكر له بين الناس لعدم الاعتداد بقتلهم.

و«النّفاضة» بالضمّ: ما سقط من النفض. و«العِكم» بالكسر: العِدل... والمراد بها ما يبقىٰ في العِدل بعد التخلية؛ من غُبارٍ أو بقيّة زاد لا يُعبأ به فتُنفض. و«عَركَهُ» كنصره: دلَكَهُ وحَكَّهُ. و«الأديم»: الجِلد، أو المدبوغ منه (بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۴۴).

۳. الغياهب: جمع غيهب وهو الظلمة (لسان العرب: ج ۱ ص ۶۵۳ «غهب»).

امام﵇ آهی سوزناک کشید و فرمود: «قائم ظهور نمی‌کند، تا آن که کارها به دست کودکان بیفتد و حقوق خدای رحمان، تباه شود و با قرآن، آواز بخوانند، و هنگامی که پادشاهان عبّاسی، این کوردلان نیرنگباز و بازیگران با تیر و کمان دارای صورت‌های چون سپر، کشته شوند و بصره ویران شود، آن گاه قائم از نسل حسین، قیام می‌کند».[1]

۱۳۷۵ . **نهج البلاغه:** در یکی از سخنرانی‌های امام علی﵇ در بارهٔ پیشامدهای ناگوار آینده ـ: فرمود: «مرا چه شده است که شما را کالبدهایی بی‌جان و جان‌هایی بی‌کالبد و عابدانی بی‌صلاحیت و تاجرانی بی‌منفعت و بیدارهایی خفته و گواهانی حضور نیافته و بینندگانی کور و شنوندگانی ناشنوا و گویندگانی گنگ می‌بینم؟! پرچم گم‌راهی، بر پای خود ایستاده و شاخه‌های خود را گسترانده و شما را به پیمانهٔ خود، می‌پیماید و با دست خود می‌کوبد. زمامدارش، از دین، بیرون و ایستاده بر گم‌راهی است. در آن روز، جز ته‌مانده‌هایی چون ته‌مانده‌های دیگ، از شما نمی‌ماند و یا خُرده‌هایی چون خُرده‌های فرو ریخته از بارها، و [فتنه] شما را چون پوست دبّاغی می‌کند و به سان گندمِ درو شده می‌کوبد و مؤمن را از میان شما بیرون می‌کشد، آن گونه که پرنده، دانهٔ درشت را از دانهٔ خُرد، بر می‌چیند.

به کجاها می‌روید و کارتان به کجا می‌کشد و تا چند، در تاریکی‌ها سرگردانید و دروغ‌ها فریبتان می‌دهد؟! از کجا می‌آورندتان و به کجایتان باز می‌گردانند؟ هر مهلتی را فرجامی معیّن شده و هر غایبی را باز آمدنی است. از عالم خداشناس خود، گوش گیرید و دل‌هایتان را حاضر آورید و اگر ندایتان داد، بیدار شوید؛ که

---

۱. العدد القویة: ص ۷۵ ح ۱۲۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۵ ح ۱۶۸. نیز، ر.ک: دلائل الإمامة: ص ۴۷۲ ح ۴۶۵.

رَبّانِيّكُم، وأَحضِروهُ قُلوبَكُم، وَاستَيقِظوا إن هَتَفَ بِكُم، وَليَصدُق رائِدُ أهلَهُ، وَليَجمَع شَملَهُ، وَليُحضِر ذِهنَهُ، فَلَقَد فَلَقَ لَكُمُ الأَمرَ فَلقَ الخَرَزَةِ، وقَرَفَهُ قَرفَ الصَّمغَةِ.[1]

فَعِندَ ذٰلكَ أخَذَ الباطِلُ مَآخِذَهُ، ورَكِبَ الجَهلُ مَراكِبَهُ، وعَظُمَتِ الطّاغِيَةُ، وقَلَّتِ الدّاعِيَةُ، وصالَ الدَّهرُ صِيالَ السَّبُعِ العَقورِ، وهَدَرَ[2] فَنيقُ[3] الباطِلِ بَعدَ كُظومٍ[4]، وتَواخَى النّاسُ عَلَى الفُجورِ، وتَهاجَروا عَلَى الدّينِ، وتَحابّوا عَلَى الكَذِبِ، وتَباغَضوا عَلَى الصِّدقِ.

فَإذا كانَ ذٰلِكَ كانَ الوَلَدُ غَيظاً[5]، وَالمَطَرُ قَيظاً[6]، وتَفيضُ اللِّئامُ فَيضاً، وتَغيضُ الكِرامُ غَيضاً، وكانَ أهلُ ذٰلِكَ الزَّمانِ ذِئاباً، وسَلاطينُهُ سِباعاً، وأَوساطُهُ أكّالاً، وفُقَراؤُهُ أمواتاً، وغارَ الصِّدقُ، وفاضَ الكَذِبُ، وَاستُعمِلَتِ المَوَدَّةُ بِاللِّسانِ، وتَشاجَرَ النّاسُ بِالقُلوبِ، وصارَ الفُسوقُ نَسَباً، وَالعَفافُ عَجَباً، ولُبِسَ الإسلامُ لُبسَ الفَروِ مَقلوباً.

۱۳۷۶. الملاحم والفتن ـ فيما رَواهُ السَّليلِيُّ في كِتابِ الفِتَنِ، قالَ ـ: حَدَّثَنا عُمَرُ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدٌ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ القاسِمِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ

---

۱. قال المجلسي ﷺ: «وقرفَهُ قَرف الصمغَة»: أي قشره كما تقشر الصمغة من عود الشجرة وتُقلع؛ لأنّها إذا قُلعت لم يبقَ لها أثر. وهذا مَثَلٌ، والمعنى: أوضَحَ لكم أمرَ الفِتَن أو طريق الحقّ أيضاحاً تامّاً... (بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۴۷).

۲. الهدير: ترديد صوت البعير في خنجرته (النهاية: ج ۵ ص ۲۵۰ «هدر»).

۳. الفَنيقُ: هو الفَحلُ المكرَمُ من الإبل (النهاية: ج ۳ ص ۴۷۶ «فنق»).

۴. ناقة كظوم ونوق كظوم: لا تجترّ (لسان العرب: ج ۱۲ ص ۵۲۰ «كظم»).

۵. قال المجلسي: «وكون الولد غيظاً لكثرة العقوق أو لاشتغال كلّ امرء بنفسه، فيتمنّى أن لا يكون له ولد» (بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۴۷).

۶. القيظ: هو صميم الصيف ويكون شديد الحرّ، وإنّما قال: «والمطر قيظاً»: لأنّ المطر إنّما يُراد للنبات وبرد الهواء. والقيظ ضدّ ذلك (انظر: النهاية: ج ۴ ص ۱۳۲ «قيظ»).

پیشرو کاروان، با اهل آن، باید راست باشد و پراکندگان را گرد آورد و اندیشه‌اش را به کار گیرد. کار برایتان شکافته و پوست کنده است، آن سان که مهره را می‌شکافند و پوست درخت را برای صمغش می‌کَنَند.

این هنگام، باطل در جای خود، قرار می‌گیرد و جهل بر مَرکب‌هایش سوار می‌شود و بیداد، فزونی می‌گیرد و دعوتگر [به حق] اندک می‌شود و روزگار، مانند درنده‌ای وحشی، حمله می‌کند و شتر باطل، پس از خاموشی، نعره بر می‌آورد و مردم بر گناه و بزهکاری، برادر و یار می‌شوند و از دین، دوری می‌کنند و بر دروغ، اتّفاق و با راستی، دشمنی دارند.

و چون چنین شود، فرزند، خشم پدر را بر می‌انگیزد و باران [، کشت را] می‌سوزاند و فرومایگان، درم می‌افشانند و بزرگواران، تهی‌دست می‌مانند و اهل آن روزگار، گرگ، فرمان‌روایانشان درنده، طبقهٔ متوسّط آنها، طعمهٔ آنان و نیازمندانِ آنها، مردگان اند. راستی، سر فرو کرده و دروغ، فراوان (/ گسترده) شده است. با زبان، دوستی می‌کنند و به دل، دشمنی. فسق و فجور، مایهٔ [افتخار و] نسب، و عفّت‌ورزی، مایهٔ شگفتی است و به اسلام، پوستین واژگونه فرو می‌پوشند [و آن را وارونه جلوه می‌دهند]».[1]

۱۳۷۶. **الملاحم و الفتن** ـ از آنچه سلیلی در کتاب الفتن با سندش به نقل از محمّد بن عبد الرحمان، روایت کرده است ـ: امام صادق﵇ فرمود: «برای ما در بصره، حادثهٔ بزرگی روی می‌دهد و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب﵇ فرمود» و آنچه را از حدیث

---

۱. نهج البلاغة: خطبهٔ ۱۰۸، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۴۰.

عَبدِ الرَّحمٰنِ، عَن جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أنَّهُ قالَ:

إنَّ لَنا بِالبَصرَةِ وَقعَةً عَظيمَةً، وقَد قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ عليه السلام، وذَكَرَ ما جَرىٰ مِن حَديثِ عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ صاحِبِ الزِّنجِ وغَيرِهِ.

ثُمَّ قالَ: وتَعودُ دارُ المُلكِ إلَى الزَّوراءِ، وتَصيرُ الأُمورُ شُورىٰ، مَن غَلَبَ عَلىٰ شَيءٍ فَعَلَهُ، فَعِندَ ذٰلِكَ خُروجُ السُّفيانِيِّ، فَيَركَبُ فِي الأَرضِ تِسعَةَ أشهُرٍ يَسومُهُم سوءَ العَذابِ، فَوَيلٌ لِمِصرَ، ووَيلٌ لِلزَّوراءِ، ووَيلٌ لِلكوفَةِ، وَالوَيلُ لِواسِطٍ، كَأنّي أنظُرُ إلىٰ واسِطٍ وما فيها مُخبِرٌ يُخبِرُ، وعِندَ ذٰلِكَ خُروجُ السُّفيانِيِّ، ويَقِلُّ الطَّعامُ، ويُقحَطُ النّاسُ، ويَقِلُّ المَطَرُ، فَلا أرضٌ تُنبِتُ، ولا سَماءٌ تُنزِلُ.

ثُمَّ يَخرُجُ المَهدِيُّ الهادِي المُهتَدِي، الَّذي يَأخُذُ الرّايَةَ مِن يَدِ عيسَى بنِ مَريَمَ.

ثُمَّ خُروجُ الدَّجّالِ مِن بَعدِ ذٰلِكَ، يَخرُجُ الدَّجّالُ مِن «مَيسانِ» نَواحِي البَصرَةِ، فَيَأتي «سَفَوانَ»[1] ويَأتي «سَنامَ»[2] فَيَسحَرُهُما ويَسحَرُ النّاسَ، فَيُمَثَّلانِ كَالثَّريدِ ـ وما هُما بِثَريدٍ ـ مِنَ الجوعِ وَالقَحطِ، إنَّ ذٰلِكَ لَشَديدٌ، ثُمَّ طُلوعُ الشَّمسِ مِن مَغرِبِهِ إلىٰ قِيامِ السّاعَةِ أربَعينَ عاماً، وَاللهُ أعلَمُ ما وَراءَ ذٰلِكَ.

۱۳۷۷. **الغيبة للنعماني**: بِهِ[3] عَنِ الحُصَينِ بنِ عَبدِ الرَّحمٰنِ، عَن أبيهِ عَن جَدِّهِ عَمرِو بنِ سَعدٍ، قالَ: قالَ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام:

لا تَقومُ القِيامَةُ[4] حَتّىٰ تُفقَأَ عَينُ الدُّنيا، وتَظهَرَ الحُمرَةُ فِي السَّماءِ، وتِلكَ دُموعُ

---

۱. سَفَوان: ماء على قدر مرحلة من باب المربد بالبصرة (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۲۵).

۲. سَنام: جَبَلٌ مُشرِفٌ على البصرة إلى جانبه ماء كثير، وهو أول ما يرده الدجّال (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۶۰).

۳. أي أحمد بن محمّد بن سعيد، عن أحمد بن محمّد الدينوري، عن عليّ بن الحسن الكوفي، عن عميرة بنت أوس.

۴. في بحار الأنوار نقلاً عن المصدر: «لا يقوم القائم حتّى...».

علی بن ابی طالب﵇ در بارهٔ زنگیان و غیر آن بود، ذکر نمود و سپس فرمود: «و پایتخت به زواره (بغداد) باز می‌گردد و کارها شورایی می‌شوند، [و] هر کس بر چیزی چیره شود، انجامش می‌دهد. این هنگام سفیانی، خروج می‌کند و نُه ماه در زمین بر کار، سوار می‌شود و آنها را بدگونه عذاب می‌کند. وای بر مصرا! وای بر زوراء! وای بر کوفه! وای بر واسط! گویی به واسط می‌نگرم که در آن، هیچ کس نمانده است که خبری آورد (همه کشته شده‌اند) و این، هنگام خروج سفیانی است و آذوقه کم می‌شود و مردم، دچار قحطی می‌شوند و باران، کاهش می‌یابد و نه زمینی است که گیاهی برویاند و نه آسمانی که ببارد.

سپس مهدی، هدایتگرِ هدایت‌گشته خروج می‌کند؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم می‌گیرد. آن گاه دجّال، خروج می‌کند و از میسان (در نواحی بصره) شورش می‌کند و به سفوان[۱] و سَنام[۲] [دو جای پرآب] می‌آید و آن دو و نیز مردم را سِحر می‌کند و چون گرسنگی و قحطی است، آن دو آب را مانند ترید آب‌گوشت جلوه می‌دهد، در حالی که چنین نیستند. این، [آزمونی] سخت است. سپس خورشید به مدت چهل سال و تا روز قیامت، از مغربش طلوع می‌کند و خدا بهتر می‌داند که در پس آن چه می‌شود».[۳]

۱۳۷۷ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عمرو بن سعد ـ: امیر مؤمنان﵇ فرمود: «قیامت[۴] برپا نمی‌شود، تا آن که چشم دنیا، تباه و سرخی در آسمان، پدیدار شود که حاصل اشک‌های حاملان عرش بر [حال] زمینیان است، تا آن جا که گروهی میان آنان ظهور می‌کنند که بهره‌ای از نیکی ندارند و به فرزند من فرا می‌خوانند،

---

۱ . سفوان، در یک میلی بصره و از مناطق پر آب و درخت است.

۲ . نام آب و کوهی در بصره است.

۳ . الملاحم و الفتن: ص ۲۶۶ ح ۳۸۶.

۴ . متن حدیث در نقل بحار الأنوار، از همین منبع، بدین گونه است: «قائم، قیام نمی‌کند تا آن که...».

حَمَلَةِ العَرشِ عَلىٰ أهلِ الأَرضِ، حَتّىٰ يَظهَرَ فيهِم عِصابَةٌ لاخَلاقَ لَهُم، يَدعونَ لِوَلَدي وهُم بِراءٌ مِن وَلَدي، تِلكَ عِصابَةٌ رَدِيَّةٌ لاخَلاقَ لَهُم، عَلَى الأَشرارِ مُسَلَّطَةٌ، وللجَبابِرَةِ مُفتِنَةٌ، ولِلمُلوكِ مُبيرَةٌ، تَظهَرُ في سَوادِ الكوفَةِ، يَقدَمُهُم رَجُلٌ أسوَدُ اللَّونِ وَالقَلبِ، رَثُّ الدّينِ[1]، لاخَلاقَ لَهُ، مُهَجَّنٌ[2] زَنيمٌ[3] عُتُلٌّ[4]، تَداوَلَتهُ أيدِي العَواهِرِ مِنَ الأُمَّهاتِ مِن شَرِّ نَسلٍ، لاسَقاهَا اللهُ المَطَرَ، في سَنَةِ إظهارِ غَيبَةِ المُتَغَيَّبِ مِن وَلَدي صاحِبِ الرّايَةِ الحَمراءِ، وَالعَلَمِ الأَخضَرِ، أيُّ يَومٍ لِلمُخَيَّبينَ بَينَ الأَنبارِ[5] وهيتَ[6]؟

ذٰلِكَ يَومٌ فيهِ صَيلَمُ الأَكرادِ وَالشُّراةِ[7]، وخَرابُ دارِ القَراعِنَةِ ومَسكَنِ الجَبابِرَةِ، ومَأوَى الوُلاةِ الظَّلَمَةِ، وأُمِّ البِلادِ وأُختِ العادِ، تِلكَ ورَبِّ عَلِيٍّ يا عَمرَو بنَ سَعدٍ بَغدادُ، ألا لَعنَةُ اللهِ عَلَى العُصاةِ مِن بَني أُمَيَّةَ وبَنِي العَبّاسِ، الخَوَنَةِ الَّذينَ يَقتُلونَ الطَّيِّبينَ مِن وُلدي ولا يُراقِبونَ فيهِم ذِمَّتي، ولا يَخافونَ اللهَ فيما يَفعَلونَهُ بِحُرمَتي.

إنَّ لِبَني العَبّاسِ يَوماً كَيَومِ الطَّموحِ[8]، ولَهُم فيهِ صَرخَةٌ كَصَرخَةِ الحُبلىٰ، الوَيلُ

---

۱. الرَّثّ: الخلق الخسيس البالي من كلّ شيء (لسان العرب: ج ۲ ص ۱۵۱ «رثث»). والمراد هنا الضعيف والمضطرب في دينه.

۲. الهجنة من الكلام: ما يعيبك. والهجين: العربيّ ابن الأمَة؛ لأنّه مَعيب... قال ابن حمزة: الهَجين مأخوذ من الهجنة؛ وهي الغِلَظ (لسان العرب: ج ۱۳ ص ۴۳۱ ـ ۴۳۳ «هجن»).

۳. الزَّنيمُ: هو الدعيّ في النَّسَب، المُلحَقُ بالقومِ وليس منهم (النهاية: ج ۲ ص ۳۱۶ «زنم»).

۴. العُتُلُّ: الشديد الجافي، والفَظُّ الغليظُ من الناس (النهاية: ج ۳ ص ۱۸۰ «عتل»).

۵. الأنبار: مدينة على الفرات في غربيّ بغداد، بينهما عشرة فراسخ. سمّيت بذلك لأنّه كان يجمع بها أنابير الحنطة والشعير والقت والتين وقيل غير ذلك. (ر. ك معجم البلدان: ج ۱ ص ۲۵۷).

۶. هِيت: بلدة في العراق على الفرات من نواحي بغداد فوق الأنبار. (راجع: معجم البلدان: ج ۵ ص ۴۲۱).

۷. الشُّراة: تُسمّى الخوارج شُراة؛ لأنّهم زعموا أنّهم شَروا أنفسهم بالجنّة (المصباح المنير: ص ۳۱۲ «شري»).

۸. لم نجد في كتب اللغة والتاريخ ذِكراً لـ«يوم الطموح»، ولكن على أيّ حال فالمقصود بيان شدّة ذلك اليوم وصعوبته عليهم.

در حالی که از او بیزارند. آنان، گروهی پست و بی‌بهره از خوبی انـد؛ فـرمان‌روای شروران و فریب دهندهٔ گردنکشان و هلاک کنندهٔ پادشاهان اند و در دشت کـوفه پدیدار می‌شوند و فرمانده‌شان مردی سیه‌چرده و سیاه‌دل، سست‌عقیده، بی‌بهره از نیکی، فرومایه، تندخو، خشن و بی اصل و نسب است که از زیر دست مـادرانـی تباهکار و از بدترین تبارها بیرون آمده است. خداوند، آنان را از باران [رحـمتش] سیراب نکند، در سال آشکار کردن غیبت فرزندِ غایب شونده‌ام، صـاحب پـرچـم سرخ و درفش سبز! چه روز سختی برای ناامیدان میان شهر انبار[۱] و هیت[۲] است؟

آن، روز مصیبت‌بار کُردها و خوارج است؛ روز ویرانی سرای فرعون‌ها و خانهٔ گردنکشان و جایگاه فرمان‌روایان ستمکار و اُمّ البلاد (مادر شهرها) و اُخت العـاد (همتای شهر عاد)، که به خدای علی سوگند ـ ای عمرو بن سعد ـ، آن، شهر بغداد است.[۳] لعنت خدا بر سرکشان و طاغیان بنی امیّه و بنی عـبّاس؛ خـیانتکارانـی کـه فرزندان پاک مرا می‌کشند و حقّ مرا در این باره پاس نمی‌دارند و در آنچه با حریم من می‌کنند، از خدا نمی‌هراسند!

بی گمان، بنی عبّاس، روزی مانند روز طَموح[۴] خـواهـند داشت کـه مـانند زن آبستن، فریاد خواهند زد. وای بر پیروان فرزندان عبّاس، از جنگی که میان نهاوند[۵]

---

۱. انبار، شهری در ده فرسخی بغداد است.

۲. هیت، از شهرهای عراق و در کنار رود فرات است.

۳. گفتنی است که شهر بغداد در روزگار امام علی‌ؑ هنوز بنا نشده بـود. از ایـن رو، ایـن نـام بـردن، گـونه‌ای پیشگویی ایشان است (م).

۴. به احتمال فراوان، طموح، نام کسی بوده که ماجرای سختی برای او پیش آمده و یا پیش آورده است؛ امّـا در کتب لغت و تاریخ چنین چیزی نیافتیم و ممکن است طموح، همان طماح باشد که ماجرایی با امرؤ القیس داشته و در لسان العرب و تاج العروس در مادّهٔ «طمح» به آن اشاره شده است و در هر حال، ناظر به سختی این روز است.

۵. نهاوند، از شهرهای غربی ایران و در فاصلهٔ حدود صد و پنجاه کیلومتری جنوب غرب همدان است.

لِشيعَةِ وُلدِ العَبّاسِ مِنَ الحَربِ الَّتي سَنَحَ بَينَ نَهاوَندَ[۱] وَالدّينَوَرِ[۲]، تِلكَ حَربُ صَعاليكِ شيعَةِ عَلِيٍّ، يَقدَمُهُم رَجُلٌ مِن هَمَدانَ اسمُهُ (عَلَى) اسمِ النَّبِيِّ ﷺ، مَنعوتٌ مَوصوفٌ بِاعتِدالِ الخَلقِ، وحُسنِ الخُلُقِ، ونَضارَةِ اللَّونِ، لَهُ في صَوتِهِ ضَجاجٌ، وفي أشفارِهِ[۳] وَطَفٌ[۴]، وفي عُنُقِهِ سَطَعٌ[۵]، (أ)فرَقُ الشَّعرِ، مُفَلَّجُ الثَّنايا، عَلىٰ فَرَسِهِ كَبَدرٍ تَمامٍ إذا تَجَلّىٰ عِندَ الظَّلامِ، يَسيرُ بِعِصابَةٍ، خَيرِ عِصابَةٍ آوَت وتَقَرَّبَت ودانَت لِلّهِ بِدينِ تِلكَ الأَبطالِ مِنَ العَرَبِ الَّذينَ يَلحَقونَ حَربَ الكَريهَةِ، وَالدَّبرَةُ يَومَئِذٍ عَلَى الأَعداءِ، إنَّ لِلعَدُوِّ يَومَ ذاكَ الصَّيلَمُ وَالاِستِئصالُ.

۱۳۷۸. الغيبة للنعماني: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ أحمَدَ، قالَ: حَدَّثَنا عُبَيدُ اللهِ بنُ موسَى العَلَوِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ حَمّادٍ الأَنصارِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا إبراهيمُ بنُ عُبَيدِ اللهِ بنِ العَلاءِ، قالَ: حَدَّثَني أبي، عَن أبي عَبدِ اللهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ: أنَّ أميرَ المُؤمِنينَ ﷺ حَدَّثَ عَن أشياءَ تَكونُ بَعدَهُ إلىٰ قِيامِ القائِمِ.

فَقالَ الحُسَينُ: يا أميرَ المُؤمِنينَ، مَتىٰ يُطَهِّرُ اللهُ الأَرضَ مِنَ الظّالِمينَ؟

فَقالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: لا يُطَهِّرُ اللهُ الأَرضَ مِنَ الظّالِمينَ حَتّىٰ يُسفَكَ الدَّمُ الحَرامُ. ـ ثُمَّ ذَكَرَ أمرَ بَني أُمَيَّةَ وبَني العَبّاسِ في حَديثٍ طَويلٍ ـ ثُمَّ قالَ: إذا قامَ القائِمُ بِخُراسانَ، وغَلَبَ عَلىٰ أرضِ كوفانَ ومُلتانَ[۶]، وجازَ جَزيرَةَ بَني كاوانَ، وقامَ مِنّا

---

۱. نَهاوَند: مدينة عظيمة في قبلة همذان بينهما ثلاثة أيّام (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۱۳).

۲. دِينَوَر: مدينة من أعمال الجبل قرب قرميسين، وبين الدينور وهمذان نيف وعشرون فرسخاً (معجم البلدان: ج ۲ ص ۵۴۵).

۳. الشُّفْرُ ـ بالضمّ وقد يُفتح ـ: حرف جفن العين الذي ينبت عليه الشعر (النهاية: ج ۲ ص ۴۸۴ «شفر»).

۴. وفي أشفاره وَطَفٌ: أي في شَعر أجفانه طول (النهاية: ج ۵ ص ۲۰۴ «وطف»).

۵. في عُنُقِه سَطَع: أي ارتفاع وطول (النهاية: ج ۲ ص ۳۶۵ «سطع»).

۶. مُلتان: مدينة من نواحي الهند قرب غزنة، أهلها مسلمون (معجم البلدان: ج ۵ ص ۱۸۹)

و دینور[۱] رخ می‌دهد! آن، جنگِ فقیران پیرو علی به فرماندهی مردی از همدان است که همنام پیامبرﷺ و موصوف به صفاتی مانند خلقت معتدل و خُلق نیکو و زیبایی و شادابی است. صدایی تکان‌دهنده، مژگانی بلند و گردنی کشیده دارد، میان موهایش فرق باز کرده و دندان‌های جلویش از هم فاصله دارند، بر اسب که می‌نشیند، مانند ماه شب چهارده در شب تاریک می‌درخشد. با گروهی حرکت می‌کند که بهترین گروهی است که به خدا پناه برده، به او نزدیکی جسته و به فرمانش گردن نهاده‌اند. آنان، قهرمانان عرب اند که خود را به آن جنگ سخت و ناخوشایند می‌رسانند، و در آن روز، عقب‌نشینی و شکست، از آنِ دشمنان است و آن روز برای دشمن، روز مصیبت و ریشه‌کن شدن است».[۲]

۱۳۷۸ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از عبید الله بن علاء، از امام صادقؑ ـ: امیر مؤمنانؑ از چیزهایی سخن گفت که پس از او تا هنگامهٔ قیام قائم روی می‌دهد. حسینؑ پرسید: ای امیر مؤمنان! خداوند، زمین را چه هنگام از ستمکاران، پاک می‌کند؟

امیر مؤمنانؑ فرمود: «خداوند، زمین را از ستمکاران پاک نمی‌کند، تا آن که خون‌هایی به ناروا ریخته شود».

سپس کار بنی امیّه و بنی عبّاس را در سخنی طولانی ذکر کرد و آن گاه فرمود: «هنگامی که قائم در خراسان قیام می‌کند و بر سرزمین کوفان و مُلتان[۳] غلبه می‌کند و از جزیرهٔ بنی کاوان می‌گذرد و قیام کننده‌ای از ما در گیلان قیام می‌کند و اهالی آبُر[۴]

---

۱. دینور، نام قدیم کرمانشاه و یا نزدیک آن است و در فاصلهٔ حدود صد و چهل کیلومتری غرب همدان است.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۴۷ ح ۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۶ ح ۹۰.
۳. مُلتان، شهری از شبهٔ قارّهٔ هندوستان و نزدیک غزنه است و اهالی آن مسلمان اند.
۴. آبُر، شهری در استان گلستان و نزدیک گرگان است.

قائِمٌ بِجيلانَ، وأَجابَتهُ الآبُرُ[۱] وَالدَّيلَمُ[۲]، وظَهَرَت لِوَلَدي راياتُ التُّركِ مُتَفَرِّقاتٍ فِي الأَقطارِ وَالجَنَباتِ، وكانوا بَينَ هناتٍ[۳] وهَناتٍ، إذا خَرَبَتِ البَصرَةُ، وقامَ أميرُ الإِمرَةِ بِمِصرَ ـ فَحَكىٰ[۷] حِكايَةً طَويلَةً ـ.

ثُمَّ قالَ: إذا جُهِّزَتِ الأُلوفُ، وصُفَّتِ الصُّفوفُ، وقُتِلَ الكَبشُ الخَروفُ، هُناكَ يَقومُ الآخِرُ ويَثورُ الثّائِرُ، ويَهلِكُ الكافِرُ، ثُمَّ يَقومُ القائِمُ المَأمولُ، وَالإِمامُ المَجهولُ، لَهُ الشَّرَفُ وَالفَضلُ، وهُوَ مِن وُلدِكَ يا حُسَينُ، لَا ابنَ مِثلُهُ، يَظهَرُ بَينَ الرُّكنَينِ، في دَريسَينِ[۴] بالِيَينِ، يَظهَرُ عَلَى الثَّقَلَينِ، ولا يُترَكُ فِي الأَرضِ دَمينٌ[۵]، طوبىٰ لِمَن أدرَكَ زَمانَهُ، ولَحِقَ أوانَهُ، وشَهِدَ أيّامَهُ.

۱۳۷۹. الغيبة للطوسي: قَرقارَةُ، عَن نَصرِ بنِ اللَّيثِ المَروَزِيِّ، عَنِ ابنِ طَلحَةَ الجَحدَرِيِّ قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ لَهيعَةَ، عَن أبي زُرعَةَ، عَن عَبدِ اللهِ بنِ رَزينٍ، عَن عَمّارِ بنِ ياسِرٍ، أنَّهُ قالَ: إنَّ دَولَةَ أهلِ بَيتِ نَبِيِّكُم في آخِرِ الزَّمانِ، ولَها أماراتٌ، فَإذا رَأَيتُم فَالزَمُوا الأَرضَ وكُفّوا حَتّىٰ تَجيءَ أماراتُها.

فإذَا استَثارَت عَلَيكُم الرُّومُ وَالتُّركُ، وجُهِّزَتِ الجُيوشُ، وماتَ خَليفَتُكُمُ الَّذي يَجمَعُ الأَموالَ، وَاستُخلِفَ بَعدَهُ رَجُلٌ صَحيحٌ، فَيُخلَعُ بَعدَ سِنينَ مِن بَيعَتِهِ، ويَأتي هَلاكُ مُلكِهِم مِن حَيثُ بَدَأَ، ويَتَخالَفُ التُّركُ وَالرّومُ، وتَكثُرُ الحُروبُ فِي الأَرضِ،

---

۱. الآبر: قرب الإسترآباد (هامش المصدر).

۲. الديلم: جبل سمّوا بأرضهم وهم جبال قرب جيلان، والديلم ماء لبني عبس (مراصد الاطلاع: ج ۲۴ ص ۵۸۱).

۳. هنات وهنات: أي شدائد وأمور عظام (النهاية: ج ۵ ص ۲۷۹ «هنا»).

۴. دَرِس ودِرِس: الخلقان من الثياب (النهاية: ج ۲ ص ۱۱۳ «درس»).

۵. في بحار الأنوار: «الأدنين» بدل «دمين». ودَمَنتُ الأرض مثل دَمَلتُها (لسان العرب: ج ۱۳ ص ۱۵۸ «دمن»). الظاهر أنّ المراد أنّه عليه السلام يُصلح الأراضي ويعمّرُها فلا تبقى أرضٌ مَواتٌ.

و دیلمان[۱] به او می‌پیوندند و پرچم‌های تُرک در همه سوی عالم برای فرزندم پدیدار می‌شوند و میان سختی‌ها و تنگناها قرار می‌گیرند، هنگامی که بصره ویران می‌شود و فرمان‌روای مصر قیام می‌کند».

آن گاه، حکایتی طولانی را حکایت کرد و سپس فرمود: «هنگامی که هزاران نفر تجهیز شوند و صف‌ها بسته شوند و قوچ نر[۲] کشته شود، شخص دیگری در آن جا به پا می‌خیزد و شورشگر بر می‌آشوبد و کافر، هلاک می‌شود. سپس قائمی که چشم به راهش هستند و امام ناشناخته، به پا می‌خیزد؛ امامی که شرف و فضیلت دارد، و ـ ای حسین ـ او از فرزندان توست و هیچ فرزندی مانند او نیست. میان دو رکن [یمانی و حجر الأسود] در دو جامهٔ کهنه ظهور می‌کند و بر همهٔ جِن و انس، پدیدار می‌شود و هیچ جایی را از زمین، ویران نمی‌گذارد. خوشا به حال کسی که آن زمان را درک کند و به دوران او برسد و در روزگار او حاضر است!».[۳]

۱۳۷۹. **الغیبة**، طوسی ـ با سندش به نقل از عمّار بن یاسر ـ: دولت خاندان پیامبرتان، در آخر الزمان است و آن نشانه‌هایی دارد که چون آنها را دیدید، به زمین بچسبید و دست نگه دارید تا نشانه‌هایش بیاید: هنگامی که روم و تُرک بر شما بشورند و لشکرها تجهیز شوند و خلیفهٔ زراندوزتان بمیرد و مردی درستکار جایش را بگیرد و پس از چند سال از حکومت خلع شود. هلاکت فرمان‌روایی‌شان از همان جا می‌آید که آغاز شده بود و ترک و روم با هم مخالفت می‌کنند و جنگ‌ها در زمین فراوان می‌شوند و ندادهنده‌ای از دیوار دمشق ندا می‌دهد: «وای بر زمینیان از شرّی که نزدیک شده است!» و سمت غرب مسجد دمشق به زمین فرو می‌رود و دیوارش فرو می‌ریزد و سه تن در شام پدیدار می‌شوند که همگی به دنبال سلطنت اند:

---

۱. دیلمان، منطقه‌ای در استان گیلان است.

۲. قوچ نر، کنایه از یک سردار نیرومند و جسور است (م).

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۴ ح ۵۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۵ ح ۱۰۴.

ويُنادي مُنادٍ مِن سورِ دِمَشقَ: وَيلٌ لِأَهلِ الأَرضِ مِن شَرٍّ قَدِ اقتَرَبَ، ويُخسَفُ بِغَربِيِّ مَسجِدِها حَتّىٰ يَخِرَّ حائِطُها، ويَظهَرَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ بِالشّامِ كُلُّهُم يَطلُبُ المُلكَ: رَجُلٌ أبقَعُ، ورَجُلٌ أصهَبُ، ورَجُلٌ مِن أهلِ بَيتِ أبي سُفيانَ يَخرُجُ في كَلبٍ، ويُحضِرُ النّاسَ بِدِمَشقَ، ويَخرُجُ أهلُ الغَربِ إلىٰ مِصرَ.

فَإِذا دَخَلوا فَتِلكَ أمارَةُ السُّفيانِيِّ، ويَخرُجُ قَبلَ ذٰلِكَ مَن يَدعو لِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وتَنزِلُ التُّركُ الحيرَةَ، وتَنزِلُ الرّومُ فِلَسطينَ، ويَسبِقُ عَبدُاللهِ حَتّىٰ يَلتَقِيَ جُنودُهُما بِقَرقيسِياءَ[1] عَلَى النَّهرِ، ويَكونُ قِتالٌ عَظيمٌ، ويَسيرُ صاحِبُ المَغرِبِ فَيَقتُلُ الرِّجالَ ويَسبِي النِّساءَ، يَرجِعُ في قَيسٍ، حَتّىٰ يَنزِلَ الجَزيرَةَ السُّفيانِيُّ، فَيَسبِقُ اليَمانِيَّ ويَحوزُ السُّفيانِيُّ ما جَمَعوا. ثُمَّ يَسيرُ إلَى الكوفَةِ، فَيَقتُلُ أعوانَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، ويَقتُلُ رَجُلاً مِن مُسَمَّيهِم.

ثُمَّ يَخرُجُ المَهدِيُّ عَلىٰ لِوائِهِ شُعَيبُ بنُ صالِحٍ، وإذا رَأىٰ أهلَ الشّامِ قَدِ اجتَمَعَ أمرُها عَلَى ابنِ أبي سُفيانَ التَحَقوا[2] بِمَكَّةَ، فَعِندَ ذٰلِكَ تُقتَلُ النَّفسُ الزَّكِيَّةُ وأَخوهُ بِمَكَّةَ ضَيعَةً، فَيُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: أيُّهَا النّاسُ إنَّ أميرَكُم فُلانٌ، وذٰلِكَ هُوَ المَهدِيُّ الَّذي يَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً.

۱۳۸۰. اليقين: وَجَدنا ذٰلِكَ بِخَطِّ المُحَدِّثِ الأَخبارِيِّ مُحَمَّدِ بنِ المَشهَدِيِّ. بِإِسنادِهِ عَن مُحَمَّدِ بنِ القاسِمِ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن مَشايِخِهِ، عَن سُلَيمانَ الأَعمَشِ، عَن جابِرِ بنِ عَبدِاللهِ الأَنصارِيِّ، قالَ: حَدَّثَني أنَسُ بنُ مالِكٍ وكانَ خادِمَ رَسولِ اللهِ ﷺ،

---

۱. بلد على نهر الخابور، وعندها مصبّ الخابور في الفرات. تبعد عن الرّقّة بحوالى ۲۰۰ ميل إلى الجنوب الشرقي منها (اُنظر: معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۲۷ وكتاب جغرافياي تاريخي كشورهاي اسلامي ـ بالفارسية ـ: ج ۱ ص ۳۰۸).

۲. في المصدر: «فَالحَقوا»، وما في المتن أثبتناه من بحار الأنوار.

مردی مبتلا به پیسی، مردی سرخ و سفید، و مردی از خاندان ابوسفیان که با قبیلهٔ کلب خروج می‌کند و مردم را در دمشق حاضر می‌کند و اهل غرب به سوی مصر حرکت می‌کنند.

هنگامی که اینها داخل شوند، فرمان‌روایی سفیانی آغاز می‌شود و پیش از آن، کسی قیام می‌کند که به سوی خاندان محمّد می‌خواند و تُرکان در حیره و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند و عبد الله پیش می‌تازد تا لشکر آن دو در قرقیسا[1] بر کنارهٔ رود با هم رو به رو می‌شوند و جنگ بزرگی در می‌گیرد و فرمانده غرب، حرکت می‌کند و مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند و به [همراه قبیلهٔ] قیس باز می‌گردد تا این که سفیانی در جزیره فرود می‌آید و بر یمانی پیشی می‌گیرد و سفیانی آنچه را آنها گرد آورده‌اند، تصرّف می‌کند و به سوی کوفه حرکت می‌کند و یاران خاندان محمّد را و نیز مردی از افراد بارز و نشاندار آنها را می‌کُشد.

سپس مهدی خروج می‌کند و پرچمش به دست شعیب بن صالح است و چون کار شامیان را به دست فرزند ابو سفیان می‌بینند، خودشان را به مکّه می‌رسانند و این هنگام، نفْس زکیّه و برادرش در مکّه تلف و کشته می‌شوند و ندادهنده‌ای از آسمان، ندا می‌دهد: «ای مردم! فرمان‌روایتان فلان کس است» و او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.[2]

۱۳۸۰ . **الیقین** ـ با سندش به نقل از انس بن مالک، خادم پیامبر خداﷺ ـ: هنگامی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالبؑ از جنگ با نهروانیان باز گشت، در بُراثا فرود آمد که راهبی در آن جا به نام حُباب در صومعه‌اش بود. هنگامی که راهب، صدای فریاد و همهمهٔ لشکر را شنید، از صومعه‌اش به زمین و به لشکر امیرمؤمنانؑ نگریست و

---

۱. شهرکی در حدود دویست میلی جنوب شرقی رقّه و در کنار جایی که نهر خابور به رود بزرگ فرات می‌ریزد.
۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۶۳ ح ۴۷۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۷ ح ۴۵؛ الفتن: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۶۱۹ و ص ۳۰۲ ح ۸۸۲، کنز العمّال: ج ۱۱ ص ۲۷۲ ح ۳۱۴۹۷.

قـالَ:

لَمّا رَجَعَ أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ ﷺ مِن قِتالِ أهلِ النَّهرَوانِ، نَزَلَ بُراثا، وكانَ بِها راهِبٌ في قَلّايَتِهِ[1]، وكانَ اسمُهُ الحُبابَ. فَلَمّا سَمِعَ الرّاهِبُ الصَّيحَةَ وَالعَسكَرَ أشرَفَ مِن قَلّايَتِهِ إلَى الأَرضِ، فَنَظَرَ إلىٰ عَسكَرِ أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ، فَاستَفظَعَ ذٰلِكَ ونَزَلَ مُبادِراً، قالَ: مَن هٰذا، ومَن رَئيسُ هٰذَا العَسكَرِ؟ فَقيلَ لَهُ: هٰذا أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ وقَد رَجَعَ مِن قِتالِ أهلِ النَّهرَوانِ.

فَجاءَ الحُبابُ مُبادِراً يَتَخَطَّى النّاسَ، حَتّىٰ وَقَفَ عَلىٰ أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ فَقالَ: السَّلامُ عَلَيكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ حَقّاً حَقّاً. فَقالَ لَهُ: وما عِلمُكَ بِأَنّي أميرُ المُؤمِنينَ حَقّاً حَقّاً؟ قالَ لَهُ: بِذٰلِكَ أخبَرَنا عُلَماؤُنا وأَحبارُنا. فَقالَ لَهُ: يا حُبابُ. فَقالَ لَهُ الرّاهِبُ: وما عِلمُكَ بِاسمي؟ فَقالَ: أعلَمَني بِذٰلِكَ حَبيبي رَسولُ اللهِ ﷺ.

فَقالَ لَهُ الحُبابُ: مُدَّ يَدَكَ لِأُبايِعَكَ، فَأَنَا أشهَدُ أن لا إلٰهَ إلّا اللهُ، وأَنَّ مُحَمَّداً رَسولُ اللهِ ﷺ، وأَنَّكَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ وَصِيُّهُ.

فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: وأَينَ تَأوي؟ فَقالَ: أكونُ في قَلّايَةٍ لي هاهُنا. فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: بَعدَ يَومِكَ هٰذا لا تَسكُن فيها، ولٰكِنِ ابنِ هاهُنا مَسجِداً وسَمِّهِ بِاسمِ بانيهِ. فَبَناهُ رَجُلٌ اسمُهُ بُراثا، فَسُمِّيَ المَسجِدُ بِبُراثا بِاسمِ الباني لَهُ. ثُمَّ قالَ: ومِن أينَ تَشرَبُ يا حُبابُ؟ فَقالَ: يا أميرَ المُؤمِنينَ، مِن دِجلَةَ هاهُنا. قالَ: فَلِمَ لا تَحفِرُ هاهُنا عَيناً أو بِئراً؟ فَقالَ لَهُ: يا أميرَ المُؤمِنينَ، كُلَّما حَفَرنا بِئراً وَجَدناها مالِحَةً غَيرَ عَذبَةٍ. فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: اِحفَر هاهُنا بِئراً. فَحَفَرَ فَخَرَجَت عَلَيهِم صَخرَةٌ لَم يَستَطيعوا قَلعَها. فَقَلَعَها أميرُ المُؤمِنينَ، فَانقَلَعَت عَن عَينٍ أحلىٰ مِنَ الشَّهدِ

---

۱. القَلِيَّةُ: كالصومعة، واسمها عند النصارى: القَلّاية: وهي بيوت عبادتهم (النهاية: ج ۴ ص ۱۰۵ «قلا»).

بیمناک شد و بی درنگ، به پایین آمد و پرسید: چه کسانی هستید و فرمانده این لشکر کیست؟ به او گفته شد: این، امیر مؤمنان است که از جنگ با نهروانیان باز گشته است.

حُباب بلافاصله از میان مردم گذر کرد و آمد تا نزد امیر مؤمنان﵇ ایستاد و گفت: سلام، بر تو امیر مؤمنان که به حق، امیر مؤمنانی!

امام﵇ به او فرمود: «از کجا می‌دانی که من امیر حقیقی و به حقّ مؤمنانم؟».

راهب گفت: عالمان و دانشمندان ما، از این خبر داده‌اند.

امام﵇ فرمود: «ای حُباب!».

راهب به ایشان گفت: نام مرا از کجا می‌دانی؟

امام﵇ فرمود: «حبیبم، پیامبر خدا ﷺ، مرا بر آن آگاه کرده است».

حباب به ایشان گفت: دستت را پیش بیاور تا با تو بیعت کنم، که من گواهی می‌دهم معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمّد، پیامبر خداست و تو، علی بن ابی طالب، وصیّ او هستی.

امیر مؤمنان﵇ به او فرمود: «در کجا منزل داری؟».

گفت: در صومعه‌ام، این جا.

امیر مؤمنان﵇ به او فرمود: «پس از امروز، دیگر در آن جا منشین؛ بلکه این جا مسجدی بنا کن و آن را به نام بانی‌اش بنام» و مردی به نام بُراثا آن را ساخت و مسجد به نام همو که بانی‌اش بود، نامیده شد.

سپس فرمود: «ای حُباب! از کجا آب می‌نوشی؟».

گفت: ای امیر مؤمنان! از این رود دجله.

فرمود: «پس چرا این جا چشمه یا چاهی حفر نمی‌کنی؟».

حُباب گفت: ای امیر مؤمنان! هر چاهی حفر کردیم، آبش شور بود و شیرین نبود.

امیر مؤمنان﵇ به او فرمود: «این جا چاهی حفر کن». و او حفر کرد و به صخره‌ای برخوردند که نتوانستند آن را از میان بردارند. امیر مؤمنان﵇ آن را بلند

وأَلَذَّ مِنَ الزُّبدِ.

فَقالَ لَهُ: يا حُبابُ، يَكونُ شُربُكَ مِن هٰذِهِ العَينِ، أما إنَّهُ يا حُبابُ، سَتُبنىٰ إلىٰ جَنبِ مَسجِدِكَ هٰذا مَدينَةٌ، وتَكثُرُ الجَبابِرَةُ فيها ويَعظُمُ البَلاءُ، حَتّىٰ أنَّهُ لَيُركَبُ فيها كُلَّ لَيلَةِ جُمُعَةٍ سَبعونَ ألفَ فَرجٍ حَرامٍ. فَإذا عَظُمَ بَلاؤُهُم سَدّوا عَلىٰ مَسجِدِكَ بِقَنطَرَةٍ، ثُمَّ وَابنِهِ مَرَّتَينِ، ثُمَّ وَابنِهِ لا يَهدِمُهُ إلّا كافِرٌ[1]، فَإذا فَعَلوا ذٰلِكَ مُنِعُوا الحَجَّ ثَلاثَ سِنينَ، وَاحتَرَقَت خُضرُهُم، وسَلَّطَ اللهُ عَلَيهِم رَجُلاً مِن أهلِ السَّفحِ[2]، لا يَدخُلُ بَلَداً إلّا أهلَكَهُ وأَهلَكَ أهلَهُ. ثُمَّ ليعد[3] عَلَيهِم مَرَّةً أُخرىٰ، ثُمَّ يَأخُذُهُمُ القَحطُ وَالغَلاءُ ثَلاثَ سِنينَ، حَتّىٰ يَبلُغَ بِهِمُ الجَهدُ. ثُمَّ يَعودُ عَلَيهِم، ثُمَّ يَدخُلُ البَصرَةَ فَلا يَدَعُ فيها قائِمَةً إلّا سَخِطَها وأَهلَكَها وأَهلَكَ[4] أهلَها، وذٰلِكَ إذا عُمِّرَتِ الخَربَةُ وبُنِيَ فيها مَسجِدٌ جامِعٌ. فَعِندَ ذٰلِكَ يَكونُ هَلاكُ أهلِ البَصرَةِ.

ثُمَّ يَدخُلُ مَدينَةً بَناهَا الحَجّاجُ يُقالُ لَها (واسِطُ)[5] فَيَفعَلُ مِثلَ ذٰلِكَ، ثُمَّ يَتَوَجَّهُ نَحوَ بَغدادَ فَيَدخُلُها عَفواً. ثُمَّ يَلتَجِئُ النّاسُ إلَى الكوفَةِ، ولا يَكونُ بَلَدٌ مِنَ الكوفَةِ إلّا تَشَوَّشَ لَهُ الأَمرُ[6].

---

۱. وفي هامش المصدر: «في العبارة إغلاق في جميع النسخ: ففي نسخة: «ثمّ وابنه بنين وابنه لا يهدمه إلّا كافر ثمّ بنياً». وفي نسخة: «ثمّ رأيته نبين ثمّ وابنه لا يهدمه إلّا كافر ثمّ بيتاً». صحّحناه من نسخة المشكاة». وفي بحار الأنوار: فإذا عظم بلاؤهم شدّوا على مسجدك بفطوة ثمّ ـ وابنه بنين ثمّ وابنه لا يهدمه إلّا كافر ثمّ بيتاً.

۲. السَّفْحُ: قرب اليمامة، وهو موضع كانت به وقعة بين بكر بن وائل وتميم (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۲۴).

۳. الظاهر أنّ الصحيح: «لَيَعودُ».

۴. في بحار الأنوار: «أسخَطَ».

۵. واسِط: مدينة متوسطة بين البصرة والكوفة، لأنّ منها إلى كلّ واحدة منها خمسين فرسخاً، بناها الحجّاج بن يوسف الثقفي (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۴۷).

۶. وفي هامش المصدر: وفي العبارة أغلاق. وفي البحار: ولا يكون بلداً من الكوفة تشوش الأمر له. وفي نسخة: وستوسق له الأمر. وفي نسخة المشكاة: إلّا توشوش له الأمر. وفي البحار خ ل: إلّا تستوثق له الأمر.

کرد و آبی شیرین‌تر از عسل و لذیذتر از سرشیر از زیر آن بیرون زد. آن گاه به حُباب فرمود: «ای حباب! از این چشمه بنوش. بدان ـ ای حباب ـ که در کنار این مسجدت، به زودی شهری ساخته می‌شود که فرمان‌روایان گردنکش در آن فراوان می‌شوند و بلا بزرگ می‌گردد، تا آن جا که هر شب جمعه بر هفتاد هزار زن به حرام وارد می‌شوند، و چون بلایشان بزرگ گردد، جلوی مسجدت را با پلی می‌بندند. سپس آن را دوباره بنا کن و سپس آن را بنا کن[۱] که جز کافر ویرانش نمی‌کند و چون چنین کنند، سه سال از حج جلو گرفته می‌شوند و سبزی [و کشت] آنها می‌سوزد و خداوند، مردی را از اهالی سَفح[۲] بر ایشان چیره می‌کند که به شهری وارد نمی‌شود، جز آن که آن شهر و اهلش را هلاک می‌کند و سپس دوباره به سوی آنها باز می‌گردد و سپس سه سال قحطی و گرانی، آنها را فرا می‌گیرد تا این که به مشقّت می‌افتند. سپس دوباره به سوی آنها باز می‌گردد و سپس داخل بصره می‌شود و هیچ چیز سرپایی را باقی نمی‌گذارد، جز آن که بر آن خشم می‌گیرد و اهل آن را نابود می‌کند و این، هنگامی است که خرابی‌ها آباد و مسجدجامعی در آن بنا شده است و این هنگام، اهل بصره هلاک می‌شوند.

سپس وارد شهری می‌شود که حَجّاج، آن را بنا می‌نهد و به آن، واسط[۳] گفته می‌شود و همین کار را با آن می‌کند و سپس رو به سوی بغداد می‌کند و به آسانی (/با نابود کردنش) وارد آن جا می‌شود و آن گاه مردم، به کوفه پناه می‌برند و هیچ یک از مناطق کوفه نیست، جز آن که به فرمانش در می‌آید.[۴]

---

۱. چنان که ملاحظه می‌شود، متن عربی حدیث در این قسمت، به هم ریختگی دارد. گرچه این ترجمه بر اساس بهترین نسخه‌هاست، باز هم متن استواری نیست.

۲. سَفح، نزدیک یمامه و جایی است که میان قبیلهٔ بکر بن وائل و تمیم، جنگی در گرفت.

۳. شهری در عراق میان راه بصره و کوفه.

۴. تشویش در متن اصلی و نیز تعدّد نسخه‌ها، معنا و ترجمه‌های دیگری را نیز محتمل می‌کند.

ثُمَّ يَخرُجُ هُوَ وَالَّذي أدخَلَهُ بَغدادَ نَحوَ قَبري لِيَتَبَشَّهُ، فَيَتَلَقّاهُمَا السُّفيانِيُّ فَيَهزِمُهُما ثُمَّ يَقتُلُهُما. ويَتَوَجَّهُ جَيشٌ نَحوَ الكوفَةِ فَيَستَعبِدُ بَعضَ أهلِها. ويَجيءُ رَجُلٌ مِن أهلِ الكوفَةِ فَيُلجِئُهُم إلىٰ سورٍ، فَمَن لَجَأَ إلَيها أمِنَ. ويَدخُلُ جَيشُ السُّفيانِيِّ إلَى الكوفَةِ فَلا يَدَعونَ أحَداً إلّا قَتَلوهُ، وإنَّ الرَّجُلَ مِنهُم لَيَمُرُّ بِالدُّرَّةِ المَطروحَةِ العَظيمَةِ فَلا يَتَعَرَّضُ لَها، ويَرَى الصَّبِيَّ الصَّغيرَ فَيَلحَقُهُ فَيَقتُلُهُ.

فَعِندَ ذٰلِكَ يا حُبابُ يُتَوَقَّعُ بَعدَها، هَيهاتَ هَيهاتَ، وأُمورٌ عِظامٌ وفِتَنٌ كَقِطَعِ اللَّيلِ المُظلِمِ، فَاحفَظ عَنّي ما أقولُ لَكَ يا حُبابُ.

۱۳۸۱. كمال الدين: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ إبراهيمَ بنِ إسحاقَ ﷺ قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ العَزيزِ بنُ يَحيَى الجَلودِيُّ بِالبَصرَةِ، قالَ: حَدَّثَنَا الحُسَينُ بنُ مُعاذٍ، قالَ: حَدَّثَنا قَيسُ بنُ حَفصٍ، قالَ: حَدَّثَنا يونُسُ بنُ أرقَمَ، عَن أبي سَيّارٍ الشَّيبانِيِّ، عَنِ الضَّحّاكِ بنِ مُزاحِمٍ، عَنِ النَّزّالِ بنِ سَبرَةَ، قالَ: خَطَبَنا أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ ﷺ، فَحَمِدَ اللهَ ﷻ وأثنىٰ عَلَيهِ وصَلّىٰ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وآلِهِ، ثُمَّ قالَ:

سَلوني أيُّهَا النّاسُ قَبلَ أن تَفقِدوني ـ ثَلاثاً ـ، فَقامَ إلَيهِ صَعصَعَةُ بنُ صوحانَ فَقالَ: يا أميرَالمُؤمِنينَ، مَتىٰ يَخرُجُ الدَّجّالُ؟

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ: أُقعُد فَقَد سَمِعَ اللهُ كَلامَكَ وعَلِمَ ما أرَدتَ، وَاللهِ مَا المَسؤولُ عَنهُ بِأعلَمَ مِنَ السّائِلِ، ولٰكِن لِذٰلِكَ عَلاماتٌ وهَيئاتٌ يَتبَعُ بَعضُها بَعضاً كَحَذوِ النَّعلِ بِالنَّعلِ، وإن شِئتَ أنبَأتُكَ بِها؟ قالَ: نَعَم يا أميرَ المُؤمِنينَ.

فَقالَ ﷺ: إحفَظ فَإنَّ عَلامَةَ ذٰلِكَ: إذا أماتَ النّاسُ الصَّلاةَ، وأضاعُوا الأَمانَةَ،

سپس او و کسی که وی را بر بغداد گمارده است، به سوی قبر من می‌آیند تا جسد مرا از آن بیرون بکشند؛ امّا سفیانی با آن دو، رو به رو می‌شود و آن دو را شکست می‌دهد و می‌کشد، و لشکری به سوی کوفه رو می‌کند و برخی از افرادِ آن جا را اسیر می‌کند و مردی از کوفیان می‌آید و آنان را در پناه دیواری قرار می‌دهد که هر کس به آن پناه ببرد، ایمن می‌شود، و لشکر سفیانی وارد کوفه می‌شوند و کسی را نمی‌نهند، جز آن که او را می‌کُشند و افراد آنها بر مروارید بزرگ کنار افتاده، می‌گذرند و به آن کاری ندارند؛ امّا چون پسربچّهٔ خردسالی را ببینند، خود را بـه او رسـانده، وی را می‌کُشند.

ای حباب! این هنگام است کـه پس از آن را انـتظار مـی‌کشند. دور است! دور است! و کارهایی بزرگ و فتنه‌هایی مـانند پـاره‌های شب تـاریک! آنـچه را بـه تـو می‌گویم، به خاطر بسپار، ای حباب!».[1]

۱۳۸۱. **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از نزال بن سَبره ـ: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب﵇ برایمان خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر محمّدﷺ و خـاندانش فرمود: «ای مردم! از من بپرسید، پیش از آن که مرا بجویید و نیابید» و سه بار این را فرمود. پس صعصعة بن صوحان به سوی او برخاست و گـفت: ای امـیر مـؤمنان! دجّال، کِی خروج می‌کند؟

علی﵇ فرمود: «بنشین که خداوند، سخنت را شنید و آنچه را خواستی، دانست. به خدا سوگند، آن که از او پرسیده شده، از آن که پرسیده، آگاه‌تر نیست؛ امّـا ایـن مسئله نشانه‌ها و علامت‌هایی دارد که در پی هم و گام به گام می‌آیند و اگر بخواهی، تو را از آنها باخبر می‌کنم. صعصعه گفت: آری، ای امیر مؤمنان!

فرمود: «حفظ کن، که از نشانه‌های آن است: هنگامی که مردم نماز را بمیرانند و امانت را تباه کنند و دروغ گفتن را حلال بشمرند و ربا بخورند و رشوه بگـیرند و

---

۱. الیقین: ص ۴۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۷ ح ۸۰.

وَاستَحَلُّوا الكَذِبَ، وأَكَلُوا الرِّبا، وأَخَذُوا الرِّشا، وشَيَّدُوا البُنيانَ، وباعُوا الدِّينَ بِالدُّنيا، وَاستَعمَلُوا السُّفَهاءَ، وشاوَرُوا النِّساءَ، وقَطَعُوا الأَرحامَ، وَاتَّبَعُوا الأَهواءَ، وَاستَخَفُّوا بِالدِّماءِ، وكانَ الحِلمُ ضَعفاً، وَالظُّلمُ فَخراً، وكانَتِ الأُمَراءُ فَجَرَةً، وَالوُزَراءُ ظَلَمَةً، وَالعُرَفاءُ[1] خَوَنَةً، وَالقُرّاءُ فَسَقَةً، وظَهَرَت شَهادَةُ الزّورِ، وَاستُعلِنَ الفُجورُ وقَولُ البُهتانِ، وَالإِثمُ وَالطُّغيانُ، وحُلِّيَتِ المَصاحِفُ، وزُخرِفَتِ المَساجِدُ، وطُوِّلَتِ المَناراتُ، وأُكرِمَتِ الأَشرارُ، وَازدَحَمَتِ الصُّفوفُ، وَاختَلَفَتِ القُلوبُ، ونُقِضَتِ العُهودُ، وَاقتَرَبَ المَوعودُ، وشارَكَ النِّساءُ أزواجَهُنَّ فِي التِّجارَةِ حِرصاً عَلَى الدُّنيا، وعَلَت أصواتُ الفُسّاقِ وَاستُمِعَ مِنهُم، وكانَ زَعيمُ القَومِ أرذَلَهُم، وَاتُّقِيَ الفاجِرُ مَخافَةَ شَرِّهِ، وصُدِّقَ الكاذِبُ، وَائتُمِنَ الخائِنُ، وَاتُّخِذَتِ القِيانُ وَالمَعازِفُ، ولَعَنَ آخِرُ هٰذِهِ الأُمَّةِ أوَّلَها، ورَكِبَ ذَواتُ الفُروجِ السُّروجَ، وتَشَبَّهَ النِّساءُ بِالرِّجالِ، وَالرِّجالُ بِالنِّساءِ، وشَهِدَ الشّاهِدُ مِن غَيرِ أن يُستَشهَدَ، وشَهِدَ الآخَرُ قَضاءً لِذِمامٍ بِغَيرِ حَقٍّ عَرَفَهُ، وتُفُقِّهَ لِغَيرِ الدّينِ، وآثَروا عَمَلَ الدُّنيا عَلَى الآخِرَةِ، ولَبِسوا جُلودَ الضَّأنِ عَلىٰ قُلوبِ الذِّئابِ، وقُلوبُهُم أنتَنُ مِنَ الجِيَفِ وأَمَرُّ مِنَ الصَّبِرِ، فَعِندَ ذٰلِكَ الوَحا[2] الوَحا، ثُمَّ العَجَلَ العَجَلَ، خَيرُ المَساكِنِ يَومَئِذٍ بَيتُ المُقدِسِ، ولَيَأتِيَنَّ عَلَى النّاسِ زَمانٌ يَتَمَنّىٰ أحَدُهُم أنَّهُ مِن سُكّانِهِ.

فَقامَ إلَيهِ الأَصبَغُ بنُ نُباتَةَ فَقالَ: يا أميرَ المُؤمِنينَ، مَنِ الدَّجّالُ؟ فَقالَ: ألا إنَّ الدَّجّالَ صائِدُ بنُ الصَّيدِ[3]، فَالشَّقِيُّ مَن صَدَّقَهُ. وَالسَّعيدُ مَن كَذَّبَهُ، يَخرُجُ مِن بَلدَةٍ

---

۱. العُرَفاءُ: جمع عريف، وهو القيّم بأُمور القبيلة أو الجماعة من الناس يلي أُمورهم (النهاية: ج ۳ ص ۲۱۸ «عرف»).

۲. الوَحا الوَحا: أي السرعة السرعة (النهاية: ج ۵ ص ۱۶۳ «وحا»).

۳. في الخرائج والجرائح: «صيّاد» بدل «صيد».

ساختمان‌های بلند بسازند و دین را به دنیا بفروشند و نابخردان را به کار بگمارند و با زنان مشورت کنند و از خویشان ببُرند و از هوس‌ها پیروی کنند و خون‌ها را سبُک بشمرند و بردباری را ناتوانی و ستم را افتخار بپندارند و فرمان‌روایان، نابه‌کار، و وزیران، ستمکار، و مسئولان، خیانتکار و قاریان، تباهکار باشند و گواهیِ دروغ، پدیدار گردد و فسق و فجور و تهمت و نسبت نادرست و گناه و سرکشی هویدا شود و قرآن‌ها را زینت کنند و مسجدها را بیارایند و مناره‌ها را برافرازند و بَدان را گرامی بدارند و صف‌های [نماز] پر و پیوسته و دل‌هایشان با هم ناسازگار باشد و پیمان‌ها شکسته و آنچه وعده داده شده، نزدیک شود و زنان به خاطر حرص دنیا، با همسران خود در تجارت، شریک شوند و صداهای فاسقان، بلند گردد و به آنها گوش بسپارند، و پست‌ترین قوم، بزرگ آنها شود و از فرد نابه‌کار به خاطر شرارتش، بپرهیزند و دروغگو تصدیق شود و امانت را نزد خیانتکار بنهند و بردگان و آوازه‌خوانان را به خدمت گیرند و آخر این امّت، اوّل آن را لعنت کند و زنان بر زین‌ها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شباهت جویند و گواهی دهنده، بی آن که حاضر بوده باشد، گواهی دهد و دیگری بی آن که آن را بداند، گواهی دهد تا حقّی را به عهدهٔ کسی بگذارد و دین را برای غیر آن فرا بگیرند و عمل دنیا را بر آخرت، مقدّم بدارند و در درون، گرگ باشند و در برون، میش بنمایند و دل‌هایشان از مردار، بدبوتر و از بوتهٔ تلخ صبر، تلخ‌تر شود. این هنگام، تند و با شتاب، سریع و بی تأخیر [به قیام بپیوندید] و آن هنگام، بهترینِ جاها، بیت المقدّس است و روزگاری بر مردم می‌آید که هر یک از شما آرزو می‌کند که از ساکنان آن جا باشد».

اصبغ بن نباته به سوی امام﵇ برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! دجّال کیست؟

فرمود: «هان که دجّال، صائد (صید کننده)، پسر صید است! شوربخت، کسی است که او را تصدیق کند و خوش‌بخت، کسی است که او را تکذیب کند. از شهری به نام اصفهان خروج می‌کند؛ از روستایی؛ از آن جا که به یهودیت شناخته می‌شود.

يُقالُ لَها إصفَهانُ، مِن قَريَةٍ تُعرَفُ بِاليَهودِيَّةِ.

عَينُهُ اليُمنىٰ مَمسوحَةٌ، وَالعَينُ الأُخرىٰ في جَبهَتِهِ تُضيءُ كَأَنَّها كَوكَبُ الصُّبحِ، فيها عَلَقَةٌ كَأَنَّها مَمزوجَةٌ بِالدَّمِ، بَينَ عَينَيهِ مَكتوبٌ كافِرٌ، يَقرَؤُهُ كُلُّ كاتِبٍ وأُمِّيٍّ، يَخوضُ البِحارَ وتَسيرُ مَعَهُ الشَّمسُ، بَينَ يَدَيهِ جَبَلٌ مِن دُخانٍ، وخَلفَهُ جَبَلٌ أبيَضُ، يَرَي النّاسُ أنَّهُ طَعامٌ، يَخرُجُ حينَ يَخرُجُ في قَحطٍ شَديدٍ، تَحتَهُ حِمارٌ أقمَرُ، خُطوَةُ حِمارِهِ ميلٌ، تُطوىٰ لَهُ الأَرضُ مَنهَلاً مَنهَلاً، لا يَمُرُّ بِماءٍ إلّا غارَ إلىٰ يَومِ القِيامَةِ، يُنادي بِأَعلىٰ صَوتِهِ، يُسمِعُ ما بَينَ الخافِقَينِ مِنَ الجِنِّ وَالإنسِ وَالشَّياطينِ، يَقولُ: «إلَيَّ أولِيائي، أنَا الَّذي خَلَقَ فَسَوّىٰ، وقَدَّرَ فَهَدىٰ، أنَا رَبُّكُمُ الأَعلىٰ»، وكَذَبَ عَدُوُّ اللهِ، إنَّهُ أعوَرُ يَطعَمُ الطَّعامَ، ويَمشي فِي الأَسواقِ، وإنَّ رَبَّكُمﷻ لَيسَ بِأَعوَرَ، ولا يَطعَمُ ولا يَمشي [فِي الأَسواقِ][1] ولا يَزولُ، تَعالَى اللهُ عَن ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبيراً.

ألا وإنَّ أكثَرَ أتباعِهِ يَومَئِذٍ أولادُ الزِّنا، وأَصحابُ الطَّيالِسَةِ الخُضرِ، يَقتُلُهُ اللهﷻ بِالشّامِ عَلىٰ عَقَبَةٍ تُعرَفُ بِعَقَبَةِ أفيقٍ، لِثَلاثِ ساعاتٍ مَضَت مِن يَومِ الجُمُعَةِ، عَلىٰ يَدِ مَن يُصَلِّي المَسيحُ عيسَى بنُ مَريَمﷺ خَلفَهُ، ألا إنَّ بَعدَ ذٰلِكَ الطّامَّةَ الكُبرىٰ.

قُلنا: وما ذٰلِكَ يا أميرَ المُؤمِنينَ؟ قالَ: خُروجُ دابَّةٍ (مِنَ) الأَرضِ مِن عِندِ الصَّفا، مَعَها خاتَمُ سُلَيمانَ بنِ داوودَ، وعَصا موسىﷺ، يَضَعُ الخاتَمَ عَلىٰ وَجهِ كُلِّ مُؤمِنٍ فَيَنطَبِعُ فيهِ: هٰذا مُؤمِنٌ حَقّاً، ويَضَعُهُ عَلىٰ وَجهِ كُلِّ كافِرٍ فَيَنكَتِبُ: هٰذا كافِرٌ حَقّاً، حَتّىٰ أنَّ المُؤمِنَ لَيُنادي: الوَيلُ لَكَ يا كافِرُ، وإنَّ الكافِرَ يُنادي طوبىٰ لَكَ يا مُؤمِنُ، وَدِدتُ أنّي اليَومَ كُنتُ مِثلَكَ فَأَفوزَ فَوزاً عَظيماً.

ثُمَّ تَرفَعُ الدّابَّةُ رَأسَها فَيَراها مَن بَينَ الخافِقَينِ بِإذنِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ، وذٰلِكَ بَعدَ

---

۱. ما بين المعقوفين أثبتناه من الخرائج والجرائح ومختصر بصائر الدرجات.

چشم راستش ساییده شده است، امّا چشم چپش مانند ستارهٔ صبح در پیشانی‌اش می‌درخشد و لختهٔ خونی در آن دیده می‌شود. میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر»، به گونه‌ای که هر باسواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند. در دریاها فرو می‌رود و خورشید، همراهش حرکت می‌کند. پیش رویَش، کوهی از دود و پشت سرش، کوهی سفید است که مردم آن را خوراک می‌پندارند و هنگامی خروج می‌کند که قحطی شدیدی است. زیر پایَش، درازگوشی سفید است که هر گامش یک میل[1] است و زمین برای او منزل به منزل در نوردیده می‌شود و از آبی نمی‌گذرد، جز آن که تا روز قیامت، در زمین فرو می‌رود. با بالاترین آوایش، ندایی می‌دهد که جِن و انسان و شیطان‌ها از این سو تا آن سوی آسمان، آن را می‌شنوند. او می‌گوید: "دوستانم به سویم بیایند. من کسی هستم که آفریدم و معتدل ساختم، تقدیر کردم و ره نمودم. من، خدای برتر شمایم"؛ ولی دشمن خدا، دروغ می‌بافد! او فرد یک‌چشمی است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، در حالی که خدای شما یک‌چشم نیست، غذا نمی‌خورد و در بازارها راه نمی‌رود و جا به جا نمی‌شود. خداوند، بسیار برتر و والاتر از اینهاست.

هان که بیشتر پیروانش در آن روزگار، زنازادگان هستند و کسانی که ردای سبز به تن دارند. خداوند، او را در شام، بر بالای گردنه‌ای به نام گردنهٔ اَفیق، سه ساعت از روز جمعه گذشته، به دست کسی که عیسی بن مریم﵇ پشت سر او نماز می‌خواند، می‌کشد! به هوش باشید که پس از این واقعه، رویداد دشوار، روی می‌دهد».

گفتیم: آن چیست، ای امیر مؤمنان؟

فرمود: «بیرون آمدن جنبده‌ای از زمین از کوه صفا که مُهر سلیمان و عصای موسی را به همراه دارد. مُهر را بر صورت هر مؤمن که می‌نهد، در آن نقش می‌بندد: "این، مؤمن حقیقی است"، و بر صورت هر کافری که می‌نهد، در آن نوشته می‌شود: "این، کافر حقیقی است"، تا آن جا که مؤمن ندا می‌دهد: "وای بر تو، ای کافر!" و کافر ندا می‌دهد: "خوشا به حال تو، ای مؤمن! دوست داشتم که امروز مانند تو باشم و به رستگاری بزرگی برسم".

---

۱. میل، واحد مسافت و یک سوم فرسنگ است.

طُلوعِ الشَّمسِ مِن مَغرِبِها، فَعِندَ ذٰلِكَ تُرفَعُ التَّوبَةُ، فَلا تَوبَةٌ تُقبَلُ ولا عَمَلٌ يُرفَعُ، و﴿لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَـٰنُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمَـٰنِهَا خَيْرًا﴾[1].

ثُمَّ قالَ ﷺ: لا تَسأَلوني عَمّا يَكونُ بَعدَ هٰذا، فَإِنَّهُ عَهِدَ عَهِدَهُ إِلَيَّ حَبيبي رَسولُ اللهِ ﷺ أن لا أُخبِرَ بِهِ غَيرَ عِترَتي.

قالَ النَّزّالُ بنُ سَبرَةَ: فَقُلتُ لِصَعصَعَةَ بنِ صوحانَ: يا صَعصَعَةُ، ما عَنىٰ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ بِهٰذا؟ فَقالَ صَعصَعَةُ: يَابنَ سَبرَةَ، إنَّ الَّذي يُصَلّي خَلفَهُ عيسَى بنُ مَريَمَ ﷺ، هُوَ الثّاني عَشَرَ مِنَ العِترَةِ، التّاسِعُ مِن وُلدِ الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، وهُوَ الشَّمسُ الطّالِعَةُ مِن مَغرِبِها، يَظهَرُ عِندَ الرُّكنِ وَالمَقامِ فَيُطَهِّرُ الأَرضَ، ويَضَعُ ميزانَ العَدلِ فَلا يَظلِمُ أحَدٌ أحداً؛ فَأَخبَرَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ، أنَّ حَبيبَهُ رَسولَ اللهِ ﷺ عَهِدَ إلَيهِ أن لا يُخبِرَ بِما يَكونُ بَعدَ ذٰلِكَ غَيرَ عِترَتِهِ الأَئِمَّةِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِم أجمَعينَ[2].

۱۳۸۲. مختصر بصائر الدرجات: خُطبَةٌ لِمَولانا أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ تُسَمَّى المَخزونَ وهِيَ... أيُّهَا النّاسُ! سَلوني قَبلَ أن تَفقِدوني، لَأَنَا بِطُرُقِ السَّماءِ أعلَمُ مِنَ العالِمِ بِطُرُقِ الأَرضِ، أنَا يَعسوبُ المُؤمِنينَ، وغايَةُ السّابِقينَ، ولِسانُ المُتَّقينَ، وخاتِمُ الوَصِيّينَ، ووارِثُ النَّبِيّينَ، وخَليفَةُ رَبِّ العالَمينَ، أنَا قَسيمُ النّارِ، وخازِنُ الجِنانِ، وصاحِبُ الحَوضِ، وصاحِبُ الأَعرافِ، فَلَيسَ مِنّا أهلَ البَيتِ إمامٌ إلّا وهُوَ عارِفٌ بِجَميعِ أهلِ وِلايَتِهِ، وذٰلِكَ قَولُ اللهِ تَبارَكَ وتَعالىٰ: ﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[3].

---

۱. الأنعام: ۱۵۸.

۲. قال المؤلّف في آخره: وحدّثنا أبو بكر محمّد بن عمر بن عثمان بن الفضل العقيلي الفقيه، قال: حدّثنا أبو عمر (و) محمّد بن جعفر بن المظفّر، وعبد الله بن محمّد بن عبد الرحمن الرازي، وأبو سعيد عبد الله بن محمّد بن موسى بن كعب الصيداني، وأبو الحسن محمّد بن عبد الله بن صبيح الجوهري، قالوا: حدّثنا أبو يعلى بن أحمد بن المثنّى الموصلي، عن عبد الأعلى بن حمّاد النرسي، عن أيّوب، عن نافع، عن ابن عمر، عن رسول الله ﷺ بهذا الحديث مثله سواء.

۳. الرعد: ۷.

آن گاه جُنبده سرش را بالا می‌آورد و هر که میان دو کرانهٔ آسمان است، به اذن خداوندِ با جلال و شکوه، او را می‌بیند و این، پس از طلوع خورشید از مغرب روی می‌دهد. این هنگام است که دیگر توبه‌ای به کار نیست و نه توبه‌ای پذیرفته می‌شود و نه عملی بالا می‌رود و **﴿ایمان کسی که پیش‌تر ایمان نیاورده و یا در مدّت ایمان داشتنش کار خیری نکرده، سودی برایش ندارد﴾**».

سپس فرمود: «پس از این را دیگر از من نپرسید که آن، عهدی میان من و حبیبم، پیامبر خداﷺ، است و آن را جز به خاندانم نمی‌گویم».

به صعصعة بن صوحان گفتم: ای صعصعه! مقصود امیر مؤمنانؑ از این، چه بود؟

صعصعة گفت: ای ابن سبره! کسی که عیسی بن مریمؑ پشت سرش نماز می‌خواند، دوازدهمین نسل از عترت پیامبرﷺ است؛ نهمین نسل از فرزندان حسین بن علیؑ و همان خورشید طلوع کننده از مغرب، که میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم]، ظهور و زمین را پاک می‌نماید و ترازوی عدالت را می‌نهد و هیچ کس به دیگری ستم نمی‌کند، و امیر مؤمنانؑ خبر داد که حبیبش، پیامبر خداﷺ، با او عهد کرده است که آنچه را پس از آن روی می‌دهد، به کسی جز عترتش یعنی امامان ـ که درودهای خداوند بر همهٔ آنان باد ـ خبر ندهد.[1]

۱۳۸۲ . **مختصر بصائر الدرجات:** خطبه‌ای از آنِ مولا یمان، امیر مؤمنانؑ که «مخزون» نامیده می‌شود و بخشی از آن چنین است: «ای مردم! از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید، که من به راه‌های آسمان، آگاه‌تر از راه‌های زمین هستم. من، بزرگِ مؤمنان هستم و مقصدِ مسابقه دهندگان و زبان متّقیان و خاتم وصیّان و وارث پیامبران و جانشین خدای جهانیان. من، قسمت کنندهٔ دوزخ، خازن بهشت، صاحب حوض و صاحب اعراف هستم. هیچ امامی از ما اهل بیت نیست، جز آن که همهٔ ولایتمندان خود را می‌شناسد و این، همان سخن خدای ـ تبارک و تعالی ـ است که می‌فرماید: **﴿تو تنها، هشدار دهنده‌ای و هر قومی،**

---

۱. کمال الدین: ص ۵۲۵ ح ۱، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۰، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۳۳ ح ۵۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۹۲ ح ۲۶؛ دستور معالم الحکم: ص ۱۰۴، کنز العمّال: ج ۱۴ ص ۶۱۲ ح ۳۹۷۰۹ (به نقل از ابن منادی و هر دو منبع اخیر با عبارت مشابه).

ألا أيُّها النّاسُ! سَلوني قَبلَ أن تَشغَرَ[1] بِرِجلِها فِتنَةٌ شَرقِيَّةٌ، وتَطَأَ في خِطامِها[2] بَعدَ مَوتٍ وحَياةٍ، أو تَشِبَّ نارٌ بِالحَطَبِ الجَزلِ غَربِيَّ الأَرضِ، ورافِعَةٌ ذَيلَها تَدعو يا وَيلَها بِذَحلَةٍ[3] أو مِثلِها، فَإِذَا استَدارَ الفَلَكُ قُلتَ: ماتَ أو هَلَكَ، بِأَيِّ وادٍ سَلَكَ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾.[4]

ولِذٰلِكَ آياتٌ وعَلاماتٌ: أوَّلُهُنَّ إحصارُ الكوفَةِ بِالرَّصَدِ وَالخَندَقِ، وتَحريقُ الزَّوايا[5] في سِكَكِ الكوفَةِ، وتَعطيلُ المَساجِدِ أربَعينَ لَيلَةً، وتَخفِقُ رايـاتٌ ثَلاثٌ حَولَ المَسجِدِ الأَكبَرِ، يُشبِهنَ بِالهُدىٰ، القاتِلُ وَالمَقتولُ فِي النّارِ، وقَتلٌ كَثيرٌ، ومَوتٌ ذَريعٌ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ بِظَهرِ الكوفَةِ في سَبعينَ، وَالمَذبوحُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، وقَتلُ الأَسبَعِ[6] المُظَفَّرِ صَبراً في بَيعَةِ الأَصنامِ، مَعَ كَثيرٍ مِن شَياطينِ الإِنسِ.

وخُروجُ السُّفيانِيِّ بِرايَةٍ خَضراءَ وصَليبٍ مِن ذَهَبٍ، أميرُها رَجُلٌ مِن كَلبٍ، وَاثنَي عَشَرَ أَلفَ عِنانٍ مِن خَيلٍ يَحمِلُ السُّفيانِيَّ مُتَوَجِّهاً إِلىٰ مَكَّةَ وَالمَدينَةِ، أميرُها أَحَدٌ مِن بَني أُمَيَّةَ، يُقالُ لَهُ خُزَيمَةُ، أطمَسُ العَينِ الشِّمالِ، عَلىٰ عَينِهِ طَرفَةٌ[7] تَميلُ بِالدُّنيا، فَلا تُرَدُّ لَهُ رايَةٌ حَتّىٰ يَنزِلَ المَدينَةَ، فَيَجمَعُ رِجالاً ونِساءً مِن آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَيَحبِسُهُم في دارٍ بِالمَدينَةِ يُقالُ لَها: دارُ أَبِي الحَسَنِ الأُمَوِيُّ، ويَبعَثُ خَيلاً في طَلَبِ

---

١. في المصدر: «تشرع»، والتصويب من بحار الأنوار.

٢. في المصدر: «خطانها»، والتصويب من بحار الأنوار.

٣. الذَّحل: الثأر (مجمع البحرين: ج ١ ص ٦٢٦ «ذحل»).

٤. الإسراء: ٦.

٥. في بعض النسخ وفي كتاب سرور أهل الإيمان: «تخريق الروايا» راجع: ص٢١٨ ح ١٢٨٢.

٦. في بحار الأنوار: «الأسبغ».

٧. طَرْفَةٌ: نقطة حمراء من الدم تحدّث في العين من ضربة وغيرها (الصحاح: ج ٤ ص ١٣٩٥ «طرف»).

هدایتگری دارد﴾.

ای مردم! از من بپرسید، پیش از آن که فتنه‌ای شرقی بالا بگیرد و پس از مرگ و زندگی، به هر سو براند و یا آتشی از مغرب در هیزم [فتنه] افتد و دامنش را برچیند و فریاد انتقام و خونخواهی سر دهد، و چون روزگار بچرخد و بگویی: مرده یا هلاک شده است و معلوم نیست به کجا رفته است، در آن روز، تأویل این آیه: ﴿**سپس پیروزی بر آنها را دوباره بهرهٔ شما می‌کنیم و با دارایی‌ها و پسران به شما یاری می‌رسانیم و شمار شما را افزون‌تر می‌گردانیم**﴾ محقق می‌شود و این، نشانه‌ها و علامت‌هایی دارد: نخستین آنها، محاصرهٔ کوفه با نگهبان و خندق کندن است و سپس سوزاندن پایهٔ خانه‌ها[1] در کوچه‌های کوفه، و تعطیل کردن مسجدها به مدّت چهل شب، و فرود آمدن سه پرچم، گرداگرد مسجد بزرگ که مشابه پرچم [و سپاه] هدایت اند ـ [؛ ولی بر هدایت نیستند و] قاتل و مقتول در آتش اند ـ، و کشتاری فراوان، و مرگ سخت و کشته شدن نفْس زکیّه در پشت کوفه به همراه هفتاد نفر، و [فردی] سربریده میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم]، و بازداشت و کشته شدن اسبغ مظفّر به خاطر بیعت با بت‌ها، به همراه بسیاری از آدمیان شیطان‌صفت، و خروج سفیانی با پرچمی سبز و نشان صلیب طلایی ـ که فرمانده‌اش مردی از قبیلهٔ کلب است ـ و دوازده هزار اسب که سفیانی [و سربازانش] را به سوی مکّه و مدینه می‌برند و فرمانده‌شان، یکی از امویان به نام خزیمه است، که چشم چپش محو شده و بر چشم او لختهٔ خونی رو به پایین است و پرچمی از او باز گردانده [و شکست خورده] نمی‌شود تا در مدینه فرود می‌آید و مردان و زنانی را از خاندان محمّدﷺ در خانه‌ای در مدینه به نام خانهٔ ابو الحسن اموی گرد می‌آورد و سوارانی را در پی مردی از خاندان محمّدﷺ می‌فرستد که برخی از مستضعفان مکّه به گرد او جمع شده‌اند و فرمانده‌شان

---

۱. در برخی نسخه‌ها، «دریدن شترهای آبکش» آمده است.

رَجُلٍ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، قَدِ اجتَمَعَ إلَيهِ رِجالٌ مِنَ المُستَضعَفينَ بِمَكَّةَ، أميرُهُم رَجُلٌ مِن غَطَفانَ، حَتّىٰ إذا تَوَسَّطُوا الصَّفايحَ البيضَ بِالبَيداءِ، يُخسَفُ بِهِم، فَلا يَنجو مِنهُم أحَدٌ إلّا رَجُلٌ واحِدٌ يُحَوِّلُ اللهُ وَجهَهُ فِي قَفاهُ، لِيُنذِرَهُم ولِيَكونَ آيَةً لِمَن خَلفَهُ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾[1].

ويَبعَثُ السُّفيانِيُّ مِئَةً وثَلاثينَ ألفاً إلَى الكوفَةِ، فَيَنزِلونَ بِالرَّوحاءِ وَالفاروقِ ومَوضِعِ مَريَمَ وعيسىٰ ﷺ بِالقادِسِيَّةِ، ويَسيرُ مِنهُم ثَمانونَ ألفاً حَتّىٰ يَنزِلُوا الكوفَةَ، مَوضِعَ قَبرِ هودٍ ﷺ بِالنُّخَيلَةِ[2]، فَيَهجُموا عَلَيهِ يَومَ زينَةٍ، وأَميرُ النّاسِ جَبّارٌ عَنيدٌ يُقالُ لَهُ الكاهِنُ السّاحِرُ، فَيَخرُجُ مِن مَدينَةٍ يُقالُ لَها: الزَّوراءُ، في خَمسَةِ الآفٍ مِنَ الكَهَنَةِ، ويَقتُلُ عَلىٰ جِسرِها سَبعينَ ألفاً، حَتّىٰ يَحتَمِيَ النّاسُ الفُراتَ ثَلاثَةَ أيّامٍ مِنَ الدِّماءِ ونَتنِ الأَجسامِ، ويَسبي مِنَ الكوفَةِ أبكاراً لا يُكشَفُ عَنها كَفٌّ ولا قِناعٌ، حَتّىٰ يوضَعنَ فِي المَحامِلِ، يُزلِفُ بِهِنَّ الثُّوَيَّةَ[3] وهِيَ الغَرِيَّينِ.

ثُمَّ يَخرُجُ مِنَ الكوفَةِ مِئَةُ ألفٍ بَينَ مُشرِكٍ ومُنافِقٍ، حَتّىٰ يَضرِبوا دِمَشقَ، لا يَصُدُّهُم عَنها صادٌّ، وهِيَ إرَمُ ذاتُ العِمادِ، وتُقبِلُ راياتُ شَرقِيِّ الأَرضِ لَيسَت بِقُطنٍ ولا كَتّانٍ ولا حَريرٍ، مُختَمَةً في رُؤوسِ القَنا بِخاتَمِ السَّيِّدِ الأَكبَرِ، يَسوقُها رَجُلٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، يَومَ تُطَيَّرُ بِالمَشرِقِ، يوجَدُ ريحُها بِالمَغرِبِ كَالمِسكِ الأَذفَرِ، يَسيرُ الرُّعبُ أمامَها شَهراً.

ويَخلُفُ أبناءُ سَعدِ السَّقّاءِ بِالكوفَةِ طالِبينَ بِدِماءِ آبائِهِم، وهُم أبناءُ الفَسَقَةِ، حَتّىٰ

---

۱. سبأ: ۵۱.

۲. النُّخَيلَةُ: موضع قرب الكوفة على سمت الشام (معجم البلدان: ج ۵ ص ۲۷۸).

۳. الثُّوَيَّة: موضع قريب من الكوفة، وقيل: بالكوفة، وقيل: خَرِيبَة إلى جانب الحيرة على ساعة منها (معجم البلدان: ج ۲ ص ۸۷).

مردی از قبیلهٔ غطفان است، تا آن گاه که چون سفیانیان از سنگ‌های پهن و سفید بیداء می‌گذرند، در زمین فرو می‌روند و هیچ کس از آنان جز یک مرد نجات نمی‌یابد که خداوند، صورت او را به پشتش می‌چرخاند تا آنها را هشدار دهد و نشانه‌ای برای پس از آنها باشد و آن روز، تأویل این آیه: **﴿کاش آنان را می‌دیدی که چه سان هراسان اند و گریزی ندارند و از جایی نزدیک، گرفته شده‌اند!﴾** محقّق می‌شود.

و سفیانی، صد و سی هزار نفر به سوی کوفه روانه می‌کند و آنان در روحاء، فاروق و جایگاه مریم و عیسی﵇ در قادسیّه، فرود می‌آیند و هشتاد هزار نفر از آنان حرکت می‌کنند و در کوفه در جایگاه قبر هود﵇ در نُخَیله[1] فرود می‌آیند و در یک روز جشن، به آن حمله می‌کنند و فرمانده مردم، گردنکش لجوجی است که او را کاهن و ساحر می‌نامند و به همراه پنج هزار کاهن از شهری به نام زوراء خروج می‌کند و بر روی پل کوفه، هفتاد هزار نفر کشته می‌شوند، تا آن جا که مردم، سه روز به خاطر خون و بوی بد اجساد، از رود فرات، دوری می‌کنند و دخترانی از کوفه به اسارت می‌گیرند که پرده از دست و رویشان گشوده نشده است تا آن که در درون محمل‌هایشان گذاشته می‌شوند و آنها را تا نزدیک ثویّه،[2] ـ یعنی همان غریّین ـ می‌برند.

سپس صدهزار نفر منافق و مشرک از کوفه بیرون می‌آیند تا به سوی دمشق بروند و هیچ کس نمی‌تواند جلویشان را بگیرد و آن جا همان [باغ] ارم با ستون‌های افراشته است و پرچم‌های مشرق‌زمین پیش می‌آیند که از پنبه و کتان و ابریشم نیستند و بر سر نیزه‌ها با مُهر سَرور اکبر، مُهر خورده‌اند و مردی از خاندان محمّدﷺ آنها را پیش می‌راند. روزی که این پرچم‌ها در شرق به اهتزاز درمی‌آیند، بوی خوشش چون مُشک در مغرب احساس می‌شود و ترس از او به فاصلهٔ یک ماه جلوتر [به دل دشمنش] می‌افتد.

و پسران سعد سقّا، در طلب خون پدرانشان بر تخت کوفه می‌نشینند و آنان

---

۱. نُخَیله، نخلستان کوچکی در نزدیک کوفه و بر سر راه آن به سوی شام که محلّ اردوهای نظامی بوده است.

۲. ثویّه، جایی نزدیک کوفه است و غریّین نیز همان جاست و به منطقهٔ دفن امام علی﵇ گفته می‌شود.

تَهجُمُ عَلَيهِم خَيلُ الحُسَينِ ﷺ، يَستَبِقانِ كَأَنَّهُما فَرَسا رِهانٍ، شُعثٌ غُبرٌ أصحابُ بَواكي وقَوارِحَ، إذ يَضرِبُ أحَدُهُم بِرِجلِهِ باكِيَةً يَقولُ: لا خَيرَ في مَجلِسٍ بَعدَ يَومِنا هٰذا، اللّٰهُمَّ فَإِنَّا التّائِبونَ الخاشِعونَ الرّاكِعونَ السّاجِدونَ، فَهُمُ الأَبدالُ الَّذينَ وَصَفَهُمُ اللهُ ﷻ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ﴾[1]، وَالمُطَهَّرونَ نُظَراؤُهُم مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

ويَخرُجُ رَجُلٌ مِن أهلِ نَجرانَ راهِبٌ مُستَجيبٌ لِلإمامِ، فَيَكونُ أوَّلَ النَّصارىٰ إجابَةً، ويَهدِمُ صَومَعَتَهُ ويَدُقُّ صَليبَها، ويَخرُجُ بِالمَوالي وضُعَفاءِ النّاسِ وَالخَيلِ، فَيَسيرونَ إلَى النُّخَيلَةِ بِأعلامِ هُدىً، فَيَكونُ مُجتَمَعُ النّاسِ جَميعاً مِنَ الأَرضِ كُلِّها بِالفاروقِ، وهِيَ مَحَجَّةُ أميرِ المُؤمِنينَ ﷺ، وهِيَ ما بَينَ البُرسِ[2] وَالفُراتِ، فَيُقتَلُ يَومَئِذٍ فيما بَينَ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ ثَلاثَةُ الآفٍ مِنَ اليَهودِ وَالنَّصارىٰ، يَقتُلُ بَعضُهُم بَعضاً، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَىٰهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَٰهُمْ حَصِيدًا خَٰمِدِينَ﴾[3] بِالسَّيفِ وتَحتَ ظِلِّ السَّيفِ.

ويَخلُفُ مِن بَنِي الأَشهَبِ الزّاجِرُ اللَّحظِ في أُناسٍ مِن غَيرِ أبيهِ هُرّاباً، حَتّىٰ يَأتوا سِبطَرىٰ عُوَّذاً بِالشَّجَرِ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأْسَنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُواْ وَٱرْجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُونَ﴾[4]، ومَساكِنُهُمُ الكُنوزُ الَّتي غَلَبوا عَلَيها[5] مِن أموالِ المُسلِمينَ، ويَأتيهِم يَومَئِذٍ الخَسفُ وَالقَذفُ

---

۱. البقرة: ۲۲۲.

۲. بُرْس ـ بالضمّ ـ: موضع بأرض بابل، به آثار لبخت نصّر وتلّ مفرط العلوّ يسمّى صرح البُرس (معجم البلدان: ج ۱ ص ۳۸۴).

۳. الأنبياء: ۱۵.

۴. الأنبياء: ۱۲ و ۱۳.

۵. في بحار الأنوار: «غنموا» بدل «غلبوا عليها».

فرزندانی نابه‌کارند و سواران حسین﵇ بر آنها می‌تازند و چنان بر هم پیشی می‌جویند که گویی دو اسب مسابقه اند؛ ژولیده، غبارآلود، گریان و زخم زننده. هنگامی که یک تن از آنان گریه‌کنان پای بر زمین می‌کوبد و می‌گوید: در نشستن، پس از امروز، خیری نیست. خدایا! ما توبه‌کار، فرو افتاده‌ایم و به تعظیم و احترام، سرمان را خم کرده، به آستانت نهاده‌ایم. آنان، همان نیکانی هستند که خداوندﷻ این گونه توصیفشان کرده است: ﴿خداوند، توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد﴾ و پاکان، امثال آنان از خاندان محمّدﷺ هستند.

و مرد راهبی از نجران، به اجابت ندای امام بر می‌خیزد که نخستین مسیحیِ پاسخگو به امام است و صومعه‌اش را ویران می‌کند و صلیب خود را می‌شکند و با آزاد شدگان و مردمان ضعیف و سواران، خروج می‌کند و با پرچم‌های هدایتشان به سوی نخیله می‌روند و همهٔ مردمان [که یار اویند] از سراسر زمین در فاروق [در کوفه] گرد هم می‌آیند که همان راه آمد و شد امیر مؤمنان﵇ بوده است، میان بُرس[1] و رود فرات و آن روز، میان مشرق و مغرب، سه هزار یهودی و مسیحی کشته می‌شوند که برخی از آنها، خود، یکدیگر را می‌کشند و آن روز، تأویل این آیه محقّق می‌شود: ﴿و هماره، سخن آنان [حاکم] بود تا چون گیاهِ درو شده‌ای ساقطشان کردیم﴾ با شمشیر و زیر سایهٔ شمشیر.

و از فرزندان اشهب[2] فریاد زننده و حرام‌زاده‌ای که با گوشهٔ چشم [متکبّرانه] به مردم نگاه می‌کند، بر تخت فرمان‌روایی می‌نشیند و می‌گریزند تا با ناز و تکبّر به درخت، پناه بیاورند و آن روز، تأویل این آیه است: ﴿و هنگامی که عذاب ما را حس کردند، ناگهان از آن می‌گریختند. مگریزید و به آنچه در آن کام می‌راندید و نیز خانه‌هایتان باز گردید، باشد که از شما بازخواست کنند﴾ و خانه‌هایشان، همان گنج‌هایی است که از دارایی‌های

---

۱. برس، جایی میان کوفه و شهر حلّه و محلّ آثاری از بخت النصر به روزگار حاکمیتش بر بابل است.

۲. اشهب، به معنای خاکستری، کار دشوار، سپاه گران و با جنگ‌افزار فراوان و یا روز پرصاعقه آمده و ممکن است نام قبیله‌ای باشد (م).

وَالمَسخُ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ بِبَعِيدٍ﴾[1].

ويُنادي مُنادٍ في شَهرِ رَمَضانَ مِن ناحِيَةِ المَشرِقِ عِندَما تَطلُعُ الشَّمسُ: يا أهلَ الهُدَى اجتَمِعوا، ويُنادي مِن ناحِيَةِ المَغرِبِ بَعدَما يَغيبُ الشَّمسُ: يا أهلَ الضَّلالَةِ[2] اجتَمِعوا، ومِنَ الغَدِ عِندَ الظُّهرِ تُكَوَّرُ[3] الشَّمسُ فَتَكونُ سَوداءَ مُظلِمَةً، وَاليَومَ الثّالِثَ يُفَرَّقُ بَينَ الحَقِّ وَالباطِلِ بِخُروجِ دابَّةِ الأَرضِ، وتُقبِلُ الرّومُ إلىٰ قَريَةٍ بِساحِلِ البَحرِ عِندَ كَهفِ الفِتيَةِ، ويَبعَثُ اللهُ الفِتيَةَ مِن كَهفِهِم إلَيهِم، [مِنهُم][4] رَجُلٌ يُقالُ لَهُ تِمليخا، وَالآخَرُ كمسلمينا، وهُما الشّاهِدانِ المُسلِمانِ[5] لِلقائِمِ، فَيَبعَثُ أحَدَ الفِتيَةِ إلَى الرّومِ فَيَرجِعُ بِغَيرِ حاجَةٍ، ويَبعَثُ بِالآخَرِ فَيرجِعُ بِالفَتحِ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾،[6] [ثُمَّ يَبعَثُ اللهُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوجاً لِيُرِيَهُم ما كانوا يوعَدونَ][7] فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذَا الآيَةِ: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾[8] وَالوَزعُ خَفَقانُ أفئِدَتِهِم.

ويَسيرُ الصِّدّيقُ الأكبَرُ بِرايَةِ الهُدىٰ وَالسَّيفِ ذِي[9] الفَقارِ وَالمِخصَرَةِ[10]، حَتّىٰ يَنزِلَ أرضَ الهِجرَةِ مَرَّتَينِ وهِيَ الكوفَةُ، فَيَهدِمُ مَسجِدَها ويَبنيهِ عَلىٰ بِنائِهِ الأَوَّلِ، ويَهدِمُ

---

۱. هود: ۸۳.

۲. في بحار الأنوار: «الهدى» بدل «الضلالة».

۳. في بحار الأنوار: «بعد تَكَوُّرٍ».

۴. ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار.

۵. في المصدر: «الشهداء المسلمون»، وما في المتن أثبتناه من بحار الأنوار.

۶. آل عمران: ۸۳.

۷. سقط ما بين المعقوفين من المصدر وأثبتناه من بحار الأنوار.

۸. النمل: ۸۳ والآية: ويوم نحشر...

۹. في المصدر: «ذو»، والتصويب من بحار الأنوار.

۱۰. المِخصَرَةُ: ما يختصره الإنسان بيده فيمسكه من عصا أو عكّازة أو مقرعة أو قضيب (النهاية: ج ۲ ص ۳۶ «خصر»).

مسلمانان به زور و غلبه گرفته‌اند و در آن روز، [عذاب‌های] فرو رفتن به زمین، پرتاب شدن و مسخ گشتن، بر آنها فرود می‌آیند و در آن روز، تأویل این آیه: ﴿و آن [عذاب]، از ستمگران دور نیست﴾ خواهد بود.

و منادی‌ای در ماه مبارک رمضان از سمت مشرق به هنگام طلوع خورشید، ندا می‌دهد: "ای اهل هدایت! گرد آیید" و منادی‌ای از سمت مغرب، پس از غروب خورشید، ندا می‌دهد: "ای اهل گمراهی! گرد آیید" و فردای آن روز، هنگام ظهر، خورشید، در هم پیچیده و تاریک و سیاه می‌گردد، و روز سوم، با بیرون آمدن جنبندهٔ زمین، حق از باطل، جدا می‌شود و رومیان به سوی آبادی‌ای در ساحل دریا، کنار غار اصحاب کهف، پیش می‌آیند و خداوند، آن جوانان را از غارشان به سوی آنان بر می‌انگیزد و میان ایشان، مردی است به نام تملیخا، و مرد دیگری است به نام کمسلمینا که هر دو، گواهانی مسلمان برای قائمؑ هستند و قائمؑ یکی از جوانان اصحاب کهف را به سوی روم روانه می‌کند؛ ولی بدون موفّقیت باز می‌گردد و آن دیگری را روانه می‌کند و او با پیروزی باز می‌گردد و آن روز، تأویل این آیه است: ﴿و هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه، گردن نهادهٔ فرمان اویند﴾. سپس خداوند، دسته‌ای از هر امّتی را روانه می‌کند تا آنچه را وعده داده شده بودند به ایشان بنماید و آن روز، تأویل این آیه است: ﴿و روزی که از هر امتی، دسته‌ای از آنان را که نشانه‌های ما را دروغ می‌خواندند، گرد می‌آوریم و سپس باز داشته می‌شوند﴾ و باز داشته شدن، یعنی تپش [و اضطراب] دل‌هایشان.

و صدّیق اکبر با پرچم هدایت و شمشیر ذو الفقار و چوب‌دستی [پیامبرﷺ] حرکت می‌کند تا در سرزمینی که دو بار به آن هجرت شده است ـ یعنی کوفه ـ، فرود آید و مسجد آن را منهدم می‌کند و بر پایهٔ اوّلش بنا می‌نهد و خانه‌های جبّارانِ

ما دونَهُ مِن دورِ الجَبابِرَةِ، ويَسيرُ إلَى البَصرَةِ حَتّىٰ يُشرِفَ عَلىٰ بَحرِها، ومَعَهُ التّابوتُ وعَصا موسىٰ، فَيَعزِمُ عَلَيهِ فَيَزفِرُ زَفرَةً بِالبَصرَةِ فَتَصيرُ بَحراً لُجّيّاً فَيُغرِقُها[1]، لا يَبقىٰ فيها غَيرُ مَسجِدِها كَجُؤجُؤِ[2] السَّفينَةِ عَلىٰ ظَهرِ الماءِ.

ثُمَّ يَسيرُ إلىٰ حَرورا[3] ثُمَّ يُحرِقُها ويَسيرُ مِن بابِ بني أسَدٍ، حَتّىٰ يَزفِرَ زَفرَةً في ثَقيفٍ وهُم زَرعُ فِرعَونَ، ثُمَّ يَسيرُ إلىٰ مِصرَ فَيَعلو مِنبَرَهُ ويَخطُبُ النّاسَ، فَتَستَبشِرُ الأَرضُ بِالعَدلِ، وتُعطِي السَّماءُ قَطرَها، وَالشَّجَرُ ثَمَرَها، وَالأَرضُ نَباتَها، وتَتَزَيَّنُ لِأَهلِها، وتَأمَنُ الوَحوشُ حَتّىٰ تَرتَعِيَ في طُرُقِ الأَرضِ كَأَنعامِهِم، ويُقذَفُ في قُلوبِ المُؤمِنينَ العِلمُ، فَلا يَحتاجُ مُؤمِنٌ إلىٰ ما عِندِ أخيهِ مِنَ العِلمِ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿يُغْنِ ٱللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِۦ﴾[4]، وتُخرِجُ لَهُمُ الأَرضُ كُنوزَها، ويَقولُ القائِمُ ﷺ: كُلوا هَنيئاً بِما أسلَفتُم فِي الأَيّامِ الخالِيَةِ[5]، فَالمُسلِمونَ يَومَئِذٍ أهلُ صَوابٍ لِلدّينِ، أُذِنَ لَهُم فِي الكَلامِ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾[6].

فَلا يَقبَلُ اللهُ يَومَئِذٍ إلّا دينَهُ الحَقَّ، ألا لِلّهِ الدّينُ الخالِصُ، فَيَومَئِذٍ تَأويلُ هٰذِهِ الآيَةِ: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّا نَسُوقُ ٱلْمَآءَ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِۦ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَٰمُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ * وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ * قُلْ يَوْمَ ٱلْفَتْحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِيمَٰنُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ * فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَٱنتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ﴾[7]، فَيَمكُثُ

---

۱. لا توجد كلمة «فيغرقها» في بحار الأنوار.

۲. الجُؤجُؤ: الصدرُ (النهاية: ج ۱ ص ۲۳۲ «جؤجؤ»).

۳. حروراء: قرية بظاهر الكوفة (معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۴۵).

۴. النساء: ۱۳۰.

۵. إشارة إلى الآية ۲۴ من سورة الحاقّة.

۶. الفجر: ۲۲.

۷. السجدة: ۲۷ ـ ۳۰.

پیرامون آن را ویران می‌کند و به سوی بصره حرکت می‌کند تا به دریایش می‌رسد، و تابوت و عصای موسی همراه اوست و چنان اراده می‌کند و در بصره می‌دمد و دریایی پدید می‌آید و آب، همهٔ آن را فرا می‌گیرد و جز مسجدش از آن باقی نمی‌ماند، مانند سینهٔ کشتی که از آب، بیرون و نمایان می‌ماند.

آن گاه به سوی حروراء (روستایی در پشت کوفه) می‌رود و آن را آتش می‌زند و از دروازهٔ بنی اسد حرکت می‌کند تا این که در [سرزمین] ثقیف ـ که همان زراعت فرعون اند ـ نیز می‌دمد [و آن جا را شعله‌ور می‌کند] و سپس به سوی مصر می‌رود و از منبر آن بالا می‌رود و برای مردم سخن می‌راند. پس، زمین از عدالت، شادمان می‌شود و آسمان، بارانش را و درخت، میوه‌اش را و زمین، گیاهش را عطا می‌کند و زمین، خود را برای زمینیان می‌آراید و حیوانات وحشی، چنان ایمن و آسوده‌خاطر می‌شوند که مانند چهارپایانشان در جادّه‌های زمین می‌چرند، و دانش به دل‌های مؤمنان، راه می‌یابد و مؤمنی نیست که به دانش برادرش نیازمند باشد و آن روز، تأویل این آیه محقّق می‌شود: **﴿خداوند، هر یک را از گشایش خود، بی‌نیاز می‌کند﴾** و زمین، اندوخته‌هایش را برایشان بیرون می‌آورد و قائم﵇ می‌گوید: "بخورید. گوارایتان باد به پاداش آنچه در روزهای گذشته پیش فرستادید!"،[1] و مسلمانان در آن روزگار، بر دین و عقیده‌ای درست اند و به آنان اجازهٔ سخن گفتن داده شده است و آن روز، تأویل این آیه است: **﴿و [فرمان] پروردگارت و نیز فرشتگان، صف به صف می‌آیند﴾**.

و خداوند در آن روز، جز دین حقّش را نمی‌پذیرد. به هوش باشید که دین خالص، از آنِ خداوند است و در آن روز، تأویل این آیه است: **﴿آیا ندیده‌اند که ما آب را به سوی سرزمین بی‌گیاه می‌رانیم و با آن زراعتی پدید می‌آوریم که چهارپایان آنان و خودشان از آن می‌خورند؟ آیا نمی‌بینند؟ و می‌گویند: اگر راست می‌گویید، این پیروزی [وعده داده شده به مؤمنان] کی خواهد بود؟ بگو: در روز پیروزی، ایمان کافران به آنان سودی نمی‌رساند و مهلت هم نمی‌یابند. پس، از آنها روی بگردان و منتظر باش که آنان نیز منتظرند﴾** و از روز قیامش تا روز درگذشتش، سیصد و

---

۱. اشاره به آیهٔ ۲۴ از سورهٔ حاقّه است.

فيما بَينَ خُروجِهِ إلىٰ يَومِ مَوتِهِ ثَلاثَمِئَةِ سَنَةٍ ونَيِّفاً، وعِدَّةُ أصحابِهِ ثَلاثُمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ، مِنهُم تِسعَةٌ مِن بَني إسرائيلَ، وسَبعونَ مِنَ الجِنِّ، ومِئَتانِ وأَربَعَةٌ وثَلاثونَ: فيهِم سَبعونَ الَّذينَ غَضَبوا لِلنَّبِيِّ ﷺ إذ هَجَتهُ[1] مُشرِكو قُرَيشٍ، فَطَلَبوا إلىٰ نَبِيِّ اللهِ ﷺ أن يَأذَنَ لَهُم في إجابَتِهِم، فَأَذِنَ لَهُم حَيثُ نَزَلَت هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ وَسَيَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٖ يَنقَلِبُونَ﴾[2]. وعِشرونَ مِن أهلِ اليَمَنِ مِنهُمُ المِقدادُ بنُ الأَسوَدِ ومِئَتانِ وأَربَعَةَ عَشَرَ الَّذينَ كانوا بِساحِلِ البَحرِ مِمّا يَلي عَدَنَ، فَبَعَثَ إلَيهِم نَبِيُّ اللهِ بِرِسالَةٍ فَأَتَوا مُسلِمينَ، وتِسعَةٌ مِن بَني اسرائيلَ، ومِن أفناءِ النّاسِ ألفانِ وثَمانُمِئَةٍ وسَبعَةَ عَشَرَ.

ومِنَ المَلائِكَةِ أربَعونَ ألفاً مِن ذٰلِكَ: [و] مِنَ المُسَوِّمينَ ثَلاثَةُ آلافٍ، ومِنَ المُردِفينَ خَمسَةُ آلافٍ، فَجَميعُ أصحابِهِ ﷺ سَبعَةٌ وأَربَعونَ ألفاً، ومِئَةٌ وثَلاثونَ، مِن ذٰلِكَ تِسعَةُ رُؤوسٍ مَعَ كُلِّ رَأسٍ مِنَ المَلائِكَةِ أربَعَةُ آلافٍ مِنَ الجِنِّ وَالإنسِ عِدَّةَ يَومِ بَدرٍ، فَبِهِم يُقاتِلُ وإيّاهُم يَنصُرُ اللهُ، وبِهِم يَنتَصِرُ وبِهِم يُقَدِّمُ النَّصرُ، ومِنهُم نَضرَةُ الأَرضِ.

كَتَبتُها كَما وَجَدتُها وفيها نَقصُ حُروفٍ.

۱۳۸۳. الصراط المستقيم: وُجِدَ كِتابٌ بِخَطِّ الكَمالِ العَلَوِيِّ النَّيشابورِيِّ في خِزانَةِ أميرِ المُؤمِنينَ، فيهِ وَصِيَّةٌ لِابنِهِ مُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِيَّةِ:

بُنَيَّ إذا ما جاشَتِ التُّركُ فَانتَظِر ... وِلايَةَ مَهدِيٍّ يَقومُ فَيَعدِلُ

---

۱. في بحار الأنوار: «هجمته».

۲. الشعراء: ۲۲۷.

اندی سال درنگ می‌کند و شمار یارانش سیصد و سیزده تن اند که نُه تن آنان از بنی اسرائیل، هفتاد تن از جنّیان و دویست و سی و چهار تن دیگر، که هفتاد نفرشان کسانی اند که چون مشرکان قریش به پیامبرﷺ دشنام دادند، برای او خشم گرفتند و از پیامبر خداﷺ خواستند که به آنان اجازهٔ پاسخگویی دهد و خداوند به آنان با این آیه اجازه داد: ﴿**مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده و خداوند را فراوان یاد کردند و پس از آن که ستم دیده باشند، داد خود را می‌ستانند. و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه باز می‌گردند**﴾ و ده تن از اهل یمن ـ که مقداد بن اسود هم میان آنان است ـ، و دویست و چهارده تن که در ساحل دریای مجاور عدن (دریای سرخ) بودند و پیامبر خداﷺ پیامی برایشان فرستاد و آنان مسلمان شدند و آمدند و نُه تن از بنی اسرائیل و دو هزار و هشتصد و هفده نفر از مردم ناشناخته و چهل هزار فرشته که برخی همین گونه ناشناخته و سه هزار فرشتهٔ نشاندار و پنج هزار فرشتهٔ پیاپی هستند و بدین گونه همهٔ یاران او چهل و هفت هزار و صد و سی نفر می‌شوند که از میان آنها، نُه تن سرکرده‌اند که با هر یک از سرکردگان، چهار هزار فرشته از جِن و به تعداد رزمندگان جنگ بدر، از انسان‌ها هستند که قائم با کمک آنان می‌جنگد و خداوند، ایشان را پیروز می‌کند و با ایشان انتقام می‌گیرد و به دست ایشان پیروزی پیش می‌آید و خرّمی زمین، از آنان است».

مؤلّف می‌نویسد: آن را همان گونه که یافتم، نوشتم و کاستی حروف در آن [فراوان] است.[1]

۱۳۸۳ . **الصراط المستقیم:** به خطّ کمال علوی نیشابوری و در خزانهٔ امیر مؤمنان، وصیّت ایشان به فرزندش محمّد بن حنفیّه، یافت شد:

پسر عزیزم! هنگامی که تُرک‌ها روی آوردند، منتظر باش

که مهدی، ولایت می‌یابد و قیام می‌کند و عدالت می‌ورزد

---

۱. مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۹۸، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۸۱ ح ۸۶.

وذَكَّر[1] مُلوكَ الظُّلمِ مِن آلِ هاشِمٍ وبويعَ مِنهُم مَن يَلَذُّ ويَهزَلُ

صَبِيٌّ مِنَ الصِّبيانِ لا رَأيَ عِندَهُ ولا هُوَ ذو جِدٍّ ولا هُوَ يَعقِلُ

فَثَمَّ يَقومُ القائِمُ الحَقُّ فيكُمُ وبِالحَقِّ يَأتيكُم وبِالحَقِّ يَفعَلُ[2]

سَمِيُّ نَبِيِّ اللهِ نَفسي فِداؤُهُ فَلا تَخذُلوهُ يا بَنِيَّ وعَجِّلوا

۱۳۸۴. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ مِن كِتابِهِ في رَجَبٍ سَنَةَ سَبعٍ وسَبعينَ ومِئَتَينِ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عُمَرَ بنِ يَزيدَ بَيّاعُ السّابِرِيِّ ومُحَمَّدُ بنُ الوَليدِ بنِ خالِدٍ الخَزّازُ جَميعاً، قالا: حَدَّثَنا حَمّادُ بنُ عُثمانَ، عَن عَبدِاللهِ بنِ سِنانٍ، قالَ: حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ إبراهيمَ بنِ أبِي البِلادِ، وقالَ: حَدَّثَنا أبي، عَن أبيهِ، عَن الأَصبَغِ بنِ نُباتَةَ، قالَ: سَمِعتُ عَلِيّاً عليه السلام يَقولُ:

إنَّ بَينَ يَدَيِ القائِمِ سِنينَ خَدّاعَةً، يُكَذَّبُ فيهَا الصّادِقُ، ويُصَدَّقُ فيهَا الكاذِبُ، ويُقَرَّبُ فيهَا الماحِلُ ـ وفي حَديثٍ: ويَنطِقُ فيهَا الرُّوَيبِضَةُ[3] ـ.

فَقُلتُ: ومَا الرُّوَيبِضَةُ، ومَا الماحِلُ؟ قالَ: أوَما تَقرَؤونَ القُرآنَ قَولَهُ: ﴿وَهُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ﴾[4] قالَ: يُريدُ المَكرَ، فَقُلتُ: ومَا الماحِلُ: قالَ: يُريدُ المَكّارَ.

۱۳۸۵. **دلائل الإمامة**: أخبَرَني أبو عَلِيٍّ الحَسَنُ بنُ الحُسَينِ بنِ العَبّاسِ النَّعالِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا

---

۱. في الديوان المنسوب للإمام علي عليه السلام وبحار الأنوار: «وذلّ» بدل «وذكر».

۲. في الديوان المنسوب للإمام علي عليه السلام وبحار الأنوار: «يعمل» بدل «يفعل».

۳. الرويبضة: الإنسان المجهول (كتاب العين: ج ۷ ص ۳۷ «ربض»).

۴. الرعد: ۱۳.

و فرمان‌روایان ستمکار بر خاندان هاشم را به یاد آور

که با برخی از آنان بیعت شد و به خوش‌گذرانی و بیهودگی پرداختند؛

جوانی از جوانان بی‌اندیشه

و بی جدیّت و نابخرد.

آن جاست که قائم به حق، میان شما قیام می‌کند

و با حق نزدتان می‌آید و به حق عمل می‌کند

همنام پیامبر خداست. جانم فدایش!

او را وا نگذارید ـ ای فرزندان عزیزم ـ و بشتابید.[1]

۱۳۸۴ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از اصبغ بن نباته ـ: شنیدم که علی﵇ می‌فرماید: «پیش از قائم﵇ سال‌های فریب است. راستگو در آن سال‌ها، تکذیب و دروغگو، تصدیق می‌شود و ماحِل، مقرّب می‌شود» و در نقلی: «و رُوَیبِضه در آن سخن می‌گوید».

گفتم: رویبضه و ماحِل، چه معنایی دارند؟

فرمود: «آیا قرآن نمی‌خوانید؟ آیهٔ ﴿وَهُوَ شَدِیدُ ٱلْمِحَالِ﴾[2] را؟ مقصودش [با] مکر است».

گفتم: ماحل، به چه معناست؟

فرمود: «مقصودش مکّار است».[3]

۱۳۸۵ . **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از اُمّ سعید اَحمَسی ـ: به امام صادق﵇ گفتم: فدایت شوم، ای فرزند پیامبر خدا! نشانه‌ای از خروج قائم به دستم بده.

---

۱. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۶۴، الدیوان المنسوب إلی الإمام علی﵇: ص ۴۶۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۱.

۲. محال و ماحل از یک ماده هستند و به معنای قدرت مکر و کیفردهی آمده است (م).

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۸ ح ۶۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۵ ح ۱۲۴.

أبُو الحَسَنِ مُحَمَّدُ بنُ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرِ بنِ الحَسَنِ بنِ جَعفَرِ بنِ الحَسَنِ بنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ (صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ)، قالَ: حَدَّثَنا أبي، قالَ: حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ، قالَ: حَدَّثَنا أبو جَعفَرٍ أحمَدُ بنُ زَيدٍ، قالَ: حَدَّثَني أبو مُحَمَّدٍ، عَن أُمِّ سَعيدٍ الأَحمَسِيَّةِ، قالَت: قُلتُ لِأَبي عَبدِ اللهِ ﷺ: جُعِلتُ فِداكَ يَابنَ رَسولِ اللهِ، اجعَل في يَدي عَلامَةً مِن خُروجِ القائِمِ. قالَت: قالَ لي:

يا أُمَّ سَعيدٍ، إذَا انكَسَفَ القَمَرُ لَيلَةَ البَدرِ مِن رَجَبٍ، وخَرَجَ رَجُلٌ مِن تَحتِهِ، فَذاكَ عِندَ خُروجِ القائِمِ.

۱۳۸۶. **دلائل الإمامة**: قالَ أبو جَعفَرٍ: حَدَّثَنا عيسَى بنُ ماهانَ بنِ مَعدانَ، قالَ: حَدَّثَنا أبو جابِرٍ كَيسانُ بنُ جَريرٍ، عَن أبِي النَّبّاخِ مُحَمَّدِ بنِ يَعلىٰ، قالَ:

لَقيتُ الحُسَينَ بنَ عَلِيٍّ ﷺ عَلىٰ ظَهرِ الكوفَةِ وهُوَ راحِلٌ مَعَ الحَسَنِ يُريدُ مُعاوِيَةَ، فَقُلتُ: يا أبا عَبدِ اللهِ، أرَضيتَ؟

فَقالَ: شِقشِقَةٌ[1] هَدَرَت[2]، وفَورَةٌ ثارَت، وعَرَبِيٌّ مَنحِيٌّ[3]، وسَمٌّ ذُعافٌ، وقِيعانٌ بِالكوفَةِ وكَربَلاءَ، إنّي وَاللهِ لَصاحِبُها، وصاحِبُ ضَحِيَّتِها، وَالعُصفورُ في سَنابِلِها، إذا تَضَعضَعَ نَواحِي الجَبَلِ بِالعِراقِ، وهَجهَجَ[4] كوفانَ الوَهَلُ[5]، ومَنَعَ البَرُّ جانِبَهُ، وعُطِّلَ

---

۱. الشِّقشِقَةُ: الجلدة الحمراء التي يخرجها الجملُ من جوفه، شبّه الفصيح المنطيق بالفحل الهادر (النهاية: ج ۲ ص ۴۸۹ «شقشق»).

۲. هَدَرَ البَعيرُ: أي ردّد صوته في حنجرته (الصحاح: ج ۲ ص ۸۵۳ «هدر»).

۳. نَحَا الشيءَ ينحاه وينحوه إذا حَرَّفَهُ (لسان العرب: ج ۱۵ ص ۳۱۰ «نحو»).

۴. هَجْهَجَ بالجملِ: زجره (تاج العروس: ج ۳ ص ۵۱۳ «هجهج»).

۵. الوَهَلُ: الفَزَعُ (مجمع البحرين: ج ۳ ص ۱۹۸۵ «وهل»).

به من فرمود: «ای اُمّ سعید! هنگامی که ماه در بدر کامل در [نیمهٔ] رجب بگیرد و مردی از زیر آن نمایان شود، هنگام خروج کردن قائم است».[۱]

۱۳۸۶ . **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از ابو نبّاخ محمّد بن یعلی ـ: حسین بن علی ﷺ را در پشت کوفه دیدم که با [برادرش] حسن ﷺ به سوی معاویه می‌رفتند. گفتم: ای ابا عبد الله! آیا [به صلح،] راضی شدی؟

فرمود: «بانگی بر آمد و هیجانی بر انگیخته شد. عربی رانده شده و زَهری کُشنده و پیکان‌هایی تیز و بُرنده در کوفه و کربلا پیدا شدند. به خدا سوگند، عامل این کارها و صاحب قربانی و پرندهٔ برچینندهٔ دانه‌ها[۲] منم، آن گاه که کوه‌های کرانهٔ عراق، فرو می‌ریزند و نالهٔ کوفه، بلند می‌شود و زمین، از برکت، باز می‌ایستد و خانهٔ خدا را به تعطیلی می‌کِشند و [فرد] کُند و بی‌تحرّک، به مشقّت، پیش رانده می‌شود و [فرد] تندرو، سرکوب می‌گردد. ای کاش دسته‌هایی [جنگجو] بودند که من، صاحب آنها بودم! بس است، بس است! کجا و چگونه؟ اگر می‌خواستم، می‌گفتم که کجا فرود می‌آیم و کجا می‌ایستم».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! چه می‌گویی؟

---

۱. دلائل الإمامة: ص ۴۸۳ ح ۴۷۹.

۲. کنایه از کُشتن دشمنان و جنگجویان لشکر مقابل است.

بَيتُ اللهِ الحَرامُ، وأَزحَفَ[1] الوَقيذُ[2]، وقُدِحَ الهَبيدُ[3]، فَيالَها مِن زُمَرٍ[4] أنَا صاحِبُها، إيهِ إيهِ أنّىٰ وكَيفَ! ولَو شِئتُ لَقُلتُ: أينَ أُنزِلَ، وأَين أُقيمَ.

فَقُلنا: يَابنَ رَسولِ اللهِ، ما تَقولُ؟ قالَ: مُقامي بَينَ أرضٍ وسَماءٍ، ونُزولي حَيثُ حَلَّتِ الشّيعَةُ الأَصلابَ وَالأَكبادَ الصِّلابَ، لا يَتَضَعضَعونَ لِلضَّيمِ، ولا يَأنِفونَ مِنَ الآخِرَةِ مُعضِلاً، يَحتافُهُم أهلُ ميراثِ عَلِيٍّ ووَرَثَةُ بَيتِهِ.

۱۳۸۷. **الملاحم والفتن**: بَعضُ الثِّقاتِ مِن أصحابِنا: أنَّ مَولانا زَينَ العابِدينَ عَلِيَّ بنَ الحُسَينِ ﷺ وَقَفَ عَلىٰ نَجَفِ الكوفَةِ يَومَ وُرودِهِ جامِعَ الكوفَةِ بَعدَما صَلّىٰ فيهِ، وقالَ: «هِيَ هِيَ يا نَجفُ».

ثُمَّ بَكىٰ و قالَ: «يا لَها مِن طامَّةٍ[5]» فَسُئِلَ عَن ذٰلِكَ، فَقالَ: «إذا مَلَأَ نَجَفَكُمُ السَّيلُ وَالمَطَرُ، وظَهَرَتِ النّارُ بِالحِجازِ فِي الأَحجارِ وَالمَدَرِ، ومَلَكَت بَغدادَ التُّتَرُ، فَتَوَقَّعوا ظُهورَ القائِمِ المُنتَظَرِ».

۱۳۸۸. **الغيبة للطوسي**: رَوىٰ حَذلَمُ بنُ بَشيرٍ قالَ: قُلتُ لِعَلِيِّ بنِ الحُسَينِ ﷺ: صِف لي خُروجَ المَهدِيِّ وعَرِّفني دَلائِلَهُ وعَلاماتِهِ.

فَقالَ: يَكونُ قَبلَ خُروجِهِ خُروجُ رَجُلٍ يُقالُ لَهُ: عَوفُ السُّلَمِيُّ بِأَرضِ الجَزيرَةِ،

---

۱. أزحف الرجل: أعيت دابّته وإبله، وكلّ مُعيٍ لاحراك به (لسان العرب: ج ۹ ص ۱۳۱ «زحف»).

۲. الوَقيذُ من الرجال: البطيء الثقيل، كأنّ ثقلَه وضعفه وقذه، أو هو الشديد المرض الذي قد أشرف على الموت، وقد وقذه المرض والغمّ (لسان العرب: ج ۳ ص ۵۱۹ «وقذ»).

۳. الهبيد: الحنظل، وقيل: حبّه. وقال بعضهم: الهبيد: هو أن ينقع الحنظل أيّاماً ثمّ يغسل ويطرح قشره فيطبخ ويجعل فيه دقيق، وربّما جعل منه عصيدة (لسان العرب: ج ۳ ص ۴۳۱ «هبد»).

۴. الزُّمر: الجماعات (لسان العرب: ج ۴ ص ۳۲۹ «زمر»).

۵. الطامّةُ: الداهية لأنّها تطمُّ كل شيء (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۱۱۱۴ «طمم»).

فرمود: «جایگاهم، میان زمین و آسمان است و جایگاه فرودم، آن جاست که شیعیانِ سِتَبر و رنج‌دیدگان استوار هستند که در برابر ستم، سر فرود نمی‌آورند و برای آخرت، از هیچ مشکل و سختی‌ای روی نمی‌گردانند. آنان، میراثبَران علی﵇ و وارثان خانهٔ اویند».[۱]

۱۳۸۷ . **الملاحم و الفتن** ـ به نقل از برخی از شیعیان مورد اعتماد ـ : مولایمان امام زین العابدین﵇، روزی که به مسجد جامع کوفه وارد شد و پس از نماز خواندن در آن، بر بلندی کوفه ایستاد و فرمود: «هموست، هموست، ای نجف (بلندی)!». سپس گریست و فرمود: «وای بر آن، از بلای بزرگ!».

از ایشان در بارهٔ این سخن پرسیدند. فرمود: «هنگامی که سیل و باران، این بلندی را فرا بگیرد و آتش در سنگ و خاک حجاز نمایان شود و تاتارها بغداد را به چنگ آورند، منتظر ظهور قائم منتظَر باشید».[۲]

۱۳۸۸ . **الغیبة**، طوسی ـ به نقل از حذلم بن بشیر ـ: به امام زین العابدین﵇ گفتم: خروج امام مهدی﵇ را برای من توصیف کن و نشانه‌ها و علامت‌های آن را به من بشناسان.

فرمود: «پیش از خروج او، خروج مردی به نام عوف سُلَمی در سرزمین جزیره[۳] است که جایگاهش تکریت[۴] و قتلگاهش مسجد دمشق است. سپس شعیب بن

---

۱. دلائل الإمامة: ص ۱۸۴ ح ۱۰۳.

۲. الملاحم و الفتن: ص ۳۶۹ ح ۵۴۱. نیز، ر.ک: الصراط المستقیم: ص ۱۹۴ ح ۱۳۱۲.

۳. جزیره، به منطقه‌ای از شمال عراق می‌گویند که میان دو رود بزرگ دجله و فرات، محصور است.

۴. تکریت، در صد و هشتاد کیلومتری شمال بغداد، واقع شده است.

ويَكونُ مَأواهُ تَكريتَ[۱] وقَتلُهُ بِمَسجِدِ دِمَشقَ، ثُمَّ يَكونُ خُروجُ شُعَيبِ بنِ صالِحٍ مِن سَمَرقَندَ[۲].

ثُمَّ يَخرُجُ السُّفيانِيُّ المَلعونُ مِنَ الوادِي اليابِسِ، وهُوَ مِن وُلدِ عُتبَةَ بنِ أبي سُفيانَ، فَإِذا ظَهَرَ السُّفيانِيُّ اختَفَى المَهدِيُّ، ثُمَّ يَخرُجُ بَعدَ ذٰلِكَ.

۱۳۸۹. بحار الأنوار: رُوِيَ في كِتابِ «سُرورُ أهلِ الإيمانِ» عَنِ السَّيِّدِ عَلِيِّ بنِ عَبدِ الحَميدِ بِإِسنادِهِ، عَن جابِرٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ[۳] قالَ:

اِلزَمِ الأَرضَ ولا تُحَرِّك يَداً ولا رِجلاً حَتّىٰ تَرىٰ عَلاماتٍ أذكُرُها لَكَ، وما أراكَ تُدرِكُ ذٰلِكَ: اِختِلافٌ بَينَ العِبادِ، ومُنادٍ يُنادي مِنَ السَّماءِ، وخَسفٌ في قَريَةٍ مِن قُرَى الشّامِ بِالجابِيَةِ، ونُزولُ التُّركِ الجَزيرَةَ، ونُزولُ الرّومِ الرَّملَةَ، وَاختِلافٌ كَثيرٌ عِندَ ذٰلِكَ في كُلِّ أرضٍ حَتّىٰ تَخرَبَ الشّامُ، ويَكونُ سَبَبُ ذٰلِكَ اجتِماعُ ثَلاثِ راياتٍ فيهِ: رايَةِ الأَصهَبِ[۴]، ورايَةِ الأَبقَعِ[۵]، ورايَةِ السُّفيانِيِّ.

۱۳۹۰. الغيبة للنعماني: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، عَن هٰؤُلاءِ الرِّجالِ الأَربَعَةِ[۶] عَنِ ابنِ مَحبوبٍ. وأَخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ يَعقوبَ الكُلَينِيُّ أبو جَعفَرٍ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ

---

۱. تكريت: بلدة مشهورة بين بغداد والموصل وبينها وبغداد ثلاثون فرسخا. (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۸).

۲. سَمَرقَند: بلد معروف مشهور، قيل: من أبنية ذي القرنين بما وراء النهر (معجم البلدان: ج ۳ ص ۲۴۶).

۳. الظاهر أنّ هذه الرواية بلحاظ راويها تكون عن الإمام الباقر ﷺ، كما في كتاب سرور أهل الإيمان وكما أنّ مضمونها نفس مضمون الرواية السابقة عليها التي نقلت عن الإمام الباقر ﷺ والمحتمل قوياً اتّحادهما.

۴. الصُّهبَة: الشُّقرَة في شعر الرأس، فالذَّكَر: أصهب، والأُنثىٰ: صهباء (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۱۰۵۵ «صهب») ولعلّ المراد من الأصهب هنا شخصٌ من أصل رومي.

۵. الأبقع: ما خالط بياضه لون آخر (النهاية: ج ۱ ص ۱۴۵ «بقع»).

۶. أي محمّد بن المفضّل وسعدان بن إسحاق بن سعيد وأحمد بن الحسين بن عبد الملك ومحمّد بن أحمد بن الحسن.

صالح از سمرقند[۱] خروج می‌کند و پس از آن، سفیانی ملعون ـ که از نسل عُتبة بن ابی سفیان است ـ، از وادی یابس (بیابان خشک) خروج می‌کند و چون سفیانی ظهور می‌کند، مهدی پنهان می‌شود و پس از آن، خروج می‌کند».[۲]

۱۳۸۹. **بحار الأنوار** ـ به نقل از سرور أهل الایمان با سندش به نقل از جابر ـ: امام صادق﵇[۳] فرمود: «به زمین بچسب و دست و پا مزن تا نشانه‌هایی را که برایت می‌گویم، دریابی و نمی‌بینم که تو آنها را دریابی: اختلاف میان بندگان خدا، ندای منادی آسمانی، فرو رفتن به زمین در روستایی از روستاهای شام در منطقهٔ جابیه، فرود آمدن تُرکان به جزیره، فرود آمدن رومیان به رمله، و اختلاف فراوان در آن هنگام در هر سرزمین تا این که شام، ویران شود و سبب آن، گرد آمدن سه پرچم در آن است: پرچم اصهب،[۴] پرچم ابقع[۵] و پرچم سفیانی».[۶]

۱۳۹۰. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از جابر بن یزید جعفی ـ: امام باقر﵇ فرمود: «ای جابر! به زمین بچسب و حرکت مکن تا نشانه‌هایی را که برایت ذکر می‌کنم، ببینی،

---

۱. سمرقند، در آسیای میانه و یکی از استان‌های فعلی کشور ازبکستان است.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۳ ح ۴۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۳ ح ۶۵.

۳. به نظر می‌رسد این حدیث به خاطر راوی آن، از امام باقر﵇ است، چنان که در نسخهٔ دیگر از سرور أهل الایمان، این گونه آمده است. همچنین از جهت مضمون نیز همانند حدیث قبل از آن در بحار الأنوار است. بنا بر این، احتمال قوی داده می‌شود که با حدیث قبلی یکی بوده و از امام باقر﵇ باشد.

۴. اصهب، یعنی سرخ و سفید و بور و احتمالاً در این جا مقصود، فردی از تبار رومیان است که بور و سرخ و سفید است.

۵. ابقع، یعنی دورنگ، مانند زاغ سیاه و سفید و احتمالاً این جا مقصود مردی است که پیسی گرفته است. ظاهر سیاق حدیث، این است که اصهب و ابقع نام دو تن باشند مثل سفیانی.

۶. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۹ ح ۱۵۹ (به نقل از سرور أهل الایمان: ص ۱۲۹ ح ۱).

إبراهيمَ بنِ هاشِمٍ، عَن أبيهِ؛ قالَ: وحَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ عِمرانَ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، قالَ: وحَدَّثَني عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ وغَيرُهُ، عَن سَهلِ بنِ زِيادٍ جَميعاً، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، (قالَ:) وحَدَّثَنا عَبدُالواحِدِ بنُ عَبدِاللهِ المَوصِلِيُّ، عَن أبي عَلِيٍّ أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ أبي ناشِرٍ، عَن أحمَدَ بنِ هِلالٍ، عَنِ الحَسَنِ بنِ مَحبوبٍ، عَن عَمرِو بنِ أبِي المِقدامِ، عَن جابِرِ بنِ يَزيدَ الجُعفِيِّ، قالَ: قالَ أبو جَعفَرٍ مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ الباقِرُ ﷺ:

يا جابِرُ، الزَمِ الأَرضَ ولا تُحَرِّك يَداً ولا رِجلاً حَتّىٰ تَرىٰ عَلاماتٍ أذكُرُها لَكَ إن أدرَكتَها: أوَّلُها اختِلافُ بَنِي العَبّاسِ وما أراكَ تُدرِكُ ذٰلِكَ، ولٰكِن حَدِّث بِهِ مِن بَعدي عَنّي؛ ومُنادٍ يُنادي مِنَ السَّماءِ، ويَجيئُكُمُ الصَّوتُ مِن ناحِيَةِ دِمَشقَ بِالفَتحِ، وتُخسَفُ قَريَةٌ مِن قُرَى الشّامِ تُسَمَّى الجابِيَةَ، وتَسقُطُ طائِفَةٌ مِن مَسجِدِ دِمَشقَ الأَيمَنِ، ومارِقَةٌ تَمرُقُ مِن ناحِيَةِ التُّركِ، ويَعقِبُها هَرجُ الرّومِ، وسَيُقبِلُ إخوانُ التُّركِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الجَزيرَةَ، وسَيُقبِلُ مارِقَةُ الرّومِ حَتّىٰ يَنزِلُوا الرَّملَةَ[1]، فَتِلكَ السَّنَةُ يا جابِرُ فيهَا اختِلافٌ كَثيرٌ في كُلِّ أرضٍ مِن ناحِيَةِ المَغرِبِ.

فَأَوَّلُ أرضٍ تَخرَبُ أرضُ الشّامِ، ثُمَّ يَختَلِفونَ عِندَ ذٰلِكَ عَلىٰ ثَلاثِ راياتٍ: رايَةِ الأَصهَبِ، ورايَةِ الأَبقَعِ، ورايَةِ السُّفيانِيِّ، فَيَلتَقِي السُّفيانِيُّ بِالأَبقَعِ فَيَقتَتِلونَ، فَيَقتُلُهُ السُّفيانِيُّ ومَن تَبِعَهُ، ثُمَّ يَقتُلُ الأَصهَبَ، ثُمَّ لا يَكونُ لَهُ هِمَّةٌ إلّا الإقبالَ نَحوَ العِراقِ، ويَمُرُّ جَيشُهُ بِقَرقيسِياءَ، فَيَقتَتِلونَ بِها، فَيَقتُلُ بِها مِنَ الجَبّارينَ مِئَةَ ألفٍ، ويَبعَثُ

---

١. الرَّملة: مدينة تقع وسط فلسطين، إلى الجنوب الشرقي من تل أبيب.

اگر آنها را بیابی: نخستین نشانه، اختلاف بنی عبّاس است ـ و نمی‌بینم که به آن برسی؛ امّا آن را پس از من، از قول من نقل کن ـ، و منادی ندادهنده از آسمان، و صدای فتح، که از سمت دمشق به سوی شما می‌آید، و به زمین فرو رفتن آبادی‌ای از آبادی‌های دمشق به نام جابیه، و فرو ریختن بخشی از جانب راست مسجد دمشق، و خروج کننده‌ای که از سمت تُرک بیرون می‌آید و هرج و مرج روم را در پی دارد، و پیشروی برادران ترک که در جزیره فرود می‌آیند، و جلو آمدن خروج کنندگان روم که در رمله[1] فرود می‌آیند، و آن سال ـ ای جابر ـ در هر ناحیه از مغرب‌زمین، اختلاف‌های فراوانی هست. نخستین منطقه‌ای که خراب می‌شود، سرزمین شام است. سپس به سه پرچم و دسته تقسیم می‌شوند: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی؛ سفیانی با ابقع رودرو می‌شود و با هم می‌جنگند و سفیانی او و پیروانش را می‌کشد. سپس اصهب را می‌کشد و آن گاه جز به روی آوردن به عراق نمی‌اندیشد و لشکرش از قرقیسا می‌گذرند و در آن جا می‌جنگند و صد هزار نفر از جبّاران، در آن جا کشته می‌شوند و سفیانی، لشکری به کوفه روانه می‌کند که شمارشان به هفتاد

۱. رمله، شهری در فلسطین و در دوازده میلی بیت المقدّس است.

السُّفيانِيُّ جَيشاً إلَى الكوفَةِ، وعِدَّتُهُم سَبعونَ ألفاً، فَيُصيبونَ مِن أهلِ الكوفَةِ قَتلاً وصَلباً وسَبياً.

فَبَينا هُم كَذٰلِكَ إذ أقبَلَت راياتٌ مِن قِبَلِ خُراسانَ، وتَطوِي المَنازِلَ طَيّاً حَثيثاً، ومَعَهُم نَفَرٌ مِن أصحابِ القائِمِ، ثُمَّ يَخرُجُ رَجُلٌ مِن مَوالي أهلِ الكوفَةِ في ضُعَفاءَ، فَيَقتُلُهُ أميرُ جَيشِ السُّفيانِيِّ بَينَ الحِيرَةِ وَالكوفَةِ، ويَبعَثُ السُّفيانِيُّ بَعثاً إلَى المَدينَةِ فَيَنفِرُ المَهدِيُّ مِنها إلىٰ مَكَّةَ، فَيَبلُغُ أميرَ جَيشِ السُّفيانِيِّ أنَّ المَهدِيَّ قَد خَرَجَ إلىٰ مَكَّةَ، فَيَبعَثُ جَيشاً عَلىٰ أثَرِهِ فَلا يُدرِكُهُ حَتّىٰ يَدخُلَ مَكَّةَ خائِفاً يَتَرَقَّبُ عَلىٰ سُنَّةِ موسَى بنِ عِمرانَ ﷺ.

قالَ: فَيَنزِلُ أميرُ جَيشِ السُّفيانِيِّ البَيداءَ، فَيُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «يا بَيداءُ أبيدِي القَومَ» فَيُخسَفُ بِهِم، فَلا يُفلِتُ مِنهُم إلّا ثَلاثَةُ نَفَرٍ يُحَوِّلُ اللهُ وُجوهَهُم إلىٰ أقفِيَتِهِم وهُم مِن كَلبٍ، وفيهِم نَزَلَت هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلۡنَا مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبۡلِ أَن نَّطۡمِسَ وُجُوهٗا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدۡبَارِهَآ﴾[1] الآيَةُ.

قالَ: وَالقائِمُ يَومَئِذٍ بِمَكَّةَ، قَد أسنَدَ ظَهرَهُ إلَى البَيتِ الحَرامِ مُستَجيراً بِهِ، فَيُنادي: يا أيُّهَا النّاسُ إنّا نَستَنصِرُ اللهَ، فَمَن أجابَنا مِنَ النّاسِ فَإنّا أهلُ بَيتِ نَبِيِّكُم مُحَمَّدٍ، ونَحنُ أولَى النّاسِ بِاللهِ وبِمُحَمَّدٍ ﷺ، فَمَن حاجَّني في آدَمَ فَأنَا أولَى النّاسِ بِآدَمَ، ومَن حاجَّني في نوحٍ فَأنَا أولَى النّاسِ بِنوحٍ، ومَن حاجَّني في إبراهيمَ فَأنَا أولَى النّاسِ بِإبراهيمَ، ومَن حاجَّني في مُحَمَّدٍ ﷺ فَأنَا أولَى النّاسِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، ومَن حاجَّني فِي النَّبِيّينَ فَأنَا أولَى النّاسِ بِالنَّبِيّينَ، أليسَ اللهُ يَقولُ في مُحكَمِ كِتابِهِ: ﴿إِنَّ

---

۱. النساء: ۴۷.

هزار تن می‌رسد و از کوفیان می‌کُشند و به دار می‌کِشند و اسیر می‌گیرند و در این میان، پرچم‌هایی از سمت خراسان می‌آیند که به سرعت می‌تازند و تنی چند از یاران قائم با آنها هستند. سپس مردی از ایرانیان مقیم کوفه همراه محرومان، خروج می‌کند که فرمانده سپاه سفیانی، او را میان حیره و کوفه می‌کشد.

سفیانی، گروهی را روانهٔ مدینه می‌کند؛ ولی مهدی از آن جا به مکّه کوچ می‌کند و چون خبر خروج مهدی به سمت مکّه به فرمانده اعزامی سفیانی می‌رسد، لشکری را در پی او روانه می‌کند؛ ولی به او نمی‌رسند و مهدی همچون موسی بن عمران، بیمناک و مراقب، وارد مکّه می‌شود.

سپس فرمانده لشکر اعزامی سفیانی، وارد بیداء (بیابان میان مدینه و مکّه) می‌شود و منادی‌ای از آسمان، ندا می‌دهد: "ای بیداء! این قوم را هلاک کن" و همگی در زمین فرو می‌روند و جز سه تن از آنها نمی‌توانند بگریزند. خداوند، سر و صورت این سه تن را ـ که از قبیلهٔ کلب هستند ـ، وارونه می‌کند و این آیه در حقّ [امثال] اینها نازل شده است: **﴿ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستاده‌ایم که کتاب شما را تصدیق می‌کند، ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره‌هایی را دگرگون کنیم و آنها را به پشت سرشان بگردانیم﴾**.

و قائم، آن روز در مکّه است. پشتش را به کعبه تکیه داده و به آن پناه آورده، ندا می‌دهد: "ای مردم! ما از خدا یاری می‌جوییم. هر کس از مردم که به ما پاسخ گوید، [بداند که] ما اهل بیت پیامبرتان، محمّد، و سزاوارترینِ مردم به خداوند و به محمّدﷺ هستیم و هر کس با من در بارهٔ آدمؑ احتجاج کند، من سزاوارترینِ مردم به آدمؑ هستم و هر کس با من در بارهٔ نوحؑ احتجاج کند، من سزاوارترینِ مردم به نوح هستم، و هر کس با من در بارهٔ ابراهیمؑ احتجاج کند، من سزاوارترین مردم به ابراهیم هستم و هر کس با من در بارهٔ محمّدﷺ احتجاج کند، من سزاوارترینِ مردم به محمّدﷺ هستم، و هر کس با من در بارهٔ پیامبران احتجاج کند، من

ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ * ذُرِّيَّةًۢ بَعْضُهَا مِنۢ بَعْضٍ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1].

فَأَنَا بَقِيَّةٌ مِن آدَمَ وذَخيرَةٌ مِن نوحٍ، ومُصطَفىً مِن إبراهيمَ، وصَفوَةٌ مِن مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِم أجمَعينَ، ألا فَمَن حاجَّني في كِتابِ اللهِ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِكِتابِ اللهِ، ألا ومَن حاجَّني في سُنَّةِ رَسولِ اللهِ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِسُنَّةِ رَسولِ اللهِ ﷺ، فَأَنشُدُ اللهَ مَن سَمِعَ كَلامِيَ اليومَ لَمّا بَلَّغَ الشّاهِدُ مِنكُمُ الغائِبَ، وأَسأَلُكُم بِحَقِّ اللهِ، وحَقِّ رَسولِهِ ﷺ وبِحَقّي، فَإِنَّ لي عَلَيكُم حَقَّ القُربىٰ مِن رَسولِ اللهِ، إلّا أعَنتُمونا ومَنَعتُمونا مِمَّن يَظلِمُنا، فَقَد أُخِفنا وظُلِمنا، وطُرِدنا مِن دِيارِنا وأَبنائِنا، وبُغِيَ عَلَينا، ودُفِعنا عَن حَقِّنا، وَافتَرىٰ أهلُ الباطِلِ عَلَينا، فَاللهَ اللهَ فينا، لا تَخذُلونا، وَانصُرونا يَنصُرُكُمُ اللهُ تَعالىٰ.

قالَ: فَيَجمَعُ اللهُ عَلَيهِ أصحابَهُ ثَلاثَمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً، ويَجمَعُهُمُ اللهُ لَهُ عَلىٰ غَيرِ ميعادٍ قَزَعاً كَقَزَعِ الخَريفِ[2]، وهِيَ يا جابِرُ الآيَةُ الَّتي ذَكَرَهَا اللهُ في كِتابِهِ: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ﴾[3]، فَيُبايِعونَهُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، ومَعَهُ عَهدٌ مِن رَسولِ اللهِ ﷺ قَد تَوارَثَتهُ الأَبناءُ عَنِ الآباءِ، وَالقائِمُ - يا جابِرُ - رَجُلٌ مِن وُلدِ الحُسَينِ يُصلِحُ اللهُ لَهُ أمرَهُ في لَيلَةٍ، فَما أشكَلَ عَلَى النّاسِ مِن ذٰلِكَ يا جابِرُ فَلا يُشكِلَنَّ عَلَيهِم وِلادَتُهُ مِن رَسولِ اللهِ ﷺ، ووِراثَتُهُ العُلَماءَ عالِماً بَعدَ عالِمٍ، فَإِن أشكَلَ هٰذا كُلُّهُ عَلَيهِم، فَإِنَّ الصَّوتَ مِنَ السَّماءِ لا يُشكِلُ عَلَيهِم إذا

---

۱. آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

۲. قزع الخريف: أي قطع السحاب المتفرّقة، وإنّما خصّ الخريف لأنّه أوّل الشتاء والسحاب يكون فيه متفرّقاً غير متراكم ولا مطبق ثمّ يجتمع بعضه إلى بعض بعد ذلك (النهاية: ج ۴ ص ۵۹ «قزع»).

۳. البقرة: ۱۴۸.

سزاوارترین مردم به پیامبران هستم. آیا خداوند در آیه‌های استوار کتابش نمی‌فرماید: **﴿خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان، برتری داد؛ فرزندانی از یکدیگر [و در پاکی همسان]، و خداوند، شنوا و داناست﴾؟**

و من، [امام] بر جای مانده از [نسل] آدم، ذخیره از [نسل] نوح، برگزیده از [نسل] ابراهیم و گزیدهٔ [نسل] محمّد ـ که خداوند بر همهٔ آنان درود فرستد ـ هستم. هان! هر کس با من در بارهٔ کتاب خدا احتجاج کند، من سزاوارترینِ مردم به کتاب خدا هستم. هشیار باشید که هر کس با من در بارهٔ سنّت پیامبر خدا احتجاج کند، من سزاوارترینِ مردم به سنّت پیامبر خدا هستم. امروز، هر کس را که سخن مرا می‌شنود و در این جا حاضر است، به خدا سوگند می‌دهم که پیامم را به غایبان برساند، و به حقّ خداوند و نیز حقّ پیامبرش و به حقّ خودم ـ که بر شما حقّ خویشاوندی با پیامبر خدا ﷺ را دارم ـ، از شما می‌خواهم که ما را یاری دهید و ما را در برابر کسانی که به ما ستم می‌کنند، حمایت کنید؛ چرا که ما را هراسان کرده و به ما ستم نموده‌اند و از شهر و دیار و فرزندانمان رانده‌اند و بر ما ظلم شده و از حقّمان باز داشته‌ایم و اهل باطل بر ما دروغ بسته‌اند، پس خدا را، خدا را در حقّ ما! ما را وا نگذارید و ما را یاری دهید تا خداوند متعال، یاری‌تان دهد».

امام باقر ﷺ فرمود: «خداوند، یارانش را که سیصد و سیزده مرد هستند، به گِرد او فراهم می‌آورد، بی آن که قراری با هم گذاشته باشند؛ بلکه آنها را مانند ابرهای پاییزی از هر سو گرد می‌آورد و آن ـ ای جابر ـ، همان آیه‌ای است که خداوند در کتابش ذکر کرده است: **﴿هر کجا باشید، خداوند، همهٔ شما را می‌آورد، خداوند بر هر کاری تواناست﴾**. آن گاه با او میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] بیعت می‌کنند و با او عهدی از پیامبر خدا ﷺ است که از پدران به پسران تا به او ارث رسیده است، و ـ ای جابر ـ قائم، مردی از نسل حسین ﷺ است که خداوند، کارش را در یک شب برایش به‌سامان می‌کند. پس هر چه از این امور بر مردم مشکل بنماید، ـ ای جابر ـ [اثباتِ] این که او از نسل پیامبر خداست و نیز وراثت او از عالمان، عالمی از پی عالمی، برای آنها مشکل نخواهد بود، و اگر همهٔ اینها برایشان مشکل بنماید، [شنیدنِ] صدای آسمانی بر آنان مشکل نخواهد بود، هنگامی

نودِيَ بِاسمِهِ وَاسمِ أبيهِ وأُمِّهِ.

۱۳۹۱ . تفسير العيّاشي : عَن جابِرٍ الجُعفِيِّ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ يَقولُ:

اِلزَمِ الأَرضَ، لا تُحَرِّكَنَّ يَدَكَ ولا رِجلَكَ أبَداً حَتّىٰ تَرىٰ عَلاماتٍ أذكُرُها لَكَ في سَنَةٍ، وتَرىٰ مُنادِياً يُنادي بِدِمَشقَ، وخُسِفَ بِقَريَةٍ مِن قُراها، ويَسقُطُ طائِفَةٌ مِن مَسجِدِها، فَإذا رَأَيتَ التُّركَ جازوها، فَأَقبَلَتِ التُّركُ حَتّىٰ نَزَلَتِ الجَزيرَةَ، وأَقبَلَتِ الرّومُ حَتّىٰ نَزَلَتِ الرَّملَةَ، وهِيَ سَنَةُ اختِلافٍ في كُلِّ أرضٍ مِن أرضِ العَرَبِ.

وأَنَّ أهلَ الشّامِ يَختَلِفونَ عِندَ ذٰلِكَ عَلىٰ ثَلاثِ راياتٍ: الأَصهَبِ وَالأَبقَعِ وَالسُّفيانِيِّ، مَعَ بَني ذَنَبِ الحِمارِ مُضَرُ، ومَعَ السُّفيانِيِّ أخوالُهُ مِن كَلبٍ، فَيَظهَرُ السُّفيانِيُّ ومَن مَعَهُ عَلىٰ بَني ذَنَبِ الحِمارِ حَتّىٰ يَقتُلوا قَتلاً، لَم يَقتُلهُ شَيءٌ قَطُّ، ويَحضُرُ رَجُلٌ بِدِمَشقَ فَيُقتَلُ هُوَ ومَن مَعَهُ قَتلاً لَم يَقتُلهُ شَيءٌ قَطُّ وهُوَ مِن بَني ذَنَبِ الحِمارِ، وهِيَ الآيَةُ الَّتي يَقولُ اللهُ تَبارَكَ وتَعالىٰ: ﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾[1]، ويَظهَرُ السُّفيانِيُّ ومَن مَعَهُ حَتّىٰ لا يَكونَ لَهُ هِمَّةٌ إلّا آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ و شيعَتَهُم، فَيَبعَثُ بَعثاً إلَى الكوفَةِ، فَيُصابُ بِأُناسٍ مِن شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ بِالكوفَةِ قَتلاً وصَلباً، وتُقبِلُ رايَةٌ مِن خُراسانَ حَتّىٰ تَنزِلَ ساحِلَ الدِّجلَةِ، يَخرُجُ رَجُلٌ مِنَ المَوالي ضَعيفٌ ومَن تَبِعَهُ، فَيُصابُ بِظَهرِ الكوفَةِ، ويَبعَثُ بَعثاً إلَى المَدينَةِ فَيَقتُلُ بِها رَجُلاً، ويَهرُبُ المَهدِيُّ وَالمَنصورُ مِنها، ويُؤخَذُ آلُ مُحَمَّدٍ صَغيرُهُم وكَبيرُهُم، لا يُترَكُ مِنهُم أحَدٌ إلّا حُبِسَ، ويَخرُجُ الجَيشُ في طَلَبِ الرَّجُلَينِ، ويَخرُجُ المَهدِيُّ مِنها عَلىٰ سُنَّةِ موسىٰ خائِفاً يَترَقَّبُ، حَتّىٰ يَقدَمَ مَكَّةَ، وتُقبِلُ الجَيشُ حَتّىٰ

---

۱. مريم: ۳۷.

که نامش و نام پدر و مادرش را ندا داده می‌شوند».[۱]

۱۳۹۱. **تفسیر العیّاشی** ـ به نقل از جابر جعفی ـ : امام باقر علیه السلام فرمود: «به زمین بچسب و هیچ حرکتی مکن تا علامت‌هایی را که برایت می‌گویم و [همه] در یک سال اتّفاق می‌افتند، ببینی: جارچی ندا دهنده در دمشق، و به زمین فرو رفتن یکی از آبادی‌های آن و فرو ریختن بخشی از مسجد آن، و هنگامی که دیدی تُرکان از آن گذشته، پیش آمده و در جزیره فرود می‌آیند، و روم پیشروی کرده و در رمله فرود می‌آیند، و آن، سالی است که در همهٔ سرزمین‌های عربی، اختلاف [و درگیری] است و این هنگام، شامیان به سه دستهٔ مختلف تقسیم می‌شوند: [پیروان] اصهب، ابقع و سفیانی. با تیرهٔ ذنب الحمار (دم درازگوش)، قبیلهٔ مُضَر هستند، و همراه سفیانی، خویشان مادری‌اش از قبیلهٔ کلب، و سفیانی و همراهانش بر تیرهٔ ذنب الحمار پیروز می‌شوند و چنان کشتاری می‌کنند که کسی پیش از آن نکرده است.

و مردی در دمشق حضور می‌یابد که او و همراهانش را به گونه‌ای می‌کُشند که مانند آن دیده نشده است و از تیرهٔ ذنب الحمار است و این، همان آیه‌ای که خداوند متعال در آن می‌فرماید: ﴿**آن گاه از میان ایشان، چند دسته اختلاف ورزیدند. وای بر کافران، از حضور در روزی بزرگ!**﴾.

و سفیانی و همراهانش پیروز می‌شوند و اندیشناکِ چیزی جز خاندان محمّد و شیعهٔ آنان نیستند. از این رو، گروهی را روانهٔ کوفه می‌کند و دسته‌ای از پیروان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را در کوفه می‌کُشد و به دار می‌کِشد و پرچمی از خراسان می‌آید تا به کنارهٔ دجله می‌رسد. مردی ضعیف با پیروانش خروج می‌کند و در پشت کوفه گرفتار می‌شود، و سفیانی، لشکری را روانه مدینه می‌کند و در آن جا مردی را می‌کُشد و مهدی و منصور از مدینه می‌گریزند و کوچک و بزرگ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را دستگیر می‌کنند و هیچ یک را وا نمی‌نهند، جز آن که بازداشتش می‌کنند و لشکر اعزامی، در پی آن دو (مهدی و منصور) روان می‌شوند و مهدی از آن جا مانند موسی علیه السلام بیمناک و مراقب بیرون می‌آید تا به مکّه

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۹ ح ۶۷ (با سندهای متعدّد که سه تای آنها معتبر است)، الاختصاص: ص ۲۵۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۷ ح ۱۰۵.

إذا نَزَلُوا البَيداءَ وهُوَ جَيشُ الهَمَلاتِ، خُسِفَ بِهِم فَلا يُفلِتُ مِنهُم إلّا مُخبِرٌ، فَيَقومُ القائِمُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، فَيُصَلّي ويَنصَرِفُ ومَعَهُ وَزيرُهُ، فَيَقولُ:

«يا أيُّهَا النّاسُ إنّا نَستَنصِرُ اللهَ عَلىٰ مَن ظَلَمَنا وسَلَبَ حَقَّنا، مَن يُحاجَّنا فِي اللهِ فَأَنَا أولىٰ بِاللهِ، ومَن يُحاجَّنا في آدَمَ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِآدَمَ، ومَن حاجَّنا في نوحٍ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِنوحٍ، ومَن حاجَّنا في إبراهيمَ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِإبراهيمَ، ومَن حاجَّنا بِمُحَمَّدٍ فَأَنَا أولَى النّاسِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ، ومَن حاجَّنا فِي النَّبِيّينَ فَنَحنُ أولَى النّاسِ بِالنَّبِيّينَ، ومَن حاجَّنا في كِتابِ اللهِ فَنَحنُ أولَى النّاسِ بِكِتابِ اللهِ. إنّا نَشهَدُ وكُلُّ مُسلِمٍ اليَومَ أنّا قَد ظُلِمنا وطُرِدنا وبُغِيَ عَلَينا، وأُخرِجنا مِن دِيارِنا وأَموالِنا وأَهالينا وقُهِرنا، إلّا أنّا نَستَنصِرُ اللهَ اليَومَ وكُلَّ مُسلِمٍ».

ويَجيءُ وَاللهِ ثَلاثُمِئَةٍ وبِضعَةَ عَشَرَ رَجُلاً، فيهِم خَمسونَ امرَأَةً، يَجتَمِعونَ بِمَكَّةَ عَلىٰ غَيرِ ميعادٍ قَزَعاً كَقَزَعِ الخَريفِ، يَتبَعُ بَعضُهُم بَعضاً، وهِيَ الآيَةُ الَّتي قالَ اللهُ: ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾[1]، فَيَقولُ رَجُلٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ: وهِيَ القَريَةُ الظّالِمَةُ أهلُها.

ثُمَّ يَخرُجُ مِن مَكَّةَ هُوَ ومَن مَعَهُ الثَّلاثُمِئَةِ وبِضعَةَ عَشَرَ يُبايِعونَهُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، ومَعَهُ عَهدُ نَبِيِّ اللهِ ورايَتُهُ وسِلاحُهُ ووَزيرُهُ مَعَهُ، فَيُنادِي المُنادي بِمَكَّةَ بِاسمِهِ وأَمرِهِ مِنَ السَّماءِ، حَتّىٰ يَسمَعَهُ أهلُ الأَرضِ كُلُّهُم، اسمُهُ اسمُ نَبِيٍّ، ما أشكَلَ عَلَيكُم فَلَم يُشكِل عَلَيكُم عَهدُ نَبِيِّ اللهِ ﷺ ورايَتُهُ وسِلاحُهُ وَالنَّفسُ الزَّكِيَّةُ مِن وُلدِ الحُسَينِ، فَإن أشكَلَ عَلَيكُم هٰذا فَلا يُشكِلُ عَلَيكُمُ الصَّوتُ مِنَ السَّماءِ

---

۱. البقرة: ۱۴۸.

وارد می‌شود و لشکر هم پیش می‌آید تا در بیداء فرود آیند و آن، همان لشکر هَمَلات (رها شده و لجام‌گسیخته) است که در زمین فرو می‌روند و جز یک تن، از آنان نمی‌ماند که خبر می‌آورد.

و قائم، میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] می‌ایستد و نماز می‌خواند و آن را به پایان می‌برد و در حالی که وزیرش همراه اوست، می‌گوید: "ای مردم! ما از خدا بر ضدّ کسانی که بر ما ستم کرده‌اند و حقّ ما را ربودند، یاری می‌طلبیم. هر کس با ما در بارهٔ خدا احتجاج کند، [بداند که] ما به خدا سزاوارتریم، و هر کس با ما در بارهٔ آدمؑ احتجاج کند، ما سزاوارترینِ مردم به آدمؑ هستیم، و هر کس با ما در بارهٔ نوحؑ احتجاج کند، ما سزاوارترینِ مردم به نوح هستیم، و هر کس با ما در بارهٔ ابراهیمؑ احتجاج کند، ما سزاوارترینِ مردم به ابراهیم هستیم، و هر کس با ما در بارهٔ محمّدﷺ احتجاج کند، ما سزاوارترینِ مردم به محمّدﷺ هستیم، و هر کس با ما در بارهٔ پیامبران احتجاج کند، ما سزاوارترینِ مردم به پیامبران هستیم، و هر کس با ما در بارهٔ کتاب خدا احتجاج کند، ما سزاوارترینِ مردم به کتاب خدا هستیم. ما و هر مسلمانی، امروز گواهی می‌دهیم که به ما ستم شد و ما رانده شدیم و بر ما ظلم شد و از شهر و دیار و مال و اهلمان بیرونمان راندند و به ما زور گفتند. هان! ما امروز از خدا و هر مسلمانی، یاری می‌جوییم.

و به خدا سوگند، سیصد و ده و اندی نفر می‌آیند که پنجاه زن میان آنان هستند و همهٔ آنان، بی آن که وعده‌ای در میان باشد، مانند ابرهای پراکندهٔ پاییزی، از هر سو، گرد می‌آیند و پشت سر هم می‌رسند و این، همان آیهٔ الهی است: ﴿**هر جا که باشید، خداوند، همهٔ شما را گرد می‌آورد. خداوند بر هرکاری تواناست**﴾ و مردی از خاندان محمّدﷺ می‌گوید: و آن، آبادی‌ای است که اهلش ستمکارند.

سپس با سیصد و ده و اندی نفر که با او میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] بیعت کرده‌اند، از مکّه بیرون می‌آید، در حالی که عهد ایشان خداﷻ و پرچم و سلاح ایشان را به همراه دارد و وزیرش هم با اوست و جارچی در مکّه، نام و کار او را از آسمان

بِاسمِهِ وأَمرِهِ، وإيّاكَ وشُذّاذاً مِن آلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّ لِآلِ مُحَمَّدٍ وعَلِيٍّ رايَـةً ولِـغَيرِهِم راياتٍ.

فَالزَمِ الأَرضَ ولا تَتَّبِع مِنهُم رَجُلاً أبَداً حَتّىٰ تَرىٰ رَجُلاً مِن وُلدِ الحُسَينِ، مَعَهُ عَهدُ نَبِيِّ اللهِ ورايَتُهُ وسِلاحُهُ، فَإِنَّ عَهدَ نَبِيِّ اللهِ صارَ عِندَ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ، ثُمَّ صارَ عِندَ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ، ويَفعَلُ اللهُ ما يَشاءُ، فَالزَم هٰؤُلاءِ أبَداً وإيّاكَ ومَن ذَكَرتُ لَكَ، فَإِذا خَرَجَ رَجُلٌ مِنهُم مَعَهُ ثَلاثُمِئَةٍ وبِضعَةَ عَشَرَ رَجُلاً، ومَـعَهُ رايَـةُ رَسـولِ اللهِ ﷺ عامِداً إلَى المَدينَةِ، حَتّىٰ يَمُرَّ بِالبَيداءِ، حَتّىٰ يَقولَ: هٰكَذا[1] مَكانُ القَومِ الَّذينَ يُخسَفُ بِهِم، وهِيَ الآيَةُ الَّتي قالَ اللهُ: ﴿أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ * أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِى تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ﴾[2].

فَإِذا قَدِمَ المَدينَةَ، أخرَجَ مُحَمَّدَ بنَ الشَّجَرِيِّ عَلىٰ سُنَّةِ يوسُفَ، ثُمَّ يَأتِي الكوفَةَ فَيُطيلُ بِهَا المَكثَ ما شاءَ اللهُ أن يَمكُثَ حَتّىٰ يَظهَرَ عَلَيها. ثُمَّ يَسـيرُ حَـتّىٰ يَأتِـيَ العَذراءَ[3] هُوَ ومَن مَعَهُ، وقَد لَحِقَ بِهِ ناسٌ كَثيرٌ، وَالسُّفيانِيُّ يَومَئِذٍ بِوادِي الرَّملَةِ، حَتّىٰ إذَا التَقَوا وهُم يَومَ الأَبدالِ، يَخرُجُ أُناسٌ كانوا مَعَ السُّفيانِيِّ مِن شـيعَةِ آلِ مُـحَمَّدٍ، ويَخرُجُ ناسٌ كانوا مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ إلَى السُّفيانِيِّ، فَهُم مِن شيعَتِهِ حَتّىٰ يَلحَقوا بِـهِم، ويَخرُجُ كُلُّ ناسٍ إلىٰ رايَتِهِم وهُوَ يَومُ الأَبدالِ.

قالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ: ويَقتُلُ يَومَئِذٍ السُّفيانِيَّ ومَن مَعَهُ حَتّىٰ لا يُترَكَ مِنهُم مُخبِرٌ، وَالخائِبُ يَومَئِذٍ مَن خابَ مِن غَنيمَةِ كَلبٍ، ثُمَّ يُقبِلُ إلَى الكوفَةِ فَيَكونُ مَنزِلُهُ بِـها،

---

۱. في بحار الأنوار: «هذا» بدل «هكذا».

۲. النحل: ۴۵ و ۴۶.

۳. عَذراء: هي قرية بغوطة دمشق (معجم البلدان: ج ۴ ص ۹۱).

ندا می‌دهد، تا آن که همهٔ زمینیان، نام او را می‌شنوند. [بدانید که] نام او، نام پیامبرﷺ است و هر چه بر شما مشتبه شود، عهد پیامبر خداﷺ و پرچم و سلاحش و نفْس زکیّه ـ که از اولاد حسینؑ است ـ، بر شما مشتبه نمی‌شوند و اگر اینها هم بر شما مشتبه شوند، ندای آسمانی به نام او و کارش بر شما مشتبه نمی‌شود. مبادا که پرچم‌های افراد پراکنده از خاندان محمّدﷺ، شما را بفریبد که خاندان محمّد و علیؑ یک پرچم دارند و غیر ایشان چند پرچم دارد.

[در این زمان] به زمین بچسب و دنبال هیچ یک از آنان به راه نیفت، تا این که مردی از نسل حسینؑ را ببینی ـ که عهد و پرچم و سلاح پیامبر خدا را به همراه دارد که عهد پیامبر خدا به علی بن الحسین (زین العابدین)ؑ و سپس به محمّد بن علی (باقر) رسید و خدا هر چه بخواهد، می‌کند ـ. و همیشه با اینها باش و مبادا همراه کسانی شوی که برایت گفتم. در این هنگام، مردی از نسل حسین خروج می‌کند که سیصد و ده نفر و اندی مرد همراهش هستند و پرچم پیامبر خداﷺ را همراه خود و آهنگ مدینه دارد و چون از بیداء می‌گذرد، می‌فرماید: این جا مکان کسانی است که به زمین فرو برده شدند و آن، همان سخن خدای متعال است که: **﴿پس آیا آنان که به نیرنگ بدی‌ها کردند، ایمن از این هستند که خداوند، آنان را به زمین فرو برد، یا از جایی که نمی‌دانند، عذاب به ایشان رسد، یا آنها را میان رفت و آمدشان بگیرد؟ پس آنها ناتوان کننده‌ای [خدا] نیستند﴾**. چون وارد مدینه شود، محمّد بن شجری را مطابق سنّت یوسف بیرون می‌آورد و سپس به کوفه می‌آید و در آن جا مدّتی دراز و هر اندازه که خدا بخواهد، می‌ماند، تا این که بر آن چیره می‌شود.

سپس با همراهانش حرکت می‌کند تا به عذراء[1] برسد و گروه فراوانی از مردم، به او ملحق می‌شوند و سفیانی در آن زمان در رمله است، تا این که با هم رو به رو می‌شوند و آن روز، تبدیل و جای‌گزینی است. برخی از پیروان خاندان محمّدﷺ، از همراهان سفیانی، بیرون می‌آیند و به خاندان محمّدﷺ می‌پیوندند و برخی از پیروان سفیانی، از همراهان خاندان محمّدﷺ بیرون می‌آیند و به سفیانی ملحق می‌شوند و هر دسته، زیر پرچم خود، جای می‌گیرند و آن، روز تبدیل است.

---

۱. عذراء، از آبادی‌های شام و جایی است که معاویه، حجر بن عَدی را گردن زد و به شهادت رساند.

فَلا يَترُكُ عَبداً مُسلِماً إلّا اشتَراهُ وأَعتَقَهُ، ولا غارِماً[1] إلّا قَضىٰ دَينَهُ، ولا مَظلِمَةً لِأَحَدٍ مِنَ النّاسِ إلّا رَدَّها، ولا يُقتَلُ مِنهُم عَبدٌ إلّا أدّىٰ ثَمَنَهُ دِيَةً مُسَلَّمَةً إلىٰ أهلِها، ولا يُقتَلُ قَتيلٌ إلّا قَضىٰ عَنهُ دَينَهُ، وأَلحَقَ عِيالَهُ فِي العَطاءِ حَتّىٰ يَمَلَأَ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً وعُدواناً، ويَسكُنُ[2] هُوَ وأَهلُ بَيتِهِ الرُّحبَةَ، وَالرُّحبَةُ إنَّما كانَت مَسكَنَ نوحٍ، وهِيَ أرضٌ طَيِّبَةٌ، ولا يَسكُنُ رَجُلٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ ولا يُقتَلُ إلّا بِأَرضٍ طَيِّبَةٍ زاكِيَةٍ، فَهُمُ الأَوصِياءُ الطَّيِّبونَ.

۱۳۹۲. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ أبُو الحَسَنِ الجُعفِيُّ، قالَ: حَدَّثَني إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ ووُهَيبٍ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ ﷺ قالَ:

يَقومُ القائِمُ ﷺ في وَترٍ مِنَ السِّنينَ: تِسعٍ، واحِدَةٍ، ثَلاثٍ، خَمسٍ.

وقالَ: إذَا اختَلَفَت بَنو أُمَيَّةَ وذَهَبَ مُلكُهُم، ثُمَّ يَملِكُ بَنُو العَبّاسِ، فَلا يَزالونَ في عُنفُوانٍ مِنَ المُلكِ وغَضارَةٍ مِنَ العَيشِ حَتّىٰ يَختَلِفوا فيما بَينَهُم، فَإذَا اختَلَفوا ذَهَبَ مُلكُهُم، وَاختَلَفَ أهلُ المَشرِقِ وأَهلُ المَغرِبِ، نَعَم وأَهلُ القِبلَةِ، ويَلقَى النّاسَ جَهدٌ شَديدٌ مِمّا يَمُرُّ بِهِم مِنَ الخَوفِ، فَلا يَزالونَ بِتِلكَ الحالِ حَتّىٰ يُنادِيَ مُنادٍ مِنَ السَّماءِ، فَإذا نادىٰ فَالنَّفيرَ النَّفيرَ[3].

---

۱. الغارِمُ: من يلتزم ما ضمنه وتكفّل به، والغارمين: الذين علاهم الدين ولا يجدون القضاء (مجمع البحرين: ج ۲ ص ۱۳۱۶ «غرم»).

۲. في المصدر: «ويسكنه»، والصواب ما أثبتناه.

۳. وفي بحار الأنوار: «فالنفر النفر».

امیر مؤمنان﵇ فرمود: "در این روز، سفیانی و همراهانش همه کشته می‌شوند و حتّی کسی نمی‌ماند که خبری از آنها بیاورد و محروم در آن روز، کسی است که از غنیمت قبیلهٔ کلب [که همراه سفیانی اند]، بی‌نصیب بماند. سپس [مهدی﵇] به کوفه روی می‌آورد و در آن جا منزل می‌کند و بردهٔ مسلمانی را نمی‌گذارد، جز آن که او را می‌خَرَد و آزاد می‌کند، و بدهکاری را [نمی‌گذارد]، جز آن که بدهی‌اش را می‌پردازد، و [نیز] چیز به ستم بُرده شده‌ای را، جز آن که به صاحبش باز می‌گرداند و از سپاهش بنده‌ای کشته نمی‌شود، جز آن که خون‌بهای او را به صاحبانش تسلیم می‌کند، و کسی کشته نمی‌شود، جز آن که بدهی‌اش را ادا می‌کند و نانخوران او را به حقوق‌بگیران از بیت المال ملحق می‌کند، تا آن که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از جور و تجاوز پر شده است. او و خاندانش در رُحبه ساکن می‌شوند و رُحبه، همان سرای نوح و سرزمین پاک است و [سنّت، این است که] هیچ مردی از خاندان محمّدﷺ جز در جایی پاک و پاکیزه سکنا نمی‌گزینند و کشته نمی‌شوند و ایشان، وصیّانی پاک اند".[1]

۱۳۹۲ . الغیبة، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ : امام باقر﵇ فرمود: «قائم در سال فرد، قیام می‌کند: نُه، یک، سه، پنج» و فرمود: «هنگامی که بنی امیّه با هم اختلاف می‌کنند و سلطنتشان از میان می‌رود و پس از آن بنی عبّاس فرمان‌روایی می‌یابند، هماره در اوج فرمان‌روایی و خرّمی عیش خود هستند، تا آن که با هم اختلاف درونی می‌یابند، و چون با هم اختلاف کنند، فرمان‌روایی‌شان از میان می‌رود و اهل مشرق و مغرب با هم درگیر می‌شوند. آری و اهل قبله نیز! و مردم از هراس، به سختیِ شدیدی می‌افتند و در همین حال می‌مانند تا این که منادی آسمانی، ندا دهد، و چون ندا داد بشتابید، بشتابید».[2]

---

۱. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۴ ح ۱۱۷. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۲ ح ۸۷.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۲ ح ۲۲. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۶۰ (در این منبع، بخش پایانی حدیث آمده است). بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۵ ح ۱۰۳.

۱۳۹۳ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ أبُو الحَسَنِ الجُعفِيُّ مِن كِتابِهِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ ووُهَيبِ بنِ حَفصٍ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي جَعفَرٍ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، أنَّهُ قالَ:

إذا رَأَيتُم ناراً مِن (قِبَلِ) المَشرِقِ شِبهَ الهُردِيِّ[1] العِظيمِ، تَطلُعُ ثَلاثَةَ أيّامٍ أو سَبعَةً، فَتَوَقَّعوا فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إن شاءَ اللهُ ﷻ، إنَّ اللهَ عَزيزٌ حَكيمٌ.

ثُمَّ قالَ: الصَّيحَةُ لا تَكونُ إلّا في شَهرِ رَمَضانَ (لِأَنَّ شَهرَ رَمَضانَ) شَهرُ اللهِ، (وَالصَّيحَةُ فيهِ) هِيَ صَيحَةُ جَبرَئيلَ ﷺ إلىٰ هٰذَا الخَلقِ.

ثُمَّ قالَ: يُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ بِاسمِ القائِمِ ﷺ، فَيَسمَعُ مَن بِالمَشرِقِ ومَن بِالمَغرِبِ، لا يَبقىٰ راقِدٌ إلّا استَيقَظَ، ولا قائِمٌ إلّا قَعَدَ، ولا قاعِدٌ إلّا قامَ عَلىٰ رِجلَيهِ فَزَعاً مِن ذٰلِكَ الصَّوتِ، فَرَحِمَ اللهُ مَنِ اعتَبَرَ بِذٰلِكَ الصَّوتِ فَأَجابَ، فَإِنَّ الصَّوتَ الأَوَّلَ هُوَ صَوتُ جَبرَئيلَ الرُّوحِ الأَمينِ ﷺ.

ثُمَّ قالَ ﷺ: يَكونُ الصَّوتُ في شَهرِ رَمَضانَ في لَيلَةِ جُمُعَةٍ لَيلَةِ ثَلاثٍ وعِشرينَ، فَلا تَشُكّوا في ذٰلِكَ، وَاسمَعوا وأَطيعوا، وفي آخِرِ النَّهارِ صَوتُ المَلعونِ إبليسَ يُنادي: ألا إنَّ فُلاناً قُتِلَ مَظلوماً، لِيُشَكِّكَ النّاسَ ويَفتِنَهُم، فَكَم في ذٰلِكَ اليَومِ مِن شاكٍّ مُتَحَيِّرٍ قَد هَوىٰ فِي النّارِ، فَإِذا سَمِعتُمُ الصَّوتَ في شَهرِ رَمَضانَ فَلا تَشُكّوا فيهِ أنَّهُ صَوتُ جَبرَئيلَ، وعَلامَةُ ذٰلِكَ أنَّهُ يُنادي بِاسمِ القائِمِ وَاسمِ أبيهِ، حَتّىٰ تَسمَعَهُ

---

۱. الهُردُ ـ بالضمّ ـ: الكُرْكُم الأصفر، والهَرد أيضاً: طين أحمر يصبغ به، والهُرد أيضاً: عروق صفر يُصبغ بها، والهُردِيُّ: الثوب المصبوغ به (تاج العروس: ج ۵ ص ۳۳۵ «هرد»). ولعلّ المراد به أنّ لون هذه النار العظيمة صفراء تميل إلى الحمرة لشدّة اشتعالها، والله العالم.

۱۳۹۳ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام باقر﵇ فرمود: «چون آتشی بزرگ و زعفرانی‌رنگ از سمت مشرق دیدید که سه روز یا هفت روز زبانه می‌کشد، فَرَج خاندان محمّد را چشم به راه باشید، اگر خدا بخواهد، که خداوند، عزیز و حکیم است».

سپس فرمود: «بانگ [آسمانی] فقط در ماه رمضان است؛ زیرا آن، ماه خدا و بانگ هم بانگ جبرئیل برای این مردم است».

آن گاه فرمود: «ندا کنندهٔ آسمانی، به نام قائم، ندا می‌دهد و هر کس در شرق و غرب است، آن را می‌شنود. خفته‌ای نیست که بیدار نشود و ایستاده‌ای نیست که ننشیند و نشسته‌ای نیست، جز آن که بر دو پایش می‌ایستد و همه، از هراس آن نداست. خدا بیامرزد کسی را که از آن ندا، عبرت بگیرد و پاسخ دهد، که ندای نخست، ندای جبرئیل روح الأمین است».

سپس فرمود: «ندا در ماه رمضان، در شب جمعه بیست و سوم ماه است و در آن، شک نکنید و بشنوید و فرمان برید و در پایان روز، صدای ابلیس ملعون است که ندا می‌دهد: "هان! فلانی، مظلومانه کشته شد"، تا مردم را به شک اندازد و آنان را بفریبد، که در آن روز، عدّهٔ فراوانی به شک می‌افتند و سرگردان می‌شوند و به آتش دوزخ سقوط می‌کنند. پس چون ندا را در ماه رمضان شنیدید، شک نکنید، که آن، ندای جبرئیل است و نشانهٔ آن هم این است که نام قائم و نام پدرش را ندا می‌دهد، به گونه‌ای که دخترِ در کنج خانه هم آن را می‌شنود و پدر و برادرش را به بیرون رفتن [و همراهی با قیام]، تحریک و تشویق می‌کند».

و نیز فرمود: «پیش از خروج قائم﵇ از این دو ندا، گریزی نیست: ندایی از آسمان که ندای جبرئیل است و به اسم صاحب این امر و اسم پدرش است، و ندای دوم که از زمین به گوش می‌رسد که ندای ابلیس لعنت شده است و به نام فلان کس و این که مظلومانه کشته شده است، ندا می‌دهد، و او با این کار، قصد فتنه‌انگیزی

العَذراءُ فِي خِدرِها، فَتُحَرِّضُ أباها وأَخاها عَلَى الخُروجِ.

وقالَ: لا بُدَّ مِن هٰذَينِ الصَّوتَينِ قَبلَ خُروجِ القائِمِ عليه السلام: صَوتٍ مِنَ السَّماءِ وهُوَ صَوتُ جَبرَئيلَ (بِاسمِ صاحِبِ هٰذَا الأَمرِ وَاسمِ أبيهِ)، وَالصَّوتِ الثّاني مِنَ الأَرضِ وهُوَ صَوتُ إبليسَ اللَّعينِ يُنادي بِاسمِ فُلانٍ أنَّهُ قُتِلَ مَظلوماً، يُريدُ بِذٰلِكَ الفِتنَةَ، فَاتَّبِعُوا الصَّوتَ الأَوَّلَ، وإيّاكُم وَالأَخيرَ أن تُفتَنوا بِهِ.

وقالَ عليه السلام: لا يَقومُ القائِمُ عليه السلام إلّا عَلىٰ خَوفٍ شَديدٍ مِنَ النّاسِ، [و] زَلازِلَ وفِتنَةٍ وبَلاءٍ يُصيبُ النّاسَ، وطاعونٍ قَبلَ ذٰلِكَ، وسَيفٍ قاطِعٍ بَينَ العَرَبِ، وَاختِلافٍ شَديدٍ فِي النّاسِ، وتَشَتُّتٍ في دينِهِم، وتَغَيُّرٍ مِن حالِهِم، حَتّىٰ يَتَمَنَّى المُتَمَنِّي المَوتَ صَباحاً ومَساءً مِن عِظَمِ ما يَرىٰ مِن كَلَبِ[1] النّاسِ وأَكلِ بَعضِهِم بَعضاً، فَخُروجُهُ إذا خَرَجَ عِندَ اليَأسِ وَالقُنوطِ مِن أن يَرَوا فَرَجاً، فَيا طوبىٰ لِمَن أدرَكَهُ وكانَ مِن أنصارِهِ، وَالوَيلُ كُلُّ الوَيلِ لِمَن ناواهُ وخالَفَهُ، وخالَفَ أمرَهُ، وكانَ مِن أعدائِهِ...

ثُمَّ قالَ عليه السلام: إذَا اختَلَفَت بَنو فُلانٍ فيما بَينَهُم، فَعِندَ ذٰلِكَ فَانتَظِرُوا الفَرَجَ، ولَيسَ فَرَجُكُم إلّا فِي اختِلافِ بَني فُلانٍ، فَإذَا اختَلَفوا فَتَوَقَّعُوا الصَّيحَةَ في شَهرِ رَمَضانَ وخُروجَ القائِمِ عليه السلام، إنَّ اللهَ يَفعَلُ ما يَشاءُ، ولَن يَخرُجَ القائِمُ ولا تَرَونَ ما تُحِبّونَ حَتّىٰ يَختَلِفَ بَنو فُلانٍ فيما بَينَهُم، فَإذا كانَ كَذٰلِكَ طَمِعَ النّاسُ فيهِم وَاختَلَفَتِ الكَلِمَةُ، وخَرَجَ السُّفيانِيُّ.

وقالَ: لا بُدَّ لِبَني فُلانٍ مِن أن يَملِكوا، فَإذا مَلَكوا ثُمَّ اختَلَفوا تَفَرَّقَ مُلكُهُم وتَشَتَّتَ أمرُهُم، حَتّىٰ يَخرُجَ عَلَيهِمُ الخُراسانِيُّ وَالسُّفيانِيُّ، هٰذا مِنَ المَشرِقِ وهٰذا

---

۱. الكَلَب: شبيه بالجنون. ودفعت عنك كَلَبَ فلانٍ: أي شرَّهُ وأذاهُ (الصحاح: ج ۲ ص ۳۸۷ «كلب»).

دارد. پس، ندای اوّل را اطاعت کنید و از ندای دوم بپرهیزید تا فریب نخورید».

و امام﵇ فرمود: «قائم﵇ قیام نمی‌کند، مگر با فراگیری ترس شدید در مردم و نیز زلزله‌ها و فتنه و بلایی که به آنان می‌رسد و نیز طاعونی پیش از آن و شمشیر برّانی میان عرب [که آنان را به کشتن می‌دهد]، و درگیری سختی میان مردم و پراکندگی در دینشان و دگرگونی احوالشان، تا آن جا که برخی، به خاطر شرارت بسیارِ مردم و به جان هم افتادن آنها، صبح و شب، آرزوی مرگ می‌کنند، و خروج قائم، به هنگام یأس و ناامیدی مردم از فَرَج (گشایش کارشان) است. پس خوشا به حال کسی که او را درک کند و از یاوران او باشد، و بدا و بدا به حال کسی که با او دشمنی و مخالفت ورزد و با امرش مخالفت کند و از دشمنان او باشد! ...».

سپس فرمود: «هنگامی که فلان طایفه با هم اختلاف کنند، در آن هنگام، منتظر فَرَج باشید و فَرَج شما، جز در اختلاف پیدا کردن فلان طایفه نیست و چون با هم اختلاف پیدا کردند، منتظر بانگ بلند ماه رمضان و خروج قائم﵇ باشید که خداوند هر چه بخواهد می‌کند و قائم خروج نمی‌کند و آنچه را دوست می‌دارید، نخواهید دید تا آن که فلان طایفه با هم اختلاف بیابند، که چون این گونه شود، مردم در [گرفتن قدرت] آنان به طمع می‌افتند و اختلاف کلمه می‌شود و سفیانی خروج می‌کند».

و فرمود: «ناگزیر از فرمان‌روایی فلان طایفه است و چون فرمان‌روایی یافتند آن گاه که اختلاف نمودند، فرمان‌روایی‌شان متفرّق و امرشان پراکنده می‌شود، تا آن که خراسانی و سفیانی بر آنها بشورند: این، از شرق و آن، از غرب، و مانند دو اسب مسابقه به سوی کوفه از یکدیگر پیشی می‌گیرند: این، از این جا و این از این جا، تا آن که هلاکت بنی فلان به دستان آن دو شود. به هوش باشید که آنان از ایشان، هیچ کسی را باقی نمی‌نهند».

سپس فرمود: «خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و در

مِنَ المَغرِبِ، يَستَبِقانِ إلَى الكوفَةِ كَفَرَسَي رِهانٍ، هٰذا مِن هُنا وهٰذا مِن هُنا، حَتّىٰ يَكونَ هَلاكُ بَني فُلانٍ عَلىٰ أيديهِما، أما إنَّهُم لا يُبقونَ مِنهُم أحَداً.

ثُمَّ قالَ ﷺ: خُروجُ السُّفيانِيِّ وَاليَمانِيِّ وَالخُراسانِيِّ في سَنَةٍ واحِدَةٍ، في شَهرٍ واحِدٍ، في يَومٍ واحِدٍ، نِظامٌ كَنِظامِ الخَرَزِ يَتبَعُ بَعضُهُ بَعضاً، فَيَكونُ البَأسُ مِن كُلِّ وَجهٍ، وَيلٌ لِمَن ناواهُم، ولَيسَ فِي الرّاياتِ رايَةٌ أهدىٰ مِن رايَةِ اليَمانِيِّ، هِيَ رايَةُ هُدىً لِأَنَّهُ يَدعو إلىٰ صاحِبِكُم، فَإذا خَرَجَ اليَمانِيُّ حَرَّمَ بَيعَ السِّلاحِ عَلَى النّاسِ وكُلِّ مُسلِمٍ، وإذا خَرَجَ اليَمانِيُّ فَانهَض إلَيهِ، فَإنَّ رايَتَهُ رايَةُ هُدىً، ولا يَحِلُّ لِمُسلِمٍ أن يَلتَوِيَ عَلَيهِ، فَمَن فَعَلَ ذٰلِكَ فَهُوَ مِن أهلِ النّارِ، لِأَنَّهُ يَدعو إلَى الحَقِّ وإلىٰ طَريقٍ مُستَقيمٍ.

ثُمَّ قالَ لي: إنَّ ذَهابَ مُلكِ بَني فُلانٍ كَقَصعِ[1] القَخّارِ، وكَرَجُلٍ كانَت في يَدِهِ فَخّارَةٌ وهُوَ يَمشي إذ سَقَطَت مِن يَدِهِ وهُوَ ساهٍ عَنها فَانكَسَرَت، فَقالَ حينَ سَقَطَت: هاه ـ شِبهَ الفَزَعِ ـ فَذَهابُ مُلكِهِم هٰكَذا أغفَلُ ما كانوا عَن ذَهابِهِ.

وقالَ أميرُ المُؤمِنينَ ﷺ عَلىٰ مِنبَرِ الكوفَةِ: إنَّ اللهَ ـ عَزَّ وجَلَّ ذِكرُهُ ـ قَدَّرَ فيما قَدَّرَ وقَضىٰ وحَتَمَ بِأَنَّهُ كائِنٌ لا بُدَّ مِنهُ، أنَّهُ يَأخُذُ بَني أُمَيَّةَ بِالسَّيفِ جَهرَةً، وأنَّهُ يَأخُذُ بَني فُلانٍ بَغتَةً.

وقالَ ﷺ: لا بُدَّ مِن رَحىً تَطحَنُ، فَإذا قامَت عَلىٰ قُطبِها وثَبَتَت عَلىٰ ساقِها، بَعَثَ اللهُ عَلَيها عَبداً عَنيفاً خامِلاً أصلُهُ، يَكونُ النَّصرُ مَعَهُ، أصحابُهُ الطَّويلَةُ

---

۱. قَصعُ الفخّار: أي كسره وهشمه (انظر: النهاية: ج ۴ ص ۷۳ «قصع»). أي أنّه يكون دفعة واحدة لا بالتدريج.

یک روز روی می‌دهد، مانند رشتهٔ تسبیح که در پی هم می‌آیند و در هر سو، جنگ و وحشت است. وای بر کسی که با آنان دشمنی کند! و در این پرچم‌ها، پرچمی راه‌یافته‌تر از پرچم یمانی نیست و آن، پرچم هدایت است؛ زیرا او به صاحبتان [قائمؑ] فرا می‌خواند و چون یمانی خروج کند، فروش سلاح را به مردم و هر مسلمانی حرام می‌کند و چون یمانی خروج کرد، به سوی او حرکت کن که پرچمش، پرچم هدایت است و برای مسلمان روا نیست که کار را بر او سخت کند، که هر که چنین کند، اهل آتش خواهد بود؛ زیرا او به حق و به راه مستقیم فرا می‌خواند».

سپس به من فرمود: «از میان رفتن فرمان‌روایی بنی فلان، مانند شکستن سفال [، یک‌باره] است و مانند مردی است که سفالی در دست دارد و در حال راه رفتن و غفلت وی، ناگهان از دستش می‌افتد و می‌شکند و او وقتی که آن می‌افتد، مانند وحشت‌زده‌ها فریادی بر می‌آورد. از میان رفتن فرمان‌روایی آنها هم چنین است و در غافل‌ترین حالت آنان، اتّفاق می‌افتد.

و امیر مؤمنانؑ بر منبر کوفه فرمود: "خداوندﷻ الذکر در آنچه تقدیر کرد و قضای حتمی نمود ـ به گونه‌ای که از وجود آن، چاره‌ای نباشد ـ، آن بود که بنی امیّه را با شمشیر و آشکارا و بنی فلان را ناگهان بگیرد".

سپس فرمود: «آسیاب، ناگزیر می‌چرخد و چون بر محورش ایستاد و بر پایه‌اش استوار ماند، خداوند، بنده‌ای نامهربان و بی اصل و نسب بر آن می‌انگیزد که پیروزی با اوست. یارانش موهایی دراز و سبیل دارند، سیاه‌جامه اند و پرچم‌هایشان نیز سیاه است. وای بر کسانی که با آنان به دشمنی برخیزند، که آنها را بی قاعده می‌کُشند. به خدا سوگند، گویی آنان و کارهایشان را می‌بینیم و نیز آنچه را بدکاران و بیابانگردان جفاکار از ایشان می‌کِشند. خداوند، آنان را بر ایشان بی هیچ رحمتی چیره می‌کند و

شُعورُهُم، أصحابُ السِّبالِ[1]، سودٌ ثِيابُهُم، أصحابُ راياتٍ سودٍ، وَيلٌ لِمَن ناواهُم، يَقتُلونَهُم هَرجاً، وَاللهِ، لَكَأَنّي أنظُرُ إلَيهِم وإلىٰ أفعالِهِم وما يَلقَى الفُجّارُ[2] مِنهُم وَالأعرابُ الجُفاةُ، يُسَلِّطُهُمُ اللهُ عَلَيهِم بِلا رَحمَةٍ، فَيَقتُلونَهُم هَرجاً عَلىٰ مَدينَتِهِم بِشاطِئِ الفُراتِ البَرِّيَّةِ وَالبَحرِيَّةِ، جَزاءً بِما عَمِلوا، وما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلعَبيدِ.

۱۳۹۴. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عِصامٍ ﷺ قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَعقوبَ (الكُلَينِيُّ) قالَ: حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ العَلاءِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ عَلِيٍّ القَزوينِيُّ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ إسماعيلَ، عَن عاصِمِ بنِ حُمَيدٍ الحَنّاطِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ الثَّقَفِيِّ الطَّحّانِ، عَنِ الإمامِ الباقِرِ ﷺ ـ في ذِكرِ المَهدِيِّ ﷺ ـ:

إنَّ مِن عَلاماتِ خُروجِهِ: خُروجَ السُّفيانِيِّ مِنَ الشّامِ، وخُروجَ اليَمانِيِّ (مِنَ اليَمَنِ) وصَيحَةً مِنَ السَّماءِ في شَهرِ رَمَضانَ، ومُنادٍ[ياً] يُنادي مِنَ السَّماءِ بِاسمِهِ وَاسمِ أبيهِ.

۱۳۹۵. **كمال الدين**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ عِصامٍ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَعقُوبَ الكُلَينِيُّ، قالَ: حَدَّثَنَا القاسِمُ بنُ العَلاءِ، قالَ: حَدَّثَني إسماعيلُ بنُ عَلِيٍّ القَزوينِيُّ، قالَ: حَدَّثَني عَلِيُّ بنُ إسماعيلَ، عَن عاصِمِ بنِ حُمَيدٍ الحَنّاطِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ الثَّقَفِيِّ، قالَ: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ الباقِرَ ﷺ، يَقولُ:

القائِمُ مِنّا مَنصورٌ بِالرُّعبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصرِ، تُطوىٰ لَهُ الأَرضُ، وتَظهَرُ لَهُ الكُنوزُ، يَبلُغُ سُلطانُهُ المَشرِقَ وَالمَغرِبَ، ويُظهِرُ اللهُ ﷻ بِهِ دينَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ ولَو كَرِهَ

---

۱. السَّبَلَةُ: الشارِبُ والجمع السِّبالُ (النهاية: ج ۲ ص ۳۳۹ «سبل»).

۲. في بحار الأنوار: «من الفجّار».

آنان، اینان را در شهرشان در کنارهٔ فرات، در آب و خشکی، بی حساب و کتاب می‌کشند و این جزای کردارشان است و خداوند بر بندگانش ستمکار نیست».[۱]

۱۳۹۴ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم، در یادکرد امام مهدی ﷺ ـ: امام باقر ﷺ فرمود: «از نشانهٔ خروج او، خروج سفیانی از شام، خروج یمانی از یمن و بانگ آسمانی در ماه رمضان است و منادی‌ای که از آسمان، نام او و نام پدرش را صدا می‌زند».[۲]

۱۳۹۵ . **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: شنیدم که امام محمّد باقر ﷺ می‌فرماید: «قائم ما، با هراس [افتادن در دل دشمنش] یاری داده می‌شود و با نصرت الهی تأیید می‌گردد، زمین زیر پایش در نوردیده می‌شود و گنج‌ها برایش آشکار می‌شوند و فرمان‌روایی‌اش شرق و غرب را در بر می‌گیرد و خداوند، دینش را با او بر همهٔ دین‌ها غلبه می‌دهد، هر چند مشرکان را ناخوش آید و ویرانی در زمین نمی‌ماند، جز آن که آباد می‌شود و روح خدا، عیسی بن مریم، فرود می‌آید و پشت سر او نماز می‌خواند».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! قائم شما، کِی خروج می‌کند؟

فرمود: «هنگامی که مردان، خود را به زنان و زنان، خود را به مردان تشبیه کنند و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده کنند و زن‌ها بر مرکب‌ها سوار شوند و گواهی‌های دروغین پذیرفته و گواهی‌های عادلان، رد شوند و مردم، خون را سبُک

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۳ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۰ ح ۹۶.

۲. کمال الدین: ص ۳۲۷ ح ۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۱۷ ح ۶.

المُشرِكونَ، فَلا يَبقىٰ فِي الأَرضِ خَرابٌ إلّا قَد عُمِرَ، ويَنزِلُ روحُ اللهِ عيسَى بنُ مَريَمَ ﷺ فَيُصَلّي خَلفَهُ.

قالَ: قُلتُ: يَابنَ رَسولِ اللهِ، مَتىٰ يَخرُجُ قائِمُكُم؟

قالَ: إذا تَشَبَّهَ الرِّجالُ بِالنِّساءِ وَالنِّساءُ بِالرِّجالِ، وَاكتَفَى الرِّجالُ بِالرِّجالِ وَالنِّساءُ بِالنِّساءِ، ورَكِبَ ذَواتُ الفُروجِ السُّروجَ، وقُبِلَت شَهاداتُ الزّورِ، ورُدَّت شَهاداتُ العُدولِ، وَاستَخَفَّ النّاسُ بِالدِّماءِ وَارتِكابِ الزِّنا وأَكلِ الرِّبا، وَاتُّقِيَ الأَشرارُ مَخافَةَ ألسِنَتِهِم، وخَرَجَ[1] السُّفيانِيُّ مِنَ الشّامِ، وَاليَمانِيُّ مِنَ اليَمَنِ، وخُسِفَ بِالبَيداءِ، وقُتِلَ غُلامٌ مِن آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، اسمُهُ مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ النَّفسُ الزَّكِيَّةُ، وجاءَت صَيحَةٌ مِنَ السَّماءِ بِأَنَّ الحَقَّ فيهِ وفي شيعَتِهِ، فَعِندَ ذٰلِكَ خُروجُ قائِمِنا.

فَإذا خَرَجَ أسنَدَ ظَهرَهُ إلَى الكَعبَةِ، وَاجتَمَعَ إلَيهِ ثَلاثُمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً. وأَوَّلُ ما يَنطِقُ بِهِ هٰذِهِ الآيَةُ: ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾[2]، ثُمَّ يَقولُ: «أنَا بَقِيَّةُ اللهِ في أرضِهِ، وخَليفَتُهُ وحُجَّتُهُ عَلَيكُم»، فَلا يُسَلِّمُ عَلَيهِ مُسَلِّمٌ إلّا قالَ: السَّلامُ عَلَيكَ يا بَقِيَّةَ اللهِ في أرضِهِ. فَإذَا اجتَمَعَ إلَيهِ العَقدُ ـ وهُوَ عَشَرَةُ آلافِ رَجُلٍ ـ خَرَجَ، فَلا يَبقىٰ فِي الأَرضِ مَعبودٌ دونَ اللهِ ﷻ مِن صَنَمٍ (ووَثَنٍ) وغَيرِهِ، إلّا وَقَعَت فيهِ نارٌ فَاحتَرَقَ، وذٰلِكَ بَعدَ غَيبَةٍ طَويلَةٍ؛ لِيَعلَمَ اللهُ مَن يُطيعُهُ بِالغَيبِ ويُؤمِنُ بِهِ.

۱۳۹۶. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا يَحيَى بنُ زَكَرِيّا بنِ شَيبانَ، قالَ: حَدَّثَنا يوسُفُ بنُ كُلَيبٍ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن عاصِمِ بنِ حُمَيدٍ الحَنّاطِ، عَن أبي حَمزَةَ الثُّمالِيِّ، قالَ: سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ

---

۱. في المصدر: «خروج»، وما أثبتناه هو الصحيح المطابق للسياق كما في بحار الأنوار.

۲. هود: ۸۶.

بشمرند و زنا کنند و ربا بخورند و از ترس زبان بدکاران، خود را بپایند و سفیانی از شام، و یمانی از یمن خروج کند و [لشکر سفیانی] در بیداء به زمین فرو روند و جوانی از خاندان محمّد به نام محمّد بن حسن، نفْس زکیّه، میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] کشته شود و بانگی از آسمان بیاید که حق در او و پیروان اوست و این هنگام، قائم ما خروج می‌کند و چون خروج کند، پشتش را به کعبه تکیه می‌دهد و سیصد و سیزده مرد به گرد او جمع می‌شوند و نخستین سخنش، این آیه است: **﴿باقی نهادهٔ خداوند، برایتان بهتر است، اگر مؤمن باشید﴾**. سپس می‌گوید: "من، باقی نهادهٔ خداوند در زمینش و جانشین او و حجّتش بر شما هستم". پس هیچ کس بر او سلام نمی‌دهد، جز آن که می‌گوید: سلام بر تو، ای باقی نهادهٔ خدا در زمینش! و چون افراد جمع شده به گرد او به ده هزار مرد رسند، خروج می‌کند و معبود دیگری جز خدا، مانند بت و غیر آن، در زمین باقی نمی‌ماند، مگر این که آتش به آن می‌افتد و می‌سوزد. و اینها پس از غیبتی طولانی است تا خداوند معلوم بدارد چه کسی در غیبت، از او پیروی می‌کند و به او ایمان می‌آورد».[1]

۱۳۹۶. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابوحمزه ثمالی ـ: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «اگر قائم خاندان محمّد صلی الله علیه و آله خروج کند، خداوند، او را با فرشتگان نشاندار و پیاپی و فرو فرستاده شده [به زمین] و دسته‌ای که در اوج ملکوت مانده‌اند، یاری می‌کند و جبرئیل، پیش روی او، میکائیل، سمت راست وی و اسرافیل، سمت چپش است

---

۱. کمال الدین: ص ۳۳۰ ح ۱۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۹۱، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۲۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۹۱ ح ۲۴.

مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقولُ:

لَو قَد خَرَجَ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله لَنَصَرَهُ اللهُ بِالمَلائِكَةِ المُسَوِّمينَ وَالمُردِفينَ وَالمُنزِلينَ وَالكَروبِيّينَ[1]، يَكونُ جَبرَئيلُ أمامَهُ، وميكائيلُ عَن يَمينِهِ، وإسرافيلُ عَن يَسارِهِ، وَالرُّعبُ يَسيرُ مَسيرَةَ شَهرٍ أمامَهُ وخَلفَهُ وعَن يَمينِهِ وعَن شِمالِهِ، وَالمَلائِكَةُ المُقَرَّبونَ حِذاهُ، أوَّلُ مَن يَتبَعُهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله، وعَلِيٌّ عليه السلام الثّاني، ومَعَهُ سَيفٌ مُختَرَطٌ يَفتَحُ اللهُ لَهُ الرّومَ وَالدَّيلَمَ وَالسِّندَ وَالهِندَ وكابُلَ شاهٍ وَالخَزَرَ.

يا أبا حَمزَةَ، لا يَقومُ القائِمُ عليه السلام إلّا عَلىٰ خَوفٍ شَديدٍ وزَلازِلَ وفِتَنٍ وبَلاءٍ يُصيبُ النّاسَ وطاعونٍ قَبلَ ذٰلِكَ، وسَيفٍ قاطِعٍ بَينَ العَرَبِ، وَاختِلافٍ شَديدٍ بَينَ النّاسِ، وتَشَتُّتٍ في دينِهِم، وتَغَيُّرٍ مِن حالِهِم حَتّىٰ يَتَمَنَّى المُتَمَنِّي المَوتَ صَباحاً ومَساءً مِن عِظَمِ ما يَرىٰ مِن كَلَبِ النّاسِ، وأكلِ بَعضِهِم بَعضاً، وخُروجُهُ إذا خَرَجَ عِندَ الإياسِ وَالقُنوطِ[2].

۱۳۹۷. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَبّادُ بنُ يَعقوبَ، قالَ: حَدَّثَنا يَحيَى بنُ سالِمٍ، عَن أبي جَعفَرٍ الباقِرِ عليه السلام أنَّهُ قالَ:

---

۱. الكروبيّون: هم المقرّبون (النهاية: ج ۴ ص ۱۶۱ «قرب»).

۲. قال المؤلف في آخره: وحدّثنا بهذا الحديث محمّد بن إسحاق عليه السلام قال: حدّثنا أبو عليّ محمّد بن همام، قال: حدّثنا أحمد بن محمّد النوفلي، قال: حدّثني أحمد بن هلال، عن عثمان بن عيسى الكلابي، عن خالد بن نجيح، عن زرارة بن أعين، عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام.

وحدّثنا محمّد بن الحسن عليه السلام قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن عليّ بن محمّد الحجّال، عن الحسن بن عليّ بن فضال، عن عبد الله بن بكير، عن زرارة بن أعين، عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: إنّ للقائم غيبة قبل أن يقوم ـ وذكر الحديث مثله سواء.

و هراس [در دل دشمن]، به فاصلهٔ یک ماه راه، پیشاپیش او و پشت سرش و راست و چپ او می‌رود و فرشتگان مقرّب، رو به روی اویند و نخستین کسی که پشت سرش می‌آید، محمّدﷺ و سپس علی‌ؑ است و شمشیری از نیام کشیده به همراه دارد و خداوند روم، دیلم، سِند، هند، کابل شاه و خزر را برایش فتح می‌کند.

ای ابوحمزه! قائم، قیام نمی‌کند، مگر با بیم شدید [مردم]، زلزله‌ها، فتنه و بلایی که به مردم می‌رسد و طاعون پیش از آنها، و شمشیری برّان میان عرب [که آنان را به کشتن می‌دهد] و درگیری میان مردم، پراکندگی در دینشان و دگرگونی احوالشان، تا آن جا که برخی، از شرارت بسیار مردم و به جان هم افتادن آنها، صبح و شب، آرزوی مرگ می‌کنند، و خروج قائم، به هنگام یأس و ناامیدی مردم [از فَرَج و گشایش کارشان] است».[1]

۱۳۹۷ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از یحیی بن سالم ـ: امام باقرؑ فرمود: «صاحب این امر (قیام)، کم‌سن‌ترین و ناشناخته‌ترینِ ماست».

گفتم: این، چه هنگام است؟

فرمود: «هنگامی که قافله‌ها [خبر] بیعت با جوان را به هر سو ببرند و آن زمان، هر

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۳۴ ح ۲۲، مختصر بصائر الدرجات: ص ۲۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۴۸ ح ۹۹.

صاحِبُ هٰذَا الأَمرِ أصغَرُنا سِنّاً، وأَخمَلُنا شَخصاً.

قُلتُ: مَتىٰ يَكونُ ذاكَ؟ قالَ: إذا سارَتِ الرُّكبانُ بِبَيعَةِ الغُلامِ، فَعِندَ ذٰلِكَ يَرفَعُ كُلُّ ذي صِيصِيَةٍ[1] لِواءً، فَانتَظِرُوا الفَرَجَ.

۱۳۹۸. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا أبو عَبدِ اللهِ يَحيَى بنُ زَكَرِيّا بنِ شَيبانَ، قالَ: حَدَّثَنا أبو سُلَيمانَ يوسُفُ بنُ كُلَيبٍ، قالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن سَيفِ بنِ عَميرَةَ، عَن أبي بَكرٍ الحَضرَمِيِّ، عَن أبـي جَـعفَرٍ الباقِرِ عليه السلام أنَّهُ سَمِعَهُ يَقولُ:

(لا بُدَّ أن يَملِكَ بَنُو العَبّاسِ، فَإذا مَلَكوا وَاختَلَفوا وتَشَتَّتَ أمرُهُم، خَرَجَ عَلَيهِمُ الخُراسانِيُّ وَالسُّفيانِيُّ، هٰذا مِنَ المَشرِقِ وهٰذا مِنَ المَغرِبِ، يَستَبِقانِ إلَـى الكـوفَةِ كَفَرَسَي رِهانٍ، هٰذا مِن هاهُنا وهٰذا مِن هاهُنا، حَتّىٰ يَكونَ هَلاكُهُم عَلىٰ أيديهِما، أما إنَّهُما لا يُبقونَ مِنهُم أحَداً أبَداً).

۱۳۹۹. **كمال الدين**: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ يَحيَى العَطّارِ رضي الله عنه قالَ: حَدَّثَنا سَعدُ بنُ عَبدِ اللهِ، عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عيسىٰ، عَن عُثمانَ بنِ عيسَى الكِلابِيِّ، عَن خالِدِ بنِ نَجيحٍ، عَن زُرارَةَ بنِ أعيَنَ قالَ: سَمِعتُ أبا عَبدِ اللهِ عليه السلام يَقولُ:

إنَّ لِلقائِمِ غَيبَةً قَبلَ أن يَقومَ... ثُمَّ قالَ: يا زُرارَةُ، لا بُدَّ مِن قَتلِ غُلامٍ بِالمَدينَةِ، قُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ، أَلَيسَ يَقتُلُهُ جَيشُ السُّفيانِيِّ؟ قالَ: لا، ولٰكِن يَقتُلُهُ جَيشُ بَني

---

۱. الصياصي: القرون [قرون البقر]، مفردها: صيصِيَة ـ بالتخفيف ـ، شبّه الفتنة بها لشدّتها وصعوبة الأمر فيها (اُنظر: النهاية: ج ۳ ص ۶۷ «صيص»).

صاحب [قدرت و] برج و بارویی، پرچمی بر می‌افرازد. آن هنگام، منتظر فَرَج باشید».[۱]

۱۳۹۸. **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بکر حضرمی ـ: شنیدم که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «بی هیچ تردیدی، بنی عبّاس به سلطنت می‌رسند و چون رسیدند و با هم درگیر شدند و کارشان پراکنده شد، خراسانی و سفیانی بر آنها می‌شورند: این، از شرق و این، از غرب، و هر دو، برای رسیدن به کوفه مانند اسبان مسابقه از هم پیشی می‌گیرند: این، از این جا و این، از این جا، تا آن که خودشان یکدیگر را نابود می‌کنند. به هوش باشید که از یکدیگر، کسی را باقی نمی‌نهند».[۲]

۱۳۹۹. **کمال الدین** ـ با سندش به نقل از زراره بن اعین ـ: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قائم، پیش از قیامش غیبتی دارد...» و سپس فرمود: «ای زراره! بی‌تردید، جوانی در مدینه کشته می‌شود».

گفتم: فدایت شوم! آیا لشکر سفیانی، او را نمی‌کشد؟

فرمود: «نه؛ بلکه لشکر بنی فلان، او را می‌کشد. خروج می‌کند تا این که به مدینه وارد می‌شود و مردم نمی‌دانند به چه کاری وارد شده است. آن گاه، جوان را می‌گیرد و می‌کشد و چون او را جنایتکارانه و به ظلم و ستم می‌کشند، خداوند عزّ و جلّ مهلتشان

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۴ ح ۳۵، دلائل الإمامة: ص ۴۸۱ ح ۴۷۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۸ ح ۱۵.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۹ ح ۱۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۴ ح ۱۰۱.

فُلانٍ، يَخرُجُ حَتّىٰ يَدخُلَ المَدينَةَ فَلا يَدرِي النّاسُ في أيِّ شَيءٍ دَخَلَ، فَيَأخُذُ الغُلامَ فَيَقتُلُهُ، فَإذا قَتَلَهُ بَغياً وعُدواناً وظُلماً لَم يُمهِلهُمُ اللهُ ﷻ، فَعِندَ ذٰلِكَ فَتَوَقَّعُوا الفَرَجَ.

۱۴۰۰. **مختصر إثبات الرجعة**:[1] حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا عاصِمُ بنُ حُمَيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ مُسلِمٍ، قالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أبا عَبدِاللهِ ﷺ: مَتىٰ يَظهَرُ قائِمُكُم؟

قالَ: إذا كَثُرَتِ الغَوايَةُ وقَلَّتِ الهِدايَةُ، وكَثُرَ الجَورُ وَالفَسادُ وقَلَّ الصَّلاحُ وَالسَّدادُ، وَاكتَفَى الرِّجالُ بِالرِّجالِ وَالنِّساءُ بِالنِّساءِ، ومالَ الفُقَهاءُ إلَى الدُّنيا، وأكثَرُ النّاسِ إلَى الأَشعارِ وَالشُّعَراءِ، ومُسِخَ قَومٌ مِن أهلِ البِدَعِ حَتّىٰ يَصيروا قِرَدَةً وخَنازيرَ، وقُتِلَ السُّفيانِيُّ، ثُمَّ خَرَجَ الدَّجّالُ وبالَغَ فِي الإغواءِ وَالإضلالِ، فَعِندَ ذٰلِكَ يُنادىٰ بِاسمِ القائِمِ ﷺ في لَيلَةِ ثَلاثٍ وعِشرينَ مِن شَهرِ رَمَضانَ، ويَقومُ في يَومِ عاشوراءَ، فَكَأنّي أنظُرُ إلَيهِ قائِماً بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، ويُنادي جَبرَئيلُ ﷺ بَينَ يَدَيهِ: البَيعَةَ لِلّهِ، فَتُقبِلُ إلَيهِ شيعَتُهُ.

۱۴۰۱. **الغيبة للنعماني**: أخبَرَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدِ بنِ عُقدَةَ، قالَ: حَدَّثَني أحمَدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ أبُو الحَسَنِ الجُعفِيُّ مِن كِتابِهِ، قالَ: حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ مِهرانَ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبيهِ، عَن أبي بَصيرٍ، قالَ: قالَ أبو عَبدِاللهِ ﷺ:

لا بُدَّ أن يَكونَ قُدّامَ القائِمِ سَنَةٌ يَجوعُ فيهَا النّاسُ ويُصيبُهُم خَوفٌ شَديدٌ، مِنَ القَتلِ ونَقصٍ مِنَ الأَموالِ وَالأَنفُسِ وَالثَّمَراتِ، فَإنَّ ذٰلِكَ في كِتابِ اللهِ لَبَيِّنٌ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ

---

۱. بسند صحيح (ان كان أصل هذا الكتاب ثابتاً).

نمی‌دهد و این هنگام، منتظر فَرَج باشید».[۱]

۱۴۰۰ . **مختصر إثبات الرجعة** ـ با سندش به نقل از محمّد بن مسلم ـ: مردی از امام صادق﵇ پرسید: قائم شما، کِی ظهور می‌کند؟

فرمود: «هنگامی که گمراهی، فراوان و رهیابی، اندک شود و ستم و تباهی، فراوان و شایستگی و استواری، اندک گردد و مردان، به مردان و زنان، به زنان اکتفا کنند و فقیهان به دنیا و بیشتر مردم به شعرها و شاعران تمایل بیابند و گروهی از بدعت‌گذاران، مسخ شوند، تا آن جا که به شکل میمون و خوک در آیند و سفیانی کشته شود و آن گاه دجّال، خروج کند و در فریبکاری و گمراهی بکوشد و این هنگام و در شب بیست و سوم ماه رمضان، به نام قائم﵇ ندا می‌شود و در روز عاشورا قیام می‌کند و گویی به او می‌نگرم که میان رکن [حجر الأسود] و مقام [ابراهیم] ایستاده است و جبرئیل، پیش رویش ندا می‌دهد: "بیعت، از آنِ خداوند است" و شیعیانش به او روی می‌آورند».[۲]

۱۴۰۱ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: امام صادق﵇ فرمود: «بی تردید، پیش از [قیام] قائم، سالی است که مردم در آن گرسنه می‌مانند و ترس شدیدی آنها را فرا می‌گیرد؛ ترس از کشتار، کاستی در دارایی‌ها، جان‌ها و محصولات که این در کتاب خدا، به روشنی بیان شده است». سپس این آیه را تلاوت نمود: ﴿**و شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، کاستی از دارایی‌ها، جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت بده**﴾.[۳]

---

۱. کمال الدین: ص ۳۴۲ ح ۲۴ (با اسناد سه‌گانه که اوّلی آن، معتبر است)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۶ ح ۶ (با اسناد سه‌گانه که یکی از آنها معتبر است)، الکافی: ج ۱ ص ۳۳۷ ح ۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۶ ح ۷۰.

۲. مختصر إثبات الرجعة: ص ۵۵ ح ۲۰ (با سند صحیح، اگر اصل کتاب ثابت باشد).

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۵۰ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۸ ح ۹۳

وَبَشِّرِ ٱلصَّـٰبِرِينَ﴾.

۱۴۰۲. الغيبة للنعماني: أخبَرَنا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ يَحيَى العَطّارُ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ حَسّانَ الرّازِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ عَلِيٍّ الكوفِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَبدُ اللهِ بنُ جَبَلَةَ، عَن عَلِيِّ بنِ أبي حَمزَةَ، عَن أبي بَصيرٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام قالَ: قُلتُ لَهُ: جُعِلتُ فِداكَ مَتىٰ خُروجُ القائِمِ عليه السلام؟

فَقالَ: يا أبا مُحَمَّدٍ، إنّا أهلُ بَيتٍ لا نُوَقِّتُ، وقَد قالَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله: «كَذَبَ الوَقّاتونَ»، يا أبا مُحَمَّدٍ، إنَّ قُدّامَ هٰذَا الأَمرِ خَمسَ عَلاماتٍ: أُولاهُنَّ النِّداءُ في شَهرِ رَمَضانَ، وخُروجُ السُّفيانِيِّ، وخُروجُ الخُراسانِيِّ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ، وخَسفٌ بِالبَيداءِ.

ثُمَّ قالَ: يا أبا مُحَمَّدٍ، إنَّهُ لا بُدَّ أن يَكونَ قُدّامَ ذٰلِكَ الطّاعونانِ: الطّاعونُ الأَبيَضُ وَالطّاعونُ الأَحمَرُ.

قُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ وأَيُّ شَيءٍ هُما؟

فَقالَ: (أمّا) الطّاعونُ الأَبيَضُ فَالمَوتُ الجارِفُ[1]، وأَمّا الطّاعونُ الأَحمَرُ فَالسَّيفُ، ولا يَخرُجُ القائِمُ حَتّىٰ يُنادىٰ بِاسمِهِ مِن جَوفِ السَّماءِ في لَيلَةِ ثَلاثٍ وعِشرينَ (في شَهرِ رَمَضانَ) لَيلَةِ جُمُعَةٍ، قُلتُ: بِمَ يُنادىٰ؟ قالَ: بِاسمِهِ وَاسمِ أبيهِ: ألا إنَّ فُلانَ بنَ فُلانٍ قائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، فَاسمَعوا لَهُ وأَطيعوهُ، فَلا يَبقىٰ شَيءٌ خَلَقَ اللهُ فيهِ الرّوحَ إلّا يَسمَعُ الصَّيحَةَ، فَتوقِظُ النّائِمَ، ويَخرُجُ إلىٰ صَحنِ دارِهِ، وتُخرِجُ العَذراءَ مِن خِدرِها، ويَخرُجُ القائِمُ مِمّا يَسمَعُ، وهِيَ صَيحَةُ جَبرَئيلَ عليه السلام.

---

۱. في بحار الأنوار: «الجاذف»، و قال العلّامة المجلسي في شرحه: الجاذف: السريع.

۱۴۰۲ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: به امام صادق﵇ گفتم: فدایت شوم! خروج قائم، کِی است؟

فرمود: «ای ابو محمّد! ما اهل بیت، وقت‌گذاری نمی‌کنیم و محمّدﷺ فرموده است: "وقت‌گذاران، دروغ می‌بافند". ای ابو محمّد! پیش از امر (قیام)، پنج نشانه است: نخستین آنها، بانگ [آسمانی] در ماه رمضان است و [سپس] خروج سفیانی، خروج خراسانی، کشته شدن نفْس زکیّه و به زمین فرو رفتن [لشکر سفیانی] در بیداء».

سپس فرمود: «ای ابو محمّد! بی‌تردید، پیش از این، دو طاعون روی می‌دهد: طاعون سفید و طاعون سرخ».

گفتم: فدایت شوم! آن دو کدام اند؟

فرمود: «طاعون سفید، مرگ سریع همگانی است و طاعون سرخ، شمشیر و کشتار است و قائم، خروج نمی‌کند تا نامش را از دل آسمان و در شب بیست و سوم ماه رمضان، شب جمعه، ندا دهند».

گفتم: چگونه ندایش می‌دهند؟

فرمود: «با نام خود و پدرش، به این گونه: "به هوش باشید که فلانی فرزند فلانی، قائم خاندان محمّد است. به او گوش دهید و اطاعتش کنید" و جانداری نیست که آن ندا را نشنود، که خفته را بیدار می‌کند و به حیاط خانه‌اش می‌آورد و دوشیزهٔ پرده‌نشین را از کنج خانه‌اش بیرون می‌کشد، و قائم﵇ چون آن ندا را بشنود، خروج می‌کند و آن ندا، بانگ جبرئیل﵇ است».[1]

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۸۹ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۹ ح ۴۸.

۱۴۰۳ . فلاح السائل : مُحَمَّدُ بنُ وَهبانَ الدُّبَيلِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أبو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ جُمهورٍ العَمِّيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أبي، عَن أبيهِ مُحَمَّدِ بنِ جُمهورٍ، عَن أحمَدَ بنِ الحُسَينِ السُّكَّرِيِّ، عَن عَبّادِ بنِ مُحَمَّدٍ المَدايِنِيِّ، قالَ: دَخَلتُ عَلىٰ أبي عَبدِاللهِ عليه السلام بِالمَدينَةِ حينَ فَرَغَ مِن مَكتوبَةِ الظُّهرِ، وقَد رَفَعَ يَدَيهِ إلَى السَّماءِ وهُوَ يَقولُ[1]: ...

قالَ: إذا شاءَ مَن لَهُ الخَلقُ وَالأَمرُ. قُلتُ: فَلَهُ عَلامَةٌ قَبلَ ذٰلِكَ؟

قالَ: نَعَم عَلاماتٌ شَتّىٰ. قُلتُ: مِثلُ ما ذا؟

قالَ: خُروجُ رايَةٍ مِنَ المَشرِقِ ورايَةٍ مِنَ المَغرِبِ، وفِتنَةٌ تُظِلُّ أهلَ الزَّوراءِ، وخُروجُ رَجُلٍ مِن وُلدِ عَمّي زَيدٍ بِاليَمَنِ، وَانتِهابُ سِتارَةِ البَيتِ ويَفعَلُ اللهُ ما يَشاءُ.

۱۴۰۴ . الملاحم والفتن : رُوِيَ عَنِ الصّادِقِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أنَّهُ سُئِلَ عَن ظُهورِ قائِمِ أهلِ البَيتِ عليهم السلام، فَتَنَهَّدَ[2] وقالَ:

يا لَها مِن طامَّةٍ ـ وبَكىٰ ـ إذا حَكَمَت فِي الدَّولَةِ الخِصيانُ[3] وَالنِّسوانُ وَالسّودانُ، وأَخَذَتِ الإمارَةَ الشُّبّانُ وَالصِّبيانُ، وخَرِبَ جامِعُ الكوفَةِ مِنَ العُمرانِ، وَانعَقَدَ الجِسرانِ[4]، فَذٰلِكَ الوَقتُ زَوالُ مُلكِ بَني عَمِّي العَبّاسِ، وظُهورُ قائِمِنا أهلَ البَيتِ عليهم السلام.

---

۱. ورد صدر هذا النص في كتاب فلاح السائل هكذا :من المهمّات عقيب صلاة الظهر الاقتداء بالصادق عليه السلام في الدعاء للمهدي عليه السلام الذي بشّر به محمّد رسول الله صلى الله عليه وآله أُمّته في صحيح الروايات.

۲. تنهّدت: تنفّست صعداء (تاج العروس: ج ۵ ص ۲۸۹ «نهد»).

۳. الخصي: هو من خَصَيْتُ الفحل أخصيه خصاء ـ بالكسر والمد ـ: سللت خصيته، فهو خصي (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۵۱۹ «خصي»).

۴. في الصراط المستقيم: «وانفقدت الجيران» بدل «وانعقد الجسران».

۱۴۰۳ . **فلاح السائل** ـ با سندش به نقل از عبّاد بن محمّد مدائنی ـ: در مدینه بر امام صادق﵇ وارد شدم. ایشان نماز ظهرش را خوانده و در حالی که دستانش را رو به آسمان برده بود، چنین دعا می‌نمود: ....[۱]

فرمود: «آن گاه که صاحب اختیار خلقت و امور عالم بخواهد».

گفتم: پیش از آن، علامتی دارد؟

فرمود: «آری، علامت‌های گوناگونی دارد».

گفتم: مانند چه؟

فرمود: «خروج پرچمی از مشرق و پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل بغداد را فرا می‌گیرد و خروج مردی از فرزندان عمویم زید در یمن و به غارت بردن پوشش کعبه، و البتّه خداوند، هر چه بخواهد، می‌کند».[۲]

۱۴۰۴ . **الملاحم والفتن**: روایت شده که از امام جعفر صادق﵇، ظهور قائم اهل بیت﵈ را جویا شدند. آهی کشید و فرمود: «چه دشواری‌ها دارد!» و گریست [و سپس فرمود:] «هنگامی که خواجگان، زنان و سیاهان (بردگان و زنگیان) در دولت، حکم برانند و جوانان و کودکان، فرمان‌روایی را به دست گیرند و مسجد جامع کوفه از آبادی، دور باشد و دو پل ساخته شود، آن هنگام، زوال فرمان‌روایی فرزندان عمویم عبّاس و ظهور قائم ما اهل بیت است».[۳]

---

۱. مؤلّف فلاح السائل، این دعا را جزو تعقیبات نماز ظهر آورده و آن را در بارهٔ امام مهدی﵇ دانسته است و احادیث صحیحی، بشارت پیامبر خدا ﷺ را به او و ظهورش در آخر الزمان، گزارش کرده‌اند و این حدیث نیز از جملهٔ آنهاست (ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۶ ص ۲۳۵ ح ۱۰۸۳).

۲. فلاح السائل: ص ۳۰۸ ح ۲۰۹. بحار الأنوار: ج ۸۶ ص ۶۲ ح ۱. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۶ ص ۲۳۵ ح ۱۰۸۳.

۳. الملاحم و الفتن: ص ۳۶۹ ح ۵۴۲. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۸.

۱۴۰۵ . الغيبة للنعماني : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ : حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ : حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحُسَينِ بنِ أبِي الخَطّابِ، عَنِ الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ، عَن صالِحِ بنِ سَهلٍ، عَن أبي عَبدِ اللهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ في قَولِهِ تَعالىٰ : ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾[1] .

قالَ : تَأويلُها فيما يَأتي : عَذابٌ يَقَعُ فِي الثُّوَيَّةِ ـ يَعني ناراً ـ حَتّىٰ يَنتَهِيَ إلَى الكُناسَةِ ـ كُناسَةِ بَني أسَدٍ ـ حَتّىٰ تَمُرَّ بِثَقيفٍ، لا تَدَعُ وِتراً لِآلِ مُحَمَّدٍ إلّا أحرَقَتهُ، وذٰلِكَ قَبلَ خُروجِ القائِمِ ﷺ .

۱۴۰۶ . الصراط المستقيم : مِن كِتابِ «عَجائِبُ البُلدانِ»، قالَ عَمّارٌ : قُلتُ لِلصّادِقِ ﷺ : مَتىٰ يَقومُ قائِمُكُم ؟ قالَ : عِندَ هَدمِ مَدينَةِ الأشعَرِيِّ .

۱۴۰۷ . الكافي : سَهلُ بنُ زِيادٍ، عَنِ ابنِ فَضّالٍ، عَن ثَعلَبَةَ بنِ مَيمونٍ، عَنِ الطَّيّارِ، عَن أبي عَبدِ اللهِ ﷺ، في قَولِ اللهِ ﷻ : ﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلْأَفَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ﴾[2] قالَ : خَسفٌ ومَسخٌ وقَذفٌ .

قالَ : قُلتُ : ﴿حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ﴾ قالَ : دَع ذا، ذاكَ قِيامُ القائِمِ .

۱۴۰۸ . الغيبة للنعماني : أخبَرَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ : حَدَّثَنا حُمَيدُ بنُ زِيادٍ، قالَ : حَدَّثَنَا الحَسَنُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَماعَةَ، قالَ : حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ الحَسَنِ المِيثَمِيُّ، عَن أبِي الحَسَنِ عَلِيِّ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن مُعاذِ بنِ مَطَرٍ، عَن رَجُلٍ ـ قالَ : ولا أعلَمُهُ إلّا مِسمَعاً أبا سَيّارٍ ـ قالَ : قال أبو عَبدِ اللهِ ﷺ :

---

۱. المعارج : ۱.

۲. فصّلت : ۵۳.

۱۴۰۵ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از صالح بن سهل در بارهٔ سخن خدای متعال: **﴿پرسشگری، از عذابی واقع شدنی پرسید﴾** ـ: امام جعفر صادق﵇ فرمود: «تأویل و مصداق آن، در آینده است. عذابی است که در ثُوَیّة واقع می‌شود و آن، آتشی است که تا کُناسه می‌رسد»، یعنی زباله‌دانی قبیلهٔ بنی‌اسد «و از [جایگاه قبیلهٔ] ثقیف نیز می‌گذرد و [جایگاه] ستمی بر خاندان محمّد را باقی نمی‌نهد، جز این که آن جا را به آتش می‌کشد، و این، پیش از خروج قائم﵇ است».[۱]

۱۴۰۶ . **الصراط المستقیم** ـ از کتاب عجائب البلدان به نقل از عمّار ـ: به امام صادق﵇ گفتم: کِی قائمِ شما قیام می‌کند؟ فرمود: «هنگام انهدام شهر اشعری».[۲]

۱۴۰۷ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از طیّار ـ: امام صادق﵇ در بارهٔ سخن خدایﷻ: **﴿به زودی، نشانه‌هایمان را در آفاق و جان‌هایشان به ایشان نشان می‌دهیم تا برایشان روشن شود که او حق است﴾** فرمود: «یعنی فرو رفتن در زمین، مسخ گشتن و پرتاب شدن».

گفتم: **﴿تا برایشان روشن شود﴾** چه معنایی دارد؟

فرمود: «این را وا بگذار. آن، قیام قائم است».[۳]

۱۴۰۸ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو سیّار مسمع ـ: امام صادق﵇ فرمود: «پیش از قیام قائم، جنب و جوش جنگ میان [قبیلهٔ] قیس است».[۴]

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۲ ح ۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۳ ح ۱۱۵.
۲. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۸.
۳. الکافی: ج ۸ ص ۱۶۶ ح ۱۸۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰۳ ح ۷۱.
۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۷ ح ۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۴ ح ۱۲۲.

قَبلَ قِيامِ القائِمِ تَحَرُّكُ حَربِ قَيسٍ.

۱۴۰۹. الإقبال: بِإسنادِنا إلىٰ جَدّي أبي جَعفَرٍ الطّوسِيِّ، عَن جَماعَةٍ، عَن هارونَ بنِ موسَى التَّلَّعُكبَرِيِّ، عَنِ ابنِ هَمّامٍ، عَن جَميلٍ، عَنِ القاسِمِ بنِ إسماعيلَ، عَن أحمَدَ بنِ رِياحٍ، عَن أبِي الفَرَجِ أبانِ بنِ مُحَمَّدٍ المَعروفِ بِالسِّندِيِّ، نَقَلناهُ مِن أصلِهِ، قالَ: كانَ أبو عَبدِاللهِ ﷺ فِي الحَجِّ فِي السَّنَةِ الَّتي قَدِمَ فيها أبو عَبدِاللهِ ﷺ تَحتَ الميزابِ وهُوَ يَدعو ـ وعَن يَمينِهِ عَبدُاللهِ بنُ الحَسَنِ، وعَن يَسارِهِ حَسَنُ بنُ حَسَنٍ، وخَلفَهُ جَعفَرُ بنُ حَسَنٍ ـ قالَ: فَجاءَهُ عَبّادُ بنُ كَثيرٍ البَصرِيُّ، قالَ: فَقالَ لَهُ: يا أبا عَبدِاللهِ، قالَ: فَسَأَلتُ[1] عَنهُ حَتّىٰ قالَها ثَلاثاً، قالَ: ثُمَّ قالَ لَهُ: يا جَعفَرُ، قالَ: فَقالَ لَهُ: قُل ما تَشاءُ يا أباكَثيرٍ، قالَ: إنّي وَجَدتُ في كِتابٍ لي: عَلَمُ هٰذِهِ البَنِيَّةِ[2] رَجُلٌ يَنقُضُها حَجَراً حَجَراً.

قالَ: فَقالَ لَهُ: كَذَبَ كِتابُكَ يا أباكَثيرٍ، ولٰكِن كَأَنّي وَاللهِ [بِأَ]صفَرِ[3] القَدَمَينِ، حَمشِ السّاقَينِ[4]، ضَخمِ البَطنِ، دَقيقِ العُنُقِ، ضَخمِ الرَّأسِ، عَلىٰ هٰذَا الرُّكنِ ـ وأَشارَ بِيَدِهِ إلَى الرُّكنِ اليَمانِيِّ ـ يَمنَعُ النّاسَ مِنَ الطَّوافِ حَتّىٰ يَتَذَعَّروا مِنهُ.

قالَ: ثُمَّ يَبعَثُ اللهُ لَهُ رَجُلاً مِنّي ـ وأَشارَ بِيَدِهِ إلىٰ صَدرِهِ ـ فَيَقتُلُهُ قَتلَ عادٍ وثَمودَ وفِرعَونَ ذِي الأَوتادِ، قالَ: فَقالَ لَهُ عِندَ ذٰلِكَ عَبدُاللهِ بنُ الحَسَنِ: صَدَقَ وَاللهِ أبو عَبدِاللهِ ﷺ، حَتّىٰ صَدَّقوهُ كُلُّهُم جَميعاً.

---

۱. في بحار الأنوار: «فسكت» بدل «فسألت».

۲. في المصدر: «البينة»، والتصويب من بحار الأنوار. وَالبَنِيَّةُ من أسماء مكّة المكرّمة.

۳. ما بين المعقوفين أثبتناه من بحار الأنوار.

۴. الحمش: الدقيق القوائم (كتاب العين: ج ۳ ص ۱۰۰ «حمش»).

۱۴۰۹ . **الإقبال** ـ با سندش به نقل از ابو الفرج ابان بن محمّد سندی ـ: امام صادق﵇ در سالی که حج گزارد، در زیر میزاب [در حجر اسماعیل] مشغول دعا بود و سمت راستش، عبد الله بن حسن، سمت چپش، حسن بن حسن و پشت سرش، جعفر بن حسن بود که عَبّاد بن کثیر بصری نزد ایشان آمد و به ایشان گفت: ای ابو عبد الله! امام﵇ پاسخی نداد، تا این که سه مرتبه تکرار کرد و سپس گفت: ای جعفر!

امام جعفر صادق﵇ به او فرمود: «هر چه می‌خواهی، بگو، ای ابو کثیر!».

او گفت: در یکی از کتاب‌هایم، نشانهٔ این بنای (مکّه) را مردی یافتم که آن را آجر به آجر خُرد می‌کند.

امام﵇ به او فرمود: «کتابت بر خطاست ـ ای ابو کثیر ـ؛ امّا من به خدا سوگند، مردی را با پاهای زرد، ساق‌های نازک، شکم فربه، گردن باریک و سر بزرگ می‌بینم که بر این رکن (با دستش به رکن یمانی اشاره نمود) ایستاده و مردم را از طواف منع می‌کند تا آن که از او بترسند. سپس خداوند، مردی را از نسل من (و با دستش به سینه‌اش اشاره نمود) بر می‌انگیزد که او را مانند [قوم] عاد و ثمود و نیز فرعونِ به میخ کشندهٔ مخالفان، می‌کشد».

این هنگام، عبد الله بن حسن به او گفت: به خدا سوگند، ابو عبد الله﵇ راست می‌گوید. و سپس یک‌یک آنان، امام﵇ را تصدیق کردند.[1]

---

۱. الإقبال: ج ۳ ص ۸۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۸ ح ۲۳.

۱۴۱۰ . الغيبة للنعماني : حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعيدٍ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ الحَسَنِ التَّيمُلِيُّ، عَن عَلِيِّ بنِ مَهزِيارَ، عَن حَمّادِ بنِ عيسىٰ، عَنِ الحُسَينِ بنِ المُختارِ، عَن أبي بَصيرٍ، قالَ: قُلتُ لِأَبي عَبدِاللهِ ﷺ: قَولُ اللهِ ﷻ: «عَذابُ الخِزيِ فِي الحَياةِ الدُّنيا وفِي الآخِرَةِ»[1] ما هُوَ عَذابُ خِزيِ الدُّنيا؟

فَقالَ: وأَيُّ خِزيٍ أخزىٰ يا أبابَصيرٍ مِن أن يَكونَ الرَّجُلُ فـي بَـيتِهِ وحِـجالِهِ[2] وعَلىٰ إخوانِهِ وَسَطَ عِيالِهِ، إذ شَقَّ أهلُهُ الجُيوبَ عَلَيهِ وصَرَخوا، فَيَقولُ النّاسُ: ما هٰذا؟ فَيُقالُ: مُسِخَ فُلانٌ السّاعَةَ.

فَقُلتُ: قَبلَ قِيامِ القائِمِ ﷺ أو بَعدَهُ؟ قالَ: لا، بَل قَبلَهُ.

۱۴۱۱ . الكافي : عِدَّةٌ مِن أصحابِنا عَن سَهلِ بنِ زِيادٍ، عَن إسماعيلَ بنِ مِهرانَ، عَن مُحَمَّدِ بنِ مَنصورٍ الخُزاعِيِّ، عَن عَلِيِّ بنِ سُوَيدٍ؛ ومُحَمَّدُ بنُ يَحيىٰ، عَن مُحَمَّدِ بنِ الحُسَـينِ، عَن مُحَمَّدِ بنِ إسماعيلَ بنِ بَزيعٍ، عَن عَمِّهِ حَمزَةَ بنِ بَزيعٍ، عَن عَـلِيِّ بـنِ سُـوَيدٍ؛ وَالحَسَنُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَن مُحَمَّدِ بنِ أحمَدَ النَّهدِيِّ، عَن إسماعيلَ بـنِ مِـهرانَ، عَـن مُحَمَّدِ بنِ مَنصورٍ، عَن عَلِيِّ بنِ سُوَيدٍ، قالَ: كَتَبتُ إلىٰ أبِي الحَسَنِ موسىٰ ﷺ وهُوَ فِي الحَبسِ كِتاباً أسأَلُهُ عَن حالِهِ، وعَن مَسائِلَ كَثيرَةٍ، فَاحتَبَسَ الجَوابُ عَلَيَّ أشهُراً[3]، ثُمَّ أجابَني بِجَوابِ هٰذِهِ نُسخَتُهُ:

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ... إذا رَأَيتَ المُشَوَّهَ الأَعرابِيَّ في جَحفَلٍ[4] جَرّارٍ، فَانتَظِر

---

۱. إشارة إلى الآية : ۱۶ من سورة فصّلت.

۲. الحَجَلَةُ : واحدة الحِجال : وهي بيت يُزيَّن بالثياب والأسرَّة والستور (الصحاح : ج ۴ ص ۱۶۶۷ «حجل»).

۳. في المصدر : «أشهر»، والصواب ما أثبتناه كما في الوافي.

۴. الجَحفَلُ : الجيش (الصحاح : ج ۴ ص ۱۶۵۲ «جحفل»).

۱۴۱۰ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از ابو بصیر ـ: به امام صادق﵇ گفتم: عذاب رسوایی دنیا در سخن خدای﷿: «عذاب رسوایی در زندگی دنیا و آخرت»، به چه معناست؟

فرمود: «ای ابو بصیر! کدام رسوایی، از این رسواتر که مرد در خانه و خرگاهش و همراه برادران و میان خانواده‌اش باشد که ناگهان اهلش بر او گریبان بدرند و ناله سر دهند و مردم بگویند: این چیست؟ و گفته شود: "فلانی هم‌اکنون مسخ شد!"؟».

گفتم: پیش از قیام قائم است، یا پس از آن؟

فرمود: «نه؛ پیش از آن است».[1]

۱۴۱۱ . **الکافی** ـ با سندش به نقل از علی بن سوید ـ: به امام موسی کاظم﵇ که در زندان بود، نامه نوشتم و احوالش را جویا شدم و مسائل فراوانی را نیز پرسیدم. چندین ماه جواب نیامد. سپس جوابی برایم فرستاد که متنش این است: «به نام خداوند گسترده‌مهر مهربان... هنگامی که عرب بادیه‌نشین زشت‌روی را با لشکری خونریز دیدی، چشم به راه فَرَج خود و شیعیان مؤمنت باش و هنگامی که خورشید گرفت،

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۹ ح ۴۱ (با سند موثق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۱ ح ۱۱۱.

فَرَجَكَ ولِشيعَتِكَ المُؤمِنينَ، وإذَا انكَسَفَتِ الشَّمسُ فَارفَع بَصَرَكَ إلَى السَّماءِ وَانظُر ما فَعَلَ اللهُ ﷻ بِالمُجرِمينَ[1].

۱۴۱۲. **الغيبة للنعماني**: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ هَمّامٍ، قالَ: حَدَّثَنا جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ مالِكٍ، قالَ: حَدَّثَنا مُعاوِيَةُ بنُ حُكَيمٍ، قالَ: حَدَّثَنا أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ أبي نَصرٍ، قالَ: سَمِعتُ الرِّضا ﷺ يَقولُ:

«قَبلَ هٰذَا الأَمرِ بُيوحٌ»، فَلَم أدرِ مَا البُيوحُ، فَحَجَجتُ فَسَمِعتُ أعرابِيّاً يَقولُ: هٰذا يَومٌ بُيوحٌ، فَقُلتُ لَهُ: مَا البُيوحُ؟ فَقالَ: الشَّديدُ الحَرِّ.

۱۴۱۳. **دلائل الإمامة**: رَوىٰ أبو عَبدِاللهِ مُحَمَّدُ بنُ سَهلٍ الجَلودِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا أبُو الخَيرِ أحمَدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ جَعفَرٍ الطّائِيُّ الكوفِيُّ في مَسجِدِ أبي إبراهيمَ موسَى بنِ جَعفَرٍ ﷺ، قالَ: حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بنُ الحَسَنِ بنِ يَحيَى الحارِثِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا عَلِيُّ بنُ إبراهيمَ بنِ مَهزِيارَ الأَهوازِيُّ، قالَ ـ بَعدَ نَقلِ مُلاقاتِهِ لِصاحِبِ الزَّمانِ ﷺ ـ ثُمَّ قالَ:

يَابنَ المَهزِيارِ ـ ومَدَّ يَدَهُ ـ ألا أُنَبِّئُكَ الخَبَرَ أنَّهُ إذا قَعَدَ الصَّبِيُّ، وتَحَرَّكَ المَغرِبِيُّ، وسارَ العُمّانِيُّ، وبويعَ السُّفيانِيُّ، يُؤذَنُ لِوَلِيِّ اللهِ، فَأَخرُجُ بَينَ الصَّفا وَالمَروَةِ في ثَلاثِمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً سَواءً، فَأَجيءُ إلَى الكوفَةِ وأَهدِمُ مَسجِدَها وأَبنيهِ عَلىٰ بِنائِهِ الأَوَّلِ، وأَهدِمُ ما حَولَهُ مِن بِناءِ الجَبابِرَةِ، وأَحُجُّ بِالنّاسِ حَجَّةَ الإسلامِ، ... فَيُنادي مُنادٍ مِنَ السَّماءِ: «يا سَماءُ أبيدي[2]، ويا أرضُ خُذي» فَيَومَئِذٍ لا يَبقىٰ عَلىٰ

---

۱. في بحار الأنوار: «بالمؤمنين» بدل «بالمجرمين».

۲. في بحار الأنوار: «انبذي» بدل «أبيدي».

دیده‌ات را به سوی آسمان، بالا ببر و بنگر که خداوند ﷻ با مجرمان چه می‌کند».[۱]

۱۴۱۲ . **الغیبة**، نعمانی ـ با سندش به نقل از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی ـ: شنیدم که امام رضا ﷺ می‌فرماید: «پیش از این امر (قیام)، بُیوح است».

من معنای بیوح را نمی‌دانستم تا حج گزاردم و شنیدم عربی بادیه‌نشین می‌گوید: امروز، روزی بُیوح است. به او گفتم: بُیوح، چه معنایی دارد؟

گفت: بسیار گرم و سوزان.[۲]

۱۴۱۳ . **دلائل الإمامة** ـ با سندش به نقل از علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی، پس از نقل ماجرای دیدارش با امام زمان ﷺ ـ: سپس فرمود: «ای فرزند مهزیار!» و دستش را دراز کرد [و فرمود:] «آیا خبر [آن واقعهٔ بزرگ] را به تو بدهم؟ هنگامی که کودک [بر تخت حکومت] بنشیند و مغربی بجنبد و عمّانی حرکت کند و با سفیانی بیعت شود، به ولیّ خدا اذن داده می‌شود و من میان صفا و مروه با سیصد و سیزده مرد همسان، خروج می‌کنم و به کوفه می‌آیم و مسجدش را ویران می‌کنم و آن را به شکل اوّلش بنا می‌نهم و ساختمان‌های جبّاران را در پیرامون آن، ویران می‌نمایم و با مردم، حج می‌گزارم... و منادی آسمانی، ندا می‌دهد: "ای آسمان! هلاک کن و ای زمین! بگیر"، و آن روز، کسی بر روی زمین نمی‌ماند، جز مؤمنی که دلش را برای ایمان، خالص‌کرده باشد».

---

۱. الکافی: ج ۸ ص ۱۲۴ ـ ۱۲۶ ح ۹۵. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶۵ ح ۱۵۲.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۱ ح ۴۴ (با سند موثّق).

وَجهِ الأَرضِ إلّا مُؤمِنٌ قَد أخلَصَ قَلبَهُ لِلإيمانِ.

قُلتُ: يا سَيِّدي، ما يَكونُ بَعدَ ذٰلِكَ؟

قالَ: الكَرَّةُ الكَرَّةُ، الرَّجعَةُ الرَّجعَةُ، ثُمَّ تَلا هٰذِهِ الآيَةَ: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾[1].

۱۴۱۴. **مختصر بصائر الدرجات**: مِن كِتابِ «السُّلطانُ المُفَرِّجُ عَن أهلِ الإيمانِ»، تَصنيفِ السَّيِّدِ الجَليلِ المُوَفَّقِ السَّعيدِ بَهاءِ الدّينِ عَلِيِّ بنِ عَبدِ الكَريمِ بنِ عَبدِ الحَميدِ الحُسَينِيِّ، ما صورَتُهُ، وبِالطَّريقِ المَذكورِ يَرفَعُهُ إلىٰ عَلِيِّ بنِ مَهزِيارَ، قالَ: كُنتُ نائِماً في مَرقَدي إذ رَأَيتُ فيما يَرَى النّائِمُ قائِلاً يَقولُ: حُجَّ السَّنَةَ فَإِنَّكَ تَلقىٰ صاحِبَ الزَّمانِ، وذَكَرَ الحَديثَ بِطولِهِ.

ثُمَّ قالَ: يَابنَ مَهزِيارَ ـ ومَدَّ يَدَهُ اَلَيَّ ـ اُنَبِّئُكَ الخَبَرَ أَنَّهُ إذا فُقِدَ الصّينِيُّ، وتَحَرَّكَ المَغرِبِيُّ، وسارَ العَبّاسِيُّ، وبويعَ السُّفيانِيُّ، يُؤذَنُ لِوَلِيِّ اللهِ، فَأَخرُجُ بَينَ الصَّفا وَالمَروَةِ في ثَلاثِمِئَةٍ وثَلاثَةَ عَشَرَ سَواءً، فَأَجيءُ إلَى الكوفَةِ فَأَهدِمُ مَسجِدَها وأَبنية عَلىٰ بِنائِهِ الأَوَّلِ، وأَهدِمُ ما حَولَهُ مِن بِناءِ الجَبابِرَةِ.

---

۱. الإسراء: ۶.

گفتم: ای سَرور من! پس از آن، چه می‌شود؟

فرمود: «پیروزی، پیروزی. بازگشت، بازگشت» و سپس این آیه: ﴿**سپس پیروزی بر آنان را دوباره نصیبتان می‌کنیم و با دارایی‌ها و پسران، یاری‌تان می‌دهیم و شما را پرشمارتر قرار می‌دهیم**﴾ را تلاوت فرمود.[۱]

۱۴۱۴ . **مختصر بصائر الدرجات** ـ به نقل از کتاب السلطان المفرّج عن أهل الإیمان، نوشتهٔ سیّد بهاء الدین حسینی که سندش را به علی بن مهزیار می‌رساند ـ: در بسترم خوابیده بودم که در عالم رؤیا دیدم کسی می‌گوید: امسال، حج بگزار؛ چرا که صاحب الزمان را می‌بینی. و ماجرایی طولانی را بازگو کرد. سپس امام﷿ فرمود: «ای پسر مهزیار!» و دستش را به سوی من دراز کرد [و فرمود:] «باخبرت می‌کنم که چون چینی ناپدید شود و مغربی بجنبد و عبّاسی حرکت کند و با سفیانی بیعت شود، به ولیّ خدا اجازه داده می‌شود، و من از میان صفا و مروه همراه سیصد و سیزده تن همسان، خروج می‌کنم و به کوفه می‌آیم و مسجدش را ویران می‌کنم و آن را به شکل اوّلش بنا می‌نهم و ساختمان‌های جبّاران را در پیرامون آن، ویران می‌نمایم».[۲]

---

۱. دلائل الإمامة: ص ۵۳۹ـ۵۴۲ ح ۵۲۲. نیز، برای دیدن همهٔ حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۷۱ ح ۷۹۹.

۲. مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۰۴ ح ۱۳۱.

پژوهشی دربارهٔ علائم ظهور

برای ظهور امام مهدی﵇ نشانه‌ها و علائمی در احادیث، بیان شده است که آگاهی از آنها برای شناخت حقّانیت مدّعی مهدویت، ضروری است. تحلیل و شناخت علائم معتبر، نیازمند بررسی دقیق آنهاست. در این نوشتار، به تبیین نکات مهمی در باره این نشانه‌ها خواهیم پرداخت.

۱. معنای علامت

تعبیر «نشانه» یا در عربی، «علامت» و جمع آن، «علائم»[۱] و در منابع قدیمی، «آیه» و جمع آن «آیات»،[۲] با اضافه به ظهور، در بارهٔ اتفاقاتی در مقدّمهٔ ظهور مهدی﵇ به کار رفته است.

کلمه علامت یا آیه به معنای نشانه و چیزی است که بر مطلبی راه‌نمایی و دلالت کند[۳] و موجب شناخت آن شود.

واژهٔ علامت، تنها یک بار به صورت جمع، با تعبیر «علامات» در قرآن به کار رفته

---

۱. کلمهٔ علائم، عربی نیست و در فارسی به عنوان جمع علامت به کار می‌رود (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا: ذیل «علامت»، فرهنگ عمید: ذیل «علائم»).

۲. در کتاب الغیبه نعمانی (ص ۲۶۱) در دو حدیث، کلمهٔ آیه ذکر شده است. در الغیبة طوسی (ص ۴۴۴) کلمهٔ آیه چندین بار در یک حدیث به کار رفته و در کتاب الفتن ابن حماد (ص ۱۵۰، ۱۵۱ و ۱۵۳) در کلام صحابه.

۳. (لغت‌نامه دهخدا).

است[۱] که می‌توان مراد از آن را هر گونه علامت وضعی یا طبیعی و حتّی زبان‌ها و اشارات دانست، که در روی زمین برای راهیابی مورد استفاده قرار می‌گیرد.[۲]

آنچه با بحث نشانه‌های ظهور تناسب دارد، آیهٔ ۲۴۸ سورهٔ بقره است که می‌فرماید: پیامبر بنی اسرائیل به آنان گفت که نشانهٔ پادشاهی طالوت، صندوق مقدّس موسی ﷺ است.[۳] همچنین آیات ۴۱ سورهٔ آل عمران و ۱۰ سورهٔ مریم که خداوند نشانه‌ای برای باردار شدن همسر زکریا ﷺ قرار داد و آن، از دست دادن قدرت تکلّم با مردم بود.[۴]

۲. کار کرد نشانه‌های ظهور

شناخت علائم ظهور، از آن جهت دارای اهمیت است که کارکردها و فواید مختلفی را برای مؤمنان در بر دارد. به جهت همین کارکردهاست که اهل بیت ﷺ به تبیین علائم برای شیعیان اهمیت داده‌اند و شناخت این نشانه‌ها را برای آنان لازم دانسته‌اند. مهم‌ترین کارکردهای شناخت‌این علائم عبارت‌اند از:

۲ـ۱. شناخت حق

ظهور امام مهدی ﷺ و آغاز انقلاب مهدوی، ناگهانی و یکباره است. شناخت این قیام و تمیز دادن آن از واقعه‌های مشابه، امری مهم و در خور توجّه است؛ زیرا آیندهٔ فردی و اجتماعی مؤمنان، با آن گره خورده است. انکار این جریان، ممکن است به

---

۱. ﴿وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَ عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ؛ [خداوند] در زمین، کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نجنباند و رودها و راه‌ها [قرار داد] تا شما راه خود را پیدا کنید. و علامت‌هایی [دیگر نیز] قرار داد. و آنان به وسیلهٔ ستاره [قطبی] راه‌یابی می‌کنند﴾ (نحل: آیهٔ ۱۵ و ۱۶).

۲. ر.ک: به تفاسیر، ذیل آیه فوق.

۳. ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾.

۴. ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا﴾ (آل عمران: آیهٔ ۴۱). ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾ (مریم: آیهٔ ۱۰).

انکار معرفت امام حقّ منجر شود که بدفرجامی آدمی را در پی دارد.

روشن است که اطمینان بخشی به مؤمنان در بارهٔ حقیقت قیام و انقلاب مهدوی، به لوازم و مقدماتی نیازمند است. تبیین علائم ظهور و معرفی آن به شیعیان ـ بویژه متدیّنان و فرهیختگان ـ یکی از این مقدّمات و لوازم است که سبب آگاهی و بصیرت‌آنان در شناخت حقّانیت قیام مهدی خواهد شد.

۲ـ ۲. شناسایی مدّعیان باطل

در طول تاریخ برای گروهی از افرادی که در پی منافع شخصی و گروهی بوده‌اند، استفاده از مقدّسات، امری رایج بوده است. این افراد با سوء نیت و گروهی نیز با نیّت اصلاح وضعیت نابسامان موجود در دورهٔ خود، از عنوان قیام و انقلاب امام مهدیؑ سوء استفاده کرده و به ناحق، ادّعای مهدویت خویش را مطرح کرده‌اند.

اگر چه حقیقت این افراد برای عالمان و فرهیختگان مشخص بوده و هست، ولی امکان فریب خوردن بسیاری از افراد ساده‌دل نیز با توجّه به روح زلال و صاف آنها، وجود دارد.

بیان علائم ظهور در کلمات ائمّهٔ اطهارؑ و جمع‌آوری آن در متون روایی، یکی از راه‌هایی است که امکان شناسایی مهدی واقعی را از مدّعیان دروغین و غیر اصیل، فراهم می‌کند.

برپایهٔ تحقیقات انجام شده، شمار فراوانی مهدی دروغین در طول تاریخ بیش از هزار سالهٔ غیبت شناسایی شده‌اند[1] که هیچ یک همراه با علائم معرفی شده از ناحیهٔ پیامبرﷺ و امامانؑ نبوده است.

از این رو، این علائم به شناخت مدّعیان دروغین و ناراستیِ ادّعای آنان، کمک کرده است.

---

۱. ر.ک: ج ۴ ص ۷ (بخش چهارم / فصل چهارم / مدّعیان دروغین).

۳. کتاب‌شناسی علائم ظهور

مجموع تألیفاتی که احادیث علائم ظهور را نقل یا بررسی کرده‌اند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۳ـ۱. کتب غیبت‌نگاری

در این دسته، کتاب‌های فراوانی قرار می‌گیرند که هر یک از جهتی، حائز اهمیت است؛ امّا در این میان، چهار کتاب اصلی در موضوع علائم ظهور قرار می‌گیرند که دیگر کتاب‌ها احادیثشان را غالباً از آنها گرفته‌اند. از این رو، به معرّفی مختصر در بارهٔ این چهار منبع اصلی مهدویت و ظهور می‌پردازیم.

۳ـ۱ـ۱. کتاب الغیبة

این کتاب اثر محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی معروف به ابن ابی زینب از محدثان دوره غیبت صغری است. وفات او را حدود سال ۳۶۰ هـ نوشته‌اند. در بارهٔ او و کتابش در بخش کتابشناسی احادیث مهدوی سخن گفته‌ایم.

معروف‌ترین مشایخ نعمانی که بیشترین روایات این کتاب از او نقل شده است احمد بن محمد بن سعید معروف به ابن عقده (م ۳۳۳) است. از حدود ۸۶ روایت علائم ظهور، حدود ۵۰ حدیث آن از طریق ابن عقده است. وی از محدثان زیدی مذهب است که البته در میان امامیه هم اعتبار دارد. پس از او، احمد بن هوذه و علی بن احمد بندنیجی مشایخ مهم نعمانی‌اند که احتمال می‌رود این افراد کتابی در موضوع غیبت یا ملاحم و علائم ظهور داشته‌اند که نعمانی از آن کتاب‌ها نقل می‌کند. چنانکه یکی از محققان معاصر از نسخه ای به نام ملاحم ابن عقده خبر داده و از آن مطالبی را نقل کرده است.[1] گرچه کتاب الغیبه از اعتبار خاصی برخوردار است لیکن باید توجّه داشت که تعدادی از راویان گزارشگر علامت‌ها از فرقه‌های

---

۱. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت: ص ۵۷، ۶۰، ۱۰۰ و ۲۴۵.

منحرف شیعه هستند. از این رو هنگام نقل یا استناد به روایات آن بویژه در موضوع نشانه‌ها بایستی دقت لازم را نمود.

۳ـ۱ـ۲. کمال الدین و تمام النعمة

این کتاب، تألیف عالم جلیل القدر شیعه، ابوجعفر محمّد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق) است که گاهی از آن به کتاب الغیبة هم یاد می‌شود.[۱] چنان که نجاشی از آثار وی سه رساله در موضوع غیبت و کتاب علامات آخر الزمان نام برده؛ امّا از کمال الدین نامی نبرده است.[۲]

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین در بارهٔ علائم ظهور، باب مخصوصی گشوده و حدود سی حدیث در آن نقل می‌کند. پدرش ابن بابویه نیز در کتاب الامامة والتبصره من الحیرة، به برخی احادیث علائم ظهور اشاره کرده که همه آنها در کمال الدین آمده‌اند.

یکی از مشایخ با واسطهٔ صدوق، عبدالله بن جعفر حِمْیری است که کتابی در بارهٔ غیبت داشته[۳] و ممکن است آنچه صدوق به واسطهٔ پدرش یا دیگران از او نقل کرده‌اند، از آن کتاب باشد.

در بارهٔ این کتاب نیز در بخش کتاب‌شناسی احادیث مهدوی سخن گفته‌ایم.

۳ـ۱ـ۳. کتاب الغیبة

این کتاب، اثر شیخ الطائفه ابوجعفر محمّد بن حسن طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق) از عالمان بزرگ شیعه است. این کتاب، مجموعه‌ای از احادیث مربوط به قائم آل محمّدﷺ با تأکید بر ردّ فرقه‌هایی است که غیر از امام دوازدهم را مهدی می‌دانند.

---

۱. ر.ک: کمال الدین: ص ۳۴.

۲. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۳۱۱ـ۳۱۶.

۳. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۱۹.

سند بسیاری از احادیث این کتاب، به فضل بن شاذان می‌رسد که از بزرگان اصحاب ائمّه و مؤلّف کتاب‌هایی در موضوعات مربوط به امام عصر ﷺ از جمله اثبات الرجعه، کتاب القائم و کتاب الملاحم است.[۱] وی همچنین احادیث مربوط به علائم ظهور را که استادش شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل کرده، آورده است؛ امّا از الغیبة نعمانی، بهره نجسته، گرچه مضمون احادیث دو کتاب (الغیبة نعمانی والغیبة طوسی) در مواردی با هم تطبیق می‌شود.

بخش نشانه‌های ظهور در این کتاب حدود شصت گزارش است که تعدادی از آنها از معصوم صادر نشده و تعدادی هم از منابع یا راویان اهل سنّت نقل شده است. این شیوه در الغیبة نعمانی و کمال الدین، دست کم در بخش علائم یافت نمی‌شود.

۳ـ۱ـ۴. کتاب الفتن

این کتاب، اثر نعیم بن حمّاد خزاعی مروزی(م ۲۲۸ ق) از محدّثان اهل سنّت است که به طور گسترده به منابع شیعه راه یافته و از طریق آثاری مانند التشریف بالمنن فی تعریف الفتن مشهور به الملاحم والفتن ابن طاووس در کتب امامیه به آن استناد و استدلال می‌شود. الفتن، قدیمی‌ترین منبع در بحث ملاحم و فتن و به عبارتی همان نشانه‌های ظهور است. ابن حمّاد در جریان اختلاف معتزله و اشاعره بر سر مخلوق یا حادث بودن قرآن، با عقیدهٔ خلیفهٔ وقت، معتصم عبّاسی مخالف بود و به زندان افتاد و در همان جا بدرود زندگی گفت.[۲]

در بارهٔ وثاقت وی اختلاف نظر است. برخی او را توثیق و بعضی مذمّت کرده‌اند.[۳] سیّد ابن طاوس، توثیقات وی را از رجالیان بزرگ اهل سنّت آورده و

---

۱. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲. الطبقات الکبری: ج ۷ ص ۳۵۹.

۳. ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۵۹۷ و ۶۰۹، الکامل فی ضعفاء الرجال: ص ۲۵۱ ش ۸.

سخنی از تضعیف او نگفته است.[۱]

کتاب الفتن همانند دیگر کتاب‌هایی که در موضوع ملاحم و فتن نوشته شده است، به مهدی اختصاص ندارد؛ بلکه در بارهٔ رویدادهای آیندهٔ جهان اسلام تا قیامت سخن می‌گوید و بخشی از این گونه کتب، به مهدی و نشانه‌های ظهور او اختصاص دارد. برخی از ابواب کتاب الفتن، عبارت اند از: سفیانی و نام و نسبت و جنگ‌ها و فرو رفتن او در بیداء، پرچم‌های سیاه، ابواب مربوط به مهدی و نام و نسب و روش او و نشانه‌های قیامش، ابواب مربوط به دجّال، فرود آمدن عیسی، فتح قسطنطنیه و جاهای دیگر، زلزله‌ها و خسف‌ها و ابواب دیگر.

بیشتر متون این کتاب از صحابه یا تابعیان نقل شده و سند آن به پیامبر خدا نمی‌رسد. مثلاً از حدود ۱۷۰ حدیث باب‌های ۲۹ تا ۴۴ این کتاب ـ که در بارهٔ مهدی و سفیانی است ـ، حدود ۲۵ حدیث به پیامبر، امیرمؤمنان و امام باقر می‌رسد و دیگر اسناد کتاب به افرادی چون کعب الأحبار، زهری، ارطاة و... ختم می‌شود. آنچه به این سه معصوم هم می‌رسد، با طرق غیرشیعی است.

۳ـ۲. کتب حدیثی

برخی از کتب حدیثی که به موضوع سیرهٔ اهل بیت پرداخته‌اند نیز علائم ظهور را نقل و حکایت کرده‌اند. این کتاب‌ها به مناسبت شرح زندگی امام دوازدهم به علائم ظهور هم اشاره دارند. مانند کتاب الإرشاد شیخ مفید (م ۴۱۳ق)، إعلام الوری طبرسی (م ۵۴۸ق)، کشف الغمة اربلی (م ۶۹۲ق) و الفصول المهمّة ابن صباغ (م ۸۵۵ق)[۲] که به بسیاری از احادیث علائم ظهور، اشاره کرده‌اند. علّامه مجلسی، مجموع مطالب این کتب را جمع‌آوری کرده و در بحار الأنوار آورده است.[۳]

---

۱. الملاحم والفتن: ص ۶۲ و ۶۳.

۲. ابن صباغ مالکی، گرچه از اهل سنّت است، ولی کتاب خود را به شیوهٔ مورّخان شیعه در بارهٔ دوازده امام نوشته است.

۳. ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۸۱ ـ ۲۷۸ (باب علامات ظهور).

سیّد ابن طاووس (م ۶۶۴ ق) با استفاده از کتاب‌های ملاحم و فتنِ اهل سنّت، کتاب التشریف بالمنن معروف به الملاحم و الفتن را جمع‌آوری کرده است. این کتاب، از سه بخش تشکیل شده که بخش اوّل آن، گزیدهٔ الفتن ابن حمّاد (م ۲۲۸ق) است؛ بخش دوم آن، از کتاب الفتن ابوصالح سلیلی (نوشته به سال ۳۰۷ق) است؛ بخش سوم آن هم از کتاب الفتن زکریا بزّاز (نوشته به سال ۳۹۱ق) است. بخش چهارم کتاب ـ که ملحقات آن به شمار می‌رود ـ، از کتب مختلف شیعه و اهل سنّت نقل شده است. ارزش کتاب سیّد ابن طاووس به جهت بخش دوم و سوم آن است؛ چون کتاب‌های الفتن سلیلی و زکریا در دسترس نیست و به وسیلهٔ وی حفظ شده است.

در میان اهل سنّت، گذشته از ابن حمّاد، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) در مسند خویش احادیث زیادی در بارهٔ آخر الزمان آورده است. همچنین است کتاب عقد الدرر فی أخبار المنتظر یوسف بن یحیی مقدسی شافعی (م ق۷) و البرهان متّقی هندی (م ۹۷۵ ق). منابع اهل سنّت، احادیث علائم ظهور را با علامت بر پایی قیامت به هم آمیخته‌اند. از این رو، کتاب‌هایی با عنوان اشراط الساعة یا علامات القیامة نوشته‌اند و احادیث مورد نظر را در آن ذکر کرده‌اند.[1]

آنان همچنین کتاب‌ها یا ابوابی با عنوان «فتن» نوشته و این احادیث را در آنها آورده‌اند. احادیث ملاحم و فتن به پیشگویی‌هایی اختصاص دارد که پیامبرﷺ و صحابه در بارهٔ حوادث تلخ و شیرین آیندهٔ مسلمانان بیان کرده‌اند. احادیث مربوط به ظهور و علائم آن هم در این ابواب یا کتاب‌ها آمده‌اند.[2]

---

۱. مانند: علامات یوم القیامة، ابوعبد الله محمدالقرطبی (م ۶۷۱ق)؛ علامات القیامة الکبری، عبدالله حجّاج؛ اشراط الساعة فی مسند احمد و زوائدالصحیحین، خالد الغامدی؛ اشراط الساعة الصغری والکبری، عزالدین حسین الشیخ؛ المهدی و فقه اشراط الساعة، محمّد احمد اسماعیل.

۲. مانند: السنن الواردة فی الفتن، ابوعمرو دانی؛ النهایه فی الفتن والملاحم، ابن کثیر؛ فتنٌ فی عصرالظهور، الغزی و....

۳ـ۳. تألیفات معاصرین

در صد سالهٔ اخیر و بویژه در دهه‌های پایانی آن، نگارش در بارهٔ علائم ظهور، گسترش فراوانی یافته که در دو گروه تقسیم‌بندی می‌شود:

الف ـ برخی از این نگاشته‌ها صرفاً به جمع‌آوری و نقل احادیث و گزارش‌های تاریخی کهن در این باره پرداخته‌اند و محدودیتی در منابع، احادیث مسند، روایات شیعی، گزارش‌های تاریخی و متون متفاوت برای خود قائل نبوده و گزارش‌های صحیح و ناصحیح را در کنار هم گرد آورده‌اند. این کتاب‌ها معمولاً روایات مصادر پیش گفته یا مصادر کهن دیگر را جمع‌آوری کرده‌اند.

برخی از این نگاشته‌ها از این قرارند:

یک. الزام الناصب، علی یزدی حائری (م ۱۳۳۳ق).

دو. معجم الملاحم و الفتن، محمود دهسرخی (م ۱۳۸۸ش).

این کتاب با عنوان یأتی علی الناس زمان... به زبان فارسی ترجمه شده است.

سه. نوائب الدهور فی علائم الظهور، حسن میرجهانی (م ۱۳۷۱ش).

چهار. معجم أحادیث الإمام المهدی، زیر نظر علی کورانی (۸ جلد).

این کتاب، اگر چه اختصاص به علائم ظهور ندارد، ولی به گونهٔ گسترده به این احادیث پرداخته است.

ب ـ نگاشته‌هایی که اگر چه جامعیت گروه نخست در نقل احادیث و گزارش‌ها را ندارد، ولی به بررسی احادیث پرداخته و آنها را توضیح داده و یا به نقد آنها پرداخته است. برخی از این نگاشته‌ها از این قرار است:

یک. ملحقات احقاق الحق؛ زیر نظر آیة الله مرعشی نجفی.

دو. مأتان و خمسون علامة، محمّدعلی طباطبایی.

سه. علائم الظهور فی المستقبل، حسن نجفی.

چهار. عصر الظهور، علی کورانی.

پنج. نشانه‌های یار، مهدی علیزاده.

شش. دراسة فی علامات الظهور، جعفر مرتضی عاملی.

در این کتاب با دید تحلیلی و انتقادی به بررسی علائم ظهور پرداخته شده است.

هفت. موسوعة الإمام المهدی علیه السلام، سیّد محمّد صدر (۱۳۷۷ش).

در این کتاب، زاویهٔ دید تحلیلی و گاه انتقادی در خصوص علائم ظهور یافت می‌شود.

هشت. نشانه‌های ظهور، اسماعیل اسماعیلی.

۴. شمار علائم ظهور

شمارش و بیان همهٔ علائم ظهور، به دلیل اختلاف نظری که در بارهٔ تعداد و عناوین آنها وجود دارد، آسان نیست. به علاوه، کمتر کسی است که فهرست کاملی از علائم ارائه کرده باشد. از این معدود افراد می‌توان شیخ مفید را نام برد که در کتاب ارشاد به تعداد قابل توجّهی از این علائم اشاره می‌کند و اربلی در کشف الغمّة، همان فهرست را آورده است. مؤلف أعیان الشیعة، ذیل نام امام دوازدهم، نسبت به دیگران تفصیل بیشتری داده و هفتاد نشانه را با ذکر نمونه‌هایی از احادیث آورده است.[1] در کتاب مأتان و خمسون علامة، ۲۵۰ نشانه برای ظهور ذکر شده است. از عالمان اهل سنّت، مقدسی شافعی در عقد الدرر، فصلی از کتابش را به مجموع نشانه‌ها اختصاص داده و حدود چهل مورد را ذکر می‌کند. این ارقام و عناوین در طول زمان افزایش یافته و گزارش‌هایی از منابع غیر معتبر و راویانی ضعیف و مجهول به آن اضافه شده است. کتاب‌هایی مانند إلزام الناصب، بیان الائمّة، نوائب الدهور، معجم الملاحم و الفتن و یأتی علی الناس زمان... با جمع‌آوری اخبار صحیح و سقیم به ترویج این اخبار

---

۱. أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۷۱ ـ ۸۱.

دامن زده‌اند.

هر چه زمان پیش رفته و حوادثی مهم روی داده، مواردی از نشانه‌ها بر آن رویداد، تطبیق شده و اضافاتی نیز در آنها صورت گرفته است. مثلاً تا قرن هفتم از نشانه‌هایی که بر ظلم و ستم ناشی از حملهٔ مغول (۶۱۶ـ۶۵۶ق)[۱] تطبیق شود، کمتر سخن گفته‌اند؛ امّا مؤلّف عقد الدرر ـ که کتابش را در سال ۶۸۵ق به پایان رسانده ـ[۲] با تفصیل بیشتری در بارهٔ خروج کافری که از مشرق می‌آید و حکومت بنی عبّاس را سرنگون می‌کند و از خصوصیات مغولان (بدون ذکر نام آنان) و حملات مکرّر آنان به عنوان نشانه‌های ظهور سخن گفته است. شبیه این مطلب را در بارهٔ دیگر حوادث مهم تاریخی نیز مشاهده می‌کنیم.

۵. فهرست اجمالی علائم ظهور

در این جا فهرستی را که شیخ مفید در کتاب الإرشاد آورده، به همان ترتیب ذکر می‌کنیم؛ علامت‌هایی که در میراث حدیثی و تاریخی سدهٔ چهارم هجری وجود داشته و عالم فرهیخته و نقّادی همچون شیخ مفید، آنها را جمع‌آوری و گزارش کرده است:

۱. اختلاف بنی عبّاس در حکومت.

۲. گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن بر خلاف معمول.

۳. فرو رفتن زمینی در مغرب و فرو رفتن زمینی در مشرق.

۴. راکد ماندن (عدم حرکت) خورشید از ظهر تا عصر.

۵. طلوع خورشید از مغرب.

۶. بریده شدن سر مردی هاشمی بین رکن و مقام.

---

۱. البته حملهٔ مغولان پس از سقوط بغداد در سال ۶۵۶ق نیز ادامه یافت.

۲. عقد الدرر: ص ۳۴۹.

۷. خرابیِ دیوارهای مسجد کوفه.

۸. آمدن پرچم‌های سیاه از سمت خراسان.

۹. ظهور مغربی در مصر و تسلّط او بر شامات.

۱۰. استقرار ترکان در جزیره (بین دجله و فرات).

۱۱. فرود آمدن رومیان در رمله.

۱۲. طلوع ستاره‌ای در مشرق که مانند ماه نور می‌دهد و سپس هلالی‌شکل می‌شود.

۱۳. آشکار شدن سرخی در آسمان.

۱۴. آتشی که به طور عمودی در مشرق ظاهر می‌شود و سه یا هفت روز در آسمان می‌ماند.

۱۵. آزادی عرب و تسلّط بر شهرها و خارج شدن از حاکمیت عجم‌ها.

۱۶. کشته شدن فرمان‌روای مصر به دست مصریان.

۱۷. خرابیِ شام و ظهور پرچم‌های سه گانه در آن.

۱۸. ورود پرچم‌های قیس و عرب به مصر و پرچم‌های کنده به خراسان.

۱۹. ورود لشکری از سمت مغرب تا آستانهٔ حیره.

۲۰. آمدن پرچم‌های سیاه از مشرق همانند آن.

۲۱. شکاف در رودخانهٔ فرات و جاری شدن آب در کوچه‌های کوفه.

۲۲. خروج شصت دروغگوی مدّعی نبوت.

۲۳. خروج دوازده نفر از فرزندان ابوطالب که ادّعای امامت دارند.

۲۴. سوزاندن یکی از بزرگان بنی عبّاس بین جلولاء و خانقین.

۲۵. ساخته شدن پلی در بغداد نزدیکی کرخ.

۲۶. بادی سیاه و زلزله‌ای در بغداد.

۲۷. ترسی که همهٔ مردم عراق را فرا می‌گیرد.

۲۸. مرگی وحشتناک در عراق.

۲۹. مرگ و میر و قحطی.

۳۰. هجوم ملخ‌ها.

۳۱. کمیِ محصول.

۳۲. نزاع دو گروه از عجم و خونریزی فراوان میان آنان.

۳۳. خارج شدن بندگان از اطاعت صاحبان خود و کشتن آنان.

۳۴. تبدیل شدن گروهی از بدعت‌گزاران به بوزینه و خوک.

۳۵. تسلّط بندگان بر شهرهای بزرگ.

۳۶. آشکار شدن صورت و دستی از آسمان.

۳۷. برگشت برخی مردگان به دنیا.

۳۸. باران‌های پیاپی.

آنچه را که شیخ مفید بیان کرده، نمی‌توان قطعی دانست و با وجود مقام و عظمتی که این عالم بزرگ شیعه دارد، به نظر می‌رسد دورانی که این مطالب و اخبار در آن بیان می‌شده و شهرت داشته، در نقل آنها حتّی برای این عالم کم‌نظیر امامیه، تأثیرگذار بوده است. ایشان گفته است که این موارد را از کتب قبل از خود جمع کرده و در نهایت، با نوشتن عبارت «والله أعلم»، تردید خود را نسبت به برخی از علائم، بیان کرده است.[1]

۶. آمیختگیِ علائم ظهور با برخی مفاهیم دیگر

برخی عنوان‌ها و مفاهیم دیگر به جهت شباهت‌ها و اشتراک‌هایی در کنار علائم ظهور، پُرکاربرد هستند. از این رو باید آنها هم مفهوم‌یابی و شناسایی شوند و به این ترتیب، حسابشان از علائم ظهور، مجزّا شود. این مفاهیم پُرکاربرد، عبارت اند از:

---

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۶۸ ـ ۳۷۰.

۶ـ۱. ملاحم

این کلمه، جمع ملحمه و از مادهٔ لحم گرفته شده است که معنای اصلی آن، تداخل و درهم بودن است و در لغت به معنای جنگ است. دلیل نام‌گذاری جنگ به ملحمه را دو نکته گفته‌اند: یکی این که در جنگ، جنگجویان در هم می‌آمیزند و درگیر می‌شوند و دیگر این که کشته‌های جنگ همچون گوشت افتاده بر روی زمین هستند.[۱]

۶ـ۲. فتن

جمع کلمهٔ فتنه را فتن گفته‌اند که به معنای ابتلا و امتحان می‌آید. خلیل گفته است که فتنه، همان سوزاندن با آتش است.[۲]

مراد شیعیان از دو عنوان ملاحم و فتن، احادیثی است که پیش‌بینی وقایع آینده را پس از حضورظاهری امامان، در بر دارند؛ وقایعی که فتنه و آتش را در پی دارند و موجب وقوع جنگ‌های آینده و خونریزی‌ها می‌شوند.

این وقایع، الزاماً ارتباطی به مسئلهٔ ظهور ندارند و از علائم ظهور شمرده نمی‌شوند، اگر چه در برهه‌ای از تاریخ، این وقایع با ظهور امام عصر ﷺ ارتباط وثیق می‌یابد. لذا نباید مفهوم علائم ظهور را با ملاحم و فتن، مترادف دانست. پیش‌آمدهای فراوانی که در بارهٔ حکومت‌های معاصر ائمه ﷺ از امویان و عبّاسیان و یا والیان منطقه‌ای و امثال اینها اتفاق می‌افتد، صرفاً پیشگوییِ این اتفاقات در همان زمان‌هاست. این گونه موارد، فتنه‌هایی است که قبل از ظهور ایشان اتفاق می‌افتند؛ امّا نکتهٔ مهم این است که در بسیاری از این نقل‌ها اصلاً به مسئلهٔ امام مهدی ﷺ و علامت ظهور او اشاره‌ای هم نشده است.

---

۱. ر.ک: معجم مقاییس اللغة: ج ۵ ص ۲۳۸، لسان العرب: ج ۱۲ ص ۵۳۵.
۲. کتاب العین: ج ۸ ص ۱۲۷.

۶ـ ۳. اشراط الساعه

اشراط جمع «شَرَط» به معنای علامت[۱] و «الساعه» یکی از نام‌های قیامت است. این ترکیب، تنها یکبار در قرآن به کار رفته[۲] و مقصود از آن، نشانه‌های قیامت است. یکی از مطالبی که با موضوع علائم ظهور ارتباط نزدیک دارد، احادیثی است که در بارهٔ نشانه‌های قیامت سخن می‌گویند. در بسیاری از منابع روایی اهل سنّت و برخی جوامع حدیثیِ شیعه، نشانه‌های ظهور مهدیؑ با علامت‌های نزدیک شدن و برپایی قیامت آمیخته و برخی نشانه‌هایی که به عنوان علائم ظهور مشهورند، نشانهٔ قیامت دانسته شده‌اند. حتی گاهی اصل ظهور مهدی را از نشانه‌های قیامت یاد کرده‌اند. به طور کلّی، صاحبان جوامع حدیثی اهل سنّت، بابی با عنوان «اشراط الساعه» گشوده‌اند و در دوره‌های متأخّر، کتاب‌های مستقلی با همین عنوان، عرضه شده است.

۶ـ ۳ـ ۱. آمیختگی اشراط الساعه و علائم ظهور

در این جا به آمیختگی مواردی از این علامت‌ها در منابع دو فرقه می‌پردازیم:

نزول عیسیؑ و ظهور دجّال ـ که به عنوان نشانهٔ ظهور مهدیؑ شهرت دارند ـ، در غالب منابع اهل سنّت، نشانهٔ قیامت معرفی می‌شوند.[۳]

شیخ مفید، طلوع خورشید از مغرب، فرو رفتن زمینی در مشرق و مغرب را ذیل نشانه‌های ظهور آورده؛[۴] ولی این سه، در احادیث اهل سنّت، از نشانه‌های قیامت به شمار می‌روند.[۵] همچنین در موضوع نشانه‌های ظهور، از ترکان و رومیان سخن به

---

۱. لغت‌نامه دهخدا

۲. ﴿فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَآءَ أَشْرَاطُهَا﴾ (محمّد: آیهٔ ۱۸).

۳. ر.ک: مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۶، الفتن: ص ۳۵۶.

۴. الإرشاد، ج ۲ ص ۳۶۸.

۵. مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۶.

میان آمده که در منابع اهل سنّت، به عنوان نشانه‌های قیامت یاد می‌شود.[۱]

مطالعهٔ احادیث علائم ظهور و در کنار آن، احادیث اشراط الساعه، به خوبی نشانگر شباهت آن دو دستهٔ اخبار به یکدیگر است. علّت این امر را در چند مطلب می‌توان جستجو کرد: یکی این که در برخی احادیث، کلمهٔ «الساعه» به ظهور مهدی ﷺ تأویل شده[۲] و راه استفادهٔ احادیث، اشراط الساعه برای نشانه‌های ظهور، باز شده است. یکی از نویسندگان معاصر، احادیث اشراط الساعه را در باب علائم ظهور آورده و سپس می‌نویسد: «از آن جا که در برخی از روایات، الساعه به ظهور حضرت تأویل شده، روایات اشراط الساعه را به نشانه‌های ظهور تفسیر کردیم».[۳]

دوم، تعبیراتی که در برخی احادیث وارد شده، این تصوّر را ایجاد کرده که زمان ظهور مهدی، نزدیک زمان برپایی قیامت است. به نظر می‌رسد احادیثی با این مضمون که: «اگر یک روز از دنیا هم باقی نمانده باشد، مهدی خواهد آمد» یا «قیامت برپا نمی‌شود مگر این که مردی از اهل بیت من قیام می‌کند»،[۴] زمینه‌ای برای آمیختن نشانه‌های ظهور با اشراط الساعه شده باشد. در صورتی که مراد از این احادیث، تأکید بر قیام مهدی و قطعی بودن آن است، نه این که این حرکت، نزدیک به قیامت یا آخرین روزهای جهان رخ می‌دهد.

سوم، ارتباط امام مهدی ﷺ با پایان تاریخ است. آدمیان با هر دین و آیینی، معتقدند که پایان درخشان تاریخ، همراه با ظهور منجی عدالت‌گستر است و پایان قیام هم با قیامت است. به نظر می‌رسد که این ذهنیت‌ها باعث شده باشد برخی

---

۱. ر.ک: الارشاد: ج ۲ ص ۳۶۸. مقایسه کنید با: الفتن: ص ۴۶۱.

۲. معجم أحادیث المهدی: ج ۵ ص ۳۹۵ و ۴۰۵ و ۴۱۱.

۳. چشم اندازی به حکومت مهدی: ص ۲۹. نیز، ر.ک: ص ۱۵.

۴. الغیبة، طوسی: ص ۱۸۰ ـ ۱۸۲، التشریف بالمنن: ص ۴۰۰، معجم أحادیث المهدی: ج ۱ ص ۵۷۵، منتخب الأثر: ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

راویان یا محدّثان نیز در نقل معنا تسامح کرده و به خاطر مرادف دانستن اشراط الساعه با علائم ظهور، آن دو را به جای یکدیگر به کار برده باشند.

چهارمین علّت، نزدیک بودن الفاظ قیام و قیامت و قائم با همدیگر و هم‌معنا بودن آنهاست. مثلاً نعمانی، روایتی از امیر مؤمنان﵇ آورده که با عبارت «لاتقوم القیامة حتّی تظهر الحمرة...» آغاز می‌شود.[۱] یعنی قیامت به پا نمی‌شود مگر آن که نشانه‌هایی از جمله سرخی در آسمان محقّق شود؛ امّا مرحوم مجلسی، همین حدیث را با عبارت «لایقوم القائم حتّی...» آورده است.[۲] این گونه تشابه و تصحیفات می‌تواند دلیلی دیگر بر خلط علائم ظهور، با نشانه‌های قیامت باشد.

۷. اقسام علائم ظهور

برای نشانه‌های ظهور، تقسیم‌های گوناگونی ذکر کرده‌اند. از مهم‌ترین آنها، تقسیم به علامت متّصل (نزدیک) و منفصل (دور)، همچنین تقسیم به حتمی و غیر حتمی است. تقسیمات دیگری مانند علائم طبیعی و غیر طبیعی، عادی و خارق العاده، کلّی یا جزئی، عام و خاص، مجمل و کنایی، مقیّد یا مشروط، قطعی یا مشکوک، در کتاب‌هایی که از نشانه‌های ظهور سخن گفته‌اند، به چشم می‌خورد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که از این همه تقسیم‌بندی‌ها، فقط یک مورد آن در احادیث وجود دارد و آن حتمی بودن و غیر حتمی بودن است که از آن دو به محتوم و موقوف هم تعبیر می‌شود.

۷ـ۱. علائم حتمی و غیر حتمی

در حدیثی از امام صادق﵇ چهار نشانه ذکر شده و آنها را محتوم دانسته است.[۳] در

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۴۹.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۶. در پاورقی الغیبة نعمانی هم به نسخه ای که مانند بحار الأنوار است، اشاره شده است.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۲ ح ۲۶ باب ۱۴.

دو حدیث دیگر، ایشان چندین نشانه ذکر کرده و در هر کدام، کلمهٔ «محتوم» را تکرار فرموده است.[۱] البته به نشانه‌های غیر حتمی، تصریح نشده، ولی می‌توان غیر از این موارد را جزء غیر حتمی‌ها دانست.

۷ـ۲. نشانه‌های حتمی

گفته شد که مهم‌ترین تقسیم علائم، مربوط به حتمی یا غیر حتمی بودن آنهاست. احادیثی وجود دارد که تعدادی از رویدادها را به عنوان نشانهٔ حتمی ظهور قلمداد کرده و از آنها نام می‌برد. گویا تعبیر از حتمی بودن برخی علائم، برای اوّلین بار در احادیث امام باقر علیه السلام بیان شده است. از سوی دیگر، تا آن جا که جستجو شده، حتمی یا غیر حتمی بودن نشانه‌ها در منابع اهل سنّت یافت نشد.

نشانه‌هایی که در احادیث از حتمی بودن آنها خبر داده شده، فراوان نیستند. این موارد، عبارت اند از: ندای آسمانی، خروج سفیانی، خسف بیداء و کشته شدن نفْس زکیه.[۲] در بعضی احادیث، از طلوع خورشید از مغرب، آشکار شدن دستی در آسمان، ظهور یمانی و اختلاف بنی عبّاس هم به عنوان امری حتمی یاد شده است. دو نمونه از این روایات چنین است:

عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال:

> النِّداءُ مِنَ المَحتومِ، وَالسُّفيانِيُّ مِنَ المَحتومِ، وَاليَمانِيُّ مِنَ المَحتومِ، وقَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتومِ. وكف يطلع من السماء من المحتوم وَالفَزعَةُ في شَهرِ رَمَضانَ توقِظُ النّائِمَ، وتُفزِعُ اليَقظانَ وتُخرِجُ الفَتاةَ مِن خِدرِها.[۳]

ندای آسمانی، از امور حتمی است و [خروج] سفیانی، حتمی است و [خروج] یمانی هم حتمی است و کشته شدن نفْس زکیّه نیز حتمی است، و پدیدار شدن

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۲ و ۲۶۵ ح ۱۱ و ۱۵ باب ۱۴.
۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۵، کمال الدین: ص ۶۸۰.
۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۲.

کف‌دستی از آسمان نیز حتمی است و نیز [آیهٔ] هراسناک و سهمگین ماه رمضان که خوابیده را بیدار می‌کند و بیدار را می‌ترساند و دخترکان را از پس پرده بیرون می‌کشد.

عَنْ أَبِي عَبدِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قُلنَا لَهُ السُّفيَانِيُّ مِنَ المَحتُومِ فَقَالَ نَعَم وَ قَتلُ النَّفسِ الزَّكِيَّةِ مِنَ المَحتُومِ وَ القَائِمُ مِنَ المَحتُومِ وَ خَسفُ البَيدَاءِ مِنَ المَحتُومِ وَ كَفٌّ تَطلُعُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ المَحتُومِ وَ النِّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ مِنَ المَحتُومِ فَقُلتُ وَ أَيُّ شَيءٍ يَكُونُ النِّدَاءُ فَقَالَ مُنَادٍ يُنَادِي بِاسمِ القَائِمِ وَ اسمِ أَبِيهِ ﷺ.[1]

به آن حضرت عرض کردیم: [خروج] سفیانی از حتمیّات است؟ فرمود: آری و کشته شدن نفس زکیه نیز از حتمیّات است و [ظهور] قائم نیز از حتمیّات است و فرو رفتن صحرا نیز از حتمیّات است و کف دستی که از آسمان ظاهر می‌شود از حتمیّات است و آوای آسمانی نیز از حتمیّات است عرض کردم: این آوا و ندا چیست؟ فرمود: آوادهنده‌ای که به نام قائم و به نام پدرش آواز خواهد داد.

در بارهٔ هر یک از این نشانه‌ها به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۸. احتمال بدا در نشانه‌ها

بدا، یکی از اعتقادات شیعه است بدان معنا که خداوند، تغییراتی را در برخی امور ایجاد می‌کند که تصوّر ما بر قطعی بودن آنهاست. در واقع، تغییری در علم الهی به وجود نمی‌آید؛ بلکه تغییر در اطلاع ما از آنچه قبلاً خبر داده شده، ایجاد می‌شود. پس بدا، به معنای آشکار شدن بعد از خفاست.[2]

در موضوع علائم ظهور، احادیثی داریم که می‌گویند ممکن است حتّی در بارهٔ مهم‌ترین نشانه‌ها هم بدا پیش آید. ابوهاشم جعفری، یار دیرین چند امام آخر می‌گوید: نزد امام جواد ﷺ از سفیانی و حتمی بودن خروج او سخن به میان آمد.

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۵. نیز: ر.ک: کمال الدین: ص ۶۸۰.

۲. در بارهٔ معنای بدا، ر.ک: البداء فی ضوء الکتاب و السنة، تقریرات درس آیة الله جعفر سبحانی، به کوشش: جعفر الهادی.

گفتم: آیا ممکن است در امر حتمی، بدا پیش آید؟ فرمود: «آری». گفتم: می‌ترسم در بارهٔ قائم هم بدا حاصل شود. فرمود: «نه! قائم، وعدهٔ الهی است و در آن، تخلّف نمی‌شود».[1]

این حدیث با آنچه در قرآن آمده است که: **﴿خداوند برای هر امری زمانی مقرر کرده و هر چه را بخواهد، محو می‌کند یا برقرار می‌سازد و حکم اصلی نزد اوست﴾**[2] سازگار و موافق است؛ چه آن که حکم محو و اثبات برای همهٔ حوادثی که زمان‌بردارند، عمومیت دارد و این حوادث، عبارت اند از: همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین و ما بین آنها هست.[3]

ر.ک: ص۲۲۳ (امکان بدا در نشانه‌های ظهور، حتی در موارد قطعی) و ج۸ ص ۱۷۹ (آیا در وقت قیام بدا رخ داده است).

۹. مهم‌ترین علائم ظهور

گفتیم که شمار علائم ظهور ذکر شده در احادیث معتبر، غیر معتبر، آثار صحابه و تابعیان و متون تاریخی، فراوان است. اختلاط این علائم با اشراط الساعة و فتن و ملاحم نیز سبب ابهام بیشتر آنها شده است. در این مجموعه، تنها علائم ظهوری که در احادیث بدانها اشاره شده، مورد توجّه است و اولویت‌بندی و اهمیت آنها نیز بر اساس تأکید احادیث و کثرت این علائم، صورت گرفته است. مهم‌ترین این نشانه‌ها، عبارت اند از: ندای آسمانی، خروج دجّال، خروج سفیانی، کشته شدن نفْس زکیه، خسف در منطقهٔ بیدا، خروج یمانی، خروج خراسانی و خروج حسنی. البته این اهمیت و شهرت، به معنای صحّت همهٔ آنها نیست، چنان که خروج خراسانی، نشانه‌ای است که اگر چه در دورهٔ معاصر، شهرت یافته و زبانزد خاص و عام شده و به عنوان نشانه‌ای قطعی برای ظهور تلقی می‌شود، با این حال، احادیث

---

۱. ر.ک: ص ۲۲۳ ح ۱۲۸۳.
۲. ﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَبِ﴾ (رعد: آیهٔ ۳۸ و ۳۹).
۳. المیزان: ج ۱۱ ص ۳۷۹.

چندانی برای آن موجود نیست.

در این جا به بررسی این چند علامت خواهیم پرداخت.

۹ـ۱. شورش سفیانی

این عنوان، مربوط به مشهورترین نشانه‌های ظهور است که به طور گسترده در منابع قدیم و جدید، بیان شده است. این احادیث در مصادر شیعه و اهل سنّت تقریباً یکسان آمده و این گونه نیست که به فرقهٔ خاصّی اختصاص داشته باشد. از منابع شیعه، نعمانی یک باب از کتاب الغیبة را به احادیث سفیانی اختصاص داده و در آن، هجده حدیث گزارش کرده است؛ امّا نعیم بن حمّاد در کتاب الفتن، بیش از ده باب را به سفیانی و جنگ‌های او اختصاص داده و در آن، حدود ۱۲۰ خبر نقل می‌کند. در منابع متأخّر، از جمله بحار الأنوار، حجم احادیث مربوط به سفیانی، بسیار بیشتر از آن است که گفته شد. کثرت این احادیث و صحّت و اعتبار سند یا مضمون برخی از آنها علامت بودن سفیانی برای ظهور را اثبات می‌کند.

توجّه بدین نکته، شایسته است که احادیث مرتبط با سفیانی، تنوّع دارند و متون مفصّل به بیان جزئیاتی پرداخته‌اند که گاه با هم معارض هستند؛ ولی مجموعهٔ این متون و قدر مشترک آنها، این اطمینان را پدید می‌آورند که اصل حرکت سفیانی و مقابلهٔ او با سپاه امام مهدی﵇ پذیرفته و ثابت است.

دلایل اثبات کنندهٔ این علامت، عبارت اند از:

یک. روایات صحیح و معتبر شیعه و سنّی.

دو. کثرت روایات موجود در منابع کهن شیعه و سنّی.

سه. اشتراک متون حدیثی شیعه و سنّی در این باره.

چهار. فرهنگ مردمیِ حاکم بر جامعه که از حدیث و تواریخ کهن برگرفته شده است.

پنج: سوء استفادهٔ عناصر اموی از نام سفیانی برای به دست گرفتن قدرت.

۹ـ۱ـ۱. سفیانی در احادیث فریقین

احادیث فراوانی در مصادر شیعی گزارش شده و بر حتمی بودن ظهور سفیانی و حرکت او در ماه رجب، تأکید شده است.[۱]

در احادیث شیعه، سفیانی غالباً همراه با ندای آسمانی، نفْس زکیه و فرو رفتن در سرزمین بیدا یاد می‌شود. گاه در کنار سفیانی، از یمانی هم یاد شده است.

در منابع شیعی، افزون بر احادیث گزارش شده از معصومان ﷺ، متونی نیز از غیر معصومان گزارش شده است.

در منابع اهل سنّت، سخنی از حتمی بودن سفیانی یا ظهور وی در ماه رجب نیست. اگر چه برخی از احادیث به نقل از پیامبر اکرم ﷺ است، ولی بیشتر متون، به صحابه و تابعیان منتهی می‌شود.

بعضی از احادیث مرتبط با سفیانی که در کتاب الفتن نعیم بن حمّاد آمده، به نقل از جابر جُعفی از امام باقر ﷺ است. البته این متون در مصادر اصلی اهل سنّت، کمتر گزارش شده است.

بیشتر گزارش‌های اهل سنّت در بارهٔ سفیانی، ارزش لازم برای استناد و اطمینان را ندارد. بویژه گزارش‌هایی که در کتاب الفتن ابن حمّاد به تفصیل مورد اشاره قرار گرفته است.

در این گزارش‌ها بیشتر از دشمنی سفیانی با مردم کوفه و مدینه و یا عموم بنی هاشم یاد شده است. گاه دشمنیِ او با بنی عبّاس هم مورد اشاره قرار گرفته است.

متون اهل سنّت در بارهٔ سفیانی، معمولاً به صورت داستان پیوسته نقل شده و

---

۱. ر.ک: ص ۶۵ (حتمی بودن شورش سفیانی) و ص ۷۷ (زمان شورش سفیانی / ماه رجب). نیز، ر.ک: الغیبة، نعمانی: باب ۱۸، ح ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۱۰ و باب ۱۴ ح ۱۵ و ۲۶. کمال الدین: ص ۶۷۸ و ۶۸۰. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۵.

جنگ‌های او با مردم مناطق مختلف، مطرح شده است.

مکان‌هایی همچون: قرقیسیاء، حرّان، خراسان، زوراء (بغداد)، جابیه، روم، دمشق و ... نام برده شده‌اند و از بنی امیّه، بنی عبّاس، پرچم‌های سیاه و دیگر رویدادهای تاریخ اسلام، یاد شده است.

فرو رفتن لشکر اعزامی سفیانی به مدینه در منطقهٔ بیدا نیز بیش از منابع شیعی، مورد توجّه اهل سنّت قرار گرفته است.

نکتهٔ مهم در مجموعه احادیث سفیانی، تبادل متون در مصادر حدیثی شیعه و سنی است. این مطلب، حتّی در کتاب الغیبة شیخ طوسی نیز به چشم می‌آید و ایشان برخی از متون اهل سنّت را گزارش کرده است. از زمان سیّد ابن طاووس و تألیف کتاب الملاحم و الفتن، گزارش احادیث و متون اهل سنّت که ناظر به موضوع علائم ظهور باشند در مصادر شیعی، بسیار گسترده‌تر شده است. نویسندگان متأخّر نیز گاه به نقل از این کتاب و گاه مستقیماً از مصادر اهل سنّت همچون الفتن ابن حمّاد و عقد الدرر، این متون را گزارش کرده‌اند.

۹ـ۱ـ۲. ابهامات در احادیث سفیانی

گفتیم که جزئیات گزارش‌های مرتبط با سفیانی، از اختلاف فراوانی برخوردار است که اعتماد به این جزئیات را کاهش می‌دهد. در بارهٔ نام سفیانی، اسامی: عبد الله، عثمان، عنبسه، معاویه، حرب، عتبه و عروه[۱] ذکر شده است و برای پدرش از نام‌های: یزید، عنبسه، هند و عتبه استفاده شده است.[۲] نسب او نیز گاه به عتبة بن ابی سفیان[۳] و گاه به خالد بن یزید بن معاویه[۴] می‌رسد.

---

۱. ر.ک: الفتن: ص ۱۹۱، کمال الدین: ص ۶۷۹، ملاحم ابن منادی: ص ۷۷، عقد الدرر: ص ۸۰ و ۹۱، التذکره قرطبی: ص ۶۹۴ و ۷۰۲.

۲. الفتن: ص ۱۹۱، کمال الدین: ص ۶۷۹، ملاحم ابن منادی: ص ۷۷، عقد الدر: ص ۸۰.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۴.

۴. الفتن: ص ۱۹۳.

محلّ خروج او را نیز حمص، وادی یابس، ایلیاء (بیت المقدس)، اندرا و روم نوشته‌اند.[۱] مدّت حکومت سفیانی نیز در بیشتر روایات، نُه ماه دانسته شده است.[۲] گزارش‌هایی نیز زمان حکومت او را سه سال و نیم[۳] یا به اندازهٔ دورهٔ بارداری شتر[۴] برشمرده‌اند.

۹ـ۱ـ۳. خروج سفیانی‌های گوناگون

باور عمومی کهن در بارهٔ خروج سفیانی سبب شد که در طول تاریخ، افرادی از بنی امیّه که خروج کرده و در صدد در دست گرفتن قدرت بوده‌اند، به عنوان سفیانی، شناخته شوند. زیاد بن عبد الله بن یزید بن معاویه در سال‌های آغازین سدهٔ دوم هجری،[۵] علی بن عبد الله بن خالد بن یزید بن معاویه در سال ۱۹۵ هجری (در زمان امام رضا ﷺ)،[۶] و ابو حرب یمانی مبرقع[۷] در دورهٔ معتصم عبّاسی، از جمله سفیانی‌هایی هستند که با هدف به دست گرفتن قدرت، خروج کرده‌اند و علیه شاخهٔ مروانی بنی امیّه و یا خلافت بنی عبّاس شوریده‌اند. اگرچه سفیانی، فردی خوش‌نام نیست، ولی قدرت‌یابی و تسلّط مقتدرانهٔ او بر شام و حتّی مناطق حجاز، مورد توجّه مردم بوده است.

شهرت یافتن این افراد به سفیانی، نشان از عمق وجود جریان سفیانی در فرهنگ عمومی مسلمانان دارد.

برخی از مورّخان، احادیث مرتبط با سفیانی را ساخته و پرداختهٔ این گروه

---

۱. الفتن: ص ۱۹۷ و ۱۹۳ و ۱۸۸، الغیبة، طوسی: ص ۴۶۳.
۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۴۹، الفتن: ص ۱۸۸ و ۴۶۵.
۳. الفتن: ص ۱۸۸.
۴. الغیبة، طوسی: ص ۴۵۰.
۵. انساب الاشراف: ص ۹ ح ۱۵۷ و ۲۰۳ و ۲۲۲، تاریخ الطبری: ج ۷ ص ۲۴۳ـ۲۶۳.
۶. تاریخ دمشق: ج ۴۳ ص ۲۴، سیر اعلام النبلاء: ج ۹ ص ۲۸۴.
۷. تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۱۱۶ و ۱۱۸، تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۴۴۲.

برشمرده‌اند. مصعب بن زبیر، آغازگر این سخن است[۱] و افراد دیگری نیز در موافقت یا مخالفت آن سخن گفته‌اند.[۲]

ولی توجّه به فراوانی روایات شیعه و سنّی، کهن بودن آن متون، رواج این فرهنگ در میان مردمان و سوء استفادهٔ حاکمان و قدرت‌طلبان از این فرهنگ عمومی، اثبات می‌کند که این فرهنگ، ریشه در متون کهن حدیثی دارد.

۹ـ۲. خَسف در بیداء

خَسْف در لغت به معنای فرو بردن و فرو ریختن است. مشهورترین اشاره به خسف لشکر سفیانی مربوط به منطقه‌ای به نام بیدا در بین مکّه و مدینه یا منطقه‌ای نزدیک به مدینه است.[۳]

روایات مرتبط با خسف در بیدا چند گروه هستند:

یک. روایاتی که یکی از نشانه‌های ظهور امام مهدی﵇ را خسف در بیدا برشمرده و گاه آن را از علائم حتمی دانسته‌اند.[۴]

دو. گروهی که به خسف در بیدا اشاره کرده و مبارزهٔ این گروه را با فردی می‌دانند که در خانهٔ خدا پناه گرفته است.[۵]

سه. گزارش‌هایی که میان سفیانی و بیدا ارتباط برقرار کرده و می‌گویند: لشکر سفیانی در بیدا، فرو خواهد رفت.[۶]

با توجّه به علامت بودن سفیانی برای ظهور، روشن می‌شود که اشاره به خسف

---

۱. ر.ک: نسب قریش: ص ۱۲۹.

۲. ر.ک: الأغانی: ج ۱۷ ص ۲۱۸، تاریخ مدینة دمشق: ج ۱۶ ص ۳۰۳، تاریخ الإسلام: ج ۶ ص ۵۸، السیادة العربیة: ص ۱۲۱، صحی الإسلام: ج ۳ ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹.

۳. ر.ک: معجم البلدان: ج ۱ ص ۵۲۳.

۴. ر.ک: الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۵ ح ۱۵ و ص ۲۷۰ ح ۲۱، الغیبة، طوسی: ص ۴۳۷.

۵. مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۱۰۵، تاریخ مدینه: ج ۱ ص ۳۱۰.

۶. ر.ک: الفتن، ابن حماد: ج ۱ ص ۲۰۲ (باب الخسف بجیش السفیانی...).

لشکر او در بیدا، پشتوانهٔ مناسب و معتبری در متون حدیثی شیعه و سنّی دارد و بر اصل علامت بودن آن برای ظهور، صحّه می‌گذارد.

گزارش‌های مفصّلی از خسف در بیدا در متون مرتبط با آن، در دانش‌نامه آمداند؛ ولی به سبب ضعف سند و تعارض متون، به جزئیات موجود در آنها نمی‌توان اعتماد کرد.

۹ـ ۳. قتل نفْس زکیّه

کشته شدن نفْس زکیّه، یکی دیگر از نشانه‌های مشهور ظهور است. این علامت در احادیث فریقین وجود دارد؛ ولی در منابع شیعه به عنوان نشانه‌ای حتمی معرفی می‌شود. منظور از نفْس زکیّه، انسانی صالح و با تقواست.

از سیزده حدیثی که در متن در بارهٔ «نفْس زکیّه» نقل شده، سه حدیث از نظر سند، معتبر است،[1] در دو حدیث از این سه حدیث معتبر هم تنها به ذکر این مطلب اکتفا شده که قتل نفْس زکیه، از نشانه‌های حتمی ظهور است.[2]

احادیث مربوط به این شخص همانند دیگر احادیث علائم ظهور، به دو دسته تقسیم می‌شوند: بخشی که در آنها سخن از مهدی و ظهور او وجود ندارد و به عنوان فتن و ملاحم و به عبارتی پیشگویی آینده ذکر شده است. در بخش دیگر، به نام مهدی تصریح شده و قتل نفْس زکیّه، یکی از نشانه‌های ظهور او دانسته می‌شود. نکتهٔ قابل توجّه این است که قبل از قیام امام زمان ﷺ انسان‌های بی‌گناه و دارای درجات بالای ایمانیِ بسیاری کشته می‌شوند. علامت حتمی بودن قتل یکی از آنها، نشانگر موقعیت ممتاز اجتماعی و وظیفهٔ مهمّی است که بر عهدهٔ او گذاشته شده است.

به نظر برخی، انتساب به سادات حسنی، از ویژگی‌هایی است که برای نفْس زکیّه

---

۱. روایت سوم نیز در بارهٔ سیّد حسنی است که توضیح لازم در این باره ذیل همین عنوان خواهد آمد.
۲. روضة الکافی: ص ۲۲۵.

نیز برشمرده شده است. از این رو، نفْس زکیّه همان سیّد حسنی است؛ ولی شهرت نفْس زکیّه و روایات متعدّدی که در بارهٔ او رسیده است، علامت بودن او را اثبات می‌کند. بنا بر این می‌توان احادیث سیّد حسنی را بر نفس زکیّه حمل کرد. حدیثی را که در بارهٔ «مرد هاشمی» آمده نیز می‌توان بر نفس زکیّه حمل کرد؛ چون کشته شدن در میان رکن حجر الأسود و مقام ابراهیم، در بارهٔ هر دو نفر ذکر شده است.[1]

به این نکته هم باید توجّه کرد که تعدادی از احادیث منابع شیعه و سنّی در بارهٔ نفْس زکیّه، بخصوص آنچه در الفتن ابن حماد و الغیبة شیخ طوسی آمده، مستند به معصوم‌ﷺ نیستند. البته همین احادیث به واسطهٔ کتبی همچون التشریف بالمنن ابن طاووس، به شیعه راه یافته و تلقّی به قبول شده‌اند.

بخشی از احادیثی که نفْس زکیّه را نشانهٔ ظهور می‌دانند، آن را همراه با چند نشانهٔ مهم دیگر مانند ندای آسمانی و سفیانی و خَسْف بیدا ذکر می‌کند. برخی احادیث نفس زکیه هم به تفصیل از جنگ و گریز وی خبر می‌دهند.

با توجّه به مجموعهٔ متون می‌توان گفت که نفْس زکیّه، یکی از علائم مشهور و حتمیِ ظهور است که در بارهٔ او و شهادت او، روایات معتبری وجود دارد. اگر چه همانند دیگر علائم، جزئیّات مرتبط با او از ابهام برخوردار است.

۹ـ۴. قیام سیّد حسنی

خروج و قیام فردی به نام حسنی، یکی دیگر از نشانه‌های مشهور در بارهٔ ظهور به شمار می‌رود؛ امّا احادیثی که در بارهٔ آن وجود دارد، از نظر سند یا منبع، اشکال دارند و تنها روایت صحیح آن در روضهٔ کافی است که آن هم از نظر محتوا قابل قبول نیست.

در این حدیث، از امام صادق‌ﷺ در بارهٔ فَرَج سؤال شد و ایشان فرمود: وقتی

---

۱. ر.ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۳۶۸.

فرزندان عبّاس با هم اختلاف کنند و سلطنت آنان سست شود، شامی و یمانی ظهور می‌کنند و حسنی به حرکت درمی‌آید و صاحب الأمر از مدینه به مکّه می‌آید... و از خداوند اجازهٔ ظهور می‌طلبد. آن گاه برخی از موالی او این خبر را برای حسنی می‌برند و او بر خروج، پیش‌دستی می‌کند؛ امّا اهل مکّه، او را می‌کُشند و سرش را برای شامی می‌فرستند. در این زمان، صاحب الأمر آشکار می‌شود و مردم با او بیعت می‌کنند.[1]

اگر چه ممکن است که از نظر سند، بر این حدیث، اشکالی وارد نباشد، ولی در آن از اختلاف بنی عبّاس سخن گفته شده که مجموع حدیث را با مشکل رو به رو می‌کند و عبارت هم به گونه‌ای نیست که بتوان گفت مقصود امام، فاصله‌ای طولانی بین اختلاف بنی عبّاس و ظهور حسنی است. از طرفی، تصوّر برگشت حکومت عبّاسیان یا تشکیل حکومتی به نام آنان در آخر الزمان بر هیچ دلیل و قرینهٔ درستی استوار نیست. اشکال دوم، ابهاماتی است که در این حدیث به چشم می‌خورد. این که مهدی پس از آمدن از مدینه به مکّه، تازه اجازهٔ ظهور بخواهد و این که حسنی در برابر مهدی برای قیام، پیش‌دستی کند، مطالبی قابل تأمّل است. کشته شدن حسنی به دست اهل مکّه و فرستادن سر او برای شامی هم مطلبی است که در احادیث دیگر وجود ندارد. ضمن این که به نظر می‌رسد که فرستادن سر مقتول، مربوط به تاریخ صدر اسلام است، نه آخر الزمان که ارتباطات به گونهٔ دیگری تصویر شده است.

احادیث دیگری نیز در بارهٔ سیّد حسنی و قیام او وجود دارند که آنها نیز معمولاً با اشکالات محتوایی مواجه اند.

این پیشینه در بارهٔ احادیث مربوط به حسنی و مهم‌تر از این، ضعف منبع و سند و متن این احادیث، چنین نتیجه می‌دهد که قیام حسنی قبل از ظهور،

---

۱. روضة الکافی: ص ۲۲۵.

چیزی نیست که بتوان به شیوهٔ علمی، آن را اثبات کرد. بنا بر این، شاید بتوان گفت که مقصود از سیّد حسنی ـ در تنها روایت معتبری که بدان اشاره شد ـ، همان نفْس زکیّه است.

۹ـ۵. ندای آسمانی

صدایی از آسمان که گاه از آن به «صیحه» تعبیر می‌شود، یکی دیگر از نشانه‌های مهمّ ظهور امام عصر﵇ شمرده می‌شود. بنا بر برخی احادیث، این علامت نیز حتمی است. موضوع ندای آسمانی، به منابع شیعه اختصاص ندارد؛ بلکه در احادیث اهل سنّت هم فراوان آمده است.

فراوانیِ احادیث ندای آسمانی به اندازه‌ای است که برای نمونه در الغیبة نعمانی از شصت و هشت حدیث باب علائم، سی حدیث، در بارهٔ این نشانه سخن می‌گوید. البته این فراوانی، غیر از احادیث دیگر باب‌ها و دیگر کتاب‌هاست. در برخی احادیث ندا، به آیهٔ ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً﴾[۱]، استدلال و گویا ندای آسمانی، مصداقی برای این آیه، شمرده شده است.[۲]

از مطالعهٔ احادیث و مراجعه به کتب لغت استفاده می‌شود که سه واژهٔ ندا، صیحه و صوت، مترادف اند یا دست کم در این موضوع، در یک معنا به کار رفته‌اند. ابن منظور، ندا را به صوت، و صوت را به ندا معنا کرده است.[۳] همچنین مصدر صیحه (صیاح) را «صوت»، و صیحه را «عذاب» معنا کرده است.[۴]

به نظر می‌رسد که کاربرد متعدّد صیحه در قرآن، الزاماً به معنای عذاب نیست؛ بلکه مقصودِ حق تعالی، صدایی است که عذاب الهی را به دنبال دارد یا هشدار به

---

۱. سورهٔ شعراء: آیهٔ ۴.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۸ و ۲۷۱ باب ۱۴ ح ۱۹ و ۳۳.
۳. لسان العرب: ج ۱۵ ص ۳۱۵ و ج ۲ ص ۵۷.
۴. همان: ج ۲ ص ۵۲۱.

عذاب است. راغب هم می‌گوید: صیحه به معنای صدای بلند است. شاید این که شیخ مفید در شمارش نشانه‌های ظهور، تنها به ندا اشاره کرده[۱] و از صیحه و صوت، با وجود فراوانیِ آن دو در احادیث، سخنی نگفته است، به همین جهت باشد که وی نیز هر سه را یک علامت می‌داند.

بنا بر این، ندای آسمانی و صیحه و صوت ـ که در احادیث آمده ـ، یکی است.

علامت دیگر ذکر شده، «فزعه» است که به معنای ترس و وحشت آمده است. آیا فزعه، علامت دیگری غیر از ندا و صیحه است و یا همان علامت است؟ معنای لغوی فزعه با صیحه، متفاوت است؛ ولی می‌تواند لازم آن معنا باشد؛ یعنی مراد از فزغه، ترس و وحشتی است که به سبب صیحهٔ آسمانی پدید می‌آید، اگر چه دلیل مُتقنی بر یکی بودن این دو علامت وجود ندارد. آنچه باعث تصوّر ترادف آنها می‌شود، برداشت نادرست از صیحه است که به نظر می‌رسد منشأ این اشتباه، شباهتی است که از احادیث در بارهٔ صیحه و فزعه استفاده می‌شود. برای مثال، در برخی نقل‌ها می‌خوانیم که: صدا در ماه رمضان خواهد بود.[۲] از سویی، فزعه هم در ماه رمضان ذکر شده است.[۳] از این رو، صیحه و فزعه را یکی تصوّر کرده‌اند.[۴] بویژه که در حدیث، مادهٔ فزع با صیحه، جمع شده است؛[۵] ولی به نظر می‌رسد چنین نیست و فزعه، علامتی غیر از صیحه و ندا است. گذشته از تفاوت معنای آنها با یکدیگر، احادیث، فزعه را در ماه رمضان می‌دانند، این که ندا یا صیحه در ماه رمضان باشد، قطعی نیست و همهٔ اخبار، این مطلب را نمی‌گویند. دلیل دیگر آن که

---

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۶۹.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۲ و ۲۶۷ و ۳۰۱.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۲۶۰ و ۲۶۲ باب ۱۴، ح ۸ و ۱۱.

۴. تاریخ الغیبة الکبری: ص ۵۹۷، چشم به راه مهدی: ص ۲۸۴.

۵. الغیبة، نعمانی، ص ۲۶۷ باب ۱۴ ح ۱۷ (به نقل از آن در بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۴).

در یک حدیث، ندا و فزعه به عنوان دو علامت در کنار هم ذکر شده است[۱] که نشان می‌دهد ندا با فزعه، تفاوت دارد.

ندایی که هنگام ظهور به گوش می‌رسد از دو ناحیه است: اوّل از جبرئیل که مردم را به مهدیؑ می‌خواند و دوم از شیطان که در مردم تردید ایجاد می‌کند. برخی از این احادیث می‌گویند که ندای جبرئیل از آسمان و ندای ابلیس از سوی زمین بلند می‌شود.[۲] از امام صادقؑ پرسیده شد: چگونه مردم با دیدن عجایبی مانند خَسْف بیدا و ندای آسمانی باز هم با قائم مبارزه می‌کنند؟ امام فرمود: «چون شیطان، آنان را رها نمی‌کند و او هم ندایی دارد».[۳]

این سخن امام، دلیل خوبی بر وجود دو فریاد از سوی دو قطب مخالف الهی و شیطانی است. در احادیث دیگری از امام پرسیده‌اند که: مردم می‌گویند دو ندا چگونه تشخیص داده می‌شود؟ که این پرسش نیز نشانگر ذهنیت عامهٔ مردم در بارهٔ تعدّد نداست؛ امّا حال باید دید که این دعوت چیست؟ و مضمون دو ندا چه خواهد بود؟ از احادیث بسیاری استفاده می‌شود که ندای جبرئیل به منظور معرفی مهدیؑ به مردم جهان است. مضمون برخی از احادیث این گونه است: منادی از آسمان، نام قائمؑ را می‌گوید و اهل شرق و غرب آن را می‌شنوند... جبرئیل نام صاحب الأمر و نام پدرش را می‌گوید.[۴] در جای دیگری از امام پرسیده شد: ندای آسمانی چیست؟ فرمود: «ندا کننده‌ای است که به نام و نسب قائم ندا می‌دهد».[۵]

امّا روایات دیگری هست که مضمون ندای آسمانی را حقّانیت ولایت امیر

---

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۸۰ باب ۱۴ ح ۴۵ ـ ۴۷، الغیبة، طوسی: ص ۴۴۴، کمال الدین، ص ۶۸۴.
۲. ر.ک: ص ۲۰۷ ح ۱۲۶۸.
۳. کمال الدین: ص ۶۷۹ (باب علائم، روایت هشتم).
۴. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۳ باب ۴ ح ۲۹.
۵. همان: باب ۱۴ ح ۶۴.

مؤمنان علی ﷺ می‌داند و این که شیطان خواهد گفت: حق با عثمان یا مردی از بنی امیه است.[۱] یا شیطان می‌گوید: فلانی مظلوم کشته شده است.[۲]

البته این دو گروه از احادیث، با هم تعارض و تنافی ندارند و قابل جمع هستند. یعنی ندا به نام امام مهدی ﷺ و امام علی ﷺ، فریاد و دعوت به حق است و می‌تواند با یکدیگر همراه شود.

ندای مخالف نیز دعوت به باطل می‌کند و از حزب عثمانیه و سفیانی حمایت می‌کند.

۹ـ۶. قیام یمانی

منظور از یمانی، شخصی است که همزمان با شورش سفیانی[۳] قیام خود را از یمن آغاز می‌کند[۴]، با این تفاوت که شورش سفیانی در برابر قیام مهدوی است، و یمانی از هواداران امام مهدی ﷺ است. وی مردم را به امام ﷺ فرا می‌خواند.[۵] اطّلاعات کمی در مورد یمانی وجود دارد.

بر اساس حدیثی معتبر که از امام صادق ﷺ نقل شده،[۶] قیام یمانی در کنار شورش سفیانی، صیحهٔ آسمانی، قتل نفْس زکیّه، و فرو رفتن [لشکر سفیانی] در سرزمین بیدا، از نشانه‌های حتمی ظهور است.

گفتنی است که در متن دانش‌نامه، هشت حدیث در بارهٔ قیام یمانی نقل شده که سه حدیث آنها معتبر است.[۷] بر پایهٔ برخی احادیث، پرچمی که یمانی بلند می‌کند و

---

۱. الغیبة، نعمانی: باب ۱۴ ح ۱۵ و باب ۴ ح ۲۹، کمال الدین: ص ۶۷۸ باب علائم ح ۴.
۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۱؛ الغیبة، طوسی، ص ۴۳۵.
۳. ر.ک: ص ۱۷۳ (همزمانی قیام یمانی و شورش سفیانی).
۴. ر.ک: ص ۱۷۱ (مبدأ قیام یمانی).
۵. ر.ک: ص ۱۷۵ (یمانی، راه‌یافته‌تر است).
۶. ر.ک: ص ۱۶۹ (خروج یمانی حتمی است).
۷. ر.ک: ص ۱۶۹ ح ۱۲۲۷ و ص ۱۷۱ ح ۱۲۲۸ و ص ۱۷۳ ح ۱۲۳۳.

کسانی که به دنبال او به حرکت در می‌آیند، در رسیدن به حق و امام زمان﵇، در مسیر هدایت بهتری نسبت به سیّد حسنی و یاران او قرار دارند.[۱]

شاید دلیل این امر این باشد که بنا بر حدیثی از امام صادق﵇ تمامی یاران سیّد حسنی، از جمله یاوران امام مهدی﵇ نمی‌شوند.[۲]

نتیجهٔ نهایی این که این علامت، در کنار ظهور سفیانی و برخی علامات دیگر، دارای دلیل معتبر است؛ اگر چه همانند علائم پیشین، به جزئیات مطرح شده در آن متون نمی‌توان اعتماد کرد.

۹ـ۷. قیام خراسانی

در زبان عامّه و منابع متأخّر و آثار جدید، از قیام فردی به نام سیّد خراسانی نام برده می‌شود و از مهم‌ترین نشانه‌های ظهور به شمار می‌رود. اولاً باید توجّه داشت که عنوان سیّد برای خراسانی درست نیست و در دو سه روایتی که در بارهٔ این نشانه وجود دارد، حرفی از سیادت وی یا علوی بودنش نیست.

حدیث نخست، به امام صادق﵇ منسوب است که فرمود: «پیش از این امر، پنج علامت وجود دارد: ندا، سفیانی، خراسانی، نفْس زکیّه و خَسْف در بیدا».[۳] در سند این روایت، محمّد رازی و ابو سمینه وجود دارند که تضعیف شده‌اند.[۴] به علاوه، قطعی نیست که مراد از «این امر»، ظهور امام زمان باشد؛ بلکه ممکن است مراد ایشان، گشایش شیعیان و فرج عمومی باشد نه خصوص فرج امام عصر؛ کما این که در بیان آن بزرگواران، فَرَج، به معنای گشایش شیعه آمده است.

حدیث دوم از امام باقر﵇ است: «بنی عبّاس حتماً به حکومت خواهند رسید و

---

۱. کتاب الغیبة: ص ۲۵۳ ح ۱۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۵.

۲. الهدایة الکبری: ص ۴۰۲، مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۸۸، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۳۰۱.

۴. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۲۲۶ و ۲۱۶.

آن گاه که حاکم شوند، اختلاف پیدا کنند و پراکندگی میان آنان ایجاد شود و خراسانی و سفیانی، خروج خواهند کرد. یکی از شرق و دیگری از غرب. آن دو به سرعت به سوی کوفه می‌آیند و بنی عبّاس را نابود می‌کنند و کسی از آنان را باقی نمی‌گذارند».[۱]

این حدیث در جای دیگری ضمن خبری طولانی آمده و اضافه می‌کند که قیام سفیانی و یمانی و خراسانی، در یک روز خواهد بود.[۲] امّا در سند آن، افراد مجهولی قرار دارند[۳] و نمی‌توان به آن اعتماد کرد. از نظر متن هم اشکالاتی در آن به چشم می‌خورد که عبارت اند از:

یک. در بخش اوّل حدیث، بر حکومت بنی عبّاس تصریح شده و بنی عبّاس قرن‌ها پیش از صفحهٔ روزگار محو شده‌اند.

دو. سخن از بنی عبّاس و بنی امیّه و پرچم‌های سیاه و ندای ابلیس به قتل مظلومانه که احتمالاً شعار بنی امیّه در بارهٔ عثمان است و کشتار فراوان از بنی امیّه که در آغاز حکومت عبّاسیان اتفاق افتاد، همه و همه مربوط به عصر حضور ائمّه و بخصوص دوران امام صادق ﷺ است که انتساب مطالبی به ائمّه ﷺ رواج داشته است.

سه. این که خراسانی و یمانی و سفیانی در یک روز قیام کنند، با دیگر احادیثْ تناقض دارد و این که سه حادثهٔ مهم در یک روز اتفاق بیفتد، جای تأمّل دارد.

چهار. در هیچ حدیثی از این سه نفر (سفیانی و یمانی و خراسانی) در کنار هم یاد نشده، بخصوص که خراسانی در دو روایتْ بیشتر نیامده و به نظر می‌رسد که راوی یا راویان، در نام او به اشتباه افتاده باشند.

---

۱. ر.ک: ص ۳۹۴ ح ۱۳۹۸.

۲. ر.ک: ص ۱۷۵ ح ۱۲۳۴.

۳. احمد بن یوسف و یوسف بن کلیب.

پنج. با توجّه به راویان واقفی این گزارش (علی بن ابی حمزه و وهیب بن حفص) احتمال جعل و سوء استفادهٔ آنان از این متن با توجّه به حوادث پدید آمده در دوران آنها بسیار جدّی است.

از مجموع کتب متأخّر و معاصری که از خراسانی یاد کرده‌اند، استفاده می‌شود که مؤلّفان آنها چنین عنوان و نشانه‌ای را از برخی احادیث مربوط به خراسان یا غیر آن برداشت کرده و آن را رواج داده‌اند وگرنه در احادیث علائم، چنین شهرتی وجود ندارد و یکی دو روایت نقل شده هم برای استناد به آن کافی نیست. به نظر می‌رسد که خراسانی، عنوانی است که از احادیث مربوط به خراسان و مشرق‌زمین و مردی که همراه اهل خراسان قیام می‌کند، انتزاع شده و در واقع، متأخّران با استفاده از مضمون احادیث، چنین عنوانی را پدید آورده‌اند. شاهد، آن که در معجم احادیث المهدی ـ که منبعی برای کتب معاصر به شمار می‌رود ـ، مکرّر از خراسانی نام برده شده؛ امّا به احادیثی ارجاع شده که نامی از خراسانی و حتی مردی از خراسان در آنها نیست. مثلاً در فهرست این کتاب می‌خوانیم: «روایتی که می‌گوید آمدن خراسانی و شعیب ۷۲ ماه پیش از ظهور مهدی است...».[1] آن گاه به خبری از الفتن ابن حماد آدرس می‌دهد که می‌گوید: «تخرج رایة سوداء لبنی العباس ثم تخرج من خراسان اخری سوداء قلانسهم سود و ثیابهم بیض علی مقدمتهم رجل یقال له شعیب بن صالح... یکون بین خروجه و ان یسلم الأمر للمهدی اثنان و سبعون شهراً).[2]

---

۱. معجم أحادیث المهدی: ج ۲ ص ۵۰۳.

۲. پرچم سیاهی از بنی عبّاس آشکار می‌شود. سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان بیرون می‌آید که صاحبان آن پرچم‌ها کلاه سیاه و لباس سفید بر تن دارند و جلودارشان مردی از بنی تمیم به نام شعیب بن صالح است. قیام او تا واگذاری حکومت به مهدی ۷۲ ماه طول می‌کشد (الفتن: ج ۱ ص ۱۸۸. معجم أحادیث المهدی، ج ۱ ص ۳۹۷).

مورد دیگری که در معجم از او به خراسانی تعبیر شده،[۱] مردی از ماوراء النهر است: «یخرج رجل من وراء النهر یقال له الحارث».[۲] در مجموع از این کتاب و کتاب عصر الظهور ـ که در آن هم نام خراسانی زیاد آمده است ـ استفاده می‌شود که نویسندهٔ آن دو، صاحب پرچم‌های سیاه خراسان را همان خراسانی دانسته‌اند حال آن که احادیثی که به آنها استدلال شده، اوّلاً به صراحت نامی از خراسان نبرده و ثانیاً قابل قبول نیست؛ زیرا منبع آن الفتن نعیم بن حمّاد است و بسیاری از این احادیث از معصوم صادر نشده است.[۳]

۹ـ۸. انتشار علوم اهل بیت ﷺ از قم

در کتاب تاریخ قم از امام صادق ﷺ نقل شده است که در زمان غیبت، قم و مردم آن، حجّت بر روی زمین خواهند بود. چون علم از کوفه رخت بر می‌بندد و در قم آشکار می‌شود، سپس از آن جا به دیگر مناطق منتشر شده و مشرق و مغرب را فرا می گیرد. آن گاه قائم ﷺ ظهور خواهد کرد.[۴]

این مطلب، واقعیتی است که آشکار شده و به حقیقت پیوسته است. دلیل و قرینه‌ای برای جعل آن هم نیست؛ زیرا آن زمان که این مطلب نقل شده است، کسی گمان نمی‌کرد که قم، مرکزی برای علوم آل محمّد ﷺ شود. بنا بر این، دلیلی برای ردّ این خبر وجود نخواهد داشت و آن را باید از اخبار غیبی‌ای که ائمّه ﷺ از آن اطلاع داشته و اعلام کرده‌اند، دانست.

---

۱. معجم أحادیث المهدی، ج ۲ ص ۵۰۳: فدیکون الحارث المذکور فی بعض الروایات هو نفس الخراسانی.

۲. سنن ابی داود: ج ۲ ص ۳۱۱ ح ۴۲۹۰، الملاحم ابن منادی: ص ۱۸۵، به نقل از آن، معجم أحادیث المهدی، ج ۱ ص ۳۹۶.

۳. در بارهٔ این احادیث: ر.ک: معجم أحادیث المهدی: ج ۲ ص ۵۰۳ و ۵۰۴. مقایسه کنید با ج ۱ ص ۳۷۴ و ۴۰۵. نیز، ر.ک: همان: ج ۱ ص ۴۰۳ و ج ۳ ص ۱۶ و ۲۸ و ۲۷۰ و ۴۷۷، عصر الظهور: ص ۲۳۸ و ۲۴۵ (در همهٔ این موارد، عنوان خراسانی از احادیث انتزاع شده و به عبارتی، برداشت مؤلف است).

۴. ر.ک: ص ۲۲۷ (سرازیر شدن علم از قم به دیگر جاها).

امّا این که انتشار علوم از قم، نشانه‌ای برای ظهور باشد، و این که فاصلهٔ این رویداد با ظهور چه قدر است، روشن نیست. منافاتی ندارد که زمانی طولانی بگذرد و آن گاه ظهور واقع شود. یعنی نمی‌توان از این خبر، توقیت را برداشت کرد؛ امّا کلیت آن، قابل پذیرش است.

۹ـ۹. در بارهٔ طلوع خورشید از مغرب

طلوع خورشید از مغرب، عنوان دیگری است که برخی آن را نشانهٔ ظهور قلمداد می‌کنند؛[1] امّا به نظر می‌رسد بیش از آن که آن را نشانهٔ ظهور بدانیم، نشانهٔ قیامت باشد. این مطلب در بحث آمیختگی علائم با اشراط الساعة اشاره شد. روشن است که حرکت خورشید در نظام کهکشانی خود به گونه‌ای دقیق و حساب شده است که تغییر جهت بدین‌گونه را نمی‌پذیرد و از این رو علامت بودن طلوع خورشید از مغرب، نشانهٔ پایان دورهٔ زمین و نظام کیهانی است و بدین سبب نیز جزو اشراط الساعة معرفی شده است.

در بیشتر احادیثی که در بارهٔ طلوع خورشید از مغرب آمده است، آن را به عنوان علامت پایان جهان معرّفی کرده است. برخی از متون نیز تنها به حتمی بودن طلوع خورشید از مغرب اشاره کرده و این علامت را در کنار دیگر علائم حتمی، از جمله علائم حتمی ظهور امام مهدی﵇ ذکر کرده است. کنار هم قرار گرفتن این علامت با علائم ظهور، سبب شده است که برخی از افراد گمان کنند این علامت نیز جزو علائم ظهور است. در حالی که در بیشتر متون تصریح شده است که این علامت، آغاز قیامت است.

کسانی که این علامت را به عنوان علامت ظهور معرّفی کرده‌اند، برای تبیین آن ناچار شده‌اند که آن را تأویل کنند و بر معنای غیر ظاهری خود حمل نمایند. قاضی

---

۱. ر.ک: ص ۱۶۱ ح ۱۲۱۸.

نعمان مغربی، مورّخ اسماعیلی مذهب (م ۳۶۳ ق) این حدیث را پیشگویی پیامبر خدا ﷺ در بارهٔ مهدی فاطمی دانسته و می‌گوید: «این حدیثِ مشهوری است و تا کنون خورشید از مغرب طلوع نکرده و پس از این هم نخواهد کرد. پس مقصود رسول خدا، قیام مهدی از مغرب است و مهدی همان خورشیدی است که فرموده سیصد سال پس از هجرت من طلوع خواهد کرد و چنین هم شد و مهدی ﷺ در سال ۲۹۷ق آشکار گشت».[1]

منظور قاضی نعمان، عبید الله مهدی اسماعیلی است که به مغرب رفت و پس از جنگ و گریزی، در سال ۲۹۷ق دولت فاطمیان را بنا نهاد.

از این منظر می‌توان گفت که فرقهٔ اسماعیلیه با اختلاط میان علائم ظهور و اشتراط الساعة در صدد بهره‌برداری سیاسی از این علامت به نفع گروه خود بوده و این اختلاط را عمداً پدید آورده است.

۹. تطبیق علائم ظهور

در طول تاریخ تشیّع، همیشه شاهد ظلم‌ها و ستم‌های ناروا بر شیعیان بوده‌ایم. این امر، باعث شد که شیعیان به انتظار فرج و گشایش بیندیشند و با این امید زندگی کنند. به صورت طبیعی در هر بُرهه‌ای که بارقهٔ امیدی برای شیعیان دیده شد که به این امید که وقت گشایش حقیقی در زندگی‌شان فرا رسیده است، به یاد امام مهدی ﷺ و ظهور او افتاده‌اند. این امر، هم به روحیات افراد مرتبط است و هم این که گاه وضعیت اجتماعی، زمینه را برای این تطبیق‌ها فراهم می‌کند. امیدواریِ حاصل از روی کار آمدن برخی دولت‌ها در طول تاریخ ـ که موجب امید اجتماعی شده است ـ، احتمال اتّصال آن دولت را به ظهور مهدی ﷺ پدید آورده است.

این تطبیق‌ها غالباً از سوی حدیث‌پژوهان اتفاق افتاده است. ایشان از سویی با

---

۱. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

احادیث علائم ظهور آشنایی دارند و از سوی دیگر، نسبت به وضعیت اجتماعی موجود نیز بی‌تفاوت نیستند. به این جهت کوشیده‌اند که برای پیام احادیث، مصداق خارجی و عینی ارائه کنند. امّا مطالعهٔ تاریخ اسلام و در کنار آن، مروری بر احادیث نشانه‌های ظهور، به خوبی نشان می‌دهد که بسیاری از آنچه به نام نشانهٔ ظهور مهدی مشهور شده، در طول تاریخ نیز مطابق یا مشابه آن رخ داده است. از این رو، تطبیق قطعی بسیاری از علائم ظهور بر وقایع پیش آمده به هر جهت که باشد، بسیار دشوار است.

نکته بسیار مهم در تطبیق علامت‌های ظهور آن است که نمی‌توان به صرف احتمال مطابقت یک واقعهٔ خارجی با یکی از علائم ظهور، به پیش‌بینی وقت ظهور یا قیامِ متّصل بدان پرداخت.

البته کنار هم قرار گرفتن شماری از نشانه‌ها بویژه آنهایی که در احادیث معتبر آمده‌اند و محتوم توصیف شده‌اند، موجب اطمینان به نزدیک بودن ظهور می‌گردد.

اشتباه اصلی در تطبیق‌های نادرست پیشین آن بوده است که تنها با دیدن یک واقعهٔ خارجی و بدون توجّه به دیگر علائم، آن را علامت ظهور شمرده و نزدیکی ظهور را پیش‌بینی کرده‌اند.

حتی گاه با این که هیچ یک از علامت‌های حتمی و مشهور پدید نیامده‌اند، تنها پیشرفتی علمی و صنعتی همچون تلگراف ـ که گونه‌ای اطلاع‌رسانی از دور است ـ بر علامت ظهور تطبیق شده و زمان ظهور، نزدیک دانسته شده است.

ناصواب بودن تمامی تطبیق‌های پیشین علائم ظهور، این نکتهٔ مهم را به ما یادآوری می‌کند که دقت و احتیاط فراوان در این زمینه، فوق العاده مهم و ضروری است.

در این میان، احتمال جعل و تحریف لفظی و معنوی را به انگیزه‌های مختلف هم نمی توان از نظر دور داشت. لذا دقت در احادیث علائم ظهور و شناخت دقیق آنها

در بازشناسی ادّعاهای دروغین از ادّعای واقعی، بسیار مهم و نقش‌آفرین است.

گروه‌هایی از شیعیان در دوره‌هایی، با امید به گشایش و فرج در کارشان و گاه با اغراض خاصی، به تطبیق علائم ظهور بر وقایع اقدام کرده‌اند. برای نمونه می‌توان از تطبیق‌های زیر ـ که شهرت تاریخی دارند ـ نام برد.

۱/۹. مهم‌تر و مؤثرتر از همهٔ این گروه‌ها اسماعیلیه و حکومت آنان یعنی فاطمیان مصر است که گوی سبقت را از همگان ربوده و تطبیق نشانهٔ طلوع خورشید از مغرب ـ که در صفحات پیشین بدان اشاره کردیم ـ از این جمله است. قاضی نعمان مغربی که از داعیان اسماعیلی است، نمونه‌های دیگری از نشانه‌ها را بر فاطمیان و مهدی آنان تطبیق کرده است.[۱]

۲/۹. برخی معتقد بودند که نفْس زکیّه ـ که کشته شدن او را یکی از نشانه‌های ظهور دانسته‌اند ـ همان محمّد بن عبد الله بن حسن مثنی است که در ابتدای حکومت عبّاسیان قیام کرد و در مدینه به شهادت رسید. استدلال‌هایی را هم برای اثبات این مطلب آورده‌اند که در اثبات این مطلب، کافی نیست.[۲]

۳/۹. نمونهٔ دیگر تطبیق‌های علّامه مجلسی در بحار الأنوار است. وی ضمن بیان احادیث نشانه‌های ظهور، آنها را توضیح داده و گاه تطبیق کرده است. برای مثال در حدیثی از عمّار یاسر چنین نقل شده است:

یأتی هلاک ملکهم من حیث بدا.[۳]

نابودیِ حکومت آنان از جایی که آغاز شده، خواهد بود.

گویا مرحوم مجلسی ضمیر «هم» در «ملکهم» را به عباسیان برگردانده و نوشته است: «من حیث بدا»؛ یعنی از سوی خراسان؛ چون هلاکو از آن جا وارد شد، همان

---

۱. همان، ص ۳۵۹ - ۳۶۸.

۲. تاریخ الغیبة الکبری: ص ۶۰۸.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۴۶۳ ح ۴۷۹.

گونه که شروع حکومتشان از خراسان وبه دست ابومسلم بود، که البته در حدیث، به عباسیان تصریح نشده است.[۱] یا در جای دیگری از الغیبة نعمانی[۲] حدیثی آورده که در آن آمده است:

اذا قام القائم بخراسان... وقام منّا قائمٌ بجیلان... وقتل الکبش... .

هنگامی که قائم در خراسان قیام کند... و قائمی از ما در گیلان قیام کند... و سرکرده کشته شود... .

سپس می‌گوید: قیام کننده در خراسان، هلاکو خان یا چنگیزخان است و قیام کننده در گیلان، شاه اسماعیل و شاید مراد از کبش، شاه عبّاس اوّل باشد.[۳]

همچنین در جای دیگر، حدیثی را بر دولت صفویه تطبیق کرده و می‌گوید: بعید نیست [که این حکومت]، متّصل به دولت قائم شود.[۴]

۴/۹. در دورهٔ مشروطه، یکی از واعظان مشهور با نام شیخ عباسعلی فرزند علی محمّد گورتانی (۱۲۸۷- ۱۳۶۰ق) با لقب معین الواعظین و تخلّص ذاکر، شناخته شده است. وی می‌نویسد: «وقت ظهور را خدا می‌داند... و لیکن علائمی از برای ظهور آن حضرت از ائمّه رسیده است که پاره ای از اخبار به طور رمز [و] اشاره زمان قریب به ظهور را می‌رساند».

سپس مطالبی از نور الأنوار مرندی و ناظم الإسلام کرمانی نقل می‌کند و می‌نویسد:

دیگر از علائم ظهور، احداث تلگراف، بی سیم است که در ممالک دور با یکدیگر حرف می‌زنند. دیگر از علائم، ایجاد دستگاهی است که عکس و صورت را نقل دهد، یعنی شخص از شهری می‌تواند دیگری را در شهر دیگر ببیند. دیگر

---

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۰۸ ح ۴۵.
۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۵ ح ۵۵.
۳. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳۶ ح ۱۰۴.
۴. همان: ج ۵۲ ص ۲۴۳.

هیجان مردم فقیر و رنج کشان است. دیگر فتح هفت بلاد آلمان است. دیگر چنان چه در بحار است، قطع علم از نجف و ظهورش در قم است. یکی دیگر از علائم، قطع شدن پول ایران است از نجف و کربلا که دیگر اهل ایران به عراق عرب پول نمی‌فرستند و یا آن که پول ایران از رواج می‌افتد.

۵/۹. یکی از معاصران، احتمال داده است که نفْس زکیّه بر شهید آیة الله سیّد محمّدباقر صدر تطبیق شود.[۱] این نشانه، از نمونه‌هایی است که زیدیه از آن سوء استفاده و بر محمّد بن عبد الله تطبیق کرده‌اند؛ چون وی در آن زمان به نفْس زکیّه شهرت داشت.[۲]

۶/۹. پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران نیز عالمان بسیاری به صورت شفاهی یا کتبی، احتمال تطبیق احادیث را بر انقلاب اسلامی ایران مطرح کرده‌اند. اینان در این آرزو هستند که قیام انقلاب اسلامی به قیام مهدی علیه السلام متّصل شود و زمینه‌ساز ظهور ایشان گردد. این احتمال بر پایهٔ دقت در متون احادیث و شواهد موجود مطرح شده است. از مهم‌ترین احادیثی که با این تطبیق سازگاری بیشتری دارد، دو حدیث مهم است: اوّلی، حدیثی از مصادر اهل سنّت به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

يَخرُجُ ناسٌ مِنَ المَشرِقِ، فَيُوَطِّئونَ لِلمَهدِيِّ، يَعني سُلطانَهُ.[۳]

مردمی از شرق، قیام می‌کنند و برای حکومت مهدی، زمینه را آماده می‌کنند.

حدیث دیگر، گزارش نعمانی در بارهٔ پیشگامان ظهور است. نعمانی متعهّد شده، احادیثی را نقل کند که به صحّت آنها اطمینان دارد. لذا از نظر سندی، برخی آن را معتبر شمرده‌اند. متن حدیث این گونه است:

---

۱. عصر الظهور: ص ۱۶۵.

۲. مقاتل الطالبین: ص ۲۰۷ و ۲۱۰ - ۲۱۳.

۳. ر.ک: ج ۶ ص ۱۱ ح ۱۰۱۴ این روایت در کنز العمال (ج ۱۴ ص ۲۶۳ ح ۳۸۶۵۷) کلمه «یعنی» را ندارد.

كَأَنّي بِقَومٍ قَد خَرَجوا بِالمَشرِقِ يَطلُبونَ الحَقَّ فَلا يُعطَونَهُ، ثُمَّ يَطلُبونَهُ فَلا يُعطَونَهُ، فَإِذا رَأَوا ذٰلِكَ وَضَعوا سُيوفَهُم عَلىٰ عَواتِقِهِم، فَيُعطَونَ ما سَأَلوهُ فَلا يَقبَلونَهُ حَتّىٰ يَقوموا، ولا يَدفَعونَها إلّا إلىٰ صاحِبِكُم، قَتلاهُم شُهَداءُ، أما إنّي لَو أدرَكتُ ذٰلِكَ لَاستَبقَيتُ نَفسي لِصاحِبِ هٰذَا الأَمرِ.[1]

گویی می‌بینم گروهی راکه در شرق در پی گرفتن حق، قیام می‌کنند؛ امّا آن را به ایشان نمی‌دهند. دوباره آن را می‌طلبند؛ ولی به آنها داده نمی‌شود. پس چون این وضعیت را می‌بینند، شمشیرهایشان را بر گردن خود می‌نهند. آنچه را خواسته بودند، به ایشان می‌دهند، امّا دیگر آن را نمی‌پذیرند تا این که قیام می‌کنند و آن را جز به صاحبتان نمی‌سپرند. کشتگان آنها شهیدند. هان! من اگر آن زمان را درک می‌کردم، خود رابرای صاحب این امر، خود را نگاه می‌داشتم.

با توجّه به ظاهر حدیث، تطبیق آن بر این وقایع محتمل است: قیام ملّت ایران در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش، قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، اظهار توبهٔ رژیم گذشته و تسلیم خواسته‌های مردم در آخرین لحظات، سرنگونی رژیم سابق تنها خواستهٔ مردم، پیروزی قیام ملّت ایران علیه رژیم شاهنشاهی، تحقّق جمهوری اسلامی، تداوم جمهوری اسلامی تا انقلاب جهانی مهدی﵇، درگیری‌ها برای استقرار انقلاب، جهاد فی سبیل الله، کشته‌های آن شهیدند، پیروزی انقلاب اسلامی در نزدیکی ظهور مهدی﵇ تحقّق می‌یابد.[2]

مسئلهٔ آماده‌سازی زمینه برای ظهور مهدی﵇ که در این احادیث اشاره شده است به معنای علامت ظهور نیست؛ بلکه نوعی پیشگویی معجزگون است که از سوی امام باقر﵇ نسبت به حوادث آینده ارائه شده است.

---

۱. ر.ک: ج ۶ ص ۱۱ ح ۱۰۱۵.

۲. رهبری در اسلام: ص ۱۷۹ و ۱۸۰. تا صفحهٔ ۱۸۳

این کتاب به شرح نکات فقه الحدیثی مربوط به استخراج هر یک از وقایع از احادیث پرداخته شده است.

امّا به هر حال، اظهار نظر قطعی در بارهٔ تطبیق علائم ظهور، در صورتی که موجب نوعی تعیین وقت ظهور شود، امکان‌پذیر و مجاز نیست.[۱] در این موارد، تنها برداشت‌هایی از احادیث امکان‌پذیر است که به صورت احتمالی و به استناد برداشت شخصی افراد، قابل تطبیق بر وقایع خارجی است.

۱۰. خروج دجّال

یکی از پدیده‌هایی که به عنوان علامت ظهور مطرح شده است، خروج دجّال است. بررسی این پدیده، نیازمند شناخت مفهوم و مستند و ماهیت آن است که در چند محور، ارائه می‌شود.

۱/۱۰. واژه‌شناسی

دجّال در لغت به صیغهٔ مبالغه و به معنای بسیار دروغگو و بسیار گم‌راه‌کننده، است.[۲] این کار غالباً با استفاده از راه‌هایی انجام می‌شود که در منابع لغت به عنوان ریشه‌های این واژه شناخته شده‌اند. این ریشه‌ها عبارت اند از: دروغ، زراندود کردن، طلا و آب طلا، و گروه بزرگ همسفران[۳] صاحب تاج العروس در جمع‌بندی این معانی می‌گوید: دجّال به معنای بسیار دروغگوست و دروغ او سحر، فریب، تهمت، حق‌پوشی و اظهار مطالبی است که در دل او وجود ندارد.[۴] دجّال کسی است که با فریب و دروغ، کسانی را به کفر می‌کشاند و با پیروانش زمین را در می‌نوردد.

۲/۱۰. دجّال در مسیحیت

پدیدهٔ دجّال، فتنه‌ای است که در مسیحیت هم از آن یاد شده است. این اتفاق با

---

۱. ر.ک: ج ۸ ص ۱۵۰ (تبیین احادیث نهی از توقیت).
۲. النهایة: ج ۲ ص ۱۲.
۳. لسان العرب: ج ۱۱ ص ۲۳۶.
۴. تاج العروس: ج ۱۴ ص ۲۲۸.

عنوان «آنتی کرایست»[۱] یا «مخالفان مسیح»، در کتاب مقدّس آمده است. در انجیل یوحنا سه بار از دجّال نام برده شده است.[۲] نظریه‌های گوناگونی هم در مسیحیت در بارهٔ حقیقت آن بیان شده است؛[۳] امّا همهٔ آنها در این که دجّال پدیده‌ای انحراف‌زا و فتنه‌آفرین است، اتفاق نظر دارند.

۳/۱۰. دجّال در احادیث اهل سنّت

این پدیده در آموزه‌های اسلامی بر پایهٔ پیشگویی‌هایی در احادیث است که در آینده، پیش خواهد آمد. غالب احادیث این موضوع در مصادر اهل سنّت آمده‌اند.[۴] ابن حمّاد (م ۲۹۹ق)، محدّث سنّی مذهب، در مهم‌ترین کتابی که دربردارندهٔ حوادث آخر الزمان است، هفت باب از کتاب الفتن خود را به دجّال اختصاص داده و ده‌ها خبر در بارهٔ او آورده است، اگر چه در دیگر مصادر حدیثی اهل سنّت هم احادیث دجّال وجود دارد.[۵]

غالب عالمان اهل سنّت دجّال را شخص معینی دانسته‌اند که مشخّصات او در احادیث آمده و او در آخر الزمان، ظهور خواهد کرد؛[۶] امّا کسانی هم هستند که اوصاف دجّال را در احادیث اشاره به شخص معینی نمی‌دانند.[۷]

مضامین این احادیث از نظر اوصاف دجّال و نیز کارهایی که انجام می‌دهد، مختلف است. در برخی از این احادیث، عنوان «مسیح» بر دجّال اطلاق شده است.

---

۱. «antichrist» در دایرة المعارف کاتولیک.

۲. کتاب مقدس، انجیل یوحنا.

۳. ر.ک: دایرة المعارف کاتولیک.

۴. ر.ک: منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر: ج ۳ ص ۱۰۳ ـ ۱۱۱.

۵. ر.ک: المسند: ج ۱ ص ۲۴۲ و ۲۹۸ و ج ۲ ص ۹۵ و ۱۰۴ و ج ۴ ص ۷ ـ ۶ و ج ۵ ص ۱۴۵ و ۳۸۹، صحیح مسلم: ج ۱ ص ۱۳۸ و ج ۸ ص ۱۸۰ ـ ۱۷۹ و ۱۹۵، سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۰۷ و ۵۰۸ و....

۶. منتخب الأثر: ج ۳، ص ۲۸۴ ـ ۲۸۸.

۷. تفسیر المنار: ج ۳ ص ۳۱۷.

شارحان کتب حدیثی اهل سنّت، در ضبط این نام و نیز وجه تسمیهٔ آن دچار اختلاف شده‌اند.[۱] از این رو، احادیث این موضوع را از نظر اعتبار، می‌توان به دو دستهٔ کلّی تقسیم کرد: دسته‌ای از آنها محتوایی معقول دارند و مخالف با ضروریات عقلی نیستند. از این رو، مانع عقلی و شرعی از پذیرش این دسته احادیث نیست؛ امّا دسته‌ای دیگر از احادیث این موضوع، دارای مطالبی متناقض و غیر معقول و نامتناسب با حکمت الهی است. از این رو، این دسته احادیث یا باید تأویل شوند و یا این که آنها را طرح و طرد کرد.[۲]

۴/۱۰. دجّال در احادیث شیعه

در مصادر شیعی، دجّال به عنوان علامت ظهور نقل نشده است. بیشتر احادیث دجّال، به نقل از منابع غیر شیعی به آنها راه یافته است.[۳] در این احادیث ـ که بسیار کم هستند ـ، دجّال به عنوان یک پدیدهٔ آخر الزمانی معرفی شده است.[۴]

اگر چه برخی عالمان همچون شیخ مفید،[۵] مدّعی وجود اخباری در علامت بودن ظهور دجّال، برای ظهور حجّت ﷺ شده‌اند. ولی حتّی ایشان نیز در هنگام شمارش نزدیک به چهل علامت ظهور در کتاب ارشاد، از دجّال به عنوان نشانهٔ ظهور یاد نکرده است. ظاهراً اشاره به دجّال در کتاب دیگر ایشان ناشی از اختلاط اشراط الساعة و علائم ظهور است که پیش از این به عنوان یک آسیب در شناخت علائم ظهور، از آن یاد کردیم.

---

۱. ر.ک: تنویر الحوالک: ص ۲۲۳، فتح الباری: ج ۲ ص ۲۶۴ و ج ۶ ص ۳۴۰ و ج ۱۳ ص ۸۲، عمده القاری: ج ۲ ص ۹۴، الدیباج علی مسلم: ج ۱ ص ۲۱۵.

۲. ر.ک: نهایة البدایة و النهایة: ج ۱ ص ۹۶ و ۱۰۱ـ۱۰۵ و ۱۶۱.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۴۳۶ ح ۴۲۶.

۴. تفسیر القمی: ج ۱ ص ۱۹۸، الغیبة، طوسی: ص ۴۳۶ ح ۴۲۶.

۵. ر.ک: الفصول العشرة: ص ۱۲۱.

۵/۱۰. ماهیت دجّال

در احادیث برای معرفی دجّال، اوصافی را بیان کرده‌اند که بسیار وحشت‌انگیز و غیر عادی اند: چشمان او را به اشکال گوناگون و عجیب،[۱] میان چشمان او کافر نوشته شده،[۲] قدش تا ابرها می‌رسد،[۳] در پیشانی او شاخ وجود دارد،[۴] و ....

وجود این اوصاف غیر طبیعی، باعث شده است که عدّه‌ای، تصوّر معنای حقیقی برای دجّال را برنتابند. از این رو این افراد، احتمال می‌دهند که این اوصاف، نمادین و نشانگر موجودی خبیث یا یک جریان فتنه‌گر انحرافی باشند.[۵]

۶/۱۰.نشانهٔ قیامت یا ظهور؟

آنچه مضمون مشترک همهٔ احادیث است، صرفاً پیشگویی وقوع فتنهٔ دجّال در آخر الزمان است. در احادیث اهل سنّت، به وفور، این فتنه را از اشراط الساعة دانسته‌اند؛[۶] مصادر شیعی نیز ظهور دجّال را علامت آخر الزمان دانسته‌اند.[۷]

با در نظر گرفتن نکاتی که مطرح شد، اظهار نظر قطعی در بارهٔ این که خروج دجّال از علائم ظهور است، ممکن نیست، و احادیث مربوط به این موضوع، باید در مباحث مربوط به قیامت، مورد بررسی دقیق قرار گیرند.

۷/۱۰. علامت‌ها: نماد یا واقعیت

عدّه‌ای به دلیل آن که برخی نشانه‌های ظهور، قابل درک و فهم نبوده است، از آنها به عنوان نشانهٔ نمادین یا رمزی تعبیر نموده‌اند. مرحوم سیّد محمّد صدر از احتمال

---

۱. ر.ک: سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۴۹ ح ۲۳۴۲. مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۱۱۵ و ۱۲۳.
۲. ر.ک: مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۳۶۷.
۳. ر.ک: المصنّف: ج ۸ ص ۶۵۷ ح ۶۱.
۴. همان‌جا.
۵. تاریخ بعد الظهور: ص ۱۹۲ـ۲۰۳.
۶. ر.ک: العدد القویّة: ص ۸۹ ح ۱۵۴ و....
۷. الخصال: ص ۴۴۶ ح ۴۶ و....

رمزی بودن دجّال، سفیانی و یأجوج و مأجوج سخن گفته و دجّال را نماد «انحرافات عمومی»، سفیانی را نماد «انحراف در داخل مسلمانان» و یأجوج و مأجوج را نمادهایی از «تمدّن مادّی» می‌داند.[۱]

با توجّه به مطالب گذشته و کارکردهای علائم ظهور، نمادین دانستن آنها به راحتی ممکن نیست؛ چه آن که در این صورت، نقش و کارکرد این علائم لغو می‌شود. مثلاً اگر قرار بود مراد از سفیانی، طرز تفکّر اُمَوی و ابوسفیان و به معنای مقابله با اسلام باشد، می‌توانست از آن، تعبیرات دیگری هم بشود یا دست کم در یکی دو حدیث، ردّ پایی از رمزی بودن و نمادین بودن آن باشد و حال آن که چنین نیست. اگر قرار باشد همهٔ نشانه‌ها را نماد یک انحراف یا رفتار اجتماعی یا... بدانیم، راه برای چنین برداشتی در دیگر موضوعات هم باز خواهد شد.

این دیدگاه، با اشکالات دیگری نیز روبه‌روست از جمله آن که: حمل نشانه‌ها به معنای رمزی خلاف ظاهر احادیث و ذهنیت عرفی مخاطبان آن است. تعبیر یأجوج و مأجوج در قرآن هم به کار رفته و مراد، معنای ظاهری آن است. حمل بسیاری از نشانه‌های ظهور به معنای نمادین بودن، امکان‌پذیر نیست، ضمن این که به قرینه نیاز دارد؛ یعنی از معنای اصلی، خارج و مجاز خواهد شد و اگر چنین باشد، هر که طبق سلیقهٔ خود، علائم را تفسیر و توجیه خواهد کرد و به طور کلّی، مفهوم علامت و این ویژگی که موجب شناخت موضوع دیگر می‌شود، با نمادین بودن سازگاری ندارد.

---

۱. ر.ک: تاریخ الغیبة الکبری: ص ۶۴۷ـ ۶۴۰، تاریخ ما بعد الظهور: ص ۱۴۹ و ۱۷۳.

فهرست تفصیلی

فصل دوم: زیارت‌های منسوب به او ۷

۱/۲ زیارت امیر مؤمنان علیه‌السلام ۷

۲/۲ زیارت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا ۹

الف ـ زیارت اوّل ۹

ب ـ زیارت دوم ۳۷

سخنی دربارهٔ میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیهٔ مقدّسه ۵۹

میزان اعتبار زیارت نخست (مشهور به «زیارت ناحیهٔ مقدّسه») ۶۰

میزان اعتبار زیارت دوم (مشهور به «زیارت شهدا») ۶۱

بخش دهم: نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه‌السلام

فصل یکم: نشانه‌های حتمی ۶۵

۱/۱ شورش سُفیانی ۶۵

۱/۱ـ۱ حتمی بودن شورش سفیانی ۶۵

۱/۱ـ۲ ویژگی‌های سفیانی ۷۱

۱/۱ـ۳ زمان شورش سفیانی ۷۷

الف ـ ماه رجب ۷۷

ب ـ روزگار دودستگی فرزندان فلان طایفه ۷۹

ج ـ خروج سفیانی، خراسانی و یمانی در یک سال ۸۱
د ـ خروج سفیانی و امام مهدی علیه‌السلام در یک سال است ۸۳
۱/۱ـ۴ جای خروج سفیانی ۸۳
۱/۱ـ۵ مدّت فرمان‌روایی سفیانی ۱۰۹
۱/۱ـ۶ جنگ سفیانی با امام مهدی علیه‌السلام ۱۱۵
۱/۱ـ۷ شکست لشکر سفیانی در برابر پرچم‌های سیاه ۱۱۹
۱/۱ـ۸ به زمین فرو رفتن لشکر سفیانی در بیدا ۱۲۱
۱/۱ـ۹ کشته شدن سفیانی ۱۲۹
۱/۱ـ۱۰ گزارش‌های پراکنده ۱۳۵
۱/۲ فرو رفتن زمین در بیدا ۱۵۱
الف ـ آنچه فرو رفتن زمین را نشانهٔ حتمی قیام مهدی علیه‌السلام می‌داند ۱۵۱
ب ـ آنچه فرو رفتن زمین را از نشانه‌های قیامت می‌داند ۱۵۱
ج ـ آنچه تنها از فرو رفتن زمین در بیدا خبر می‌دهد ۱۵۳
۱/۳ کشته شدن نفْس زکیّه ۱۵۷
۱/۳ـ۱ حتمی بودن کشته شدن نفْس زکیّه ۱۵۷
۱/۳ـ۲ گزارش‌هایی در بارهٔ مکان و زمان کشته شدن نفْس زکیّه ۱۶۳
۱/۴ خروج یمانی ۱۶۹
۱/۴ـ۱ خروج یمانی، حتمی است ۱۶۹
۱/۴ـ۲ مبدأ قیام یمانی ۱۷۱
۱/۴ـ۳ همزمانی قیام یمانی و شورش سفیانی ۱۷۳
۱/۴ـ۴ یمانی، راه‌یافته‌تر است ۱۷۵
۱/۵ ندای آسمانی ۱۷۵
۱/۵ـ۱ ندای آسمانی، حتمی است ۱۷۵

۱/۵ـ۲ هنگام ندا ۱۸۱
الف ـ ماه رمضان ۱۸۱
ب ـ ماه رجب ۱۸۳
ج ـ ماه محرّم ۱۸۹
د ـ روز عاشورا ۱۸۹
۱/۵ـ۳ هر که در زمین است، ندا را به زبان خود می‌شنود ۱۹۱
۱/۵ـ۴ محتوای ندا ۱۹۳
۱/۵ـ۵ بازتاب ندای آسمانی ۱۹۹
۱/۵ـ۶ ندای شیطانی، پس از ندای آسمانی ۲۰۱
الف ـ اشتباه شدن دو ندا ۲۰۱
ب ـ چه کسی ندای راست را می‌شناسد؟ ۲۰۹
ج ـ شکّ باطل‌اندیشان ۲۱۳
۱/۶ مجموعهٔ علامت‌های حتمی ۲۱۵
۱/۷ امکان بَدا در نشانه‌های ظهور، حتّی در موارد قطعی ۲۲۳
ملاحظه ۲۲۳
فصل دوم: نشانه‌هایی که حتمی خوانده نشده‌اند ۲۲۷
۲/۱ سرازیر شدن علم از قم به دیگر جاها ۲۲۷
۲/۲ قیام دعوتگران دروغین ۲۳۱
۲/۳ از میان رفتن اسلام حقیقی ۲۳۳
۲/۴ جلوگیری از زیارت کعبه ۲۳۹
۲/۵ فراوانی اختلاف و زلزله ۲۴۱
۲/۶ اختلاف درونیِ شیعه ۲۴۵
۲/۷ فراگیر شدن هراسِ بی‌امان در همهٔ عراقیان ۲۵۱

۲ / ۸ فتنه‌های پیاپی ۲۵۳
۲ / ۹ فراگیری ظلم و ستم ۲۶۳
۲ / ۱۰ فتنه‌ها و بلاهای سیاسی، اقتصادی و جانی ۲۶۵
۲ / ۱۱ آشفتگی و کشتار فراوان ۲۷۱
۲ / ۱۲ مرگِ عبد الله (خلیفه) ۲۸۷
۲ / ۱۳ مرگ سرخ و مرگ سفید ۲۸۹
۲ / ۱۴ از میان رفتن دو سوم مردم ۲۹۱
۲ / ۱۵ آتش‌سوزی در حجاز و سیل در کوفه و نجف ۲۹۳
۲ / ۱۶ خورشیدگرفتی و ماه‌گرفتگی در ماه رمضان ۲۹۵
۲ / ۱۷ نشانهٔ آسمانی ۲۹۹
۲ / ۱۸ و این چند نشانه ۲۹۹
پژوهشی دربارهٔ علائم ظهور ۴۱۳
۱. معنای علامت ۴۱۳
۲. کارکرد نشانه‌های ظهور ۴۱۴
۲ـ۱. شناخت حق ۴۱۴
۲ـ۲. شناسایی مدّعیان باطل ۴۱۵
۳. کتاب‌شناسی علائم ظهور ۴۱۶
۳ـ۱. کتب غیبت‌نگاری ۴۱۶
۳ـ۱ـ۱. کتاب الغیبه ۴۱۶
۳ـ۱ـ۲. کمال الدین و تمام النعمة ۴۱۷
۳ـ۱ـ۳. کتاب الغیبة ۴۱۷
۳ـ۱ـ۴. کتاب الفتن ۴۱۸
۳ـ۲. کتب حدیثی ۴۱۹

۳ـ۳. تألیفات معاصرین ۴۲۱
۴. شمار علائم ظهور ۴۲۲
۵. فهرست اجمالی علائم ظهور ۴۲۳
۶. آمیختگیِ علائم ظهور با برخی مفاهیم دیگر ۴۲۵
۶ـ۱. ملاحم ۴۲۶
۶ـ۲. فتن ۴۲۶
۶ـ۳. اشراط الساعه ۴۲۷
۶ـ۳ـ۱. آمیختگی اشراط الساعه و علائم ظهور ۴۲۷
۷. اقسام علائم ظهور ۴۲۹
۷ـ۱. علائم حتمی و غیر حتمی ۴۲۹
۷ـ۲. نشانه‌های حتمی ۴۳۰
۸. احتمال بدا در نشانه‌ها ۴۳۱
۹. مهم‌ترین علائم ظهور ۴۳۲
۹ـ۱. شورش سفیانی ۴۳۳
۹ـ۱ـ۱. سفیانی در احادیث فریقین ۴۳۴
۹ـ۱ـ۲. ابهامات در احادیث سفیانی ۴۳۵
۹ـ۱ـ۳. خروج سفیانی‌های گوناگون ۴۳۶
۹ـ۲. خَسْف در بیدا ۴۳۷
۹ـ۳. قتل نفْس زکیّه ۴۳۸
۹ـ۴. قیام سیّد حسنی ۴۳۹
۹ـ۵. ندای آسمانی ۴۴۱
۹ـ۶. قیام یمانی ۴۴۴
۹ـ۷. قیام خراسانی ۴۴۵

۹ـ۸. انتشار علوم اهل بیت ﷺ از قم ۴۴۸
۹ـ۹. در بارهٔ طلوع خورشید از مغرب ۴۴۹
۹. تطبیق علائم ظهور ۴۵۰
۱۰. خروج دجّال ۴۵۶
۱. واژه‌شناسی ۴۵۶
۲. دجّال در مسیحیت ۴۵۶
۳. دجّال در احادیث اهل سنّت ۴۵۷
۴. دجّال در احادیث شیعه ۴۵۸
۵. ماهیت دجّال ۴۵۹
۶. نشانهٔ قیامت یا ظهور؟ ۴۵۹
علامت‌ها: نماد یا واقعیت ۴۵۹